

[illegible]

PE7571

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على السرور والفرح والشكر لله على اعطاء النعماء والالام والصلوة والسلام على صاحب الشرف والفرح الذي
كان في جمع الانبياء وضياع ملته كالبيضاء وعلی اصحابه كالنجوم والاله كالسدره بدین الاكوا كسب بنی السنته ابر
اما بعد فيقول العبد الضعيف الراجي الى رحمة ربه القوي السيد صدر الدين احمد بن سيد كه كمين احمد المسمى
الموسوي الخفني القادر على البوارى البرهوانى عفا الله عنه كه چون درين زمان افساد و توالف بينه از اهل
اين زمان را ويدم كه از طريق استقيم اهل سنت و جماعت عدول نمود و اهل بندهيب باطله نوا صيريد و اساسته
اعتراضات ريكلمه و هذيان سرائى ميوه و در حق حضرت مرقضى و سيد الشهداى كه باطله ميكنند و خود بنظاير اهل
سنته ميگويايند و در حقيقت شني نيتند و در نديس اهل سنت كه با جائز است كه حضرت مرقضى را زائل خلافت
و حضرت حسين را باغي بندارند و عاوذ الله من ذلك و بينه ايشان از محبت بنى اميه انيقدر است كه كجا
فشي نيز پديد و علم فضل بنى اميه ايليت مينمايند و ميگويند از ايد ايليت غير حضرت مرقضى و حسن بن حسين
امام نبود و ديگران را امام گفتن ناجائز است چرا كه خلافت با ايشان نرسيده و ايشان اهل بيم نبودند كه امام
هم گفته شود و ايشان مجروح صاحبزادگان بودند و طرف تر نيت كه نواصب نيز ايشان را اهل علم و استه اهل
جاسه اهل سنت كه متد ايان اهل سنت از ايشان اخذ علم نموده اند چنانچه با تفصيل در مقامه و ذكر خواهر
شده بعضي را اسباب انچه بن هذيان سرائى طلب عبايه است تا در نظر جمال بزرگ نمانند و مردم امان را حق
گويند و از عجب است كه انيقدر بنى فهمند كه نزد علما باعث شك ميشوند چه امر حق را بخلاف آن ان نمودن

CHECKED 1996-09

انکسار جمالت و حماقت خود است و در دنیا موجب رسوائی و بیعت و باعث خسران عاقبت است پس
 نتیجه این عقیده بنحوی تقریر شود خسران الدنیا و الآخرة است خسران دنیا و الآخرة و ذلکست خسران این دنیای
 ایشان است کسانیکه از احوال خیر مال ابلهیت و احمقیت نیستند اگر بگویند باطل این نواصب نمی تواند اعتماد نمایند
 و چیز سے بگویند فی الجمله معذور اند و طرفه ترا نیست که بعضی کسان این چنین نیز هستند که با احوال ابلهیت و انا تر اند
 و نسبت نیز میدارند بکارند از آن جهت یا حسب جاه و بخل و عقیده خود تقریر می کنند لاجرم حسب سواد این کتاب
 تألیف نمودم و درین کتاب بعد از ذکر این اثنا عشر ذکر دیگر علویان که اهل علم و صلاح و تقوی اند و نهاده شده و
 احوال علم و فضل و دیگر سوانح عمری ایشان بشیوه ذکر نموده شده تا با تفصیل معلوم شود که ایشان را در هر بیت
 چه قدر اعتبار است و از که روایت دارند و از ایشان چه قدر مردمان روایت نموده و بعد از روایت حدیث
 دیگر علمای این طائفه عالی چنانکه و از که اخذ علم نموده اند و مردم را چگونه تربیت نموده اند و در راه دین چه قدر
 کوشش بجای آورده اند و چگونه زندگی کرده اند و این جماعت قابل قدر هستند باید دانست که علم و تقوی
 ابلهیت مخصوص درین دوازده تن ندانی اگر چه ایشان بجز فیض و تربیت مخصوص اند و دیگر بسبب کسان ازین
 جماعت چه در طبقات اولین چه در ستارترین علما و اقلیاء گذشته اند براسه نمونه قطره از زخاری و اندک که از
 بسیاری چند کسان را درین کتاب ذکر نمودم تا معلوم شود که چه قدر علما و صلحا درین قوم گذشته اند و در ضمن تحریر
 احوال شان جواب بعضی اعتراضات نواصب بشی نمایند حاصل خواهد شد و چون احوال علویان غیر از این
 اثنا عشر در هیچ کتابی مشروحاً بنظر نمی آید خصوصاً کتابیکه مخصوص در احوال علمای علوی باشد از نظر راقم
 حروف نگذشته و نیز تواریخیکه درین دیار شایع است در اکثر سده ها منافی با کلمات و خوارق عادات است که
 نموده احوال علم این جماعت و دیگر سوانح عمری بعضی کتب تحریر آورده لاجرم اکثر کسان ناواقف بوده از علم و
 فضل این جماعت گمانی انکار میکنند لهذا خواهم که کتابی شتبه احوال علم و فضل این طائفه علیهم السلام جمع نموده شود
 تا دیگران در حق این گروه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم برای تسکین ایشان و امر دین امر فرموده همیشه قال
 انی تارک فیکم لتعلمین احدیها اعظم من الآخر کتاب الله و عترتی منی تسکون اهلان تضاد و اجماعی بدانند نباشند
 و بموجب فرمان قرآنی فاقبضوا کثیر من انطق ان بعض انهم انان اجتناب نمایند چون خواهش این خطیب
 در خاطر فائزین بچنان جای گیرند از قلت بضاعت خود ترسیده و مدتی در سرع این امر خرقه وقف نموده چنانچه
 بمقتضای من صنف فقیر استمندی نهاده شده محکم علما شوم و در حق من گویند که

<p>کاشتہ تک بکب را کوشش کرد سخن گفتن و بکر جان سفتن ست نه انجیر شد نام هر سیدو گرا انجیر خور مرغ بود سے فراخ</p>	<p>تک نوشتن را کوشش کرد نه هر کس سزای سخن گفتن ست نه مثل زبید ست هر بیدو نه اندر سے یک انجیر بر پنج شلخ</p>
<p>باین نشانی این خواہش را مضار سایندن نشود تا آنکہ برادر دم و بخت جگرم سید سرخ الدین احمد سلمہ اللہ تعالیٰ بزرگین اندیشہ و اتعاب شدہ گفت کہ چون این کتاب تالیف ست تصنیف خون مشکوکہ چه باشد و شما بایشہ گز تا نقل باوصف درستی نقل اعتراض نمودن کا جاہلان ست باجملہ کتاب تالیف این کتاب نہایت واگیرم نمود و پیوستہ استدعا کی میکرد و میں این کار را برادر روز و فرمای اندازتم تا آنکہ جلیسان من مرلوی حبیب الدین احمد مدرس اول و مولوی خادم حسین مدرس دوم و سید ظل الرحیم این مدرسہ جلالیہ پوہار نوید خواہش برادر دم شدہ متقاضی شدند و دیگر بعض احباب نیز استدعا جمع و تالیف این چنین کتاب نمودند و چون از ہر جانب استدعا و امر فرمودیم و خاطر این اغرہ برین عزیز بود و خاطر از اندیشہ فارغ ساختہ شو کلا علی اللہ درین امر عظیم شرم نمودم</p>	<p>باین نشانی این خواہش را مضار سایندن نشود تا آنکہ برادر دم و بخت جگرم سید سرخ الدین احمد سلمہ اللہ تعالیٰ بزرگین اندیشہ و اتعاب شدہ گفت کہ چون این کتاب تالیف ست تصنیف خون مشکوکہ چه باشد و شما بایشہ گز تا نقل باوصف درستی نقل اعتراض نمودن کا جاہلان ست باجملہ کتاب تالیف این کتاب نہایت واگیرم نمود و پیوستہ استدعا کی میکرد و میں این کار را برادر روز و فرمای اندازتم تا آنکہ جلیسان من مرلوی حبیب الدین احمد مدرس اول و مولوی خادم حسین مدرس دوم و سید ظل الرحیم این مدرسہ جلالیہ پوہار نوید خواہش برادر دم شدہ متقاضی شدند و دیگر بعض احباب نیز استدعا جمع و تالیف این چنین کتاب نمودند و چون از ہر جانب استدعا و امر فرمودیم و خاطر این اغرہ برین عزیز بود و خاطر از اندیشہ فارغ ساختہ شو کلا علی اللہ درین امر عظیم شرم نمودم</p>
<p>چو بازار تمنا گرم تر گشت توکل کردم و جستم بزار سے</p>	<p>دلہ ز اندیشہ بے از دم تر گشت ز بازار وی توکل ست یاسے</p>
<p>وز مشاہیر کتب تفاسیر و احادیث و سیر و تواریخ و اسماء الرجال و تصوف و ادب و عقائد نقل مضامین نمودم و چون بکجول گدایان از ہر دے قلمہ اند و ختم و چون مرتع صوفیان از ہر جے پارہ برد و ختم ویر شدہ مناسبت بر یکدیگر کشیدم</p>	<p>وز مشاہیر کتب تفاسیر و احادیث و سیر و تواریخ و اسماء الرجال و تصوف و ادب و عقائد نقل مضامین نمودم و چون بکجول گدایان از ہر دے قلمہ اند و ختم و چون مرتع صوفیان از ہر جے پارہ برد و ختم ویر شدہ مناسبت بر یکدیگر کشیدم</p>
<p>متع ز ہر گوشہ یافتم</p>	<p>ز ہر خرمنے خوشہ یافتم</p>
<p>ارتباس از ناظرین آنکہ ہر قلمہ کہ در مذاق شان خوشگوار آید ذائقہ و چاشنی بردارند و آنچه تلخ نماید بنیدارند و شروع این تالیف در سلع شعبان سنہ ثلثین و ثلثاۃ بعد الالف و تمام آن یوم الاثنین ثلث و عشرين من ذی الحجہ سنہ ثلث و ثلثاۃ و الالف من الهجرة اتفاق افتاد الحمد للہ علی ذلک و کتب ہائیکہ وقت تالیف این کتاب پیش نظر بود و چند یاد کریم تا ناظرین معلوم نمایند کہ ماخذ ان کیست کہ درین فائدہ ہست کہ بعد معلوم نمودن ماخذ اگر بدانند کہ قابل مطالعہ ہست بر غبت تاملہ بطالعہ مشغول شوند و الا چہدا مفتیہ بیجا اوقات نمایند</p>	<p>ارتباس از ناظرین آنکہ ہر قلمہ کہ در مذاق شان خوشگوار آید ذائقہ و چاشنی بردارند و آنچه تلخ نماید بنیدارند و شروع این تالیف در سلع شعبان سنہ ثلثین و ثلثاۃ بعد الالف و تمام آن یوم الاثنین ثلث و عشرين من ذی الحجہ سنہ ثلث و ثلثاۃ و الالف من الهجرة اتفاق افتاد الحمد للہ علی ذلک و کتب ہائیکہ وقت تالیف این کتاب پیش نظر بود و چند یاد کریم تا ناظرین معلوم نمایند کہ ماخذ ان کیست کہ درین فائدہ ہست کہ بعد معلوم نمودن ماخذ اگر بدانند کہ قابل مطالعہ ہست بر غبت تاملہ بطالعہ مشغول شوند و الا چہدا مفتیہ بیجا اوقات نمایند</p>

<p>از کتب تفاسیر عالم التزل للامام محی السنه البغوی و کتابت زنجشیری و دور منشور جلال الدین سیوطی و کلین فی استنباط التزل لسیوطی و اتفاق فی علوم القرآن لسیوطی و جامع البیان فی تفسیر القرآن للزمخشیری و روح البیان للشیخ اسماعیل حق و غرائب القرآن للحسن بن محمد النیشاپوری مشهور تفسیر نیشاپوری و تفسیر ابن عباس و تفسیر کبیر فخر الدین رازی و تفسیر محی الدین محمد بن عربی و تفسیر طائسین کاشفی و تفسیر فتح العزیز از شاه عبدالعزیز دهلوی و تفسیر ابو سعید و از کتب احادیث صحیح بخاری و شرح آن فتح الباری لابن حجر عسقلانی و ارشاد کمال القسطلانی و تفسیر القاری للشیخ نور الحق بن شمس عبدالحق الدهلوی و صحیح مسلم شرح آن نوادی و خلاصه کنز الدینی و شرح شفا فی قاضی عیاض للملا علی قفاری و حسب الساجد و نه فی شرح فی شرح الشکات للشیخ عبدالحق الدهلوی و شرح سفر السعادت للشیخ عبدالحق الدهلوی و ما ثبت من السنه فی ایام السنه للشیخ عبدالحق الدهلوی و تعقیبات علی الموضوعات لسیوطی و غیرهم و از کتب سماء الرجال تاریخ خفیه بخاری و مقیاب لابن عبد البر المالکی و اسد الغاب فی معرفه الصحابه لابن اثیر الجزیری و تهذیب الاسماء للنوادی و تقریب تهذیب لابن حجر عسقلانی و اصحاب فی تمیز الصحابه الفیاض للعسقلانی و میزان الاعتدال للذهبی و خلاصه التذیب تهذیب الکمال للمحقق صفی الدین و کشف الاحوال فی نقد الرجال لمحمد غوث المدرسی و از کتب سیر و تاریخ الکامل لابن اثیر الجزیری و مروج الذهب للمسعودی و ترجمه فتح اعظم کوفی و ترجمه تاریخ یعقوب بن جریر طبری و کتاب المعارف لابن قتیبه و وفيات الاعیان لابن خلکان و ترجمه صواعق محرقة فی الرد علی الکفر لابن جریر المیشی و تاریخ دول الاسلام للمحقق الذهبی و اخبار الدول للقرطبی و کتاب المعرفه فی تاریخ العرب للهمدانی و ابن خلدون و ترجمه فتح عجم للواتقدی و فتح شام للواتقدی و کتاب السیره لابن هشام و مواهب لدین القسطلانی و در وفتة الاحباب فی سیر النبی و الال و الاحباب للشیخ جمال الدین محدث در وفتة المصفا و فتاوی شاه فی و در وفتة الشهداء للحمید بن اویس و کاشفی و علاج الجنه للبعین الدین الهروی و علاج النبوه للشیخ عبدالحق الدهلوی و اخبار الاخیار فی اسرار الابرار و ایضا منه و جذب القلوب الی ديار المحبوب ایضا منه و تاریخ الخلفاء لسیوطی و ازالة الخفا عن خلفاء الملک و لی الله محدث الدهلوی و شواهد النبوة لولانا عبد الرحمن بن الجهم</p>	<p>از کتب تفاسیر عالم التزل للامام محی السنه البغوی و کتابت زنجشیری و دور منشور جلال الدین سیوطی و کلین فی استنباط التزل لسیوطی و اتفاق فی علوم القرآن لسیوطی و جامع البیان فی تفسیر القرآن للزمخشیری و روح البیان للشیخ اسماعیل حق و غرائب القرآن للحسن بن محمد النیشاپوری مشهور تفسیر نیشاپوری و تفسیر ابن عباس و تفسیر کبیر فخر الدین رازی و تفسیر محی الدین محمد بن عربی و تفسیر طائسین کاشفی و تفسیر فتح العزیز از شاه عبدالعزیز دهلوی و تفسیر ابو سعید و از کتب احادیث صحیح بخاری و شرح آن فتح الباری لابن حجر عسقلانی و ارشاد کمال القسطلانی و تفسیر القاری للشیخ نور الحق بن شمس عبدالحق الدهلوی و صحیح مسلم شرح آن نوادی و خلاصه کنز الدینی و شرح شفا فی قاضی عیاض للملا علی قفاری و حسب الساجد و نه فی شرح فی شرح الشکات للشیخ عبدالحق الدهلوی و شرح سفر السعادت للشیخ عبدالحق الدهلوی و ما ثبت من السنه فی ایام السنه للشیخ عبدالحق الدهلوی و تعقیبات علی الموضوعات لسیوطی و غیرهم و از کتب سماء الرجال تاریخ خفیه بخاری و مقیاب لابن عبد البر المالکی و اسد الغاب فی معرفه الصحابه لابن اثیر الجزیری و تهذیب الاسماء للنوادی و تقریب تهذیب لابن حجر عسقلانی و اصحاب فی تمیز الصحابه الفیاض للعسقلانی و میزان الاعتدال للذهبی و خلاصه التذیب تهذیب الکمال للمحقق صفی الدین و کشف الاحوال فی نقد الرجال لمحمد غوث المدرسی و از کتب سیر و تاریخ الکامل لابن اثیر الجزیری و مروج الذهب للمسعودی و ترجمه فتح اعظم کوفی و ترجمه تاریخ یعقوب بن جریر طبری و کتاب المعارف لابن قتیبه و وفيات الاعیان لابن خلکان و ترجمه صواعق محرقة فی الرد علی الکفر لابن جریر المیشی و تاریخ دول الاسلام للمحقق الذهبی و اخبار الدول للقرطبی و کتاب المعرفه فی تاریخ العرب للهمدانی و ابن خلدون و ترجمه فتح عجم للواتقدی و فتح شام للواتقدی و کتاب السیره لابن هشام و مواهب لدین القسطلانی و در وفتة الاحباب فی سیر النبی و الال و الاحباب للشیخ جمال الدین محدث در وفتة المصفا و فتاوی شاه فی و در وفتة الشهداء للحمید بن اویس و کاشفی و علاج الجنه للبعین الدین الهروی و علاج النبوه للشیخ عبدالحق الدهلوی و اخبار الاخیار فی اسرار الابرار و ایضا منه و جذب القلوب الی ديار المحبوب ایضا منه و تاریخ الخلفاء لسیوطی و ازالة الخفا عن خلفاء الملک و لی الله محدث الدهلوی و شواهد النبوة لولانا عبد الرحمن بن الجهم</p>
--	--

و نفیست الناس من حضرات القدس ایضا الکجائی و در وفی الیاحین فی حکایات القاصین للامام عبد الله الیه
 و تکلمه ان و خلاصه الفاخر فی مناقب الشیخ عبد القادر الفیاض فی تذکره الاولیاء للشیخ فرید الدین عطار الشیبا پور
 و کتاب الطبقات الشعرانی و کتاب الطبقات خلد الخلفاء ابن حجب و کتاب طبقات الحنفیة للملا علی قاری و
 بنایع الموده سلیمان الحسینی البلیغی القندوزی اعلام الاخبار لکفوی و اعراس و منتخب السیر و شحات عدین الحیا
 علی بن الحسین الواعظ الکاشفی و جواهر البحور فی تاریخ مصر للبلیغی و منتخب التواریخ لیدوسف الالمی و خزینة الایمان
 لغنی غلام سرور لاهوری و تاریخ قرنته للملا محمد قاسم و آیین اکبری و اکبرنامه لابی الفضل العلما و مرآت انخیال لشیخ
 یوسف و غیره و از کتاب تصوف ثقیة الطالبین للشیخ عبد القادر الجیلانی و کیمیای سعادت للامام محمد الغزالی
 و اجلاء العلوم ایضا کشف المحجوب علی الغزالی و دعوات العارف للشیخ شهاب الدین سرور
 و فتوحات مکیه لابن العربی و از کتب عقائد اهل سنت و جماعت تمیید ابوشکور سالی و شرح فقه اکبر للملا علی
 قاری و شرح عقائد نفسی للعلامة سعد الدین التفتازانی و اتمام الدرر لفرقة التفاسیر لسیوطی و عقاید جلای للملا
 جلال الدین الدوانی و تکمیل الايمان للشیخ عبد الحق الدهلوی و تحفه اثنا عشریة للشاه عبدالغفر الدهلوی و از کتب
 ادب الکامل للمبر و قلیوبی و مستطرف و از کتب امامیه کشف الغم فی معرفة الاثر للیسعی اسلمی و ارشاد شیخ مفید و
 حقائق المصیبة لمحمد خورشیدی اشعری چون از ارشاد شیخ مفید و کشف الغم و دیگر متقدمین اهل سنت اخذ روایت
 نمود و اندوختن کتابیست که مولف آن اگر چه شیعیست مگر اکثر اخذ از کتب اهل سنت و جماعت است
 و مولف تعصب مذهبی را رانداده و لاجرم در بعضی مقام مضامین که مخالف مذهب اهل سنت نیست ازین
 کتاب نقل نموده و چون این کتاب فقط در ذکراحوال اولاد و تصوفی که دران بیشتر فرع مصطفوی اند و در
 لاجرم این کتاب را وایح المصطفی من از بار الترضی نامیده شد یا الله التوفیق التماس از ناظرین نگین
 آنکه بر قلت بضاعت این چیدان نظر نموده این کتاب را از پای اعتبار ساقط ننسازند بلکه بدان نظر کنند که
 ماخذ ان کیست و نقل صحیح شده یا نه انظاری اما قال لا تنظر الی من قال

که از دست بقدری آید بدست
 اگر خواندش بے خرد و دکه

نشان بدین متدگر گوشت
 که افتد با عیاز قرآن شک

هر چند که این کتاب مدلل از کتب عقیدین اهل سنت و جماعت است و خلاف عقیده این مذهب چیزی نیست امید
 چنان است که کسانی که با اهل بیت نبوی عقیده صافی دارند بمطالعہ این کتاب خوشوقت خواهند شد مگر کسی که

سینه شان بولای نبی امید مباد است تا خوش خواهند شد و جاپلان قاطبه نگاهند خواهند کرد پس درین مقام سخن حکیم شانی نقل کنم -

خو ر م عسکرم کز آل بوسفیان چون ز من شد خدای من خوشنود مالک و دینج اربو و غضبان جا بلان جمله ناپسند کنند آنکه باشد سخن شناس حکیم خو اندک است ز جدول پریریم	نشوند از حدیث من ساداتان مصطفی را روان ز من آسود غضب او بگو مرا چه زیان در سیر جمل ریشخند کنند بچو مستم آن نهد و را تعظیم مصطفی محمد را با فک قدیم
--	---

مقدمه کتاب باید دانست که امام بر چند معنی استعمال میشود و اول خلافت که آنرا امامت گویند چون امامت خلفای راشدین و دوم امامت فی العلم مانند امام ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل و مالک و محمد بن اسماعیل بخاری و نسائی و غیرهم سوم امامت فی الصلوٰه که او را امام مسجد نیز گویند پس مراد از این شاعر که امام است بدانکه نزد امامیه امامت کبریه مراد است و نه و اول سنت و جماعت بعد از حضرت مرتضی و حسین با وصف استحقاق و قابلیت است. خلافت امامت فی العلم و التقوا مراد است و در حق زید شهید و محمد بن عبد الله که لقب نقیض زکیه است حسین بن علی صاحب خاندان است متوقف اند و در کتب اهل سنت تصریحی بان دیده نشد مگر از عبارت متقدمین چنان مستفاد میشود که ایشان را نیز خلیفه پنداشته اند گوایم ایشان انتظام نیافته مگر چونکه بیعت ایشان شده و کبرای وقت اطاعت ایشان نمودند و ایشان خروج نمودند و دیگر شرط امامت در ایشان موجود بود ایشان هم امام بودند و مخالفان باقی بودند و بجهت این طول و طویل سنت و آن خارج از وضع این کتاب است باز نگفتم در حق امیر اثنا عشر بعد از حسین نه تن که مانند اول ایشان علی بن حسین و از ایشان محمد بن الحسن و اسکندر است اگر ایشان امام فی العلم بودند پس در کدام فن امام بودند و تعداد ایشان و کدام طبقات است جایش است که چون ایشان در جمیع علوم دینی افضل وقت خود بودند و لذا ایشان را علی العموم امام گویند و ابو حنیفه و امثال ایشان را امام فی الفن گویند چنانچه شاه عبدالعزیز در تحفه اثنا عشریه تصریح بدان نموده با جمله اهل سنت بدان قائل اند که این نه تن بعد از صاحب کبار افضل بشمارند و در وقت خود چنانچه در مقام خود نمودند و خود را بر شد و استحقاق خلافت در ایشان

بر وجه اتم و اکمل حاصل بود و اگر ایشان دعوی امامت نکردند و بیعت ایشان نیز واقع نشده و ظاهر اینست که از امامیه و بعضی اهل سنت ایشان امام بودند مگر از تصرف ممنوع بودند چنانچه ابن صباغ مالکی کتابی در بیان این مذهب نوشته و در آن فصول المذهب معروفه الا که نام نهاده و آن کتاب را دوازده باب قرار داده هر بابی برای اثبات امامیه و مناقضه امامیه از آن دوازده گانه که اول آن قضی و آخر آن محسن العسکری است مقرر داشته است و امام شافعی را بمسئله تشیع متهم ساخته اند و همچنین این غلطک را برای امام ابو عبد الرحمن نسائی نیز گفته کان تشیع و سبب این اتهام که پیشتر متنبس ابلیسیت است و الا ایشان ازین اعتقاد تبرئه اند و درین زمانه نیز کسی که زبان بمناقضه ابلیسیت می کشاید یا کتابیکه در آن مناقضه ایشان بیشتر باشد مصنف آن را نیز تشیع متهم می سازند باینکه را قمر حروف از اعتقادات تشیع و در آن است که معنی لغت مذکور است است بشرا می نماید و در حق خلفای اربعه که یکی از آن بصدرق و سید موهود است و در همین بود و در ادعوی و سونین حکم و حیانه که در روایتین علم و شجاعت مشهور است و از او پس از مردان خوب برادر است با آنکه در دوازدهمین کفار علم اسلام یافتند از سونین مسلمانان مرفه الحال شدند و از چارین مشرکان عرب و خوارج هندوان شدند و در دست یکی گنج یامه و از دیگری استیصال کیا مه و از دیگری جمع قرآن و از دیگری فتح خیمه سر آمد اعتقاد نیک دارد و هر یک را مقتضای خودی پذیرد و در آنجا آمده اند و البته باز باقی است که چون بکلمه غیر تسک با ابلیسیت نمودن واجب است چه اقتضایان ابلیسیت در فقه و علوم دینی از ایشان کم تسک نموده اند و حال آنکه ایشان علم الناس بودند و جایگشت که به سبب تسلط نبی امیر دینی العباس از ایشان کم نشی تسک نمودن توانستند چنانچه خصم بفری را بر سید مذکور در حدیث اینقدر ارسال بر اینکشی و نام راوی را چنانمی بری گفت این غیبت است که ایچکس تا این زمان از من نه پرسیده اند و اگر حدیثی که احوال میگویم از حضرت قرضی روایت دارم چنانکه اهل من می دانند و دست مگر از قوف نبی امیه و از اهل آن کردن نمیتوانم که زمانی آنجا آمده ام مگر آن زمان نبی امیه از امام حقه صادق روایت نینموده و آنکه زمانه نبی العباس در آن وقت از روی روایت که مگر دیگر را هم باو نمیمود که آنانی میزان الذی فی افراعی و نهی فقط یک یک حدیث در مناقضه ابلیسیت روایت نموده اند چنانکه از نبی امیه پرسیدند که آنانی اسد القبا و نبی امیه و نبی العباس تسک و نقیض مناقضه ابلیسیت میگویند و از آن امر رفته رفته باعث رخصت شان ایشان گردید که آنانی الاستیعاب ازین روایات معلوم شد که واقعی مناقضه ابلیسیت است و بسیاری نمودند و در حال تسک نیز اینچنین معلوم توان کرد و هر قدر که موجود نیست شایع بود که امام قمر حروف در حدیث است و در حدیث است و از ایشان در زمانه امیر در یک شهر سکونت نموده اند که کتب تواریخ پنجین نظر است و در آن شک با ایشان قاتل اتفاق افتاد و آن میان آن صحبت که گزشت این چنان می آید و از این عین که چون پدر کلام ابو جعفر متنبس

جلد اول رولج المصطفی من از بار المرسته

باب اول

امیر المؤمنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنه وی امام اول است از ائمه اثنا عشر نام وی در اسلام و نبوت علی است و کینست او ابو الحسن و ابو السبطین ابو الریحان مبین و ابو تراب است و القاب او بسیار است بمثل آن بادی و معتدی و امین و مرتضی و شریف و وی الاذن الواعیه و یسویب لایحه الدین و عید و یضیقه الیل و صدیق اکبر و فاروق و امیر النخل و کرار غیر فرار و سید العرب و اسد الله الخالد است و غیر ذلک است و انفس آورده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را صدیق نام نهاد و در صحائف نسائی آمده که آنجناب فرمود که انا صدیق اکبر لایقو لهما غیر منکم او بعد از او کاذب او منکر و بی و ملی و در تاریخ آن خلافت گفته که بجاری در ادب از سهل بن سعد روایت کرد که رسول صلی الله علیه و سلم او را با تو تراب کنی کرده بود و ازین سبب حضرت مرتضی را چون کسی با تو تراب خواند من شادمان شدم احب کنی نزد یک او ابو تراب بود و پس ابو طلحه بن عثم و داما و حضرت رسالت است و بر او دست اند راه مواخات و دو بار حضرت رسول در میان اصحاب مواخات نمود و بهر دو بار حضرت مرتضی را گفت که تو برادر منی در دنیا و آخرت است

دو برادر چو موسی و هارون

دو رنده چو اختر و گردون

شهر فاطمه را هر سیده النساء العالمین است مادر وی فاطمه زهرا است و او اول کسی است که از او با متولد شد چنانچه در اولیات او بیاید و لاوت او در جوف کعبه بود بعد از عام الفیل یعنی سی سال روز جمعه سیزدهم ماه رجب شهادت او به قهرم رمضان شب جمعه سیزدهمین من احرار و وقت الصبح و در شریف او اوقات و ۶۳ سال بود و اقوال دیگر نیز گفته اند او را و از آنکه کثیر بود و در مناقب آنجناب بسیار است چون خدا و رسول هیچ کسی گوید و از دوسه را منی باشد دیگران را چه حد آن باشد که در آن میدان کیست قلم و اندر ع مرآت آفتاب چه محتاج صیقل است و و علیا که کبار غیر از نو اصب در هر فزنی کتب و رسائل ساخته و پرخته اند و کتب بیرون از آنکه با نثر دوسه ملو و مشحون است کسانیکه از کبار اهل سنت در مناقب او تصانیف دارند

بسیار اندر اسه خود تمام چندی بنویم تمام ابو عبد الرحمن نسائی و ابن اثیر و مسعودی و حافظ و ابی
وقاسی شهاب الدین دولت آبادی صاحب تفسیر بحر حوائج و غیر جمیع کتب و تفسیر بحر کنکرات و متعذر خواند
شد لهذا قلم را از اطاعت آن منصرف گردانید براه اختصار شایسته تیمنا و تبرکات قدر اندک و کثیر او را و دعایم و بابت التوفیق
اولیات حضرت مرثی^{علیه السلام} اول کسی است که از دهاشی متولد شد و اول غلیظه است از بنی هاشم و اول کسی است که اسلام
بر قول مرجع بعد از پیچ و داول کسی است که تنج کشید بر کعبه و بر رسول خدا صلوات الله علیه و اول کسی است که کافرا بکشت و دین
اول کسی است که نکس و او نموده شد و اول کسی است که خمار به باغاف نمود و اول کسی است که زخمان
بناکر و داول کسی است که گفت سلطانی عماد و نال عرش اول کسی است که استخراج مسکه عالمه نمود و اول کسی است
که در میراث خنثی مشکل فتوی داد و اول کسی است که قضا کرد در و بر و رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آنحضرت قصاص
اور اسلام داشت و اول کسی است که پسر و غلیظه شد و جد او پیر و داول کسی است که در خلافت او او یکم نمود و
داول کسی است که در کلام عرب اصولی اعد و به بناکر و داول کسی است که طرق حصول فی السد الذوی چهارمی شد که
سلاسل و لیله الله یونی متنی میشود و داول کسی است که در الامارات مدینه ترک نموده کوفه را دارالامارت ساخت و اول
کسی است که نفس فر و در راه خدا بفرخت و داول کسی است که بنی هاشم را مالک داد و داول کسی است که بر فراز اورا در
اندیش خدا در در قیامت و داول کسی است که بروض و در دنیا و داول کسی است که بار رسول خدا مصافحه نمود
در قیامت و داول کسی است که کنش او از قبر بقی^{علیه السلام} برگرفتند و داول کسی است که در قیامت بر خیزد و از بنی است

و نفس خود را فدای سید کائنات نمود حق تعالی در مدح او این آیه نازل کرد و نیز بکسلی و میکائیل فرمود
تا بچفا طاعت او قیام نمایند و ایشان آمده گفتند پنج ای پسر ابو طالب کیست مثل تو که حق تعالی تو بمسائرت
کرد بر ملائکه و تفصیل این قصه در کتب مذکوره مذکور است و این قصه را چنانچه ثعلبی در تفسیر خود آورده و چنان
ابن عقیله در موطا و ابوالسعدات فی قطب الدقائق العشره و الغرر فی الاحیاء با سنا و هم از او نموده اند کذا فی التبیان
در سوره بقره رکوع سی و نهم پاره سوم الذین یقنون اولهم الایة و اسد الغابه لابن اثیر از مجاهد از ابن عباس آمده
که ای که ربه الذین یفقیون اموالهم باللیل و النهار سر او علانیة فلم یجرم عندهم الا خوف علیهم و لا هم یخفون الا لربهم
فی علی و در روضه الاحباب گفته که اتفاق جمهور است که آیه در شان حضرت مرتضی نازل گشته و همیشه آنکه
و سه از شاع خود چهار درم باز گرفته یکی در روز و یکی در شب و یکی در سر و یکی در علانیة تصدیق نمود چون
صورت صدقه بیرون ازین چهار صورت ندیدم چنانچه بطریق اختیار نمود و بنامی آنکه یکی هم مقبول شود حق تعالی
قبول نمود و سید کائنات بشارت قبول ان صدقه بدو رسانید و سبب نزول آیه مذکوره گشته و موفقی
بن احمد الحنفی و الشیخ و المالکی و ابو نعیم الحافظ بسند عم بن مجاهد از حوا نه از زینت علی رضی الله عنه کذا فی الدینار آیه
کریمه و یطعمون الطعام علی وجه مسکینا و یتواذیر او سر او سوره دهر که انرا بل اتی و انفسان نیز گویند و جز نبیست
و نیم است در روضه الاحباب گفته که بسبب طعام سه روز متواتر مسکین و یتیم و اسیر را آیه در حق حضرت
مرتضی نازل شده و در تفسیر فتح العزیز از واحدی و از دیگر تفاسیر آورده که این سوره در حق مرتضی نازل
گشته و قصه ان تفصیل تمام بیان نموده حکیم سنائی میگوید از پی سائلی بیک در غیبت سوره بل اتی ادا
تشریعت و فی الکشاف و تفسیر الکبیر انها نزالت فی علی ابن ابی طالب فی العالم عن مجاهد و عطاء عن ابن عباس
انها نزالت فی علی بن ابی طالب در سوره مائده انما ولیکم الله و رسوله الایة در روضه الاحباب گفته که بن آیه
در حق مرتضی نازل شده و در تفسیر کبیر و نیشاپوری بر روایت ابو ذری از دکه در حق مرتضی نازل گشته و در
این آیه شیعه و سنی با هم اختلاف بسیار دارند و تفسیر کبیر و صواعق محرقة تحقیق ان بوده است اگر چه در
معنی ان اختلاف دارند مگر در نزول ان در حق وی رضی الله عنه قول مرجح است انتهى

و هم در سوره مائده الذین یقیمون الصلوة دیوتون الزکوة و هم را کون در روضه الاحباب گفته که بسبب
تصدیق نمودن حضرت مرتضی خاتم را در حالت صلوة این آیه نازل شده و در تفسیر معالم گفته اروا به علی بن ابی
طالب مر بسائل و هو رکع فی السجدة فاعطاه خاتمه در کشاف و تفسیر کبیر و الکلیل للسیوطی و نیشاپوری و جامع البیان

للسيد معين الدين بروایت ابن عباس ابوذر وعبد الله بن مسعود
 ورمضان وجود او نکرده و در سوره حج رکوع دوم پاره هفتم اسم این که میزدان چنانکه
 در نشان وی در قنای وی نازل شده بود در روز اربعه الخفا آورده که قال قمیس فهم انزلت بذا
 قال هم الذین تبارکوا و الیوم بدره و علی و عبیدة و ابو عبیدة بن الحارث و شیبة بن ربعیة و عقیبة بن
 عتبة و اخرج البخاری عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال انما اول من یخشی بین یدی الرحمن المصطفی
 یوم القيمة و تفسیر کبیر و جامع البیان و تفسیر النیشاپوری همون روایت مذکور است و در سوره رعد آخر
 رکوع اول جزو سیزدهم این که میزدان است منذر و کل قوم با دورا اذالة الخفا آورده که قال علی رسول الله
 وانا الهادی و فی جامع البیان عن بعض السلف الهادی علی بن ابی طالب رضی الله عنه و القیام فی ذلک حد
 کن قبل فیه نکاره شده و فی تفسیر سید علی بن ابی طالب و ذکر ابن جبر عن ابن عباس قال
 لما نزلت هذه الآية وضع علیه الصلوة و السلام یده علی صدره فقال انا المنذر و او باید به الی منکب علی فقال
 انت الهادی با علی یک بیت می آید و من بعدی در سوره مجادله خبر هست و هشتم این که میزدان یا ایها الذین
 امنوا اذنا جیتکم الرسول فقد توبوا و این یدی نبوی کم صدق و راز اذ الخفا آورده عن علی بن عقیبة عن علی رضی
 عنه قال لما نزلت یا ایها الذین امنوا لایطیقون قال فیکم قال الشیخ و قال له رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال یکم یا رسول الله قال بربنا قال لایطیقون قال فیکم قال الشیخ و قال له رسول الله صلی الله علیه و سلم
 انک لم یسجد فانزل الله تعالی ان تقموا بین یدی نبوی کم صدق و الاية کان علی رضی
 الله عنه یقول ففعلت فی عن هذه الآية و جامع البیان عن علی رضی الله عنه انه ایت لم یعمل بها احد قبله و لا انزل
 بها بعدی کان عندی و یبارقهم ففعلت بعشرة و اربع فکنت اذا جئت الی رسول الله صلی الله علیه و سلم ففعلت
 برهم ففعلت فلم یعمل بها غیره و فی العالم عن جابر قال نه عن المناجاة حتی تصعد قوائم بناجیه الاعلی رضی الله
 عنهم نزلت الرخصة فكان علی رضی الله عنه یقول ایت فی کتاب السلام عمل بها احد قبلی و لا عمل احد بعدی و فی
 ایت المناجاة و فی تفسیر کبیر بعد ذکر روایت المذكور قال القاضي و الاكثر فی الروایات انه علیه السلام انما تصعد
 قبل المناجاة ثم ورنسج و فی تفسیر الی سحر و درج البیان و کشا و شد و در سوره سجده جزو سیزدهم و یکم
 رکوع اول ایت که میزدان کان مومنا کن کان فاسقا لا یتوبون در و فیه الاجاب آورده که ما بین علی رضی
 الله عنه و ولید بن ابی معیط سخنی بود پس گفت ولید که تو داخل حبساتی زبانی من از زبان او فیه خبر است و در

(که اورا استقبال بنما کر کس غافل میباشند و سر شمشیر با عجب بود پیش اور و حضرت صفی صلی الله علیه و سلم در باره رضی فرمودند
 علی بن ابی طالب یم الخندق افضل من اعمال امی یوم القیوم و بکر و عمر سر سارک مرتضی را بوسیدند و این
 مسعود و بنو نذکی السد و بنین القتال علی کان السد فیا غزواتی الینینج نفعاً عن المناقب عن ابن مسعود قال لایز علی ابی طالب
 و بنی صلی الله علیه و سلم بزالیان کلال الشکر کذا خاتمته قال لایز علی قلو وزن عکاک الیوم بل امی لرج عکاک کلهم
 و عن فدیة بن الیمان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فیه علی فی یوم الخندق افضل من اعمال امی الی یوم
 و سورة اخرا بیت کوع چهارم ایه هست و یکم بکر لیکه غایر الله عن سید بن عکاک الحرس اهل البیت و لیکه تطبیق فی العالم و ب
 ابو سید الخدری و جماعة من التابعین هم کما یروون و قد و د غیر مما اے انهم علی و فاطمة و الحسن و الحسین رضی الله عنهم
 عنهم و عن عائشة ام المؤمنین قالت خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات غداة و علیه طرمح من شعرا سو فحلبت فالت فاطمة و فاطمة
 فیه ثم جاز علیه فاطمة فیه ثم جاز حسن فاطمة فیه ثم قال انما یرید الله الایة و عن ام سلمة قالت فی حتی
 منزلت انما یرید الله الایة قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی طمخه علی و حسن و حسین فقال هو لا ابل نتیجة قالت فقلت یارسول
 الله ما انا من اهل البیت قال نعم انشاء الله قال زید بن ارقم اهل بیت من حرم الصدقة علیه بعده ال علی و ال حسین
 و ال جعفر و ال عباس رضی الله عنهم و در شان نزول این ایه اختلاف است و در صو اثنی عشر و مسوط و
 مفصل بیان نموده ترجیح قول مذکور نموده میگوید که امام احمد بن حنبل از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده
 که ایه در شان بحکس نازل شد و غیر صلی الله علیه و سلم و علی و فاطمة و حسن و حسین علیهم السلام و زانیه الخ و
 که احادیث بایت ین نظر بر تو اترست و در سورة ص ایه کرمیه و الذی جاد بالصدق و صدق بونی تفسیر
 ذر زینشور لسیوطی اخرج ابن عساکر عن مجاهد فی قوله الذی جاد بالصدق قال رسول الله صلی الله علیه
 سلم و صدق به قال علی بن ابی طالب و در سورة مائده کوع چهارم ایه هست ثم ایه کرمیه یا ایها الرسول بلغ
 ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فاعلمت ان الله و الله یحبک من الناس ان الله لایهدی القوم
 الکافرین فی تفسیر الکسیری فی الوجه العاشر و تفسیر انیشاپوری من ابی سعید الخدری العباة الکبیرة الایة فی فضل علی بن ابی
 طالب رضی الله عنه و لما نزلت هذه الایة افتره بیهة قال من کنتم یحیوا فلی یولاه اللهم قال من و الا و عاده من عاده فلیقه ع
 رضی الله عنه فقال انما لکسما بن ابی طالب صحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة و هو قول ابن عباس المراد بربنا
 جانب مؤمن علی و فی تفسیر فتح البیان عن ابی سعید الخدری قال نزلت هذه الایة یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب عن ابن مسعود قال
 انما اقر علی علیه السلام رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین و ان لم تفعل فاعلمت

بلقنت رسالت آیه کریمه کفی بالهدیهد انبی و نبیکم و من عنده علم الکتاب سید نبیین از تعلیه و ابن المناری اورد
 که بقول امام محمد باقر و از من عنده علم الکتاب علی مرتضی است. و تعلیمی ابو یوسف و حنفیه روایت نموده که مراد از آن
 علی بن طالب است و فضیل بن یسار از باقر عره ایست نموده که انما نزلت فی علی عا نه علم هذه الامه و در روایتی انوی
 از علی مرتضی است که رسول صلی الله علیه و سلم گفت که من عنده علم الکتاب هو علی بن ابی طالب عن ابی سید الخدری
 عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم کفی بالهدیهد الایه و حاجی علی بن ابی طالب بقول امام موسی کاظم زین علی و حنفیه و
 سلمان فارسی و ابی سید الخدری و اسماعیل میگفتند که مراد از ابی علی مرتضی است و در سوره ال عمران رکوع پنجم پاره
 سوم آیه کریمه من حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل فعاولوا بنی ابناء و ناد انما کم الا یت فی العالم و جامع البیان الجواد
 با بنی ناسر الحسین السید بنی ناسر و فاطمه و انفس اعنی نفسه علیا رضی الله عنه و العربی سیدی ابن عمر الرحیل نفسه سیوطی و تاریخ الخلفاء
 آورده انج مسلم عن سعد بن ابی وقاص قال لما نزلت هذه الایه فرغ ابناء و انما کم و عارض رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیا و فاطمه و حسن و حسین فقال لهم هو لا ولی له الا ابی و ابی بن ابی و صور و من مفضل و مسود و مسطور است و در سوره
 واقعه الساقون الساقون اولئک المقربون فی جنات النعیم و معالک و دیگر تفاسیر گفته که مراد از ساقون ساقان
 اسلام اند با سابق البهرت با سابق و صلوات الخمس یا کسانی که در قبلیست نماز گزارده اند باطله ایه کریمه در شان هر جا سینه
 که باشد حضرت مرتضی را در آن نصیبی کل و حصه او فراست و سیوطی و تاریخ الخلفاء بر وایت طبرانی و ابن ابی حاتم از
 ابن عباس آورده که گفت ما نزل الله یا ایها الذین امنوا لا و علی امیر ما و الله و الله عاتب الله اصحابه فی غیر
 مکان و ما ذکر علیا الا یحیی یعنی نازل نکرد خدا یا ایها الذین امنوا اگر که علی امیر و شریف انجاعت است و هر گاه عتاب
 کرده است خدای تعالی اصحاب محمد را بجای دیگر و ذکر کرده است علی را و کینه و ابن حنبل از ابن عباس روایت
 نموده که گفت نازل شده است در حق پیکر آن کتاب الله و حق علی نازل شده است و گفت ابن عباس که
 نازل شده است در حق علی سه صد آیه در وقت الاحباب از جابر نقل نموده که هفتاد و آیه در شان حضرت مرتضی نازل
 گشته تنبیه بدانکه آیات مذکوره اگر چه بر وایت در حق مرتضی نازل گشته مگر در آن اختلاف است بالجمله و حق حضرت
 مرتضی مخصوصه است اگر چه با آنکه آن یافت که در آن اختلاف نیست بدانست مولف سبب ان غلبه بنی امیه و بنی عباس
 بوده که علمای وقت مغایرت ان بوده یعنی کلمه حق بر زبان آوردن توانسته روایات مخالفه که از حق دور است قبول
 نمودند لاجرم ترک ان همه اقوال و اطلاق نموده روایتی که موافق حضرت مرتضی است نقل نموده شده و الله اعلم بحقیقه
 الحال و در سوره فتح رکوع چهارم پاره بیست و ششم آیه کریمه محمد رسول الله قال تعالی ترا هم که ما سجده اسف

روح البیان عن الحسن بن محبوب عن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام انما هو من شرب او از هر ترکیب حرام از خاست با سماع
خواران را علیه علیه اش میر سید

فصل فی الاما و میت الوار و فی فضل و خطا فی تاریخ الخلفاء علی قال امام
احمد بن حنبل ما ورد له من اصحاب رسول الله ص من الفضائل ما ورد علی رضی الله عنه ان خرجوا لحاکم و اخرج
عن سعد بن ابی وقاص ان رسول الله ص قال علی بن ابی طالب بعد فی غزوة تبوک فقال یا رسول الله خلفت
فی النساء و الصبیان فقال یا رضی ان تکون نخی بمنزلة ما روى عن موسى الا انه لا یجی بعدی و اخره جابر بن
ابن سعد ان رسول الله ص قال یوم خیر لا یطعن الراية بعد آجلا فتع الله علی یدیک علیه و رسول و یجمل العذر رسول
فاعطی الراية علی بن ابی طالب فی رواية قال رجل کما یخبر فی ربيعة الله علی یدیک علی بن ابی طالب و لا یجی بعدی و لا یجی
قال فی تاریخ علی بن ابی طالب فی الحجة ثم قال ثم انشد السدک و سلم سمع رسول الله ص یقول یوم غدیر خم قال لما قام فقام علیه
عن الناس فشهدوا ان ل الله ص قال من كنت مولاه فانی و الله و من عادی فانی و الله
به و گفت مصطفی بآله کای خداوند من و الله دشمنی دے افکنند در چاه هم به بران عادی عاده

و الحسن بن مسلم عن علی قال و الذی فاق الحیة و برأ النملة ان محمد بنی الامی اسلمه انه لا یجی
الا و من و لا یجی فی الاما فاق و اخرج الترمذی عن ابی سعید الخدری قال کنا نعرف المناقبین فیفنهم علی بن ابی طالب
و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و اخرج ابو یعلی و البیاض عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله فی ذی القعدة فانی و اخرج الطبرانی بسند صحیح عن ابی سلمة عن رسول الله ص قال من احب علیا فقد احب الله
و من احب الله فقد احب الله و من احب الله فقد احب الله و من احب الله فقد احب الله و اخرج احمد و الحاکم و محمد بن ابی
سلمة سمعت رسول الله ص یقول من سب علیا فقد سب الله و اخرج احمد و الحاکم بسند صحیح عن ابی سعید الخدری عن
ابی رسول الله ص قال علی انک تقابل علی تاویل القرآن کما قالک علی تنزیله فی اسد الغابة لابن ابی شریح
عن ابی طالب ابدی الی ابی سلمة فقیل فقال اللهم آتینی بحسب فقلتک الیک فیا علی فاکل منه و عن زید بن شحیح عن
علی قال قیل یا رسول الله من یوم بعدک قال ان تومروا بالکبر تجزوه امنیاز ایدانی الذی راغب فی الاثر و ان
تومروا بحدود قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم و ان تومروا علیا و لا اراکم فاعلمین تجزوه با و اعمد یا فخذ
بکم الله و المستقیم و عن علی قال قال رسول الله ص انک تمشی بمنزلة الامم تمشی دلائل فانی انک یوم لا تقوم
فصلکوا بالیک یعنی الخلافة فاقبل منهم و ان لم یاتوک فلا تأتممتم یا توک و عن ابی سعید قال کنا مع رسول الله ص

[illegible]

فی آنکه چون بذا ای پیشه نکانت الصلوات بتمجود و حیث تو بجهت علم ما من مع الفیقه العا و نه تذکره پیش و فی اسد اذا
 و فی از انکه الخیج ابوبکر و ابوبعلی احمد و غیر هم و نه الا لفظ علی بن قیس بن حازم قال مرست عایشه با ابوبکر
 عامر فقال له الخیج فنجحت علیه الکلاب فقال له ماذا قالوا ما ابوبکر عامر فقال مرست عایشه با ابوبکر
 صلی الله علیه و سلم بقول کیهن با حسد لکن اذا تجرت علیه الکلاب الخیج فی الکمال لابن اشیر شد و در وقت
 الاحباب آورده که چون ام المومنین عایشه استدعای مرافتت برای سفر بفره از ام المومنین ام سلمه نموده ام
 سلمه گفت ای عایشه گویا می پرسی که از حضرت رسالت شنیده که علی بن ابی طالب علیه السلام در میان من و ام سلمه
 خفیه عصائی گفت عایشه ای بعد از آن ام سلمه گفت کای عایشه ای از حضرت نفیخته که فرمود است نگردد و
 از شب با و روز با که سگان با بر یکی از از روح من صیاح و نبیح کنند و آن زن که او را این واقعه پیش آید و برین
 اهل بقی و فساد باشد از شنیدن آن ابن واقع از غایت اضطراب انانی بر آب که در دست داشتیم بقیته و آن
 سبب آن از من معلوم نموده تبسم فرمود و بجانب تو نگاهی کرد و گفت گمان می برم که آن زن تو باشی ای
 حمیرا عایشه تصدیق این حدیث نموده از غریبت خود متعجب شد بعد از آن حسب الامر از عبد الله بن عمر بن الخطاب
 در آن کتاب مسطور است متوجه بفره شد و در کتب اهل النبوة مذکور است که حضرت روزی با زید علی ظاهر است
 گفت که ام از شما می پرسی و اندر حلیه که پیشانی وی بر تنم باشد بیرون آید تا آنجا که سگان جواب بروی با ننگ کنند
 بسیار بر دست راست وی کشته شوند و بسیاری بر دست چپ وی و وی هم نزدیک بان از سدا ما
 نجات یابد و از آنجا نیست که اشارت بهین قصه فرموده است صلی الله علیه و سلم که بیرون آیند قوی با ک
 شده ندگان خلیع نیابند پیشوای ایشان زنی باشد پیشوای ایشان در بشت باشد و از آنجا نیست که حضرت
 رسالت فرموده که گاهی از دو باشد که میان تو و عایشه چیزی واقع شود و آن اشارت بحکم ابی و امیر المومنین علی رضی الله عنهما
 یا رسول الله این صعدا واقع شود در میان صحابه رسول صلعم فرمود که ای گفت که پس من بهجت ترین امایم رسول صلعم فرمود
 نه چنین است و لیکن چون آن واقع شود بروی مسطور شود بر ابیاسن و س باز کرده ان لاجرم چون
 ابیاسن علی رضی الله عنه در یوم النحل طفر یافت و بر با حرام تمام بهر تیر مراجعت فرمود و فی الکمال لابن اشیر
 و المروج الذهب للسخودی و العیارات للسخو و قال علی بن ابی طالب ما ذکر یوم نفیقه رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فخی بی با فده و هو را کب حماره ففکک لے رسول الله صلی الله علیه و سلم و ففکک انت و ففکک انت
 یا رسول الله یا علی زهوه فقال لک لیس بزهوا و انجده با زهوه ففکک انت و الله لاجده فقال لک انک الله

خدا می تعالی بپیر بزرگ رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که فرمان خدای تعالی که بر داکر من عاصی شوم خالد بن الولید رضی الله عنه حاضر بود و اجازت قتل وی خواست نیافت پس شخصی رومی برگردانید و برقت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که از اصل این شخص قومی پیدا شوند که قرآن خوانند از آنکه بای ایشان در گذرد و اهل اسلام را بقتل از اند و عابدان مقام را بگذارند بر خون من الاسلام که ایترق السهم من الریة یجی از دین اسلام بیرون و او را ایند چون بیرون آمدن تیر از شکاری و خولج از اصل وی بودند لاجرم ایشان را مار قفسن گویند و فی الکمال لابن اثیر و مروج الذهب و شواهد النبوة للبحاسنی عن جندب بن عبد الله الازدی و در روضه الاحباب عن عیبه و سلیمان و العیارت لروضة عمیده سلیمانی گوید که من در رکاب نصرت انصاری علی بودم که در کربلا نهر روان رسید دوران همین شخصی خبر آورد که خواجه از آب گذشته اند و آنحضرت نماز میگذارد و چون از نماز فارغ گشت فرمود آنچه غیره در قفسست قوم از آب بگذشته اند و متذرع ایشان درین طرف است باز جمعی از لشکر را که پیش رفته بودند غضب رسانیدند که مخالفان از آب غمره و نذر آنحضرت فرمود که و الله ایشان از آب بخورند که شست من هرگز دروغ نگفتم و با من دروغ نگفته اند و کلاما سے قتل ایشان در بجانب نهر است و از شش از ده کس نکشتند و ایشان هم زیاد و از ده کس متذرعان دیدند مخالفان را با بیطرف بافتند چنانچه حضرت مرتضی فرمود و در شواهد آورده که چند بن عبد الله میگاوید که در مجلس دوفین من با علی بودم و در شکاب نبود که حق بجانب او است لیکن در نهر و ن شکاب بخاطر من افتاد چون این تکرار بشد آمد با خود گفتم که ای کجاست که بپیر است بر مستمن افتاد و با آنکه از رسول صلی الله علیه و سلم خبر سه شفیقه است با کذا است و لیر اگر مخالفان اند نهر گذشته باشند اول کسیکه با و سه مقامه کند من با ششم چون دیدم که مخالفان را بیطرف اند و انستم که حق بجانب او است و حضرت مرتضی دست برداشت من رسانیدند گفت ای فلان اکنون حقیقت کار بر تو معلوم شد گفتم ارسته ای امیر المؤمنین گفت بپایان ثابت باش در روضه الاحباب آورده که بیست و دو ستمه که امیر المؤمنین علی پیش از خروج بقتال بر زبان بیاوردن گذاردند که درین مکر که کشندگان مردم ماز و در احاد و بر تیه عشر است نرسد از مخالفان و ده تن جان اسلام است بیرون بنزدار چنان شد که از مخالفان تن نرزد و مانند از لشکر حضرت امیر تن کشته شد و فی الکمال و مروج الذهب مثله در روضه الاحباب مذکور است که حضرت مرتضی پیش از حربه نهر و ن فرمود که قومی از دین گریزند چنانچه تیر از کمان اگر چه قرآن خوانند اما قرآن از حلق انما عت در گذرد و در ایشان را حکام فرقا نمنه نشانه بود و بان خدای که دانه را بشکافت

و دوم از خندان که مژده لباس وجود داد که رسول خدا با من قرار داده و مرا اخبار نموده که تو با ایشان
 محاربه خواهی کرد و این طایفه از بادی ضلالت بپیچیدار است باز نیامدند همچون تیر فته که پشت است باز نگردد و عیادت
 آنکه در میان انجاعت می باشد که بیکدست منکب او گوشت پاره بود مانند پستان زنان که بر سران جمها
 باشد مانند سبیل که به عقیقه گوید که چون حضرت مرتضی حدیث ذوالنثیه را بیان فرمود من سه نوبت
 آنحضرت را سوگند دادم که تو این سخن را از رسول صلوات الله علیه بگوئی حضرت امیر در هر سه نوبت سوگند نداد که گویند
 و در مروج الذهب و الکامل و روضه الاحباب آورده و عبارت روضه است که چون خواج در میانیکه شاه و کتا
 اشاه بدان کرده بود بقتل رسیدند فرمود که ذوالنثیه را در میان کشته گان طلب کنند و جمعی هر چند در مقام
 تجسس او برآمدند نیافتند و معروض نمودند که شخص مذکور در میان قیدمان نیست فرمود و بجای سوگند که ذوالنثیه
 در میان ایشان است باریک تجسس او مشغول شدند تا او را از تحت چهل قیل سیردن آوردند و ایامین علی رضی الله عنه بعد از
 و جان ان ملعون بجهه شکریا آورد و در ترجمه صواعق آورده که ذوالنثیه که حضرت سید علی علیه السلام از آن خبر داده بود در میان
 کشته گان پیدا آمد و فیروز آبادی در سفر السعادت آورده علی مرتضی بعد از جلال نش ذوالنثیه سر بریده نهاد و در آنجا
 انج اخراج احمد بن طارق بن زیاد قال ترجمت علی بن ابی طالب فقتلهم ثم قال انظر و ان فان بنی المصطفی علیه و سلم قال انی خرج قوم
 یکتفون باحقی لا یخبرون بخرجی من الحق کما یخرج السم من الرمیة سیاهم ان منهم رجلا اسود فخرج الیهم فی بیده
 شرات سودا لکان هو فقه قتلهم ثم الناس و ان لم یکن هو فقه قتلهم ثم الناس فیکتلتهم ثم قال طلبوا فطلبنا فوجدنا
 المخرج فخرجنا سجدوا و خر علی معنا ساجدا و فی آنجا ابی القیس بن عمار بن یاسر بعد حدیث طویل سمعت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قال یعلی لیس لیس احکم حکم فیک و یل لمن البغض کذب علیک ثانی الذین
 اجوک و صدقوا فیک فمهم جی انک فی دارک و رفقاوک فی فقرک و اما الذین البغضوک و کذبوا علیک ففی علی الله
 ان یوفیهم موعدهم الکنز امین یوم القيمة و در صواعق از طبرانی از امام مسلم نقل نموده که چون آن طهارت نازل شد
 حضرت مصطفی علیه و فاطمه و حسن و حسین انجاند و عباسا برین چهار کس انداخت و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی
 و غایت از بیت غنم الرحمن طهرتم تطهیر انما حرب لمن حاربهم و سلم لمن سلمهم و عدو لمن عاداهم الحمد لله
 فصل فی علی باید دانست که حضرت مرتضی جو از مشرکان یثیق علی بن ابی طالب یومی چشیده چنانچه خود بار بار فرموده
 که بنی امیاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فی فی هذا ما ذقت رسول الله و قاذفا و بعد وفات سید کائنات
 و در سه اب از چشم مبارک او بر خا چشتم نسرد بود و حضرت مرتضی از زبان آنرا پاک کرد و ابواب علم از برکت ان

بردی بگشود و چون در وقت دلاوت حضرت رضی رسول صلی الله علیه و سلم اول لعاب دهن مبارک خود در دهان او نهاد و حق تعالی به برکت ان علم و شجاعت و قوت بادرانی داشت و همانقدر و انقدر درست بود که هر چند بیست و سه فراموش نکردی چنانچه در تفسیر این و بیست و سه ما اذن و اعینه گذشت حکیم سنائی در مدح او چنین خوش گفته

مهر گشت برد بان آورد	نقطه و آب بر زبان آورد	مهر گشت خویش را تر کرد	او انگمی در دهان حیدر کرد
دو مردی و علم و حفظ سخن	مهر گشتش ازین ناخن	بود از برود و مر با لبش	مهر گشت مصطفی و امیش
مهر گشتش به شگفت آمد	نطق حیدر چون که قاف آمد	بر قنق آن هر دوین سخن	اگر در اسلام را هر یک دست
بود تنی زبان گوهر پایش	که بدو کرد علم عالم فاش	دیگری زده انقار بران بود	اکافت جهان شیر غران بود

فی اسد الغابۃ لابن اثیر و تهذیب النواوی روی علی بن النعمانی عن عبد الله بن محمد بن الحسن بن الحسن بن محمد بن الحنفیة و عمرو بن مسعود و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر و عبد الله بن جعفر و زید بن ارقم و جابر بن عبد الله و جابر بن سمره و مصعب بن عبد الله بن اسید و سفینه و عمر بن حریث و البراء بن فاریز و جبر بن عبد الله و عمار بن عبد الله و عبد الرحمن بن ابی رز و طارق بن شهاب و طارق بن شیم و عبد الرحمن بن شیم و عبد الله بن ثعلبه و ابو موسی الاشعرس و ابو سعید الخدری و ابو امامه و ابو رافع و ابو هریره و ابو لیلی و ابو الطفیل و ابو جحیفه و ابو هریره صحابیون الانباه و عمر فانهما من التابعین من التابعین سعید بن السیب و مسعود بن الحکم الزاتی و قیس بن ایبک حاتم و عبیده السملانی و علقمة بن قیس و ابو الاسود الدیلمی و زید بن حبیش و شریح بن یاسر و شعیب و شقیق و خلق من الصحابه و التابعین عن علی رضی الله تعالی عنه قال یثبته رسول الله صلی الله علیه و سلم اسے الیمن فقلت یا رسول الله یثبته اسے الیمن و یساکون عن القضاء و لا علم لیه قال اولی قدر نوت فصر بیده علی صدره ثم قال الهم ثبت لسانه و ابد قلبه فلا وان یس فاق الحجة و بر النسب یا شاکلت فی قضا و بین اثین کما فی اسد الغابۃ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما دنیة العلم و علی بابها فن اراد العلم فلیس له الباب قال السیوطی فی هذا حدیث حسن علی الصواب قد ثبت حاله فی التعقیبات علی الموضوعات لا موضوع کما قال النوادی و ابن الجوزی و لا صحیح کما قال المحاکم و فی اسد الغابۃ عن سعید بن المسیب یا کان من الناس یقول سلونی غیر علی ابن ابی طالب و عن عبد الملك بن سلیمان قال قلت لعلی و اکان فی اصحاب محمد اعلم من علی قال لا و الله لا اعلم و قال ابن عباس لقد اعطی علی تسعة اعشار العلم و ائیم الله و قد شاکرکم فی العشرة العاشره فی الینابیع انرجوا

قال فكيف خزنك عليه باضر قال خزن من فوج واحد باني حجر بايسته معاويه ضرار را كه يكی از صحابه بود گفت كه
 علي را وصفت كن بنابر گفت كه مرا معاف دار معاويه گفت هر آينه ترا وصفت بايد كرد و گفت اگر با لغز و بايد گفت
 پس بود و الله تعالى به سخت تو منته قول او فصل بود و حكم او عدل علم از اطراف وی منفرد میشد و جنگمیت بسیار
 و سه ناطق میگشت متوشن و شهنش بود و از دنیا و نازگی و زینت آن دانس میگرفت و رنشب و وحشت تنهایی
 آن و تشك بسیار از چشم او مرتجعت بود و روزگار كننده پلباس تشك طعام با شرف قناعت و انكفا ميكرد و بود و بسیار
 مانند يكی از ما هرگاه میخواهد بم اجابت ميكرد و هرگاه درخواست انتظار كنشته ميكرد و كم انتظار را ميكشيد و ما و الله
 با وجود قریبه كه بود میباشتم نزد يك بان بود كه از بهریت بوی تكلم كنتم اهل دین را تخیل نمید و بسیار كنشته
 نزد يك میشد و قول باطل مروی را ااطاعت نمیکرد و ضعیف از عدل او مایوس میگشت و من گواهی
 میدهم كه هر آينه دیدم او را در بعض مقام كه فرو رفته بود شب و امان خود را و پنهان شده بود ستاره های
 او و علی رضی الله عنه ریش خود گرفته اضطراب ميكرد مانند اضطراب مار گزیده و گریه ميكرد و گریه اند و بگین و
 میگفت ای دنیا فریب ده و بگریه ای سومی من پیش امدی یا من مشتاقی به بیات به بیات تر اسه طلاق دادم
 طلاق با من كه چرچ رچته نذر و عمر تو کوتاه است و خطر تو بسیار است اه انقلبت زاده و دوری سفر و حوشته
 طلاق پس بگریه معاویه و گفت رحمت كن خدا بر ابو الحسن بود همچنان پس گفت معاویه در هزار را كه پس
 چگونه هست خزن تو را و گفت خزن ما وريكه كه يك پس دارد و او را در كنار ما و ریش فوج كننده و فی الاستیجاب
 سئل الحسن بن الحسن البصري عن علي ابن ابي طالب فقال كان علي و الله سما صابيا من مراهي الله
 عز وجل علي عده و در با سكه هره الامه و ذاق فضلها و ذاسا بشهاد و اقر بها من رسول الله صلى الله عليه وسلم لم
 يكن بالنور من امر الله ولا بالملو من دين الله ولا بالسروق لمال الله اعطى القرآن خزائنه فها نه منه باض
 من لفته ذكك علي ابن ابي طالب بالكعب وعن عبد الله بن اسبه النزيل قال رايت عليا خرج و عليه قميص
 از نری افاد كم قميصه بلف اسه الظفر و اذا ارسله صارا سله نصف الساعه و عن ابن جرير عن ابي عبد الله قال رايت
 علي ابن ابي طالب يخرج من مسجد الكوفة و عليه قطريان منزرا بالواحدة فريديا بالآخرى و انزاه الى نصفه اساق
 و هو يطوف بالاسواق و معه ورة باهر قميصي الله و صدق الحمد و حسن الذرع و الوفا و بالكيل الخزان و عن
 عطاء قال رايت عليا قميصه كرايس غير عسل و عن ابي الهذيل قال رايت عليا قميصه از ياد و از نری كوفه
 اطراف اصابعه و اذا اطلقه صارا سله الرسخ و فضامه لا يحيط بها

فصل فی خلافت ائمه خلافت او پس طول طول است کتب سیر و تاریخ ازان مملو و شریف است
 این ابیر در الکامل و مسعودی و در مروج الذهب و اعظم کوفی و فتوح و سید جمال الدین محدث و در کتابت فتنه الاغلب
 و خاندن شاه و در فتنه الصفای و زبیری در کتابت مل و محمد بن جریر طبری و تاریخ خود و غیره مؤرخین کتب باسی
 طویل و دقایق و بیحد ساخته و پیرو اختصار و مشهور و جامع و متوسط احوال خبر بال و با استقلال حال خلافت با کمال
 او تجریر در آورده اند هر گاه حاجت بر اطلاع ان باشد بسوی کتب مذکوره رجوع نمایند این مختصر مختصر ان شریف
 قتیق و نیز از تحریر شایسته صاحب میر سید لاجرم عثمان قلم از تفصیل ان منحرف ساخته اجمالاً چند سطر بر
 حوسه کاغذی ارم

همه کرده شایسته خسر ام درین یک ورق کاغذ ارم تمام
 گفتند ابن سعد که بیعت خلافت علی رضی الله عنه وقت صبح روز دوم بود از قتل عثمان در مدینه و جمیع صحابه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که در مدینه بودند بیعت نمودند و گفته شده است که طلحه و زبیر بیعت علی رضی الله
 عنه را کاره بودند بعد از آنکه بیعت نمودند از مدینه بیرون رفته بکه اند چون عایشه رضی الله تعالی عنها در مکه
 بود و او را بر داشتند بجانب بصره توجه نمودند و طلب خون عثمان را کردند چون این خبر رسید علی رضی الله عنه
 رسید عثمان غوث بیعت بجانب عراق عرب مملوف ساخت و در بصره و بطن و زبیر و اتباع ایشان طاقی شد
 و رجادی الاخر سخته سمت و نشین میان فریقین محاربه واقع شد سیزده هزار کس که سیه از انجم طلحه و دیگر زبیر
 بود و در آن واقعه که مشهور است بواقعه الجمل کشته شدند و علی رضی الله عنه را پانزده روز در بصره قامت فرمود نگاه
 مشوجه کوفه شدند باز معاویه بعد از استماع این اخبار از جانب شام خروج نمود و علی رضی الله عنه بجانب اود توجه
 نمود و راه صفر سخته سیح و نشین و صفین تلاقی دست داد و در آن موقع ایام قتال متبادی شد خلق کثیر
 اندک نگاه اهل شام با دست معاویه و کید عمر بن العاصی رفع مصاحف کردند و فریاد کردند که عمر بن العاصی
 از طرف معاویه و ابو موسی اشعرس از طرف علی رضی الله عنه حکم بکشد و در سال اینده فریقین و موضع افرج مجتمع
 شده در حال است نظر کنند و باین هممون و شقیه نوشته شد و معاویه بجانب شام و طرفه بجانب کوفه
 مراجعت نمود و بعد از آن جمعی کثیر از اصحاب حضرت فرقی که بخارج مشهور اند بر وی خروج کردند و گفتند که
 الا الله و در حور که قریه است از قربات کوفه کشته نمودند و حضرت مرتضی این عباس را نیز انجا کشت
 فرستاد و مباحثه و محاصره با نجات نمود و ایشان را ملزم ساخت و بعد از آن تمام جمعی کثیر از ان عقیده

جوع نمودند و قومی با اعتقاد فاسد خود ثابت مانده نبردان رفتند از نگاه حضرت مرتضی بر سر انجام عت رفته ایشانرا
 بقتل رسانیدند و در اندیشه که رسول الله صلی الله علیه و سلم از آن خبر داده بود و در بیان گشته گمان بدیده و این فتنه
 در سینه ثمان و ثمانین بود و در شعبان همین سال بوجیب وعده مردم در اندر فتح مجتمع شدند و سعد و قاس
 و عبد الله و غیره با آن صاحب در اینجا حاضر شدند از نگاه عرو عاص مگری نموده یا ابو موسی گفت تو از من افضل
 و بزرگتر هستی باید که در تکلم و بن افرتم نام نمی آید موسی فریب خورده پیشانی می نمود و مرتضی را از امارت خلع نمود
 و چون فوت عرو عاص رسید معاویه را امید ساخت و با او بیعت کرد و مردم برین پنج متفرق شدند و حضرت
 مرتضی از غایت غضب انگشتان مبارک خود میگزید و میگفت ای عیسی و یطالع معاویه مردم من عصیان میکنند
 و اطاعت معاویه میکنند و قضاوت و تاریخ الخلفاء السیوطی و تهذیب التواریخ و اسد الغابۃ لابن الفیاض
 سعید بن المسیب آورده که چون عثمان رفیق مقتول شد اندر صحابه نزد حضرت مرتضی و گفتند بیعت تو با کیم
 که تو اسحق بن پس گفت این اختیار اهل بدر است پس هر کس که ایشان را بر او رضی باشند او خلیفه است
 پس نه با کسی ماندند اهل بدر کسی مگر که اندر نزد مرتضی پس چون دید مرتضی این امر رفت بسو سے مسجد و
 بر منبر شد و اول کسی که بیعت او نمود طلحه بود بعد از آن زبیر بعد از آن دیگران انتی -

فصل فی شهادت حضرت مرتضی و بدینگونه است که سیوطی و تاریخ الخلفاء
 از مستند ک حاکم از سلسله نقل نموده که عبد الرحمن ابن یحیی المرادی بر زنی قطامه نام عاشق شد و از آن
 سه هزار دینار و قتل علی رضی الله عنهما بدین خود مقرر نمود و انشقی قبول اینی نموده و در تهذیب نوادی و دیگر تواریخ
 آورده که در تاریخ مفید هم رمضان وقت حاکم آنجا پاسبان بر اسب نماز بر آمده بود انشقی شمشیر مردم بر پیشانی
 هم اویان او زد و بدعا غش رسید و آنجا پاسبان بشبیه شنبه متوجه فرودس اعلی شد و زخم آنجا پاسبان در شب جمعه
 مفید هم رمضان وقت صبح سینه اربعین بود و حسن و حسین و عبد الله بن جعفر غسل و تکفین او نمودند و در سه
 پارچه که در آن سیرین و عامه بودند و امام حسن علیه السلام بر روی نماز گزار دو وقت صبح و نقش نمودند و گویند که
 نروزش بقیه از خطوط رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و وصیت نموده که او را بان خطوط سازند و چون از وصیت
 انانع شدند گفت السلام علیکم رحمة الله وبرکاته و بعد از آن حکم کرد و مگر بلا اله الا الله تا آنکه وفات یافت

قال الفرزدق

علم امره آسافته و وساحتهم
 کمر قطامه بن غیر مجهم

ثلاثه الاف و عسدر قيعنه فلا مہر اسئلہ من علی وان علی	و ضرب علی بالحسام المسمم ولا فکک وون فکک ابن بلخهم
وبعد از شهادت حضرت مرتضیٰ الشیخ را مشعل نمودند و در تو برہ ساختہ بسوزند و از پنج پائش جہنم رسید و حدیث الشیخ الاخرین بروی صادق الہدیکم سنائی میگوید -	
مروند برز بہر عشق ز سنے رفت ز می کوہ از پیہ انکار انجمن اہل جہل مصیبت مشکل کردند در ایس از ان	اندر انگشت در جہان حصے انجمن خاک رسبے - مقدار خیرہ بگزید خون خون سنے رفت سوی جہنم اور احاط
وفی الاستیعاب قالت عائشہ رضی اللہ عنہا لما بلغنا قتل علی رضی اللہ عنہ تفضیع العربیہ شارح فلیس لہا حدیثا ہا وعن ابن ابی قیس الازدوس قال اورکت الناس و ہم ثلث طبقات اہل الدین یحون علیہا و اہل الدنیا یحجون معاویۃ و خوارج -	
فصل فی کونہ لقبہ الصدیق الاکبر و الفاروق	
بدانکہ لقب انجمن صدیق اکبر است و فاروق است فی خصائص انسانی عن عباد بن عبد اللہ قال قال علی رضی اللہ عنہ انا عبد اللہ و انور رسولہ و انا الصدیق الاکبر لا یقولہا بعدی و فی نسخہ غیرہ الا کاذب صلبت قبل الناس سبع سنین سید جمال الدین محدث در روضۃ الاحباب گفتہ کہ مراد از قبل نامن کسانی اند کہ داخل سیاق نیستند چہ در بیان اسلام حضرت مرتضیٰ و دیگر سیاق اینقدر زمان نبود و فی التبیان تفلا عن المومنین بسندہ عن ابیہ رافع عن ابی ذر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لعلی انت اول من امن بسبب وانت اول من یصافی فی یوم القیامہ وانت الصدیق الاکبر وانت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل وانت یسوی المسلمین و المال یسوی الکفار و در روضۃ الاحباب آورده کہ ارباب سیر رحمہم السید روایت ابوذر غفاری و سلمان الفارسی رضی اللہ عنہما ایراد فرمودہ اند کہ حضرت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم دست امیر المومنین علی گرفتہ گفت: ان المومنین و فاروق الدنیا و یسوی المومنین و اول من یصافی فی یوم القیامہ ہذا الصدیق الاکبر و ہم در روضۃ الاحباب از مسند امام احمد حنبل روایت کردہ کہ گفت ابن عباس بقول علی رضی اللہ عنہ انا عبد اللہ و انور رسولہ و انا صدیق الاکبر لا یقولہا بعدی الا کاذبا و غیرہ	

بائیں مازن گفت کہ برو خدا سے تمنا ہے دعا ہے علی و عباس و حسین را رو خواہد کرد پس این مازن روز
سیہم مسجد گاہ از شام مراجعت نمودہ نزد عمر رضی رفت و جواب نامہ باد و او گفت عمر رضی اللہ عنہ کیست
این مرد گفت این مازن گفتہ ترا سہ روز است بشام فرستادہ بودم گفت آری گفت پس این جواب
از کیا اوروی او تمامہ قصہ بیان نمود بعد از تفقینش معلوم شد کہ او صادق است

کرامات حضرت علی رضی بسیار است

فی تاریخ الخلفاء للسیوطی روایت کردہ است عبد الرزاق ابن حجر مدری کہ گفتہ حجر کہ گفت مرا علی بن
ابطالب چہ خواہی کرد و قتیقہ مامور شدی بر اسے لعنت من گفتہ ایای جنین خواہد شد گفت اللہ
گفتم پس حکیم انوقت گفت لعنت کن مرا نہ نیز ارشوی از من (یعنی بزبان لعنت کن) و از دل نیز کن
گفت حجر کہ پس امر کرد مرا محمد بن یوسف برادر حجاج کہ امیر من بود کہ لعنت کنم علی مرتضی را پس گفت کہ امر
امر کرد مرا کہ لعنت کنم علی را پس لعنت کہتہ او را کہ لعنت کردہ است خدای تعالی او را پس یہ دریافت
رضی این سخن مکرر می در روایت کردہ است طبرانی در اوسط و ابونعیم و در دلائل از زنادان کہ علی رضی
عنہ سخنی گفت پس تکذیب کرد او را مردے پس گفت علی رضی کہ دعا کنم بر اسے تو اگر کار نباشی گفت
کہ دعا کن پس دعا کرد بروے پس برخواست از جای خود تا آنکہ رفت بہارت او و نابینا شد در
شواہد النبوة آورده کہ بروایت صحیح ثابت شدہ است کہ علی رضی اللہ عنہ چون پاسے مبارک بر کباب
سے نہاد قتیقہ تلاوت قرآن میکرد و چون پاسے دیگر بر کباب میرسید و برداشتہ بر بالای ستور است
سے نشست ختم تمام میکرد و میگویی کہ ابن ہشام قتیقہ بسید زبان است کہ نسبت بہ بعض اولیاء اللہ
واقع میشود چنانچہ در لفحات الالس و ذکر شیخ موسیٰ سدرانی ابن را از شیخ الشیخ شہاب الدین
سروک با تفصیل بیان نمودہ روزے و رکوفہ بعد نماز صبح شفیعی را فرمود کہ بقلان موضع رود و آنجا مسجد بسید
در پہلوی مسجد خانہ است انجا زن و مرد سے باہم تراستہ دارند ان ہر دور از مردم حاضر کن چون ان ہر دور
اورند گفت مشب نزل شہاد از شہ جوان گفت اسے امیر المؤمنین ابن زین را نکاح کردم چون شہ
و سے رفتم مرا از و سے نفرستہ اندازد و دور سے جسم با من آغاز جنگ و نزاع کرد تا از زمان کہ فرمان نور سید پس
امیر کرم اللہ وجہہ روبرو سے حاضران مجلس کرد و گفت کہ بسیار دشمنان ہست کہ انکس کہ بان نمی طلب

میشود و خواهر که دیگران بشنوند همه بر قند و انجوان وزن بماند روی بان زن کرد و گفت انجوان را این شایستگی گفت
 نئے فرمود که من ترا گویم ابا باید که منکانشوی تو فلان نسبت فلان هستی و این عی داشت با و سه حج شدی
 و از ان اسبق گشته و این جز با و خود گفته و از پدر زمان داشته چون وقت وضع حل رسید شب بود
 مادر تو ترا از خانه بیرون برد چون فرزند مادر در خرقه چیدی و در بیرون دیوار که محل قضای حاجت مردمان
 بود با نداشتی سکه آمد و پدر ابو میسر دنگی بسوی ان سگ انداخته و بر زن کوک خور و شکست مادر تو پاره
 از ان رخ و بدید و بر سر و بست پس و پراگذاشتتید و بر قید و دیگر احوال وی نداشتید از ان گفت
 حال چنین است ای امیر المومنین بعد از ان گفت پس فلان قبیلان کوک را به پروردگار بزرگ شد و کوفه آمد
 و تران کرد این جوان جهان کوک نیست پس انجو انرا گفت سر خود برهنه کن اثر شکستگی بران ظاهر بود گفت
 ای سر خود را بگیر و خدای تعالی انچه بر و سه ترا هم بود انرا محفوظ داشت بار سه اهل کوفه از طغیان اب فرات
 پیش و سه رضی الله عنه شکایت کرد و حضرت مرتضی علیه السلام حضرت مصطفی علیه السلام بر دوش و بر دوش و بر دوش و بر دوش
 و سه بر سر و عصا سه و سه و دست گرفته اسب سواره بکنار فرات رسید و اولاد وی نیز همراه او بودند
 انجانب دو کشت نماز مخفف گذارد و به لایق اهل برادر و حسنین با وی بودند پس با عصا بجانب اب اشارت کرد
 یک گز اب کم شد رسید که اینقدر پس است گفتند که نه باز بجانب اب و دوبار اشارت کرد اب دو
 گز دیگر کم شد چون ناله کم شد مردمان او از برداشتند که اینقدر پس است ای امیر المومنین شجاعت را از احوال
 و سه بنموده بود که ترافلان موضع بر فلان درخت ترا صاحب خواهند کرد و چنانکه فرموده بود بعینه واقع شد
 کیل بن زیاد از بنی المذنبه چون حجاج سقیه برای قتل حکم داد گفت که حضرت مرتضی علیه السلام را خبر داده بود که قاتل
 من تو خواهی بود بعد از ان حجاج گردن و سه بنزد چپین چون حجاج قنبر مولا سه حضرت مرتضی علیه السلام را گرفت
 و حکم بقتل سه نمود گفت که حضرت مرتضی علیه السلام را خبر داده بود که مظلوم کشته شوم و در سفر بصره قبل از درویش
 گونه گفت که دو دانه هزار و یک مروت این چون عمر زنده بینه بود به کم و بیش و در وقت تو چه بعضی اصحاب
 و سه محتاج اب شدند و در قرب ان اب بنو انرا بجاناب و فرسنگ بود بعد از ان چون قدر سه برخت و بر
 ظاهر شد حضرت مرتضی علیه السلام نزدیک ویرجائی اشارت کرد که انرا بجا وید چون قدر سه خاک برداشتند سگ
 بزرگ پیدا آمد که هیچ اتی بران کار نیکد و کس را طاق بر داشتن ان شد حضرت مرتضی علیه السلام را و در
 انداخت آب بے بغایت صفائی و شیرین و خنک ظاهر شد لشکر سیراب شدند و انقدر که خواستند برداشتند

باز حضرت رضی الله عنک را بمقام چشمه نهد و بفرمود تا خاک بر او افکندند و راهب این دیر از دیر فرود آمد و پرسید که تو پیغمبر هستی یا فرمود که نه گفت تو فرشته مقربے گفت که نه پس گفت که توجیه کن فرمود من و منی پیغمبر مسلم محمد بن عبد الله خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم راهب گفت دست مبارک مسلمان شوم ادب بر حضرت امیر اسلام اود و دو گواهی بوجدانیت خدا و رسالت مصطفی و وصایت مرتضی برداد بعد از آن از وی پرسید که سبب اسلام آوردن تو چه بود گفت ای امیر المؤمنین بناسه این دیر از براسه کنده این سنگ است پیش از من بسیار درین دیر بوده اند زیرا که در کتب خود دیده ایم و از علمای خود شنیده ایم که در پیغمبر چشمه است که ظاهر کند آنرا که پیغمبر یا وصی او پس چون من این را دیدم باز و سه خود رسیدم حضرت مر از شنیدن این قصه بسیار گریست و گفت الحمد لله الذی لم یکن عنده منسیا و کنت نے کتبہ مذکور بعد از آن راهب ملازمت حضرت مرتضی و اختیار نمود تا بصفین شہید گشت و حضرت مرتضی در حق و سه بگفت که و سه مولا سے منست و رشتوا بداد و ده که خدا سے تعالی و دو بار براسه اور و شمس کرد یکے در عهد رسول صلعم و یکے بعد از وفات و سه ام سلمه و اسما بنت عمیس و جابر بن عبد الله انصاری و ابوالفضل و سه رزم و وصایت کرده اند که وحی بران حضرت آمده بود و انسر و انوقت تکبیر بران مرتضی فرمود بود و سر نداشت تا که آفتاب غروب کرد مرتضی رفته نماز عصر را نشست گذارد با شاره چون رسول صلعم این حال معلوم نمود مرتضی فرمود که دعا کن تا خدا سے تعالی آفتاب را برگرداند تا تو نماز و دیگر بروقت بگذاری مرتضی دعا کرد و آفتاب بانوضع که نماز دیگری باشد باز گشت و مرتضی نماز خود را در وقت بگذارد و اسما بنت عمیس گوید که از آفتاب در وقت غروب اواز سے می آمد و چون اذان را در و جاسے دیگر شواہر گفته که آفتاب بری مرتضی پر عاے حضرت مصطفی صلعم باز گشت و مولف ان کتاب در تصدیق اہمیتہ میگوید۔

چون فوت شد عمر از علی انہر و حی از کمالی	گشت از دعایش سجد از حرب شمس خاوران
و حافظ ابن حجر عسقلانی در صد اعق ادرده کہ رسول صلعم دعا کرد کہ اللهم انہ کان فی طاعتک و طاعت رسولک فارود علیہ الشمس فلما عت بعد ما غربت طی دے و قال فی رشتہا گوید کہ حدیث رو شمس صحیح است و شیخ الاسلام ابو زرعہ گوید حدیث حسن است و غیر اواز علمای متابعت او نموده رد کرده اند قول تمبی را کہ گفتند این حدیث موضوع است و دراز الله الخفا و رده کہ میوطی در جزا کشف اللبس حدیث رو شمس گفته کہ حدیث رو شمس صحیح و پیغمبر صلی الله علیه و سلم است و صحیح کرده است این را طحا و سه و غیر او افراط کرده است ابن جوزی	

دین حدیث تا آنکه آورده است از او کتاب الموضوعات و گفته است شاکر و محمد و مشتقی جزو فریقین
 عن حدیث ردائش بر آنکه این حدیث را طحاوی در شرح مشکل الآثار از اسباب حدیث عیسی و دو طریق روایت
 نموده و گفته است که این هر دو طریق ثابت است و روایات آن حدیثات اند و نقل نموده است و از قاضی عیاض
 در شفا و حافظ ابن سید الناس فی بشری السبب و حافظ علاء الدین مغلطائی در کتاب زهر الباسم تصحیح کرده است
 از ابو الفتح از دس و تحسین کرده است ابو زرعه عوفی و سیوطی فی الدرر المنتشرة فی الاحادیث المشتهره و طبرانی
 در کبیر و گفته است حافظ احمد بن صالح منزه و از سبب آنکه اهل علم باشند که مخالفت کنند از حدیث ائمه
 عیسی چرا که این از اجله علم است نبوت است و تحقیق که انکار نموده اند حفاظ بر این جزو سبب ایراد و
 این حدیث را در موضوعات انتفی و براسے ابن حدیث علامت و تکرار بپار پیش آورده اند و از آنکه
 و صواعق و تحفه اثنا عشر تفصیل آن بوده است من از اطالمت اندر شیدم بد است مولف حدیث
 ردائش صحیح نیست چرا که براسے ابن وقیع عظیم فقط دو چهار کس را می بودند چه میهنه دارد و سبب
 که بود و نصار سبب نیز در کتاب های خود نوشته اند که در فلان تاریخ ابن واقعه شد اگر چه ایشان بخبره گویند که
 از واقعه انکار کردن توانند و الله اعلم بحقیقه الحال و بار دوم در شواهد آورده که در وقت توجیه بصفین قریب
 بابل چون خواست که از فرات بگذرد و نماز عصر از محاب و سبب فوت شد بدعا حضرت مرتضی با زعم و نمود
 تا مسلمانان نماز گذاردند چون سلام باز خواندند و از سبب هولناک میکرد این قصه نیز مانند قصه اول است
 در تحفه اثنا عشریه از ان انکار نموده و الله اعلم در شواهد آورده که روز سبب صفین نماز فرمود که
 یا یا مسلمانان یعنی ابو مسلم کجا است محمد حنیف یعنی العزیز گفت که و سبب در آخر صفین است فرمود که اسے
 فرزندم را من از ابو مسلم خوانی نیست مقصود من از صاحب پیش است که از جانب مشرق بارایاست
 سیاه پدید آید چندان که سبب که خدا سبب تعالی بواسطه و سبب حق و مرکز قرار و بدو خوش وقت
 آنکه با و سبب موافقت کنند در اعلام دین و گویند سبب ظالمان جد و جہد نمایند در روضه نیز این حکایت
 آورده ابوالاثر بچیان شد که ابو مسلم مروزی از جانب خراسان بارایاست سیاه بر آمد و دینار از خوش
 شامت نے ایسہ پاک ساخت و انتقام خون حسین و زید شہید از ظالمان بود احسن گرفت (گفت)
 اہل کوفہ تیار نمودند بن ابی بکر در حضرت زینب و فرمان حضرت مرتضی سے را اطاعت نکردند و در حق ایشان
 دعا کرد کہ بار خدا یا کسے را برین طایفہ مسلط گردان کہ ہرگز بر ایشان رحم نہ کنی یا گفت غلامی از نقیض

برای نشان گمار همان شب حجاج متولد شد و بال کوفه رسید از وی آنچه رسید کذا فی الشواهد سیوطی
در تاریخ اختلاف و جاسے در شواهد آورده و عبارت للجما می است که روزی گفت که دو کس حضرت
رسالت را صلے اللہ علیہ وسلم بخواب دیدم گفتیم بار رسول اللہ چه نعمتها و خصوصتہا که از امت
تو بمن رسید فرمود که برای نشان دهائی گفتیم خداوند ما را بهتر از ایشان عوض دهد و بدتر از من برای نشان گمار
در همان ایام شہید شد انتہای تحسین کرامات و خوارق عادت بسیار از وی سر زده شد و بن
قدر قلیل اختصار نمودیم

فاطمہ الزہراء بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

سیدۃ النساء العالمین مادر دوسے خدیجہ بنت خویلد است و شوہر دوسے علی مرتضیٰ دوسے
اصغر بن ابی طالب و حضرت سید کائنات است و مادر حسین سید اشہاب اہل بختہ است
حکاح دوسے با حضرت مرتضیٰ حسب فرمان وحی بودہ در وقتہ الاحیاء آورده کہ انس فی اللہ عنہ
روایت سے کند کہ نزد حضرت رسالت تشہد بودم کہ آثار وحی بران سرورم ظاہر شد پس
از آنجاکہ ان فرمود کہ جبرئیل میں گفت کہ ان اللہ تعالیٰ یا مگر ان ترویج فاطمہ بن علی این قد
در سند نام ضعیف نیز ایراد نموده و قبل از ورود دوسے ابو بکر و عمر رضے اللہ تعالیٰ عنہما و رسا
تشریش خطبہ فاطمہ نموده بودند ان سرور گفته بود کہ در باب فاطمہ انتظار دوسے میکشم و بعد
از حکاح در حق دوسے و شوہر دوسے دعا ہائے چہ نمودہ بخلا ان این دعا نمودہ کہ جمع اللہ علیہا
و اسعد جہدک و بارک علیکما و انخرج منکما کثیرا طیباً و شریح تزییح او طول و طویل است و روضۃ البیضاء
و معارج النبوة و دیگر کتب بالتفصیل مسطور است افضل زمان و اہل بہشت است بقول صحیح
و احادیث افضلیت متعارض آمدہ از امام مالک پرسیدند کہ عایشہ افضل است یا فاطمہ گفت فاطمہ بفضیلت
است و لا افضل علی بصیۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم احدی و فی تمام الدرر السیدی علی روی الطبرانی عن علی بن ابی طالب
اذا کان یوم القیامۃ یقال یا اہل الجنة غصوا ابصارکم حتی ترفاطمیت محمد و فی ہذہ الاحادیث دلالتہ علی تفصیل
علی مریم خصوصاً اذا قلنا بالاصح انہا کم کن نبیۃ و قد تقررت فی الامۃ افضل من غیرہا و فی روضۃ الاحیاء عن جابر
بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اہتدوا بالشہر فاما غایب الشہر فامندوا

بالقره و اذا غاب القمر فاهندوا بالزهره و اذا غاب الزهره فاهندوا بالقره قد ان فقال الشمس انا و القمر علی و الزهره فاطمه
 و الفرقان الحسن و الحسین و شیخ عبدالحق دهلوی در کمین الایمان از کتاب خصائص السیوطی نقل نموده که از امام
 عظیم الدین عراقی منقول است که گفت فاطمه و برادر و سهراب ابراهیم با اتفاق افضل اند از خلقا سه اربعه
 و فی المینایع انجیح احمد و الحاکم عن المسعود بن مخزومه مرفوعاً فاطمه یفقه من یفقه فیها و یفقه فیها و یفقه فیها
 و ان الانساب یقطع یوم القیامه غیر نسیه و سبیه و صهری و انجیح البرز و ابو یعلی و الطبرانی و الحاکم عن
 ابن سعید مرفوعاً ان فاطمه احصت نفسها و فی الصواعق فرجهما المذذرتی علی النار و انجیح احمد و الشیخان
 و ابو داؤد و الترمذی عن المسور بن مخزومه مرفوعاً انما فاطمه یفقه من یفقه فیها و یفقه فیها و یفقه فیها
 و الحاکم عن ابن الزبیر مرفوعاً انما فاطمه یفقه من یفقه فیها و یفقه فیها و یفقه فیها و انجیح الشیخان علی طه
 مرفوعاً یا فاطمه الا ترضین ان تکون سیده فساد اهل الجنة و انجیح الترمذی و الحاکم عن اسامة بن زید مرفوعاً ان
 اهل فاطمه در روضه الاحباب از امام حسین بن علی المرتضی روایت نموده که گفت دیدم مادر خود فاطمه را که در شب
 جمعه در محراب سجده خانه خود نماز میگذارد تا زمانیکه صبح طالع شد شنیدم که مومنین و مومنات را بسیار
 دعا میخیزد و در نفس خود در این دعا نکر و گفت اسی مادر مهربان چگونه است که بر اے نفس خود هیچ دعا نکر
 گفت یا بنی الحارثم الدائمیت ادام محمد و القاب او مبارکه و ظاهره و زاکیه در اضحیه و مرفیه بود و در کشف
 آورده که صد یقین الکبری لقب او است استی و لاوت او در سال سی و پنجم بعد از واقعه فیل پنج
 سال پیش از نبوت و نکاح او با علی مرتضی در سال دوم از هجرت در ماه رمضان بعد از مراجعت زبیر و
 زفات و زنی الحجه و الوقت فاطمه پیمده ساله بود و وفات وی در سیوم رمضان شب شنبه سته
 اصدی عشر و عرا و الوقت بسنت و هشت سال بود بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شش ماه و در غایت حزن و حال
 زندگی کرده در غایت بچکس امرا شادمان و خندان نذر لایلا و روز وفات خود تقسیم شده بود و وفات او حسب
 وصیت او در شب نموده و بچکس از نامحرمان و زندین و شریک نبودند روز دیگر ابو بکر و عمر و سایر شرف
 صحابه حضرت مرتضی را عتاب نمودند که چرا ما را خبر نکردی تا شرف ناز بروی و بر یاقی انجذاب معذرت نمود که
 حسب وصیت او چنین کردم که زانی روضه الاحباب جذب القلوب لے دیار الجوب بدانکه در تواریخ و لاوت
 و تزویج و وفات او اختلاف است آنچه مختار را اتم انجیره و افتا و ثبت نمود و بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم و اوقات بسیار گذشته مثل معامله فدک و سقوط شدن جمل و و تهدید نمودن عمر خطاب ی با شتم

<p>حق بگویم من از کہ اندیشم لو بوی می ہند و عقد مردارید کین نیسکو عقد مر ترا دادم مگر تو این شغل را تمام کنی یہ پسر مر ترا و ہسم بر منے</p>	<p>اچھے باشند یقین شدہ پیشم کہ زمیراٹ ہا سے ہند رسید تو بخشیدم و سرستادم نوریشون را تو نیکب نام کنی مر مراد خترے و جان و تنے</p>
<p>ازین آیات مستفاد میشود کہ یزید و معاویہ نیز دو بزرگانہ بودند و اہل بیت از انجانب بسیار اند بخدا ان اچھے در تہذیب نواد سے و اسد الغابہ بن اثیر و اعمامہ این بحر اور وہ نیست کہ روئے الحسن عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم احادیث و عن ابیہ و انصیبہ الحسنین و خالہ ہند بن اسبیہ حالہ و عنہ عائشہ و جامعہ من النابغین ثم ابنہ الحسن بن الحسن و ابن اثیر علی بن الحسن و ابنہ عبد اللہ و الباقی الخوار کے ربیع بن سنان و الشیبہ و ابو داؤد و محمد بن سیرین و عکرمہ و جہیر بن نفیر و ابو جابر و یحییٰ و داؤد بن مریم و سفیان بن اللیل و سوید بن غنملہ و شفیق بن سلمہ و المسیب بن نجیحہ و الاصبغ بن نباتہ و معاویہ بن خدیج و اسحاق بن بشر و غیر ہم فی تہذیب النوادی کان الحسن رضی اللہ عنہ شہیداً بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم سادہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم الحسن بن علی عنہ یوم سابع و خلق شعرہ و امر ان یتصدق بزمزمتہ شعرہ فضیتہ و ہو خاسر الی الکسار قال ابو احمد العسکری سادہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم کناہ ابا محمد قال لم یکن ہذا لاسم یعرف فی الجالیۃ روى عن ابن الاعرابی عن الفضل قال ان اللہ تعالیٰ حبس الحسن و الحسنین حتی سقی بہما النبی صلی اللہ علیہ وسلم اللہ و الحسنین و ان الحسن رضی عنہ جج ججات ماشیاً و کان یقول انے استغفر من اللہ تعالیٰ ان الفاء و لم امش اسے بیتہ ل قال السید علی الخجج الحاکم عن عبد اللہ بن عبید بن عمیر قال لقول الحسن نفسا و عشرین حجتہ ماشیاً و ان النجائب تقادومہ و الخجج ابن سعد عن علی بن زید بن جبر عن قال الخجج الحسن من مالہ مرقین و قاسم لہ مالہ ثلث مرات حتی انہ کان یعطی نعلاً و یسک نعلاً و یعطی خفا و یسک خفا قال النوادی کان الحسن جلیلاً کر یا و عدا عاہ و رعدہ و حلہ لے ان ترک الدنیا و اختلافہ لہ تعالیٰ و کان من المبادرین الی نصرہ عثمان بن عفان یعنی اللہ تعالیٰ عنہ و لے الخلافۃ بعد قتل امیہ علی رضی عنہ و کان قتل علی ثلاث عشرہ بقیۃ من شہر رمضان سنۃ اربعین و یا یو اکثر من اربعین الفا کانوا بالعباد</p>	

وہی نبی جو سب سے اشراف خلیفہ بالجزائر الیمین والعراق وخراسان وغیر ذلک وکان وصی اسے اخیہ الحسن بن علی
 روایتی صحیح البخاری و مسلم عن البراء قال راایت النبی صلی علیہ وسلم علی عاتقہ وہو یقول اللهم انی اجبہ
 فاجبہ و فی صحیح البخاری عن اسامہ قال کان النبی صلی علیہ وسلم یاخذہ فیقعدہ علی فخذہ و یقعد الحسن علی فخذہ
 الاخرے ثم یقیمہما فیقول اللهم انے ارجعہما فارجمہما و فی البخاری ایضا عن اسبہ بکر قال سمعت النبی صلی علیہ وسلم علی المنبر
 والحسن اے جینہ میظر اے الناس مرة وایمرة یقول ان ابنی ہذا سید علی السید صلح بہ بین فبتین
 عظیمین من المسلمین و فی البخاری عن انس بن النضر السد عنہ قال لم یکن احدا شہبہ بالنبی صلی علیہ وسلم من الحسن
 بن علی و فی البخاری عن ابن عمر قال قال النبی صلی علیہ وسلم ہاربا یتاہی من الدنیا یغنیہ الحسن والحسین و فی البخاری عن
 ابن عمر قال قال ابو بکر اربعہ ائمتی اہل بیتہ و فی المسلم عن زید بن ارقم قال قال رسول اللہ صلی علیہ وسلم انا ناکر
 فیکم الثقلین اوہما کتاب اللہ فیہ الہدی والنور فخذوا کتاب اللہ واستمسکوا بہ فحث علی کتاب اللہ
 ورغب ثم قال اہل بیتی اذکرکم اللہ فی اہل بیتی و عن اسبہ سعید الخدری عن رسول اللہ صلی علیہ وسلم
 الحسن والحسین سید شباب اہل الحجۃ رواہ الترمذی و قال حدیث حسن صحیح و عن اسامہ بن زید قال طرقت النبی
 صلی علیہ وسلم ذات یلئلت فخرج وہو مثل علی ثم قلت ہذا فکشفہ فاذا الحسن بن علی و کینہ فقال ہذا انباہی و انباہی اللہ انے
 اجہا فاجہا و احب من ہما رواہ الترمذی و قال ابن احدث حسن فی تاریخ الخلفاء للسیوطی انجیح الحاکم عن ابن عباس
 قال قبل النبی صلی علیہ وسلم قد حمل الحسن علی رقبۃ فلیقبہ بل فقال نعم المکرب رکت یا غلام فقال رسول اللہ صلی علیہ وسلم انک رکت و انک رکت و انک رکت

فصل در کرامت امام حسن

در خواہد البیوۃ اوردہ کہ در بعضی از مواضع چہ پاسے مبارک او بسبب پیادہ رفتن در مکررہ بود یکے از
 مواضع و سے گفت کاشکے چندان سوار شوی کہ درم پاسے تو فرو نشیند انرا قبول نکرد و گفت چون
 بمنزل برست ترا سیاهی پیش خواہد آمد کہ مقداری روغن داشتہ باشد از وی بخور و مکاس مکن مولای دی گفت
 چہرہ مادر من خدا سے تو بانا در سچ منزلے کسے راندیدیم کہ ویرا این دو ابا شدہ درین منزل انجا خواہد بود
 کہ خواہد بود چون بمنزل رسیدند سیاهی پدید آمد فرمود کہ انکہ ان سیاهی کہ میگفتم برد و از وی روغن بخور
 بگوہ چون ان مولی پیش ان سیاہ آمد و روغن طلبید گفت ای غلام این را از براسے کہ میخوای گفت
 از برای حسن بن علی گفت مرا پیش و سے بگر کہ من مولای دیم چون پیش و سے رسید گفت کہ من مولا

روز بود که بقول امام جعفر صادق علیه السلام در آن وقت که در آن کمال گفته که چون من و عباسی امام جعفر را تمیز
 بقبول گفتند که من که عمر بن ابی سیده و درین عمر برین باقر و در او علی پسر را حسین پسر را و علی مرتضی دفات یافته
 در شواهد آورده که گویند که مدت حمل و شی شش ماه بوده است چنانچه فرزندان همه نیامده که زنده مانده مگر وی و بنی بن زکریا علیه السلام
 و میان ولادت امیر المومنین حسن بن علی علیه السلام و علوق فاطمه رضی الله عنها بامیر المومنین حسن بن علی علیه السلام نگاه و
 پنج روز بوده است و فی الاصل قال جعفر بن محمد لم یکن بین الحسن بن علی بن ابی طالب و ولادت الحسن الا طره واحد قلت فاذا کان الحسن فی مضان
 ولد الحسن فی شعبان ثم ان یكون ولدت له ثلثه اشهر و لم یظهر من النفاث الا بعد شهر من وفی اسد الغاب
 لابن اثیر و الاستیعاب لابن عبد البر قال قتاده ولد الحسن بعد الحسن بسنته و عشره اشهر و ولد له تسعة
 سنین و ثلثه اشهر و نصف شهر من الهجرة و فی الاستیعاب عقب عنده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کما عقی عن
 انجیه و فی اسد الغاب عن علی بن محمد قال الحسن استشهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحسن بن علی بن ابی طالب و الحسن بن علی بن ابی طالب
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ذلک و سماه ابی علی علیه السلام و سلم الحسن و لما ولد اذن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی اذنه
 سید شباب اهل الجنة و خامس اهل الکساء و شواهد آورده که دیر اجماعی بود که چون در تاریکی میخوابید
 از بیاض چهرین و بریق رخسار و سه یومی راه بردند و دیر از سینه تا پا میشتا بهمت بود و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 چنانکه امیر المومنین حسن ع از سینه تا فرق در شواهد از امام الحارث آورده که گفت پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدیم
 و گفتیم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بچه دیده ام که پاره از تو بریدند و در کنار من نهادند رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و نکودید علی علیه السلام
 پس آمد و در کنار تو باشد بعد از آن حسن ع در وجود او در اسد الغاب آورده که امام الفضل همین جواب
 دیده قبل از تولد حسن ع چون یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت همین بچه بود و گفت تو مرغضا و خواهی بود انتهی و در اسد الغاب
 آورده که ابن سیرین گفت که حسن ع حسین ع شیبه ترین مردمان بودند رسول صلی الله علیه و آله و سلم و عمر بن الخطاب بزرگ خاندان
 و حسین رضی الله عنه بر سینه رفت و گفت فروری از سینه پدر من و بر و بسوسه نمیدادند و پس گفت عمر که پدر
 مرا نمیداد پس نشانید او را نزد خود پس چون از سینه فرو آمد و رفت بکمان خود گفت او را که امومت ترا
 گفت حسین ع بخدا که یکس نیا مومت در تحفه اثنا عشر گفته که و قتی که ابوبکر بر سینه رفت و حسین رضی الله عنه
 گفته بود که این سینه پدر منست نه پدر تو گفت ابوبکر است گفته این سینه پدر منست نه سینه پدر من که فرمود ترا
 باین سخن پس علی رضی الله عنه بر خاست و گفت نیا مومت او را گفت ترا سینه منم و فی الاصل
 حسین ع که اندم روزی نزد او و تحفه داشت بجهیه و این عمر بود و از او بود پس بگفته این سینه پدر منست

من پس ملاقات نمود با من روز پس گفت عمر مرا که ندیدم ترا گفتم ای امیر المؤمنین آندو بودم و تو به دعوت
خلوت میداشتی پس برگشتم با این عمر گفت تو احق از این عمر زسته امدت موسی بر من مگر بسبب
شما بعد خدا این رفعت نیافتم مگر بسبب شما و سندان صیح است نزد طیب و مرقیست از این حضرت
که این عمر شسته بود و در سایه کعبه چون دید حسین را که پیش می آید گفت این مرد از فرزندان اهل بیت
است نزد اهل اسما و دود اسد الغابه او رده که یکی از اهل عراق این عمر از خون پشته سوال کرد پس
گفت این عمر پند بسوسه اینکس می پرسد از خون پشته و بگشتم بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت حسن و حسین و یحیی و یونس و زینا و مثل این روایت است از ابو هریره و عن علی
بن مرثد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسین احب الی من احب حسینی احب الی من احب
سبط من الاسباط هذا حدیث ایضا و در فی تهذیب النواوی و قال الترمذی هذا حدیث حسن و عن انس
بن مالک قال اتی عبید الله بن زیاد برأس حسین بن علی عجل فی طست فجعل ینکس علیه و قال فی
حسنة شیئا قال انس کان اشد هم برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کان یخضو بالاکو ستمه هذا حدیث متفق
علیه عن الاوزاعی عن ائمة قال و امد الازال احب علیا و الحسن و الحسین فی فاطمة بعد ان سمعت رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم یقول فی حدیثه ذات یوم و قد حینت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی بیت ام سلمة فجاو الحسن
فاجلس علی فخذة الیمنی و قبله ثم جاو الحسن فاجلس علی فخذة الیسری و قبله ثم جارت فاطمة فاجلسا
بین یدیه ثم دعا بعلقه ثم قال انما یرید الله لیدرب عنکم الحسن اهل البیت و یطهرکم تطهیرا قلت لو ائمت الکرسی
قال اشک فی السد و جل قال العسکری یقال ان الاذنة علم یرد فی النعمال حدیثا غیر ذلک الا انما
لم یرو فیها الا حدیثا واحدا کانا یخافان تبی امینه و فی الاستیعاب عن اسبه هریره قال ابهرت
عینا سے ہاتھان و سمعت اذ نامی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو اخذ بکفی حسین و قد جاء علی قدم
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو یقول برق ینین یقینہ قال فرقی الغلام حتی وضع قدمیه علی صدر رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال انکم احبہ فاجبہ و قال مصعب التمری عن جج الحسین بن علی
رضی الله عنہما خمس و عشرین جارا استنبأ و سنے الاستیعاب کان الحسین فاضلا و ینا کثیر الصیام و الصلوة
و الحج و فی اسد الغابة و تهذیب النوادی کان الحسین فاضلا کثیر الصوم و الصلوة و الحج و الصدقة
و افعال الخیر جمیعها و فی اسد الغابة کان الحسین کارہا لما فعلہ نحوه الحسن من تسلیم الامر اسے معاویة و قال

جملہ صفیں فتح نہروان و ماندبا و تانکہ شہادت یافت علی بعد از ان بماندبا و از نو دمس بن ممانکہ تسلیم امر نمود و بعد از پس
 بازماندبا و از نو دمس بن ممانکہ شہادت یافت علی بعد از ان بماندبا و از نو دمس بن ممانکہ تسلیم امر نمود و بعد از پس
 کہ بیعت نمودند ماندبا و بعد از موت معاویہ پس فرستاد بسوسے ایشان پس عمر بن عبدالمطلب را پس گرفتند و بیعت
 ایشان و فرستاد خبر بسوسے و بسوسے پس متوجع عراق شدند پس بود قسمه او انچه بود گفت عمار فرمود کہ گفتہ ام نام نہ
 را کہ جزوہ مرا از قتل حسین چنانکہ حاضر بودم در آنجا گفت امام باقر کہ معاویہ و ولید بن عقبہ بن ابی سفیان
 واسے مزینہ بود پس طلب کرد حسین را تا بیکر بیعت او در شب پس گفت حسین از راه رفتی کہ تا آخر کن مرا پس
 تا آخر کرد و در پس بیرون رفت بسوسے کہ ماندبا و ولید بن عقبہ کہ باقیہ بیعت براسے تو و ما براسے جمعہ
 حاضر نشویم و یاد اسے بیا بسوسے و انعمان بن بشیر انصار اسے والی کوفہ بود پس فرستاد حسین سلم عقیل را گفت
 بہرین چہ نوشتہ اند من اگر راست باشم بروم بسوسے ایشان پس رفت سلم و آمد بمذینہ و گرفت از آنجا و دو
 یعنی راہ دان و رفت در خشک و تشنگ شد نزد ایشان و یکی از راہ دانان ببرد و قدم او در کوفہ و در دشت
 برخواست و چون اہل کوفہ را بدیدن سلم خبر یافتند رفتند نزد و بسوسے و بیعت نمودند با و اسے دوازہ ہزار کس پس
 برخاستند و اسے کہ محبت نیک داشت بسوسے نعمان و گفت کہ تو ضعیف و تحقیق فساد شدہ در شہر گفت
 نعمان در طاقت خدا ضعیف باشم دوست ترست نزد من کہ تویی باشم در مصیبت او و افتشاسے
 براز نمیکند پس نوشت انروز بیدار پس بخوانند یہ دیوال اسے خود سر چون را و طلب شہادت نمود از و در این امر گفت
 کہ براسے کوفہ منرا و تر از عید السدین زیاد و پنج کس بیعت او بنزد بر و سے ششنداک بود و مغرول نمود و او را
 از بصرہ پس نوشت باین زیاد کہ را ضیم از تو و اضافہ نمود کوفہ را و بفرمود او را کہ مسلم را طلب کند اگر دستیاب
 شود و بکشد او را و ابن زیاد با اعیان بصرہ بکوفہ رسید پس نگذشت بر کسے مگر کہ السلام کہ را و اہل مجلس کہ
 علیک السلام یا ابن رسول اللہ گمان برودہ بودند کہ حسین ۴۰ رسیدہ است و چون ابن زیاد بقصر امارت کوفہ
 منزل گرفت غلام خود را سہ ہزار درم داد و گفت برو و پیرس از شخصیکہ اہل کوفہ با بیعت مینمایند پس داخل
 شہر برو سے و بگوئی او را کہ از اہل حصن ستم و بدہ مال او را و بیعت کن با و سے پس بود غلام کہ لطف و بقی
 میکرد و امدم تا انیکہ نشان او نداد و را بترجیحیکہ کہ دوست مے داشت بیعت را چون شنید سخن او گفت
 خدا ہدایت کرد ترا و خوشنود شد و حال انیست کہ امر ما ہنوز مستحکم شدہ و داخل کرد او را بر مسلم پس
 بیعت نمود و مالی نیز داد و بیرون رفت و اندزد و ابن زیاد و خیر داد او را از مسلم و حال انکہ مسلم بیدار رسیدن

ابن زیاد از مکانیک بود و مکان دیگر نقل نموده بود و دارو شده در مکان هائیکه بن عمرو که مرادی و عبید الله با اهل
کوفه گفت که چنان است که هائیکه نزد من می آید پس محمد اشعث بار و ساسی کوفه نزد هائیکه رفت و او بر دست
بود گفتند او را که امیر یازده می کند و از نو شکوه دارد که نیروی بسوی او پس بر و نزد او پس ارشد با ایشان تا آنکه
او نزد ابن زیاد و نزدیک او پیش قاضی بود چون سلام کرد بروی گفت ای هائیکه مسلم عقیل کجا است گفت
نیمه نام پس بیرون آمد غلام او که مال سلم داده بود چون دید او را گفت ای امیر بخدا که او را بخوانده بودم لیکن
او نزد من و انداخت خود را بر من گفت بیا را و نزد من چون هائیکه را نزد او و نزد بزرگواران و ابوها و مجوس کرد
او را و چون این خبر فاش شد و بقوم هائیکه رسید متجمع شدند و قوم هائیکه بر دروازه قصر چون شنید ابن زیاد و او را
ایشان را گفت قاضی شیخ را بیرون رو بسوی ایشان و او گفت گردان قوم را که من هائیکه را هست استخبر از مسلم
محبوس داشته ام و برای او هیچ نوع نفیست چون ابن عبید الله ایشان سید هر متفرق شدند و مسلم عقیل ایشان را خواند و او را و چون
مسلم شنیدند متجمع شدند نزد او و چهل هزار کس انداخت کوفه و سوار شدند و خبر فرستاد ابن زیاد و زور کوسای کوفه
پس متجمع شدند نزد او و در قصر ام کرد ابن زیاد ایشان را که قوم خود را بگردانند چون سخن گفتند متفرق شدند
مردم ناوقت شام نزد مسلم شرفه تعلیل ماندند چون تاریکی دریافت ایشان هم راه خود گرفتند باقی ماند مسلم
تنها و فرود شد و راه بشب آمد و دروازه زنی و گفت آب ده مرا چون آب اشامید استاده بماند آن زن
گفت اے بنده خدا چه حالت است ترا که نیروی گفت من مسلم عقیل را بماند و تو جاسی سکونت من خوا
گفت اے دهاش کرد او را بخانه خود بود و او را پس هائیکه از موالی محمد اشعث پس رفت نزد محمد و خبر داد و او را
پس نیاسوده بود مسلم که مکان محاصره شد مسلم چون این بدید بیرون آمد و باقی خود دفعه نمود ایشان را از
خود پس امان داد و او را و نزد ابن زیاد پس حکم کرد با بالاسی قصر بکشند مسلم را و هائیکه را و برادر کشیدند
ایشان را گفت شاعری حق ایشان

فان كنت لا تعلمين الموت فانظري	اے هائیکه فی السوق و ابن عقیل
<p>پیشانی اگر نمیدانی که موت چیست است پس بنشین و در بازار بگردان و مسلم عقیل و ابن عبید الله نزد سید تا آنکه از قادی سید مسلم فاصل بود که حرمین و در باد طاقی شد گفت باز گرد و خبر کوفه بگفت پس اراده باز گشتن نمود و برادران مسلم که همراه او بودند گفتند که باز نیکو دیم تا انتقام خود نگیریم یا کشته شویم و روان شدند و ابن زیاد که لشکر فرستاده بود ملاقاتی شدند بکر بلا و هائیکه را فرود آمد و بود یا حسین و چهل و پنج اسب</p>	

سوار و قریب حد کسی پیاده و امیر لشکر این زیاده و بیجه و قاص بود و او را این زیاده و اسے ری ساخته بود و بر
 او عهد نامه نوشته شده که چون از بخار حسین برگردد و بعد خود رو و پس چون با حسین ملاقات نمود و گفت حسین
 که اختیار کن از من یکی از سه امر را یا آنکه بشهر سے از شهر با سے مسلمانان بروم یا آنکه بدرت باز گردم یا آنکه دست
 خود بروست و بیدم پس عمر قبول نمود و نوشت این خبر با بن زیاد و گفت قبول نمیکند آنکه دست خود بروست
 من نمود و آنکار خود حسین این را پس مقابل نمودند با او و کشته شد و صحابہ و مہند کس از جوانان اہلبیت او را
 کیسکہ شہادت یافت حسین ۴۰ بود و سر او زرد این زیاد و زرد پس سر او با اہلبیت او که یکی از ان علی بن ابی
 بود و عمه او زینب بنت علی رض بود و زینب فرستاد و زینب را بر عیال خود داخل نمود و بعد از ان شہید
 نموده و بر نیز فرستاد و تنی کلام الامام با یزدانست که آنچه بیان نموده شد نہایت مختصر بود و وقایع دیگر بسیار
 بود که انرا ذکر کرده مثلاً شیعہ اسب نمودن و اسپان را بر نقش انجناب و دیندن و بستن اہلبیت را مانند
 اسیران و بر نیز نمودن سر با سے شہداء و کوچہ کوچہ گردانیدن ان سر ہاراد و چوب زدن این زیاد بر لبہ حسین
 و زہار تم کہ صحابہ شہور بود و در مجلس حاضر بود و بگرمیت و گفت دور دار این چوب را از تنہا با سے حسین بخدا کہ
 شمار نمیوانم کہ کرد کہ چند بار دیدہ ام کہ رسول خدا برین لب دندان بوسہ داده بود و گفت ابن زیاد کہ ہمیشہ چشم تو
 گریان باد اگر تو پیوستہ نمیشدہ مگر دنت نیز دم پس زیدار مجلس برخاست و گفت ای معشر عرب خدا از شما
 متشنو و نباشد کہ بے سرفاطہ را بکشید و پس ہر جانہ را بر خود امیر ہمانہ دید و اند کہ پیکان شما بکشید و ہار تر با سے
 وار و همچنین و مجلس بر نیز چون از چوب نیز زان بر لب حسین نیز دو میگفت حسین چہ لب دندان خود
 داشته سمرقہ بن جندب کہ صحابہ شہور است از حاضران مجلس بود ہمین نوع گفتگو پیش آمد ای غیر
 من قبایح الاعمال این ہر واقعات اعظم کوفی و طبر سے در تاریخ خود و ابن اثیر در الکامل و مسعود سے در مروج
 الذهب و اور و اندانہ ہر جامع تر و فتنہ الاحباب است و فی دول الاسلام لہذہ ہیہ من معیتہ التیرہ اثنان
 غلیظان الحسین بن علی سبط رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و عبد اللہ بن الزبیر ابن عتبہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 بمعیتہ اکابر اہل المدینہ و سیرتہ و قبل کان بشیر ہار الحزب و البغض و لما جرى من قتل الحسین رض فان الحسین کا بیتہ
 اہل الکوفہ بخونہ علی القہور و فساد سے بیعتن فارسان المدینہ الی الکوفہ فلم یم تم لم امر و سار قضا لہ کوالفی فارک
 فاعطوا قلم لیل نیتا و لم ولا یسلم لنفسہ بل قاتل حتی جاہ سہم فی حلقہ فسلط و اجتر و اسع فکان لہ و انما
 الیہ راجعون و لکس سے یوم عاشور اسنتہ احد سے و بیعتن بارض کر ملا و نقد و اولادہ و حریدہ لہ

بیزید مشرقی فاکرم اہلہ و نسارہ و بیستم الی المدینہ و فی تاریخ الخلفاء للسیوطی لما قتل الحسن و بنو اہلبیت ابن زیاد
بروسم اے بیزید فقیہم اولاً ثم ذم لما مقته المسلمین علی ذلک و بقضوہ و حق لہم ان یرفعوہ اتھی و در وصفہ الاحباب
آورده کہ بہترین مالک نزد یزید مباحات نمود و این رجز بگفت

اما رکابے ففتہ و ذہبہ	اسے قتلت الملک الحبیب
ومن یصلی القبلتین فی الصبہ	و خیر ہم اذ ید کروں النسبا
قتلت خیر الناس اما و ابابا	فی الارض بخدا و جہر او بثر با

و چند بیت دیگر کہ مستقل بہ شرف نسب و حسب حسین ۴ بود و چون بیزید و چشم شد و گفت اگر سید است
کہ حسین باین صفات موصوف بود چرا گشتہ از من تو بیخ نرسد مگر آنکہ نزا بادر برسانم پس بفرمود تا کر و نش
نزد و این اثر در الکامل گشتہ کہ سنان بن انس نخعی بنین او لکین در کربلا گشتہ بود و در
اسد الغابہ و اسد الغاب اورده کہ خولے این ابیات نزد ابن زیاد گشتہ و اسد اعلم و فی الاصابہ
عن ابراہیم الخفایہ کہ کان یقول لو کنت فیمین قابل الحسین ثم دخلت المجتہد لا استجبت ان انظر الی وجہ رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم و عن ابن عباس راایت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و فیما یری النایم نصف النہار
اغیر سیدہ قارورۃ فیہا دم فصارت بانی دایمی یا رسول اللہ ما ہذا قال ہذا اولم الحسین و اصحابہ کم ازل القلطہ
الیوم مکان ذلک الیوم الذی قتل فیہ و عن ام سلمہ انہا سمعت النجین یخرج علی حسین بن علی فی الصبح
عن ام سلمہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را بخواب دیدم کہ میگردد و سر و بچہ بہار کش خاک الووہ است پریدم
کہ سبب این گرہ چیست گفت احوال حسین را گشتہ در داہ الترنذی و فی تاریخ الخلفاء للسیوطی اخرج ثعلبہ
فی امالیہ عن ابی جناب الکلبی قال اتیت کربلا ففعلت لرجل من اشتراف العرب اخرجہ فی باطنی انکم
نوح الجن فقال ما لک من احد الا اخرجک انہ سمع ذلک قلت فاجزینے با سمعت انت قال سمعتہم لقیون -

مسح الرسول جبینہ	فلہ بریق سے اخذ و د
ابو اد من علیا قریش	و جدہ خیر الحبیر و د

در وصفہ الاحباب آورده کہ چون بل قریۃ غامریہ قتل ہوا و شہداء شہول شدند و از آنہ و شہیدان کسی ندیدند تا بجای یک بیت آمد

نساء و الجن اسعدن مع نساء الماشیات	نبات المصطفیٰ احمد امام الکبریا است
------------------------------------	-------------------------------------

و فی الکامل لابن اثیر فیل و سمع بعض اہل المدینہ قتل الحسین منادیا ینادی -

ایسا القا ملون جلا سینا کل اہل السماء یدعو علیکم قد لغتتم علی لسان ابن داؤد	ایشروا بالعباد و التکلیل من نبی و ملائک و قبیل و موسی صاحب الانجیل
در شواہد و فتنہ الاحباب اور وہ کہ در یکی از کتابیں روم نوشتہ یافتند کہ	
اتر جو امۃ قلمت حسینا	شفاعۃ جسدہ یوم المعاد
<p>چون پرسیدہ کہ کہ نوشتہ ہو کہ : نوشتہ گشتہ شدیم و در روضۃ الاحباب گفتہ کہ در بعض کتب سیر بہت کہ قبل از بیعت شمر مصطفیٰ کبکۃ جسد سال نوشتہ بود تا تاریخ نوشتن ان در تحت این بیت بودہ و فی الاستیناب زعموا ہذا البیت یعنی اتر جو امۃ قلمت حسینا لایزنی قائلہ و فی الصواعق عن منصور بن عمار کہ در راہ شام تہی کہ حسین را راہبر و نذر در محلہ اول کہ نزول کردند از دیوار دستہ سیر و ن آمد و قلمی از ان بہ اند دست بود و انجا بخوان بیت مذکور را نوشتہ است یعنی اتر جو و در دست کہ کبکۃ جسد سال قبل از بیعت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و انیسار ارض روم یافتہ اند کہ این بیت بر سنگی نوشتہ بود و کاتب ان معلوم نیست و در نیابیع آورد کہ بلخانی و دیگر کہ نسبت بہ بیت ہذا یعنی اتر جو بہ آمدن دست از دیوار چنانکہ بالا گذشت از قبیل روایت نمودہ و طبری گفتہ کہ وقتیکہ حسین ۴ راہبر و نذر ہوا و از سہ شینہ مذکور کہ کسی نیکوید اتر جو امۃ قلمت حسینا شرف عہدہ یوم المعاد و خلیل را ندیدند و طریق حج انست کہ این ہمہ بوقوع آمدہ یعنی متواند کہ و انیسار روم نوشتہ یافتہ و از دیوار ہم بردہ و قلم ان بخوان نوشتہ و از ہوا نیز صدای شینہ مذکور کہ این بیت بخواند و فی اسد الغابہ عن سلمی قال دخلت علی ام سلمہ و تنکبہ فقلت یا بیکیک قالہا راایت رسول اللہ فی المنام و علی را اسد و کحیتہ التراب فقلت مالک یا رسول اللہ قال شہدت قتل الحسین الفاعل عن الاعشى عن عمارہ بن غیر قال لما جئنا براس ابن زیاد و اصحابہ فحدثت فی المسجد فقامت الیہم و ہم یقولون قد جاءت قد جاءت فاذہبتہ قد جاءت فخلل الروس حتی دخلت فی منحر عبد اللہ بن زیاد و کما شئت ہنیتہ ثم خرجت فذہبت حتی ففعلت ثم فاولا قد جاءت قد جاءت ففعلت۔ مالک مرہین او ثلثا قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح اخرہ التلکثہ در روضۃ الاحباب اور وہ کہ از بام شافعی در کتاب مرات الجنان اور وہ کہ این مکانات ان فصل بود کہ یا سر نام حسین نمودہ بود و این نشانہا عذاب اشکارہ او است و بلا شک این عبرت است از برای او و لے الایضار و عجز است از عجز انبیا و در جو غیر ہست نسبت با نچہ مادہ کردہ خدای تعالی</p>	

برین ظلمه از غلاب نار

فصل فی علامات الشما و والا حادیث الواردة فیما فی النبیایع لقلایع الشکاکة عن ام
ابن الفضل دخلت بوما علی ابنه صلی الله علیه وسلم ووضعت الحسین فی حجره ثم غانت فی التفاته فاذا عینا
رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم یرقان الدموع فقلت یا رسول الله یاربی مالک قال اتانی خبر یحیی
فانصرنی ان اتیته ستقتل انبی ذی القلت ذی القلت ثم وانا فی تربة حراء واه البیعة و فی جمع الفواید عن عائشة
رفعت ان جبرائیل انصرنی ان ابی حسین مقتول فی الارض الطیفة وان اتیته ستقتل بیک و فی الاصابی عن
انس بن الحارث قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان ابی ذی القلت یقتل بارض یقال
لما کر بلان شمس فکلم فلین فخرج انس بن الحارث اسک کر بلا قتل بهامع الحسین و فی الصواعق
احمر وایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که فرشته نرود من انکه قبل ازین نرود من نیاده بود و گفت
که این پیغمبر تو حسین کشته خواهد شد و اگر خواهی از خاک ان زمین که متقل و بیست پیشا بنمایم را و سه گوید
بعد از ان خاک سحر پیرون آورد و نبوی در تجم ان حدیث انس رضی الله عنه روایت کرده که فرشته که مولا
بباران از خدا ستمبارک و تعالی اذن خواست که زیارت پیغمبر و در ان انوبت ام سلمه بود آنحضرت
ام سلمه را گفت که در واره خانه را محافظت کنه که بیکس نیاید در بن اثنا حسین رم خود را از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم انداخت و ان حضرت ویرانشانید و بر سر روی او بوسه میداد و نگاه انفرشته گفت او را دوست
میدارم فرمود بی گفت زدو که است تو او را خواهند کشت و اگر نخواهی مکان قتل او را بتو بنمایم و بعد از انکه
مکان را نمود و شسته رل با خاک سرخ آورد و ام سلمه انرا در جامه بست ثابت گوید در انوقت میگفتم ان زمین
کر بلا است و ابو حاتم و صحیح خود و احمد و انحنابن نیز روایت کرده و عبد بن حمید و ابن احمد نیز این حدیث
روایت کرده اند لیکن درین دایت مذکور است که انفرشته جبرائیل بوده در روایت ثانی مذکور است که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم ان خاک را بویید و گفت ریح کرب و بلا یوسه محنت و بلا ازین خاک سه می آید و در
روایت ملا و ابن احمد و زیادت السنه چنین آمده که ام سلمه گفت بعد از ان کتی از تراب احمر بن داد که این
خاک ان زمین است که در ان کشته خواهد شد و هرگاه این خاک بخون منقلب شود بداند که او که هت شده
است ام سلمه گوید که ان خاک را در قاروره کردم و نزد خود نگاه داشتم و با خود گفتم که روزیکه این خاک
بخون منقلب شود روزی غنیمت خواهد بود و در یک روایت انکه ام سلمه گفت که روزی قتل حسین را در یافتم که

که ان خاک بچون متقلب شده بود و ابن سعد از شیشه روایت نموده که وقتی که مرتضی بصفین میرفت زمین را با
 گذشت گریه بسیار کرد و بعد از آن گفت که وقتی نزد رسول صلی الله علیه و سلم رفتم دیدم که آنحضرت گریه میکند
 گفتم سبب این گریه چیست گفت که جبرئیل بن خبیر داد که ولد من حسین در حواله فرات که آنرا که بلا گویند
 کشته خواهد شد و قدری خاک از آنجا بمن داد چون بوییدم بے اختیار اشک از چشمانم جاری شد
 و احمد مختصر از حضرت مرتضی همین روایت کرده و طارح روایت کرده که حضرت مرتضی موضع قبر حسین را دید
 و گفت لشکر من از آن محرم درین صحنه کشته خواهد شد که آسمان و زمین برایشان گریه
 کند و اصحاب خود را نمود که این موضع جاسی خواهد بود شتران ایشان خواهد بود و این مقام جاسی
 رجال ایشان است و این مکان جاسی رختین خون ایشان است و دشواری دارد که امیر المومنین علی
 مرتضی بر این عذاب را گفته بود که فرزند من حسین را بکشند و تو زنده باشی و در انصرت نکنی و بچنان شد
 که گفته بود برادر من سبب اظهار ندامت میکرد و از آنجا است که در بعضی سفرها من خود بگریه میباریدم و بر
 و چپ نگر نیست و گریان گریان از آنجا بگذشت پس گفت و السلامیت محل خوابیدن شتران ایشان و
 موضع مردن ایشان و اینجا قومی را بکشند که بے حساب بهشت دارند هیچ کس تاویل آن ندانست تا آنکه
 واقع حسین هم واقع شد و در وقت لایعاب از قیوم انعم کوفی مثل این نقل نموده و زیاده کرده است و آن
 که بعد از آن حضرت مرتضی فرمود چه اقتاده است مرا بال ابو سفیان و حسین ۴ را طلبید و گفت اے
 پسر ترا بر بلا با خبر باید کرد و پدرت از آن ابو سفیان چه دیده است و بینید و تو نیز خواهی دید و اینها
 و امام جعفر بن ابی نعیم روایت نموده اند که جبرئیل و فرشته که قبل ازین نیامده اند و نیز را خبر دادند که حسین و کربلا
 شمشیر خواهد شد و قبضه خاک از مقتل و سبب بانسور و داود بن نعیم حافظ در کتاب دلائل النبوة از
 نصرت از وی روایت کرده که گفت و در وقت شهادت حسین بن علی رضی الله عنهما خون بارید چون وقت
 صبح در رسید دیدم که چاه ها و سبزه ها کوزه ها سبب بر آن خون بود و چمن درین باب احادیث دیگر غیر
 این حدیث مرویست و از جمله علما مانده که در روز شهادت و سبب رن ظاهر شد آن بود که در آسمان سیاه
 عظیم پدید آمد چنانچه بر روز ستاره های میدیدند و هیچ سنگ بر نداشتند مگر آنکه در زیر آن سنگ خوسه نازده پدید
 آمد و فی تاریخ اختلاف لاسیوطی و صارا لورس الکرمی فی عسکرهم را داد و در و اناقة فی عسکرهم نکا توایرون
 فی محاسن النیران طنجو باقصارت مثل العلقم و فی العواقی ابو شیخ روایت کرده که قافله ازین در آنوقت

بجانب عراق میرفت و چون لشکر نرید نیز به ان جانب میرفت با ایشان مرافت نمودند و بجز و همین رفاقت بعضی
 از لشکران اهل قافله که درس بار داشت تمام آنها بجا گستر متقلب شد و این عینیه از جده خود نقل کرده که
 بعضی از لشکر واران که درس ایشان در ان قافله فاکستر شده بود و بر ان میخیز خبر داد و در ان لشکر شتر سی
 کشتند و گوشت نغیر یافته بود و بعد از انکه بختند تلخ بود مثل علقم که گیاه است و در فایت تلخی و اسهال ان
 روز منج شده بود و قناب منکشف گشته بود و چنانچه در روز ستاره با سید بن مومطن ان کردند که قیامت
 قائم شده و در شام پنج سنگی بر انداشتند مگر انکه در زیر ان خون تازه بود و عثمان ابن اسبه شبیه و شب
 کرده که اسمان بعد از قتل حسین بمقت روز گریه و گریه او و سرخی او بوده مگر تکه که از شدت سرخی اسمان
 دیوار با س عمارت در زمین شبیه بلخاف با س معصفر شده بود و اشعوب و کواکب از اسمان چند ان ل
 میشد که بر یکدیگر س افتادند و این جوزه از ان سیرین روایت کرده که گفت وینا سه روز تار یک بود و بعد
 از ان سرخی در اسمان ظاهر شد ان سیرین میگوید که خبر بجا چنین رسیده است که سرخی اسمان قبل ازین
 نبود تا دقتیکه حسین را شمشیر کردند و بعد از ان ظاهر شد و ان سیرین سحر گفته که ان سرخی قبل از قتل او نبوده و
 ان جوزه گوید حکمت درین است که اثر غضب از سرخی و در ظاهر میشود و چون خدا س تعالی
 منزه است از جسمیت اثر غضب خود بر قاتلان حسین ۴ در سرخی افق ظاهر ساخت از جهت اظهار انکار انکار
 ابن ادر جتایه عظیم و گناه بزرگ است ابو نعیم و ثعلبی و ابو سعید گفته که از اسمان خون بارید و قتل صبح
 دیدیم که ظروف و چاه با پر از خون است و فی تاریخ اختلفا للسیوطی لما قتل الحسین مکث الدنیا سبعة ایام
 الشمس علی الجحطان کالملاحف العصفرة و الکواکب یغرب بعضها بعضاً و کان قتل یوم عاشوراء و
 کسفت الشمس ذلک الیوم و حرمت افاق السماء ستة أشهر یقول قتلهم لازلالت الحرة تری فیها بوز
 و لم تکن تری فیها قبله و قیل انه لم یقلب حجر بیت المقدس یومئذ الا و جتة دم عبیط و صار الی ورس
 الذی فی عسکرهم را و ادخروا ناقة فی عسکرهم فکانوا یرون فی الجحاش مثل البز ان و طخو ما فصار مثل
 العلم و کلهم جل فی الحسین بکلته فرأه السد بکونین من السماء یطس لهره و فی الصواعق از هر سه مر و سیت
 که گفت از قاتلان حسین بچسپانی نماز نکردند و در دنیا خدا س تعالی ایشانرا عقاب کرد و قیل ان عقاب آخرت
 با قتل یا یحیی یا یسایه روسه با نر و ال ملک و راند که زمانه و ابو اشخ روایت کرده که جمیع بایکدیگر میگفتند
 که بچسپس بر قتل حسین ۱۲ اعانت نکردند مگر انکه خدا س تعالی او را ببلای مبتلا ساخت قیل از موت اتخافا

پیری گفت که من اعانت کردم هیچ بلائی بتلاش مردم و بین شما برخاست که اصلاح چراغ کند و حال
 انش در وی افتاد و چند فریاد کرد که انش انش سودی نداد نگاه خود را در آب فرات انداخت و مع ذلک
 از آن بلا خلاصی نیافت تا وقتی که مرد و سبط ابن الجوزی از سرده تعلیم ده که شخصی مردی را در کربلا ضیافت
 کرد جمعی که در آن خانه بودند می گفتند که یکس در خون حسین شمر یک نشد مگر آنکه یا قبح و همه ببرد آن شخص همان
 آنکار را یعنی نموده که میباید انجاعت نمود و گفت که من از آنجا بودم آنگاه آنتر شب برخاست که اصلاح چراغ
 کند و آن حال انش در جسد افتاد و سوخت سدی که آنرا علی بن ابی طالب که در آنجا بود دیدم مثل فم شد
 بود و منصور بن عمار روایت کرده که بعضی از معاوان قتل حسین ۴۰ فرس تشنگی گرفتار شدند و بیهوش شدند که اگر یک
 را و یا آب بخورند میمیرند و بعضی ذکر ایشان در آن زمان بود که در وقت سواری مثل رسیانی برگردان
 نمود و سبط ابن الجوزی از واقعه روایت کرده که مردی که در قتل حسین ۴ حاضر شده
 بود پس آنکه معاومت بر قتل و سب کند یا در خانه در آن داشته باشد بجزو همین حضور در آن ایام نابینا
 شد آنگاه مردم از سبب آن پرسیدند گفتند پیغمبر صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم که دست های مبارک
 خود را بالا برده بود و شمشیر سے داشت و نزدیک آنحضرت نعلی افتاده بود و ده کس از قاتلان حسین ۴
 مذبح ساخته نزد آنحضرت افتاد بودند چون نظرش برین افتاد مرا سب و لعن کرد و بواسط آنکه سپاهی لشکر
 قاتلان حسین ۴ شده بودم میله از خون حسین ۴ در چشم من کشید چون روز شد ای بر خاستم و ایضا روایت
 کرده که شخصی از قتل حسین ۴ مبارک و برادرش کو بزرین خود او بخت بود و بعد از چند روز روزه و سیاه
 شد و قریب به سه هفته که بود در میان آب تازه روزه و نیکو منظر بود و تراجم دفع شد گفت
 از آن روز که حسین را بر داشتیم هیچ شنب بر من نگذشت مگر آنکه دو کس آمده مرا میگرد و میگرد و میان
 انش از وقت است اندازند باز بیرون می ایستد این حاسه که می بینید بعد از آن آن شخص یا قبح و همه
 برد و ایضا روایت کرده که مردی که در قتل حسین ۴ حاضر بود و سبط ابن الجوزی از واقعه روایت کرده که
 نماده بود مردم را بر آنحضرت عرض میکردند و ایشان را بان خون او ده می ساخت تا وقتی که نوبت
 من رسید گفتم بار سول الله من قتل حسین ۴ حاضر بودم گفت بیل آن داشته و از او دست برد
 آنگاه به آنکشت خود اشارت بمن کرد چون بیدار شدم نابینا گشته بودم و احمد روایت کرده که شخصی
 گفته بود که خدا سے تعالی فاسق بن فاسق حسین را بکشت آنگاه خدا سے تعالی از آسمان دو

اندر اختہ بر چشم و سے ز قتا اور انابینا ساخت و در بعض کتب دیده شده که شخصی رسول صلی الله علیه و آله
را بخواب دید که حسین ع بدو را نوشت سبب بالتفصیل حال ان ظالمان بیان میکند و یک یک از فرزندان
خود را بنماید که بچه طور مقتول گشته و انس و رم میگردد که اضر بوجہم با سیف و احر قویم بالنار در صواعق آورد که
حاکم بطریق متعدد روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت که جبرئیل علیه السلام گفت که حق تعالی
مے فرماید که من بعوض خون یحیی بن زکریا علیه السلام مقتاد ہزار کس را کشتہم و بعوض خون حسین بن
علی مقتاد ہزار کس را خواہم کشتہم و این جوڑی کہ حکم بوضع این حدیث نموده در موضوعات شمرده
درین حکم مصیبت و قتل این عدد و سبب فضل حسین ع مستلزم انبست کہ بقدر حد و قاتلان دی
باشد زیرا کہ فتنہ قتل و سے منجر شد بہ تعصبات و تقاطعات کہ دفای این عدد میکرد و در روضۃ الاحیاء
گفتہ کہ حق تعالی گفت کہ بعوض خون حسین دو بار مقتاد ہزار کس را خواہم کشتہم۔

اما اگر امات و خوارق ذات انجذاب بسیار است بمثل این نیست حافظ ابن حجر شافعی در صواعق آورد کہ سہ روز رشت
اب از حسین رضی الله عنه و اصحاب او کردند و زمان ایام تحفے از لشکر اعدا و ہر گفت بہین کہ خود را
چنان مے داند کہ گویا جگر گوشہ آسمان است و قطر آب از آسمان سے بار و بکے بخشد تا بہ تشنگی
خواہند مرد حسین ع گفت اللهم استعطشنا بار خدایا اورا تشنه ہمیران بعد از ان ان شخص ہر چند اب
میخورد از آب سیر نمیشد تا وقتی کہ مرد و ایضا مردیست کہ حسین ع ابے طلبید کہ بیاشامد انگاہ مرد سے
حائل شد میان او و خوردن اب بہ تبرکہ انداخت و بر چنگ و سے ز حسین ع در حق انور و غیرہ عاکر و
کہ بار خدایا اورا برض تشنگی کہ قرار ساز کہ از اب ہرگز سیر نشود انگاہ حرارت و شکم او پدید آمد و ہر دوست
در پشت او بمر تہ کہ برت و باد بزن از پیش روی او نہادہ ہمیشہ تبرید میکردند و از عقب او تورا تش تش بود و
فریاد و لعلش میزد و سوز و اب شیرین این مقدار نژاد و سے آوردند کہ اگر تیغ کس میخوردند کافی بود
ان شخص تمام انہا را بخورد و فریاد و لعلش میزد تا وقتی کہ تشنگی شد کہ در روضۃ الاحیاء آورده کہ
حسین ع در شب تا سحر عابا و از باند گفت چنانچہ ہر دو لشکر بشنیدند کہ خدایا ابابلیست و ذریہ رسول
تو ایم و امار از ظالمان بستان این اشعث و ازاد و گفت کہ ترا چہ خوشی است پیغمبر کہ ہر ساعت
لاٹ میزند حسین ع از روضے غیرت بر اشعث و از سر نیاز با حضرت بے نیاز مناجات کرد کہ خدایا بپس
اشعث قاتل نسب من میکند و مرا فرزند پیغمبر تو میداند فارغیت فی الیوم فلا عابلا یعنی بار خدایا بپس تو مرا فرزند

ذلت و خواری اور آشتابی دعای وی مستجاب شد و علی الفوزر باطن ان ناپاک تقاضا سے حاجت ظاہر
 شد از مکر کبیر فرو آمده بجاست انسانی مشغول شد کثرتی سیاه بام حضرت الدینے برالت اوز و بان
 سبب مکشوف العورت و در میان نجاست میگردید و انش جهان درم نشکر که کسی شج و دہر و دران
 نجاست جان از تن او جدا شد دیگر جبرہ مرئی پیش آمده و از او که اے حسین این اب فرات
 راستے بنیہ کہ چگونہ موج میزند جدا و گند کہ از قطرہ بخشے تا از تشنگی ملاک شوے حضرت حسین ۴۰ این
 سخن شنید اب و دریدہ بگردانید و گفت اللهم انہ عطشنا یا بار خدا یا ورا تشتہ بمیران فی الحال اسپش بے
 بسببہ در رسیدار و برخواستہ در پیے اسپش پیدا دید تا تشنگی بر او غالب شد و اعطش اعطش
 میگفت و ہر چند اب بلب او میرسید نمیتوانست کہ نوشتہ تا از تشنگی برودنی اکمال لابن اثیر
 شد عطش الحسین فدنا من الفرات یشرب فراہ حسین بن غیر بسم فوق فی فہ فحیل تلقی الدم بید و می
 ہ اے السما و تم حمد اللہ و اتنی علیہ تم قال اللهم انی اشکو الیک یصنع باہن بنت نیک اللهم حصم عدو
 و اقلہم بدو و لا یبق منہم احد اذیل الذی رماہ رجل من بنی اہان بن دارم فکات ذلک الرجل یسیر اثم
 صلب اللہ علیہ الظلم و جعل لایروسے فکان تیر و روح عنہ و میر و لد و الما و فید السکر و عسا س فیہا اللین و یقول
 استقو فی عطی القلتہ او العس فی شرب فاذا شربہ طبع منہ ثم یقول استقو فی قلتہ الظلم و فالیث الایسیر
 حتی انقذت بطنہ النقا و یطین البعیر و نادى عبد اللہ بن ابی الحسین الازدی و عدادہ فی بحیلتہ باہن
 اما تظن اے الماء لا تزدق منہ قطرة حتی تموت عطش فقال الحسین اللهم اقلہ عطش و لا تغفر لہ اید اقال ثم
 فیما بعد فکان یشرب الماء القلتہ ثم یقی ثم یبوء فی شرب حتی یفرغ ثم یقی ثم یشرب فیما یروے فما زال کذلک
 حتی مات و فخرج ابن جوزہ فقال انیکم احسین فلم یجیب احد فقال ما تلافوا فقالوا نعم فما حاجک قال یا حسین
 ابشر بالنار قال کہ لذبت بل اقدم علی رب جیم و شفیع مطاع من انت قال ابن جوزہ فرقع الحسین بیدہ
 فقال اللهم جرد اے النار فغضب ابن جوزہ فاثم فرس فی نہینہا فتعاقبت قدمہ بالکاب و حالہ
 بہ الفرس فسقط عنہا فالتقطعت فخذه و ساقہ و قدمہ و بقی جنبہ الاخر معاظما بالکاب بغرب بکل حجر حجر
 حتی مات در و فہ الا حباب او ردہ کہ چون بفرمان حسین مہ خندق و گرد و خمیہ کندہ بہنرم و ران ساختہ
 بود و وقت نماز بارانش دران زدند تا اہل حرم از تعرض بیگانہ ایمن باشند و ریخت مالک بن عدوہ
 در حالت سوار سے اسپ را پیش رانده گفت اے حسین پیش از انش ان سراہن انش در خود کرد

امام مظلوم گفت دروغ گفتی اسے دشمن خدا گمان داری کہ من بدو نوح روم و تود بہشت پس روی
 بقبلہ دعا اور وہ گفت اللہم اجرہ اسے النار فی الحال حکم انکہ دعوتہ المظلوم سبجا بسا و عاسے او سبجا شد
 پاسے اسپیش سوراخی فرو رفت او بچا نیست طفل میل کردہ تماثل شد و عنانش از دست رہا شد و پائی
 او در کاپ باندہ اسپ بہر سو میدوید تا بہ کنارہ مخدق اش رسیدہ در تش افکند و خود جاسبے دیگر
 اگر نجات در وقتہ الاحباب اور وہ کہ جابر بن یزید عامرہ بن عمیر از قتل برداشتہ بر سر نہا و بخون رشتہ
 تا انکہ اور اسبائل مقید سے داشتند و ہمدان قید برد و اسود بن حنظلہ شمشیر اور اگر تہہ بزم شد و حوزہ
 در تمام اعفنا سے و سے افتادہ سقط گشت و ملک بن سیار جو شن او گرفتہ از عقل بیگانہ شد و یادہ
 گو سے کشت و روم باد سے سخر نیب میکردہ سنگ بامرو سے میزدند عاقبت کسی بہ باز سے شکستہ بروی
 انداخت کہ بدان سبب نخرش بر نشان گشت و بدو سے اکامل لابن اشیر مالک بن النسیب و رب الحسین
 علی راسہ بالسيف قطع البرقس و اوی راسہ استلار البرقس و ما قفال لہ الحسین لاکلت بہا و انما
 و حشرک السدیرع الظالمین و اتقی البرقس و لیس الفانسوۃ و اخذ الکندی البرقس فلما قدم علی الہلہ اخذ الکندی
 بغسل الدم عنہ فقال لہ اودعہ اسلب ابن رسول اللہ و قل قبی اخرجہ عنی قال فلم یزل ذاک الہلہ
 فقیر البشیر حتی مات و لما قتل الحسین سلب قمیص الحسین اسحاق بن حیوۃ اخضر سے قبرص بعد و رشوا الہنود
 و دیگر توایج آوردہ کہ چون حسین نزد این زیاد رسید انملعون سر مبارک را بر زانو سے خود نہا و قطرہ خون
 از بکبکہ قبا و جب سے و از ار اسوراخ نمودہ بگوشہ ران او رسید و از دیگر طرف بیرون آمدہ بخت
 رسید و تخت را سوراخ نمودہ بر زمین افتادہ غالب شد بموضع سوراخ ران او جراتی پیدا کردہ
 اہلا علانچ پیر نشد و بوسے بر بیرون اندیکہ بکچکس را طاقت نکل ان بنو سے لہذا بیوسے
 بموضع جراحہ مشک و زعفران مالیدے چنانچہ ابراہیم بن مالک اشتر در شب تاریک با این علان
 اور اسناختہ بقتل آورد و رشوا الہنود آوردہ کہ چون حسب فرمود این زیاد سرامام حسین ہمارا
 بر نیزہ کردہ در کوپہ ہاسے کوفہ میگردد ایندہ من در غر خانہ خود بودم و سورہ کہفت بخواندم چون برابر
 من رسید از سر و سے شنیدم کہ میخواند ام حسبہ ان اصحاب الکف والفرج کانوا من ایاتنا عبادا
 ہیبتہم و ہوسے بر اندام من برخاستند کہ دم کہ والدہ ابن سرتست یا این رسول اللہ و ام عجیب
 تراست صا حسبہ وقتہ الاحباب میگودید کہ اکثر سے ارباب میر این حدیث را از زبانتہم رواایت

استاد است عدس که پرسید که این چه معامله بود که خلیفه با من پیش برد گفت اسے عدسے او اراده دارد
 کہ دختر خود با مال فرزندان بود و تو میدانی کہ دختر من ملوک بر فراز پروا بلغ داخل نمیشود و نگفت عدسے کہ
 پس چه باید کردم گفت عمر که چون فردا نزد او بروی و اگر از تو باز پرسد بگو که اسے امیر المؤمنین
 زن ندارم پس روز دیگر باز معاویه پرسید کہ اسے عدسے زن داری گفت نہ گفت معاویه کہ بگو
 اگر زن داشتہ باشم او بطلاق باین مطلقہ است عدسے گفت ارے پس گفت معاویه بکتاہ خود
 کہ بنویسد این سخن عدسے را پس نوشتند از ابعاد زن چون عدت منقضی شد معاویه ابو هریرہ را
 با مال کثیر نزد ام خالد فرستاد تا پیغام نکاح میرید نماید چون ابو هریرہ در مدینہ رسید نخست عبداللہ بن عمر خطا
 برین ماجرہ واقعت شدہ با ابو هریرہ گفت کہ پیغام نکاح من ہم رسان بعد از ان عبداللہ بن زبیر نیز واقعت
 شدہ با ابو هریرہ گفت کہ پیغام نکاح من ہم رسان بعد از ان حسین بن علی مرتضی علیہ السلام نیز پیغام نکاح
 خود بذریعہ ابو هریرہ فرستاد و چون ابو هریرہ نزد ام خالد رفت قصہ طلاق و ادان شوہر او عدسے بیان نمود
 ہر چہ پیغام بدو رسانید گفت ام خالد کہ احوال این چہ کار کس بیان نما گفت کہ نزد و دنیا دارد و دنیا دین ابن
 عمر و ابن زبیر و دین و دنیا ہر دو دارد و حسین دین دارد و دنیا ندارد و گفت کہ تزویج کن مرا بیک ازین چہار
 باہر کہ خواہی گفت این اختیار تست گفت ام خالد کہ اگر تو نے امدی ترا بر اسے مشورت طلب میدانم
 چہ جاسے آنکہ خود اسے طلاق صواب بن نماے پس گفت ابو هریرہ والدہ کہ تقدیم و ترجیح نمیدم ہر چہ
 کہ رسول خدا و ابو سیدہ باشند و ان حسین ۴ است پس تزویج کرد او را با حسین ۴ و مال نیز بحسین
 داد و نزد معاویہ مراجعت نمود و از قصہ ام خالد خبر داد و گفت معاویہ صرف مال بر اسے غیر خود نمود پس
 ابو هریرہ کہ این اموال از پدر خود میراث بناست مال از ان خدا و رسول ابو وہ پس انرا بر اسے پس
 او صرف نمود و اسے بعد از ان عدسے نیز از وجدان دختر معاویہ بایوس شدہ بمرثیہ باز آمد و نزد حسین ۴
 نشست و اسے سر و انزل برد و برادر و پس گفت حسین ۴ مگرام خالد را با د نمودے گفت ارے پس
 حسین ۴ ام خالد را بخواست و گفت ایاترا منس نموده ام گفت نہ پس گفت حسین ۴ کہ تو مطلقہ اگر زن نکاح
 کن عدسے را و بدان اسے عدسے کہ مرا دین غرضی نبود مگر دم این مگر فقط جنت ہم بر تو و مطلقہ او ازین
 این قصہ را ۱۱ آورده باند کے اختلاف کہ در ان گفتہ کہ رسول ابو موسیٰ اشعرہ ابو وہ ابو هریرہ
 و ابو موسیٰ خود او را نکاح داشتہ با ام خالد وقت پیغام مذکور قبضہ خود نمیداد ام خالد

گفت ای ابو موسیٰ تو پاسے طبع از میان بدر کن و شیرین شو که ازین چهار کلام را اختیار کن پس رسول
 احوال هر یک بطوریکه مذکور شد بیان نموده گفت دیگر این بیست و یکم اکنون تو اختیار واری ام خالد
 گفت من بالبقعه رسول دیگر برابر میکنم و براد دیگری برنگزینم پس با حسین ع مکمل نمود بعد از آن چون
 عدو سے از معادیه استدعا سے و حاضر نمود گفت این امر سے مرضی بنید شدن سے تو اند چون نزدیک شد
 نمود گفت که تو با ام خالد که براتب از خواهرم چیلک بود و فاکر دے با خواهرم کی وفا کنے تو لایق و امانی هستی
 و بعد از آن چون حسین ع ازین عقد بعد علی باز داد و نایره غضب بنید مشغول شد و گفت اگر حسین دست
 با ہم بعض این کار بکنم اورا عداوت حسین ع در دل خود حاسه داد و عداوت بنید حسین ع فقط
 حجت خرد بود بلکه وجو بات دیگر نیز بود و پنجاه ان کیے ابن بود دیگر گرفتن نار بدر و احد نیز بود چنانچه
 بتفصیل در فصلی علی و بیان نموده خواهد شد میگوید مولف که قصه عدو سے نہایت ضعیف و از غفل
 بغایت بعید است چرا که مراد ازین عدو سے کلام کس است عدو سے بن حاتم طای است یا دیگر سے
 اگر عدو سے بن حاتم طای باشد غالباً قصه غلط است چرا که عدو سے بن حاتم طای مسکن و قبیلہ طلی
 داشت از تواریخیکه اینک پیش نظر است معلوم نمیشود که مسکن در مدینه داشته دیگرانکه اوزار کبار اصحاب
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم است و از ارباب کیا است و فراست بود از خصوصان حضرت مرقضوی بوده و در ہر
 حمل و صغیر نہروان با حضرت مرقضی بوده و کی از اربابین انتخاب بوده چه جای اندر دکر با فسون و خواص فرقتہ شود
 و بغیر از کتاب مذکورین کہ محض غیر مقدم است در ہر تواریخ کہ اینک پیش نظر است ویدہ نمیشود و اگر دیگر کلامی عدو سے
 حاتم باشد کہ مسکن در مدینہ داشت احوال و معلوم نمیشود و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال فی القلیولی کہ حسین بن علی علیہ السلام
 شنید کہ مروی بر کسی نشستہ میگفت کہ بر سید از من از ما سے عرش پس گفت حسین ع یا ہماموی ای
 ریش تو جفت است یا فرو پس او خاموش و متحیر ماند پستہ گفت آن شخص کہ خبر دہ مرا ای پسر و ختر رسول خدا
 از ان پس گفت حسین ع کہ او جفت است بقولہ تعالیٰ و من کل شیء خلقنا و حسین در وقتہ الاحیاب اورم
 کہ شہر بانور اکبر کے بود شیرین نام حسن و جمال در غایت کمال داشت روز سے حسین ع با شہر باتو گفت کہ
 شیرین چه جمال نیکو دار و شہر باتو گمان برد کہ شاید با جناب را بد وسیلہ بوده است گفت کہ شیرین را تو بخشیدم
 حسین ع دانست کہ او چه گمان کردہ است گفت من اورا از اد نمودم و فیہ ایضا کہ چون معاد بہ
 خواست کہ خلف نافعت خود بنید را دے محمد گرداند با حسین ع گفت کہ من اگر دیگر را شایستہ ای

ابن امیرالمؤمنین علیه السلام را بپرسیدند که حسین علیه السلام گفت ایستاده باش ای معاویه که مردم هستند که مرا آواز
 ابن کارند هم تمسک خویش درهم به ماوراءهم به پدر برپیر تو رجاسه دارند معاویه گفت مگر این سخن خود را بخواهی
 حسین علیه السلام گفت اگر خود را خواهم دور نیست معاویه گفت آنچه گفتی که ماوراءهم به پدر تو بهتر از ماوراءهم به پدر من است
 درین شک نیست اما بجزا سوگند که در قحط است و از مملکت و قوا عدولت نیز بد از تو بهتر است حسین علیه السلام
 گفت طرفه حاشی است که خمار و فاسق و فاجر است از من بر باشد معاویه گفت ایستاده باش ای معاویه
 حسین اگر تو نزدیک و دوری و غیر نیکوی و باره تو نگویم حسین علیه السلام گفت من آنچه در باب او میدانستم گفتیم و غیر
 آنچه از من بداند بگویم ای معاویه در وقت الصفا و در ده که بعد از وفات معاویه و یسیدین عتیقه چون
 حسین علیه السلام را بر اسب بیعت بزرگ گفت و انجذاب از موقوف بر وقت دیگر گذارشته بیرون رفت روز
 دیگر مردان بن الحکم با حسین علیه السلام ملاقات نموده گفت یا اباعبدالله صلح حال تو در آنست که باز بیعت
 کنی حاضر رے بنو زید و از وی احسان و انعام بشمار تو رسد حسین علیه السلام فرمود وایک با مردان مرا بکن
 و بیایعت کسے دعوت مینمای که ظلم و فسق و فساد را برانسان و از تو چه توقع توان داشت که پیش از آنکه
 تو متولد شوی رسول صلی الله علیه و سلم تو را لعنت کرده است و بیعت معاویه و نیز بد بخشایست نشو نیست
 این گفت تا مردان گفت با بیعت کنی و از تو باز دارم حسین علیه السلام فرمود که در شوا از تو من اسے پلید که نا از بیعت
 طهارت و در شان ما بن ایتة نازل شده که انما یرید الله لیبذل عنکم الهمم اهل البیت و بطمکم تطمیرا
 مردان تیج جواب نداد و بعد از آن حسین علیه السلام فرمود ای معاویه که تو را ویزیر امواخذ
 خواهد بود که چرا میان حسین و حق او جائل شدید و فیه ایضا بعد از کشته شدن حجر بن عدی چند کس از
 اهل عراق بمدینه نجات حسین علیه السلام بمسیر میبردند و اسے مدینه صورت حال را بمعاویه نوشت که من از فتنه
 اندیشی که معاویه در جواب نوشت که هیچ حال متعرض حسین علیه السلام مشوکا و با بیعت نموده و غالب ظن آنکه
 در نقض عهد نخواهد کوشید و مکتوب حسین علیه السلام نوشت باین مضمون که از تو خبر باین رسانیده اند که لایق بحال
 و طور تو نیست و هر که دست بیعت بکسی دادند و از چنان است که بان وفا کنند متوقع و مامول از تو چنین
 است که ما دام که مکر و هیه از بجانب بنو زید از تو امر که موجب نفرین باشد صادر نگردد و وظیفه
 آنکه بقول جمیع سفها که طالب فتنه اند عمل نماسی و اسلام حسین علیه السلام در جواب نوشت که من هیچ نوع میل
 و مخالفت تو ندارم باید که خاطر جمع داری و در تحفه اثنا عشریه آورده که زیاد بن ابیه که از قبل معاویه اسے

عراق بود و در پی اندازی رسیدن شریح که از مخصوص همان حضرت مرقضوی بوده اقتضای سعید بیدینه گرفت و بجز دست
 سید الشهدا رسید به پناه گیر شد زیرا و خانه او و نقد جنس او ضبط نمود و بعد از آن حکم داد که خانه او بشکند و بسوزد چون
 این ماجرا بگوش حضرت امام حسین رسید مکتوبی در سفارش سعید باین عبارت نزد یاقلی فرمود و بن حسین
 بن علی اسے زیاد و ابوعبید نقد عمدت الی رجل من المسلمین کہ ما لہم و علیہ ما علیہم فہدست دارہ و اخذت مالہ و عیالہ
 فاذا اتاک کتابہ ہذا فان دارہ و اردو الیہ مالہ و عیالہ فاتی فدا جرتہ فثقتنی فیہ یعنی از حسین بن علی بپسندید زیاد و ابوعبید
 پس قصد کردی تو بیک مردی از مسلمانان کہ اور اثابت است حتی کہ ثابت است ہر مسلمانان را و بزرگوار
 انجی بر ذمہ ہمہ است پس ویران کرد سے خانه و دیگر ستم مال و عیال او پس چون رسید ترا این خط من پس
 و اگر از خانه او و بازوہ بسوی او مال و عیال او پس بدستی کہ من پناہ دادہ ام و او پس سفارش من قبول
 کن و بحق او انسانی در جواب نوشت من زیاد بن سہیان اسے کہ حسین بن فاطمہ ما بعد فقہ انانی کتاب
 تہذیبہ با ستم قبل اسے دانستہ طالبہ حاجتہ و ما سلطان انت سوتوہ کما یکمل لی فی فاشی لایودیہ لافاشی شملہ
 و شہر من ذلک اذ انک و قد اویتہ آفاقتہ منک علی سوا الرای و فی ذلک واکم السد لایستغنی سباقیہ
 لو کان من جلدک و لحمک فان احب لحم الی ان اکملہ اللہ انت فیہ فاسلمہ تحریرتہ اسے من ہو اوسے بچک
 فان عفوت عنہ لم کن شفعک فیہ وان قتلتہ اقلتہ الا بحربہ اباک یعنی از زیاد بن اسے سفیان بن حنیس
 ابن فاطمہ ما بعد رسید نامہ تو بمن کہ انتہا کرد سے درو سے ہمارے خود پیش از نام من و حال آنکہ تو طلب داری
 مطلب را و من حاکم تو و رعیت و نوشتن تو مرا در مقدمہ فاشی کہ امان نہ ہوا و اگر فاشی بچنان و برتر ازین
 آنکہ پیش تو و چاہے دادی اور ایستادہ از تو تر بدیزشت خود و راضی شدہ باین کار قسم بخدا است کسی
 نخواہد رسید برو سے پیش از من اگر چہ باشد در میان گوشت و پوست تو پس بدستی کہ نوشتہ من
 مرا آنکہ بخورم از ہر ایتہ گوشتی است کہ تو در میان انی پس بسیار اورا با گناہ او بسو سے کیکہ او تہمت زیاد
 دار و برو سے از تو پس اگر عفو کردم ازو سے نخواہم بود شفاعت تو قبول کردہ و بحق و سے حاکم بشتم اورا
 نمشتہ باشم اورا بکے سبب محبت او پرترا چون مکتوب نام غروب ان تا پاک بان پاک رسید بغایت
 برا شفت و از جنس نزد معاویہ فرستاد و نوشت کہ من زیاد و احسان نوشتہ ام و معاویہ
 چنین داد معاویہ ابن نامہ را ویدہ برا شفت و بدست خود پرا سے زیاد نوشت من معاویہ ابن ابی سفیان
 اسے زیاد و ابوعبید فان الحسین بن علی بکتابک الیہ جواب کتاب الیک سے ابن شریح خطہ

بین اربعین را ای من ابی سفیان و ای من سیمه اما یک من ابی سفیان حکم و غم و اما الذی من سیمه فلما یکن
 رای مثلها و من لک کتابک الی حسین ششم باه و تعرض له بالنسق و عمری انت اولی بالنسق من حسین
 و الا بک اذا کنت نسب اسے عبد اولی بالنسق من ابیه و اسکان حسین بدو باسمه ارتفاعا منک فان
 ذلک لم یفیک و اما شفیقہ فیما شفع فیہ فقد دفعہ عن نفسک الی بیہ و اسے بدو باسمه ارتفاعا منک کتابک
 ہذا غل بافی یک بسید بن شریح و ابن لہ دار و لا تعرض لہ و دار و علیہ مالہ و عیالہ فقد کتبت اسے الحسن بن
 بخیر صاحبہ بک فان شوا و اقام عندہ و ان شاور حج اسے بلکہ فلیس لک علیہ سلطان بدو و سائر اکتا
 ایسے الحسن باسے و لا تنسبہ الی ابیہ بل الی اسمہ فان حسین و بیک من لایری بہ الرجوان افا ستعززت یاہ
 و ہو علی بن ابی طالب ام الی امہ و کلنتہ وہی فاطمہ بنت الرسول قتلک محمدا ان کنت تعقل و الاسلام منی
 از معاویہ بن ابی سفیان بسوسے زیاد و اما بعد پس تحقیق رسید نامہ بن علی بن زبیر و من بانامہ تو کہ فرستادی
 بسوسے و در جواب خط او کہ بسوی تو بود و در مقدمہ این شرح پس دانستم کہ تو کشاکش داری در میان
 دو عقل یک عقل از طرف ابی سفیان عقل دیگر از طرف سیمہ اما عقلیکہ داری از طرف ابی سفیان پس دباری ہیبت است
 اما عقلیکہ کہ از سیدیہ پس ہیبت کہ می باشد عقلی بنحسب کسائی از انجملہ است خطا تو بسوسے حسین ششم بسوسے پیر
 و تعرض میکنی بروے بنام فسق تو بچکان من تو اولی تری بفسق از حسین و ہر سیدیہ تو بقتلک نسبت و بسوی عیال
 است بنام فسق از پدر او و اگر حسین اجتہاد کردہ باشد بنام خود بلند شمرہ خود را بر تو پس بدوستیکہ ازین
 ہیبت نشوی اما قبول سفارش او در مقدمہ کہ سفارش کرد پس این نیکی را دفع کردے از خود و حوالہ
 کردے بسوی کسی کہ اولی تر است بانکار نیک از تو پس چون رسد این نامہ من بنزد تو بگذار ہر ہیبت
 و درست تو از ملک بسید بن شریح و رہا کن خانہ او را و متعرض شوا و را و بازوہ مال و عیال او پس
 بدوستیکہ من نوشتہم حسین را کہ خبر دہد اشتناے خود را باین نوشتہ من کہ اگر خواہا قاست کند نزد او و اگر
 نخواہد بازاید بسوسے شہر خود پس نیست ترابر و سے تصرفی نہ ہیبت نہ زبان و اما خط نوشتن تو بسوی حسین
 محض نیامہ اذ انکہ نسبت نمیکنے اورا بسوسے پدر او بلکہ بسوسے مادر او پس ہرانیہ حسین دای بر تو یاد
 انکسے است انکندہ پیشو او را و در بدیہا باکم شمر دے پدر او کہ علی ابن طالب است تا بسوسے
 مادر او حوالہ کردے او را کہ ان فاطمہ دختر رسول اللہ است پس ابن زیادہ خود اداست اگر ترا عقل باشد
 و السلام و فی الکمال المبروقدے مال ازین نزد معاویہ بد مشق میرفت چون گذر حمالان بر دنیا قنای

حسین این علی گرفت انما را تقسیم نمود و بر اهل بیت خود نوشت معاویه را که حسین بن علی را با خود
 بر ابی سفیان اما بعد فان غیر امرت بنا کل مالا وطلا و غیره علیها الیک لتودعها خیرا من و شق و عمل بها بعد
 انهل نبی الیک وانی اتججت ایها فاخذتها و السلام یعنی از حسین بن علی بسو سے معاویه بن ابی سفیان
 اما بعد در سیتیکه شتران چند میگذاشت بر ما که بار داشت مال و زیور و غیره و بسو سے با سه خوش میرفت
 نزد تو تا که تو دوست کنی بخزانه و شق و بیکار گذار سے انرا دین محتاج بودم بان پس گرفت من او را و السلام
 پس نوشت بسو ی او معاویه بچواب او من عبد الله معاویه امیر المؤمنین ابی حسین بن علی سلام علیک
 اما بعد فان کتابک ورد علی منکران غیر امرت بک من کل مالا وطلا و غیره علیها الی لاد و عما خیرا من
 و شق و عمل بها بعد انهل نبی الی و انک اتججت ایها فاخذتها و سلم کن جبریا باخذها و نسبتها الی لان
 او اسے الحق بالمال تم علیه المخرج منه و ایم الله تو کرمت ذک حتی صار الی لکم جنسک حفظک منه و کنی طغنت
 یا این نامی ان فی را سبک نزد دیو دی ان کیون ذلک فی زمانے غافرت لک قدرک و انجا و ز عن ذلک
 و کنی و الله ان خوفت ان تبلی بمن لا یبطلک فواق ناقصه و کتب فی اسفل کتاب یا حسین بن علی یس ماجت
 فی السابغ یومانی اعلل فذلک لانی لم تومر به ان هذا من حسین کل قدر اجترنا و لم تنصب لسا و اقلنا من حسین
 و عمل یا حسین بن علی دالال لک بعد سے و بته لا عمل دیو دی انخی شایدا قالها منک بالخلق الاعل
 انی الی الی ان تھلے بمن عنده قد سبق السیف العدل یعنی از معاویه امیر المؤمنین بسو ی حسین بن علی
 اما بعد در سیتیکه نامه تو بمن رسید که نوشته بود سے تو و ران که شتران بگذشت بر تو از من که بار کرده شده
 بود بران مال و زیور و غیره و بسو سے اد بسو سے من تا که دوست خرم بخزانه و شق و بیکار گذارم انرا
 بعد بخشدن پس ان پدر خود و تو محتاج بودی بدان پس گرفتے تو انرا و بنود سے تو سستی ان چون نسبت
 کرد سے انما را بسو سے من چرا که واسے سزاوار است بمال بعد از ان برو سے است صرف ان و
 سو گند بخدا اگر میگذاشته انرا تا که رسید بمن و باز داشته نصیب ترا از ان مگر گمان کردم ای پسر از من که
 میشود و چنین در زمان من چرا که میشناسم قدر ترا و تجاوز نمودم از ان مال بگو سو گند بخدا که میترسم که بتلاش
 بکسی که نه چند بسو سے تو نوشت و ز بر نامه اے حسین پسر علی نیست آنچه او رو سے
 تحقیق که اجازت دادم انرا و غضب نکردم بر اے ان و عمل نمودم از حسین آنچه کرد اے حسین بن علی
 ابن ایسده تو بعد از من عمل کرده نشود و او کرده شود من شایدا خرم

بقول ائمه ائمه جری بنیما کلام طلب احدی از ایشان سابقه داناکره ان اسبقی الی الکبر علی
 تو الحسن فاما عاجلا یعنی بود در میان او برادرش حسن هم سخنی پس گفتند حسین که اگر برادر خود که او را تو
 بزرگتر است پس گفت حسین که شنیده ام از جد خود که میگفت هر جا که در میان دو کس سخنی در میان اید که یک
 اول طلب رضا سے دیگر مینماید اول در بهشت داخل خواهد شد پس من مکروه دارم که سبقت کنم بر برادر
 خود پس چون این سخن بحسن رسید از نزد حسین تعلیل گفته و کتاب الی الحسن یلوه علی اعطای الشجره ثابته علی
 انشد اعلم منی بان خیر المال مادی العرض و ان کتاب انس الجالس نقل نموده که چون فرزند قی مستشار عمر امدان
 حکم که امیر مدینه بود حکم باخراج از مدینه نمود باید خرج راه بخرد و حاضر شد آنجا که چهار صد شتر سینه
 با کمالی عذر خواهی بودی انعام فرمود و بعضی از حضار مجلس گفت این قدر و شمار براسه یک شاعر فاسق و حاج
 سزاوار نیست حسین فرمود که بهترین اموال آنست که در دلم عرض خود را از سر و سرقت محفوظ دارد و چنانکه جد بزرگوار
 در باره عباس بن مرداس شاعر فرمود که زبان او را از من قطع کنی و فی المناقب لابن شهر آشوب در میان
 حسین م و ولید بن عبت براسه زینب بنه منازعت بود پس گفتند حسین عامه ولید را از سر او و چوبه در گردن او
 و از وقت ولید امیر مدینه بود پس گفت مردان ندیدم مثل این روز چه است مروه بر امیر خود پس گفت ولید
 که بگفته تو این سخن از راه شفقت بلکه حسد بروسته تو بر حلم من و پدر سستی که زمین از ان حسین است پس
 گفت حسین که زمین از ان نیست اسه ولید و بر او است و از خطب خواننده نقل نموده که در کتاب
 مقتل الی رسول آورده که ادعا سے نزد حسین م و گفت اسه پسر رسول خدا من مدیونم و از ادای آن
 عاجزم با خود گفتم که سوال کنم از سخی ترین ادمان و ندیدم الا بلبیت رسول سخی تر کسی را پس گفت حسین
 م اسه برادر عوب بر رسم از تو سه مسئله پس اگر جوابی یکی مسئله را عطا کنم ثلث دین تو و اگر از
 دو مسئله جواب دهی عطا کنم دو ثلث دین تو و اگر از کل جوابی عطا کنم کل دین تو پس گفت اعرابه
 اسه پسر رسول خدا تو از من مسئله میپرسی و حال آنکه تو از اهل علم و شرف هستی پس گفت حسین م که
 ار سه شنیدم از جد خود که معروف و بقره حضرت است پس گفت اعرابه بر پرس آنچه خواهی یا جواب دهم یا
 یا موزم از تو پس گفت حسین م که ام اعمال بهتر است گفت اعرابه ای اهلان بالمدیر گفت حسین پس چه
 چیز باعث نجات است از ملک گفت اعرابه که خوف خدا پس گفت حسین م پس کدام چیز نیت مرد است
 گفت علم یا حلم گفت اگر نباشد گفت پس مال یا مروت گفت حسین م اگر این بهم نباشد گفت پس

فقیر یا صبر گفت حسین اگر نباشد این گفت اعرابی که از آسمان صدا عقبه میاید و سوز و آوار که اولایق انیسست
 نچندید حسین را و انداخت کیسه هزار دینار بسوی او و داد انگشتری که قیمت آن دو صد درهم باشد و گفت
 حسین آنکه دینار بدایان خود و انگشتری را صرف خود کن پس گرفت اعرابی و گفت السلام علیکم وایت
 بجمل رسالت و از عربین دینار منقول است که اسامه بن زید را که از مشاهیر صحابه است و رفیق شد حسین
 بعد از آن او رفت اسامه اظهار غم و الم نموده گفت یا این رسول الله شصت هزار درهم بدیونم و از ادای
 آن عاجزم و میترسم که درین مرض بدیون بیهیم حسین گفت ادای دین و تو قبل از موت تو بر من است پس
 از مجلس برخاست مگر آنکه دین او تمام شد و او نام غزاسی و کیماسی معاوت آورد و در قحط آن تفسیر کرد
 آنکه من و ه عن سعه که حسین را بر جاشته از مساکین بگذراند و حال آنکه ایشان گلیم خود را نداشتند و فاش
 انداخته بودند پس گفتند یا این رسول الله اینجا بیای پس رفت نزد ایشان و بخورد یا ایشان بعد از آن ابن ابی
 تلوه رفت نمود که آن الله لا یحب التکبرین یعنی خدا دوست نیدارد و متکبرین را پس گفت شما دعوت نمودید
 اجابت نمودم اکنون شما اجابت نایید و دعوت مرا گفتند بل یا این رسول الله پس برخاستند یا انا انکه این
 بنزل و سه پس گفت حسین هم بکنیز خود که بیمار آنچه داری و از ابوالحسن مداینه را وایت نمود که در ساسانی
 از ساسانیان و حسین و عبداللہ بن جعفر طیار رضی الله عنہم غنیمت سفر حج نمودند و روزه در آنجا روزه
 در آنجا و انتقال خود را گشته تشنه و گرسنه بجان مجوز رسیدند و در کمان سبک تابی آبی طلب نمودند
 مجوز که سفند شیر دار او در و نا ایشان بدو نشیند و بنشیند و گفتند دیگر از ماکولات چه داری گفت که بجز
 این گو سفند چمنه ندارم او را بچ کیند و پوست کیند تا من طبع کنم و میا سازم چون طعام میباشند صرف
 نمودند و زانے در خانه مجوز به سر بردند و وقت عصر از خانه او بر آمدند و با گفتند که ما از قریشیم اگر خداوند ساسانی
 ما را با و طمان خود که مدینه است برساند و تو اگر اینجا بمانی پادشاه حیل خواهی یافت چون شوهر او بماند
 گو سفند را ندیده این ماجرا شنیده زن را عتاب کرد که با بجز این یک گو سفند را شنیدم از اینم با شخصی غیر من
 تلفت نمودی بعد از آن پس از مدتی بسبب ضیق معشیت ناقه و حیل که داشت زن و شوهر بفرم میباشند
 آن بختی زن رفتند و در کوچه پاسبان میگردیدند که گذرش بر در خانه حسن افتاد چون چشم آن بختی بر آن
 زن افتاد او را بشناخت و او را طلبید و شنید که هر ایشناسی گفت لا والله نمیشناسم فرمود که یکبار
 همانان تو هستم زن گفت پدر و مادر من فاسق تو با پس آن بختی را از شرف و هزار گو سفند با و عطا فرمود

نور حسینؑ فرستاد و انجنا بسا نیز همون قدر عطا فرمود و نزد عبد الله فرستاد و انجنا بسا دو برابر ان بداد و بروایت دیگر حسن و حسینؑ هزار گوسفند و عبد الله یکصد هزار درهم باد عطا داد و در مناقب از شعیب بن عبد الرحمن خزاعی مرویست که گفت در روز کربلا یافته شد داغ بر پشت حسینؑ پس پرسیدند امام زین العابدینؑ از ان گفت این بسبب آنست که ما بختیاج بیوه گان و یتیمان و سائین را بر پشت خود و بکمان شان میرسانند و عبد الرحمن سلمی یکی از فرزندان حسینؑ را سوره فاتحه تعلیم نموده بود ان پس چون از ابر پدر خود و خود اند حسینؑ هزار دینار و هزار حله و عقد مروری را به علم انعام فرمود پس گفتند مردمان او را در ان امر سخنان گفت حسینؑ کجا میرسد انعام من ببقا بتعلیم او بعد از ان این شعر گفت -

اذا جادت الدینا فجد بها	علی الناس طرا قبل ان تغفلت
فلا یجولیننا اذا هی اقبلت	ولا انجل یقیدنا اذا ماتولت

و فی المناقب روایت کرده است صوئے از صادقؑ که فرمایند محمد بن الحنفیه حسینؑ را مستحق نانوشی واقع شد پس نوشت محمد حنفیه بسوئے حسینؑ که اسے برادر برسیست که پدر من و پدر تو یکی هست در ان زمانه که تو بکشت جوئی بر من و نه من بر تو مگر مادر تو فاطمه زهرا بنت رسول الله است اگر پودی تمام دنیا بر زر ملک مادر من ایند برابری نیکو دم یا مادر تو پس چون بخوانی نامه من یا بسوئی من تا راضی کنی مرا چرا که تو او سے بالفعل هستی از من و السلام علیک و رحمة الله وبرکاته پس علیؑ نزد حسینؑ را دید که نوشت محمد حنفیه و بعد از ان و بیان ابن هرود و برادر چهره واقع نشده و فی کشف الغمہ قال انس بن مالک کنت عند الحسن بن علیؑ علیه السلام و فی محبته بطافته بریان فقال لما انت حرة لوجه الله فقلت بحبیک بطافته بریان لا اخطر لهما فتمتھا قال کذا قال الله اذا تمیمت محبته محبوا باحسن منها و ردوا و کان حسن منها فتمتھا و فی المناقب روایت کرده است ابن بن علیؑ که گفت حسینؑ که صحیح شده است نزد من فولی بنی صلی الله علیه و سلم که فضل اعمال بعد نماز داخل کردن سمر و راست در قلب مومن بان چیزیکه گناه در ان بنا شد پس بدستیکه و پدرم غلامی را که بخورایند سگ را پس گفتم او را چه میکنی پس گفت سبے پیسر رسول خدا من غناکم بطلیم خوشی را بخوشی سگ که چرا که مالک من یهودی هست از او سے مفارقت میخواهم پس اید حسینؑ را بر صاحب او باد و صدق نیاید راستی تمت انعام پس گفت یهودی که غلام فداکے مقدم شریف تو باد و این بستان نیز انعام بخشیدم و مال را گرفت پس گفت حسینؑ که این مال را تو بخشیدم گفت یهودی که قبول نمودم و انعام بخشیدم پس

گفت حسین عمو که من غلام را از او نمودم و این مال را به تنان جزای غلام بخشیدم پس گفت زن آن بیو دی تحقیق
اسلام آورد و دین خود بشوید و بنشیند پس گفت بیو دی من هم اسلام آورد و دین این مکان خود بنشینم
و در آن خانه ابو الفرج اصفهانی از این گنجی منقول است که قیس بن فریح بن طریف اللیثی که معروف بخون
است برادر رضاعی حسین عم بود و او قیس انتخاب را بشیر داده بود بعد از آنکه بدو عشق لیلی نسبت نجاب
بگفتی قبل از دیدن او درین باب شلیع شد و از او پرسید پس را طلبیده گفت سبب دختر
در نهایت حسن و جمال و صاحب ثروت و مال است مناسب چنان است که او را بچند تو خطبه هم قیس
از شنیدن این مقال پرایشان خاطر و بیقرار نهاد و در فکر وصال محبوب خود برآمد و چاره کار خود دیدن آن شخص را
که توسل حسین عم نماید و بمهر میزاید احوال خود پیش آن مقتدا سے زمانه عرض نمود و انتخاب بلا تو گفت
بماند چه میگوید رفت در مقام خواستش قیس برآمد بر لیلی عرض کرد که جان پدر و مادرم و خودم و خرم فدا سے
مقدم شمری تو با دوسه از آن بهتر هم که پدر قیس از آن انکار نماید و ما را تنگ و عار سے بود.

داسے کہ عرب چه عیب جو بند

اگر این چنین کنم مرا چگویند

اگر راس مبارک بران قرار یابد که پدرش را بچند خواستگار سے امر فرماید و سے و اشب است انتخاب
مثنوی حسانه ذریع که پدر قیس است شد در مقام خواستش برآمد تا پدر قیس را مثلاً لامر اطاعت نمود
بنا بر لیلی شافته دخترش را خطبه ساخت اما زهد و عیادت او سابق بمیزان که در زندگانی بعد از
استیاب و نوادی در تنه سینه نگفت که حسین عم بست و بیخ ج پیاده گذارد و در اسد الفایه مذکور است
که مصعب میگویی که حسین بست و بیخ ج پیاده گذارد و وقتیکه در مدینه بود قبل و غل باقی سپهر گذارد و باشد
چرا که از عراق نیاید و بعد از آنکه از عراق بمدینه آمد و نوزده سال و چند ماه زندگانی کرد چرا که پس چهل و یک
از عراق بمدینه مراجعت نمود و بادل سینه شصت و یک شهادت یافت و کان الحسین رضی الله عنه فاعل
کثیر الصوم و الصلوة و الحج و الصدقة و الخیر جمیعاً و در حقایق از کتاب عقد از ابن عبد ربود و در
اندیسیدن طائوس روایت نموده که از علی بن زین العابدین عم از قلت اولاد پدر بگویش سوال نمود و گفت
کمیکه شعبان روزی هزار رکعت نماز گذارد و حاسه تعجب است که کثیر الاولاد باشد و در کتاب جامع الاخبار
نقل نموده که چون حسین ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ و ۱۰۰ و ۱۱۰ و ۱۲۰ و ۱۳۰ و ۱۴۰ و ۱۵۰ و ۱۶۰ و ۱۷۰ و ۱۸۰ و ۱۹۰ و ۲۰۰ و ۲۱۰ و ۲۲۰ و ۲۳۰ و ۲۴۰ و ۲۵۰ و ۲۶۰ و ۲۷۰ و ۲۸۰ و ۲۹۰ و ۳۰۰ و ۳۱۰ و ۳۲۰ و ۳۳۰ و ۳۴۰ و ۳۵۰ و ۳۶۰ و ۳۷۰ و ۳۸۰ و ۳۹۰ و ۴۰۰ و ۴۱۰ و ۴۲۰ و ۴۳۰ و ۴۴۰ و ۴۵۰ و ۴۶۰ و ۴۷۰ و ۴۸۰ و ۴۹۰ و ۵۰۰ و ۵۱۰ و ۵۲۰ و ۵۳۰ و ۵۴۰ و ۵۵۰ و ۵۶۰ و ۵۷۰ و ۵۸۰ و ۵۹۰ و ۶۰۰ و ۶۱۰ و ۶۲۰ و ۶۳۰ و ۶۴۰ و ۶۵۰ و ۶۶۰ و ۶۷۰ و ۶۸۰ و ۶۹۰ و ۷۰۰ و ۷۱۰ و ۷۲۰ و ۷۳۰ و ۷۴۰ و ۷۵۰ و ۷۶۰ و ۷۷۰ و ۷۸۰ و ۷۹۰ و ۸۰۰ و ۸۱۰ و ۸۲۰ و ۸۳۰ و ۸۴۰ و ۸۵۰ و ۸۶۰ و ۸۷۰ و ۸۸۰ و ۸۹۰ و ۹۰۰ و ۹۱۰ و ۹۲۰ و ۹۳۰ و ۹۴۰ و ۹۵۰ و ۹۶۰ و ۹۷۰ و ۹۸۰ و ۹۹۰ و ۱۰۰۰ و ۱۰۱۰ و ۱۰۲۰ و ۱۰۳۰ و ۱۰۴۰ و ۱۰۵۰ و ۱۰۶۰ و ۱۰۷۰ و ۱۰۸۰ و ۱۰۹۰ و ۱۱۰۰ و ۱۱۱۰ و ۱۱۲۰ و ۱۱۳۰ و ۱۱۴۰ و ۱۱۵۰ و ۱۱۶۰ و ۱۱۷۰ و ۱۱۸۰ و ۱۱۹۰ و ۱۲۰۰ و ۱۲۱۰ و ۱۲۲۰ و ۱۲۳۰ و ۱۲۴۰ و ۱۲۵۰ و ۱۲۶۰ و ۱۲۷۰ و ۱۲۸۰ و ۱۲۹۰ و ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰ و ۱۴۰۰ و ۱۴۱۰ و ۱۴۲۰ و ۱۴۳۰ و ۱۴۴۰ و ۱۴۵۰ و ۱۴۶۰ و ۱۴۷۰ و ۱۴۸۰ و ۱۴۹۰ و ۱۵۰۰ و ۱۵۱۰ و ۱۵۲۰ و ۱۵۳۰ و ۱۵۴۰ و ۱۵۵۰ و ۱۵۶۰ و ۱۵۷۰ و ۱۵۸۰ و ۱۵۹۰ و ۱۶۰۰ و ۱۶۱۰ و ۱۶۲۰ و ۱۶۳۰ و ۱۶۴۰ و ۱۶۵۰ و ۱۶۶۰ و ۱۶۷۰ و ۱۶۸۰ و ۱۶۹۰ و ۱۷۰۰ و ۱۷۱۰ و ۱۷۲۰ و ۱۷۳۰ و ۱۷۴۰ و ۱۷۵۰ و ۱۷۶۰ و ۱۷۷۰ و ۱۷۸۰ و ۱۷۹۰ و ۱۸۰۰ و ۱۸۱۰ و ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰ و ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ و ۲۰۱۰ و ۲۰۲۰ و ۲۰۳۰ و ۲۰۴۰ و ۲۰۵۰ و ۲۰۶۰ و ۲۰۷۰ و ۲۰۸۰ و ۲۰۹۰ و ۲۱۰۰ و ۲۱۱۰ و ۲۱۲۰ و ۲۱۳۰ و ۲۱۴۰ و ۲۱۵۰ و ۲۱۶۰ و ۲۱۷۰ و ۲۱۸۰ و ۲۱۹۰ و ۲۲۰۰ و ۲۲۱۰ و ۲۲۲۰ و ۲۲۳۰ و ۲۲۴۰ و ۲۲۵۰ و ۲۲۶۰ و ۲۲۷۰ و ۲۲۸۰ و ۲۲۹۰ و ۲۳۰۰ و ۲۳۱۰ و ۲۳۲۰ و ۲۳۳۰ و ۲۳۴۰ و ۲۳۵۰ و ۲۳۶۰ و ۲۳۷۰ و ۲۳۸۰ و ۲۳۹۰ و ۲۴۰۰ و ۲۴۱۰ و ۲۴۲۰ و ۲۴۳۰ و ۲۴۴۰ و ۲۴۵۰ و ۲۴۶۰ و ۲۴۷۰ و ۲۴۸۰ و ۲۴۹۰ و ۲۵۰۰ و ۲۵۱۰ و ۲۵۲۰ و ۲۵۳۰ و ۲۵۴۰ و ۲۵۵۰ و ۲۵۶۰ و ۲۵۷۰ و ۲۵۸۰ و ۲۵۹۰ و ۲۶۰۰ و ۲۶۱۰ و ۲۶۲۰ و ۲۶۳۰ و ۲۶۴۰ و ۲۶۵۰ و ۲۶۶۰ و ۲۶۷۰ و ۲۶۸۰ و ۲۶۹۰ و ۲۷۰۰ و ۲۷۱۰ و ۲۷۲۰ و ۲۷۳۰ و ۲۷۴۰ و ۲۷۵۰ و ۲۷۶۰ و ۲۷۷۰ و ۲۷۸۰ و ۲۷۹۰ و ۲۸۰۰ و ۲۸۱۰ و ۲۸۲۰ و ۲۸۳۰ و ۲۸۴۰ و ۲۸۵۰ و ۲۸۶۰ و ۲۸۷۰ و ۲۸۸۰ و ۲۸۹۰ و ۲۹۰۰ و ۲۹۱۰ و ۲۹۲۰ و ۲۹۳۰ و ۲۹۴۰ و ۲۹۵۰ و ۲۹۶۰ و ۲۹۷۰ و ۲۹۸۰ و ۲۹۹۰ و ۳۰۰۰ و ۳۰۱۰ و ۳۰۲۰ و ۳۰۳۰ و ۳۰۴۰ و ۳۰۵۰ و ۳۰۶۰ و ۳۰۷۰ و ۳۰۸۰ و ۳۰۹۰ و ۳۱۰۰ و ۳۱۱۰ و ۳۱۲۰ و ۳۱۳۰ و ۳۱۴۰ و ۳۱۵۰ و ۳۱۶۰ و ۳۱۷۰ و ۳۱۸۰ و ۳۱۹۰ و ۳۲۰۰ و ۳۲۱۰ و ۳۲۲۰ و ۳۲۳۰ و ۳۲۴۰ و ۳۲۵۰ و ۳۲۶۰ و ۳۲۷۰ و ۳۲۸۰ و ۳۲۹۰ و ۳۳۰۰ و ۳۳۱۰ و ۳۳۲۰ و ۳۳۳۰ و ۳۳۴۰ و ۳۳۵۰ و ۳۳۶۰ و ۳۳۷۰ و ۳۳۸۰ و ۳۳۹۰ و ۳۴۰۰ و ۳۴۱۰ و ۳۴۲۰ و ۳۴۳۰ و ۳۴۴۰ و ۳۴۵۰ و ۳۴۶۰ و ۳۴۷۰ و ۳۴۸۰ و ۳۴۹۰ و ۳۵۰۰ و ۳۵۱۰ و ۳۵۲۰ و ۳۵۳۰ و ۳۵۴۰ و ۳۵۵۰ و ۳۵۶۰ و ۳۵۷۰ و ۳۵۸۰ و ۳۵۹۰ و ۳۶۰۰ و ۳۶۱۰ و ۳۶۲۰ و ۳۶۳۰ و ۳۶۴۰ و ۳۶۵۰ و ۳۶۶۰ و ۳۶۷۰ و ۳۶۸۰ و ۳۶۹۰ و ۳۷۰۰ و ۳۷۱۰ و ۳۷۲۰ و ۳۷۳۰ و ۳۷۴۰ و ۳۷۵۰ و ۳۷۶۰ و ۳۷۷۰ و ۳۷۸۰ و ۳۷۹۰ و ۳۸۰۰ و ۳۸۱۰ و ۳۸۲۰ و ۳۸۳۰ و ۳۸۴۰ و ۳۸۵۰ و ۳۸۶۰ و ۳۸۷۰ و ۳۸۸۰ و ۳۸۹۰ و ۳۹۰۰ و ۳۹۱۰ و ۳۹۲۰ و ۳۹۳۰ و ۳۹۴۰ و ۳۹۵۰ و ۳۹۶۰ و ۳۹۷۰ و ۳۹۸۰ و ۳۹۹۰ و ۴۰۰۰ و ۴۰۱۰ و ۴۰۲۰ و ۴۰۳۰ و ۴۰۴۰ و ۴۰۵۰ و ۴۰۶۰ و ۴۰۷۰ و ۴۰۸۰ و ۴۰۹۰ و ۴۱۰۰ و ۴۱۱۰ و ۴۱۲۰ و ۴۱۳۰ و ۴۱۴۰ و ۴۱۵۰ و ۴۱۶۰ و ۴۱۷۰ و ۴۱۸۰ و ۴۱۹۰ و ۴۲۰۰ و ۴۲۱۰ و ۴۲۲۰ و ۴۲۳۰ و ۴۲۴۰ و ۴۲۵۰ و ۴۲۶۰ و ۴۲۷۰ و ۴۲۸۰ و ۴۲۹۰ و ۴۳۰۰ و ۴۳۱۰ و ۴۳۲۰ و ۴۳۳۰ و ۴۳۴۰ و ۴۳۵۰ و ۴۳۶۰ و ۴۳۷۰ و ۴۳۸۰ و ۴۳۹۰ و ۴۴۰۰ و ۴۴۱۰ و ۴۴۲۰ و ۴۴۳۰ و ۴۴۴۰ و ۴۴۵۰ و ۴۴۶۰ و ۴۴۷۰ و ۴۴۸۰ و ۴۴۹۰ و ۴۵۰۰ و ۴۵۱۰ و ۴۵۲۰ و ۴۵۳۰ و ۴۵۴۰ و ۴۵۵۰ و ۴۵۶۰ و ۴۵۷۰ و ۴۵۸۰ و ۴۵۹۰ و ۴۶۰۰ و ۴۶۱۰ و ۴۶۲۰ و ۴۶۳۰ و ۴۶۴۰ و ۴۶۵۰ و ۴۶۶۰ و ۴۶۷۰ و ۴۶۸۰ و ۴۶۹۰ و ۴۷۰۰ و ۴۷۱۰ و ۴۷۲۰ و ۴۷۳۰ و ۴۷۴۰ و ۴۷۵۰ و ۴۷۶۰ و ۴۷۷۰ و ۴۷۸۰ و ۴۷۹۰ و ۴۸۰۰ و ۴۸۱۰ و ۴۸۲۰ و ۴۸۳۰ و ۴۸۴۰ و ۴۸۵۰ و ۴۸۶۰ و ۴۸۷۰ و ۴۸۸۰ و ۴۸۹۰ و ۴۹۰۰ و ۴۹۱۰ و ۴۹۲۰ و ۴۹۳۰ و ۴۹۴۰ و ۴۹۵۰ و ۴۹۶۰ و ۴۹۷۰ و ۴۹۸۰ و ۴۹۹۰ و ۵۰۰۰ و ۵۰۱۰ و ۵۰۲۰ و ۵۰۳۰ و ۵۰۴۰ و ۵۰۵۰ و ۵۰۶۰ و ۵۰۷۰ و ۵۰۸۰ و ۵۰۹۰ و ۵۱۰۰ و ۵۱۱۰ و ۵۱۲۰ و ۵۱۳۰ و ۵۱۴۰ و ۵۱۵۰ و ۵۱۶۰ و ۵۱۷۰ و ۵۱۸۰ و ۵۱۹۰ و ۵۲۰۰ و ۵۲۱۰ و ۵۲۲۰ و ۵۲۳۰ و ۵۲۴۰ و ۵۲۵۰ و ۵۲۶۰ و ۵۲۷۰ و ۵۲۸۰ و ۵۲۹۰ و ۵۳۰۰ و ۵۳۱۰ و ۵۳۲۰ و ۵۳۳۰ و ۵۳۴۰ و ۵۳۵۰ و ۵۳۶۰ و ۵۳۷۰ و ۵۳۸۰ و ۵۳۹۰ و ۵۴۰۰ و ۵۴۱۰ و ۵۴۲۰ و ۵۴۳۰ و ۵۴۴۰ و ۵۴۵۰ و ۵۴۶۰ و ۵۴۷۰ و ۵۴۸۰ و ۵۴۹۰ و ۵۵۰۰ و ۵۵۱۰ و ۵۵۲۰ و ۵۵۳۰ و ۵۵۴۰ و ۵۵۵۰ و ۵۵۶۰ و ۵۵۷۰ و ۵۵۸۰ و ۵۵۹۰ و ۵۶۰۰ و ۵۶۱۰ و ۵۶۲۰ و ۵۶۳۰ و ۵۶۴۰ و ۵۶۵۰ و ۵۶۶۰ و ۵۶۷۰ و ۵۶۸۰ و ۵۶۹۰ و ۵۷۰۰ و ۵۷۱۰ و ۵۷۲۰ و ۵۷۳۰ و ۵۷۴۰ و ۵۷۵۰ و ۵۷۶۰ و ۵۷۷۰ و ۵۷۸۰ و ۵۷۹۰ و ۵۸۰۰ و ۵۸۱۰ و ۵۸۲۰ و ۵۸۳۰ و ۵۸۴۰ و ۵۸۵۰ و ۵۸۶۰ و ۵۸۷۰ و ۵۸۸۰ و ۵۸۹۰ و ۵۹۰۰ و ۵۹۱۰ و ۵۹۲۰ و ۵۹۳۰ و ۵۹۴۰ و ۵۹۵۰ و ۵۹۶۰ و ۵۹۷۰ و ۵۹۸۰ و ۵۹۹۰ و ۶۰۰۰ و ۶۰۱۰ و ۶۰۲۰ و ۶۰۳۰ و ۶۰۴۰ و ۶۰۵۰ و ۶۰۶۰ و ۶۰۷۰ و ۶۰۸۰ و ۶۰۹۰ و ۶۱۰۰ و ۶۱۱۰ و ۶۱۲۰ و ۶۱۳۰ و ۶۱۴۰ و ۶۱۵۰ و ۶۱۶۰ و ۶۱۷۰ و ۶۱۸۰ و ۶۱۹۰ و ۶۲۰۰ و ۶۲۱۰ و ۶۲۲۰ و ۶۲۳۰ و ۶۲۴۰ و ۶۲۵۰ و ۶۲۶۰ و ۶۲۷۰ و ۶۲۸۰ و ۶۲۹۰ و ۶۳۰۰ و ۶۳۱۰ و ۶۳۲۰ و ۶۳۳۰ و ۶۳۴۰ و ۶۳۵۰ و ۶۳۶۰ و ۶۳۷۰ و ۶۳۸۰ و ۶۳۹۰ و ۶۴۰۰ و ۶۴۱۰ و ۶۴۲۰ و ۶۴۳۰ و ۶۴۴۰ و ۶۴۵۰ و ۶۴۶۰ و ۶۴۷۰ و ۶۴۸۰ و ۶۴۹۰ و ۶۵۰۰ و ۶۵۱۰ و ۶۵۲۰ و ۶۵۳۰ و ۶۵۴۰ و ۶۵۵۰ و ۶۵۶۰ و ۶۵۷۰ و ۶۵۸۰ و ۶۵۹۰ و ۶۶۰۰ و ۶۶۱۰ و ۶۶۲۰ و ۶۶۳۰ و ۶۶۴۰ و ۶۶۵۰ و ۶۶۶۰ و ۶۶۷۰ و ۶۶۸۰ و ۶۶۹۰ و ۶۷۰۰ و ۶۷۱۰ و ۶۷۲۰ و ۶۷۳۰ و ۶۷۴۰ و ۶۷۵۰ و ۶۷۶۰ و ۶۷۷۰ و ۶۷۸۰ و ۶۷۹۰ و ۶۸۰۰ و ۶۸۱۰ و ۶۸۲۰ و ۶۸۳۰ و ۶۸۴۰ و ۶۸۵۰ و ۶۸۶۰ و ۶۸۷۰ و ۶۸۸۰ و ۶۸۹۰ و ۶۹۰۰ و ۶۹۱۰ و ۶۹۲۰ و ۶۹۳۰ و ۶۹۴۰ و ۶۹۵۰ و ۶۹۶۰ و ۶۹۷۰ و ۶۹۸۰ و ۶۹۹۰ و ۷۰۰۰ و ۷۰۱۰ و ۷۰۲۰ و ۷۰۳۰ و ۷۰۴۰ و ۷۰۵۰ و ۷۰۶۰ و ۷۰۷۰ و ۷۰۸۰ و ۷۰۹۰ و ۷۱۰۰ و ۷۱۱۰ و ۷۱۲۰ و ۷۱۳۰ و ۷۱۴۰ و ۷۱۵۰ و ۷۱۶۰ و ۷۱۷۰ و ۷۱۸۰ و ۷۱۹۰ و ۷۲۰۰ و ۷۲۱۰ و ۷۲۲۰ و ۷۲۳۰ و ۷۲۴۰ و ۷۲۵۰ و ۷۲۶۰ و ۷۲۷۰ و ۷۲۸۰ و ۷۲۹۰ و ۷۳۰۰ و ۷۳۱۰ و ۷۳۲۰ و ۷۳۳۰ و ۷۳۴۰ و ۷۳۵۰ و ۷۳۶۰ و ۷۳۷۰ و ۷۳۸۰ و ۷۳۹۰ و ۷۴۰۰ و ۷۴۱۰ و ۷۴۲۰ و ۷۴۳۰ و ۷۴۴۰ و ۷۴۵۰ و ۷۴۶۰ و ۷۴۷۰ و ۷۴۸۰ و ۷۴۹۰ و ۷۵۰۰ و ۷۵۱۰ و ۷۵۲۰ و ۷۵۳۰ و ۷۵۴۰ و ۷۵۵۰ و ۷۵۶۰ و ۷۵۷۰ و ۷۵۸۰ و ۷۵۹۰ و ۷۶۰۰ و ۷۶۱۰ و ۷۶۲۰ و ۷۶۳۰ و ۷۶۴۰ و ۷۶۵۰ و ۷۶۶۰ و ۷۶۷۰ و ۷۶۸۰ و ۷۶۹۰ و ۷۷۰۰ و ۷۷۱۰ و ۷۷۲۰ و ۷۷۳۰ و ۷۷۴۰ و ۷۷۵۰ و ۷۷۶۰ و ۷۷۷۰ و ۷۷۸۰ و ۷۷۹۰ و ۷۸۰۰ و ۷۸۱۰ و ۷۸۲۰ و ۷۸۳۰ و ۷۸۴۰ و ۷۸۵۰ و ۷۸۶۰ و ۷۸۷۰ و ۷۸۸۰ و ۷۸۹۰ و ۷۹۰۰ و ۷۹۱۰ و ۷۹۲۰ و ۷۹۳۰ و ۷۹۴۰ و ۷۹۵۰ و ۷۹۶۰ و ۷۹۷۰ و ۷۹۸۰ و ۷۹۹۰ و ۸۰۰۰ و ۸۰۱۰ و ۸۰۲۰ و ۸۰۳۰ و ۸۰۴۰ و ۸۰۵۰ و ۸۰۶۰ و ۸۰۷۰ و ۸۰۸۰ و ۸۰۹۰ و ۸۱۰۰ و ۸۱۱۰ و ۸۱۲۰ و ۸۱۳۰ و ۸۱۴۰ و ۸۱۵۰ و ۸۱۶۰ و ۸۱۷۰ و ۸۱۸۰ و ۸۱۹۰ و ۸۲۰۰ و ۸۲۱۰ و ۸۲۲۰ و ۸۲۳۰ و ۸۲۴۰ و ۸۲۵۰ و ۸۲۶۰ و ۸۲۷۰ و ۸۲۸۰ و ۸۲۹۰ و ۸۳۰۰ و ۸۳۱۰ و ۸۳۲۰ و ۸۳۳۰ و ۸۳۴۰ و ۸۳۵۰ و ۸۳۶۰ و ۸۳۷۰ و ۸۳۸۰ و ۸۳۹۰ و ۸۴۰۰ و ۸۴۱۰ و ۸۴۲۰ و ۸۴۳۰ و ۸۴۴۰ و ۸۴۵۰ و ۸۴۶۰ و ۸۴۷۰ و ۸۴۸۰ و ۸۴۹۰ و ۸۵۰۰ و ۸۵۱۰ و ۸۵۲۰ و ۸۵۳۰ و ۸۵۴۰ و ۸۵۵۰ و ۸۵۶۰ و ۸۵۷۰ و ۸۵۸۰ و ۸۵۹۰ و ۸۶۰۰ و ۸۶۱۰ و ۸۶۲۰ و ۸۶۳۰ و ۸۶۴۰ و ۸۶۵۰ و ۸۶۶۰ و ۸۶۷۰ و ۸۶۸۰ و ۸۶۹۰ و ۸۷۰۰ و ۸۷۱۰ و ۸۷۲۰ و ۸۷۳۰ و ۸۷۴۰ و ۸۷۵۰ و ۸۷۶۰ و ۸۷۷۰ و ۸۷۸۰ و ۸۷۹۰ و ۸۸۰۰ و ۸۸۱۰ و ۸۸۲۰ و ۸۸۳۰ و ۸۸۴۰ و ۸۸۵۰ و ۸۸۶۰ و ۸۸۷۰ و ۸۸۸۰ و ۸۸۹۰ و ۸۹۰۰ و ۸۹۱۰ و ۸۹۲۰ و ۸۹۳۰ و ۸۹۴۰ و ۸۹۵۰ و ۸۹۶۰ و ۸۹۷۰ و ۸۹۸۰ و ۸۹۹۰ و ۹۰۰۰ و ۹۰۱۰ و ۹۰۲۰ و ۹۰۳۰ و ۹۰۴۰ و ۹۰۵۰ و ۹۰۶۰ و ۹۰۷۰ و ۹۰۸۰ و ۹۰۹۰ و ۹۱۰۰ و ۹۱۱۰ و ۹۱۲۰ و ۹۱۳۰ و ۹۱۴۰ و ۹۱۵۰ و ۹۱۶۰ و ۹۱۷۰ و ۹۱۸۰ و ۹۱۹۰ و ۹۲۰۰ و ۹۲۱۰ و ۹۲۲۰ و ۹۲۳۰ و ۹۲۴۰ و ۹۲۵۰ و ۹۲۶۰ و ۹۲۷۰ و ۹۲۸۰ و ۹۲۹۰ و ۹۳۰۰ و ۹۳۱۰ و ۹۳۲۰ و ۹۳۳۰ و ۹۳۴۰ و ۹۳۵۰ و ۹۳۶۰ و ۹۳۷۰ و ۹۳۸۰ و ۹۳۹۰ و ۹۴۰۰ و ۹۴۱۰ و ۹۴۲۰ و ۹۴۳۰ و ۹۴۴۰ و ۹۴۵۰ و ۹۴۶۰ و ۹۴۷۰ و ۹۴۸۰ و ۹۴۹۰ و ۹۵۰۰ و ۹۵۱۰ و ۹۵۲۰ و ۹۵۳۰ و ۹۵۴۰ و ۹۵۵۰ و ۹۵۶۰ و ۹۵۷۰ و ۹۵۸۰ و ۹۵۹۰ و ۹۶۰۰ و ۹۶۱۰ و ۹۶۲۰ و ۹۶۳۰ و ۹۶۴۰ و ۹۶۵۰ و ۹۶۶۰ و ۹۶۷۰ و ۹۶۸۰ و ۹۶۹۰ و ۹۷۰۰ و ۹۷۱۰ و ۹۷۲۰ و ۹۷۳۰ و ۹۷۴۰ و ۹۷۵۰ و ۹۷۶۰ و ۹۷۷۰ و ۹۷۸۰ و ۹۷۹۰ و ۹۸۰۰ و ۹۸۱۰ و ۹۸۲۰ و ۹۸۳۰ و ۹۸۴۰ و ۹۸۵۰ و ۹۸۶۰ و ۹۸۷۰ و ۹۸۸۰ و ۹۸۹۰ و ۹۹۰۰ و ۹۹۱۰ و ۹۹۲۰ و ۹۹۳۰ و ۹۹۴۰ و ۹۹۵۰ و ۹۹۶۰ و ۹۹۷۰ و ۹۹۸۰ و ۹۹۹۰ و ۱۰۰۰۰ و ۱۰۰۰۱ و ۱۰۰۰۲ و ۱۰۰۰۳ و ۱۰۰۰۴ و ۱۰۰۰۵ و ۱۰۰۰۶ و ۱۰۰۰۷ و ۱۰۰۰۸ و ۱۰۰۰۹ و ۱۰۰۱۰ و ۱۰۰۱۱ و ۱۰۰۱۲ و ۱۰۰۱۳ و ۱۰۰۱۴ و ۱۰۰۱۵ و ۱۰۰۱۶ و ۱۰۰۱۷ و ۱۰۰۱۸ و ۱۰۰۱۹ و ۱۰۰۲۰ و ۱۰۰۲۱ و ۱۰۰۲۲ و ۱۰۰۲۳ و ۱۰۰۲۴ و ۱۰۰۲۵ و ۱۰۰۲۶ و ۱۰۰۲۷ و ۱۰۰۲۸ و ۱۰۰۲۹ و ۱۰۰۳۰ و ۱۰۰۳۱ و ۱۰۰۳۲ و ۱۰۰۳۳ و ۱۰۰۳۴ و ۱۰۰۳۵ و ۱۰۰۳۶ و ۱۰۰۳۷ و ۱۰۰۳۸ و ۱۰۰۳۹ و ۱۰۰۴۰ و ۱۰۰۴۱ و ۱۰۰۴۲ و ۱۰۰۴۳ و ۱۰۰۴۴ و ۱۰۰۴۵ و ۱۰۰۴۶ و ۱۰۰۴۷ و ۱۰۰۴۸ و ۱۰۰۴۹ و ۱۰۰۵۰ و ۱۰۰۵۱ و ۱۰۰۵۲ و ۱۰۰۵۳ و ۱۰۰۵۴ و ۱۰۰۵۵ و ۱۰۰۵۶ و ۱۰۰۵۷ و ۱۰۰۵۸ و ۱۰۰۵۹ و ۱۰۰۶۰ و ۱۰۰۶۱ و ۱۰۰۶۲ و ۱۰۰۶۳ و ۱۰۰۶۴ و ۱۰۰۶۵ و ۱۰۰۶۶ و ۱۰۰۶۷ و ۱۰۰۶۸ و ۱۰۰۶۹ و ۱۰۰۷۰ و ۱۰۰۷۱ و ۱۰۰۷۲ و ۱۰۰۷۳ و ۱۰۰۷۴ و ۱۰۰۷۵ و ۱۰۰۷۶ و ۱۰۰۷۷ و ۱۰۰۷۸ و ۱۰۰۷۹ و ۱۰۰۸۰ و ۱۰۰۸۱ و ۱۰۰۸۲ و ۱۰۰۸۳ و ۱۰۰۸۴ و ۱۰۰۸۵ و ۱۰۰۸۶ و ۱۰۰۸۷ و ۱۰۰۸۸ و ۱۰۰۸۹ و ۱۰۰۹۰ و ۱۰۰۹۱ و ۱۰۰۹۲ و ۱۰۰۹۳ و ۱۰۰۹۴ و ۱۰۰۹۵ و ۱۰۰۹۶ و ۱۰۰۹۷ و ۱۰۰۹۸ و ۱۰۰۹۹ و ۱۰۱۰۰ و ۱۰۱۰۱ و ۱۰۱۰۲ و ۱۰۱۰۳ و ۱۰۱۰۴ و ۱۰۱۰۵ و ۱۰۱۰۶ و ۱۰۱۰۷ و ۱۰۱۰۸ و ۱۰۱۰۹ و ۱۰۱۱۰ و ۱۰۱۱۱ و ۱۰۱۱۲ و ۱۰۱۱۳ و ۱۰۱۱۴ و ۱۰۱۱۵ و ۱۰۱۱۶ و ۱۰۱۱۷ و ۱۰۱۱۸ و ۱۰۱۱۹ و ۱۰۱۲۰ و ۱۰۱۲۱ و ۱۰۱۲۲ و ۱۰۱۲۳ و ۱۰۱۲۴ و ۱۰۱۲۵ و ۱۰۱۲۶ و ۱۰۱۲۷ و ۱۰۱۲۸ و ۱۰۱۲۹ و ۱۰۱۳۰ و ۱۰۱۳۱ و ۱۰۱۳۲ و ۱۰۱۳۳ و ۱۰۱۳۴ و ۱۰۱۳۵ و ۱۰۱۳۶ و ۱۰۱۳۷ و ۱۰۱۳۸ و ۱۰۱۳۹ و ۱۰۱۴۰ و ۱۰۱۴۱ و ۱۰۱۴۲ و ۱۰

بر اندام و سه افتد و از سنا قب ما نذرانی قلند و ده که پرسیده شد حسین ام که چرا انقدر خوف خدا داری گفت
در قیامت امن نیاید یکسکه در دنیا از خدا ترسد و در روضه الاحباب آورده که حسین ام در کربلا گفت ایها
اناس حق سبحانه تعالی کتاب را احترام گردانیده و من هرگز دروغ نگفته ام و نیگویم و وعده خلاف نکرده ام
و هیچ مسلمانی را نیاورد و ام قناظم تکلیف بمن جاریه گشته فرائض الهی را ترک نکرده ام و ان نسب
عائے که من دارم ام و فرست نذر دوشن مردی بودم از دنیا احترام کرده و ملازم و خدمت پرور گوان خود گشته مرا بخوار
نکرده و بجز ورت ترک مدینه کرده و پناه بچشم کعبه بردم و عبادت پروردگار خود و مشغول بم و تار سولان فغانا
شما بمن رسید اے انرا خطبه بعد از اتمام خطبه عمر سعد میرے بسوی حسین انداخت و گفت گواه باشی که اول
تیر بجانب حسین بن انداختم حسین ام محاسن مبارک خود پرست گرفت و گفت که غضب خدا بر پرورد و قتی نه
شد که گفتند غیر پسند خدا است و بر نزاری و قتی متوجه شد که گفتند عیسی ابن الداست و غضب الهی
بر اے شما معدومیا است که قصد قتل فرزند پیغمبر خود میدارید انتی لشکر فغان بقول صحیح بست و دو هزار
و لشکر حسین ام بقول اکثر و شهر هفتاد و دو تن سوا اے انجناب بودند از پنجانب جمله کسان شریعت شهادت
نوشیدند و این اثبر گوید که از لشکر فغان هشتاد و هشت تن مقتول شد سوا ی بخرد جان که علاوه آن
بودند رضی الله تعالی عنه و من اهل بیت بعد دیدن قصبه پر غصه او بدون دیدن قصه مختار تقی دل و توان
البلیت گاه اے ارام نپذیرد و آنکه مختار را نهم سازند که دعوی نبوت نموده برانست مولف سخنه است
دروغ بے فروغ و سبب این اقرار انست که چون حق تعالی او را بران ظلم فتح و فیروزی داد و حاضران
کر بار بر هر که دست یافته بنوسه انلا عین را بدو رخ فرستاد که باعث عبرت عالمیان گشت و دشمنان
او بسیار شدند و آنچه توانستند در حق او اختراهای نمودند تا از چشم مردم بپشت و چون محمد حنیفه را امام پیدا
شد عیان غیر کیسانیه بر مخالفت او شدند و اهل سنت بسبب این دو فریق در ورطه غلط افتاد و سخنان
دشمن او را باور نمودند و اراعن و طعن نمودند اگر خود او دعوی نبوت نمودی محمد حنیفه را چگونه امام خود پیدا
و طلب خون حسین ام چرا نمودی دروغ گو را حافظ نه باشد بهر حال حق تعالی بر و کس رحمت کند یکی مختار
تقی که نظامان انتقام حسین ام کشید و دیگر ابو مسلم مروزی که دنیا را از نوشت حکومت نبی امیه پاک و جهالت
فصل بایر و انست که بسیار کسان از راه تعصب و عناد بعضی از راه جهالت میگویند که خروج حسین
ناجایز بود و قتل انجناب مباح بود معاذ الله بن هذا القول و من هذا اعتقاد و لهذا اقوال مفتی بهاء السنه

چندی درین مقام نقل نمودند و یادگار آن در ورطه ضلالت میفتند و باسد التوفیق فی شرح فقه الاکبر للشیخ ملا علی قاسم
قتل غیر الانبیاء کبیره عند اهل السنه و الجماعة الا ان یکون متحدا و هو غیر مقص باحسین و نحوه مع ان الاعمال
امر لا یطلع علیه الا ذو الجلال و الانکوار کان قتله نظیر قتل عمار بن یاسر اما قتله بعض الجمله من ان المحسن کان
باغیا فباطل عند اهل السنه و الجماعة و لعل هذا من هذیانات الخوارج الخوارج عن الجاوه ثم قال الفقهاء علی
جواز الممن علی من قتل او امر به او جاز او مضی به فقیه بحث لان مع کونه بظاهره منافضا لما قدمه من بیان
الخلافت ان ارا و جواز الممن الاجمائی یان یقال لعنه الله علی قاتل حسین او الراضی به فلا کلام فیه بقول شوا
الا لعنه الله علی الظالمین و فی شرح عقاید النیسایی للعالم سید الدین القاسمی فی التفتیح علی جواز قتل علی
من قتل او امر به او جاز او مضی به ان هذا یقتل صریح و استبشاره بکتاب و ابانته اهل بیت النبوی ص ما تواتر
معناه و ان کان نفا صیله احاد ممن لا توقف فی شأنه بل فی ایمان لعنه الله علیه و علی انصاره و اعوانه
و فی تمهید ابی شکور السامی قال اهل السنه و الجماعة بان المحسن رضی الله عنهما کان الحق فی یدیه و قد قتل ظلما و قال
بان حسینا کان باغیا لان خرج علی امامه ثم قال خلافتهم کانت لعل الله بعد من المعادیه و تخلف معاویه بنی
یزید فکان خلافتهم استخلاف معاویه فی یدیه ثم قال خلافتهم کانت لعل الله بعد من المعادیه و تخلف معاویه بنی
الاحتجاج الی البیت ثم تبعه و المسلمون لم یترکوا علی یزید بن عبد الله بن زبیر و محمد الحنفیه و الحسین بن علی رضی الله
عنهم و کثیر من اهل البیت لم یترکوا علیه فلم یکن امام عادلا فصیح هذا ان حسینا رضی الله عنه لم یکن باغیا و لم
یخرج علی امام الحق و الدلیل علی ما روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه کان یسبک حسین و له حسین فقیل له
یا مکیک یا رسول الله فقال لقتله الفیتة الباغیة فابنی صلی الله علیه و سلم ساهم باغیین دل ان الحسین
کان علی الحق ثم اختلفوا فی الامن علی یزید قال بعضهم یجوز لانه کفر بالسه تعالی حیث اجاز قتل الحسین رضی الله
به و قال بعضهم بان یزید لم یامر القوم بقتل الحسین و انما یأمرهم بطلب البیعة او باخذة و ملایمه و هم یملکوه
من غیر امره و راضی بذلك و الاصح ان نقول بان یزید لم یأمر قتل الحسین رضی الله عنه او قتل من غیر امره و
رضی بذلك و جواز الامن علی اهل البیت فانه یجوز الامن علیه و الافلا و درصواعق انچه آورده خلاصه ان نیست
که علی البعد از اختلاف و کفر یزید و اتفاق منقذ او اختلاف کرده اند و در این بر او خصموس حسین بعضی تجویزین او
کرده اند از جمله این جزیست که از امام محمد بن حنفیه نقل کرده چنانچه در کتاب سبکی یا بر علی التخصیص فی المناق
الحسن فم الزیدین آورده که سیالی از من سوال کرد از حال یزیدین معاویه فیم کافیت ادر اخیری که باوست است یا

و قبايح اعمال گفت ايا لعن بروی جائز است گفت علمای متويع تجوز کرده اند از آنجمله احمد بن حنبل است که در حق
 بزرگوار گفتم که زیادہ بر لعن است باز این جوڑے از قاضی ابو یعلی نقل نموده که او در کتاب متعدد و اصول
 از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده گفت از پدر خود پرسیدم که تو سے نسبت میدهند با تو لا سے پدر
 ابن حبیث پدرم گفت ساری پسرا یا تو لا سے بزرگ میکنند کیسکه ایمان بخدا داشته باشند و چرا لعن میکنند کیسکه
 خدا سے تعارض اور او در کتاب خود لعن کرده گفت که است در کتاب الله گفت در قوله تعالی فی سبیل
 ان تولیتهم انفسهم وانی الارض وقلوبها را حکم اولی که الذین امنوا هم وانی البصائر پس گفت
 ایا نادی اعظم از قتل هست و بر وایتی آنکه اسے پیغمبر گویم در شان کیسکه خدا سے تعالی اور لعن کرده
 در کتاب خود بعد از ان آیت مذکورہ بخواند قاضی ابو یعلی کتاب سے تصنیف کرده در ان کتاب ذکر کیا نیکی
 مستحق لعن اندوده و بزرگوار از آنجمله شمره و ابن حدیث روایت نموده من اخاف ان اهل المدينه ظلموا اخاف انهم
 و علیہ لعنة الله و الملائکة و الناس المعین رسول الله و حج فلا فی نیست از آنکه بزرگوار فرستاده
 اخاف ان اهل المدينة لا یجوز علی النفاق کرده اند بر آنکه کیسکه قاتل حسین است با امر قتل شده نموده با بجز
 کرده یا با ان را لعن شده لعن براه جائز است بے آنکه نام بزرگوار و صبر بر شمع عبد الحق و ملوی و تکبیل المایا
 او رده که بعضی در لعنت بزرگوار نیز توقع کنند و بعضی براه غلو و افراط در شان و سے و موالات وی
 رند و گویند که و سے بعد از آنکه با اتفاق مسلمانان امیر شده اطاعت و سے بر امام حسین واجب شده خود
 با لعن این بقول و من لا یعترف با وجود امام حسین او امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بر وی کی شده
 جمعی از صحابه که در زمان او بودند و لا صحابه بهر شکری خارج از اطاعت و سے بودند و جمعی از مدینه مطهره
 بشام نزد و سے که با دجیر رفتند او و جایزه با سے شنی و مائده با سے بنی نژاد ایشان نهاده بعد از آنکه حال
 قباحات مال او را دیدند مدینه باز آمدند و طاعت و سے کردند و گفتند که و سے عذر و البشیر ابی
 و تارک صلوة و زانی و فاسق و متحل محارم است و بعضی دیگر گویند که و سے امر بقتل آنحضرت نکرد و بنا
 راضی نبود و بعد از قتل و سے اهل بیت و می مسرور و تشبیر نشده و این سخن نیز مردود باطلست چه
 عداوت ان سے عداوت با اهل بیت نبوی و است بشمار وی بقتل ایشان و اذلال و اذیت او و الشان
 بزرگوار تو از مدعی رسید و انکار ان تکلف و تکابر است و بعضی دیگر گویند که قتل امام حسین گناه کبیره
 است چه قتل نفس مؤمن با حق گناه کبیره است و کفر و لعنت مخصوص بکافر است و لعنت شمس و

از باب این آقاویل با حدیث نبوی که ناطق اند با کلمه بغض و عداوت و ایذا و امانت خاطر و اولاد و موجب
 بغض و ایذا و امانت رسول الله است چه یگویند و ان سبب کفر و موجب لعن و خلو و نارحیم است بکلمه
 بموجب ای ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهینا و بعضی دیگر گویند
 که خاتمیت و سبب معلوم نیست شاید که او بعد از آن کتاب ان کفر و معصیت تو به کرده باشد و در نفس
 آخر بر تو به رفته باشد و میل انام محمد غزالی در احیاء العلوم باین حکایت است مگر و سبب بعد از قتل امام حسین
 و امانت اهل بیت لشکر به غریب مدینه منوره قتل اهل انجا فرستاده و قتیله از صحابه و تابعین را امر بقتل کرده
 و بعد از تحریب مدینه امر بالحقا حرم کلمه مظلوم قتل عبداللہ بن زبیر کرده و در اثنای این حال از دنیا میروند
 دیگر احتمال تو به و رجوع او را خداوند انتی و در روضه الاحباب آورده که زبیر و زقر خورده با دشت گمان کربلا
 نموده و قص میکردیم در احوال پایش بلغزید و بر یکدیگر پیچید و بقیاد بود و تا بر یک اسفل پیچ جا قرار نگرفت
 و بعضی گویند که و سبب مرض ذات الجنین بهم رفت و طریقی جمع باین دو روایت است که گویند عارضه
 ذات الجنین که یکیش نبوی از شیطان است بروی مستولی شده بعد از ان قمر خورده با دشت گمان
 کربلا شادی نموده و قص نمود چون ضعف داشت پایش بلغزید و بقیاد و بهم رفت پس حال تو به از اینجا
 معلوم و شیخ جلال الدین سیوطی که از مشاهیر علمای شافعی است و از حفاظ حدیث بوده نیز بر این روایت
 بوده چیست حال فی تاریخ الخلفاء و لما قتل الحسن و هیوایم بهیشت ابن زیاد بر ستم اسے نیز در فستقیم اولاد
 نهم لما مقتله المسلمون علی ذلک و انقضت الناس و حق لهم ان یقتلوه لعن الله قاطب و ابن زیاد و سبب زبیر
 یگوید مولف عفی الله عنه که چند چیز در این اہمیت حمایت غریب است و باعث استیجاب اول انکله ابوطالب
 با کافر گویند و ابو سفیان را مومن و حال انکه در اصول مقرر نموده اند که اگر کسی که در حق و سبب و روایت وارد
 شود و یک بطرف کفر و یکی بطرف اسلام تعبد او در اسلام باید نمود و نیز شخصی معین را کافر تو ان گفتن اینجا بر تو
 عباس بن عبد المطلب ثابت است که ابوطالب و نفس انجرا کان او و تو کلمه بکلمه لا اله الا الله شد و در
 انکه پیرو این زیاد و عمر سعد را لعنت نکنند و مختار تقی را لعنت کنند سیویم انکه با و صفت بودند علما می
 اہلیت تمسک باین با کنند و از دیگران تمسک نمایند باین با فقط سبب شود دولت نبی امیر بود و
 اگر این اشقیار دولت و شرف نبود سبب نام انقوم زشت هم نبود و سبب اتقی بقتل و درین زبان
 عرض دیگر بر جناب سید الشہداء میکنند یگوید که او روایت او خلافت مسلم مگر چون او را منعوت بود و

منعت چرا بخار به رفت و بمقتضای ای که میگردانید بایده کم میساخته علی نموده خود را در ترمکه انداخت ابن
سخن نیز ناشی از غایت جهالت و حماقت است و مشتمل است از قناعت بحسب ابلهیت بنوی و افراط و تفریط
نبی امیه چون دیدند که جواب ما سے ہر بانات دیگر علماء سے ہا سست یا حسن وجہ دادہ اند اعتراض دیگر را در
تا بہر نوعیکہ ہمسرا بدار اعتراض حسین عم متوجہ شود جواب این بچہ وجہ است اول انکہ انجناب بقصد کجای
بکر بلا نرسیدہ چون اما سے عراق اوسا بامامت دعوت نمودند انجناب ملتس قوم را قبول نمودہ بطوریکہ مذکور
شده روانہ کہ نہ گشت تا انجا رسیدہ احوال را معاینہ نماید اگر مردم بروی مجتمع شوند او خلافت را قبول نماید اگر
منت ادر حاصل گردد بخار بہ اعداد و داند و در اثنا سے راہ انقوم غدر نمودہ اورا بکشتند و انجناب در ہمہ
امور قیام نمود چنانچہ سیوطی و دیگر مؤرخین ایراد نمودہ اند کہ عرض علیہم السلام والرجوع والمقتضی
بزیارتہ بقیع ہر سہ پیرہ فابوالاقتضا پس چون انجناب بیچ چارہ نہ بدید مجبوراً جنگ دادند نمود و برای فطنت
جان و مال و اولاد و ناموس خود ناتوانست کوشش نمود و با اتفاق مذاہب حرب دادند جائز است
بل ضرور در وضع الاحباب آوردہ کہ وقتیکہ حسین عم تہمتا شد پیش صف مخالفت بااستناد و گفت اسے
قوم تہر سید از خدا یکہ شنب پرورد و زار و زندہ گرداند و بچہ نگران باین خدا اقرار داید و بر سوال و محضر معلوم
کہ جہنم بہت تصدیق میکنند بر من ستم میکنند و بیداد سے را و مدارید و باندیشید کہ در قیامت جہد و جہد
مادر من بر شما خصم کنند و شمار از حوض کوثر اب نہ ہند اینک بقفا و دود تن از پر اوران و خوشان انجا
و اولاد من کشتید و اکنون قصد دارید اگر نزع شما از بر اسے مملکت است سر راہ مرا بگذرید تا
بجہنم یا ترکستان روم و اگر راہ نہ ہید مرا قدر سے اب و ہید کہ عیال مرا تشنگی سے حال خراب است
تا فردا سے قیامت بشما خصم کنم و اگر چنین نکنید و از حرکت خود باز نیاید تا حکم لہد و رضیا بقبضہ اللہ اندک
انجناب میدانست کہ مال این چہ باشد و بار با پیش ازین گفتہ بود باز ہم اعادہ ان نمود بر اسے انمام
حجت پس چون حسین عم دانست کہ قوم از عداوت باز نخواہند آمد در میان دو وصف اندہ ندا سے بل من
مبارزہ و دوشیم بن محمد کہ یکی از امر اسے شام بود پیش آمد و گفت اسے پس علی تا کے خصوصت کنی
فرزدان و برادران و یاران تو زہر ہلاک نوشیدند و فوت نما ماندہ ہنوز خیال جنگ دار سے تو بک تنہا
باہست ہزار کس جنگ توانی کرد حسین عم فرمود اسے شامی من بجنگ شما نیامدہ ام بلکہ شما بجنگ من
آمدہ اید من سر راہ شما نگر فتنہ ام بلکہ شما سر راہ من گرفتید و برادران و فرزندان مرا بقتل رسانیدہ اید

الکون میان ما و شما فرشته چه تواند بود سخن بسیار گویند بچنگ آمده میان چادری و سفته انکامل لابن تیر
 حسین عم بالشکر خاغان خطبه بلویه خواند که خلاصه اش اینست که سار قوم نسبت کنید و ببینید که من کیستم
 بالنفس خود در جنت کنید که یا حلال است شمار اقل من یک عزت من یا نیستم من پس در خضر و خضر شمر
 و پسر و صبی ادو بن عم او و او و سید المومنین بالعد و تصدیق کننده بر رسول او یا نیستم حمزه سید الشهداء
 پدر من یا نبوت جعفر طیار در بهشت عم من یا نه سیده است شمار اقل من پیغمبر گفته بود بر اسامه بن و برادر
 من که شمار دو سید جوانان اهل بهشت هستم و باعث خشک چشم من است هستم پس اگر تصدیق من
 کنید آنچه گفتم بدان این راست است سوگند بخدا عهد دروغ نگفتم تا که دانستم که خدا سار قواسم
 خشم میگرد بسبب دروغ و اگر تکذیب من کنید پس اگر در میان شما کسی هست که اگر بر سیدان ان بنیر
 و در شمار آنها دالاب بر سید از جابر بن عبد الله ابو سعید یا سهل بن سعد یا زید بن انعم یا انس را تا بنیر
 و هند ایشان شمار اگر شنیده اند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس اگر شما شک دارید آنچه گفتم که بنیر و بنیر شمار
 پس سوگند بخدا که از شترق تا مغرب هیچکس نیست که بنیر و خضر پیغمبر باشد غیر از من اکنون خبر دهید مرا که چه
 چیز از من طلب میکنند یا کسی را کشته ام که قصاص با ازان از من میخواهند یا مال کسی گرفته ام که از
 من طلب دارد یا کسی را زخمی کرده تا بداند ان از من بیکمید پس بیکس جواب دادند بعد از ان گفت
 اسے شیش بن ربیع و اسے حجار بن ابجر و ابی قیس بن الاشعث و اسے زید بن الحارث ابان نام کرده اند
 شما بمن بر اسے فدوم من گفتند که نه کرده ایم گفت حسین عم که البته کرده اید و قمیه ایضا گفت حسین عم
 خاغان را که اختیار کنید از من یک از سه کار را با انکه برگردم من بیکانیکه از انجا آمده ام با انکه دست
 بردست بزنم دینے مرا نزد بزرید بریدنا جمعیت او کنم یا در شهر اسے مسلمانان مرا برید بهتر میگویی یا نه
 پس با ششم من یکی از اهل ان شهر آنچه برای اهل ان شهر است بر اسے من نیز باشد و از عقبه بن
 سمعان امر و بست که جمع خطبه های حسین را شنیدم من همراه او بودم از که تا انکه شنید شد پس سوگند
 بخدا که نگفته بود که دست خود بردست بزنم بلکه بنقد میگفت که بگذارد مرا از مکانیکه آمده ام با انجا باز گردم
 یا بگذارد مرا تا مرید بن زمین عریض نم و بنیم که امر مردان پر چه قرار میگید پس نکردند خاغان پس ازین رعایا
 ساف ظاهر شد که قره العین رسول بقصد محارب بکربلا ترفقه و اسماعیل محاربند داشت چون انملین
 بیخ نوع دست بردار نشدند و عازم قتل او و اولاد او شدند تا در حال اضطرازا تا نبست

فخلفه را از خود دفع نمود و این بالاتفاق جایز است و اما آنچه گویند که ای کریمه لا تلقوا باید یکم الی التمسکة ازین
 فعل منع میکنند چه اول اینکه خود را قصد از تمسک نیکنند و دوم آنکه یعنی ای کریمه غلط فهمیده اند یعنی ایست
 که امام غزالی در کما سے سعادت گفته ابن عباس را میگوید که مال نفقه کنید و راه خدای عزوجل تالاک
 نشوید و بر ابن عباس میگوید که شش نیست که گناه کند انگاه گوید که تو به من پذیرند و ابو عبیده میگوید که شش نیست
 که گناه کند بعد از آن هیچ خبر نمند و در جگه رد ابو دکر مسلمان به خود را بر صفت کاfran زند و جنگ کند تا او را بکشند
 اگر چه این خود را در مملکت انگند نیست لیکن چون در آن فائده بود که او نیز کسی را بکشند تا دل کفار شکسته
 شود که گویند مسلمانان چنین دین درین ثواب بود اگر زانیانی یا عاخری خود را بر صفت زنده و انبوه کردن
 بے فائده خود را تالاک کردن است انتی و فی المعالم الفقوا فی سبیل السدا و به الجهاد کل خبری سبیل السدا
 لکن الاطلاق تبهر من اسے الجهاد و لا تلقوا باید یکم الی التمسکة اسے تفسیر اسے التمسکة لے لائقه و انفسکم
 اسے التمسکة اسے التمسکة و قبل التمسکة کل شیء یصیر عاقبة الی التمسکة و قبل التمسکة ما یکون الاخر از عنده التمسکة
 ما لکن الاخر از عنده التمسکة فی تاویل بنده الایة فقال بعضهم ذانی النحل و ترک الاتفاق بقول و لا تلقوا باید یکم
 اسے التمسکة ترک الاتفاق فی سبیل السدا و هو قول حذیفه و الحسن و قتاده و عكرمة عطاء و قال ابن عباس
 فی بنده الایة انفق فی سبیل السدا و قال السدا فیما انفق فی سبیل السدا و لو عقالا و لا تلقوا باید یکم الی التمسکة
 و لا یفعل لیس عندی شیئی یوقال سعید بن المسیب و قتال بن جهمان لما امر السدا تعالی بالاتفاق قال رجل
 امرنا بالنفقة فی سبیل السدا و لو انفقنا و ما لنا بقبنا ففرأنا نزل السدا بنده الایة و قال مجاهد فیما لا ینفعل من
 نفقة فی حق خبیثة البیلة و قال زید بن اسلم کان رجلا یخرجون فی البعوث بغیر نفقة فاما ان یتبع بهم
 و اما ان یکونوا عیالا فامرهم السدا تعالی بالاتفاق علی انفسهم فی سبیل السدا و من لم یکن عندی نفقة
 فلا یخرج بغیر نفقة و لا قوة فیما فی بیده اسے التمسکة فالتمسکة ان یتلک من الحج و اعطش و ان شرب و قبل
 نزلت الایة من ترک الجهاد و قال ابو ایوب الانصار من نزلت فینا باعشر الانصار و ذلک ان السدا تعالی
 لما عز و منه و نهر سواة قلنا فیما ینبغ انما قد ترکنا اهلنا و اموالنا حتی فشی الاسلام و نهر السدا بنیه فلور جعنا الی المنان
 و اموالنا فیما فیها فاصطفا و اصناف منها فانزل السدا تعالی و انفقوا فی سبیل السدا و لا تلقوا باید یکم الی التمسکة
 التمسکة الاقامه فی الامل و المال و ترک الجهاد فانزال ابو ایوب بجایه فی سبیل السدا و قال محمد بن سیرین
 و سعید قال السدا تعالی التمسکة هو الفقوا من جهة السدا تعالی قال ابو قتاده بن الریحل یصیب الذنب فی قول

قد بکبت لیس لی تو بقیه فیض من حقه الله و نهیک منی المعاصی فنهنا بهم الله تعالی عن ذلک فانزل الله
انه لا یجاس من ریح الله الا القوم الکاذبین و فی الکشاف المعنی المنی عن ترک الاتفاق فی سبیل الله لانه
سبب السلام او عن الاسراف فی النفقة حتی یفقر نفسه و یفزع عیاله و عن الاستقلال و الاخطار
بالنفس او عن ترک القود و الزرع و هو قویة للعهد و روی ان رجلا من المهاجرین حمل علی صفت العبد و تصاح
به الناس الفی بیده الی اتمکته فقال ابو یوب الانصار سے سخن اعلم بهذه الایه و انما انزلت فینا محبتنا
رسول الله صلی الله علیه و سلم فخرناه و شهدنا معه المشاهد و اثرناه علی ابائنا و اموالنا و اولادنا و ناطقنا
فنت الاسلام و کثر الیهم و وضعفت الحرب و اوزارها رجونا اسے ابائنا و اولادنا و اموالنا و ناطقنا و نقیم فیما
و کانت اتمکته الاقامه فی الابل و المال و ذکر الجهاد پس از تفسیر این آیه صاف ظاهر شد که انجمن
تتبعین از معنی ابن آیه نمیده اند غلط است بلکه مراد آیه بر خلاف مدعایه شان است پس جناب
سید الشهدا بر خلاف فرمان قرآن عمل نکرد بلکه موافق ان عمل نمود که ترک جهاد نهی عنه است و جهاد عام
است خواه بالغات باشد یا کفار و چون بالاتفاق علماء اهل سنت ثابت شد که انجمن بر حق بود و لا محاله
او باقی باشند و قتال بابا غی ضرور است بلکه اگر ترک قتال نمود سے عاصی شد سے بعضی تتبعین این
زمان اعتراض دیگر میکنند میگویند که چون بحدیث صحیح مشهور ثابت شده که خلافت راشده بعد بنی صلی الله علیه و سلم
ما سی سال باشد بعد از ان ملک و امارت است بقوله علیه السلام الخلفاء بعدی ثلثون سنه ثم یفترقون
عصفون هئا پس چون زمان خلافت بنو حسین عمیر الطالب ان بر خاست بالقرن اگر یا در سیه از جمله ملوک
عصفون شدی دوم آنکه چون خلافت بنو سلطنت بود و سلطنت ارث جاری است پس بنو راشد
ملک بنو بنو حسین عمیر او میراث او و منازعت کرد جواب اینست که این اعتراض هم از جهالت و تعصب
مقرض است میراث چنانچه در خلافت جاری نیست همچنان در سلطنت هم جاری نیست بهر چیز که میراث
جاری میشود ان ملک است بکسر هم و ان سب و به هم جائز است اگر در سلطنت حکومت میراث
جاری شد سب سب و به هم نیز جائز بود و ان باطل است بالاتفاق -

ملک میراث نیاید کسی	تا نزد تیغ دو دستی بیست	نیت
و آنچه گویند که در خلافت منتفی شده بود معنی ان هم غلط نمیده اند معنی ان ان نصیب که اگر کسی قابل خلافت هم باشد او هم ملک عصفون است پس لازم خواهد آمد که مهدی اخر الزمان و عیسی علیهما السلام نیز ملک		

عضوض باشند و هو باطل بالاتفاق بلکه معنی آن ان نیست که خلافت راشده تا سی سال باشد بعد از آن
دوره ملک عضوض است گاه خلیفه باشد گاه ملک اما فی شرح عقاید النسیفی لفقهاء السلف المراد ان الخلافة
الکامله التي لا یشوبها شی من الحیة فی قیل عن المتابعین مکنون ثلثین سنة و بعد با قدر تكون و قد لا تكون
و اگر گویند که چرا امام حسین ۴۰ در مکّه اقامت نفرمود تا ازین بلاد رستگاه نشد و باعث قتل اهل بیت نشد
جواب آنست که نو و حسین عم معذرت این امر بیان نموده و قیام بن زبیر در اشورت داد که در مکّه ساکن باش
گفت ان ابی حدیثه ان لما کنتا تسفل حرثنا فاحسب ان اکون انا ذلک کس الکیش و السلام ان قتل منها
بشیر احسب ان من ان قتل فیما دلالان قتل خارجا منها بشیر بن احسب من ان قتل خارجا منها
بشیر و ایم السلام کوکنت سفی جربا منته من هذه الامور لاستحقاقه حتى یقتوا له حاجتهم و السلام بعد ان کما
اعترضت له و دونه السبب کذا فی الکامل لابن اثیر و همچنین چون عثمان رفعت محاصرة منیره بن شعبه
مشورت داد که در مکّه ساکن شو گفت نمیدانم چرا که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که در مکّه شش ماه
شود که او را عذاب نفعه عالم باشد کذا فی روضة الاحباب بن سبب انجذاب قاست در مکّه و آنست نو و قیام

باب دوم

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب روز شهادت و روضه الاحباب آورده که و سه امام
چهارم هجرت از اید اثنا عشر کنیت ادا ابو محمد ابو الحسن و ابو بکر و ابو القاسم نیز گفته اند القاب انجذاب زین العابدین و
سید العابدین و سجاده و النقیات اسمت و ابن حاتم مرقوم ساخته که زکریا بن زین العابدین و او است
ابن خلکان گوید که یقال له علی الاصح و شهادت آورده که ولادت او در مدینه اتفاق افتاد سنة ثلث و ثلثین و قبل سنة
ست و ثلثین و در روضه الاحباب آورده که ولادت او در مدینه اتفاق افتاد سنة ثلث و ثلثین و قبل سنة
ثلثین و قبل سنة سبع و ثلثین و قبل سنة ثلث و ثلثین و در مدینه اتفاق افتاد و در روضه الاحباب آورده
و در يوم الجمعة و یقال یوم الخمیس فی النصف من جمادی الاخر و قبل تسع خلوف من شعبان و فی روضه الاحباب طان
انجذاب بر دایت اول که مختار اکثر ارباب اخبار است در زمان شهادت امیر المومنین علی رضی الله عنه و سبب له بود

در وقت وفات امام حسن (ع) دوازده ساله و در خارج کربلا بست و سه ساله بعد از آن حادثه
سی و چهار سال دیگر عمر یافته و در مدینه نسیه شصت و تسعین انتقال نموده و بقیع پهلوئیه عم خود امام حسن
در قون گردید و رقبه که عباس عم رسول صلی الله علیه و سلم مدفون است در آن غریز پیش بدین وقت
نجاه و هفت سال باشد و اوقات امامش سی و چهار سال میگوید امام یافعی و دیگر مورخان انتقال
او در سی و پنج و تسعین اتفاق افتاد و پیر احمد انصاری در شواهد النبوه همین روایت را مأخوذ است این
خلکان گوید توفی سنه اربع و تسعین قبل تسع و تسعین و قبل شصت و تسعین حمد الله مستوفی گوید که با اعتقاد علماء
شعبه ولید بن عبد الملک و از هر دو از آن سبب انتقال یافت کذا فی الروافقه و فی طبقاته الشجره
لما قتل ابو کان عمر ثمانه عشر سنه و توفی (ع) بالقیع سنه تسع و تسعین و هو ابن ثمان و خمسين سنه
و تملت راسه الحصر و دفنت بالقرب من جراه الماء و اسما الفاطمه بمطهره و توفی (ع) این هر دو قول
مخص ضعیف است چرا که کتب تواریخ انچه در وقت تالیف این کتاب پیش نظر است و ران اصلا ذکر بریدن
سر آنحضرت مذکور نیست و علاوه آن در داخل کتاب بلاسن انچه بر روایت اصح و اکثر است و سه ساله دیگر
امام محمد باقر در آن وقت سه ساله بود پس یزید و خاله با طمانته و عشرین سنه بود و
از سه و کاتب حرفین آخرین پادشاه ساطقه شده باشد و الله اعلم و مادر و سه شهر بانوا است دختر زود
جز در اخلوک عجم که از اولاد و شیردان عادل است که انی انشواهد و سایر الکتاب علی الاتفاق و در روایت
الاجاب از مرأه البخان و فصل الخطاب از بیع الابرار از مختصره نقل میکنند که در زمان عمر بن الخطاب
که سیایا که فارس در مدینه رسیدند و دختر یزید در آن میان بود امیر المومنین علی فرمود که بانیات
بر که ان معامه توان کرد که بادیگران امیر المومنین فاروق اعظم را برسد که طریق بیع و شراست ایشان
چگونه است امیر المومنین علی در جواب داد که محبت این هر سه دختر مستقر باید کرد تا مردم شرف ایشان را معلوم
نموده هر کس که خواهر بادی ان قیام نماید امیر المومنین عمر بن مویب فرمان داد و امیر المومنین علی ان سنه
و دختر را خرید و یکی را با امام حسین و دیگر که محمد بن اسبه بکرو سیوی بعد از بن عمر بن عبد الرحمن بن ابی طالب
و علی بن الحسین و محمد را از ان مستوره قاسم و عبد الله را از ان عقیقه سالم متولد شدند پس علی بن الحسین
و قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله را از ان خاله یکدیگر پیدا شدند و فی تاریخ ابن خلکان کورده روایت و ما در سنه
بن الحسین برده است مشهور شهر بانوا نام داشت و قبل شهر بانو و قبل شاه زنان و قبل سلاخه و قبل غلام

و از این حسا مرویست که نام او خوله دمی التی سها با امیر المومنین علی ششاه زمان در ترجمه فتوح عجم لواء قدسی
 آمده که چون لشکر با نو در میان سبایا مخصوصی بفرستید و در وقت کبراسی که بآنها بر
 و انصار در آن مجلس حاضر بودند و شهر بانو باطله و ملل شامانه و روبرو سے امیر المومنین عمر با بیتا و اینجاب
 فرمود که زیور با سے و سے از و سے باز گیر و او را در بیج من بزمید و از نه شخصی از حاضران مجلس نزد و سے
 رفت تا زیور با از وی باز گیر و شهر بانو ششتر برو سے زد که شخصی بروا قرار امیر المومنین در غنچه شد و
 گفت که قصاص ابن ازین دختر با در گرفت امیر المومنین علی که از حضور مجلس بود و بر قاضی گفت که من
 از رسول علی السلام شنیده ام که از حوا تملک اغریز قوم ذل و غنی قوم افتقد و عا لما یحب الی حال
 و شک نیست که این دختر از اغریز قوم ذل و غنی ایشان است این زمان دلیل و فقیه کشته پس بچوب
 فرمان نوی مور و عراقم است امیر المومنین عمر این تفریوش آند از سر مقام او در گذشت بعد از آن
 گفت این دختر را بکه در آن اثنا نگا هست بجانم دختر نمود و دید که پوشیده نگا هست حسین ابن علی را
 دار و امیر المومنین بخندید و گفت این دختر نیست خود خود و پسند نود که دیدم که پوشیده نگا هست حسین میداد
 ار سے خوب سپاس نود که حسین درین مثل نسبت بر کس حسن و ملاست دار و که دیگران ندارند و نسبت
 ناسی سیرت پاکیزه دارد پس و حسین علیه السلام نمود و گفت این دختر زبورت و لباس دین
 کینر کان بمرای او از جانبین بدست بسو سے تو حسین علیه السلام از شرم سر پائین گذاشت امیر المومنین
 علی را بر قاضی شکرانه امیر المومنین عمر و او فرمود و انداخته از خانه خود بر دو حسین سپرد و بی تاریخ ابن خلکان
 دمی گفته ام بنیر بن ولید الامو سے المعروف بالنقص و کان یقیمه بن سلم البابی امیر خراسان لما تبع
 و دولة الفرس و مل فرزدین بن و جرد و المدکور بعث بالقیه الی حاج بن یوسف النخعی و کان یومئذ
 امیر العراق و خراسان و قیبه نایب بخراسان فامسک الحجاج احدی البتین لنفسه و ارسل الاخری
 الی الولید بن عبد الملك فاولد بالیرید الناقص و اسمها شاه فرید و عکله المبر و فی کتاب الکامل شاه
 بر دے عن رجل من قریش لم یسم لنا قال کنت اجالس سعید بن المسیب فقال لے یوما من احوالک
 فقلت ای قفاة فکانت فی غنیه فاحملت حتی دخل سالم بن عبد المذین عمر بن الخطاب فلما
 خرج من عنده قلت باعم من هذا فقال یا سبحان الله العظیم حمل مثل هذا من قومک هذا سالم بن عبد
 بن عمر فقلت فمن ار فقال قفاة قال نعم اتاه انقاسم بن محمد بن ابی بکر الصریقی فجلس عنده ثم فف

قلت یا نعم بن ہذا قال اہل من اہلک شہدا عجیب ہذا ہذا مقام محمد بن ابی بکر قلت فمن امہ قال خفاہ
فامہلت شیئا حتی جاہد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہم السلام فسلم علیہ ثم منہ فقلت یا نعم
من ہذا فقال ہذا الذی لایسع مسلما ان یکلمہ ذالعلی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہم السلام فقلت
من امہ فقال ثناء فقلت یا نعم اتیتی نقصت من عینک عین ثناء لک امی ثناء انما لے بود لا اسوہ
قال فجلست فعمینہ جدا یعنی شہر بانو محمد مادرینہ ناقص است بود و قتیبہ بن مسلم الباہلی امیر خراسان
ہر گاہ آخر شد دولت فرس و کشتہ شد فیروز بن یزید و در فرستاد و در دخترش را بسوے حجاج بن
یوسف الشقیق کہ بودا وقت امیر عراق و خراسان بوقتیبہ نائب او در خراسان پس نگاہ داشت حجاج
و دختر سے ابرامی خود و فرستاد و یکے ابرو سے ولید بن عبد الملک پس انکیدیزید ناقص را و نام ان
و دخترش را فریو بود و حکایت کردہ است بہرہ نیست مثل ان از مرد سے از قریش و نہ نام برد او را گفت
بودم من ہمیشین سعید بن المسیب پس گفت سعید روز سے من کیست احوال تو پس گفتقم مادر من جاریہ
است پس گویا ناقص شدم و چشم او پس مہلت داوم حتی کہ داخل شد سالم بن عبد البدر بن
عمرو الخطاب پس ہر گاہ بیرون رفت از نزد او گفتقم سعید را سے عم کیست این شخص گفت سیوان
ایا نیدی مثل نکیل بن کس از قوم تست این سالم بن عبد البدر بن عمر است گفتقم پس کیست ماورا و پس
گفت ماورا و جاریہ است گفت فرشی کہ پس آمد قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق پس نشست نیز و سعید
بعد از ان رخصت شد گفتقم سے عم این کیست گفت ابانید را سے نویشا و ندان خود را مانند ان مقام
است این قاسم بن محمد بن ابی بکر است گفتقم کیست ماورا و گفت مادرش جاریہ است بعد از ان مہلت
داوم زمانے تا آنکہ آمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہ السلام پس سلام کرد و پر سے بعد از ان
رخصت شد گفتقم سے عم این کیست گفت ابن انکس است کہ مسلمان را بخایش نمکند ناوا و پس ان
علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است علیہم السلام گفتقم کیست ماورا و گفت مادرش جاریہ است پس
گفتقم یا نعم دیدم کہ ناقص شدم و چشم تو و قتیبہ گفتقم قتیبہ کہ مادر من جاریہ است ایا نیست مرا یا نشان
آتد گفت پس بزرگ شدم و چشم او ہر اینہ و فی کتاب البحار لا ین قتیبہ ان ام زین العابدین سہیلہ
سبہ بقال لما سلفہ و بقال لما غزاہ خلف لما بعد الحسین بعد موے الحسین ابن علی فولدت لہ عبد
بن زید فمواخو علی بن الحسین الامیر روی علی بن محمد بن عثمان بن عثمان قال زوج علی ابن الحسین امہ من مولاد

امامت ائمه

قال ابن خلکان مناقبه اکثر من ان تحصر وکان اهل المذنبه یکرهون اتخاذ احوال اولاد حنیف نشاء و فیم علی
 بن الحسین ع و قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله و فافوا الناس فقاموا و در عاف غریب الناس فی السراوی یعنی
 مناقب او پیش تر از ان است که حصر کرده شود و بود و ناهل مدینه که راست میداشتند اندر گرفتن اہم و لذت آنکه
 پیدا شد و میان ایشان علی بن الحسین و قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله پس فائق شدند بر مردمان از راه
 فقه و دین پس راغب شدند بگرفتن جاریه در صواعق آورده که زین العابدین بن الحسین رضی خلف صدق
 ابا و جد او خود بود و از روی علم و علم و عبادت در روضه الاحباب آورده که علمای سنی
 اہم اتفاق دارند کہ امام ہمام علی بن الحسین رضی بجا سن ذات و مکارم صفات و وفور دانش و بزرگواری
 و کثرت طاعت و پرہیزگاری از کافسادات عالم و متقسان حضرت خاتم الانبیا اقیانوس تمام داشت و
 ہزارہست عالی ہمت بر شہید قواعد شرعی و تہذیب و تمیز مثال ملت خدیفہ و استاعتہ جو و تنہا بیت
 و انما و لطف و محرمت میگذاشت امارت فضل سیادت علم و سعادت از نامیدہ ہا پیش سابع و انوار سروری
 و امامت انار دین پروری کرامت از حسین پیش لایع سنت سنیہ مطہرہ و بزرگواری و کثرت طاعت و وفور دانش
 و تواضع ہا حسن اخلاق امام حسن احسان فراوانش پیداہ لطف گفتار امام حسین از الفاظ فصاحت نشانش ہویدا

سر و گلزار دین امام علی	باطش پر فیض لم یزله
ذات او مظهر صفات رسول	بد و در معجزہ علی و قول
بود چون حسین عرفانش	شاد جان حسن را حسانش

اما جلوس ان سپہر کرامت بر مسند مشید امامت بموجب وصیت اہل بیت بزرگوار مقرر بود و در روضه
 الاحباب از مستقصہ و در روضۃ الصفا نقل کرده کہ ابو علی زیاد بن رستم گفت کہ در مجلس امام جعفر
 صادق حاضر بودم کہ ذکر امیر المؤمنین علی رضی در میان آمد گفت صادق کہ یکجاس را طاقت علی رسول الله
 صلی الله علیہ وسلم از امت نباشد کہ علی را اگر چہ آنکس علی مروی کند کہ روی او در میان پیشانی و رخ
 باشد یعنی از ثواب او امیدوار و از عذاب او خائف باشد یکجاس از فرزندان دایمیت انحضرت
 باد انقدر مشاہبت نہ داشت در لباس و علم و تقوی کہ علی بن الحسین داشت در صواعق عمرہ و زبیر
 خلکان در روضۃ الاحباب و غیرہ در بسیارہ از کتب معتبرہ مع گفتن فروق شاعر و بروی ہشام

بن عبدالمکسب مشهور است و مولانا عبدالحسن جامی تمامی قصه را مع ترجمه قصیده نظم در آورده و لا قصیده در ذوق
نقل کنم بعد از آن ترجمه او و قصه او از نظم مولانا جاسم که در سلسله الزمزم موجود است نقل کنم تا شرح و بسط
آن ظاهر شود اصل قصیده از این خلیکان نقل اقتاد

<p>بذا الذی تعرف البطلان و طائفة بذا ابن خیر عباد الله کلهم انوار الله قریش قال قائلها بنی سله ذروة الفرائی قصرت یکاد یسکه عرفان راحته من کفر خیر ران ریح عقیق یغیثه حیاء و یغیثه من مهابته نیشق نور الهدی عن نور غرته منشقة من رسول السدقة بذا ابن فاطمة ان کنت جابله العدس شرفه قد ما و عظمه فلیس توکاس من بذا بضایره کلنا یدیه غیاث عم نفوسنا سهل الخلیفة لا تشبه بواوره حال انقال اقوام اذ قد حوا ما قال لا قوط الماس فی نشوره لا یخلف الوجود ما یولن یقینه عم البریه البریه بالاحسان نقشته من مشرجه من و یغیثهم ان عد اهل التقی کا نوا یغیثهم</p>	<p>و البیت بعرفه الحل و الحرم بذا التقی التقی الطاهر العلم اسی المکارم بذا بیتی المکرّم عن نیلها عرب الاسلام و النجم رکن العظیم اذا ما جاء یستلم من کف اروع فی عنیه ششم فما یکمل الاحسین تبسم کا شمس کجاب عن اشراق النظم طابت عناصره و النجم و الشیم بجده انبیاء الهدی قد ختموا جری بذاک لسنه نوح القلم العرب تعرف من انکرت و النجم تستو کفان دلا یعزدها عدم یزینه اثنان حسن الخلق و الشیم حلوا اثنایل تخلو عنده نعم لولا التشرید کانت لاؤه نعم رحیب الفتا و یدیب عین یغیثهم عنما الغیا و المطلق و الشیم کفر و قریم سنج و یغیثهم او قبل من خیر ال الارض قبل هم</p>
--	--

لا یستطیع جواد بعد غایتیسم
 یسم الفیوض اذا نازمت ازمت
 لا یقع العسر سلطان اکنهم
 مقدم بعد ذکر السد ذکر یسم
 یاب یسم ان کل الذم ساقتم
 ای الخلق لیست فی رقابهم
 من بعث السد یحرف اولیته
 پور عبد الملک بنام هشام
 بنزد اندر طواف کعبه قدم
 اسلام حجر ندادش دست
 ناگهان بجنبه بنه دوسه
 در کار بها وصله نور
 هر طرف یگذاشت بهر طرف
 زد قدم بهر استلام حجر
 شامی کرد از هشام سوال
 از بهالت در ان تعلل کرد
 گفت نشناختمش تو نام کیست
 بوفراس ان سخن ورنادر
 گفت من ے شناسم نیکو
 آنکس است اینکه که دلی
 حرم دحل و بیت در کن یلم
 مرده مسه صفا حجر نداشت
 هر یک اندر بقدر او غار و

جاء

ولا یدلینهم قوم وان کر موا
 والا سدا سدا الثری والباس ختم
 سیان ذلک ان اثر و دان عدم
 فی کل ید و یوثقهم به الکلم
 حتی کریم و اید بالندسه و یوم
 لا ولیته حسدا اوله نفسهم
 والدین من بیت هذنا له الام
 و حریم بود باها سسه شام
 لیکن از اردو نام اهل حرم
 بهر نظاره گوشه نبشت
 زین عباد بن حسین علی
 بر حریم حرم فکند عبور
 در صفت خلق فی قنات شکاف
 گشت فاسه ز خلق راه گذر
 کیست این با چنین حال و حال
 و ز شناسایش تجب اهل کرد
 مدینه یا یانی با سکه است
 بود در حج شامیان حاضر
 زوچ پر سسه لبوی من کن رو
 زمره تو تبیس و نجف و مناس
 نادوان مقام ابراهیم
 طیبه و کوفه کربلا و قراست
 بر علو مقام او و اقصا

<p> قره العین سید الشهد است میوه باغ احمد مختار چون کند جاک در میان کیش که برین سحر در ستود و شیم ز ده عزت است منزل او از چنین غره دولت ظهار جدا و را بسند تکمین لایح از روی وی فروغ هری طالعش آفتاب روز افروز جدا و مصد رده ایت حق ز حیا نادرش پسندیده خلق از و نیز دیده خوابانند نیست بے سبقت جسم او در عرب در عجم بود مشهور همه عالم گرفت بر تو خور شیر بلند آفتاب بر افلاک برنگو سیرتان و بدکاران فیض ان ابر هر همه عالم هست از ان معشر پندارین حسب ایشان دلیل صدق فاق تقریب شان پایه علو و جلال گر شمارند اهل تقو سسے رایج اندر ان قوم مقتدا باشند </p>	<p> ز هر کشتاخ دو حه زهر است لاله را رخ جسد کرار رود از فقر بر زبان قریش بنهایت رسید نفیل و کرم حال دولت است محل او هم عرب هم عجم بود صر خاتم الانبیا است نقش نگین فایح از خوسے و سے شیم وفا روشنای فزای و ظلمت سوز از چنان مصدری شده مشتق که کشتا بد بر و سے کس دیده که مهابت نگاه نتوانند خلق را طاقت تکلم او کو دانش مغفل و مغرور گر ضریری ندید از ان چه ضرر بوم از ان گریخت بهره چپاک دست او ابر مو بیت باران گر بریزد سسے نگر و دم که گزشتند از او ج طبعین بفض ایشان بسیل کفر و نفاق بعد نشان مایه غلو و ضلال طالبان رضایه سسے رایج و اندران شیل پیشوا باشند </p>
--	--

گر پرستند ز اسنان بلفرض
 بزبان کواکب و انجسم
 ہم غیوث الندی اذہبوا
 ہم یوسف الشری اذہبوا
 ذکر شان سابق است در فواہ
 سر ہر نامہ را رولج افراہے
 ختم ہر نظم و نثر را الحق ہے
 چون ہشام ان قصیدہ غرا
 کرد از آواز تاباخر گوشش
 بر فرزوق گرفتہ حاسے وق
 ساخت در چشم شامیان خواش
 اگر ش چشم راست بن بود
 دست بیداد و ظلم نکشادی
 ز آسمان مہمی و ہر پر تو ہے
 ز آسمان شمس و ز شد فاش
 قصہ مدح بوسہ اس رشید
 از درم بہر ان نیکو گفتار
 بو فراس ان درم نکرہ قبول
 بود از ان عرج بے نوال و عطا
 ہمہ جا از براے ہر سبب ہے
 تا ختم سوے این یح عنان
 قلۃ ظالموا حبہ اللہ
 قال زین العباد العباد
 زانکہ ماہلی میت احسانیم
 سالی من خیار اہل الارض
 بیچ لفظیہ نیاید الا حسم
 ہم یوسف الشری اذہبوا
 ہم یوسف الشری اذہبوا
 نام ایشان است بعد نام خدای
 باشد از بین نام شان رونق
 کہ فرزوق ہمین نمود انشا
 خوش اندر گ از غصہ زہوش
 ہرچہ بر مرغ خوشش تو اعتق
 جس فرمود بہر ان کارش
 راست کردار در است دین بود
 جاے ان جس غلغش دادی
 بر زمین سگ ہمین زہد عو
 بر زمین کورے شود خفاش
 چون بدان شاہ حق شناس سید
 کرد حاسے روان دہ دہ ہزار
 گفت مقصود من خدا و رسول
 زانکہ عمر شریف را ز خطا
 کردہ ام صرف در یح و باہی
 بہر کفارت چنان سخنان
 لا لان استفیض ما اعطاه
 مانویر عوض لا زتا و ہے
 ہرچہ دادیم باز نہستایم



<p>قطره از ما با نگر و د باز نقشه عکس با و گروی ما گشت بینا قبول کرد و رم هر چه آمد از و چه رو چه قبول میکنم من هم از فرزوق دوق که رسیدش از ان تجسته مال پندم از دولت ابد طرغی چون شنید ان نشید و زایشین بس بود این عمل فرزوق را بر نیاید نجات یافت نجات مستحق شد یا ض رضوانرا کرد حق را بر اسے حق ظاهر</p>	<p>ابو جودیم بر شیب و فراز افتابیم بر سپهر عسل چون فرزوق بان وفاد کریم از برای خدا سے بود رسول بود از ان هر دو قصدش اتقی حق رشد از ان صحاب طاعت و نوال ز ان ترغیم اگر رسد خزینے صدا سے از مشیل رخ ترین گفت نیل مر اسے حق را گر خیر انیش ز و فرج حسنا مستعد شد رضا سے رحمن را ز انکه نزد یک حساب جایز</p>
---	--

و در تفسیر او آمده که فرزوق در ایام حبس هشتم را بچو کرد چون واقف شد باینکه کسی فرستاده او را بیرون کند
اما حساب فریم و عبادت و سخاوت او رضا بن حمید در صواعق آورده که امام زین العابدین
عفو بسیار سے فرمود از کسی که باو سے خصومت و بی اوست و میگردد چنانچه مردیست که شغف و عداوت
کرد و تعاقب نموده او را بر و سے خود نیاورد از و سے اعراض نمود ان شخص بنا بر از و سے گفت که ترا ب
کردم امام فرمود من نیز از ان اعراض نمودم این اشاره است بقول خدا سے تعالی فخذ العفو و امر بالعرف
و اعرض عن الجالین و از سخنان و سے است که گفت اگر نذلت و خواری یا بکم از کسی شادی و مسرت
من بیشتر است از انکه شتر رخ مو یا بکم در روفته الصفا آورده که ابو محمد حسن بن علی را دایت کرده که شغف
از اهل بیت نزد علی بن الحسین رضی الله عنه باو سے سفاهت بسیار کرد و او را به عتاب مشورت گردانید اما علی
بن الحسین رم باو هیچ نفع سخن نگفت و جواب و سے قیام نمود و بعد از مراجعت ان شخص با جمعی که در محفل
او بود گفت بنویسم که با من بیاید تا جواب انرا بگویم همه قبول کردند اما امام نعلین در پاس کرد و پیاده میرفت
و میگفت الکافلین العیظ و العالین عن الناس و الدحیج سنین یا ران ازین سخن و استند که هیچ ار

از انجناب ظاهر خواہد گشت کہ موجب از او موزی باشد چون بدر و نایق اور سیدند اگر و کہ اسے فلان
 انشخص با خاطر پریشان بیرون آمد چہ نفسی کرد کہ امام جہتہ انتقام آمدہ امام زین العابدین فرمود ای برادر
 در شان من انچہ گفتے اگر و نفس من موجو و باشد از ان استغفار میکنم و دوست در دامن تو بود انابت
 نیز تم و اگر موجو نیست خدا سے تعالیٰ ترا پیام زاد و از تو عفو کند و موزی سے چون این سخن شنیدند
 ہر دو چشم او بوسہ داد و ز باقی شناسے او کشاد و گفت بل قلت خیک بالیس خیک انا حقیر
 در بارہ تو گفتیم چہ کہ در تو موجو نیست و من بدان سزاوار تر ہم آوی گوید کہ این شخص کی از اولاد من این علی بود
 اما سخاوت انجناب کہ شہ از ان و رقصہ فرزد قی گزشت کہ بر اسے قصیدہ کہ در مہج انجناب
 گفتہ بود و از دہ ہزار دہم عطا فرمود و فی اعلام الانبیاء الکفوی کان رضی اللہ عنہ کثیر الصدقات و وقای
 در اخبار الدول اور دہ علی بن الحسین تصدیق سر و بقول صدقہ اللہ علی غصب الرب و قال محمد بن
 اسحاق کانوا ناس من اہل المدینۃ یوشون لابن ہرون من ابن معاشرہ فلما مات علی بن الحسین رضی
 اللہ تعالیٰ عنہ فقروا ما کانوا یوتون لیلای اسے مناز لہم فعلہ ان معاشرہم کان من علی بن الحسین رضی اللہ
 عنہ یضی علی بن الحسین ر صدقہ میداد مخفی و میگفت صدقہ مخفی فرو سے نشانہ غصب پروردگار را و
 گفت محمد بن اسحاق کہ بودند مردمان از اہل مدینہ کہ زندگی میکردند و نمیدانستند کہ انکجا معاشرہ ایشان
 ہم میرسد پس چون ببرد علی بن الحسین رضی اللہ عنہ کم کردند انچہ میاقتند شب و روز نازل خود و پیشانفتند
 کہ بود معاشرہ ایشان از علی بن الحسین رضی اللہ عنہ
 اما عبادت انجناب بجدی بود کہ یکس از انہای روزگار از وصایا حق تعالیٰ دست فرود آورد و کہ این مدنی انہا پروردگار
 کردہ کہ نزد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ بود و حسین و کنرا را مخفی بود و مرا گفت اسے جابر حسین
 را پس سرے خواہد شد کہ نام او علی باشد چون روز قیامت در آید ندا می نداد کند باید کہ سید عابدین بخیزد
 پس حسین کہ نام او علی است بر نیز اسے اخرا الحریث و منتخب السیر و روضۃ الصفا اور دہ کہ ذوالنقات
 اور اہمچہ انگیند کہ از کثرت عبادت موضع مجو دوسے مانند زانوی شتر درشت بود و در شواہد النبوة و تحب
 و روضۃ الاحباب اور دہ کہ سبب آنکہ و بر این العابدین تعجب کردند کہ یکشب در نماز تہجد و شیطان
 بصورت از دہا تمثل شد تا ویرا از عبادت مشغول ماند و بویچ التفات نکرد و در انگشت پاسے
 ویرا گرفت نیز التفات نکرد پس چنان کرد کہ در دناک شد و بنور غار خود را قطع نکرد پس خدا سے تعالیٰ

بروی منکشف گردانید که ان شیطان است بر او شام داد و طبا پنجه زد و گفت دور باش خوار و ذلیل ای ملعون
چون دور شد بر خاصیت نادر و خود داد ساز و تمام کند و از سینه دقایلی را اندیک میگفت انت زین
العابدین سید بار و شواهد البیوت و او را که در میان شب سیاهی میگفت این الزام بدون فی الدنیا و الدین
فی الاخره از جانب بقیع یافته اند و او را که او را بر سینه شینند و بر این سینه که دوسه بن الحسین و دوسه بن
وشواهد غیره آمده که هرگاه وضو ساخته گند و دوسه نزد شمس و لرزه بر اندام و سکه افتادی چون یا
از ان پرسیدند سکه فرمود سکه که میباید که پیش که خواهم ایستاد و در شواهد گفته و سکه در شان نماز میگذازد
انشاء الله دو سکه در سجده بود هر چند فریاد کرد که با این رسول الله انار انار سحر خود از سجده برداشت
چون آتش نهشت است از سکه پرسیدند که چیزی ترا غافل گردانید ازین آتش گفت آتش آخرت و
سکه اختیار الدوله لفراسنه و سقط ابن له سکه بر ففرع اهل الدنیه لذلک سخته احسن جوه و
کان قاسیا یصلی سکه الحراب فما زال عن مکانه فقیل له سکه ذلک فتعال ما شرت
لانی گفت اناجی ربا عظیمایه قرمانی در اخبار الدوله او را که افتاد پیر و سکه در چاه پس بخر فخر
نمودند اهل مدینه براسه او تا که بر او در دنیا و را بود که ایستاد و نماز میگذازد و در محراب پس بخند از مکان خود
پس گفته شد پیرای او در ان اگر گفت مرا خبر نشد چرا که بودم من که مناجات میکردم رب عظیم ما و فی
دول الفرسان و رفته العفا کان یصلی فی الیوم و اللیله الف کعبه یعنی در هر شبانه روزی هزار کعبه
نماز گذاردی در خلاصه لفظ صلی الدین و رفته العفا از سفیان بن عیینه منقول است ج علیه
بن الحسین فلما احرم صفر و انتفض دار تعد ولم یسطع ان یلج فی قبیل ما کعب لا یلج فقال اشتد ان اول
لبیک فیقول لا لبیک فقیل له لا بد من هذا فلما لبی غشی علیه و سقط من راعته فلم یزل یقرن ذلک حتی قضی
جمیع سکه گفت اما من زین العابدین قصه حج کرد چون هنگام انرا فرخواست که تا بینه کند رنگ او زرد
گشت لرزه بر اعصابه ادا افتاد و لبیک گفتن و سکه برداد پرسیدند که چرا لبیک میگوئی فرمود از شوا
انکه لبیک گویم و جواب البیک آید این سخن گفته بگریه و رقتا و گفته از لبیک گفتن چاره نیست چون یکبار
زبان لبیک بکشد و بخود گشته بقیه تا قضا سکه جمیع ارکان حج و طواف ابن حال اندو سکه کم نشد و فی
تاریخ ابن خالکان کان زین العابدین کثیر البرا به سخته قبل له انک من ابرئ الناس باکب و سنا ناک
ناکل سکه سخته فتعال اخاف ان تسبق یدی اسکه ما سبقت الیه شیئا فاکون قد عفتها یعنی بود

زین العابدین کثیر نیکی کنندہ یا مادر خود جسے کہ گفتند اور کہ تو از نیکی کارترین مردمانی با مادر خود و خودیست
 مگر دیدیم ترا کہ بخوری با مادر خود و ربک خاں گفت میترسم بانیک پیشہ کیبردست من بخوریکہ پیشہ
 گرفته دست چشتم او پس شوم من کہ نافرمانی کردم اورا و فی طبقات المستفیضات و کان رضی اللہ عنہ یقول
 اذا نزع البعد لمد قوائس من سرہ طلعه اللہ تعالیٰ علیہ مساوی عملہ منشغل بذویہ عن معاصب الناس
 و کان یقول کانت المصاحف لاتباع الخایاتی الرجل بورتہ عند المہر فیقوم الرجل المحتجب فیکتب لہ من
 اول البصر ثم یحیی غیرہ حتی یم المصحف و کان اذا شئہ لاتجا ذریہ فخذ ولا یحظر ہرہ و کان اذا بانہ عن احد
 الذین یضربون بہ سبب الیہ فی منزلہ و تمالفت بہ و یقول یا ہذا ان کان ما قبلہ منہ تمام غفر اللہ لہ و ان کان
 باطل فغفر اللہ لک و الاسلام علیک و رحمۃ اللہ وبرکاتہ و کان الرجل یقف علی سہ فی المسجد فابتکر
 شیئا الا ویقول فیہ وہو ساکت لا یرد علیہ رم فلما ینصرف یقوم الرجل و راہ و یزید من خلفہ و یکمل یقول
 لا عدوت لی من شیئ الا کلمہ فظہ و کان یشہا شہا حب الیہم اذا شتم الکرم من الجواسیہ و کان یقول
 فقد الما جہتہ و کان یقول عباوہ الا تزار لا یوں الا شکرم اللہ لا خوفنا ولا رغبہ بختہ کان یقول
 کینم یوں ما حکم من اذا فتم کینم فاختہ فتم منہ حاجتکم فلم یشہر لذلک و کان رضی اللہ عنہ یقول لا یحب
 احبوا صاحب الاسلام لمد عزوجل فانه با یرج بنا حکم حقہ سار علیہا عار و کان رضی اللہ عنہ یحب ان لا یمنہ
 علی طہورہ احد و کان یستی الما کربلورہ و یخبرہ قبل ان ینام و کان لا یتبرک قیام اللیل لاسفر ولا حفر او
 کان یقول ان اللہ یحب المؤمن الذین السائب و کان رضی اللہ عنہ علی ابی بکر و عمر و عثمان و تیر جم علیہم و کان
 یصلی فی کل یوم و لیلتہ الف رکعتہ و کانت الی شیح فخر منشیا علیہ و ساج قال لیک قوت منشیا
 علی شیم و استطال علیہ رجل فطاول فتغافل عنہ فقال لا الرجل ایاک عنی فقال لہ علی زین العابدین
 و عنک اذا غلبتہ فخرج یوما من السبی فلیقیہ رجل فسید و بالغ فی سبہ فبادرت الیہ البعید و الموالی
 فکفم عنہ فقال مملا علی الرجل ثم قبل علیہ فقال استمر عنک من امرنا اکثر لک حاجۃ لیک علیہ فافتنی
 الرجل فافتنی البیضہ النی علیہ و امرہ لعلہ فوق الف و رہم فقال الرجل شہد انک من اولاد الرسول علیہ
 الصلوٰۃ و السلام ما علم ان جناب سرمد علیا سے زمان خود بود و حق سبحانہ و تعالیٰ اور اسلم
 کیسے و لہر فخر و عطا فرمودہ و وسعہ از کبار ما بعین است و روضۃ الاحباب اور وہ کہ وقتیکہ
 امام حسین ابن علی رضی اللہ عنہما نماند با او و وقت بغیر زین العابدین کسے نبود چون پدر آئنا دیدن خواست

کہ بمصافحہ رود از غایت بیماری و بجزری کہ متواتر میکشید و از ضعف بہ نہایت و ناتوانی بنیابت
 بدن مبارکش میلزید با چنین حاسے روسے بمصافحہ نمودارش اورا منع آمدہ گفت الحمد للہ ای کائنات
 بیا کرد و بحرب شتابے کن کہ از جہ و پدرو ما و خود شنیدہ ام کہ نسل من از توانائی ماند و تو پدرباتی بایہ البیت
 تو ای شہد و نسل تو تا قیامت منتظر خواهی شد اکنون من ترا و می خود کردہ ام بہر بلیست میگزارم
 و عورات را و اما شے کہ از جہ و پدربین رسیدہ است بنوی سپارم وان محافظت قرآن کہ کلام الہی و معین
 حقایق تا نما ہی است و دیگر احادیث رسول صلی اللہ علیہ وسلم است و علم اولین و آخرین و مصیبت فاطمہ
 و جناب بیض و جراح و جعفر و مسلم قیامہ و ندبور و باقی علوم کہ غیر از ایمہ البیت گننے راہ را ان اطلاسے
 نیست پد و سپرد و بتقوی و طلب رضا سے موبسے و صیبت کرد و فی اعلام الاخبار للکفوی عن محمد بن سنان
 زین العابدین نقیہ ما و نا کثیر الحدیث عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عالم کین من اہل البیت
 شہدہ روسے الحدیث عن ابیہ و عمہ و جابر و ابن عباس و المسور بن مخزومہ و ابیہ ہریرہ و صفیہ و عائشہ
 و ام سلمہ اہمات المؤمنین مدینیہ روایت است از محمد بن سعد کہ بود زین العابدین نقیہ و
 و امون و بسیار حدیث گنندہ از بنی علیہ السلام و عالم نبود مدینیہ در زبان او از البیت ماندہ
 اوروایت حدیث کرد از پدر و عم خود و جابر و ابن عباس و مسور بن مخزومہ و ابیہ ہریرہ و صفیہ
 و عائشہ و ام سلمہ اہمات المؤمنین و در منتخب السیر آوردہ کہ از اعیان سادات اہل
 بیت و غلبا سے تابعین است و ابن المسیب و غیرہ از روسے روایت کردہ انداز است
 و علامات شرف و بزرگواری سے او از خیر تعداد بیرون است و تہ تہذیب التوہمی علی
 بن الحسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما مذکور ہے المختصر فی باب ائمتہ المرآۃ ہو ابو الحسن و قیل ابو الحسن و قیل
 ابو محمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی المدنی التامی المعروف بربن العابدین رضی اللہ
 عنہ سمع اباہ و ابن عباس و المسور و ابارافع و عائشہ و ام سلمہ و صفیہ و اراج البیہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و مروان بن الحکم و سعید بن المسیب و آخرین من التابعین روی عنہ ابو سلمہ بن عبدالرحمن دیکھے الانصار
 و الزہری و ابو الزناد و زید بن اسلم و حکیم بن حبیرہ و ابنہ ابو جعفر محمد بن علی و غیرہ و ابو علی جلالہ نے کل
 شعی قلن بحی الانصار سے ہوا فضل ہاشمی را بیتہ المدینہ و قال الزہری لم ادرك بالمدينه افضل منه و قال
 حماد بن زید کان افضل ہاشمی اورکتہ و قال ابو بکر بن ابی شیبہ اصح الاسانید کما الزہری عن علی

بن الحسین عن ابیہ عن علی بن ابیہ المدنی عن الصادق و قال احمد بن صالح ولد الزہری و علی بن الحسین نے
سنہ واحدہ سنہ خمسین و قال یعقوب بن سفیان ولد سنہ ثلاث و ثلاثین در و بناعن محمد بن
سعید قال کان ثقتہ مامونا کثیر الحدیث عالیا رفیعاً و در بناعن شیبہ بن نعمان قال لما توفی علی
بن الحسین وجہ و یقول ما قبل میت بالمذنبہ بالسر توفی بالمذنبہ سبعة اربع و تسعین و توفی تقرب
العقلائے علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بن العابد بن ثقتہ ثبت عابد فقیہ فاضل
مشہور قال ابن عیینہ عن الزہری عن ماریت قرشیاً افضل من عیینہ علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
بن العابد بن بود ثقتہ ثبت عابد فقیہ فاضل مشہور و روایت است از زہری سے ندیم من قرشی
افضل از و انج الاشج ملا علی قار سے فی شرح الشفا للفاضل عیاض فی حدیث الشمایل علی بن الحسین
بن العابد بن زہری سے عن ابیہ و عایشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما و ابیہ ہریرہ و جمع و عنہ بنوہ محمد و
زید و عمر و الزہری سے و ابو الزناد و حقیق قال الزہری ماریت قرشیاً افضل منہ اخرجہ الامینۃ السنۃ
قال السعوی عن علی بن الحسین بن علی بن الحسین و اور وہ است شیخ ملا علی قاری و در شیخ
شفائے قاضی عیاض و در حدیث شمایلی علی بن الحسین بن علی بن الحسین است از بن العابد بن روایت کرد از زہری
و عایشہ رضی اللہ عنہما و ابیہ ہریرہ و دیگران و از و سے پسران او محمد و زید و عمر و زہری سے و ابو الزناد و حقیق
زہری سے ندیم من قرشی بہتر از و روایت کرد و از زہری صاحبان صحاح ششگانہ گفتہ است
سعدی جمیع الاول و حسین از نسلی علی بن الحسین است و فی خلاصۃ التہذیب للمحقق صفی الدین
علی بن الحسین ابن علی ابن ابی طالب النعمانی ابو الحسین بن العابد بن المدنی
عن جده و مرسلہ عن ابیہ و عایشہ و صفیہ بنت حمی و ابی ہریرہ و ابن عباس و طاہفہ و عنہ بنوہ محمد
و عمر و عبد اللہ و زید و الزہری و الحکم بن عیینہ قال الزہری ماریت قرشیاً افضل منہ و ماریت
افقہ منہ و قال ابن المصعب ماریتہ اخرج منہ و قال ابو جعفر عن ابیہ انہ قاسم لہ و قال
و شواہد البیوہاد و روہ کہ دقتیکہ کہ علی بن الحسین را یاد میکرد و میگفت و سے بن العابد بن است در
تواتر و اور کہ دقتیکہ از زہری سے گناہ ہے سہ زہری ان ترک اہل و عیال گفتہ و اور ہش و علی
بن الحسین رضی اللہ عنہ و را گفتہ ناہید شدن تو از رمتہ و سعدی گناہ ہے از ان بزرگتر است
ہر سے گفتہ المدی علم تہذیب بحصل رسالہ و بخاز خود باز گشت پس و سے رضی اللہ عنہ روایت کردہ

و در خاک بنعلین و میگفت خدا یا اگر تو پس من قبول کرده و از من خوشنود گشته جانم بگیر از بهر انعم بر او را عا
 پیر بقضاے ملک قدرت و افق افتاد و نعره زد و در دم جان برادر خوش از امانیت پران و امام
 زین العابدین بر حال و سبب گرفت و سبب دول الاسلام لایمینه است الامام زین العابدین علیه
 بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام اعلیٰ زمانه مستحکم اربع و تسعین و اما عهد شایسته ایزدی
 و سبب بسیار بود چنانچه چند بار ویران شد و نگاه داشتند و اعلام الاخبار لکن موسیٰ کان زین العابدین
 مع اخیه بکر با فاستبقی لضعف سنه لانهم قتلوا کل من اتیت کما یفعل بالکفار قاتل المد فاعل ذلک
 و اجتره و لعنه و اقدم صید المد بن زیاد بقوله هم صرنا المد عنده و اشار بعض الفجره علی بن زید بن معاویه
 بقوله ایضا نجاه المد منه ثم ان یزید بن معاویه صار یکره و یحضر و یکلمه و ولایا کل الماد و عنده ثم بعث
 الی المد بنیه و کان مغلا محترقا و تفصیل ابن اجمال انکه اولاد کر بلا محفوظ ماند در روضه الاحیاء و ده
 که بعد از شهادت حسین رضی الله عنهما فی الجوش علیه اللغه دست بنارت اصحاب امام حسین برکشود و خوا
 که امام زین العابدین را بقتل رساند ان بے دین نمره میزد که قتلوه علی فراشه یعنی بکشید
 ابن پسر را بر همین فراش که یکبار دارد و حمید بن مسلم گنداشت و گفت دست ازین کو دک بیمار باز
 که ادخود نزدیک موت است امام زین العابدین او را و عا سبب گفت که خبریت با حمید خیر او
 بعضی گویند که عمر بن سعد مانع شد و گفت که مناسبت کند تا نیمه زنان پنج احدی از سپاه فاخت
 در نیاید و متعرض این صبی نشود و دست از غارت باز دارند و آنچه برده باشند باز دهند این سخن
 کسی نشنید و غارت برده باز نداد اما دست از غارت باز کشیدند و دوم چون بحفل ابن
 زیاد رسیدند و ان شقی متوجه امام زین العابدین شده پرسید که این کیست گفتند بن حسین
 است گفت که شنیده ام که خدا سبب بکشت علی بن الحسین را گفتند ان علی اکبر بود که بقتل
 رسید امام زین العابدین فرمود ان لم مطالبایوم القیامه ارے ان برادر بزرگ من بود که کشته
 شد بخدا که کس او را خواهد بود که مطالبه خواهد کرد خون و بر این زیاد در غضب شده گفت که این
 را برادر کو شک برده گردن زیند و سرش نزدیک من آرید و کلان قصدا و کردند زینب بر فرا
 و بر وحید و گفت اے پسر زیاد هنوز سیر گشته از کشتن امانیت رسول صلی الله علیه و سلم و پس
 نبود ان خون هائے ناحق که ریخته که این کو دک را بکشتن میفرمائی اگر او را خواهی کشت در پیش من

ناحق اقدام خواهی نمود نخست مرا بقتل رسان امام زین العابدین گفت اسے عہ تو زمانہ قیامت میں
 تا جو اسب آدمی بہ ہم پس روی باین را بد کردہ گفت تو مار از کشتن میترسانے و بقتل تمہید میکنے و
 نمیدانے کہ مار سیتن و مردن را از نقد بر حق قدر میداریم پنج دراحت را بر ارادت او سے شناسیم
 قتل و قتال از عداوت ما است و بافتن شما درت عین سعادت ما است پس ابن زیاد چون ابن
 سخن از زین العابدین بشنید زبانش در فکر شدہ ملازمان خود را گفت کہ مرا از گفتگوی این جماعت خلاص سازید
 و ایشانرا قتل فرمود و در بید کذا فی الروضہ و روضۃ الصفا و در کہ ابن زیاد زین العابدین پرسید کہ تو کیست
 جواب داد کہ علی بن الحسین ابن زیاد گفت چو نیست کہ خدای تعالیٰ تو را نکشت امام زین العابدین جواب داد
 خدا و ابن زیاد گفت ہر اچ سخن نمیکنے امام زین العابدین فرمود بر اوری داشتہم از خود بزرگتر کہ بروست شما
 بقتل رسیدہ و من فرما سے قیامت ہوں اور از شما طالب ہوا ہم کہو عبید اللہ گفت اور حضرت بارگاہ
 کشتہ نہ امام زین العابدین فرمود اللہ تو سے النفس عین موتہا و ما کان لنفس ان موت الا باذن اللہ
 عبید اللہ بن زیاد گفت انت و اللہ شہم الگاہ گفت اقتیاد کنید کہ این پسر بن باوغ رسیدہ است باسنے
 از حاضران مجلس مروان بن معاویہ الاحمر سے شرط تفحص بجا سے اور وہ معروفنداشت کہ بالغ شدہ است
 ابن زیاد گفت اور بقتل رسان بعد از ان بطوریکہ مذکور شدہ از سرخون او در گذشت سیوم در قوتہ
 الاحباب اور وہ چون اہلبیت در محفل نیز رسیدند و سے متوجہ امام زین العابدین شدہ پرسید کہ ابن
 کیست گفتند کہ ہمیں را علی بن الحسین گویند گفت شنیدہم کہ علی بن الحسین کشتہ شدہ گفتند اور است
 پسر یزدند علی اکبر و علی اصغرین ہر دو شہید شدند و ابن علی اوسط بیمار بود اور اگر فہ او دیکم نہ گفت
 اسے پسرک تو میدانے کہ پدر تو بخواسست کہ بر منا بر خطبہ بنام او خوانند و مسند خلافت تمام
 او باشد شکر خدا یراک بمقصود رسید امام زین العابدین گفت اسے زبرد ابن بنیر یا پدر ان بنادہ
 یا پدر ان تو خلافت از پدر ان مایا تر بود کہ نبی و ولی خدا بودند و در راہ خدا جہاد و اجتماع میکردند و از
 پدر ان تو کہ بدر گاہ الہی شہرک سے اور دندا ما خاطر جمع دار کہ ہم ما و تو در قیامت پرسیدہ خواہد شد
 و سبیل الدین ظلمہ اسے شغلب تیغیوں زید از بن سخن در غضب شدہ سہ ہنگے را گفت کہ ابن
 کوک را بیرون بردہ سرش بر دار و دوسہ ہنگے دست امام زین العابدین را گرفتہ خواست کہ بر خیزد و
 بیرون بردہم کلثوم فریاد بر اور دو گفت مے پسر زادہ ہند دست از بن کوک برد کہ واللہ تکفلس

نمانده است که دختران بولن بیوت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم محرم باشند الا این دو که پیش از یاد برداشت

انا ویک یا جداه خیر مسل

حسینک تقول و نساک ضائع

چون یزید علیه اللعنه این نوحه بشنید لرزه بر اعضا سے اوانقاد لغرمود تا دوست ازو بارید و استناده و نزدیک

خودش بخواند و در پہلو سے پس خود و بنشان و فی الکمال لابن اثیر کہ چون ابن زیاد اہلبیت را بدشتق فرستاد

فل بردستہامی و گردن امام زین العابدین نهاد و انجناب در اثنا سے را چیز سے گفت چون بکفل یزید

گفت کہ اگر رسول خدا مرا مفلول دید سے ہر اینہ میکشت او این را از من گفت یزید کہ راست گفتے

بس لغرمود کہ بندہ سے او بکشتا و مدوچہ از ان زین العابدین گفت کہ اگر رسول خدا مراد در بدہی ہر اینہ

و دوست میداشت کہ مرا نزدیک کر سے پس یزید او را نزدیک خود طلبید چہارم در واقعہ حرہ در وفلا لہذا

اور دہ کہ چون مسلم بن عقبہ از قتل و تہیب اہل مدینہ فارغ شد امام زین العابدین را طلب کرد

انحضرت حاضر گشتہ مسلم اورا تعظیم و تحیل نمود و باو سے در بکفر اش نشست گفت امیر ترا سلام

میدہساندہ میگورہ کہ نیکو کر سے کہ از اہل قتلہ اجتناب و اتق از نو و سے و یقین بدان کہ جزا سے عمل تو نزد

من ضائع نخواہد شد امام زین العابدین فرمود کہ اسنے گفت لما فعل بالمدینہ کار ما و چون انجناب

غرم رفتن کرد مسلم رکاب استراور اگر قتلہ تا سوار شد و سے مروج الذہب المسعود سے باقی الناس

انہم عبید بن زید و من ابی ذکاب امرہ مسروق علی السیف غیر علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب

اسجاد و علی بن عبد المذہب بن عباس بن عبد المطلب و نفر الناس اسے علی بن الحسین السجاد

و قہ لا ذبا لہ و ہوید عوفی فاتی بہ اسے مسروق و ہو متقلد علیہ قبر اسے و من ابایہ فلما راہ و قہا شرف علیہ

ارتقہ و تمام لہ واقعہ اسے جنبہ و قال اسنے حوایکاک فلم یسا لہ فی احد الامن قدم اسے السیف

فشقہ فیہ ثم انصرف عنہ فقیل علیہ را یناک تحک شقیقک فما الذی قلت قال قلت اللهم رب

السموات السبع و ما ظللن و الارضین السبع و ما اقلن رب العرش العظیم رب محمد و آلہ اطہرین بنو آدم

من شترہ و اور ایک سے نخرہ اساک ان تو تینے خیرہ و کیفینے شترہ و قبل مسرت را یناک تشب

ہذا الغلام و سلفہ فلما اتی بہ الیک رفعت منزلة فقال ما کان ذک لراک منی لہدی قلیہ منہ عبا

یعنی بیعت نمودند مردمان برائیکہ ایشان غلامان نیریند و کیما انکار کرد از ان حکم کرد مسرت بر ششیر

سوا سی علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و علی بن عبد المذہب بن عباس بن عبد المطلب و دیدہ

مردان بسوی علی بن الحسین بجا و تحقیق که پناه گرفته بودند نزد قبر سر و دغا میکرد پس او روزه شد و او را پیش
 سر رفتند و او غلطت میکرد و بر او و بر دیگران از دوزخ پرانش نمیشد چون که دید او را رفته گرفت و او را بر فراست
 بر آستین او و بنشیند او را به پهلوی خود و گفتند او را سوال کن حاجت خود را پس نه سوالی کرد و در حق گفت
 که اگر از کسی نیک پیش کرده شده بود نزد بسوی شمشیر شافعت کرد و او را در حق او پس باز گشتند از
 و بسوی پس گفته شد علی را و یزید که یحیی بن ابی طالب میگفت گفت گفت اللهم رب السموات انا انزلنا
 الیه و گفته شد مسلم را و یزید که دشنام میداد و یزید را و پدرانش تا پس چون آمد بسوی تو بلند
 ساخت منزه است او را پس گفت بنو حواریان از اسب من تحقیق که پر شده بودند من از روی او و چون دوام
 و حواریان از ابن احمد از هر سه آورده که هر سه گفته است که علی بن حسین را دیدم که عبد الملک
 بن حواریان فرمود که برو که بند با سه گران بر پاسه و سه نهاد و بودند و غل بر دست و گردن و سه
 نگاه بانان برو سه گانه از ایشان ایازت خواهم که برو سه سلام کنم و دو اسب کنم برو سه در آمد
 و سه در خیمه بود چون ویرا بدان حال دیدم که گریستم و گفتم چه بود که بجای تو من بودی تو سلامت
 بودی فرمود که اسب نه هر سه که نپردازی که ازین که بردست پائی برگردن خدمت من در بنجم بدان که اگر من
 بخوانم این دور شود و سه باید که اگر تو و اشغال تواند و سه بر سر عذاب خدای تعالی یا کنی تا
 ان بر تو اسان شود و بعد از ان و سه خود را از غل بیرون کرده پاسه خود را ازیند و گفت ای زهری
 و منزل پیش با ایشان همچنان نخواهم رفت چون چهار روز ازین برآمد کاشگان که بروی بودند به بند
 باز گشتند و ویرا در بند سه ناپدیدند یا نرفتند یعنی از ایشان گفتند که در منتر سه فرو داده بودیم و ما
 همه گرد بر گرد و سه پیدا بودیم و ویرا نگاه میدادیم چون ما را در ویم در میان غل و سه غیر از قیدی
 پیش نیامدیم نه هر سه رحمة الله گفته است که بعد از آنکه پیش عبد الملک بن مردان نهم از حال علی
 بن الحسین پرسیدیم گفت آنچه دانستم گفت همان وقت که گاشگان من و او را که کرده بودند بر من و ما در وقت
 میان من و توجیه افتاده است و ویرا گفت پیش من اقامت نای گفت نیز خوانم پس بیرون رفت و ما را

که من از خون و بیست و سه بر رانده بودم

من اخباره رضی الله تعالی عنه

از اخبار انس است چنانکه در وقت الاحیاء آورده که چون نیریز از سرخون امام زین العابدین بطوریکه

گزارش یافت در گذشت پهلوی پس خود نشان داد و گفت که یا علی وسط میتواست که با پسر من که در سن نوزده سالگی است کشته گیرے امام زین العابدین گفت کشته گرفتن سهل کار است هر یک را آخر سے بدہ تا در نظر تو محاربه کنم هر که غالب آید مغلوب را بکشد و تو تماشای کن نیز ازین سخن فروماند و برداشتہ این سخن با پسر من کہ برادر خود امام زین العابدین بود واقع گشت درین محل نقارہ شام فرو کو قنند پسر نیز گفت ای پسر حسین ابن نوبت پدر منست کہ میتواند نوبت پدر تو بجا است امام زین العابدین فرمود زبانی نہ کن تا جواب تو باز دهم ناگاہ از نقارہ فرو نشست مؤذن آغاز بانگ نماز کرد امام زین العابدین گفت اسپسر خبر دیدان و ناگاہ باش کہ نوبت جد پدر من است کہ پنج وقت عین نواختنی نوازند تو نوبت پنج روزہ فناغوری از سر دور کن و غزہ مشوکہ درین سراسے فاسعے هر کسی پنج روزہ نوبت او امانوبت مانتا قیام قیامت باقیست و در دار الفرب امامت سکے سعادت بر نام ماخواہند زود بر منابر عزت و کرامت خطبہ فضیلت بنام ماخواہند خواندہ

تا دور و زنگار بود و دور و ریا است	تا نام کانایات بود نام نام است
------------------------------------	--------------------------------

پسر نیز چون این کلمات بشنید خاموش شد و حاضران مجلس از فصاحت زبان شاهزادہ زین و زبان تجیب مانند و دور و روضۃ الاحباب اور وہ کہ میان امام زین العابدین علیہ السلام و پسر یزید بسیار مباحثات واقع شد کہ تفصیل ان موجب تطویل است القصہ سخن بجاسے رسید کہ علی بن یزید گفتہ کہ اسے یزید و فغانہ با جبریل فرو داده یاد فغانہ شما و ابیت بطہر کم تطیر ادر حق مانازل شدہ یادہ حق شما و نواز شما مہ ذوقے التربے و یارہ با است یاد رہا رہ شما چہین میگفت تار عشہ ہر یزید افتاد و دستے بر اعضائے اطہارے گشت گفت با ابن الحسین ازین سخنان و رنگہ روز من حاجتے بخوادہ تا روا کنیم امام زین العابدین گفت قاش پدر مرا بن دہ تا انتقام پدر از و بکشم یزید سرداران کو فورا طلب نمودہ و ران ام گفتگو با کرد کہ تفصیل ان در روضۃ الاحباب است عاقبت خود شفعل شدہ رو بزمین العابدین کردہ گفت حاجتے دیگر بخوادہ گفت حاجتے دیگر انست کہ سپر پدرم را با سراسے برادران و خویشان بن دہ تا بیرم و باتن ہاسے ایشان لمحق سازم گفت این حاجت رواست حاجتے دیگر بخوادہ امام زین العابدین گفت مرا باہل من اجازت فرماے تا ہدیہ رویم و بر سر روضہ جدی زگو از خود با شیم و خود را بعبادت و طاعت حق سبحانہ تعالیٰ مشغول سازیم یزید گفت ابن مرا دم

حاصل است از اسناد و اشتم از دوسے دیگر حیثیت گفت فردا روز ادینہ است مرا اجازت فرمائی تا بر
 بمنبر جبرگوار خطبہ مشعلہ حمد و ثناء سے باری تعالیٰ جل و علا و مدح و نعت رسول صلی اللہ علیہ وسلم با صفا و سادہ
 یزید گفت این از دوسے تو نیز برآمد و امر خطابت فرمود تو بگذاردم چون روز دیگر شد یزید از وعدہ خطا
 امام زین العابدین پیشان گشت و خطیب ضعیف شافی را مقرر کرد کہ خطبہ بخواند و منادی کرد کہ مردمان
 در مسجد جامع حاضر آیند چون مردمان نماز حاضر شدند خطیب بر بمنبر رفت زبان بسبائش اہل ابوسفیان
 بکشود و در نہ دست اہل ابوطالب بکشت بسیار نمود و بطلان امامت امام حسین را بیان کرد و حقیقت و ادوات
 یزید را عیان کرد امام زین العابدین بطاقت شد و خود را لنگاہ نتوانست داشت و از داد کہ یزید
 انت لقوم بینہ اسے مرد شائستے تو بہ خطیب ہستے مرا بن قوم را کہ رننا سے مخلوق را اختیار کر دے
 بر غضب خالق و دین بدینا سے دون از دست دادے۔

پیر دے نفس ہو اسیکنے	راہ حق اینست خطا سیکنے
در حق اختیار نگوی سخن	در حق اشرا را د اسیکنے
ال عباد از ہمہ فاضل ترند	فہم چنین قوم چرا سیکنے

پس امام زین العابدین روضے یزید کردہ گفت وعدہ کردہ بودے دے روز مرا بفرمودہ و فلان و
 دام عہدے کہ بر خود بستہ از دمن خود اکن اجازت و قتا بر بمنبر ایچم و چنان خطبہ کہ رضا سے خدا و رسول
 بران باز بستہ باشہ بخوانم و کلامتے کہ استماع مست معانے ان گشت مناب و ناجور شوند ادا کرد
 یزید گفت کہ بر بمنبر رفتن حاجت نیست ہم ایجا بر پائینا دہ سخن کہ خواہی بگوی بعد از ان حسب استدعا
 اہل و مشق و اشرف شام اجازت داد امام زین العابدین بیایا سے بمنبر آمد و خطبہ مشعل بر حمد الہی و
 نعت حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وسلم ادا فرمود و بوجہ کہ ہمام ادا ہم فہما سے شیرین زبان
 بہدقت توصیف ان نرسد و ہما برضا بر بلغا سے زیبا بیان با سرر توصیف ان راہ نیابد بلع الفاظ و کلمات
 چون و دایع مسائل اہل دین بر غوامض بلاغت محتوی و حقائق معانی جان فزایش مانند و قایق
 دلائل ارباب یقین بر لطایف براعت و فصاحت مشعل و منطوقے۔

لوانع کلماتش چو بحر عالمیکسے	ظرائف سخنانش چو ماہ نور انزاسے
برین لطافت و خوبی ادا کردے	سپاس از دوا و صفات خواہد دوسرا

عبد الوہاب بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیہ السلام
فوالہ یابرج نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم وروایتی کہ حضرت علی بن ابی طالب علیہ السلام
وارید مارا مثل دوستی اسلام یعنی این نوع دوستی کیند با کمال خدا و رسول خدا و انوار خدا و انوار خدا
مگر برانیز اسلام را پس بخدا سوگند که این دوستی با فراط شمایم تیر رسید که عیب و عار شد بر او درین
دیگر آنکه دوستی مجددی رسانند که نقص بوم با کردید و در مردم یعنی نسبت و اید با بل بیت چیرے چند
که ایشان از ان بر می عوی بودند و آنرا نقص خود میدانستند۔

اما اگر امانت و خوارق عادات او بسیار است در شواهد النبوة از بعضی نقارث آورده که
روزی در خانه علی بن الحسین رم رقم خواستم که او از دهم نهم ششم تا برون آمد بر دے سلام
کردم و دعا گفتم جواب من باز داد پس برپاے دیوارے آمد و گفت اے فلان ابن دیوار راجعی بسینے
گفتم سلجے بابا بن رسول الله گفت روزے تکیه برین دیوار کرده بودم و اندوه گین بودم ناگاه دیدم که
مردے خوب منظر یا جا هماسے نیکو و دیش روے من ایستاده و در من نظر میکند بعد از ان گفت
یا علی بن الحسین چرا ترا اندوه گین مے نیمم اگر اندوه تو از براسے دنیا است دنیا طرقتے است حاضر
که میخور و از ان برو خارج گفتم اندوه من از براسے دنیا نیست و دنیا چنانست که تو میگوئی پس گفت اگر
اندوه تو از براسے آخرت است ان وعدہ است صادق و حکم خواهد کرد و در ان پادشاهی قاهر گفتم
اندوه من از براسے اینست و در آخرت چنان خواهد بود که تو میگوئی پس گفت اے علی اندوه تواند

ایک سید بانی بنام حضرت شیخ
مصطفیٰ صاحب حبیب
فیضیہ شاہین
پہنہ تھکے عبادت
۴۶ خط
مفتی احمد رضا

براسه چو نیست گفتیم میترسم از قتل این نبی گفت اسے علی بن ابی طالب سے کہ از خدا سے دعا ہے
 چیز سے خواست کہ او سے نزد گفتیم گفت بنی کس را و پس سے کہ از خدا سے دعا ہے ترسید و کفایت
 کار و سے نکرد گفتیم نے بعد از ان غایب شد هر گفتند یا علی بن الحسین این خضر بود و یلیه السلام کہ
 با تو از بیک گفت این قصه را از بنی عقیلانی نیز در اصابه و در دوازده انکه گفتند است که پیش علی بن ابی طالب
 الدین چو سے از عصا فر کرد و سے میگشتند و بانگ سے کردند فرمود که اسے فلان چو پیدا سے
 کہ این عصا فر چو میگوشد گفتیم نے گفت تقدیس پروردگار خود میکنند و قوت امر و تودوسته طلبند و
 از انچه است که روز سے با جیسه از اولاد و اسے و غیر ایشان بهر بیرون آمد و بود سفر و نهادند و تا
 چاشت خورند او سے آمد و نزد یکسا ایشان با سیستاد و سے پوسے کرد که من بن حسین بن علی بن
 ابی طالبم و مادر من فاطمه بنت رسول الله است و با و با چاشت بخوران آه و آه و با ایشان
 خور و چندان که خواست پس یکسورفت یعنی از غلامان و سے گفتند که باز ویرانچوان فرمود که ویران
 خواهم داد و زنده را باز زندگفتند نماند یک گفت من علی بن حسین بن علی بن ابی طالبم و مادر من فاطمه بنت
 رسول الله است و با و با چاشت بخوران او باز آمد و بر مایده با سیستاد و با ایشان بهر بیرون
 افکار کرد و یک از انجا عت و دست بر پشت و سے نهاد و سے بر مید علی بن الحسین رضی الله تعالی
 عنہما و سے گفت بر انداختی زنده مرا هرگز دیگر با تو سخن نخواهم گفت و از آنجا است که روز سے نافه
 و سے در راه کاهلی میکرد و سے رفت ویرانچوان نیز و تازیانه و عصا و سے نمود و گفت نیز تر بود اگر
 تریا باین تازیانه و عصا نه نم ان تشریز حقن گرفت و بعد از ان دیگر کاهلی نکرد و از آنجا است
 که روز سے با صحاب خود در مشیت بود تا گاه او سے آمد و ویرا بر و سے با سیستاد و دست خود برین
 میزد و بانگ میکرد و حاضران گفتند یا بن رسول الله این اهو چو چو میگوشد فرمود میگوشد که فلان تر سے
 ویر و بچہ مرا گرفته است و من از و سے باز ویرا شمشیر نداده ام و در دل بچہ حاضران از کار سے و کرد
 کسی را بفرستاد تا ان تر سے را آورد و فرمود که این اهو از تو شکایت میکنند که ویر و بچہ ویرا گرفته
 و از انوقت ویرا شمشیر نداده اکنون از من درخواست میکنند که از تو و خواهم بچہ ویرا بوسے یا زدی تا شمشیر
 و چون شمشیر دهر تو باز کرد و اندازن تر سے بچہ ویرا حاضر کرد ویرا شمشیر داد علی بن الحسین رضی الله تعالی
 عنہما از ان تر سے سوال کرد که ان اهو بچہ پوسے بخشید بخشید و علی بن الحسین نیز ویرا بارش بخشید

او یا بچہ خود روان شد و بانگے میگرد گفتند یا این رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ شمار او عا می کنند و میگویند و جزا
کم الدخیر و از آنجمله آنست کہ در شبیکہ وفات میگرد و فرزند خود محراب را گفت ای پسر مرا سے من باب
و ضو بیار اور گفت اب دیگر بیار کہ درین اب جانور سے مرده است شب تار یک بود چراغ اور و خیمہ
گرد و موشے در ان اب مرده بود اب دیگر اور و وضو ساخت و گفت ای فرزند امشب و عده من سید
است و ویرا وصیت کرد و از آنجمله آنست کہ در بنا قبر بود کہ چون بکہ میرفت تا نہ یا نہ از پیش پای الان وے
می او نیت بیج حاجت بان نے شد کہ ورا بنزد تا الوقت کہ یازمہ نینہ میر سید چون وے وفات
کرد ان نافہ بر سر قبر وے آمد و سینہ بر زمین نهاد و ناله میگرد و امام محمد باقر رضی اللہ عنہ آمد و گفت بر خیز
کہ خدا سے تعالیٰ برکت داد و ترا برخواست گفت و برا بگذارد کہ میرد و ستر روز انجا بود بعد و بعد و از آنجمله
آنست کہ در طواف دست زدن و مرد سے بر چرخ الاسود چسپیدہ بود ہر چند جہد کردند انجا باز نشو و دم
گفتند و ستمائے ایشانرا سے باید برید ناگاہ در ان میان علی بن الحسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما
رسید و انرا دید پیش آمد و دست مبارک بر ایشان مالید و ستمائے ایشان کشا و شد و پیر
و از آنجمله آنست کہ منال بن عمر گوید کہ بچہ رفتہ بودم بر علی بن الحسین رم در آمدن من پرسید کہ حال خرم
بن کامل الاسد چیست گفتم کہ ویرا در کوہ زندہ گذاشتہ ام دست بدعا بردار گفت اللهم اذقہم النار
اللهم اذقہم النار یعنی بار خدا یا پستان او را گرے این وای خدا سے من بخشان او را گرے
چون بکوہ باز گشتہ مختار بن ابی عسید خرج کردہ بود با و سے سابقہ دوستی داشتم سوار شدم
تا با و سے ملاقات کنم چون بوے رسیدم سوار میشد با و سے ہمراہ شدم ہو صغیر رسید و بایستاد
و انتظار کسے بر دنا گاہ خرمیہ را حاضر کرد و نہ مختار گفت ای محمد کہ خدا سے تعالیٰ مرا بر تو دوست
داد و جلا در طلب کرد و بفرمود تا دست با وے ویرا برید و پاسے با وے ویرا برید بعد از ان
آتش بیارید آتش اور دند و خرمیہ را در میان ان کردند و آتش در انجا زوند تا و سے بہوخت چون انرا
مشاہدہ کردم گفتم سبحان اللہ مختار از من پرسید کہ چرا سبحان اللہ گفتم قصہ دعا سے علی بن الحسین را
رہن با وے گفتم مرا سو گند داد کہ تو خود شنیدے انرا از وے گفتم بی فرو و اند و دو رکعت نماز گزار
و بعد از ان ساعتی درنگ کردہ سہر سجدہ نهاد و قیام پر سے در سجده بود پس پرداشت و روان شد
و من نیز بوی روان شدم ماہ و کبر در خانہ من افتاد ویرا مرا عاۃ کردم کہ تو دای کہ ملوای حاضر گفتم ای

مشال مرا خبر داد که خدا سے تعالے دعا سے علی بن الحسین را ہم اجابت کر دیس بیگوئی کہ بیا تا
 چہرے خرم امروزر و زانست کہ روزہ داریم شکرانہ آنرا کہ خدا سے تعالے مرا این توفیق داد و در
 روضۃ الاحباب و شواہد النبوة و بسیار سے از تواریخ آوردہ کہ بعد از قتل امیر المومنین حسین رضی اللہ عنہ
 بن الحنفیہ رضی اللہ عنہ پیش علی بن الحسین آمد و گفت من عم تو ام و بن از تو بزرگ ترم و با ما ست سر فراز
 ترم سلاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من وہ علی بن الحسین ہم گفت اسے عم از خدا سے تعالے
 تہرس دو عوسے اپنے حق تو نیست کن دیگر بار محمد بن الحنفیہ سہانہ کہ فرمود کہ اسے عم بتا پیش حاکی
 لہویم کہ میان ما حکم کند گفت ان حاکم کیست فرمود کہ حجر الاسود ہر دو پیش و سے آمدند فرمود کہ اسے عم سخن
 گوئی سخن گفت بہم جواب نیا مد بعد از ان امام دست بردار داشت و در بعضی روایت و کعبہ
 نماز گزارد و خدا سے تعالے را با سہا سے عظام بخواند و طلب ان کرد کہ حجر الاسود را بخون او پیش
 رو سے بچہ الاسود کرد و گفت بحق انخدا نیکہ موافق بنی گان خود را در تو نہادہ است کہ ما را خبر کن کہ امت
 و وصایت بعد از حسین بن علی حق کیست حجر الاسود بر تو و بچہ بنی گانہ نزدیک بود کہ از جاسے خود فتنہ
 و بزبان عربیہ گفت کہ ای محمد مسلم و اگر کہ امامت و وصایت بعد از حسین بن علی حق علی بن الحسین است
 و وصواعتی محرقہ و شواہد النبوة آوردہ کہ عبد الملک بن مروان بجای نوشت کہ از قتل نبی عبد الملک
 و قتیبہ ثمالی کہ ال ابو سفیان و ران مبالغہ نمودند در دلت ملک ایشان زد و منقطع شد و ان نوشته
 را پنهان بجای فرستاد علی بن الحسین رضی اللہ عنہ ان گاہ شد بعد الملک نوشت کہ فلان روز
 فلان ساعت بجای مکتوب بے خندان و چنین نوشتے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مرا جسہ
 لود و ان نوشته را بغلامے داد و در ہر جسد خود سوار کرد و بوسے فرستاد چون عبد الملک
 تاریخ انرا موافق کتابت خود یافت دانست کہ ان حق است بسیار شد و مان شد و ان را حملہ
 را انتہا روا ہم کہ طاقت داشت بار کردہ بوسے فرستاد و وصواعتی گفتہ کہ چون کتاب بعد الملک سید
 دید کہ تاریخ ان موافق تاریخ کتابتے است کہ او بجای نوشتہ وہان و متفق کہ رسول خود را نہ و بجای
 روانہ کردہ بود و غلام امام نیز بیرون آمدہ بنا برین بروئے ظاہر شد کہ زین العابدین علی بن الحسین
 ہم صاحب کشف است دایم بر و منکشف شدہ انگاہ و پراخ شمالی دست داد و یکبار علو از قماش و نہ
 پیراہ غلام امام کردہ بہت و فرستاد و التماس نمود کہ از دعا خیر اورا فراموش نکند رضی اللہ تعالے عنہ

الاحسان جناب نقوش خاتم وحی و مصیبت و سے نے اخبار الاول للقرمانے کان اسمہ تقيماً فقيراً نقوش
خاتمہ و ماتوفيقه الاله بعد و سے روضۃ الاحباب نفی قائل الخیر و نے دول القرمانے کان رضی الدعۃ بقول
لادلاو یابی اذا صابکم مصیبتہ من الدینا و نزلکم فاقۃ او امر قان فلیتو فضا الرجل شکم و منو للصلوۃ لیصل
اربع رکعات او کثرتین فاذا فرغ من صلوۃ فلیقل یا موضع کل شکوی یا سکن کل بخوی یا شافنی
کل بلوی یا عالم کل خفیۃ یا کاشف ما یشاؤ من کل بلیۃ ادعوا و دعاء من اشددت فاقۃ و هفت قوت
و قلت حیلتہ دعاء الغریب الغریق الفقیر الذی لا یجد کاشف یا هو فیہ الا انت یا ارحم الراحمین لا اله الا انت
سبحانک انے کنت من الظالمین قال رضی الدعۃ لا یدعو بہ احد اصا بہ بل لا الا فیه الدعۃ عنہ -
ومن دعائه رضی الدعۃ اللہ کما اسات فاحسنت اسے فاذا اعدت قعد علی اما اولاد و انجباب
ارباب اخبار و ان اختلاف سبھا کردہ اندیشے را عقیدہ انکہ انجباب را پانزہ فرزند بود و ہشت
پسر و ہفت دختر و کمال ابن محسن طلحہ و عبد اللہ بن جناب اعتقاد کردہ اندکہ انام بن العابدین را اصلا و دختر
بنودہ در تاریخ گزیدہ مسطور است کہ بروایتی ان امام عباس کے گریزہ پسر و نہ دختر داشت و از اس
اولاد و کور انجباب ہشت اسم در اکثر کتب اہل خبر است برینوجیب کہ مذکور میگردد محمد الباقر کہ از نام علیہ
فاطمہ بنت الحسن قبول شدہ بود و فرید کہ در کوفہ سیادت شہادت رسید و عمر و عبد اللہ و محسن
و علی کہ بقول گزیدہ افسس لقب داشت و نام ماورین ہفت امام را و خبر فرجام انہم شیخ مفید و
انست کہ نوشتہ میشود خدیجہ و فاطمہ و ام کلثوم و از تاریخ گزیدہ چنان مستفاد میگردد کہ نام اسمائہ
طاہرہ نیز از جملہ اسمے نبات امام زین العابدین است سلام اللہ علیہ کذا نے روضۃ الاحباب
للسید جمال الدین محدث -

محمد بن علی بن حسین رضی اللہ عنہ

در شواہد البیوہ اور وہ کہ و سے امام نجم است کینت آداب و جعفر است و لقب و سے باقر و سے بزرگ
بمترہ فی العلم و ہو توسع فیہ و تاریخ ابن خلکان انما قبل لہ الباقر لہ تبقر فی العلم اسے توسع و لا تبقر
التوسع و فیہ بقول الشاعر -

یا باقر العلم لاہل التقی

و خیر من یبتی علی الاجل

و اخبار دول قرمانی اندکہ ابن خرقطی گفتہ و ہوا لایۃ الاثنی عشری اعتقاد الایمہ العوامی باقر و ہفت از بقبر الارض

گرفتہ اندر یعنی شگاف زمین اور غنیمات انرا بیرون اور وہ ظاہر ساختہ اور بایقرازان جہت میگفتند کہ انہما غنیمات کتور معارف و حقایق احکام و لطایف حکم میفرمود چنانچہ مخفی نیست مگر بر کسیکہ بصیرت و سہ شمس و سہریت و سہ فاسد گشتہ باشد و از ان جہت در شان او گفتند کہ و سہ باقر و جامع و شاہ و رافع علم بود و صفائی قلب و ذکا سہ علم و مہارت نفس و شرافت خلقت و شہادت غیر شریعت خود را و طاعت خدا سہ تعالیٰ صرف سے نمود۔

و من روضۃ الاحباب نقیض باقر لقب بزرگ لقبقره اسے تو سو فی العلم و بقول کمال الدین بن طلحہ
 ہادی نیز جملہ القاب انتخاب است و فی الشواہد و انبار الدول للقرمانی و روضۃ الاحباب ہادی و
 فاطمہ بود بنت الحسن بن علی بن ابی طالب رحمہما بن خلکان گفتہ امہام عبدالہدایت الحسن
 بن علی بن ابی طالب علیہم السلام در متعقب السیر اورده کہ مادرش ام عبدالہدایت الحسن بن علی بن ابی
 طالب رحمہما با محلہ ام محمد باقر باشند است از دو ہاشمی تولد نموده و علوی است از دو علوی ہاشمی
 آمدہ کہ اسفند روضۃ الاحباب در شواہد و روضۃ الاحباب اورده کہ ولادت او
 روز جمعہ سیوم صفر سنہ سبع و خمسين من البحیرۃ در مدینہ
 اتفاق افتاد پیش از قتل امیر المومنین حسین رضی اللہ عنہ بسہ سال و وفات وی در سنہ اربع
 عشرۃ و فی تاریخ ابن خلکان تو نے فی شریع الاول سنہ ثلاث عشرۃ دمایۃ و قبل فی الثالث عشرۃ
 من صفر سنہ اربع عشرۃ و قبل سبع عشرۃ و قبل ثمان عشرۃ باجمیعتہ و نقل اسے المدینہ و دفن
 بالبقع فی القبر الفی فیہ ابوہ و عم ابیہ الحسن بن علی صلوات اللہ و سلامہ علیہم فی القبرۃ اسے قبرا
 قبر العباس رضی اللہ عنہ و فی دول الاسلام للذہبی فی سنہ اربع عشرۃ مات الامام ابو جعفر
 بن علی بن الحسین العلوی الباقی الفقیہ و لہ ثمان و مسمون سنہ و فی روضۃ الاحباب و شواہد
 ابو جعفر و وقت شہادت امام حسین ۳ سالہ و در زمان وفات پدر خود امام زین العابدین ۱۱ ہجری و
 سالہ بود و در سنہ اربع عشرۃ و مائۃ و ثمان شد بدین روایت کہ اصح اقوال است مدت عمر غیر متعین بخواب
 ہفت سال باشد و غیر ابن نیز گفتہ اندوز متعین السیر اورده کہ وفات وے در ذی الحجہ سنہ اربع عشرۃ
 مدت عمرش بخواب و نہ سال بود و در ترجمہ صواعق گفتہ سن او پنجاہ و ہشت سال بود و فی روضۃ الاحباب
 زمان امامتش نوزدہ سال در تاریخ نگزیدہ مسطور است کہ بروایت علماء شیعیہ ہشتاد بن عبد الملک

در حدیث شمایل گفتہ محمد بن علی بن ابی جعفر الباقری سے بلقیترہ نے العلم اسے لکھو سعفیہ روئے عن ابیہ و
 جابر و ابن عمر و طاہفہ و عند ابن جعفر الصادق و الزہرے و ابن جریج و الاوزاعی و اخرون انجی لالا
 استہ یخفی عن محمد بن علی بن مسلم است ابو جعفر باقر نامیدہ شد بان بسبب بقرا و در علم بیخنے توسع و در آن
 روایت کردہ است از پدر و مادر خود و جابر و ابن عمر و گروہی داند و سے روایت کردہ اندکسر ابو جعفر صادق
 و زہرے و ابن جریج و از اسے دیگران و روایت کردہ اندکسر اسے و سے صاحبان صحاح شنگانہ پس
 امام باقر و جابر و انس و ابن عمر و ابی سعید خدری و از پدر خود امام زین العابدین و مادر خود ام عبد اللہ
 بنت ابی الحسن و عم پدر خود محمد بن الحنفیہ و یسعد بن المسیب و غیر ہم روایت دارد و از و سے پسرش جعفر
 و ابو اسحاق سبیع و عطاء بن ریح و عمر بن دینار و اعرج و زہرے و ربیعہ و ابن جریج و از و سے و قول ابن
 راشد و غیر ہم روایت دارند و در ترجمہ صواعق گفتہ کہ باقر رضی اللہ عنہ در مقامات عارفین چند ان
 رسوخ داشت کہ استند و صفین از وصف ان گنگ و لال است و در سلوک و معارف سخنان بسیار
 دارد و ہمین شرف و برکاتی است کہ ابن بد نے از جابر روایت کردہ کہ ابو جعفر باقر را گفت و وقتیکہ
 صغیر بود کہ پیغامبر ترا سلام میرساند خصما مجلس گفتند اسے جابر کیفیت از بر اسے ما و انج کن جابر گفت
 نزد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشستم بودم و حسین در کنار آنحضرت بود مرا گفت اسے جابر حسین را پس
 خواہد شد کہ نام او علی باشد چون روز قیامت در آید مناد سے ندا کند باید کہ سید عابدین بر خیزد
 پسر حسین کہ نام او علی است بر خیزد باز فرمود کہ ابن علی را پس سے خواہد شد نام او محمد خواہد بود و اگر
 زبان او را دریابے سلام من باد رسائے و شواہد البتہ و در روضۃ الاحباب شریف
 قراح کہ روایت میکند از جعفر صادق رضی اللہ عنہ و از پدر خویش باقر رضی اللہ عنہ نقل میفرماید کہ
 روز سے پیش جابر بن عبد اللہ انصاری سے در آمدم و او مکفوف البصر بود سلام کردم بجواب مبادرت
 نمودہ پرسید کہ تو کیستے گفت محمد بن علی بن حسین کہ گفت نزد یکا می نشی و فرم سے دوست مرا بپوش
 و چون خواست کہ پاسے مرا بوسد و در تر شدم گفت حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم سلام میرساند
 گفتم علی رسول اللہ السلام در جہۃ اللہ و برکاتہ انی صورت چگونہ بود یا جابر و بچہ کیفیت آنحضرت مرا یاد
 کردہ گفت روز سے در خدمت رسول صلی اللہ علیہ وسلم بودم فرمود کہ ہلک بختے ختے بلیقہ رجلا من
 ولدی بقالی لہ محمد بن علی بن الحسین بہب اللہ النور و الحکمتہ فاقراہ منی السلام یعنی اسے جابر شہاد

ہائے اس نے ان زبان کہ ملاقات کئی بایکے از اولاد من کہ اور محمد بن علی بن حسین
 گویند خدا سے تعالیٰ ویران نور حکمت و دہلیس اور اسلام از من برسانے و بعض
 از نقلہ خبیبار جنین روایت کرده اند کہ جابر بن عبد اللہ گفت کہ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم با من گفت او مشک حقے حتی تلقی ولد امن الحسین یقیناً لہ عمر
 میشت علیہ السلام یقرآن اذ اذ القیتہ فافترہ منی السلام یعنی اسے جابر شاید
 کہ تو با من تے یا با من تے من کہ از نسل حسین باشد ملاقات کنے کہ اور محمد گویند علیہ
 دین را یکشاید وقتے کہ ملاقات کنے اور اپس برسانے اور از من سلام دے و تے
 و وقتہ الاحباب کہ محمد بن محمد بن عیسیٰ روایت کرد کہ جابر بن عبد اللہ
 انصار سے در مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشسته بود و عامہ سیاه بر سر پیچیدہ
 و گاہی ہر بزمی کہ وہ یا با قس و مردم مدینہ میگفتند کہ جابر سخن بہودہ میگوید و اسے
 کہ مسے خدا و ہر زبان میسراند جابر میگفت خدا سو گندہ کی این سخن بہودہ نیست
 زیرا کہ از رسول خدا شنیدہ ام کہ با من میگفت ستر ک رجلا منی ایما سے
 و تسمیہ تسمائی میفرمایند یعنی در بابے مردی از من نام من نام دوست
 و فصلت او فصلت بن شاکفہ علم را شکافتنے و در شواہد آورده کہ در بعض روایات جنین
 آمدہ است کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم جابر را گفت کہ بقاے تو بعد از ملاقات
 و مراد سے خواہد بود ہم در ان چند روز جابر وفات کرد رضی اللہ عنہ این حدیث
 را بسیار سے از اہل سیر و تواریخ در کتاب خود آورده اند چنانچہ صاحب
 روضۃ الصفا و احبار الدول للقراسے و منتخب السیر و غیرہ انتہی و فی توفیق
 العسقلانی محمد بن الحسین بن علی بن ابی طالب ابو جعفر السافری ثقتہ
 فاضل من الرابعۃ مائتۃ سنۃ بضع و عشرۃ و فی خلاصۃ التذہیب للعلی فاضل الدین
 محمد بن علی ابو جعفر المدنی الاسام المعروف بالساقی عن ابیہ و ابیہ سمید
 ر جابر و ابن عمرو طائفتہ و عن ابیہ جعفر و الزہری و نحوہ ابن راشد خلق قال
 ابن سعد ثقتہ کثیر الحدیث و وثقہ العجلی قال ابو نعیم توسے سنۃ اربع عشرۃ و یاتہ۔

فصل در اخبار امام محمد باقر علیه السلام و نیزی از کلمات او فی مطالب اهل
 الامام کمال الدین الشافعی علی جابر یعنی گفت جابر گفت مرا محمد باقر روزی ای جابر بن
 مشغول قدم گفتم چیست شغل قلب تو گفت ای جابر کسی که دخل شد و قلب او بیخ
 دین خدا مشغول اند گرداند و را غیر او ای جابر هیچ میدانی که دنیا چیست نیست
 آن مگر مرکبی که سواری می کند بر دو پا و چرخ می پوشد از آذنی که عاشق او شده است
 ای جابر مومن بر قیاس دنیا اطمینان ندارد و از خوف آخرت مامون نباشد و از
 ذکر خدا غافل نماند آنچه شنیده است از گوش خود از اخبار حقنه و نابینا نگردد از نور خدا
 آنچه دیده است بچشم خود از زینت آن پس رسیده اند بنواب برابر برشتیکه اهل تقوی
 بکترین مردمانند از راه مومن و اکثر اند بر اے شما از راه مومن اگر فراموش کنی
 تو یاد کنند ترا و اگر یاد کنی تو اعانت کنند ترا بسکه گویانند بر اے حق خدا
 بسکه قائم کنند گامهای خدا را پس بساز دنیا را که وارو شدی تو در اینجا و رفتی
 از اینجا یا مانند ما که رسیدی تو در خواب و چون بیدار شدی نیست با تو چیزی که
 از آن نگاه دار خدا تعالی را در چیزیکه طلب رعایت تو کند و درین خدا حکمت او
 و گفت علی السلام که عباد غرت حلال می کند و طلب مومن پس چون بیدار
 در مکان توکل و طاعت در آنجا و گفت زید و دین خیمه که گفت امامانست که عفت
 می رسد مومن و غیر مومن را و نه رسد ذاکر را و روایت کرد همی از امام باقر
 گفت که شنیدم که می گفت پس خوراک دور باش از سستی و تنگدلی
 که اینها طلب بهر شر اند اگر تو سستی کنی از ادا حق با دانی و اگر تنگدلی
 شو بر حق صبر نتوانی کرد گفت اقلع مولی ابی جعفر که برآمد با امام با
 برای حج پس چون داخل مسجد شد دید بسوی مسجد پس بگریست تا آنکه بلند
 شد و از گریه او پس گفتم پدر و مادرم خداست تو با مردمان می بیند بسوی تو

این حدیث از کتاب
 جامع اللمعه
 فی مناقب
 ائمه اطهار
 علیهم السلام
 است

عبارت
۱۱۴
مقتضی
مقتضی

عنه في طبقات الشعر اسنى

وكان رضى الله عنه يقول ان الصواعق تصيب المؤمن وغير المؤمن ولا تصيب الذكرا بعد عز وجل وكان
 رضى الله عنه يقول دخل قلب امرئ شئ من الكبر انقص من عقله مثل ما دخله من ذلك الكبر واكثر وكان
 رضى الله عنه يقول ما من عبادة افضل من مصيبة بلن اذ فوج وكان اذا تكلم قال اللهم لا تميتني وكان
 يقول ليس في الدنيا شئ اعول من الاحسان اسي الاخوان وكان لا يمل قط من جاستم و
 كان رضى الله عنه يقول بكس الاغ بركا غنيا ويطعمك فقرا وكان رضى الله عنه يقول اعز الودعة في القالب خبب
 باله من قلبك وادوى رضى الله عنه ان يكفن في قميصه الذي كان يصلي فيه ورضي الله عنه ان يقرأ في
 رضى الله عنه ما من ورقة عمن من خشية الله الا وحرم الله عز وجل وجهها على النار يعني نيران
 شد چشم از خون خدا اگر حرام گردايند الله تعالی عز وجل چه صاحب او را برتش خان سالت
 على الخدين دموع لم يرهق وجهه ثم ولا ذلة ليس اكره لان كذا شكك وخرساره لاسحق نشو چه او را سيم و دولت
 و ما من شئ الا له جزاء الا الله فانه الله تعالى يكفر بها بجزائها و ما من شئ الا له جزاء
 الا لشكك كذا الله تعالی كفاره كذا بان دريا با س خطار او لوان يا كيا كيا في الله لم يرحم الله لك الله
 على النار و اگر كزنده بگرديد برا س استي هر اينه حرام گرداند الله تعالی ان الله را بر نفس و روضه الا حيا
 و روضه الصفا و رده كذا زخماني يا قمر عليه السلام است كذا و هم بحجت ان كينه و عداوت ما يهون نذرك ما
 اهل بيت رحيم و شجر و بنوة و معدن حكمت و جاسه نزول فرشتگان و محل فرو و آمدن و جی و از
 كلمات اوست كذا بلا س مردم بر ما عظيم است و ان خلاق و بختيم اگر ايشان را بخواهيم اجابت نيكند و اگر
 ترك ايشان ميكريم از غير اراده بجاي سبب بر نذر و فرموده كذا خازنان علم خدا و نديم و ما و ايمان اتميم و خدا
 اسلام بفتح كذا و بختيم خواهد بود پس از ما ياموزيد كذا با خد ايكه نبات را از دانه رويا نيد و او ميرسيا
 كذا علم خدا كس را نيست الا ما را و از انفاط كذا هر بار او سست كذا سخن ما دشوار باشد و مردم انرا اسان
 فهم كنند احتمال ان نكنند مگر فرشته مقرر يا نبی مرسل يا بنده كذا ياري سبحان تعالی دل او را آتيا
 كذا باشد برا س ايمان و خلاص او و انسته و از كلمات او است كذا بخدا سو كنند كذا خازنان
 خدا هم در آسان و درين نيز و فقره بل بر عالم او خازنيم كذا علم حق ما و انيم در صواعق و تكميل الايمان

اور وہ کہ امام باقر از حال شیخین رضی اللہ تعالیٰ عنہما سوال کردند گفت انے اتولا ہما من ایشا انما
 دیار سے خود فرار کرتے ام انکاہ تنقہ از حضور مجلس گفت شہ زعم کردہ اند کہ روح وتولای شیخین از شما
 بسبیل تقیہ صادر میشود فرمود انما نجات الاحیاء ولا نجات الاموات فعل اللہ بہشام بن عبد الملک
 کذا وکذا مردم از زندگان سے ترسندہ از مردگان خدا سے تبارک و تعالیٰ بہشام بن عبد الملک
 چنین چنین کن رواہ الدارقطنی فی الصلوٰۃ عن النبیان برداتی صحیحہ وارشدہ کہ وقتیکہ عمر رضی اللہ عنہ ثوب پوشیدہ
 شدہ بود علی رضی اللہ عنہ علیک یا عمر و دعا کرد برو سے بعد از ان از امام باقر سید مذکورہ اباجین نیست
 کہ صلوٰۃ بر غیر بنیامنی عنہ است گفت ابن چنین شنیدہ ام و برین کلام قابل اعتراض دارد است پس
 توجیہ ان باین طریق است کہ محفل است علی رضی اللہ عنہ بعد مکرہ است باشد و بقول رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم کہ فرمود اللہم صل علی ابی ادنیٰ عمل کردہ باشد
 اما کرامات و خوارق عادات از وی بسیار شدہ در شواہد البیوۃ و در فتہ الاحیاء و فتہ البیوۃ
 اور وہ کہ ابو بصیر کہ مکفوف البصر بود گفتہ کہ روز سے مر باقر رضی اللہ عنہ گفتم کہ شما ذریت رسول اید فرمود
 کہ ارے پرسیدم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم داشت علم جمیع انبیاء بودہ جواب داد کہ ارے گفتم کہ شما
 نیز میراث شدہ گرفتہ ید علم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت ارے گفتم شما را قدرت ان است کہ مردہ را
 زندہ گردانید و کور مادر زاد را بین را مبرا کنید از کور سے و بر سر و خیر کنید مردم را از انچه در خانہ نامی خود
 بخورند و ذخیرہ سے نهند فرمود کہ ارے باذن اللہ تعالیٰ بعد از ان فرمود کہ پیش نشین پیش نشستم
 مبارک بر سر کفن فرود اور د و گفت یا شاہے چشم من بنیاد شد چنانکہ کوہ وشت و اسکان من
 را دیدم بعد از ان دست بردو سے من فرود اور و کمال خود باز گشتم فرمود کہ ازین دو حال کدام را
 میخواہے انرا کہ چشم تو بنیاد شد و حساب تو بر خدا باشد و اگر خواہی کہ چشم تو نابینا باشد و چہنگنا
 در بہشت و را می گفتم ان میخواہم کہ چند روز نابینا باشم و عجیب و در بہشت و را می در شواہد اور وہ کہ
 فیض بن مطر گوید کہ بر ابو جعفر محمد بن علی رضی اللہ عنہما در آمد و میخواست کہ دیر از نماز شب در محل سوال
 کنم چون در آمد بے آنکہ سخن گویم فرمود کہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی علی الراجلین صلیا
 توجیہ یعنی بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ نماز میگذازد بر راہلہ بر سر کہ مشوچ میشد و را با کلمہ
 انست کہ جعفر بن محمد رضی اللہ عنہما گفتہ است کہ روز سے پدر من فرمود کہ از مرت عمر من پنج سال پیش

نموده است چون دس وفات یافت حساب کردیم راست ادب زیادت و نقصان و از آنجا نیست
 که محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنه بار هشتم بن عبد الملک بگذاشت در آنوقت که تپاسه آن میکرد
 فرمود که والله این دار خراب کرده شود و الله که خاک این را از اینجا نقل کنند و والله که هر انچه سنگها
 بناسه ان ظاهر شود چون هشتم وفات یافت بفرموده و یابن هشتم از خراب کرد و خاک را بر سر او برد
 چنانکه سنگها آن نایند شد چون بر سر او ریختی الله عنه بر بگذاشت فرمود که و الله این کوچه خروج کند و بر آبکشند
 و سه دیوار بگردانند و باغی دارند و بر سر قصبه کنند و دمان لعجب کردند که در مدینه قصیده بود مگر چون
 سر بردارند قصبه نیز دارند و از آنجا نیست که جعفر بن محمد گفت روم که پدر من دصیت کرد که چون بن
 بمرم تو مرا غسل کن زیرا که امام را چنانکه نام نشوید دیگر گفت که برادر تو عبد الله زود با شد که دعوی
 امامت کند و مردم را بچو و خواند و بر آبگذارد که عمر دس که تاه خواهد بود چون پدر من وفات کرد و مردم
 عبد الله دعوی امامت کرد و چند ان شریعت چنانکه پدرم گفته بود و از آنجا نیست که دیگر س
 گفته است که اجازت خواستم تا بر ابو جعفر رضی الله عنه در ایام گفتند تحصیل مکن که نزدیک دس
 جماعتی اند از انخوان تو چند ان بر نیامد که دوازده مرد بیرون آمدند قبا با سته تنگ و بر سر و موزه با پا
 سلام کردند و بگذاشتند بعد از ان من بر دس در آمدیم و گفتم انجا عت را که از پیش تو بیرون آمدند
 نیشا سیم ایشان چه کسانی اند فرمود که این برادران شما اند از قوم جن پر سیدم که ایشان
 بر شما ظاهر میشوند فرمود که ار سیم بچنانکه شما پیش ما ستم آئید و از حلال و حرام می پرسید ایشان
 نیز ستم آئید و سیم پرسند و از آنجا نیست که دیگر س گفته است که یا محمد بن علی روم میان که مدینه
 میر فقم دس بر بنیاد سوار بود من بر دراز گوشه ناگاه دیدم که گرگ از بالا س که فرود آمد از نزدیک
 محمد بن علی روم رسید و س بفرود نگاه داشت و گرگ دست خود بر پیش زین بفرود نهاد و تا دس
 با دس سخن گفت و دس گوش میکرد پس با گرگ گفت برو که چنان کردم که میخواسته گرگ رفت
 و با من گفت میدا س که گرگ چه میگفت گفتم الله و رسول و این رسول اعلم یعنی خدا و رسول او
 پس رسول او را تا نزد فرمود که دس میگفت که جنبت مرا درین کوه دروزه تخت شده است عا
 کن تا خدا س تعالی و بر اخلاصی و در سجن تن را از نسل من بر شیعه تو مسلط نکرد اند من گفتم که عا
 کردم و از آنجا نیست که یک از سلف گوید که در مکر بودم اشتیاق محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنه

بر من غالب شد خاصه از براسه و سه بدینیه رفتم در آن شبیکه بدینیه رسیدم مر باران و سرما
 سخت گرفت نیم شب بود که بر سر است و سه رسیدم و در فکر بودم که همان ساعت در کوم بایم که تمام باد
 بیرون آید ناگاه اواز سه آمد که گفت اسے جاریہ از براسے فلان دور را بکشاسے که دیر است شب
 سرد و باران سیده است جاریہ اندر در را بکشاد من در آمدم و از آنجمله انست که دیگر سے گوید
 بر سر اسے و سه رفتم مراد سے مراد و غیر مراد ستور سے داد بسیار اند و گین بجانہ خود رفتم
 و مر خواب سننے اند و فکر شدیم و با خود گفتیم بکہ از گرمی که بجاعت مر جیہ باز گرم ایشان چنین میگوند
 و اگر بقدریہ باز گرم ایشان چنین میگوند اگر بحر و یہ چنین و اگر بزیہ چنین سخن هیچ یک بے فساد ی
 نیست درین فکر بودم نا ناگه نماز با مباد گفتند ناگاه اواز آمد که کسی در یکو بد گفتیم کیست گفت
 رسول محمد بن علی بن الحسین برون رفتم گفت اجماعت کن که ترا بخواند جامہ پوشیدیم و بر رفتم چون
 برو سه در آمدیم گفت اسے فلان نہ بحر جیہ باز کردن بقدریہ و نہ بزیہ نہ بحر دریہ بجا باز کرد و از آنجمله
 انست که دیگر سے گفتہ است کہ از باقر رنہ رسیدیم کہ الحق المؤمنین علی السیدین حییت حق مومن
 بر خدا رو سے خود از من بگردانید سه بار تکرار از آن سوال کردیم بار رسیدیم گفت حق مومن بر
 خدا سے تعالیٰ انست کہ اگر آن نخل را گوید کہ با بیاید چون در آن نخل اشاره کرد نظر کردیم دیدیم در
 حرکت آمدن میاید بسو سے و سه اشاره کرد کہ بجاسے خود قرار گیر کہ باین سخن آمدن ترا بخواسم
 و از آنجمله انست کہ دیگر سے گفتہ است کہ برخانہ باقر رضی اللہ عنہ رفتم و در یکو رفتم کہ برون آمد
 کہ پستان و سه در نماز خاستن بود دوست بر سر پستان و سه زدیم و گفتیم کہ مولا سے خود
 را بگو سے کہ فلان بر در است اند و درون خانہ اواز داد کہ درون ای کہ ما در سباد ترا درون رفتم
 و گفتیم کہ من بان بد سے بنزد لیشیدہ بودم فرمود کہ راست میگوی اما اگر شما گمان سے برید کہ این
 دیوار کہ پیش ابصار ما حجاب میشود چنانکہ پیش ابصار شما است پس میان ما و شما چه فرق با شد
 زنار کہ دیگر چنین نکتی و از آنجمله انست کہ دیگر سے گفتہ است کہ بتابہ والیہ بر باقر رنہ در آمد فرمود
 کہ چرا پیش ما میرست ای حبابہ گفت کہ بر سر من سفید سے پیدا شده است کہ خاطر اشتغال
 سیدار و باقر رنہ فرمود کہ از این ماکا بوی نمود دست مبارک بان فرود آورد سیاه شد پس فرمود کہ این بوی سیدار اند
 دید کہ بوسے دی سیاه شده است و از آنجمله انست کہ دیگر سے گفتہ است کہ قریب پنجاه تن بودیم در

رخ ناما گاه شخصے از کوفہ در آمد که کار و سے ان بوده است که دانه خرما می فروخته است. و سے باقر فرم
 کرد که فلان کس در کوفہ چنین گمان دارد که با تو فرشته است ایست که کافر از مومن و شیعه ترا از حدیث
 تو جدا می سازد و ترابان شناسا سے گرداند باقر فرم از و سے پرسید که حرفه تو چیست گفت کند می فروزم
 فرمود که دروغ می گویی گفت گاه گاه جو نیز می فروشم و ششم فرمود که چنین نیست که می گویی بلکه حرفه تو آنست
 که دانه خرما می فروشی شخص گفت که ترابان که خبر کرد فرمود که فرشته است ز ما سے که ما شناسا
 میگردانند همیشه درین و عدد من و تو نخواهی مرد مگر بفلان علت را و سے میگوید که چون بکوفہ باز فرم
 از احوال شخص پرسیدم گفته سہ روز است که و سے مرده است بمان علت مرده بود که باقر فرم
 فرمود و بود از آنجا آنست که دیگری سے گفته است که روز سے باقر فرم سوار شد و من نیز با و سے سوار
 شدیم چون آمد سے بر خیم و دو شخص پیش آمدند باقر فرم فرمود که اینها از وان اند اینها را بگیرید و محکم
 بنیدید غلامان و سے هر دو شخص را محکم بستند بیکه از معتقدان خود را گفت باین کوه بر اسے و بر بالای
 ان غاریست با بنجا در اسے هر چه با سے بیاران بقتل بر خست و دو جامه و ان پر از رخت آورد و یک
 جامه و ان دیگر از موضع دیگر بیرون آوردند باقر فرم فرمود که از صاحبان این جامه و انهایکے حاضر است
 دیکے غالب چون بمیدید بگشتم صاحب ان دو جامه و ان نخستین جامے را تمت کرده بود و او
 ایشانرا عقاب میگرد باقر فرم فرمود که اینها را عقاب مکنید و ان دو جامه و ان را بصاحب انما داد
 فرمود تا از دان را قطع بید کردیکے از ایشان گفت ایچرا لے که قطع بید تو به من بر دست فرزند رسول
 صلی الله علیه و سلم واقع شد باقر فرم فرمود که دست بریده تو به سبت سال پیش از تو به سبت
 رفت و آن شخص سبت سال دیگر خبر سبت و بعد از سہ روز صاحب انجامه و ان دیگر آمد باقر فرم فرمود
 که در جامه و ان تو هزار دنیا را است از ان تو و هزار دنیا را از ان دیکر سے و از جامه چین و چین و
 گفت اگر دبا سے که نام صاحب ان چیست راست یا شد فرمود که نام او محمد بن عبد الرحمن بود
 مردی صالح است کثیر الصلوة و کثیر الصلوة است و اکنون بیرون شهر است در انتظار تو و شخص نفر
 بود گفت است با الله الذی لا اله الا هو و ان محمد اعبده و رسول الله و سلمان شد و از آنجا آنست که
 که ابو بھر روایت کند که باقر فرم فرمود که من مر و سے را می شناسم که اگر بکنار دریا برسد همه دواب
 بحر اجماع و غمات و خالات ایشانرا باندازند تا هر که از ان مر و نفس خود گرفته و الله اعلم و از آنجا آنست

کہ دیگر سے گفتہ کہ باجماعتی بد بطنی خانہ باقر رحمہ درادیم و شنیدیم کہ کسے بلغت سر پائے چہرے بخواند
 باواز خوش و میگرد گمان بردیم کہ مگر از اہل کتاب چہرے بخواند چون درادیم بیکس بنو و گفتم شنیدیم
 کہ کسے بلغت سر پائے چہرے بخواند باواز خوش گفت مناجات فلان بنے را یاد کردم و خواندم
 مرا گر بایند و از آنجملہ آنست کہ دیگر سے گفتہ آنست کہ ابن عکاشہ اسد سے برابر باقر رحمہ در آمد و فرزند
 و سے جعفر ہم پیش و سے ایستادہ بود ابن عکاشہ با باقر رحمہ گفت جعفر بن سن رسیدہ است
 کہ ویرازن ہی چرا ویرازن نمیدہے و پیش باقر رحمہ صرہ زر سہر ہمدادہ بود فرمود کہ ویرن زودی
 از برہنہا سے خواہد آمد و در فلان موضع نزول خواہد کرد چون دیگر بار برو سے درادیم فرمود کہ شمار انگشت
 بودم کہ تنہا ہی اہل مد آمدہ است بروید و باین صرہ جاریہ را بخیر چون پیش نخاس رفتیم گفت ہر چہ داشتیم
 فروختیم مگر دو کتیک کہ ہر یکے از دیگر سے بہتر است گفتم بیرون ارتقا بنیم ہر دورا بیرون اور دیکے را
 اختیار کردیم و گفتم کہ بچہ میفروشدے گفت کہ ہفتاد دینار گفتم کہ چہ سے کم کن گفت کہ بیچ کم شنیدم پس
 با گفتم کہ ہر چہ درین صرہ با ششصد خرمن و نیم دینار کہ درین چہار صد و نود و یک نخاس مرد سے بود
 ابیض الراس والیجہ گفت کہ صرہ را بکشاید و وزن کنی نخاس گفت بکشاید کہ اگر یک جہ
 از ہفتاد دینار کم باشد نخواہم فروخت و دیگر بار آن پیر مبالغہ کرد کہ وزن کنی صرہ را بکشایدیم
 و وزن کردیم ہفتاد دینار بود و بے زیادت و نقصان پس جاریہ را گزینیم و برابر باقر رحمہ درادیم و جعفر
 پیش و سے ایستادہ بود باقر رحمہ را از آنچہ گذشتہ بود خبر کردیم شکر خدا سے تعالیٰ گفت پس از انان
 جاریہ پر سید کہ نام تو چیست گفت حمیدہ فرمود کہ حمیدہ سے الدنیا و محمودہ سے الآخرۃ یعنی در دنیا و
 آخرت ستودہ پس گفت مرا خبر دہ کہ بکر سے یا شب گفت بکر فرمود کہ این چون بودہ است
 کہ بیچ جاریہ از دست نخاسان سلامت سے چہد گفت ہر گاہ کہ این نخاس پیش من سے آمد و قصد
 من میکرد پیر سے ابیض الراس والیجہ سے آمد و دیر اطمینان میزد و از پیش من دور میکرد و این صورت
 تکرار واقع شد پس باقر رحمہ جعفر را گفت بگیر کن کیونکہ را از وی متولد شود خیر اہل الارض موسی بن جعفر
 و از آنجملہ آنست کہ روزی در مدینہ باجماعتی نشستہ بود کہ ناگاہ سہر خود در پیش آفگند بعد از ان
 سہر را آورد و گفت حال شما چون خواہد بود و تھے کہ مرد سے بمدینہ شہا آید با جہا ہزار مرد
 روز قتل کند مقابلان شمار او از و سے بلا سے غلط شنید کہ تو اینکہ دفع ان کینہ را این در میان

اینده خواهد بود این خد کند و یقین بدانید که آنچه گفتم راست است البتہ اہل مدینہ سخن و سہ نفقات
 نکردند و گفتند این ہرگز نخواستہ شد مگر نفرے اندک و بنو ہاشم خاصتہ زیرا کہ ایشان میدانستند کہ ہرچہ
 و سہ بیگویند حق است چون سال دیگر آمد باقر ص و سایر بنو ہاشم عیال خود را گرفتند و از مدینہ بیرون رفتند
 و نافع بن الارزق آمد و کرد آنچه فرمودہ بود پس اہل مدینہ گفتند بعد ازین ہرچہ باقر ص گوید از ان تجاوز
 ننمایم کہ اینان اہل بیت نبوتہ اند ہرگز بیج نگویند مگر حق و صدق و از ان بکلا است کہ دیگرے گفتہ است
 کہ با باقر ص در مسجد رسول ص بوزم و در آن روز ہا کہ علی بن الحسین ص وفات کردہ بود ناگاہ داؤد بن سلیمان
 و منصور و دوانقہ در آمدند و او پیش باقر ص آمد و دوانقہ جاسے دیگر بنشست باقر ص گفت کہ
 کہ دوانقہ چون پیش ما نیامد و او دغیرے گفت فرمود چندان بر نیاید کہ دوانقہ واسے
 افرغان شود مالک شمرق و غریب گردد و عمر و از با پدر و چندان کمزور جمع کنند کہ پیش از و سہ کسے نکردہ
 داؤد بر خاست و از اباد دوانقہ گفت دوانقہ پیش و سہ آمد و گفت مرا بیج از آمدن پیش
 تو بازداشت مگر تعظیم و اجلال تو پس پرسید کہ ان چہ سخن بود کہ داؤد گفت فرمود کہ راست است
 و چنان خواہد شد دیگر پرسید کہ ملک ما پیش از ملک شما خواہد بود فرمود کہ ارے دیگر پرسید
 کہ بعد از من بیج یک از فرزندان من رسد فرمود ارے دیگر پرسید کہ مدت ملک ما بیشتر باشد
 یا مدت ملک بنی امیہ فرمود کہ مدت ملک شما و از تر باشد و ہرانیہ بگیرند ملک ما کو دوکان شما
 و بان باز سہ کنند چنانکہ باگویی کنند اینست کہ آنچه از پدر من بمن رسیدہ است و چون ملک بدوانقہ
 رسید از قول باقر ص تعجب سے نمود و این قصہ در حدیث نیز مذکور است و قرآن سہ در اخبار و دل و
 جاسے در شواہد النبوتہ و ردہ و حدیث بعضہم قال کنت بین مکہ و مدینہ فاذا انا بشی بلوچ نارتہ و بحیفہ
 اخرے سہے قرب نما نارتہ فاذا ہو غلام سہاسے او ثمالی سلم علی فردوت علیہ السلام فقلت
 من انت قال رجل عربی فقلت ابن سہ قال قرئت قلت ابن سہ قال علوی ثم انت
 و جاسے گفتہ است کہ اول پرسیدم من این قال من السد فقلت اسے این قال اسے
 السد فقلت ما زادک قال انتقوے فقلت من انت قال انا رجل عربی فقلت ابن سہ
 قال انا رجل قرئت فقلت ابن سہ قال انا رجل ہاشمی فقلت ابن سہ قال انا رجل
 علوی ثم انت شد۔

فمن علی الخوص زواوہ	تزوود سعد و زواوہ
فما قاز من ناز الایسا	وما خاب من جلبنا زواوہ
و قرا منے دو شعر دیگر آوردہ	
فمن سدا نائل منا السور	ومن ساونا ساو میلادہ
ومن کان قاصبا حقنا	قبوہم یقیمہ میساوہ

تم قال اما محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ثم التفت فلم ارہ فلما اوردہ سے نزل
سے الارض ام سعد سے السماء یعنی کہ درمیان کہ درینہ یوم کہ ناگاہ از دور
سیاہی بنو دگا ہے ظاہر میشد و گاہ پنهان میگشت چون نزدیک رسیدیم دیدم کہ کود کے
ہفت سالہ بہشت سالہ بر من سلام گفت جواب دادم بعد از ان گفتم از کجای گفت از جانب حسدا
گفتم کجا میردے گفت بسوسہ خدا گفت تو شہ تو چہ بیت گفت ترس خدا پس گفتم کیستے تو گفت
من مردے عجبے ام گفتم پسر منے گفت من مردے قرشے ام گفتم پسر منے گفت من مردے
باشے ام گفتم پسر منے گفت من مردے علوی ام بعد از ان اشعار مذکورہ گفت بعد از ان گفت
کہ من محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب چون بسوسہ او التفات نمودم ندیدم من اورا
نمیدانم کہ با سمان بالا شد یا بر زمین فرو رفت۔

اما محمد بن علی بن ابی طالب قال لفرمانی ابی الدون کا معتدل بقامۃ اللون نقش خاتمہ رب لا تدلی فرقا و من غنی بالمد حسن
والینہ المؤمن وبالوجہ ذی المین بالحسین والحسن و من روضۃ الاحباب نقش خانم دے
الفرقة لمد جمیعاً بود رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

محمد الصادق

در شواہر النبوة آوردہ کہ دے امام ششم است و کنیت و سے ابو عبد اللہ است و قبل ابو اسمعیل
ولد القاب اشہر بالصاوق و تبارخ ابن خلکان لقب بالصاوق بعد ذلک مقالہ و سے تذکرۃ الاولیاء
للطائر کتبت ابو محمد بن علی بن ام فروہ است بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصديق رضی و داود ام
فروہ است بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق و تذکرۃ قال الصاوق نقد ولد نے ابو بکر
مرتب ولادت و سے در مدینہ بودہ است در سنہ ثمانین من الهجرة و قبل ثلث و ثمانین

نے یوم الاثنین ثلث عشر لیلتہ بقیۃ من شہر ربیع الاول وفات دسے پیر در مدینہ بودہ است
 یوم الاثنین للنصف من رجب سنہ ثمان واربعین و مائت و فی روضۃ الاحباب شوال سنہ
 مذکور گذشتہ مدت حیات انجناب شخصت و نجیال و بقولے اظہر شخصت و ہشت بودہ مدفن ہانوش
 گورستان یقین است نزدیک قبر پر نور اباسے بزرگواران امام عالی مقام و در تلیح گزیدہ مسطور
 کہ بعقیدہ علمائے شیعہ انجناب را منصور عباسی نہ پسر واد و الدار علم و باید دانست کہ در جمیع البقیع
 و زیارت مشہور قبہ عباسی دران قبر قبر عباسی علیہ السلام و بقولے فاطمہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
 سلم و بقولے فاطمہ بنت اسد مادر امیر المومنین علی حسن ابن علی و امام زین العابدین و امام
 محمد باقر و امام جعفر صادق مدفون اند اللہ و درہ من قبر اکرمہ و اثر قدس علی قدرہ عند اللہ تعالیٰ
 اما منہا قبہ نے الشواہد و از عظمای اہلبیت است و علمائے ایشان جسے ان من کثرۃ علوہ
 علی قلبہ صارت العلوم تقصر الاقسام عن الاحاطۃ بہا نقصان الیہ پر دسے عندہ و قد قبل ان کتاب
 البحر الدی بالمرتب بوارثہ بوعبداللہ من ہو من کلامہم این کتاب بجز مشہور و شغل است بر علوم
 و اسرار ایشان و ذکران در کلام امام علی بن موسی الرضا صرح است انجا کہ گفت چون من میراث
 عند خویش ساخت انجہ و اجا معہ بدان علی خلاف ذلک و کان الصادق رمہ یقول علمنا غایبہ
 فرزاد نکست نے القلوب و نفر نے الاسماع و ان عندنا البحر الاحمر و البحر الابيض و مصحف فاطمہ علیہا
 السلام و ان عندنا البحر المیہ فیما جمیع ما یحتاج الناس الیہ فسل عن تعبد کلام فقال اما الغایب فعلم
 ما یکون و اما الزبور فاعلم بما کان و اما النکت نے القلوب فہو الاسام و اما النقر فہو الاسماع فہو حدیث الایمان
 علیہ السلام تسع کلامہم و انتری اتھا صم و اما البحر الاحمر فہو عادیہ سلاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و لمن یخرج حتی یقوم قائمنا اہل البیت و اما البحر الابيض فہو عادیہ نورۃ موسیٰ و انجیل عیسیٰ و زبور داود
 کتب اللہ الاوسے و اما مصحف فاطمہ علیہا السلام فہو کون من احادیث و اسما و کل من یکلمک اسے
 یوم القيمة و اما البحر المیہ فہو کتاب طول سبعون ذراعا و ملاہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فلق فیہ
 و خط علی ابن طالب رضی اللہ عنہ بیدہ فیہ و الدہ جمیع ما یحتاج الناس الیہ اسے یوم القيمة جسے ان
 فیہ ارش الحدیث و الجملہ و نصف الجملہ و بعض ثقات اہل کتب گذشتہ است کہ شنیدم از جعفر بن محمد رم
 کہ میگفت سونے قبل ان تنقذ و سونے فائز لایحد تکم احد بعد سے ہش حدیثیہ و در روضۃ الاحباب

بود و ہم محمد بن ابی انام و ہم اہل ذوق را پیشرو بود و ہم اہل عشق را پیشوا ہم عباد را مقدم بود و ہم را ہادرا
مکرم ہم صاحب تصنیف تحقیق بود و در لطافت تفسیر و اسرار تزیل سبے نظیر بود۔

من اجنارہ و کلماتہ و وصیتہ

سے طبقات اشعار نے کان رم یقول اربع لاینبی شریعت ان یا نف منہا قیامہ من مجلسہ لاینبہ و خدمتہ بعینہ
وقیا مہ علیہ وابتدوا ان لہ مایتہ بعد و خدمتہ لمن تعلیم منہ وکان رضی اللہ عنہ یقول لایتم المعروف الا ببلات
خصال ان تصغرہ اذا صنعتہ و تسترہ و تجلہ و ذلک لانک اذا صغرہ عظم و اذا سترہ اتمتہ و اذا عجلتہ ہتمتہ و کان
رم یقول اذا قیامت الدنیا علی الانسان اعطتہ محاسن غیرہ و اذا دبرت عنہ سلبتہ محاسن نفسہ
و کان یقول اذا یلتک عن اشیک ما تکرہ فاطلب لہ من عذر و احدا سے سبعین عذر آفاق لم تجزہ عذر
تقل لعل لہ الا غفرہ و دخل علیہ الثوری رم فرمای علیہ بیتہ من خرف قال لہ انکم من بیت نبوہ تلمسبون ہذا فقال
ما تدر سے ادخل بیک فاذا اتتہ مسج من شجر شش ثم قال یا ثوری ار نے ماتحت جینک فوجہ تہما قیہ صارت
من بیاض البیض ثم قال یا ثور سے لا تکرہ الخول علینا یقرنا و تفکر و دخل علیہ ابو حنیفہ فرما
فقال یا ابا حنیفہ یلغی انک نقیس لا تفعل فان اول من قاس الیس و کان رم یقول اذا متم عن
مسلم کلمتہ فاحملوہا علی حسن یا تجردون حتی لا تجدوا لہا محملًا قلوبہ و انفسکم و کان رم یقول لا تاکلوا من ہرجا
تم شبعتم و قال لرجل من قبیلۃ من سیدہ ہذہ القبیلۃ فقال الرجل لا نقول کو کنت سید ہم ما قلت انا و
کان یقول اذا ذمبت فاستغفر فانہا ہی خطایا مطوقہ نے اعناق الرہاں قبل ان یخلقوا و ان الساک کل
الہماک الاصرار علیہا و کان رضی اللہ عنہ اذا احتلج اسے شی قال رب یاہ انا محتاج اسے کذا فمالیستہم دعا و
الا و ذلک اشقی بحنیہ موضوعا و کان رم یقول من استبطا و رزقہ فلیکثر من الاستغفار و کان رم
یقول من اعجبہ شئی من اموالہ و اراد لبقا و ھلیقش ماشا و اللہ لا توفہ الا بالسد و کان الیس الخیر فی شئ
القیصرہ من الصوف علی جسدہ و الکلبہ من الخبز علی ظاہرہ و یقول الیس بحنیہ کند و انخر کم فکان مدد
اخفیناہ و باکان لکم بدیناہ و کان رضی اللہ عنہ یقول اوحی اللہ الی الدنیا ان اخذ سے من خدمتی
و ایجے من خدمک و کان یقول الفقہاء امناء الرسل نالیم یا ثور ابی السلاطین و کان یقول اللہم
ازدخنی مواساۃ من فرت علیہ رزقک و کل انا فیہ من فضلک رضی اللہ تعالیٰ عنہ
و روضۃ الصفاد و روضۃ الاحباب و درہ کہ سفیان ثوری گوید کہ از ابو عبد اللہ صغیر بن محمد الصادق

التماس کروم کہ مرا وصیت کن تا بحفاظت ان قیام نمایم شاید کہ بواسطہ ان از عنایت الہی منتفع کروم
 نفس اسے سفیان دروغ گوئی را مردوت نیست و حسود را راحت نے و بدخوبے را بزرگے
 و سیاست نے و ملوک و سلاطین را اخوت نے گفتم اسے فرزند رسول خدا زیادہ کن فرمود کہ نفس
 خود را از محارم حضرت الہی باز دار تا عابد باشی و با نچہ خداوند جل و کرم نصیب تو کند راضی باشی تا بصفت
 لطافت با تھی و بر حسن مجاورت خلق اقدام نماے تا فرین برینیت اسلام گروے و با بیج فایزے
 مصاحبت مکرین تا با زکات گناہ مبتلا نہ گروے گفتم زیادہ کن اسے نور دیدہ رسول خدا و ای نعمت
 رہنما فرمود اسے سفیان ہر کہ غرتے خواہد بے عشرت و ہتیبہ جوید بے سلطنت باید کہ بیرون آید از غرت
 مصیبت گفتم زیادہ از بن خواہم گفت مصاحبت نمودن با انبیین بدخوب از جاہ سلامت است
 و محالست نمودن با بے باکان استلزم تمت و ملامت و عدم محافظت لسان موجب شامت
 و ذرا مت باشد و در وقتہ الصفا آوردہ کہ روزے امام حق ناطق جعفر صادق نشسته بود بر زمین
 و یار خویش دو فقیر اجاسے دادہ و رشتاے ابن حال از تو نگران کی بجایس و سے در اند شخص
 را در مقابل بنفشند و رعوت تو گمرے فرد را بران داشت کہ از انجنتہ کلماتے شکایت امیر بنیاد
 کرد امام فرمود کہ اسے فلان امن فقیران سرداران و لشکر کشان حضرت بادشاہ علی الاطلاق اند
 و بیج پیے تباش کہ رعایا در مقام خدمت باشند و در مقابل امر اسے خویش برانوے ادب
 بنشینند و حقے اخبار الدول للفرمانی بن کلامہ سفیان الثورے یا سفیان اود انعم اللہ علیک بنعمتہ و
 اجبت بقواء فاکثر من الحمد و اشکر علیہا فان السعد و جلال فی کناہہ انفریز لئیں شکر تم لازیدکم
 و اذ استعطات الرزق فاکثر من الاستغفار فان السعد تعالیٰ یقول استغفر وارکبکم ان کان غفارا
 یرسل السماء علیکم سڈر آلا یہ و اذ اخر تک امر من السلطان او غیرہ فاکثر من قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ
 فانہا منسلح الفرج و کثر من کنو الحنۃ یعنی ای سفیان ہر گاہ انعام کند ترا خداے تعالیٰ بنعمتہ و دوست
 داری بقواء انرا پس بسیار کن ثنا و شکر بر او چہ کہ السعد تعالیٰ فرمودہ اگر شکر کنی ہر اتیہ زیادہ کنم
 و شمار او ہر گاہ درنگے کند رزق تو پس بسیار کن استغفار چہ کہ السعد تعالیٰ بے گفتہ طلب امرزش
 کند از روزگار خود بد رسنیکہ او بسیار از مرندہ است میفرستد اسان بر شہا یا زندہ اسے آخرہ
 و ہر گاہ ممکن شوے بر اسے امرے از جانب سلطان یا غیر ان پس بسیار بگو لا حول ولا قوۃ الا باللہ

چرا کہ این کلید کشادگی است و جوهر نیست از جوهر خشت و کان رضی اللہ عنہ بقول لا تبطل العرفون
 الا بکلمات تجلید و تصغیر و سترہ یعنی امرا بالمعروف تمام نمیشود مگر بسبب خبر جلیدی بان نور و شمعون ان با
 و سخته داشتن انرا و فی اخبار الدول للقرائے و روستے از وقع الذباب علی وجهه المنصور مرارا
 بکلمات ذہ عادتے انجورہ فضل علیہ تلک اساعنہ جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فقال یا
 اباعبد اللہ خلق اللہ الذباب فقال لیلید بہ ابجاثرہ غسک المنصور یعنی واقع شد مگس بر سر
 منصور عباسی بار بار و ہر بار کہ میرزا باز اعادہ میکرد تا آنکہ بہ ہم شد منصور پس در آمد و بوجہ سے و داد
 امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ گفت اسے ابو عبد اللہ چہ پیدا کرد خدا سے تعالیٰ مگس را پس گفت صادق
 رہتا تا آنکہ ذلیل کند بان ظالم را پس خاموش شد منصور و روی انہ قال لولاء ناقد اذ اکتبت
 رقتہ او کتابا گفے حاجتہ واردت ان پنج اللہ حاجک فاکتب فی راس الرقعة یقول غیرہ بدید
 بسم اللہ الرحمن الرحیم وعد اللہ الصابرين الخ ما کرمون والرزق من حیث لا یحسبون حملنا اللہ
 وایاکم من الذین لا خوف علیکم ولا هم یحزنون قال ناقد فکنت افعل ذلک تقضی حوائجی یعنی گفت ہم خبر
 بنفلام خود کو ناقد نام داشت کہ ہر گاہ کہ نبوی سے تم باخیلے و حاجت خواہی کروا کند خدای تعالیٰ حاجت تر ہمیں
 نبویس در سر رقتہ قلم بے سیامی۔
 بسم اللہ الرحمن الرحیم وعد اللہ اے یزیدون گفت ناقد بودم من کہ میکردم انرا پس و دایم حاجت
 من و تے تاریخ ابن خلکان و کان المنصور ادا استخاضہ اے العراق معہ عند مسیر من المدینہ
 فاستغفاه من ذلک فلم یعنفہ فاستاذن فی المقام بعدہ ابانا یصلح امور محلہ فابے علیہ فقال لہ
 جعفر الصادق علیہ السلام سمعت ابے یحدث عن ابیہ عن جبرہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 ان الرجل للیقہ کلک و تقضی اجلہ فلیصل رحمہ فیزداد فی عمرہ قال تا بعد تصد سمعت ذلک عن ابیک
 عن جبرک عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللهم نعم فاعفاه من الشؤص واقره بالمدینہ و اجازہ
 و وصل یعنی بود منصور کہ ارادہ نمود کہ حاضر کند جعفر صادق را بسوے عراق ہمراہ خود وقت رفتن ادا
 مدینہ پس استغفا نمود از ان پس عفو نکرد اورا پس طلب اذن کرد کہ بگذرد اورا و ان مقام چند روز
 بعد ان تا اصلاح کار ہائے خانہ خود نماید پس انکار کرد منصور پس گفت جعفر صادق علیہ السلام کہ شنیدم
 از پدر خود کہ حدیث میکرد از پدر خود از جبر خود از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدستیکہ مرد باقی کند

خوش خود را و متعنی کند اجل خود را پس گو که صلوات رحم نماید خود را پس زیاده کشد و در خود گفت منصور گویند
 به پروردگار هر چه تو شنیدی از من از او بگو و از رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت باز خبر آیا
 از من پس معاف کرد و سوار حاضر سے و برقرار داشت و در مدینه و اجازت داد و او را و صلوات رحم کرد و او را
 و حکای کشا جرم نه کتاب المصنف و المطار و ان جعفر المذکور سال ابا حنیفه فقال علیه السلام ما تقول فی
 محرم کسر رباعیة طی فقال یا ابن رسول الله ما علم باقیة فقال لانت تنباهی ولا تعلم ان انبلی لایکون لها
 رباعیة و هو شیء ابدی یعنی حکایت کرد که کشا جرم در کتاب مضایده برستی که امام جعفر صادق سوال کرد و ابا
 حنیفه را پس گفت علیه السلام چه میگوئی در محرم یک شصت و نه ان رباعیة او را پس گفت ابو حنیفه
 یا ابن رسول الله نیدانم پس گفت جعفر تفاخر میکنی و نیدانستی که او را و از ان رباعیة نمیباشد و
 تنی میباشد حکای القاضی ابو علی الحسن بن ابی القاسم الثنونی فی کتاب الفتح بعد ان قد مر عن
 یونس عن ابی یعقوب قال حدثنی جعفر بن محمد بن یونس فی قولی قال لائل ابراهیم قال عبد الله بن حمزة
 اسمعنا المنصور من المدینه فامر بک احمد بنی محمد بنی فدمنا لک و فمکشت شهر متوقع القتل ثم خرج الینا
 البیوع الحاحب فقال ابن هواء العلویة و خدا علیه امیر المؤمنین صلین منکم قد خلت انا و الحسن
 بن زید فلما صرنا من یدیه قال سے انت الذی تعلم الغیب فقلت لا یعلم الغیب الا الله جل ثناؤه قال
 انت الذی یحیی الیکب و یخرج قلت الیکب یحیی یا امیر المؤمنین الخراج قال اندرون لادعواکم فانت لال
 انادعواکم لان اهدم رباعیة غفریک و اهل غفریک و انزلکم الیهم عبد بن اهل الحجاز و اهل العراق فقلت
 یا امیر المؤمنین سلیمان عقی فکروا ان ابو با ایله فبصر و ان یوسف فظلم نفی و انت من کک النسل قال
 فقبسم قال اعد علی فاعدت فقال ثعلبک فلیکن زعم القوم قد عفوت عنکم و و هیبتکم فخرج حدثنی
 احمد بن یوسف الدمشقی عن ابی بکر عن ابی امام عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت حدثنی ابی عن
 ابی بکر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قال من الله الرحمة ثم الدیار و طبل الامار و کثر الامار و ان کانوا
 کفارا فقال لیس هذا فقلت حدیثه ابی عن ابی بکر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الرحمة مخلقة
 بالعرش بنادیه اللهم من و صلیت قال لیس هذا فقلت حدیثه ابی عن ابی بکر عن رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قال الرحمة سجیة من الرحمن قال الله تعالی خلق الرحمة و شفقت لها اسمان اسمای
 فمن و صلیت و من طمعت فطعت و تبته قال لیس هذا فقلت حدیثه ابی عن ابی بکر عن رسول الله صلی الله

قال ان ملکاً من ملوک الارض سبقه من عمر ثلاث سنين وصل رحمه بعد المائتين سنة قال هذا
 ابو جابر الذي اردت ابن البلاد احب اليكم فوالله لاصلن رحمى اليوم قلت المدينة فحننا اسے المدینہ
 وکفانا المدینہ مؤمنه وکان من دعا به علیہ السلام حین وصل علی النصور المکمک استفتح ویک استفتح ویک
 عندک ورسولک اتوجه واعوذ بک من شره المکمک من شره المکمک من شره المکمک من شره المکمک من شره المکمک
 مما ارجو واکفیت من البشر کما اختلفت فی حکایت کر و قاضی ابوالعلی من بن ابی القاسم تنوخی وکتاب
 فجع بعد الشدة ان یونس از ابی یعقوب گفت حدیث کرد مرصع بن خزاز دهن خود بسو سے گوش من
 گفت هرگاه قتل شد بر ابراهیم گفت عبداللہ بن حمزہ قید کرد مارا منصور از مدینہ پس نگذاشت کسی از
 فرزندان حمزہ تا آنکہ داخل شدیم بکوفہ پس توقف کردیم مائت و شش روز پس بیرون آمد بسو
 مابین حاجب گفت کجا ینان علویان داخل شوید بر امیر المومنین دو کس پس داخل شدیم
 من و حسن بن زید هرگاه شدیم روبرو سے او گفت مرا توئی کہ میدانی غیب را گفتیم بیچسبید اند
 غیب مگر الله تعالی جل جلاله گفت توئی کہ خواہد بسو سے تو این خراج گفتیم بسو سے تو خواہد مدیا
 امیر المومنین گفت میدانی برای چه شمار خواہم گفت نخواہم شمارا اگر مندم کنم رابع شمارا غارت
 کنم فی شمارا و فردا شمارا نہ دوست دارد شمارا بعد ازین از اہل نجاران اہل عراق پس
 مندم کنم پس گفتیم سلیمان را عطا دادند شکر کرد و ابوب را قبلہ ساخت پس صبر کرد
 و بر یوسف ظلم کردند عقوبت نمودنسل تو با ایشان سے پیوند دیت جسم کرد گفت اعادہ کن بر من پس اعادہ
 نمودم پس گفت نیش تو نیست شوق من قوم تحقیق عفو کردم از شما و بخشیدم شمارا جراح اکنون حدیث کن
 مرا بخدیجہ کہ حدیث کرد سے تو مرا از پدر تو از پدران تو از رسول الله صلی الله علیہ وسلم گفت حدیث کرد
 مرا پدر من از پدران خود از رسول الله کہ گفت رسول خدا صلواتم می کند و بار او را می کند عمر را دست
 میکند عمارت را اگر چه باشد کفار گفت این نصیت گفت حدیث کرد مرا پدر من از پدران خود از رسول الله
 صلی الله علیہ وسلم گفت رسول الله رحم معاق است بعرض ندا میکنند بار خدا یا پیوند با کسیکے سے
 پیوند من گفت این نصیت گفت حدیث کرد پدر من از پدران خود از رسول الله صلی الله علیہ وسلم گفت
 رسول خدا رحم چو در خدا است گفت الله تعالی سپردا کردم من رحم را و تحقیق گرداندم بر اسے نامی از اسے
 خود پس کسیکے با پیوند من با پیوند من و کسیکے قطع کرد و اسے قطع میکنم و در گفت این حدیث نیست

گفتم حدیث کرد پدر من از پدر ان خود از رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت رسول خدا بد رستی که باو شاهی
بود از پادشاهان که باقی بود از عمر و سه سال پس او صلوات رحم نمود پس گردانید الله سبحانه سی سال عمر او گفت حدیث
است که سبب است از آنکه ارم ملک دوست تراست نزد شاپس سوگند بخدا که هر آنکه صلوات رحم کنم امروز گفتم بد بین
پس مراجعت کردم باو کفایت کرد ما را الله تعالی محنت او بود و بعضی دعا سے او علیه السلام و قیامیکه
داخل شد بر من و اللهم بک استفتح اے آخره و عن بعض اصحاب جعفر قال دخلت علی جعفر و موسی بن
یدیه جو پوشیده بپند او صیبه و کان ما حفظت منها قال یا بنی احفظ و صیبه و امل مقامه فانک ان
حفظتما تعیش سیدا و نموت سیدا یا بنی ان من فنع بما قسم الله استغنی عن مدینه اے بدین و نا
فقیر او من لم یرض بما قسم الله له اتهم الله من قضاة من استصغرت له نفقه استغنی عن غیره و من کان
کذلک ملک و من کشف حجاب غیره انکشف عورات بیته و من سل سیف یبغی قتل به و من احتقر لاجله
بر او وقع فیما و من دخل بفسفها و حقرو من خالط العلماء و قرو من دخل داخل السوء اتهم یا بنی قال الحق
لک و علیک و یا ک و الیمیته فانما تویر استخفافی قلوب الرجال یا بنی او اطلبیت ایجو و علیک و شای
اشهر من ان یذکر یعنی روایت است از بعض اصحاب جعفر گفت داخل شدیم جعفر و موسی و رب روی او بود و وصیت
میکرد او را ابن وصیت و بود و من که باو داشتیم بعضی از ان گفت اے پسر من یا کن وصیت مرا و
قبول کن سخن مرا اگر تو ایو و از انم که کنه سید و میر سید اے پسر من انکسکه قناعت کردی پنج
قسمت کرده است او را خدا خشن شد و انکسکه بکت و چشم خود بر دست غیر خود فقیر و هر کسکه از منی
نیست بدانچه قسمت کرده است الله تعالی بر اے او تهمت نهاد بر خدا و قضا اے او هر کسکه حقیر
و دلیل کرد نفس خود را تعظیم نمود غیر او را و کسیکه انچنان کرد مالک شد و کسیکه کشف کرد پرده دیگر را
منکشف شود پرده خانه او و کسیکه تیغ بغاوت کشید از کشته شد بان و کسیکه چاه
کنند بر اے برادر خود از خود بنیقتد بدان چاه و کسیکه داخل شد با احمقان بنی دوسته
نخاید با احمقان و جاهلان حقیر شود و کسیکه دوستی نماید با علما مغرور شود و کسیکه داخل
بردارد متهم شود اے پسر گفتن حق بر اے تو واجب است بر تو باید که دور باشی از
غماز اے چسب که میکند تقسیم عداوت در دل مردمان اے پسر من هرگاه طالب
کنی جود پس مضر شود ترا و عطار و در تذکره الاولیاء آورده که داود طامی علیه الرحمة و پیش صادق روم

آمد و گفت ای پسر رسول خدا مرا بپند بده که دلم سیاه شده است گفت یا اباسلیمان تو زاهد زما ز ترا
 به پند من چه حاجت است گفت من فرزند پیغمبر خدا شمارا بر همه فضل است و پند دادن تو بر همه واجب است
 گفت یا اباسلیمان من ازین میترسم که بقیامت جد من در من دست زند که بر احق متابعت من نگذارد
 اینکار به نسب صحیح نیست اینکار بجماله شایسته است در حضرت حق تعالی داود و بکر نیست و گفت بار
 خدایا آنکه چون طبعیت او را بقیامت است و ترکیب طبیعت او را اهل برهان و حجت و حدش رسول
 خدا است و مادرش بتول او بدین حیران است داود که باشد که بمحاله خود معجب شود و روزی
 نشسته بود یا مولا با سه نو و گفت بایک تابعت کنیم و عهد بندیم که هرگز ما بقیامت رستگار نیستیم
 همه را شفاعت کند ایشان گفتند یا ابن رسول الله ترا شفاعت ما چه احتیاج است که جد تو شیخ جلیل القدر
 است صادق گفت من بدین افعال خود شرم دارم که بقیامت در روزی جد خود بنگرم و نفیست که
 چون جعفر صادق خلوت گرفت و بیرون نیامد سفیان ثوری رحمه الله علیه در پیش و آمد و گفت یا ابن
 رسول الله در میان از نقایس تو محروم مانده اند چرا غفلت گرفته صادق گفت که اکنون را سه چنین دارم
 و این دو بیت بخواند

ذوب الوفا و ذهاب انس الی ارب	والناس بین نخایل و مارب
یفشون بینهم المودة والوفا	و قلوبهم محوثة لبعقارب

نقل است که جعفر صادق را دیدند که جامه زرین گرانمایه پوشیده بود گفتند یا ابن رسول الله پس باین
 بلباس بپوش این پوشاک خاندان تو نیست و دست آنکس را بگرفت و در استین کشید پلاسی پوشیده بود
 که دست را میخواست گفت بوالخلق و هذا الحق یعنی زرین براس خالق است و پلاس برای خدا است
 نقل است که صادق از ابو حنیفه رحمه الله علیه پرسید که عاقل کیست گفت آنکه تمیز کند میان خیر و شر صادق
 گفت بیا می توانم کرد میان آنکه او را نوزد یا نرند ابو حنیفه گفت نزد یک شما عاقل کیست گفت آنکه تمیز
 کند در میان دو خیر و دو شر تا از دو خیر بخیرین اختیار کند و از دو شر شرترین برگزیند نقل است که صادق را
 گفتند همه مهر اودار سه زادت و کرم باطن و قرة العین خاندانے اما بس تنگتر گفت من تنگتر نیستم
 لیکن هر که بایستی هست که چون از بر من بگذرد بر خاستم که بایستی او بیاید بجای من بنشیند بکیر خود که نشاید
 کردن از بکیر بایستی او که شاید کردن نقل است که همیان زر از کس برده بودند آنکس در صادق ادبخت که تو

برودہ و اور انشاقت صادق گفت چند بود گفت نہار و نیار اور انجانہ برودہ و نیارش و او بعد از ان مرد
 ز ز خود را جاسے دیگر یافت زر صادق را باز بر و گفت من غلط کردہ بودم صادق گفت ما ہر چہ وادیم با یکدیگر
 بعد از ان از یکے پرسید کہ او کیست گفتند مجھ صادق رضی اللہ عنہ مروان بن جمل شد و برفت کہ پیش
 صادق آمد و گفت خدا من نامے گفت آخر تو شنیدہ کہ موسے را گفتند من ترانے یعنی ہر امینہ بنینے
 را گفت ارے اما بن ملت ملت موسے است کہ یکے فرما یسکند کہ اسے قبلے ربے سینے دید دل
 من رب مرا دیگرے نعرہ میزد کہ اعینہ را باطل ارہ یعنی عبادت یسکند پروردگار خود را نمے بینم اور صادق
 گفت اورا بہ بندید و در جلد اندازید بہ بستند و در جلد انداختند اب اورا فرو برد و باز بر انداخت گفت
 یا ابن رسول اللہ الغیاث الغیاث صادق گفت لے اب فردیرش فرو برد و دیگر ہر اور چند کرت
 بنشین فروسے برد و برسے اور او پناہ بصادق سے اور و تاز ہمہ در ماند چون در جلد غرق شد
 امید از خلق منقطع کرد این نوبت کہ ایسا دہرا انداخت گفت الہی الغیاث الغیاث صادق گفت
 اور ایسا دیر یا در زندسا ستمے بگاڑا شستہ تا بقرار آمد پس گفت حق تعالیٰ را دیدے گفت تا دست
 در خلق میزدیم حجاب میدو چون بیکے پناہ برد و مردم و مضطر شدم روز نہ در روزان دلم کشادہ شد انجا
 فرو نگریستم بدیدم تا مضطر از بنوان بود کہ ام من بحیب المضطر او اوعاہ صادق گفت تا صادق را میخواست
 کاوب بودی اکنون ان روز نہ را نگاہ سے دار و گفت ہر کہ گوید خدا سے بر خیر است یا ز خیر است او کا فر
 بود و گفت ہر ان معصیت کہ اول او ترس بود و آخر او عذر بندہ را بحق نزدیک گرداند و ہر ان طاعت
 کہ اول ان امن بود و آخر عیب ان طاعت بندہ را از خدا یا ز دار و مطیع با عجب عاصی است و عاصی
 با عذر مطیع از سے پرسیدند کہ در ویش صابر فاضلتر یا تو نگرش اگر گفت در ویش صابر کہ تو انگر اول
 با کیسہ بود و در ویش را با خدا سے تعالیٰ و گفت عبادت خبر تو یہ راست نیاید کہ خدا سے تعالیٰ
 تو یہ را مقدم گردانیدہ بر عبادت کا قال اللہ تعالیٰ التائبون العابدون و گفت ذکر تو یہ در وقت ذکر
 خدا سے تعالیٰ غافل ماند از ذکر خدا سے تعالیٰ و خدا را بحقیقت یاد کردن ان بود کہ فراموش
 کند و جنب خدا سے تعالیٰ جملہ اشیا را از بہت انکہ خدا اورا عمن بود از جملہ اشیا و گفت در سخن
 اب و حقیقت بر حتمہ من بشاء خاص گرداند بر حمت خویش ہر کا خواہد واسطہ و علل و اسباب از میان
 برداشتماست تا بدانند کہ محض محض است و گفت مومن است کہ ایسا دست یا نفس خویش و عادت

انست که او ایستاده با خداوند خویش و گفت هر که مجاهده کند نفس بر نفس برسد بکرات خداوند
 هر که مجاهده کند نفس برای خداست تعالی برسد بخدا و گفت الهام از او صامت مقبول است و
 استدلال ساختن که بے الهام بود از علامت زندگانی است و گفت مگر خداست تعالی
 در بنده نشان تراست از رفتن مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک و گفت عشق الهی چه نعم
 است ثم بنده محمود و گفت سر معاینه مرا نگاه مسلم شد که رقص دیوانگی بر من کشیدند و
 و گفت از نیکبختی مردی که انست که خشم او خردمند است و گفت از صحبت پنج کس خرد کن یکی
 از دروغ گوی که همیشه یاد داری و در غرور باشی و دوم حق که هر چند سود تو خواهی زیان تو بود
 و ندانم سیوم غم که بهترین وقت از تو بود چهارم بدول که در وقت حاجت ترا ضایع گذارد پنجم
 فاسق که ترا بیک لقمه بفرستد و بکتر لقمه طمع کند و گفت حق تعالی را در دنیا بهشت است
 و در آخر بهشت عافیت است و در آخر بلا عافیت بهشت است که کار خود بخند
 بگذاری و در آخر آنکه کار خود بنفس خویش باز گذارے و گفت من کم یکن به ستم نمومند
 و گفت اگر صحبت اعدا مفر بودے اولیاء اسیر را مفر بودے از فرعون و اگر صحبت
 اولیاء نافع بودے اعدا را منفعت بودے زن لوط را و زن فح را و لیکن بیش از قبضه و بسط
 بود در تحفه ثنای شریه آورده که از رئیس الفقهاء اهل سنت ابو حنیفه کوفه مرویست
 که گفت قلت لابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق یا ابن رسول الله هل فوض الله الامر لی
 العباد فقال الله جل من ان يفوض الربوبیه الی العباد فقلت بل جبرهم علیه ذلک
 فقال بن بن الجبر ولا تفویض ولا کره و لا سلیط یعنی ایا حواله کرده است خدا کار بسوی بندگان
 پس گفت خدا بزرگتر است از آنکه حواله کند ربوبیت بسوی بندگان پس گفتیم ایا مجبور کرده است ایشان را
 بران کار پس گفت خدا عادل تر است از آنکه مجبور کند ایشان را بران کار پس گفتیم این چگونه است گفت
 بین من است نه بر دست است و نه حواله نه اختیار است و نه خواسته است و نه برگزیده است
 نه بآل سنت و جماعت برین قول است فی قلبی و فی حیاه ایحوان الکبر القاضی و میر فی ذکر النبی قال بن شریک
 و قلت انا و ابو حنیفه علی جعفر الصادق فقلت له هذا رجل من فقهائ العراق فقال لعنه الله یقتل الله من یزعم
 ابو النعمان بن ثابت و کنت لا اعرف اسمہ فسکت انا فقال ابو حنیفه نعم هو انا ذاک اعلمک

اند فقال اتق الله ولا تقس الدين بنفسك فان اول من قاسه براهه ابليس حيث قال انا خير من هذا
 في قیاسه وفضل فقال لا تقس بالنفیس راسک من حبسک قال لا ثم قال لربا هذا الخبر نے لم حصل الملوحة
 في العینین والمرارة في الاذنین والماء في الالعت والعذوبية في الشفتین فقال لا ادری فقال جعفر
 ان السیرل ذلک منا علی عباده لان العینین شتان لعم تلحالذاتبا وماراة الاذنین للموام فلو لم تمر الاکلتما والخبز
 لاشتمشاق الريح الطیب والروی فلو لا الماء فیها لم شیخا والشفتین للظوم فلو لا العذوبية فیها لما
 حصل الذوق بهما ثم قال لربا هذا الخبر نے عن کلمة اولها شرک وخرها ایمان فقال لا ادری فقال بی
 لاله الا الله ثم قال لربا هذا الخبر نے ای الامرین اعظم القتل او الزنا فقال ابو حنیفة القتل قال فلم ان الله
 فی القتل شایدين ولم یقیل فی الزنا قل من اربعة فسکت فقال لربا جعفر ای الامرین افضل الصوم و
 الصلوة فقال ابو حنیفة الصلوة افضل قال فلم ان الله وحب علی اکالیض فصار الصوم واستقر عنهما فقال
 الصلوة فسکت ثم قال لربا اتق الله ولا تقس فی الدين برباک فانما نقت غدا بین بدی الله وقول
 قال الله قال رسول الله وقل انت واصحابک تشفوا ورايما یفعل الله بنا ویکلمنا فیما یعنی گفت این
 شیرمه داخل شد من و ابو حنیفة بر جعفر صادق رم پس گفت من این شخص کیے از قتما سے عراق است
 پس گفت شاید کس است این که قیاس میکند دین را برای خود یا این نعمان بن ثابت است
 و بود من که نمیدانم نام او را پس خاموش گشتم پس گفت ابو حنیفة ارے نعم نعمان صلاحیت و اہل بیت
 تو را پس گفت تبرس از خدا و قیاس کن دین را برای خود بد رستی که اول کسی که قیاس کرد براس
 خود ابلیس بود که گفت من بهترم پس خطا کرد و قیاس خود و گمراه شد پس گفت او را یا پسند میکنی
 باینکه قیاس کنی بر خود از جبر خود گفت نه پس گفت او را امر اخرده چو الله تعالی ساخت ملوحتہ را و دور
 چشم و لمی درد و گوش و اب درینے و شیرینے درد و لب پس گفت منیدانم پس گفت جعفر بد رستی که
 الله تعالی نہادہ است منت بر بزرگان خود چرا که دو چشم از گوشش نہادہ است اگر نہ بودی ملوحتہ و نہ
 که رختہ شد سے و دو گوش بر اسے شدات الارض پس اگر نہ بودی و نہ دران بخورندی و دوتیمی
 برای شمیدن بوسے خوش و بوسے بپس اگر نہ بودے اب دران نہ شیدہ شدے و دو لب برای
 طعام پس اگر نہ بودے شیرینی در میان آنها ہر اینہ حاصل نمیشد لذت بانہا پس گفت خبرہ مرا از کلمہ
 کہ اول ان شرک است و انرا ان ایمان پس گفت ابو حنیفة منیدانم پس گفت ان لاله الا الله است

پس گفت صادق خبر ده مرا از دوا که کدام عظیم است قتل یا زنا پس گفت ابو حنیفه که قتل عظیم است
 پس گفت صادق پس چرا الله تعالی قبول کرد و قتل دو شاهد و براسه زنا قبول نمیکنند کمتر
 از چهار پس خاموش شد ابو حنیفه پس گفت امام جعفر از دوا که کدام افضل است صوم یا صلاوة پس
 گفت ابو حنیفه که صلاوة افضل است پس گفت صادق که چرا الله تعالی واجب ساخت نماز و صوم
 قضاء صوم و ساقط کرد قضا صلاوة پس خاموش شد ابو حنیفه پس گفت صادق برای مرد
 ترس از خداست تعالی و مگردد دین برای خود پس بدرستی که من ایستاده شوم فردا پیش خداست
 و گویم گفته است خدا تعالی و گفته است رسول خدا و گوئی تو و یاران تو همچنین دیدیم و فهمیدیم
 و بکنند الله تعالی با دشما با آنچه که خواهد و صاحب کتاب التزید فی مسائل الثقلین از مضمرات نقل نموده
 که امام محمد باقر از ابو حنیفه پرسید که شنیدم تو در مسائل دینی بقیاس عمل میکنی گفت
 ابو حنیفه که یا ابن رسول الله از تو سه سوال دارم گفت ان کدام است گفت زنی مورد
 مزاحم است یا مرد گفت که مرد بعد از ان گفت منی زیاده ناپاک است یا بول گفت بول
 گفت صوم افضل است یا صلاوة گفت صلاوة گفت اگر من بقیاس عمل نموده بایست
 که زنا را دو حصه و دو سه و بعد بول غسل کردی زنا را بقیاس صلاوة فرمودی حال
 آنکه این چنین نمیکنم پس مذہب من منبج بر کتاب و سنت است بعد از ان باقر رضی الله عنه
 از وی معذرت کرد و قول مخالفان در حق او ترک نمود میگوید مؤلف که این قصه بصحت
 زسیده و سند ان مجهول است و قصه امام جعفر با ابو حنیفه صحیح است یعنی از حقیقیان
 شصت و شصت براسه وقع عیب از ابو حنیفه این قصه را وضع نموده اند و الله اعلم بحقیقه الحال در تحفه اشته
 مشهوره آورده که رومی ابو الحسن حسن بن علی با سنده الی ابی البختری شعیبی قال دخل ابو حنیفه علی ابی
 عبد الله السلام فلما نظر الیه الصادق قال کانی النظر الیک وانت یحیی سجدی بعد ما ندرست و
 انکون منفردا کل لموت و غیما کل موم یک بسلک التیرون اذا وقفوا و تدریم اے واضح الطریق
 از تخری و فلک من الله العون التوفیق حتی بسلک الریایون بک الطریق یعنی روایت کرده است ابو الحسن
 شعیبی که گفت داخل شد ابو حنیفه بای عبد الله جعفر صادق پس چون نگاه کرد بسوے او امام گفت چنان نیم
 ترا که تو زنده خواهی کرد سنت جدم را از آنکه نموده باشد و خواهی بود که نگاه هر مضطر و فوایدش هر مضر و ناسو

تو خواہد رفت ہر تزدہ گان چون ایستادہ بماند و راہ نمائی ایشان را بطریق واضح چون تیر شرف پس ترا
از طرف خدا بدو توفیق با تو تا بروی خدا طلبان بسبب تو در راہ والقیافہ قطع کن کتب الامامیہ ان
ابا حنیفہ کان جاسا سلفہ المسجد الحرام و جملہ زحام کثیرین کل الافاق قد اجتمعوا لیسألونہ من کل جانب
محبوبہم و کانت المسائل سنۃ کہ تیر مہما بنما و لما توفقت علیہ الامام ابو عبد اللہ فقطن بہ ابو حنیفہ فقام ثم
قال یا ابن رسول اللہ لو شرت بک اولانا ففقت لادارناک الحدیث و انت قائم فقال لہ ابو عبد اللہ
اجلس یا ابا حنیفہ و اجب الناس فقلت ہذا و کنت آتائی لیخبرنہ بو ابو حنیفہ شستہ در مسجد حرام و گرد او
بسیار ہم بود تمام مردم اطراف جمع بودند کہ سے پرسیدند اورا از ہر طرف پس جواب میداد و سنا ترا
بودند سوالات درستیوں او پس بیرون میکردا ترا و میداد بروم پس ایستاد و بر سر امام جعفر صادق
پس آگاہ شد بروی ابو حنیفہ پس ایستادہ باز گفت سے پس رسول خدا اگر خبر سے یافتم بایستاد
تو بیشتر تو ایستادہ نے مانڈے بہتر مرخصا سے تعالیٰ شستہ تو ایستادہ با شستہ پس گفت
امام جعفر بن شعیب سے ابو حنیفہ و جواب دوم ہمہ پس ہمیں شغل یافتہ امہ پران خود را سے گوید بہت
ابن ہر دو قصہ غلط و مہم وضع است چرا کہ با قصہ عبد اللہ ابن شہر مہ مطالبقت ندارد و عبد اللہ را کتب
اسماء و الرجال صدوق و ثقہ گفتہ اند و ابی بن قسیمی مجہول الاحوال ست قدیم بنی و کتاب الترقیہ فی سایل التقلید
اور وہ کہ صاحب بحر السعادت و کثرت و وضع مذہب و تہذیب و ترتیب اقوال ابو حنیفہ گفتہ کہ
اول کہ یکہ قرع باب ارشاد نمود و مہ از ہر گنج اجتہاد برو داشت و راہ دین بر روی خلاق کشود و درین
کتب فقہ کرد و بنا و مذہب و دوس و فتوے نہادہ و احکام شریعت منتشر گردانید امام ابو حنیفہ کوئی
بود رحمۃ اللہ علیہ و او شاگرد امام ائمۃ المسلمین زیدہ اہل بیت الطاہرین سر کردہ مومنان
صادق و موحدان سابق امام بنی ہاشمی جعفر صادق بن محمد بن زین العابدین بن حسین بن علی رضو بود و حضرت
منور علم و ہر اہل بیت اراستہ سے عصر شستہ و یگانہ دور ارشاد و تعلیم طریقت ممتاز زمانہ بود و ہمہ اولیا التجا بانحضرت
اور وہ تہذیبی پیشہ نرد و اکثر حالات و بیشتر اوقات بار باب جلال میر میرد و نقش از ان عزیز تر بود کہ
پیشہ فقہ و وضع مذہب پر داند۔

انکہ او بود جعفر صادق	لقب او است ثابت و وثیق
فاضل و فصل زمان بودہ	کامل و اکمل ہسان بودہ

عالم علم باطن و ظاہر ہر
بر سر دشمنان دین قاہر

و ابو حنیفہ ج از طفلی ملازم انجناب بودہ از وہ علم میگرد و امام باوے نظر سے خاص داشت و ہمیشہ
توتیش مطیع نظر داشتہ از سر کف علم خود دل عطشان او را سیراب میساخت چون علم و فضل ان امام بقی
ماطقی در عالم اشتہار گرفت جسے از علمائے یہود و نصاریٰ با ہم شور می نمودند کہ دین محمد صلعم روز بروز
توت میگرد و بیکرے و غدر سے ابن دین بہم بزم یقیم و اختلاف فاش میان اہل اسلام در آنگہم باشد
کہ دین ایشان بہم براید انرا اسے این مجمع فقہ آرا برین انعقاد یافت کہ کتابے ترتیب دادہ و خبری
از دیان زالیقہ و ندایب باطلہ یا دلایل چند از قرآن و حدیث در ان دین گردان کتاب و کیسہ نمودہ
و کس از انجاعت بسبیل امانت بدست ان امام وقت سپردند و باز نیاہند تا انکہ ان امام ہمام وقت
و دع فرار سید فرزندان را و وصیت کرد کہ دست از قرآن و حدیث باز نہ اندرید بعدہ ازین عالم فانی بگوار
رحمت یزدانے انتقال فرمود و در قیام مدفون گشت و از ترکہ غیر از کتابے چند چیز سے نگذاشت فرزندان
انحضرت کہ خود قدوہ اہل علم و عالم بودند احتیاطاً کتب میگرد و ندوان کتاب امانت بدست اقتاد و از ان
چند سخنان غیب و دیدند کہ گاہے مثل ان از پدر بزرگوار خود شنیدہ بودند ابو حنیفہ ج گفت کہ من التلمذ
و خدمت انحضرت بودم ہرگز کلام ازین کلمات نشنیدم و نمیدانم کہ این کتاب از کجاست جسے از بندگان
کہ بخیر مت و وصیت امام نور سیدہ ہنوز تحصیل علم و معرفت جناب او کردہ بودند تصور کرد کہ کہ مذکورہ خاص
او چنین بودہ است و این سخن در میان مردم انداختند امام موسے کاظم با چنین برادران و ابو حنیفہ
انکار ان کتاب کردند تا کار بشامت ان کتاب مخالفت بسیار پیدا شد امام موسے کاظم با برادران و وحی
از عیان غریمت مدینہ کردند و باینکہ از پدر بزرگوار ویدہ و شنیدہ بودند بعبادت و ریاضت اشتغال
گرفتند و جماعت مذکورہ کتاب مسطورہ را در میان آوردہ و در ان بحث و جدال قلیل و قال شروع کردند
بسے از نادانان جاہل و کور و لان غافل را و دین امر با خودیارساختہ خاک اوبار بر فرق روزگار خویش
بچند بندگان این انجہ کہ خلاف دین و شریعت بود امام ابو حنیفہ بسیار میرنجید چون دید کہ اکثرے
از جاہلان و رفیقہ ان سخنان میشوند غیرت دین دامن دل او حکم گرفت و رس قرآن و حدیث و تفسیر
بنیاد نہاد و موکفت ان کتاب و بعض کتب تواریخ معتبر دیدہ است مگر وقت تا میفت
ان کتاب نام ان کتاب از خاطر بکلی رفتہ کہ تصور عباس سے چون خواست کہ امام ابو حنیفہ را قاضی کند

و او از بن امر با نمود و گفت که من قابل ابن افریتمم اگر درین قول صادقم نالایق را قضا نباید داد و اگر کاذب
 کما ذب را قاضی نبایست کرد و انوقت منصور و و را با نمود و بعد از روزی چند حیل نمود و نه رفته را قلع نمود
 نزد ابو حنیفه فرستاد و از بن نزد ابو حنیفه رفته گفت شوهر من مرده است و اهلک فراوان گذارسته
 و بمن وصیت نموده که انپی بهر شمشیر لانی و هزار دنیا بکسی دهی که افضل زمانه باشد پس
 از تو مشورت میکنم که ان اموال بکه و هم گفت با امام حنفی صادق بده که افضل زمانه خود است انمی و حل
 شد ابو حنیفه بر امام حنفی صادق و گفت یا ابن رسول الله تو از ابو بکر و عمر ترا نموده و پیر از سببه
 گفت معاذ الله گفت ابو حنیفه که اهل کوفه این گمان دارند گفت دروغ میگویند گفت اگر با ایشان از
 معتقد خود در حق شیعین خبر نویسی شاید ایشان براه راست باز آیند گفت س که ابو حنیفه اگر بنویسم
 ایشان هرگز قبول نخواهند کرد استی و امام ابو حنیفه همیشه مدح و ثناء امام صادق نمودی و گفته
 بود که استخوان لعل النعمان و در تحفه ثنا عشریه آورده که این قول از وی مشهور است مگر اتم حروف
 گوید که از بن قول چگونگی مدح حضرت صادق صادق که در چاکر لفظ اگر استخوان بضم سین و تشدید نون
 باشد یعنی ان دوست باشد و اگر بکسر سین فتح نون باشد مراد دو سال باشد پس معنی
 این سخن انست که اگر بنویسی دوست یا دو سال هر نیکه هلاک شدی که نعمان که خبیثی قصه
 یا لای ان بوده باشد که دلالت کند بر مدح صادق و این قصه بنظر اتم حروف نیا مدح نیست
 بدانکه در ملاقات نمودن ابو حنیفه با صادق در روایات متنوعه و در گذشته بقول صاحب بکرامات ابو حنیفه
 از طفلی ملازم امام صادق بوده اخذ علم نمود و بقول ابن شهر آشوب و در ملاقات ابو حنیفه با صادق در
 اتفاق افتاد که انوقت ابو حنیفه بفتوی و اجتهاد داشت حال سنمو و در تحفه ثنا عشریه آورده که ابو حنیفه تمییز
 امام باقر بود و اجازت فتوی و اجتهاد از ان بنجاب گرفته و از زید شیبی تمییز اخذ نموده و بقول صاحب
 مضمرات و گفته ابو حنیفه را با باقر در اتفاق ملاقات افتاد که ابو حنیفه انوقت بفتوی و اجتهاد مشغول بود
 انکه ابو حنیفه تمییز امام صادق بود و از وی روایت حدیث نموده و اخذ علم کرده درین شکی نیست چرا که
 موضوعین و علمای شیعه و سنی هر دو متفق اند برین و می توانند که بصحبت امام باقر و برادر او زید شیبی و
 برادر حنفی صادق رسیدند از هم اخذ علم نموده باشد مگر از طفلی ملازم صادق بود و قول ضعیف
 است شاید بعد از تحمیل معلوم تکمیل ان از حضرات مرقومین نموده باشد و الله اعلم بحقیقه الحال

و نیز باید دانست که آنچه صاحب بحر السعادت گفته که بعد از وفات امام جعفر صادق بسبب بیرون آمدن انبیا
اختلاف در امت پیدا آمد پس او امام موسی کاظم را برادران خود غیبت مدینه نمود و این قول نیز صحیح معلوم
نیشود چرا که این قول متفق بر آن میشود که وفات انجباب در شهر دیگر بوده باشد تا کتب خانان او در آنجا
بود و فرزندان او از آنجا بمدینه آمدند و حال آنکه خود صاحب بحر السعادت گفته و باتفاق مؤرخین ثابت
است که وفات انجباب در مدینه و قبرا و در بقیع اتفاق افتاد و لاجرم غیبت مدینه از مدینه صورت پذیرد
شاید در اصل کتاب عبارت چنان بوده که امام موسی بعد از وفات اختلاف سکونت مدینه اختیار فرمود
و از سهو قلم کاتب بجای سکونت قضا غیبت برآمده علاوه بر این قصه خود غلط فاحش است شوق
و اعتماد را نشاید چرا که سپردن کتاب نصاری بدست امام جعفر اصلا به ثبوت نرسیده فرزندان امام جعفر و
ابو حنیفه یکپس واقف نبودند اگر واقف بودند پس علام نمودند پس و اختلاف پیدا نیامدی پس
صاحب بحر السعادت از کجا دانست که این حادثه پیش آمده تا این قصه را بیان نمود و الله اعلم المستت
در معارج النبوة آورده که ای کریم و فدایا بزرگ عظیم در قصه حضرت اسماعیل مراد از بزرگ عظیم چه باشد
گویند بر این چنانکه حق تعالی او را بزرگ عظیم گوید بقول امام جعفر صادق که تفصیل آن در معارج مذکور است
مراد از بزرگ حضرت حسین است علیه السلام است و انجباب چنانچه مرع علمای شریعت بود و بهمنان
مقتدا سبب طریقت بود و هر صوفیه نسبت خود با انجباب میرسانند میگویند که ابو الحسن خرقانی از بزرگ
ابی زید بسطامی ترمیث شده و ابو زید نیز از بزرگ بزرگ امام جعفر صادق فیضیاب گشته و امام جعفر را
دو نسبت است یکی از پدر خود و از پدر خود و همچنین تا علی رض و او از آن رسول صلی الله علیه و سلم
و دیگر سبب از جد مادری خود قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق عن سلمان و فارس عن ابی بکر الصدیق
رض عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم که از آن الرشحات و قوت القلوب و قول الخلیل بالجملة در هر فن میگویند
داشت و همیشه اوقات خود را در استحکام شریعت معروف و معرکه ساخت و عمر گرانمایه را از اول تا
آخر بقناعت و تقوی و عزالت و از نردا گذرانید و هرگز منقول نشده که از انجباب گاهی امری
صادر شده که موجب اعتراض از جانب شریعت باشد رحمه الله علیه

[illegible]

ابی محمد یوسف بن ایشخ ابی الفج بن جوزی و ہوزیروسے عن مولفہ اجازۃ کانت قرأتی شعبان من سنہ
 ستہ و ثمانین و ستائین ہجری المطلقہ نے بغداد میں ہمارا الہدایہ لکھا ہے غرض انکے این حدیث از جملہ
 صحیح و در کتب میر سلف منقول است از علمائے بزرگوار و العلم عند الہدایہ الفقار و رشواہد البنوۃ و روضۃ
 الاحباب از مفصل بن عمر روایت کردہ کہ گفت روزے با صادق رحمہ اللہ میر فتح ناگاہ بڑے بگڑشتیم
 کہ پیش روے گا وے مردہ افتاد و جوان زن با جھے از کوہ کان خود میگرفتند صادق رحمہ از وی پرسید
 کہ حال چیست گفت من و فرزند ان من باین گا و شیر و سے معاش میگذاشتیم و دوسے مرد و زن
 در کار خود حیران شدہ ام صادق رضی اللہ عنہ فرمود کہ میخواہی کہ خداے تعالیٰ از از اندرہ گردانہ گفت
 باین سخن یہ میکنے باین مصیبت کہ مرا رسیدہ است فرمود کہ سخن یہ نمیکنم بعد از ان دعا کرد گا و شرباے زود و
 اوار داد و روانے برخواست نذر ست صادق رحمہ بیان مردم در اعدوان زن نہانت کہ و سے کہ
 بود در شواہد البنوۃ و روضۃ الاحباب از علی بن حمزہ روایت کردہ کہ گفت من با امام صادق رحمہ اللہ
 در پاسے نخے خشک فرود آمدیم صادق ال محمد علیہ السلام لب سے جنبایند و من نمیدانستم کہ او
 چہ میگوزد ناگاہ روے بان خبر ما بن آورد و گفت مرا طعام کن از انچہ از دستہ دے در تو و دے بیعت نہادہ
 است از روزے بندگان خود من دیدم کہ خبر ما بن لبوے و سے میل کردہ و از دے خوشہ ہا
 او بختر بود از خبر ماے تر مرا گفت پیش اسے و بسم اللہ الرحمن الرحیم بگو و بخور من بموجب فرمودہ عمل
 نمودم ہرگز خبر ما بنی ازین شیرین تر و خوشتر بخورہ بودم اے ابے انجا حاضر بود گفت من ہرگز خبرے کہ
 امر و دیدم ندیدہ بودم جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود کہ ما و از ثمانین و پنچہ در میان ما سگ
 و کا تے نیبیا شد اما دعا میکنم کہ خداے تعالیٰ اجابت میکند اگر خواہی دعا کنتم تاق تعالیٰ ترا
 مسخ گرداند و سگ سازد اے ابے از جملہ کہ داشت گفت دعا کن امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ
 دعا کرد و فی الحال ان اے ابے سگ شد و روے بجانہ خود نہاد و امام صادق رحمہ اللہ فرمود کہ در عقب
 دے برو من بر فتح دیدم بجانہ خود زخمہ دیدم و پیش الہی و الدجود دے جنبایند چو بے برداشتند و اورا
 بزدند من بارگشتم و انچہ دیدم ہوش امام علیہ السلام رسانیدم ان سگ نیز باز آمد و پیش امام رضی
 اللہ عنہ در خاک میں غلطید و اب از چشم او میرفت امام صادق رضی اللہ عنہ بروے ترجم فرمودہ دعا
 کرد تا بصورت خود عود کرد ناگاہ گفت اے ابے انچہ تو گفتہ ایمان آورد و سے جواب داد کہ اے ابے

بلکہ دو ہزار بار در شواہد النبوة و روضۃ الاحباب از یونس بن طعینان روایت کرده کہ گفت با جاسقے در ملازمت
 صادق رضی اللہ عنہ بودیم پرسیدیم کہ چون خدا می آید ابراہیم علیہ السلام را گفت کہ خدای تعالیٰ من الطیر
 نصر من الیک انظر عاتق انک مجلس بودی از دنیا از اجناس مختلفہ پس فرمود کہ میخیزا جسد کہ مثل ان شمارا بنما گفتم
 ارے فرمود اے طاؤس منے الحال طاؤسی حاضر شد پس فرمود کہ اے غراب غرابے حاضر شد پس
 فرمود کہ اے باز بازے حاضر شد پس فرمود کہ اے کبوتر کبوترے حاضر شد پس فرمود تا ہمہ را یکستند
 و نیزہ ریزہ کردند با یکدیگر میخفتند و ہر اے ایشانرا نگاہ داشتند بعد از ان سہ طاؤس را بر داشت
 و فرمود کہ اے طاؤس و ہم کہ گوشت داشتہ و پر اے و سے از یکدیگر جدا شد و ہر سے را چسبید
 دیدن وے راست شد و زندہ گشت و بان سہ مرغ دیگر ہمین معاملہ کرد و ہر زندہ شد و در شواہد النبوة
 و روضۃ الاحباب و معانی آورده کہ منصور علیہ بیعت را فرمود کہ جعفر بن محمد را حاضر گردان چون بیعت و بر حاضر
 ساخت منصور گفت قتلے المدائن لم اقلک یعنی بکش مرا خدا اے تعالیٰ اگر بکشم ترا چند عجلہ قتلے
 دیگری و یغواہی کہ خون مسلمانان برینے صادق رضی اللہ عنہ گفت و اللہ من بیعت نکردہ ام و نخواستم
 اگر تو چہ نہ رسیدہ است از زبان فرج گوئی رسیدہ است و اگر عیاذ باللہ آنچه گفتے کردہ باشم بر تو
 علیہ السلام ظلم کرد و غنہ کر و دیوب علیہ السلام بیعتی را قبول نہ کرد و سیامان را عطا و داد
 شک کرد اسی نمود و میان پیغمبر اند و نسب تو با ایشان باز میکرد و منصور گفت راست میگوئی و ویرا بالا
 خواند و بر پہلو سے خود بنشانید پس گفت فلان بن فلان ابن عمن از تو من رسانیدہ است پس فرمود
 تا ویرا حاضر کرد از دوسے پرسید کہ تو خود شنیدے این عمن را از دوسے گفت ارے گفت سو گند
 میتوانے خود رفت بلے پس انار سو گند کرد کہ بالمد الذی لا الہ الا ہو عالم الغیب و الشہادۃ صادق رضی
 اللہ عنہ گفت یا امیر المؤمنین من ویرا سو گند میدہم گفتم تو سو گند وہ بان شخص گفت بگو سے بہت من
 اول اللہ و ثانیہ الی حوی قتلے قتلے کرد و کذا جعفر قال او کذا جعفر نہ کہ انتفاع نمود و آخر سو گند و ہم و مجلس
 را و منصور گفت پامی را یکشد و از مجلس بیرون بر رفتہ اللہ علیہ صادق گفت تو بہر او منتر سے از آنچه
 در حق تو گفته اند و عذرخواہی تمام کرد و وقت رفتن بیعت کہ خامو خلیفہ بود خلیفے فخر و جایزہ نیکو برداشتہ
 ہمراہ صادق دم آمد و سال او غنائم بنزل تشریف آورد و بیعت گوید کہ چون صادق را بمنصور در آلب
 خود بچہا بند و ہر چند لب خود بچہا بند غضب منصور فرسے نشست تا ویرا نزد یک نو نشاند و از وی

نشو و نشو چون از پیش دے بیرون آمد از دے پرسیدم کہ این خوشمناک تر از ہم کس بود بر تو چون
 تو در آمدے لباسے جنبانیدے چه بخواندے کہ دم بدم غضب دے فرو نشست گفت دعاے
 جدو و حسین بن علی را رضی اللہ عنہما بخواند کہ یا عدوے عند شدتے و یا غوثے عند کرتے از سنی عینک
 التی لا تانام و اکتفے بر کتک الذی لا یرام بر گوید کہ این دعا را یاد کر فتم ہرگز مرا شدتے پیش نیامیدم کہ
 این دعا را خواند و از ان شدت فوج یا فتم و فتم بر گوید کہ از صادق رضی اللہ عنہ کہ چنانکہ شدتے کہ ان شخص
 سو گند خود را تمام کند و ویرا سو گند و اوے فرمود کہ چون بندہ خداے تعالی را بیکانگی و بزرگواری
 باو میکند باوے علم و روز تو تا آخر عفویت وے میکند و ویرا سو گند و او دم با پنج شیندے خدا ہی تعالی
 و بزاز و گرفت و در صواعق و شواہد ادرودہ کہ داؤد بن علی بن عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما کیے
 از مواسے صادق را رضی اللہ عنہ قتل کرد و اموال ویرا گرفت صادق رضی اللہ عنہ بروے درآمد و سکا
 خود در زمین میکشید و فرمود کہ مولاے مرا گشتے و مال ویرا گرفتے و اللہ کہ بر تو دعاے بدخواہم کرد و او
 بر سبیل استنرا گفت مرا از دعاے خودے ترسانے صادق رضی اللہ عنہ بخانہ باز گشت و ہمیشہ
 "اے محمد بیدار بود و قیام و نمود چون وقت سحر شد شیندے کہ بردا و دعاے بد کرد ساعے بنہا کہ ویرا
 بکشتند و از آنجملہ انست کہ در شواہد و اصا بہ نے تیز لہجا بہ آوردہ کہ چون زید را رضی اللہ عنہ کشتند و بوزا
 کردند حکیم بن عباس کلے ابن دو بیت گفت

سلطانکم زید علی خیر خلقتہ	ولم یرحمہ یا علی بن اہلب
تقیم نعمان علیا سفاہتہ	و عثمان خیر من علی و اہلب

چون این دو بیت بصادق رضی اللہ عنہ رسید دست بدعا برداشت و فرمود اللهم ان کان عبدک
 کاذباً فسلط علیہ کلما من کلابک یا خدا یا اگر بندہ تو کاذب است پس سلط گردان بروے سگے از
 سگان خود را بنے امیہ ویرا بکوفہ فرستادند شیر ویرا در ۱۰ ہدیر چون ابن خبر بصادق رضی اللہ عنہ رسید
 در سجدہ افتاد و گفت الحمد للہ الذی انجنا ما ہذا یعنی شکر خدا را کہ وفا کرد ما را با پنج وعده کردہ ہذا یعنی
 آوردہ کہ از چلہ مکاشفات صادق رضی اللہ عنہ انکہ ابن عم وے عبد اللہ بن جعفر کہ شیخ بنی ہاشم بود
 پسرے داشت ملقب بنفس ذکیہ و در آخر دولت بنے امیہ وضعف ایشان بنو ہاشم بخوانستند
 کہ بے محمد وبرا وروے بیعت کنند صادق رضی اللہ عنہ از بیعت ایشان ابا کرد و مردم تمت بوسے کردند

که از روی حسد و عینت نیکند صادق رضی الله عنه گفت و الله که خلافت نه بین خواهد رسید و نه بایشان
بلکه خلافت از صاحب قیاسی زرد خواهد بود که صهیان و غلامان ایشان بران باز میگردانند باشند
و منصور عباسی در آن روز حاضر بود و قیاسی زرد پوشیده بود چون ایت یمن از صادق شنید همیشه
این منی و خاطر او بود تا و قیاسی خلافت باور سید و والد جعفر محمد باقر رحم بتر قبل از او که از این خیره داده
بود که منصور عباسی مالک شرق و غرب روی زمین خواهد شد و مدت او بطول خواهد انجامید اسی
آخره کامرین خلافت منصور رسید از قول باقر و جعفر محمد مجتبی کرد چای و رشو اهر و رده که روزی منصور
با حاجب خود گفت و قیاسی که جعفر بن محمد برین در آید پیش از آنکه من رسد و پرا بکش روی صادق
رضی الله عنه بروی در آمد و پیش و نه شبست منصور حاجب را طلبید آمد و دید که صادق رضی الله
عنه نشسته است چون صادق رضی الله عنه برفت حاجب را طلبید و گفت ترا چه فرموده بودم حاجب
سوگند خورد که من ویرانیدم مگر پیش تو نشسته نه در وقت در آمدن ویرانیدم نه در وقت بیرون رفتن
و از آنجا نیست که یکی از مقرران منصور گوید که روزی پیش و س در آمدیم ویران شدیم با قیاسی گفتیم یا ای محمد بن
موجب تفکر تو چیست گفت ای فلان چیه کثیر از علویان فاسد ساخته و پیشوا س ایشا زکاتم
گفتم ان کیست گفت جعفر بن محمد گفتم و س مرد ایست مشغول بعبادت خدای تعالی و اصلا نظر بر دنیا ندارد
گفت من دانسته ام که تو بایامت و س اعتقاد دار س اما ملک عیقم است من سوگند خورده ام که
بشب در نیابتم تا خاطر خود را از و س فارغ نسازم سیاف را بخواند و گفت چون جعفر بن محمد حاضر شود
هر گاه که من دست خود بر سینه خود نهیم باید که ویران قتل کنی پس بفرمود که تا صادق را رضی الله عنه حاضر
کنند در وقت در آمدن بوسی بستم دیدم که لب س جویاندا نماند استم که چه بخواند لیکن قصر منصور
را دیدم که بجنبش در آمدن کشته از تلاطم امواج بحر و منصور را دیدم سر و پای برهنه و لرزه بر اندامهای
و س افتاده استقبال و س کرد باز و س ویرا گرفت و پرده ساد خود نشاند و گفت یا ابن رسول
الله باعث آمدن تو چیست فرمود که چون مرا خواند س آدمم گفت حاجی که دار س بخواه فرمود چای
من است که مرا خواند س تا من باختیار خود هر وقت که خواهم حاضر شوم آنگاه برخاست چون بیرون
رفت منصور جامه خواب طلبید و تا نیم شب بختیید و نماز باز و س فوت شد چون بیدار شد نمازها
را قضا کرد و مرا پیش خواند و گفت در آنوقت که جعفر بن محمد حاضر شد از دانی دیدم که یک لب و س

بر زمین و یک بر بالا سے قصر من زبان فصیح با من گفت کہ مر خدا سے تعاسے فرستاده است کہ اگر
بصادق رضی اللہ عنہ گزندے رسائے ترا و قصر ترا فرو برم حال بر من متغیر شد چنانکہ دیدے من گفتم
کہ این سخراست گفت ملوک این سخراست کہ این خاصیت اسم اعظم است کہ بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم
آمدہ بود کہ ہر چہ میخواست چنان میشد و از آنجملہ آنست کہ ابو نعیم گوید کہ بعدینہ در آمدیم و کینر کے ہمراہ بود باہ
جمع شدیم چون بیرون آمدیم کہ بحمام روم دیدیم کہ جاعتے از اصحاب بزیارت صادق رضی اللہ عنہ توجہ
نمودہ اند بایستادن ہمراہ شدیم چون بخانہ صادق رضی اللہ عنہ در آمدیم و چشم وے بر من افتاد
فرمود کہ اے ابو نعیم مگر ندانستہ کہ در خانہ پیغمبران و فرزندان ایشان پنجبت در سنے باید آمد گفتیم با
ابن رسول اللہ اصحاب را دیدیم کہ سے آمدند ترسیدیم کہ این دولت از من فوت شود تو بہ کہ دم کہ دیگر
ہرگز چنین نگفتم و بیرون آمدیم و از آنجملہ آنست کہ دیگرے گفتے است کہ دوستے داشتیم کہ منصور ویرا
جس کردہ بود صادق را رضی اللہ عنہ در موسم حج و روضات دیدیم بعد از نماز عصر از من پرسید کہ حال
دوست تو کہ در جس منصور بود چہ شد گفتیم بختان و جس وے است دست بدعا برداشت چون باعتے
بر آمد گفت والد کہ دوست ترا بگذاشتند را دے گوید کہ چون اربع ہار گشتم از دوست خود پرسیدم
کہ ترا کے گذاشتند گفت روز غرض بعد از نماز عصر و از آنجملہ آنست کہ دیگرے گفتے است کہ در کہ بروے
خریدیم و بان جنم کردیم کہ از از دست نہ ہم تا بعد وفات کفن من باشد چون از وفات بزدلفہ باز
گشتم از من غایب شد بسیار غموم شدیم چون با داد از فر دلفہ بچنے آمدیم در سجدہ خیف نشینا گاہ
کے از پیش صادق رضی اللہ عنہ آمد کہ ترا میطلبند برو پیش وے رفتم و سلام گفتیم و نشستیم روے
بن کرد و فرمود کہ میخواہی کہ ترا بر دے وہیم کہ بعد از وفات کفن تو باشد گفتیم ارے کہ بر دمن ضایع
شدہ است غلام خود را آواز داد و غلام وے آمد بروے اور چون دیدیم ہمان برو من بود بچینہ
فرمود کہ این را بگیر و خدا سے تعاسے سپاس گوے و از آنجملہ آنست کہ شخے پیش وے دہ ہزار درم
اور دو گفت کہ من کج میروم ازین بر اے من سراے بخز کہ چون اربع ہار کردیم باہل عیال خود
را انجا متوطن شویم چون اربع ہار گشت و پیش صادق رضی اللہ عنہ آمد فرمود کہ براے تو مرا می خریدم و رشت
کہ خدا اول ان منتہی رسول صلی اللہ علیہ وسلم سے شود و تانے بہ علی و ثالث بحسن و رابع بحسین
رضی اللہ تعالیٰ عنہم و اینک ملک نوشتہ چون ان شخص از ابشتینہ گفت راضی شدیم با این

بسند چون بمنزل خود رسید بریار شد و وصیت کرد که آن حکم را با دوسه در قبر نهند چون وفات کرد و آن حکم را با دوی در قبر نهادند دیگر روز با مادر و پدر که حکم بر دوسه قبر دوسه است و بر پشت و نوشتند که جعفر بن محمد دفاتر خود با پنجه و عده کرده بود و از آنجا است که شش دوسه التماس و عا که در کف دست و بر اجند ان چیز دوسه که بسیار حج گذارد فرمود که خداوند او را چندان پاره که چاه حج گذارد و شخص نجاه حج گذارد و در حج نجاه و یک بجه رسید و خواست که غسل کند سیل ویرا در بود و در آن بمرد و اما نقش خاتم امام جعفر بن است است غلیبی من الناس کذا فی روضه الاحباب و السلام

موسی بن جعفر رضی الله عنه

در روضه الاحباب و در شواهد النبوة و تاریخ ابن خلکان گفته که دوسه امام هفتم است از ائمه اثنه عشر در روضه الاحباب گفته که کینست او ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله و ابو اسماعیل و ابو علی نیز از جمله کینست او است و در شواهد آورده که لقب او کاظم است در روضه الاحباب آورده که صالح و صابر نیز لقب او است و قال ابن خلکان نقل عن تاریخ خطیب البغدادی کان موسی یروی عن عبد الصالح بن نام دوسه موسی و کینست او ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله و ابو اسماعیل و ابو علی و لقب او کاظم و عبد الصالح و صابر و صالح و زین المجتهدین است در روضه الصفا آورده که از زین المجتهدین میگفتند در مدینه و مادر دوسه ام ولد بوده حمیده بر بریه نام و ولادت وی در ابو ابو میمان که در مدینه یوم الاحد سبع خلون من صفر سنه ثمان و عشرين و مائتة فی حبس هارون الرشید بنفوذ یوم الجمعة خمس خلون من رجب سنه ست و ثمانین و مائتة کذا فی الشواهد و در روضه الاحباب آورده که امام موسی در وقت فوت امام جعفر بست ساله بود و بر روایت اصح و اکثر در رجب سنه ثلث و ثمانین و مائتة در بغداد از عالم نقل نموده و برین روایت مدت امامتش سی و پنج سال باشد و زمان حیاتش پنجاه و پنج سال و در روضه الصفا آورده که بقول صاحب بیع الابرار مدت حیاتش چهل و پنج سال بود و قال الشیخ طاعلی قاری نقل عن المسعودی مات سنه ست و ثمانین و هو ابن اربع و خمسين و نسه تاریخ ابن خلکان کانت ولادته یوم الثلاثاء قبل طلوع الفجر سنه تسع و عشرين و مائتة و قال الخطیب سنه ثمان و عشرين بالمدينة و توفی فی المحسن بقین من رجب سنه ثلث و ثمانین

و مائت و قبل سنته ست و ثمانین بغداد و قبل از توئی مسوفاً و قال الخطیب توسی سے الجیس و دفن
 فی مقابر الشونیہ فی خارج القبة و قبره هناک مشهور نیز او علیہ مشہد عظیم فیتنادیل الذهب و الفضة
 و انواع الالات و الفرش الیحد و ہونے بجانب الغربی و در وقتہ الاحباب اور وہ کہ بقول اکثر ارباب
 اخبار کاظم رضی اللہ عنہ را بفرمودہ ہارون الرشید سکندر بن شاکب یاجی بن خالد بر سکے زرہ واد
 و بدان واسطہ ان جناب رومی بفرودس اعلیٰ نہاد و فیہ ایضا نقل عن تاریخ گزیدہ کہ بعقیدہ بعضی
 از علمای شیعہ سرب و خلقوم ان امام ریختند و بدست بے شمرست رشتہ عمر غزنیش را کیست مستند
 مدفن پر نور امام کاظم رضی اللہ عنہ در خط بغداد مشہور است مطاف طوائف بہو غلایق نزدیک
 و دور و فی اخبار الدول للقرمانی کانت و مائت و ثمانین و مائتہ فلما توفي امر الخلیف
 بوضع نعشه علی الجسر ببغداد بناوی علیہ بن ہادی بن جعفر الذی یزعم الشیعہ انہ لا یموت فانظر و الیہ
 سیتا ثم و من فی مقابر قریش و لمن الجسر فی خمسون سنۃ و شیخ عبدالحق و ہادی و شرح شکات
 اور وہ کہ امام شافعی گفتہ کہ قبر امام موسیٰ کاظم تریاق مجرب است و حاجتہ و عارہ -
 اما نقاب ان جناب ت العمر یا بند شریعت بود و بیچ روایت نہ بطریق صحیح نہ بطریق ضعیف مرسو
 شدہ کہ از انجناب امرکیہ موجب اعتراض از جانب شریعت باشد صادر شدہ و در شواہد البیوہ
 اور وہ کہ عابدترین اہل زمان خود بود و ذوقیقہ ترین ایشان و سنی ترین و کریم ترین ایشان و قال ابن
 خلکان نقل عن حلیب البغدادی کان موسیٰ یروی عنہا صالحا لعبادۃ و جہادۃ و انما نقب بالکاف
 علیہ و تجاوزه عن المعتدین و دور و وقتہ الاحباب اور وہ کہ نسیم مکارم اخلاق ابن امام عالی شان
 اطراف جہان را و مشام جہانیاں را معطر گردانیدہ بود و اشہد محاسن ادب ان مقتدای
 بلند مکان شام طلمت اندوز طوائف انسان را بھج عالم افروز رسانیدہ و دوفور ہر دعا و نش
 از مردن از قوت و طاقت بشر و کمال علم و فضیلتش بیرون از احاطہ استطاعت علمای دانش
 پرورد عجب کراماتش عجیب از معجزات رسول و غایب خوارق عادتش معجز طبع عقول و تقویٰ ملت
 بر روی عالم را بشخصہ و فی تشریف امای و مشہور بود فی اخبار الدول للقرمانی ہوا امام البکر القدر الا واحد الخ و مسافر
 لیلہ قاکا القاطع نہاد صاحباً سے لفظ علیہ و تجاوزه عن المعتدین کاظم او ہوا المعروف عند الخ
 باب الجوانح لانه ما خاب المتوسل بہ فی قضاء حاجتہ قط و کان کہ کرامات ظاہرہ و مناقب باہرہ

انتزاع محمد انصاف و علما بارگاہی اربع الزیاد علیہ با و در صد ائق اور وہ کہ موسے کاظم رضی اللہ عنہ دارث علم و فضل و کمالات پر جو گذشت و دیر کاظم ازین جہت گفتند کہ علم بسیار داشت و چشم فرو سے بردوار مردم تیار و عفو سے نمود و نزد اہل عراق مشہور بود و در باب فضائے جہان نزد خدا سے تعالیٰ بعد اہل زمان خود بود و سخاوت و سے نیز از ہمہ ایشان زیادت بود و فی تاریخ ابن خلکان روی اندیش مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مسجد جدہ سے اول اللیل و سبع و ہدیہ قول فی توحید عظم الذنب محمد فی حسن العفو من عند کبار اہل التقویٰ اہل طافہ المغفرۃ فضل پر و باحتیاج صبح و کان بنیاد اخبار و نوادر کثیرہ و سے اخبار الاول للقرآن سے و خدا کثر الادب سے مایہ من ذلک قول ابی الفتح۔

حقیقا کان علیہ سلا سے
فانا الحمر والزمان غلامی

انا للسیّد الشریفی سلام
واذا كنت للشریفی غلام

و در وقتہ الصفا آوردہ کہ امام موسیٰ قرآن را بنایت نیکو خواند سے و در قرآن خواندن بگریست و سامعان نیز بگریستند و در ان زمان تہجد و تریل او یکایک کلام الہی را قرات نیکر و در مدنیہ و ازین الجہتین میگفتند و از امام جعفر صادق منقول است کہ اشارہ با و لا و خود کردہ گفت اینا فرزندان منند موسیٰ سید ایشان است و ہم امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ در بارہ امام موسیٰ فرمودہ کہ موسیٰ بابے است از ابواب الہی و از و سے بیرون نواہد آمد کیسکہ غوث این امت و نور ہر ملت با و بہترین کل موجود و فاضل ترین جمیع موجود بود و مامون از پر خود روایت کند کہ در شان امام موسیٰ کاظم را پس از ان خود گفت کہ این مرد امام مردم است و جہت حق بر خلق و خلیفہ بر کافہ عباد حق امام جماعتی امم بحسب ظاہر از و سے قہر و غلبہ و بجزا سو کند کہ امام موسیٰ منزوا و تراست از من و از سایر خلق بجای رسول و من این سخن نہ بچہ ان میگویی کہ ہم ملک و کار خلافت را سہل می انکارم و انسان سے شمارم و امید کہ اگر عزیز ترین اولاد من در حکومت با من منازعت در چشم او را از حد حق بیرون کنم کہ ملک عظیم است لیکن اسے مامون این موسیٰ و ارشاد جمیع انبیاء است اگر علم جمیع خواہی از و سے باید خواست مامون گوید کہ چون این سخنان از پر خود شنیدم نہال محبت اہلبیت در روضہ جان نشاندہم و جان شیرین از پر اسے طلب مر ضات ایشان نشاندہم و سے طبقات البشرانے کان رضی اللہ عنہ یقول اذا صحبت رجلا و کان موافقا لک ثم غاب عنک فلیقہ فانتظر قلبک علیہ

فابرج اسے نفسک فانظر فان كنت اعوججت فتب وان كنت مستقيما فاعلم انه ترك الطريق وقت
عند ذلك ولا تقطع منه شيء يستبين لك ان شاء الله تعالى وكان يمينه بالبعد الصالح كثر عباد
واجتماعه وقيامه بالليل وكان اذا بائنه عن احد ان يوذيه يبعث اليه كمال دسنة ليعتد به
المستقلان موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي الحسن الماشي المودق الكاظم
صدوق عابد من السابغة مات سنة ثلث وثمانين وقال الشيخ ملا علي انصاره في شرح اشفا
الفاضل عياض موسى بن جعفر بن محمد العلوي الكاظم عن ابيه وعبد الله بن ريار ولم يرد
وعنه ابنه علي الرضا واخوه علي ومحمد بنوه ابراهيم واسماعيل وحسين قال ابو صالح حاتم نقته امام
في خمس الرشيد اخرج له الترمذي وابن ماجه وفي ميزان المذهب موسى بن جعفر بن
محمد بن علي العلوي الملقب بالكاظم عن ابيه قال ابن ابي حاتم صدوق امام وقال ابو جعفر
نقته امام فليت موسى عنه بنوه علي الرضا و ابراهيم واسماعيل وحسين واخوه علي ومحمد وانما اوردته
لان العقب له ذكره في كتابه وقال حديثه غير محفوظ يعني في الايمان قال الحل في علي ابيه الصلوات
الاربع في ثلث فاذا كان الحل علي ابيه الصلوات فاذن موسى في مذكوره وفي مسند الشهاب
باستناد ظلم ابيه سهل بن ابراهيم عن موسى بن جعفر عن ابيه عن جده متصلا قال رسول الله
صلوات الله عليه وسلم الوضوء قبل الطعام ينفي الفقر وبعد ميعه العلم ويصح البصر وجاء عن موسى بن
ابا به مرفوعا في المال الحلال الراسخات في الوصل المطمات في الحل وقد كان موسى بن ابراهيم
ومن عباد الاقطار وله مشهد معروف بنجد اومات سنة ثلث وثمانين في ليلة ولدت خمس وخمسون
سنة وحديثه قليل جدا وفي خلاصة التنديب للحافظ صفه الدين موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن
بن علي بن ابي طالب الماشي ابو الحسن الكاظم المدين عن ابيه وعنه ابنه علي الرضا واخوه
محمد بن جعفر بن محمد واما نقته قال ابو حاتم نقته صدوق امام من ائمة المسلمين قال يحيى بن الحسين
العلوي في بلده عن رجل يوذيه يبعث اليه بصره فيها الف دينار -

اما سخاوت وعلم انجباب

ارصدوا عن اوردته سخاوت اوزا اهل زمان او زياده بود و ستنه تاريخ ابن خلكان كان سخيا كريما وكان

بجای عن الرجل انه یؤتی فی عیال الیه بصره فیما العت و بنار و کان بصره لثانیاً و یتار و ابی حاتم و بنار
ثم یقبها بالمدریته در رفته الصفا و ذکر کاظم آورده که اکبر اولاد امام جعفر صادق او بود و باو
حمیده ارسته و با خلایق پسندیده پیوسته بود و احسان شهریه بر امتنان مذکور نویسنده
شریفین و سبب رسانند که فلاکس پیوسته لغیبت تو مشغول است نه الحال هزار دینار
برسم انعام نزد او فرستاد ابو محمد ابن یحیی علوی روایت میکند که شخصی از اولاد عمر بن الخطاب
رم امام موسی بن نجاشی در سبب و امیر المومنین علیه السلام را در شناسنامه داد و بعضی از متنبیان این بیت
باو گفتند که ما را از حضرت فرماید تا این شخص را یکشتم و مقام اهل بیت از او سبب یکشتم بنیاد
امام بیانعه تمام و احتیاج مالا کلام این است ازین حرکت منع فرمود و پرسید که انحر و کجا است گفتند
بر سر ضیعت خود رفته است امام بیانعه تمام بکاتب این ضیعت روان شد و چون بدینجا
رسید مرکب در فرجه او را ندان عمر از دور فریاد برآورد و تشییع آغاز کرد که مرکب در گشت
نزد مردمان مران امام موسی التفت به سخن او نگریه همچنان میراند تا بدور رسید و از مرکب فرود
آمده پیش او نشست و در ردی او تبسم گشته پرسید که تو را درین زراعت چند خرج
شده باشد گفت دو بیست و نینار باز امام استفسار نمود که چند امید میدارسی که ازین
فرجه بتور سد جواب داد که دو بیست و نینار امام بر فور صره مشتمل بر سیصد و نینار بیرون آورده
پیش او نموده فرمود که این سیصد و نینار را بستان و امید از زراعت خود منقطع نگردد و انحر و
بر فاست و سر امام را بوسید و اکتانها بگذاشته عفو و اغماز طلب نمود و گفت همچو کس در
فضیلت و کرم بر اولاد نبی و و سبب مسالمت ننو اند حجت و امام موسی کاظم چون بمنزل خود بیا
گشت با مخصوصان خویش که قصد انشخص داشتند صورت حال را بیان کرده فرمود که این عمل
که از من صادر گشت بر بویا آنچه شما تصور کرده بودید -

اما التلاوه سبب از العجوس نموده اول آنکه در شواهد السنه و اخبار الدول للقرانی در رفته الصفا و صواعق محرقه و تاریخ
فلاکان آورده فی ذکر الکاظم رم کان یسکن المدینه فاقدمه الیه سبب بینه و فحبه فراسی فی النوم
علی بن ابی طالب رم و هو یقول یا محمد نمل عینم ان لولیم فی الارض و نقطوا ارجاءکم قال البرج
فارسل اسے لیل فرائی ذلک فحبه فاذا هو یقر آنده الایه و کان احسن الناس صوتا و قال علی

موسیٰ بن جعفر خجندیہ برحقانہ و اجلسہ اسے جنبہ و قال یا ابا الحسن اسے راایت امیر المؤمنین علی
 بن ابی طالب رضی اللہ عنہ بقرا علی کذا فتو منہ ان تخرج علی او علی احد من اولادہ فقال والدہ
 لا فعلت ذلک ولا هو من شائے قال صدقت اعطت لک الامت و بنابر ورده اسے المدنیہ قال یخرج
 فاحکمت امرہ لیلا فخرج الا و ہونے طریق خوف العواقب یعنی مہر سے بن منصور ویرا از مدینہ
 بنجد اور دو حبس کر دینے امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ در خواب وید کہ فرمود یا محمد فصل عظیم الایۃ
 یعنی ای شاہد و توقع انست از شما اگر بخود گیرد امور مردان را یعنی حاکم خلق شود اگر نسا و کیند و زین
 از روئے تکریم و عظم قطع رحم نماید بنابر تخریج و تظلم تریع گوید در شب بود کہ مرطبیہ چون پیش و سے رقم
 شنید کہ امیر المؤمنین را بخواند با و از خوش گفت حالے برود موسیٰ بن جعفر را بار رقم و اور دم
 ویرا معانقہ کر د و بنشانہ و خواب را با و سے گفت پس گفت می توانے کہ مرا بمن گردانے از انکہ
 بر من و فرزند ان من خرج کنے فرمود کہ والدہ ہرگز نگردہ ام و از شان من نیست کہ بکنم گفت را
 میگوئی پس بریغ را گفت کہ ویرا سے ہزار و ہر و اسیتہ وہ ہزار وینار بدہ و سانشکے و سے کن تا
 بدینہ رو و بریغ گوید کہ ہم در شب کار و سے بختیم و ویرا و ان کردم پس نہیج کرد و اگر او ویرا
 از تو و انکہ سیا و مانے پیدا شود انتہی دوم نے مروج الذہب للسیعودی ذکر عبد اللہ بن مالک
 الخرمی و کان علی دار الرشید و شمر طہ قال اتانے رسول الرشید نے وقت ماجا فی قبیۃ قطی
 فاستتر عنہ من موضعی و منعی من تغیر ثیابی فراعنہ ذلک فلما مرت اسے دار سبقتی انجاد م فرحت
 خبرے فاذن یرے فی الذخول فدخلت فوجدتہ قاعدا علی فراشہ فسلمت فسکت ساعۃ قلا
 عقلی و تقصاعف الخزع ثم قال سے با عبد اللہ ابتر سے لم طلبک فی ذالوقت قلت لا و اللہ یا
 امیر المؤمنین قال اسے رایت الساعۃ نے مناسے کان حبشیاً قد اتانے و معہ حربۃ فقال ان
 لم تخل عن موسیٰ بن جعفر الساعۃ والا تخرج تک بہذہ الحربۃ فاذهب فخل عنہ فقلت یا امیر المؤمنین
 اطلق موسیٰ بن جعفر تلاتا قال ثم امض الساعۃ حتی نطق موسیٰ بن جعفر و اعطت تلاتین الف
 درہم و قل لہ ان اجبت المقام قبلنا فلک عندے ما تحب و ان اجبت المفضی الے المدنیۃ
 فالاذن نے ذلک الیک قال فمضیت الے الحبس لاخرہ فلما راے موسیٰ و شب الی قایما
 و نزل انے فدا مرت قبیہ بکر وہ فقلت لا تخف فدا مر نے امیر المؤمنین باطلا تک و ان اوقع الیک

ثلاثین الف درهم ہو یقول کہ ان اجسبت القام قبلنا فلک ما تحب وان اجسبت الان فکلام
 نے ذلک مطلق الیک واعطیتہ الثلاثین الف درهم وقلت سبیلہ وقلت لا لقد رایت من امرک عجبا
 قال فاسے انجرک بنیانائیم اذ اتانے النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال مسی حبیبیت نطلو ما نقل بہ الکلام
 فاکمل لا تبیت ہذہ اللیلۃ نے اجسبت قفالت باسے وادی ما قول فقال قل یا ساح کل صوت ویا
 سابق الفوت ویا کاسۃ النظام لہا وشمہا بعد الموت اسالک با سہا تک الحسنۃ ویا سہا لک الاعظم
 الاکبر الخیرون المکتون الذی لم یطلع علیہ احد من الخلقین یا علیا ذہ انما لا یقوسے علی انما ہذا الموعود
 الذی لا یقطع ابراؤ لا یحیی عدد وافر عنی فکان ماتری یعنی ذکر کرد عبدہ الدین مالک انخرای دودوار بان
 رشید و صاحب شرط وے گفت امدمرا فرستادہ رشیدہ ورتیقہ کیا مدمرا در وقت گاہی پس
 بکشیدہ مرا جاسے من و منع کرد مرا از غیر لباس پس رعایت کرد مرا در ان پس ہر گاہ شدم بسوے
 خانہ سہقت کرد مرا خاوسے پس دانستہ رشیدہ خبر من پس اولن داد مرا در دخول پس داخل شدم
 یافتہم اورا ششمستہ بر فراش خود پس سلام کروم پس ساکت ماند ساعتے پس بہرید عقل من و دو
 گو نہ شدم چرخ پس تر گفت مرا اسے عبدہ الدین ابامیدانے کہ ترا براسے چہ در نیوقت طلب کردہم گفتہم نہ
 بخدا یا امیر المؤمنین گفت دیدم ویرین ساعت در خواب کہ حبشی امدمرا و با و حریباست پس گفت
 اگر نیکدار سے موسے بن جعفر را در نیوقت اکاہ باش کہ ترافج میکنم باین حرے پس برو و بگذرا واپس
 گفتہم یا امیر المؤمنین ابابگزارم موسے بن جعفر اسے بار یعنی کبر سے بار بر سیدم گفت اری بگذار
 در نیوقت دیدہ اورا سے ہزار درہم و بگوا ورا اگر خواہی مقام کن نزد ما قبول کروم کہ براسے تست
 نزد ما پنجہ تو دوست داری و اگر خواہی کہ بروے بسوے مدینہ پس اجازت است ترا ورا ان گفت
 عبدہ الدین رقم بسوے زندان تا نیکہ بیرون کتم اورا پس چون دید مرا موسے بر جست بسوے من
 ایستادہ و گمان کرد کہ مگر من امور شدم باد بکروے پس گفت کہ ترس تحقیق کہ امر کرد مرا امیر المؤمنین
 باطلاق تو دانکہ بدہم ترا سے ہزار درہم و بگوا دید ترا امیر المؤمنین کہ اگر خواہی مقام کتے نزد من قبول کروم
 کہ براسے تست پنجہ تو دوست داری و اگر خواہی کہ مراجعت کنے بسوی مدینہ اختیار تراست و دادم
 اورا سے ہزار درہم گیدار شتم اورا گوتم اورا کہ تحقیق دیدم در بارہ تو امری عجیب گفت پس من خبر کتم
 ترا کہ من در خواب بودم کہ ناگاہ امدمرا بنیبر صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت موسے نجوس شد سے

مطلوبم پس بگو این کلمات را بدرستی که نباشند تو امشب در زندان پس بگو پدر و مادرم فدای تو
 باو چه بگویم گفت بگو با سماع کل صوت اعلیٰ انزل الله عاده لک و بر پس بود آنچه دیدی سیوم و صدعت
 او رده که چون بارون الرشید بچ آمد یعنی از مردم سعادت دیگر گوی امام موسی کاظم نزد وی کردند
 که از هر جانب اموال از حجت و سستی او در دنیا آنچه کالا سستی هزار دینار طلا خرید نو ده نایز
 بارون الرشید ویرا گرفت و نزد امیر خود عیسی بن جعفر بن منصور که واسی بصره بود فرستاد
 یکسال ویرا حبس نمود انگاه بارون الرشید ویرا بقتل و سستی بوسیله بصره نوشت او
 از سستی بامر و گفت او ادعای نداشت و در حال خود است و بهارون الرشید اعلام نمود که کسی را
 بفرستد تا امام موسی را تسلیم و سستی و اگر کسی را سستی فرستد او را خواهم گذاشت که هر جا که خواهد
 برود و بارون الرشید چون کتاب دید که سستی بن شاکر را فرستاده تا امام موسی را تسلیم او
 نماید و سفارش و سستی کرده بود که باو سستی بکنند بعد از آن هم در طعام کرد و بستی را نزد سستی در ملک کرد
 و سستی کرده بعد از سه روز وفات یافت و عمرش شصت و پنج سال بود و سستی تاریخ ابن خلکان اقامت
 بالمدینه است ایام بارون الرشید غرض رمضان سنه تسع و سبعین و مایه قتل محاسن بغداد
 و حبس بهایا است ان لوسه سستی سستی یعنی اقامت کرد موسی در مدینه تا زمان بارون الرشید غرض
 کرده شد در رمضان سنه یکصد و هشتاد و نه پس برادر او همراه خود در بغداد و حبس کرد او را
 تا آنکه وفات کرد و در زندان درین دور وایت منافات دارد از عبارت هو اعق متبادر میشود
 که در زندان بصره وفات یافت و از روایت ابن خلکان و غیره موافقین بالاتفاق معلوم میشود که در زندان
 بغداد وفات یافت پس شاید پنج یا شش روز که سستی بن شاکر از زندان بصره گرفته در بغداد بوده
 باشد اگر چه صاحب صواعق تصحیح بیان نکرده و نیز اختلاف است و آنکه صاحب صواعق میگوید که
 او را گرفته در بصره فرستاده و یکسال در آنجا محبوس ماند و ابن خلکان میگوید که همراه خود گرفته در بغداد
 اینطور بوده باشد که همراه خود گرفته از مدینه روان شده از انشای راه و بصره فرستاده و بعد از یک سال از آنجا بزرگوار
 بن شاکر در بغداد طلب کرد و در نه صورت لا منافات و انسداد علم عیارت ابن خلکان نیز اندک
 غیر موطوع شده شاید از سه قلم کاتب و یک لفظ فرو گذاشت شده باشد و سستی
 الذیاب المسعودی سستی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب بن هاشم

سومائیں عشرہ مسند خلت من ملک الرشید ستہ ست و تمانین و مائتہ و ہوا این اربع و سین
سنتہ و قد ذکرنا فی رسالتہ بیان اسناد الایمنہ الفطیہ من الشیعہ اسامیہم واسناد اسماہم و مواضع قبولہم
و مقامہم و اسماہم و کم عاش کل واحدہم مع ابیہ و من اورک اجدادہ علیہم السلام و لکنہم العالی فی الرشید
من ابیات -

امام کہ گفت بغیر نہا نہا	عصا الدین موسیٰ من البرعدہ
و عین خبط بالبر فیہما	سوا و علیہ قریہا و بعید ہا
واسم یقطانا بیت ہما ہما	لہ فی الحنا و ستود و عا بکید ہا

مولف گوید باعث مجوسیت امام کاظم بار سیوم فقط ہمین یک سعایت نبو و بلکہ وجوہات دیگر نیز بود و ان
انست کہ در صواعق آورده کہ ہارون الرشید امام کاظم را دید کہ نزدیک کعبہ نشسته باو گفت کہ تو کی کہ
در سہاروم بیت میگیزی کاظم رہم گفت تو امام حبس و سے و من امام فلو ہم دیگرانیکہ -

سے تاریخ ابن خلکان و صواعق حرستہ ان ہارون الرشید حج فانی قیرا بنیہ صلی اللہ علیہ وسلم
نہ را دوحہ من قریش دانفی القبایل و معہ موسیٰ بن جعفر فقال السلام علیک یا رسول اللہ یا

ابن النعم فقال موسیٰ السلام علیک یا اب فتیر وجہ ہارون الرشید و قال ہذا ہوا الفخر یا اب الحسن تھا
نہنہ حج کرد ہارون الرشید پس آمد نزد قرینہ صلی اللہ علیہ وسلم و کرد او قوسے از قریش بودند و ہارک
کرده بود قبایل را و بود ہمراہ او موسیٰ بن جعفر پس گفت ہارون الرشید علیک یا رسول اللہ یا ابن النعم
و کاظم رہم گفت السلام علیک اسے پر من پس متغیر شد چہ ہارون و گفت این فخر است
اسے ابوالحسن و در صواعق آورده کہ ازین معنی در ہم شد و باین سبب اورا ہمراہ خود بقدا و
برود و در انجا مجوس ساخت و بیرون نیار و تا دقیقہ وفات یافت نو گفت گوید کہ در قلعہ جس

سیوم امام کاظم مورخین را طرفہ خطا بے ضبط واقع شدہ چہ صاحب صواعق یکبار گفت کہ سبب
سعایت بدگوی از کہ اورا بسوسے بھرہ فرستادہ و انجا تا یکسال مجوس ماند بعد از ان سکرین یک
اورا سوم گم داند و انجا میگو کہ از مدینہ اورا بقدا و برو مجوس کرد و بیرون نیار و تا وفات یافت
علی ہذا القیاس عبارت ابن خلکان نیز در نیقام اند کے غیر مربوط است بر ناظر مخفی نخواہد بود ابن خلکان
یکبار گفت کہ در زمان مدسے مجوس شدہ بسبب دیدن خواب امیر المومنین علی ۱۴ اورا بدگوی

از ان تا زمان هارون الرشید در مدینه بود که هارون و برابار مجوس کرد و در زندان بگردانیدند سبب
معلوم میشود که قید و بار اتفاق افتاد باز خودشان از سوسه نقل میکنند که هارون و برابار قید کردند
خواب حبس و اورا با کرد و چنانچه بالا گذشت بعد از ان خودشان نقل میکنند از حطیب که امام کاظم در پس
بنفاد ببرد پس بالفرد قید سه بار باشد یکبار در زمان مہر سے دود بار در زمان هارون الرشید
که یکبار بیدار خواب اورا با کرد و بار دیگر با نکرد و در باب حبس سیوم نزد مولف اقرب به جواب
چنان می نماید که اینطور گفته شود که هارون بر اسے گذاردن حج یا عمره بیکه آمده بود بسبب غمازے
برگویی که اورا گفت کاظم رضی اللہ عنہ مال خردان جمع نموده کالاسے سے هزار وینار طلا خرید ازین
سبب هارون متوهم شد بعد از ان چون کاظم رضی اللہ عنہ را نزدیک کعبه دید گفت که تویی که در
سمر از مردم بیعت میکنی کاظم رضی اللہ عنہ گفت تو امام حسودے ومن امام ظالم و بدم ازین سبب
هارون در خشم شد و اورا همراه خود گرفته مدینه رفت و در اینجا چون بمقابل غیرت بیت نبوی صلی
اللہ علیہ وسلم رسید هارون گفت السلام علیک یا رسول اللہ یا این المم کاظم رضی اللہ عنہ
گفت السلام علیک یا ابست چهره هارون متوهم شد و گفت ابن فخر است اسے ابو الحسن و خشم
او زیاده شد پس او فرمان داد و همراه خود گرفته روانه بغداد شد از شناسے راه او را در زندان
بهره فرستاد در اینجا یکسال مجوس داشته بزرگ سکر بن شکم و در بغداد طلب کرد مجوس
ساخت و در اینجا بسبب مسموم شدن امام موسے روستے بغداد و س اعلیٰ نهاد و در مہرورت
جمع بین الاقادیل ہم میشود و بی ربطے عبارت ہم بر پیغزو اللہ اعلم بحقیقۃ الحال -
من اخباره در صواعق آورده که هارون الرشید کاظم را رضی اللہ عنہ گفت چگونه شما میگوید که ما
ذرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم ایم و حال آنکه شما اولاد علی ابن ابی طالب علیہ السلام و امام موسے
این ایت برخواند من ذرتہ داود و سلیمان اسے قول و عیسے چون بنام عیسے علیہ السلام رسید
گفت عیسے را علی بنیما و علیہ السلام پدر بنود و حال آنکه خدا اسے گھالے اورا از ذریت ابراهیم خواند
و ایضا خدا اسے تبارک تعالے فرموده من حاجب فیہ من بعد ما جاؤک من العلم فقل تعالوا نری انباء
او بتاؤکم الایۃ یعنی و قتیکه خدا اسے تعالے امر فرمود که پیغمبر صلوٰۃ اللہ و سلامہ علیہ بانفاسے
مبارک کند آنحضرت غیر علی و فاطمہ و حسن و حسین را رضی اللہ عنہم مبارک بخواند پس حسن و حسین رضی اللہ تعالیٰ

عنهما لیران رسول الله صلی الله علیه وسلم اندر بن حجت که گفتیم و ما از اولاد حبشیم رقم و سه اخبار
 الدوله لقرمانی بوالرشدید یوگافقال یا موسی لم نلتئم انما اقرب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
 منافقال یا امیر المؤمنین و ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خطیب است که یکبار گفت خطیب
 فقال سبحان الله و کنت افخر منکس علی العرب و الفح فمال کما لا یخلف استی و لا از و عیال و الذنا
 لا دله کم فذلک نحن اقرب الیه منکم قال و هل کان یخبر ان یفضل علی جبرکس و من نکشفات
 فقال لا قال کذا کان لکن یفضل علی جری و یخبر ذلک فذلک نحن اقرب الیه منکم یعنی پر سید دین
 هارون از دین که اسے موسیٰ چرا میگویی که شما قریب ترید بسوسے رسول خدا صلی الله علیه وسلم
 در پائیس گفت یا امیر المؤمنین اگر رسول خدا خطیب بنویسد بسوسے تو و قدرت را یا میداد سکه و حاجت
 میکرد سکه تو و اگر گفت سبحان الله اگر چنین میشد فخر میکردم بر عرب و عجم بدان گفت موسیٰ مگر خطیب
 نمکند رسول خدا بسوسے ما و ندیم ما و راجه که او پدر است پدر شما پس بن سبب یا قریب تریم بسوسے
 او از شما باز گفت که ای حاجز بود رسول خدا که در ایام جرم شما در زمان شما منکشف است با ششند گفت نه
 گفت موسیٰ لیکن داخل شدن بر جرم ما حاجز بود و راجه انکست پس بن سبب یا قریب تریم با و از شما و
 سنے روضه الصفا ایوب بن حسین الماسی روایت میکند که نفع انصار سنے که مرد سنے بد نفس
 هرزه گوے بود تعرض مردم شکر روز سنے با عید الغزیر بن العز بن عید الغزیر و حجه دیگر بر روضه
 هارون الرشید نشسته بودند که امام موسیٰ بر مرکب سوار طالع گشت و حاجب رشید بقدم عزاز
 و اجال پیش آمده با استقبال او رفت و سله مردم نیز شربط العظیم و تجیل بجاسے او و رند و حاجب
 بے توقف رخصت ملاقات حاصل نموده امام موسیٰ بجای رشید در اندیش با عید الغزیر گفت
 که من عاجز تر از شما بیان نمیدم که باشخصه که دشمن ایشان است و بیم ان دارند که ملک ایشان را
 بربان او و دینیه ثقی و فروتنی نمایند و همین لحظه که امام موسیٰ از نزد رشید بیرون آمد من او را
 بختاب بے تالایق فاطب سخته خاطرش را نکین گردانم عید الغزیر انفع را نصیحت کرده گفت
 تعرض او شود و ادب را نگاه دار که انطالقه از اهل بیت پیغمبر اند و گاه باشد که در جواب کسی
 که یا ایشان تعرض نماید سخنی گویند که تا قیام قیامت عار ان بر صفحات روزگار بماند و چون امام موسیٰ
 از پیش هارون الرشید بیرون آمد بر مرکب سوار شد نفع از جای خود بر سینه چام مرکب امام را

را گرفت و از روی غلظت گفت تو کیستی و از کجائی کاظم باو فرمود که اگر مقصود تو آنست که نسب
خود بیان کنی من پسر محمد صیب السمرین اسماعیل فرج الدین ابن ابراهیم خلیل السلام و اگر از شهر من میپرسی
شهر من آنست که حق سبحانه تعالی بر کافران و منافقان و بر تو اگر از معرفه ایشان بشرطی که میدانم که
نمیدانم و اجیب گردانیده که بزمارت و طواغیت انجمن و زندقه و آخرت با حذر مشروبات اختصاصی بند
و اگر اظهار ایمان غرض است و منافرت پیش خلق بخدا سوگند که مشرکان و یار ماراضی نشدند که
مسلمانان مدینه در برابر ایشان در اینند گفتند که اے محمد اکفای ما بیرون فرست داین سخن
امام موسی اشاره بان بود و روزی که عتبه و شیبیه و ولید از حضرت خود بیرون آمدند مبارز
طلبیدند و کسی از انصار در مقابل ایشان رفتند بعد از آنکه مشرکان دانستند که ایشان را
در نیه اند گفتند آنچه مذکور شد اگر استفسار از شرف و منقبت ماست ما آنکسائی هستیم که چسب
فرمان اهل ایمان و ایمان بر ما صاواة میفرستند و اگر تو مسلمانی میگوئی اللهم صل علی محمد و آل محمد
اکنون دست از مرکب من باز دار تا بر دوزخه بر اعضایه تفیع انصار سے افتاده و سوا فقیخت
بارگشت و در وقت صبح و روز که غریب پیغمبر نقل نمود که امام موسی کاظم در وقتیکه از
اعداد اگر بنیة پوشیده و پنهان در اطراف جهان میگشت گذار و بر قرین قرایه شام افتاد و در
محل کوهی دید نهایت عاسی که جمعی از انصار سے تنوچه قلعه الجبل شده بودند از ایشان
پرسید که این چه جاسی است و شما کجا میرید گفتند برین کوه دیر است و در انجا راهب است که
هر سال یکبار بیرون سے آید و مار از حلال و حرام شریعت عیسائی آگاه میکند و شکلی که باشد حل سازد
امام موسی بایشان مراجعت نموده بر بالاسی کوه رفت و چون بدر رسیدند پیر سے محراب
بیرون آمد و بر موضع مرتفع بنشست و همینکه چشم راهب بر موسی بن جعفر افتاد نور سے دید که
از فرقهای یونان آسمان مرتفع شده و از نیصورت تعجب شده پرسید که آشنائی با یگان
گفت از شما نیستم گفت مگر از امت مرحومه گفت بله راهب پرسید که از علمای ایشان یا
جهال یوستی جواب داد که از جاهلان نیستم راهب گفت اسلاک ام تسالنی فیمنی من پرسم از
و یا تو پیر سے از من موسی گفت ذاک المیکس اختیار ماست راهب گفت من پرسم
ایام زده و هر چو خواهم پیر سے راهب گفت ما و شما میگوئیم که در بشت درختی هست که نزالوئی گویند

و ما یگویدیم که اصل ان در سکا عیسی است و زعم ثنسا انکه در منزل محراب است و علی کلا القدرین
 در بهشت بقعه و غفرانیت که شانه از ان درخت نهند اکنون بگو که مثال ان در دنیا چیست
 امام گفت مثال ان در دنیا آفتاب است که چون بوسه السارسد هیچ بقعه نباشد که شیا س
 از اشعه ان در انجا نیتند راهب گفت راست گفته و در سینه را نیکو سفتی و از هر جانب او از کین
 بر اید باز پیرو پر سید که میان ما و شما اتفاق است که اهل جنت در بهشت طعام و شراب
 میخورند و از مطوعات و شربوبات کم نمیشود و اگر میدارند بگو که مثال ان در دنیا چیست امام گفت
 مثال ان در دنیا کتاب خدا است غرض اهل جنت اهل تفسیر و تادیل در بطون ان سخن گویند و در
 حقایق و قایق ان نکته پر داند با تمانیر سد بختان بر حقیقت خود باشد راهب استخوان نموده
 گفت ما و شما یگویدیم که اهل بهشت طعام و شراب میخورند و ایشا زبول و غایط نباشد مثال
 ان در دنیا چیست امام جواب داد که مثال ان در دنیا چنین است که در شکم مادر از طعام و شراب
 که مادر بخورد و او را نصیب باشد و بول و غایط از او س هاد زگر و در راهب گفت راست بیان کرد
 اکنون مرا خبر ده که کلید بهشت از ز رست با سیم امام گفت از یکجا ام ای که زبان بنده مومن است
 که در دهن بگرداند و بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله راهب گفت اکنون سسده دیگر پرسیم که در
 جواب ان فرومانی امام گفت اگر جواب با صواب بگویم بدین ما و رای گفت بلی و برین عهد کردند
 انگاه بر راهب گفت مرا خبر ده از ان دو برادر که در یک شب از مادر متولد شدند یکروز بجز رحمت الله
 بیست و دو رهن موت اند و برادر یک و دویست سال عمر داشت و دیگر س صد سال امام در جواب
 گفت ان دو برادر یک غریب و دیگر غریب و از پیران شهر حیا که بیک شکم متولد شدند و بعد از
 پنجاه سال که با هم بسر بردند غریب فرسای میرفت و با دس قدری انچه و انکور و عصیر و شیر بود گذارد
 بر قریه از قرای شام افتاد که خدا س تعالی اهل انرا هلاک کرده و قریه را ویران ساخته بود و غریب
 و زحرا بی ان نظر کرد و گفت ای کی نده الله در موتها پس در انجا خواب رفت و باری تعالی روح
 او را قبض فرمود و حیدر او را از چشم مردمان پنهان داشته و گوشت او را بر سباع و وحوش
 حرام گردانید و ان طعام و شراب همچنان تازه بماند که هیچگونه تغیر س بدان راه نیافت و مرکب
 او نیز هلاک شده و بعد از وفات غریب چندین سال حق غرقه ابا تمام بک از ماکان قریه را آبادان ساخت و بعد سال

غزیر ازنده گردانید و فرشته آمده از وی سوال کرد که کم نشیت یعنی چقدر روزگ نمودی جواب داد
که لبت بود و بعضی یوم یعنی توقف نمودم روزی یا بعضی از دوان تر وید و جواب بواسطه ان بود که اول
پنداشت که آفتاب غروب کرده است بابر ان گفت که یکروز متوقف بودم و چون ملاحظه نمودم که هنوز
فوق الارض است فرمود که بعضی از روز و رنگ کردم و نفر شسته گفتم که بل لبت مایه عام فالظر
اسه طعامک و شربک لم تسند و انظر اسه حمارک یعنی بلکه توقف نمودم سه سال برین بسوسه
طعام و شرب خود که بنوسید و بنکر بسوسه خرو و چون غزیر نظر بر استخوانها جو سیده مرکب خود
انداخت و دید که عظام ان با هم متصل شد و اعصاب و عروق و لحم بر وسه رستن گرفت بعد از ان
قادر بخار پوست در وسه پوشانید قال الله تعالی انظر اسه انعام کیف نشز با نعم کمسوا بالما فلما ان
له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر برانگاه غزیر بر چهار پاسه خود نشسته بخاند آمد و بارادر خویش
غزیر چاه سال دیگر زندگانی کرد و هر دو برادر در یکروز یکدرد و دست سالگی و دیگر در صد سالگی
وفات یافتند چون موسی بن جعفر سخن بانهار رسانید راهب گفت هر چغیتی راست گفته و من
گواهی میدهم که خدایکی است و محمد بنده و رسول اوست و حقان مجلس نیز میوقت راهب ایمان
اوروند در تحفه اتنا عشر به در کید شتاد و دو و مرده و حکم صحت برین قصه نموده که لا و خل ابو حنیفه
زار قبر النبی صلی الله علیه و سلم ثم اتی دار الصادق مجلس شکر خرو و جرح این موسی و هو صیغ مقام لم
و در قره ثم قال ابن یضیع الغریب حاجیه سنی بل کم فاجاب تیوار سه خلعت الحار و تیوفی عین الحار
و شطوط الانهار و ساخط النمار و لا یستقبل القیله و لا یتدبر باغینیز یضیع حیث شاد فقال ابو حنیفه
الله اعلم حیث یجعل سالتی ترجمان این باشد و حقیکه داخل شد ابو حنیفه در مدینه زیارت کرد و قبر نبی را صلی الله
علیه و سلم باز آمد بخانه صادق ره پس نشست منتظر بر آمدن او پس بر آمد سپرد موسی حال انکار و خردی حال
بود پس ایستاد و تعظیم او کرد باز او را گفت کجا تضا کنده غریبه حاجت خود در شهر شما پس جواب داد او را که پرده گیر و در
پس یاور و پیروان چشمه مسایه و از کنار نه راه و از جای فنادن میوه باور و نکند تقبل و پشت نکند تقبل این نگاه
فضای حاجت کند بر جا که خوا پس گفت ابو حنیفه خدا بهتر میداند چنانکه مقرر کند رسالت خود را -

اما کرامات و خوارق عادات او

در شوال و ربه و رفته الاحباب از کتب معتبره و در و اثن و اخبار الدوله و القرامانی آورده که این سخن از شیخ زین العابدین است

که گفت در بار حق تعالی و اربعین و ایام هجرت و اعیان حج بیرون آمدیم چون بقادسیه رسیدیم جواسی
دیدیم خوب رو سکه گندم گون بالای جامهای خود پشمینه پوشیده و شعله برکت زده و تعلیم در پاکر و در
میان مردمان بیرون آمده و تنهانشسته بانو و گفتم این جوان از صوفیه مینماید همانا که میخواهد که درین راه
برگردن مسلمانان یار باشد بروم و دیرامرز نش گفتم تا زین باز ایستاد چون نزدیک وی رسیدیم
فرمود که یا شفیق جتنو اکثر این الطین ان بعض الطین اتم پس مرا بگذاشت و بر خست بانو و گفتم انجیل کاسه
شیر نام را و باقی الطین مرا بگفت هر آنکه بنده ایست صالح بودی رستم و اندر سکه گلی خواهم هر چند تیر بر ختم بود
نرسیدیم چون بنزل دیگر رسیدیم دیدیم که در نماز است لرزه بر اعضا می افتد و سکه افتاده و اشک
از چشمها می ریزد و می رود ان شده گفتم بروم و از سکه بجای خواهم صبر کردم تا فراق شد چون روی بوی
نهادیم گفتم ای سکه شفته بخور ایچو باین است را که ایستاد نظر من تاب و امن و گل صاحبانم اهدیه
پس مرا بگذاشت و بر خست ختم این جوان از ابدال است دوبار شد که از سر باطن من خبر می دهد
چون بنزل دیگر که از راه میگذشت رسیدیم دیدیم که بر سر جابه ایستاده و در دست و سکه
در کوه ایست ایچو اگر که اب بگردان رکوه از دست و سکه در چاه افتاد با سمان نگر سبست و گفت

انتهی از طینت المسافر و قوسه ازار دست الطهارا

اللهم سیجریا سیرا طهارا و الله و الله دیدیم که اب چاه بالا آمد دست دراز کرد و رکوه را پر اب بگفت
و در خواست و چهار رکعت نماز گذارد بعد از ان بجانب توده از یک میل کرد و بدست خود ریگ
میگرفت و در رکوه می ریخت و می جنبانید و می شنایید پیش و سکه ختم و سلام کردیم جواب داد و گفتم
ما اطعام کن از یا و تے ایچو خدا سکه تو سکه تلا افهام کرده است گفت ای سکه شفیق هر چه تو سکه
خدای تعالی چه ظاهر و چه باطن بایر سدن خود را با خدا سکه تو سکه نیکو گردان بعد از ان رکوه را
بین داد بیا شناییدم سوبق و شکر بود و الله که هرگز از ان خوشتر و لذیذ تر چیزی نیست شناییده بودیم
سیر شدیم و سیل گشتیم چنانکه چند روز را با طعام و شراب حاجت نداشتا و بعد از ان ویران دیدیم
تا که چون بیکر رسیدیم دیدیم که در نیمه شب در نماز ایستاده بود و بخشوع تمام و زار سکه و گریه میکرد همه
شب چنین بود چون صبح رسید نماز گذارد و طواف کرد و بیرون رفت و در سکه و سکه بر ختم دیدیم که
بر خاسته و در راه بود ویرا موا سکه و خدم بودند و مردمان گرد و سکه و در آمدند و هر سکه سلام

سیکته نزد سید بن کبیر گفتند نزد موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و جمیع گفته
 اینجانب غریب از پیش این سید عجیب و غریب نیست نمی گفتی نماز که نیم شب که در نماز بقا و تمام شب که در نماز
 گذراندن بقدر مضنون و در شواهد و رفته الاحباب زیاده است در دیگر کتب مذکوره نیست و نام نزل گیر که
 زیاده است در حدیث مذکور است و در دیگر کتب مذکوره نیست فقط در رفته الاحباب که غلام علی بن موسی الرضا
 رضی الله عنه بود نقل کرده که گفت روز سه اسحاق بن عمار در آمد و نزد موسی بن جعفر نشست
 و در آن وقت شنیدی از مردم خراسان نیز از آن دخول طلبید و مجلس شریف رسید و بانجانب نشسته
 تکلم نمود که کلام بوی شباهت داشت و مثل آن می شنید بود امام کاظم رضی الله عنه بهمان زبان او را
 جواب داده اسحاق بانجانب را گفت من هرگز تا ایندم این کلام شنیده بودم امام فرمود که این کلام
 امام حسین است است پس گفته است که آنوقت من بودم و آنک را بر بالائی گفت مثل تعجب است
 فرمود که ترا خبر دهم از این عجیب تر باشد بدستیه که امام میدان منطق الطیر و منطق البروس
 روح را که این و قاصد او را خلق کرده است و خلقی نیست بر امام چیز که و غیره ایضا من نقل این
 عمر کویون صادق رضی الله تعالی عنه وفات یافت و عبد الله بن جعفر خلافت و وصیت پدر و موسی
 امام است که و کاظم رضی الله عنه نیز هم بسیار در ساحت سداست خویش جمع ساخته عبد الله را طلبید
 داشت و فرمود تا آتش در آن پیغمبر باز وند تا همه پیغمبر سوخته شد و آتش گشت انگاه موسی بر خاک
 با آتواب خویش در میان آتش و آمده پیشست و بجانب حاضران متوجه شده آغاز میگذاشت
 و بعد از ساسته از آنجا بیرون آمده جامه خود را بپوشاند و مجلس رجوع کرد و عبد الله را گفت اگر تو گمان
 می پری که امام است بعد از پدر تو بپوشیده نشین و درین آتش چنانکه من نشستم تا او بیاید که رنگش
 از شنیدن این سخن متغیر گشته برخاست و از مجلس کاظم رضی الله عنه بیرون رفت و در شواهد النبوة
 که بارون الرشید علی بن نقیطن را حاکم مکه فخر داد و او را بنهار و از آنتر سیاه زلفه علی بن
 نقیطن بنابر کمال محبت که نسبت بر کاظم رضی الله عنه داشت چنانکه از اموال او چاهها فرو و در
 رایش و سه فرستاد همه را قبول کرد جز در آنکه که رو کرده گفت که این را نگاه دار که ترا بکار آمد بعد از
 بجز در آن علی بن نقیطن بریکه از غلامان خود غضب کرد و از پیش ساذا غلام پیش رشیده آمد گفت
 سید بن موسی بن جعفر امام میدارد و بر احوال و حال بسیار میفرستد از آنجا و راه است

که امیر المؤمنین و یزیدان اکر ام و احترام کرده است چون رشیدانرا شنید غضب بروی مستوی
شد فی الحال گماشته بطلب وے فرستاد چون حاضر شد از وے پرسیدان و راعه را که ترا
پوشانیده بودم چه کردی گفت نزدیک منست یا امیر المؤمنین فرمود که ویرا حاضر کن غلامی را طلبید
و گفت بفلان خانه رود و از سر اسے من بگویدانرا از فلان کینترک بطلب و در آنجا صد و تھے است و
سر ترا بکشاسے دوران صدوق نظر فے است سر برانرا بیا غلام زد و از نظرف رانرا مکر در شنید
فرمود تا برانرا برداشتند ان دراعه را وید بویهای خوش مطیب ساخته غضب وے فرو نشست
و گفت ابن را بجاکوے باز فرست و خوش باش که من بعد سخن بچکس را در حق تو نخواهم شنید و
از آنجا انست که شنیده گفت است که در کرت اول که مبدی کاظم رضی الله عنه بنجد و طلبید مرا فرمود
که بعضی از یزیدانرا از نزد خود چون بمن نظر کرد و مرا بسیار مغموم و مخزون دید گفت ای فلان چیست که ترا
مغموم است یا پس منم یا پس این ظالم میریزد و معلوم نیست که سر انجام چه خواهد بود فرمود که هیچ
باکے نیست که در فلان ماه و فلان روز با تو خواهم آمد تو در اول شب فقط من سے باش وایم ماه
و روز ششم تا نزد من که موعود بود و رسید انتظار میرقم تا نزدیک غروب بچکس اندیدم شیطان
و سوسم و فطرن انداخت تبر سیدم که شکے در دل من راه یابد فطرنی عظیم در من افتاد ناگاه وید
که از جانب عراق سیاه پید آمد و کاظم رضی الله عنه در پیش ان سیاه بر نیله سوار و از او د کاسے
فلان گفتیم یا ابن رسول الله فرمود که نزدیک بود که شکے در دل تو افتد گفتم چنین بود پس گفتم انچه مید
که از من ظالم بسلایته خلاص شایسته فرمود که یکبار دیگر مرا خواهند بود که خلاص نیایم و از آنجا انست که
دیگرے گفت است که در مدینه با ویدم و خانه بیا ای گرفته بودم ملازمت مجلس کاظم رضی الله عنه سے کردم
روزی که باران میامسم اندر احرام ملازمت وے سبتم چون بروی و آمدم و سلام کردم جواب داد
فرمود که اسے فلان بخانه خود باز گرد که خانه تو بر بالاسے متاع تو فرو داده است باز گشتم ویدم که خانه فرود
آمده است جمیع بکرایه گزتم تا متاع مرا از زیر خاک بیرون کرد و پنج چیزے گم شد که مطلقا چون با ما داد
پیش وے آمدم فرمود که چ چیز از خانه تو گم شد گفتم که مطلقا که بان و ضو میا ختم زمانے سید و پیش انگشت پس
سر بر او دو گفت که گمان سے برم که تو انرا جانی فراموش کردی برو و از کینترک صاحب سکا سوال
کن و بگوی که مطلقا را تو برداشته بمن باز ده که تو باز خواهد داد چون باز گشتم پیش کینترک صاحب

سر اسے آدم گفتم سلطان جاسے فراموش کرده بودم تو در آمدی و برداشتم بمن باز ده که میطلبم
 که وضو سزیم نے احوال بر رفت و بیاورد و از آنجا انست که دیگرے گفتہ کہ در آنوقت کہ ویرا بھرے برودند
 نزدیک بدان باوے و رشتے نشستم در عقب پاکشتے بود کہ دروے زنی بود کہ باشو ہر خود زفات
 کردہ بود و در آنجا شور و غوغا سے بود فرمود کہ اینچہ شور داشت گفتم کہ عروے سے برز چون ساعتی باسد
 شنیدیم کہ فریاد سے برادر رسید کہ انفریاد چیست گفتند کہ ان عروس خواستہ است تانستہ
 اب برادر دو سترہ نہ زین از دست ادور اب افتادہ است فریاد کردہ است فرمود کہ کشتے
 را نگاہ دارید نگاہ داشتند دیگر فرمود کہ ملحق ایشان را نیز گوید کہ کشتے ایشان نیز نگاہ دارید گاہ داشتند
 بکنار کشتی آمد و زیر لب چیز سے بخواند پس فرمود کہ ملحق ایشان را بگویند تا فوطہ بند و باب در آید و ان
 دستوانہ بگیر چون نظر کردیم ان دستوانہ بر روے زمین نیود و اندک ایلی بر بالاسے ان ملحق و را آمد
 بگرفت و از آنجا انست کہ دیگرے گفتہ است کہ یکے از اصحاب صد و نیار با من ہمراہ کرد کہ پیش کاظم رضی
 عندہ ہم و مرا نیز چیز سے بود چون بہدینہ رسیدیم اب بر خود نیم و بقناعت خود را بشستم و از ان انرا نیز
 مشک سو دہ بر آنجا پاشیدیم چون بقناعت انہ در شمر دم نو و نہ دینا بود دیگر بار شمر دم ہمان بود و یکدینا
 دیگر نہ خود بشستم و بان ضم کہ دم و در صرہ کہ دم ہنپا کہ در شب بروے آدم گفتم جان من خدا سے تو با و اندک
 بقناعتے دارم کہ بان تقریب میجویم بجای سے تمائے گفتہ بار و تانیز خود پیش وے بروم پس گفتم تو کا
 تو فلا کس چیز سے با من ہمراہ کردہ است گفتہ بسیار صرہ دینا را پیش وے بروم فرمود کہ بر زمین
 بر نیم ہرست خود را بر آگندہ ساختہ و دینا را جدا کردہ فرمود کہ وے وزن را اعتبار کردہ است نہ عدد
 را و از آنجا انست کہ دیگرے گفتہ است کہ علی بن یقین کس دیگرے گفتہ کہ با خود و فلا نے را با خود ہمراہ
 کن و در حالہ بخیر و نیال را و انیمکتوبات را بوسے بن جعفر برسانیدن بکونہ رفتہ با و کس در لاجلہ
 خیریم چون بہدینہ نزدیک رسیدیم جاسے فرود آمدیم و چیز سے میخوردیم ناگاہ دیدیم کہ موسے بن جعفر بقیلہ
 سوار ظاہر شد بر قحاستیم و بروے سلام کردیم فرمود کہ مایہ را پچہ باشما است ہر چه داشتیم پیش
 برویم پس مکتوبات را بوسے دادیم مکتوبی چند را آستین خود پیرون کردہ فرمود ان جواب ما سے
 مکتوبات شما است باز گردید و حفظ خدا سے تمائے گفتیم کہ زنا و نام شددہ است و دینہ نزدیک
 است اگر اجازت باشد زیارت رسول صلی اللہ علیہ وسلم کنیم تو شہ تیر بردایم فرمود کہ باشما

پس از باقی مانده است گفتیم بر سر فرمود که پیش از پیش آوردیم انرا بدست مبارک خود گرفتند فرمود که این
 زاده شما تا بگویند بسند است باز گردید و حفظ خدا سے تعاضدے باز شتم و ان زاده تا بگویند ما را بسند بود و الله اعلم
 و انرا بجملة نسبت که ویرا چون زهر و اند فرمود که مرا امر و زهر و اند فرما بدن من زهر و اند خواهر شمشیر پس نصیحت
 از دسے سخن خواهد شد و پس فرمود سپاه خواهد شد انگاه خواهم مرد و چنان شد که فرموده بود و سیک
 بن خالد بر کے در طب زهر و اند و غیر و در بار و ن الرشدید و صحوا حق او زده که سکرین ساسک
 بفرموده بارون سسم و طافم او کرد و بعضی برانند که سم در طب کرو و نسیب کرده بعد از سسم زهر و اند
 یافت و مدت عمرش شصت و پنج سال بود و فی مخرج الذی بهت قبض موسیٰ مسو با بنده او و با اعتقاد و بعضی
 شید و سرب و خلق او بخیند بران سبب وفات یافت شاید هر بوقوع آمده باشد در المدا علم
 بحقیقه الحال اما نقش خاتم و سسے علی حیدر بوده است کذا سنے روضه الاحباب -

علی بن موسیٰ الرضا رضی الله تعالی عنہ در شواهد النبوة آورده که و سسے امام ششم است و فی تاریخ
 ابن خلکان هو جد الامیته الشاعشره علی اعتقاد الامیته و کنیت ادبوا بحسن است و لقب او رضا
 است و سسے اخبار الدول للقرمانه صابر و زکے نیز از انجاب او است و در روضه الصفا آورده که
 که مرتفعه نیز لقب او است و سسے روضه الاحباب فایز لقب او است پس نام او علی و کنیت
 ادبوا بحسن و لقب او رضا و صابر و زکے و مرتفعه و وفا امام رضا و نام و کنیت و لقب موافق امیر
 علی مرتفعه است رضا در شواهد آورده از کلام رضی الله عنه از بزرگ فرموده است که او را عطا و انعم
 خود و سسے الشواهد و الروقه الاحباب نقل من فصل الخطاب قبیل لاسی جعفر محمد بن علی الرضا سسے

المدینه ان ایاک سماه المامون الرضا و رضیه بولامیته حمده فقال بل المدینه سماه الرضا لانه کان فیها
 عز و جل سسے سماه و در رضا رسول علیه السلام فی ارضه و جن من بین ابایه المایعین بکک
 لانه جنی به النخی لقون کما یصحی بالموافقون و کان ابو موسیٰ الکاظم رضی الله عنه یقول او عولی لدی
 و اذا فاطمه قال یا ابا الحسن و فی تاریخ ابن خلکان کانت ولاده علی الرضا یوم الجمعة فی بعض
 سنه و سسے ثلث و خمین و مائته بالمدينة و قبیل بل ولد سابع شوال و قبیل ثمانه و قبیل ثلث و سسے
 سنه احدی و خمین و مائته و سسے روضه الاحباب بروایت اکثر علما ولادت او روزی الحجه
 سنه ثلث و خمین مائته بمدينة اتفاق افتاد و سسے روضه الصفا ولادت او در سنه ثمان و خمین

و ما یته به بقال انه ولد لاهد سے عشر الیته خلعت من ذی القعدة یوم الجمعة سنه ثلث و خمین و ما یته به فی الشوال
ولادته اود در مدینه بود و در شب جمعه یازدهم ربیع الآخر سنه ثلث و خمین و ما یته بعد وفات جد الصالح
بجس سنین و قبل غیر ذلک در منتخب السیر ادره که ولادت علی رضار و در شب جمعه یازدهم ذی القعدة
سنه احدى و خمین و ما یته بمدینه بوده و وفات ادر و در شب جمعه یازدهم شوال سنه ثلث و اربعین
بطوس بوده باین تقدیر عمر او پنجاه و یک سال و ده ماه و بیست و هفت یا ششش روز باشد چنانچه خود
صاحب منتخب بدان تصریح نموده پس در تاریخ و سن روز ولادت او چند قول آمد جمعه یا پنجشنبه یا سه سنه
اربع روز جمعه است شهر ذی الحجه یا ذی القعدة یا ربیع الآخر یا شوال اربع یا زدهم ذی الحجه است سنه
ثلث و خمین ادا حد سے و خمین او عثمان داریمین و ما یته الاول هو الصالح اما وفات او در شوال ادر
آدره که وفات دس و در ولایت طوس بوده است در قریه سناباد و در دستاق لوقان و قریه
و قبله قبر بارون الرشید است و بقیه که سراسر جمیع بن خطبه الطای است ذلک فی شهر رمضان
تسع و عین من یوم الجمعة سنه ثمان و اربعین و در روضه الاحباب سنه ثلث و اربعین و قبل سنه
ثمان و اربعین و در منتخب السیر یوم الاربعین سانج شوال سنه ثلث و اربعین و در طوس بوده و فی تاریخ
ابن خلکان توفی فی آخر صفر سنه اربعین و اربعین و قبل بل توفی فاس ذی الحجه و قبل ثلث
عشر ذی القعدة سنه ثلث و اربعین بمدینه طوس و علی علیه الامون و وفته ملاصق قبر ابیه الرشید
تختار را تم حروف روز جمعه یستم یا بیست و یکم رمضان سنه ثلاث و اربعین بود برین تقدیر بر نقش
چهل و نه سال و نه ماه و دیگر و زکم و بیش باشد علی اربع الاقوال مگر در روضه الاحباب گفته که عمر ش
چهل و هشت سال و بقول اصح قریب پنجاه سال و در اخبار الدول عمر خمس و خمسون سنه و المد علم
در روضه الاحباب گفته که علی رضا وقت وفات امام جعفر پنج ساله و در وقت وفات امام کاظم سی ساله بود
و المد علم و در سبب وفات ذی احتمالات است فی تاریخ ابن خلکان کان سبب موته انه اکل غنما
فاکثر منه و قبل بل کان مسموما فاعطی منه دما و رحم المد تعالی ما یبقیه قصه وفات او در فصل ولی محمد
او خواهر آنرا نشاء المد تعالی و در شوال و در روضه الاحباب ادره که مادر ذی بالفاق موحدین ام ولد
بوده است و لها اسماء منها ادره و بنجه و سمانه و ام البنین و استقر اسمها علی کتف و فی روضه الاحباب
نقل عن حافظ عمید الفزیه که نامش مسکینه توبیه بود و بعضی خبر مرغان مویه گفته اند و نقوش شفر است

وقبل غیر ذلک وقتی اشواہد روضۃ الاحباب گویند کہ وسے کینک حیدہ بود ماوراء کافرم رضی اللہ عنہ شبہ حیدہ
 مصطفیٰ را صلی اللہ علیہ وسلم بخواب دید فرمود کہ بچہ را پیسہ خود موسے بخش کہ زود باشد کہ از دی فرزند
 بوجود آید کہ بہترین اہل زمین باشد و از امام رضا رضی اللہ عنہ روایت کنند کہ گفت چون برضا حاضر شد
 ہرگز از خود نقل عمل در دنیا فتم و در خواب از شکم خود از تسبیح و تہلیل میشنیدم ہول و ہیبت بر من غالب
 میکرد چون بیدار میشدم پیچ اواز سنہ آمد و در زمان ولادت دست ما بر زمین نہاد و روسے با سمان
 کرد و لب مبارک سے چوبہا چنانکہ کہ سنہ سخن گوید و مناجات کند و ہشام بن احمد کہ از خواص کافرم رضی اللہ
 عنہ بود روایت کردہ کہ مرا گفت کہ پیچ دانستہ کہ از تاجران مغرب کسے آمدہ است گفتند انستہ ام
 فرمود کہ آمدہ است با وسے سوار شدیم و بر قیام تابان مغربے رسیدیم ہفت کینک بر ما عرض کرد و پیچ
 کہ امام را قبول نکرد فرمود کہ دیگر عرض کن گفت دیگر نااندہ است مگر کینک بیمار است فرود چو شود کہ ویرا
 عرض کنیہ قبل نا کہ سنہ ثلث و گامیت پیچ گفت ویرا بگوئی کہ غایت سخن وسے
 روضۃ الاحباب سنہ ثلث و یائین در طوس بودہ وقتی پیچ گفت کہ نمیکم فتم کہ با پیچ گفتے فریدم گفت کہ
 است و اسے سنہ ثلث و یائین در طوس بودہ وقتی پیچ گفت کہ نمیکم فتم کہ با پیچ گفتے فریدم گفت کہ
 کہ مرتفع نیز قبیل اہل بل تو سنہ فاس ذی الحجہ و قبل ثالث از بنی ہاشم گفت از کہ آمدہ قبل
 اولو الحسن و لقب اور سنہ ثلث و یائین بود بین تقدیر پیچ گفت کہ کینک کہ از براے خود خریدہ
 علی مرتفع است روضۃ الاحباب سنہ ثلث و یائین بود بین تقدیر پیچ گفت کہ کینک کہ از براے خود خریدہ
 از انوشیروان شد و در روضۃ الاحباب سنہ ثلث و یائین بود بین تقدیر پیچ گفت کہ کینک کہ از براے خود خریدہ
 گوید کہ چون ویرا اوروم اندک روزگار سے پیش وسے بود کہ رضا رضی اللہ عنہ شیخ حیدہ را بہت
 مولف کہ توفیق یابین دورہ ایت یابین رت میشود کہ گویم کہ امام موسے کافرم رضی اللہ عنہ اولہا بہت
 فرمودہ ماوراء براے خدمت ماوراء حیدہ خریدہ بود و بعد از ان حیدہ حسب فرمودہ پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم ان جاریہ را پیسہ خود موسے بخشید بعد از ان امام رضا متولد شد و اللہ اعلم بحقیقۃ احوال
 احوالنا قیام فی اشواہد روضۃ الاحباب عن موسے کافرم رضی اللہ عنہ قال روایت رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم فی المنام و امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ایک
 بنظر نور اللہ عزوجل منطبق بحکمۃ یصیب ولا یخطی و یعلم ولا یجہل و علی حکما و علما یعنی غایت است

از موسیٰ کلم گفت دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خواب میفرمودند علی بن ابی طالب و پیغمبر گفت من رسول الله
صلی الله علیه و سلم هستم نظر کند نور خدای عزوجل بگوید از حکمتی تعالی سواب کند خطا نکند و عالم باشد
جهالت نکند تحقیق پر کرده شده است از حکمت و علم و فی رفته الاسباب که اقارب و اجانب
از مشرق تا مغرب بر وفور علوشان و سمو مکان ان امام و افلا حسان اتفاق داشته اند و در
و اتقاصی دادا نسی بلکه جمیع افراد انواع انسانی مناقب و مفاتیران حمیده اثر بر صفاست ضابطه
ان و سزگارند کرانش از هر چه تصور توان کرد زیاده بود مخفی نماند که مراد از جمیع افراد انسان مقتدران
نبوت باشند ذکر اکل اراده البعض گرفته باشند و فی اخبار الدول للمقرانسی کان رضی الله عنه
فایس التوم کثیر الصوم و کان جالساً فی العقیف علی حصیر فی الشمار علی جلد شاة و بود رضی الله عنه
اندرک خواب و بیشتر روزه دارنده و بود در روزگرا نشست او بر یو یا و در سر یابو بست گو سپند
و در صواعق آورده که علی رضی الله عنه علم و اکل و اهل قدر بود و ازین جهت بود که مامون خلیفه
تعیظم و اجلال او بسیار سعی نمود و او دوستی داشت و دختر خود را در نکاح او در آورد و در
حکمت خود را در ساخت چنانچه تفصیل ان خواهد آمد و موقوف کردن که او ستاد و سرسقطه بود
بست او مسلمان شده و از جمله موالی او بود و سنی میسران ان الزهیری علی بن موسی بن جعفر
بن محمد الماشی العلوی رضاعن ابیه عن جده قال ابن طاهر یاتنی عن ابیه عجیب قلت انما
الانسان فی ثبوت اسند الیه الا فالرجل قد کذب علیه و قد علیه سائر ما کذب علیه الصادق زیدی علیه السلام
انتمی احد بن علی بن ممدی القاضی عن نسخته لابن حماد بن سلیمان الطالی عن نسخته کبیر الدواد بن سلیمان
القزوینی عن نسخته بات سنه ثلث و مائتین قال ابو الحسن الدارقطنی اما ابن حبان سنی کتابه
قال علی بن موسی الرضای و عن ابیه عجیب یسم و یحلی و فی تقریب العسقلانی
علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی الماشی یلقب بالرضا بکسر الراء و فتح الهمزة
و الخال من و عن من کبار العاشرة مات سنه ثلث و مائتین و لم یملک الحسین -
و فی الخلاصة علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الماشی ابو الحسن الرضا
عن ابیه و عن عبد السلام بن صالح و جماعة عدة نسخ و کان سجدنی باسم و کان المامون یفیظ و یحلی
و عمل بالخلقة و اخذ له العبد مات سمو ما بطوس و مشهور بها معروف -

و در حق و اخبار الدوله و انقیاد و تقاضای تبارخ و نیشاپور آورده که امام علی بن موسی الرضا در میان بنی پادشاه
 آمد باز نیشاپور یکسره شد و جمیع خلایق جهت زیارت و سب پر و ن آمدند و امام جهت وضع آفتاب
 پرده بر سر کشیده بود که یکس ویرا نمیدید و از جلای کار علما و محدثین شیخ ابو ذرعه رازی و محمد بن اسلم سی
 دوران شهر بود و ایشان با خلق بی نهایت از طلب علم و اهل حدیث بکرامت آنحضرت شتافتند و انکس
 نمودند که روی مبارک خود را ایشان نمایند و حدیث از او با و جدا و خود جهت ایشان روایت کند بعد از تفرغ
 بسیار امام قبول این میفرموده است و شیدا که بران سوار بود و باز داشت و خلایان را امر فرمود و پرده
 از روی مبارکش برداشتند و چشم خلایق را برویت طلعت مبارک خود روشن ساخت و نظر مردم
 چون بدو گریست و سب که بدو شمشاد انداخته بود افتاد و بفرغ وزاری درآمد و بعضی گریه و فریاد میفرمودند و بعضی
 خود را در خاک انداخته بودند و بعضی ستم استنش را بوسه میدادند و نگاه علما فریاد پرده گفته اند که معاش
 ماس زمانه ساکت باشد و چون ساکت شد شیخ ابو ذرعه و محمد بن اسلم که هر دو حافظ حدیث بودند
 باز اعادة التماس نمودند امام گفت خبر داد و مرا درین موی کامل از پر خود و خبر صادق را و پر خود را بقرین خود
 زین السابین علی بن الحسین از پر خود حسین داد و از پر خود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه
 عنکم که رسول صلی الله علیه و سلم گفت خبر داد و مرا درین صلی الله علیه و سلم گفت از رب العزت جل جلاله شنیدم
 که میگفت لا اله الا الله یعنی من قال لا اله الا الله و من دخل حوضه من غدا یسبح الله لا اله الا الله که
 کلمه توحید است بمنزله صراط است از جانب من هر کس که این کلمه خاصه را گفت در حصاری من داخل شد
 و هر کس که در حصاری من داخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد از ان امر فرمود و بپای پرده انداختند و روان
 شد و سب است که عهد و سب که قلم و دود است او رده این حدیث را نوشتند و قریب به بیست
 هزار میشد و در واسطه آنکه در پیشه که در آن وقت روایت کرد این حدیث بود که الایمان مخرجه بالقلب
 و اقرار باللسان و عمل بالارکان و احتمال دارد که دو واقعه باشد میگوید فقیر که شاید هر دو حدیث یکو
 گفته باشد چنانکه حدیثی نقل نمودند از امام احمد بن حنبل رح منقول است که گفت اگر این اسناد را بخوانی
 میخوانم هر ائمه از ان مرض خلاص میشد و سالها در این حق اخبار الدوله و القرائات قال القیاس
 الفصل فی الحدیث بینه السند بعض احوال السانیه نکتة بالذهب و اوصی ان بدفن موفی قبر قری
 بعد موفی فقیل ما فعل الله کب قال غفر له بل الله و الله و الله بان محمد رسول الله است

و مثل اینجی پیش که مروی است سلسل بنی امیہ البیت و علیہ شریف حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
 فی صفۃ الصلوٰۃ علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم لهذا شیخ ملا علی قاری و شرح شفا سے قاضی عیاض و وہ
 قال التلمسانے ہذا اسناد شریف لائے مروی عن اہل البیت و مثلاً الاسناد المروی فی صفۃ الصلوٰۃ
 علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ہے قال فیہ الایۃ الاسناد و ذکر علی ذی علۃ و حمی لبری او علی مصاب
 لافاق و لورقی یہ ماسوع لبری یعنی ابن اسناد شریف است کہ مروی است از اہل بیت اللہ
 اسناد و گفتہ اند اگر با کردہ شود بر مرئی ہر اینہ شفا یا دیگر بر مصیبت زدہ ہر اینہ افاقہ سبک یا
 و اگر تعویذ نویسند بر آنست زدہ ہر اینہ نجات یابد و در ہذا الاسناد الشریف العالی پس امام علی رضی
 از پدر خود موسی کاظم روایت دارد و از موسی ابو الصلت المروسی و یعلی بن محمد سے القاسمی
 و ابی احمد عامر بن سلیمان الطائی والد او دین سلیمان القزینی و حافظ ابو ذر عتہ الرزنی و حافظ
 محمد بن مسلم الطوسی و عبد السلام و جمیع کثیر و میگویند فقیر احتمال دارد کہ پسران و برادران انجساب نیز مروی
 روایت دارند و انجساب نیز از امام خود و دیگر شایخ روایت دارد اگرچہ کتب ہائیکہ درین وقت پیش نظر
 است و ان تصریح بدان نکرده و اللہ اعلم و در شواہد النبوة و روضۃ الاحیاء از مولف راوندی نقل
 کردہ کہ ابو اسماعیل سند گفت کہ شنیدم و مرار رسید کہ خدای تعالی راستیہ است در میان عرب
 از سند مقدم طلب بیرون آمد و علی الرضا و ولایت کرد پس بلا زتش رفتہ زبان شریفی
 سلام کرد و ہم زیر کہ عربی نید استم و امام بہین زبان جواب فرمودہ ہر چہ بلفظ سند روئی و معنی
 کرد و ہم بہان لغت جواب شنیدم و ان آساعض کہ ہم کہ من در سند شاع نمودم کہ حضرت از دور
 حجتہ است در عرب و بلبل او از وطن بیرون آمدہ ام فرمود کہ رسیدہ بلبل و منم انکس پیرس
 ہر چہ میخواہی پس من ہر چہ ارادہ داشتہم ازو سے سوال کردم و در وقت برخاستن گفت کہ من بلفظ
 و انما یشتم منی کہم کہ دعا کنی تا خدا سے تعالی بدان زبان ہم کہ و اند تا با اعراب ہر چہ سخن توانم گفتہ نہیں
 دست خود را بہر دو لب من بالید از ان وقت بلفظ عربی تکلم شدہم و سے روضۃ الاحیاء عن ابی
 الصلت زیان المروسی کہ گفت علی الرضا یعنی اللہ عزہ با و ہم سخن نہ کرد باغات ایشان و اللہ کہ امام
 فصیح ترین دم بود و اناترین ایشان بہر زبانے و لغتہ من روز سے اور گفتہ کہ یا ابن رسول اللہ
 تعجب میکنم از معرفت تو باغات مختلف پس گفت یا ابالصلت انما حجتہ اللہ علی خلقہ و نیتوا اندک از و

کے برابر خلق خود محبت ساز کہ عادت بلغات ایشان نباشد ایما تو نیز سیدہ است کہ امیر المومنین
علی رضی اللہ عنہ گفت اوتیافصل الخطاب دہل فصل الخطاب الامورۃ اللغات ودر شواہد
آوردہ کہ دیگرے گفتہ است کہ غریبت حج کردم جار بہ من براسے من و دو توبہ بلغم
ترتیب کردہ بود کہ در ان احرام بندم چون وقت احرام رسیدہ در خاطر و غدغہ پیدا
شد کہ احرام در توبہ بلغم جائز است بانے ترک ان کردم و جامہ دیگر پوشیدم چون سمک
رسیدم بسوے رضا رضی اللہ عنہ گتہ کہ کردم و ہمراہ ان چیز بابوے فرستادم و قراوش کردم
کہ در اینجا ازوے سوال کنم کہ احرام در توبہ بلغم جائز ہست بانے با وجہ آنکہ در خاطر داشتہم چندان
ہر نیامد کہ فاصد آمد و جواب مکتوب من اور در انرا نوشتہ کہ حج باکے نیت اگر محرم جامہ بلغم پوشید
انتہی و انجانب مدت العمر بر جاہ شریعت مستقیم بود و چیزیکہ موجب اعتراض شریعت باشد ہرگز
از انجانب منقول نشدہ و سلاسل حج طرق اولیا و اللہ بفرشتہ کہ ایشان سلسلہ خود بذریعہ حسن ہجر
سجہ امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ میرسانند با انجانب منتہی میشود و کرامات انجانب بسیار است
برینے از ان مذکور شد و مایعہ در فصل کرامات مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ۔

اما ولی عہد می آن جناب در زمان مامون عباسی و متعلق بہانے تواریخ الخلفاء للعلامہ جلال الدین
الاسیوطی نے سنتہ احمدی و ماتین فلح المامون اخاہ المومنین من العمد و جعل ولی العمد
من بعدہ علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق علی ذلک افراط فی التشیع حتی قبل ان
ہم ان یخلع نفسه و یفوض الامار یہ و ہوالدی القدر الرضا و ضرب الدراہم باسمہ و زوجہ انبتہ و کتب اسے
الاتفاق بذلک و امر تبرک السواد و لم یس الخضر فاشتد ذلک علی نبی العباس جد او و خرج علیہ و بالیوہیم
بن المہدی و لقب المبارک بنجر المامون نقالہ و جرت امور و تروپ و سارا المامون الی الخو اعراق
فلیم شیب علی الرضا ان مات فی سنتہ ثلث لیئے در سند و و صد و یک خلع کرد مامون
برادر خود مومن را از دے عہدے و نمود ولی عہد بعد خود علی رضا پسر موسی کاظم پسر جعفر صادق
را اور دایہ برین افراط اور تشیع تا آنکہ گفتہ آنکہ ارادہ داشت کہ خلع نماید خود را و تفویض نماید
امر بسوے و سے و دوست کہ مقب کر داور رضا دیزو در اہم بنام او و ترویج کرد و خضر خود را با دو نو
بسوے اتفاق جان داور کرد تبرک شعار سیاہ و پوشیدن لباس سبز پس ہر اینہ گران آمدن

[illegible]

الرضا افتاد که اداسی و افاضی بفرستاد و تقدیم او اعتراف داشتند و اقارب و اجانب در بزرگی
و سیادت او سخن نداشتند و رسد باین بنامون خال خود را باین بنامون و دیگر کسی از خصوص
خود را که هر دو و بعضا تحت بیان و ملائحت لسان از نو او دوران بودند و طلب امام رضا پدید فرستاد
و درین سال هم کسان با طراف و اقطار دیار اسلام روان کردند اکثر اولاد عباس را از خیر و کنیز مرد
آوردند و سی و سه هزار کس از فرزندان عباس بن عبد المطلب در نخل را بخت مامون میخ گشتند و امام
رضا در کنف صحبت و سلامت و عزت و حرمت پرور رسید باین بنامون با اولیای و دولت گشت
در هر چند و اولاد عباس بن عبد المطلب و فرزندان علی بن ابی طالب نظر کردم بچکس را سر او از نخل
از علی بن موسی الرضا رفتم نیافتم و چون سخن مامون در دل خلافت جاسه گیر آید او را و سعه عهد گردانید
و دختر خود ام الفضل را به پسر و سعه خود او فرمود تا حاضران موقت خلافت اعلام و اقارب اسود را
بر ایات و لبها سها سینه بدل گردانیدند و او را شل و احکام تمام است و دیار اسلام فرستاد و حکم کرد
تا نایب لباس کرد و بجایه رایاست سیاه علمای سینه نصیب فرمایند دوست مباحثت و در آن
تسلیت علی بن موسی الرضا از نذر روز محشر و رسای علم حضرت خیر البشر جاسه داشتند باشند
مجموع قطان امصار و سکان بلدان و اقطار قرآن مامون را بقدم رضا پیش آمدند که جمیع از بنی عباس
و بعضی از غلات شیعیان ایشان که بر بغا و سینه داشتند و چون ان جماعت خیر ولایت عبد امام
شنیدند بر مامون بر داشتند و باینیم بیت نمودند و واقعه باد پیش آوردند که تفصیل ان در روز
مذکور است مگر فضل از مامون دین اخبار است را محقق میداشت و کسی را یارای ان نبود که با مامون
گوید بار و زنی امام رضا با مامون خلوت گیر و هر واقعه که از بدایت امارت حسن بن سهل این
غایت در بغداد و روسته نموده بود و شیخ و بسط و بریز تو بر او و مامون گفت که فضل یا حسن چنین گفت
که ابراهیم با اتفاق حسن بن سهل و کار امارت دخل کرده امام رضا فرمود که فضل یا تو دروغ گفته و حیات
کرده سخن اینست که من میگویی مامون پسر سید که چکس را غیر تو برین تهنایا و قوت واد امام جواب داد
که سید بن معاوی و عبد العزیز بن عمر ان و خلف معمر بن خلکان و فلان از ثقات و معتمدان تو برین
و قایع اطلاع دارند و مامون ان جماعت را در سینه طلب داشت از ایشان استکشاف احوال نمود
متفق الکلمه قصه امام رضا نمودند و گفتند که ما از خوف فضل تا این زمان نگفته بودیم چون گاهی

حالات واقعت گشت غریمت بنفاد و نمود فضل از سعایت عیان آگاه شده تبادیب ایشان مشغول
گشت و امام رضا شمه از جرأت فضل بسع مامون رسانید مامون گفت هست من بعد ازین تبار که
انافات مصر و قوت خواب بود بعد از ان مامون اینس آمد و از انجا بعد واقعه فضل بطوس آمد و در انجا
امام رضا از دو قنابد ارتقا رحلت فرمود و در شواهد البیوة آورده که چون مامون بر وسع عرض خلافت رسید
و سعه قبول کنی کرد و این استدعا و ابادت و دوا به برداشت اخلاص چون مبالغه از حد گذشت
و بوعید و تمهید انجا میزد قبول کرد و در ان باب فیصله نوشت و در آخر ان نوشت که که الجفر و الجا معین
علی خذ الکس و ما در ی الیقین و لا یکن ان الحکم الا لله الحق و هو خیر انفا صلین لکن استتلت الیقین
و اثرت رضا و الله یعینه و ایاه و در روضه القضا آورده خلاصه ان اینست که چون بیعت رضا فرما
نهیج قرار یافت که بعد از مامون او خلیفه خواهد شد و هلال عید روی نمود مامون بر رضا پیغام فرستاد که
بعید گاه رود و نماز عید و خطبه رضا فرما بخواند امام رضا انکار نمود و بعد از اصرار مامون قبول نموده گفت
چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم هر وقت اگر اجازت شود به من طریق روم مامون رخصت داد و
حکم کرد که ارکان و دوات و اعیان مملکت بر دست مرا رضا صبح حاضر شوند بر طبق فرموده او و جمعی
کثیر حاضر شدند و زنان و کودکان بر پا آمدند و در قمار گرفته انتظار مقدم شریف او میبردند امام رضا
غسل کرده جامه های مطیب پوشیده و دستار بر سر مبارک بسته علاقه در پیش و دیگرے در میان
دو کتف هایلون خود بگذاشت و عصای بنین دست گرفته فرمود تا جمیع موای او برین ساز
عمل نمودند و فرمود تا موای پیشش نمی رود ان شدند و خود پایے برهنه و برکت آمد و از آنکه
ساقی بر کشید و خود را چست کرده اند که بر پشت دروسه سوسه آسمان کرده بگرفت و موالی
باوسه موافقت کردند و باین بیات بر سر اسے خود آمده بایستاد و مرا چون ویرا باین صورت دیدند
هر از هر کسب بر زمین آمدند و مؤذنه کوفتش از پاسه پیرون کرده برهنه بایستادند امام بگفت خلق
موافقت نمودند و غلغله در شهر مرد افتاد مامون را از خیال خبر شده متوهم شد و امام را از یقین مصلحت
شیخ نمود امام رضا باز آمد و نماز روز اتظام نیافت شمع صبح الذی یسجد و سوسه سنته نا بین
بعثت امام مامون بر جلاء بن ابی الفحاک و یا سرخا و هم الی علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن ابی الحسن الرضا
لا تخافوا فیما امر امام مامون باحقفاء و لایعیا من رجالم و نساجهم و غیره و کبر فکان

وضو را با تمام رسانید و نماز گذارد و هر چند مامون بحسب ظاهر مناسبت مطاع است امام منید و اما بخبر طلال
و تقاریر جاشیه ضمیمه او سه نشست تا بعد از تراکم آن این حرکت شبنج از دوسه وجود آمد و دیگر آنکه
اگر چه بواسطه تحریک فضل بن سهل مامون علی بن موسی الرضا را دس عهده گردانید اما هر گاه که مامون
ذکر فضل و حسن برادر او کردی امام از کمال دیانت و نیک اندیشی فصاحت اعمال و قبائح افعال ایشان را
سامون گفته و او را منع کردی که سخن آن دو برادر در امور ملک و ملت نشنود ایشان را بنیضه اطلاع پیدا
کرده بواسطه و بی واسطه بفرمان مشغول شدند تا بواسطه آن بدکیشان اندیشه بد بخاطر مامون راه یافت
و عاقبت بحسب اتفاق امام رضا و مامون با هم طعانی نمودند و امام بنحور شد مامون نیز اظهار مرض
کرد و عبد الله بن شیراز فرمود که دست از ناخن چیدن باز دار تا در از شود عبد الله گوید که چون ناخن های
من طولی پیدا کرد مامون چیزه مانند ترندی من داد و فرمود که این را بهر دو دست خود بکن و بمال
من چنان کردم بعد از آن بوقت من در آن مکان امر فرموده برخواست و پیش امام رضا رفته از حال
پرسید امام رضا فرمود امیدوارم که بهتر شوم مامون گفت ایچ لید که من امر فرم بهتر شده ام و اکنون
کسی پیش تو نخواهد آمد که بجای قیام نماید امام گفت هیچکس پیش من نیاید مامون و خشم شده گفت ای فرزند
اب انار باید استامید انگاه مرا طلب داشته گفت مقدار سه انار بیاورد من با خود انار آوردم
گفت که دهنما سه این انار را بهر دو دست بقیشار بر موجب فرموده عمل نمودم و مامون بدست خویش
آن انار را با امام داد تا بخورد و بعد از دو روز وفات یافت در روضه الصفا و روضه الاحباب و شواهد النبوة
اورده که ابو الصلت هر سه گفته که روزی پیش رضا رضی الله عنه ایستاده بودم با من گفتی این
قبه رو که قبر بارون الرشید در اینجا است از چهار جانب آن خاک بیار و تمم و خاک او رویم بهو میزبانید
گفت زود باشد که اینجا براس من حفر کنند و سسنگی ظاهر شود که اگر هر کندی که در خراسانست بیارند
انرا نتواند کند بعد از آن فرمود که از فلان موضع خاک بیار او رویم فرمود که از براس من درین موضع حفر
کنند و بگوی تا بهفت درجه فرو برند و در میان قبر شق کنند و اگر نگذارند بفرمای تا حفر کنند و انرا دود زاع و
شبیخ سازند که انرا خدا فراخ گرداند چند آنکه خواهد در وقت حفراز بالا سه سرن ترس پیدا خواهد شد
بکلاسیکه ترا تعلیم میکنم نظر کن که اب بچشد و حد بر آید و در اب ماهیان خورد و بنیضه اینا را که تو میدهم فرو کن
و در اب انرا تا آن ماهیان بخورند چنانچه هیچ نماز پس مای بزرگ بیرون آید و آن ماهیان خورد و بر خورند

چنانکه هیچ نماز انگاه قائب شود چون غائب شود دست بر آب نه و با پنجه گفتم لکن کتاب کم شود هیچ نماز و پنجه
گفتم بکنے مگر و حضور مامون بعد از ان فرمود که اسے ابو الصلت فرما بر مامون در خواهم آمد اگر چنانچه برایم
و چیزے بر سر خود و پوشیده باشند با من سخن گوی و اگر چیزے بر سر خود انداخته باشند با من سخن
نگوی ابو الصلت گوید که چون رضارضی السعدیہ یاد او کرد و جامها پیوسته شد و منتظر نشست تا غلام مامون
بطلب او آمد چون بر مامون درآمد پیش مامون طعنه میوه نهاده بودند و خوشه انگور در دست
داشت و بخورد چون دید از جامه خود بر حسب ویرا معافه کرد و بر میان دو چشم و سبب بود و داد و
پشت انداخته انگور را بوس داد و گفت یا ابن رسول السداین انگور خوب دید رضارضی السعدیہ
فرمود که انگور نیکو در پشت باشد پس مامون گفت که ازین انگور بخور رضارضی السعدیہ فرمود و مراعات
دار مامون مبالغه کرد و گفت مانع چیست مگر ما را انتم میداد و انخوشه را بسیتد بعضی از ان بخورد و دیگر
با رضارضی السعدیہ و در رضارضی السعدیہ دوسه دانه از ان بخورد و بانداخت و برخاست مامون گفت
ایکجا میرسد فرمود و بانجا که فرستاده و چیزے بر سر مبارک خود پوشیده بیرون آمد با و بی سخن
گفتم پس خود درآمد و بفرمود تا در سر آید بند و بر فراش خود بنفت و من در میان سسکه ایستادم و گلین
تا گاه دیدم که جوانی در اندر خوب رو و شک بوسه بسیار ششبه برضارضی السعدیہ و سبب دیدم و گفتم
از کجا درآمد که در بسته بود فرمود که آنکس مراد او را در که بیک ساعت از مدینه آورد و پر سپیدم
که تو کیستی فرمود که من حمزه السدیس بن علی و پیش پروردگارم ازین گفت و اسے چون رضارضی السعدیہ
عنه و پر او بر فراست و محافه کرد و بینه خود کشید و میان دو چشم و سبب پوشید و ویرا در بستر
خود ببرد و سبب نیز و سبب بر دخی پدر خود نهاد و با و سبب تخمان پنهانی گفت که من ندانستم بعد از ان بر
دولب رضارضی السعدیہ کفے دیدم سفید تر از برف و محمد بن علی رضی السعدیہ انرا سبب سپید تر بان خود
پس دست در میان جامه پدر و سینه او کرد و چیزے مثل عصفور بیرون آورد و فرود بر و در رضارضی
السعدیہ در گذشت محمد بن علی فرم گفت ای ابو الصلت زین زان اب تخمه بیا گفتم در ترانه البست و نه تخمه فرود بچرا
میگویم بجای از ترانه تخمه یا تخم بیرون دردم و تو تخم که ویرا دردم فرمودی ابو الصلت با من سبب
دیگر هست که بدیدم پدر و بر غسل کرد فرمود که در ترانه جامه دانی هست و روی کفن و خون بیرون از تخم
و انجا جامه دانی دیدم که هرگز ندیده بودم بیرون آوردم ویرا کفین کرد و نماز گذارد پس گفت تا بوقت بیا

گفتم بروم و بخار را بگویم تا بابت تیرا شد گفت در خزانہ و فرستم تا بوسے دیدم کہ ہرگز ندیدہ بودم اور دم
 دیر اور تا بابت کرد و دو رکعت نماز آغاز کرد مہنوز تمام نکرده بود کہ تا بابت از جا سے خود برخاست و سقف خانہ
 نشکافت و تا بابت از اینجا بالا رفت گفتم یا ابن رسول اللہ مامون ہم درین ساعت بیاید و ویرا طلب
 دارد و ماچہ گویم فرمود کہ خاموش باش کہ تا بابت زود باز خواہد گشت پس فرمود کہ اے ابو الصلت بیچ
 پیچہ سے نیست کہ در مشرق مرده باشد و وصی و سے در مغرب باشد و ہمیر دیگر کہ خدای تعالیٰ
 میان اجساد ایشان و ارواح ایشان جمع کند این سخن تمام شدہ بود کہ باز سقف خانہ نشکافت تا بابت
 فرود آمد و راز تا بابت بیرون اور دو برخیزد و فرماں خود بجا بآید چنانکہ گویا دیر آنا شدہ اند و کفن نکرده
 پس فرمود کہ برخیز و در بکشائے بکشاد و مامون و غلامان بر و رو بودند و آہنگریان و اندوگین گریبان
 مید رسیدند و طپانچہ بر سر میزدند و مامون میگفت با سیدہ بعد از ان تکفین و تجہیز و کفون مشغول شدہ
 بفرمود تا بجز قبر و سے اشتغال نمایند در ان موضع حاضر شدیم ہرچہ رضائے اللہ عنہ گفتہ بود ہم نظر ہر
 شد چون مامون ان اب و ماہیان بدید گفت رضائے چنانچہ در حیات خود ما را عجب سے نمود و در
 حیات خود ہم نے ناپید کی از مرقبان مامون گفت میدانی کہ ابن اشارت بحسبیت اشارت بانست
 کہ ملک شما اے بنی العباس با وجود کثرت شما و طول مدت شما مثل این ماہیانست چون وقت
 اجل ہا سے شما در آید و زمان انقطاع آثار شما نزدیک گردد خدا سے تعالیٰ و سے از ماہر شما مسلط
 گردانند تا شمار افانے سازد و مامون گفت کہ راست میگوید دیگر ابو الصلت گوید کہ چون مامون از قبر
 رضائے اللہ عنہ فارغ شد گفت انکلام کہ گفتمے عزتعلیم کن گفتم کہ انرا همان ساعت نماز پیش
 کردم و راست گفتم فرمود تا مرا جس کرد مدت یکسال در جس باندہم عیش بر من تنگ شد گفتم با چند ماہ
 بختی محمد وال محمد کہ عارفی روز سے کن ہنور و عار تمام نکرده بودم کہ محمد بن علی الرضا ادریم در آن وقت
 تنگ دل شد کہ اے ابو الصلت گفتم اے والد گفتم برخیز و بیرون رود دوست بر بندہای کہ بر من
 بودند و ہمہ بکشاد و دست مرا گرفت و از ان سکہ بیرون اور دو حارسان و غلامان مرا میدیدند و فرمود
 کہ با من سخن گویند پس گفتم بر و در صفان خدا سے تعالیٰ دو و بعثت او کہ دیگر تو
 با و تر سے و او تو تر شد اختلاف است در انکہ انجباب بوقت طلوع و غروب
 یافتہ یا مسموم و نیز ناپید و انست کہ اگر مسموم بود بفرمودہ مامون مسموم شد یا بسبب عدوات و یگری

اکثری از شیعیان و بعضی از اهل سنت قائل آنکه بنزد مامون مسموم شده وفات یافت و قول صحیح
نزد اهل سنت موت طبعی است که سبب آن این خلکان نبوشته که انگاه زاید خورد و مرخص شده
مرد نزد مولف این کتاب مسموم نمودن مامون انجناب را بنیاب بعید می نماید چه مامون نهایت
عقیدت و محبت با انجناب داشت و دختر خود ام حبیبیه را بوسه داد و ولی عهد خود گردانید پس بحکیم
داماد عزیز خود را که اورا بجای سپهر و سوار و بلا وجه معتد به قتل اردو با ورنمیشود و آنچه گویند
که بسبب امر بالمعروف نمودن انجناب مامون از رده ششده بر تقدیر صحت آن ادوی مانعست
در آن کافی بود و بر تقدیر صحت مسمومیت انجناب شاید دیگر کسی به اطلاع مامون این فعل نعل
آورده باشند و الله اعلم بحقیقه الحال

اما چهارم

در تصواتی آورده که زید بن موسی کاظم بر مامون که یکی از خلفا سیه بنی عباس بود خروج کرد مامون
برو سے ظفر یافته اورا گرفت و نزد برادرش علی بن موسی الرضا رضی الله تعالی عنهما فرستاد علی بن
موسی و براتو بیخ و سسر زنتش بسیار کرد و از انجا بن بود که گفت ایا اگر تو خون مردم بریزی و راههار
مخوف سازد و مال مردم بگیرد ینا حق فردا جواب رسول الله صلی الله علیه و سلم می خواهی
داد و اگر حقان اهل کوفه ترا مورد ساختند دیگر آنکه رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه را رضی الله تعالی
عنهما گفت ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار یعنی بواسطه پاکدامنی فاطمه رضی الله تعالی
عنهما خدای تبارک تعالی حرام گردانید ذریت ویرا بر آتش و مرغ داین در باب حسن و حسین رضی الله
عنهما است که از طبق دی بیرون آمدند و مخصوص با ایشان تناسلست نه از برای من و تو و بنده اسو کنند
که ایشان این مرتبه نیافتند که بطاعت خداست تعالی و اگر تو خواهی که بحصیست حاصل کنی آنچه ایشان
بطاعت حاصل کردند پس لازم آید که تو نزد خداست تعالی از ایشان گراستی تر باشی و فی تاریخ ابن
خلکان و کان قد خرج اخوه زید بن موسی علیه السلام بالبصرة علی المامون و فکک بالیدیا فارسل المامون
الیہ اخاه علیاً الله کوریه عن ذلک فجاب و قال له و لیک یا زید فعلت بالمسلمین بالبصرة ما فعلت و
ترجمه آنکه ابن فاطمه نسبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و الله لا شد الناس علیک رسول الله صلی
الله علیه و سلم یا زید یعنی لمن اخذ برهرا لمدان یعنی بفرمان مامون فیکلی و قال که نه اینان کیون این

در روضۃ الصفا از باب سر و امیت میسند که مامون با امام رضا پیغام کرد که تو را با ما بجایم باید رفت امام از پیرین
 تمام با او امتناع نمود باز سه دیگر مامون رقعہ نوشت و التماس نمود که اگر کرد امام رضا جواب داد که در پیش
 رسول خدا را در جواب دیدم که مرا از رفتن گریا بدین روز منع فرمود و حال آنکه تو را و فضل تو را نیز نمی باید
 مامون نوشت که صدقت یا ابا الحسن و صدق رسول السلام نیز نخواهم رفت اما فضل و کرامت خود را نا
 ترست با من گفت که در شب پیش امام رضا حاضر گشتم فرمود بگوئید نعوذ بالسلام من شر ما یتزل به الیام
 و چند نوبت این کلمہ را بر زبان بگذران چون نماز با دعا و بگذارد مرا گفت بر امام رود و معاوضه کن که چه واقع
 است من بموجب فرموده عمل نمودم که ناگاه او را گریه بگوش من رسید که هر لحظه زیاده تر میشد درین اثنا
 مامون از راهی که میان منزل او و امام مفتوح بود دو راند و گفت با سید یا ابا الحسن خیر داری که جبه
 فضل بن سهل را در حاکم گشته اند و سه کس را گرفته اند که یکی از آنها پیغمبر خال اوست و نقل است
 که مردی با امام رضا گفت که تو بهترین مرد هستی فرمود که خلافت دایم میگوی هر که از من پرستگار باشد
 از من بهتر است و این آیته منسوب شد که ان اکرام عند الله القکام دیگر کسی باو سے گفت که پنج کس
 از روسے آبا شریف ترا تو نیست جواب داد که شریف پدران ما ابو اسطخ قوی بودنی تایخ ابن خلیکان
 قال الامون ابو العلی بن موسی الذکر یا یقول بنو ایک فی جہا العباس بن عبد المطلب فقال ما یقولون
 نے رجل فرض السلام طاعة نبیہ علی خلقه و من طاعته علی نبیہ فاعزل بالعب الف و ر ہم یعنی روزے
 مامون از علی بن موسی رضا رضی پر رسید کہ انہا سے پر تو در شان جد ما عباس چہ میگویند فرمود
 چہ گویند در شان کسی کہ خدا سے تعالیٰ پر ہمہ خلائق اطاعت رسول خود را منقرض ساختہ در محضر
 را با طاعت او امر کردہ مامون کہ این سخن شنید مقدار ہزار ہزار در ہم تخفہ فرود امام فرستاد امام فرما
 در قول خود تمہیہ نمودہ کہ فرض السلام طاعت نبیہ علی خلقه و فرض طاعت علی نبیہ انہو ضمیر طاعتہ بدو
 راجع شدن میتواند یعنی فرض نمود خدا سے تعالیٰ طاعت خود را بر پیغمبر یا فرض نمود طاعت
 انی مرد را بر پیغمبر فتدیر و در روضۃ الصفا اور وہ کہ مامون بر او را امام را کہ بچہ خروج مجوس داشت
 سلطان الغنائ گردانیدہ بخجہ دست او روان کرد و گفت یا ابوالحسن بگوئید کہ جرم اور ایجنہ خاطر شریف تو
 بخشیدم در روضۃ الاحباب از ابوالصلت ہر روسے مروست کہ گفت انہو عمل شنیدم کہ گفت
 چون ابن دو بیت را بر امام رضا رضی السلام عنہ خواندم

<p>خروج الامام الاحمدي من سجستان بمسير قباكل حق وباطل</p>	<p>بقوم علي اسسم المدد البركات وتجري علي النمار والنماست</p>
<p>بگريست گريسته سخت بعد از ان سربالا کرده گفت باخراعی نطق روح القدس علی ساستک بمذنب التبتين ایامیدانی که کیست ابن امام وکی بیرون خواهد آمد گفت نمیدانم مگر آنکه شنیده ام که امامی ظهور خواهد نمود و از شما که زمین را از عدل پر کند پس گفت ای و جعل ان امام بعد از من محمد است پس من و باز پس از محمد پسر او است علی و بعد از علی ولد او است حسن و بعد از حسن ابنه اچنه القاسم نفسه غیبت الطباع فی ظهوره لولم یبق من الدنيا الا یوم واحد طول المدد ذلک الیوم حتی یخرج فیلاً الارض عدلا کما ملئت جورا و هم در رفته الاحباب مذکور است که هر دوی از خراسان امام رضا رضی الله عنه را گفت که این سول مددیم سول خدا را در جواب که گویا ما میگوییم که یعنی انتم او را دفن فی انکم یبقیه و انکم یبقیه و انکم یبقیه پس امام رضا رضی الله عنه او را گفت منم که مدفون خواهم شد در زمین شما و منم که بقیه شما و منم که و منم که پس انکس که قیام از یارت کند و حالیکه بدانچه واجب گردانیده خداست تعالی از حق من و طاوالت من پس من و پیران من شفیعیان ادخواهم بود در روز قیامت انکس که باشم ما شفیع او در روز قیامت نجات یابد اگر چه باشد بر و گنایان بمقدار جن و انس و نقد حدیثی اسبیه عن جدی عن ابی سلا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من رانی فقد رانی فان الشیطان لا تمیل فی صورتی ولا فی صورة احد من اوصیائی ولا فی صورة احد من شیعتهم و ان الروایة الصادقة خیر من سبعین خیر من البتة پوشیده نماید که این روایات بر اصول اهل سنت مطلق قابل اعتماد نیست اول آنکه ابو الصلت هر چه تنهم است روایت او اعتماد را نشاید دیگر آنکه خروج امام ممدی اگر چه مقبوله از بعضین معنی شیعیه و سنیه است مگر اهل سنت بحدیث امیر المومنین علی رضی الله عنه تمسک شده میگویند که ان امام از نسل امام حسن مجتبی رضی الله عنه پیدا خواهد شد و غیبت را نیز منکر اند چنانچه بندی از ان در ذکر امام دوازدهم محمد بن حسن عسکری رضی الله عنه خواهد آمد اما روایت خراسانی که حدیثی از امام رضا رضی الله عنه نقل نموده که من رانی فقد رانی فان الشیطان لا تمیل سبیه او فی صورتی ایقدر نزد اهل سنت مقبول است بعد از ان ان الروایة الصادقة خیر من سبعین خیر من البتة این نیز مقبول است مگر در آن صورتی که احد من اوصیائی و لا فی صورة احد من شیعتهم نزد اهل سنت مردود است بر تقدیر صحت نقل از امام رضا رضی الله عنه</p>	

غالباً انقدر احقاق شیعه باشد و السلام علیهم بحقیقه احوال و فی اخبار الدول للقرانی کان رضی الله عنه
اسود اللون لان امه كانت سودا و فضل یوما کما کتبنا هو فی مکان من التمام اذ دخل علیه مندی فزاره
عن موضعه و قال صلب علی راسی یا سود فصر علی راسه فدخل من غرة فصاح یا جندی هکلت الکبت
انتم من ابن نبوت رسول الله صلی الله علیه و سلم و امام المسلمین فانشبته الجندی یقبیل رجليه و یقول
یا عصیانی اذ انکرتک فقال انما المشیبه و ما اردت ان اعصیک فیما انا ب علیه ثم انشأ و یقول

لیس لى ذنب ولا ذنب لمن	قال لی یا عبدا یا اسود
انما الذنب لمن البسینه	ظلمته و هو الذی لا یحید

و امام غزالی و کیمیا سی سعادت همین حکایت را مع قلیله فقره آورده و ان انیکر علی بن موسی الرضا
رضی الله عنه را رنگ سیاه چرود و بود و در خانه او در نشا پور گریه بود چون او بگریه شکست فاسد
کرد یک روز خالی کردند و او در گریه رفت و حامی غافل ماند و دستهای در گریه او را دید پنداشت
که مندی است از خدا و ان گریه گفت بر خیز و آب بیا و بیا و گفت بر خیز گل بیا و بیا و بچینین
او را کار میفرمود و او میگریه چون حامی بآمد او از روستائی شنید که با وجودیث میگرد و تبر سید و بگریه
چون بیرون آمد گفتند حاشه گریخت از بیم این واقعه گفت بگو مگر زکریا هم ان راست که تم فرزند تیر
کینر کے سیاه بنما و فی جذب القلوب الی نیا المجوب للشیخ عبد الحق الدہلوی ہو کتاب فی تاریخ
الدینیه قیل علی بن موسی الرضا رضی الله عنه علمنی قولاً بلیفا کما ملا و از رت واحد انکم فقال اذا
صرت الی الباب فقف و اشهد الشهادتین و انت علی غسل و اذا دخلت و رايت القبر فقف و قل الله
اکبر ثلاثین مره ثم امش طلیکاً و علیک السکینة و التوفار و قارب بن خطاک ثم فف و کبر المثلثین مره
ثم ادن من القبر و کبر المثلثین مره تمام بایته مره ثم قل السلام علیکم یا اهل بیت الرساله و صلیت
الملایکه و مبط الوحی و خزان العلم و منشی الحکم و معدن الرحمة و اصول الکرم و قاده الامم و عنابر الابار
و دعایم الانبیار و ابواب الایمان و امنا الرحمن و سلالة خاتم النبیین و عتره صفوة المرسلین و رحمة الله
و بکاته السلام علی ایمنه المدی و مصابیح الدجی و اعلام النقی و ذوی الیچی و الهی و رحمة الله و بکاته السلام
علی محال رحمة الله و مساکن برکت الله و معاون حکمة الله و حفظه ستر الله و محله کتاب الله و رت
رسول الله و رحمة الله و بکاته السلام علی الدعاة الی حکم الله و الاء و الاء علی مرضاة الله و المنظر الی الله

ونبيه والخاصين في توحيد الله ورحمة الله وبركاته اني استشفع بكم ومقدمكم امام طلبة داراوتكم وسليتي و
حاجتي اشهد الله اني مؤمن بربكم وعلانيكم واني ابرأ الى الله تعالى من عدو محمد وال محمد من الجن الانس
صلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين وسلم تسليما كثيرا في تاريخ ابن خلكان ان بعض اصحاب
ابونورس قال له ما رايك اذ فرغ منك ما تركت من خصاله ولا طرد ولا معنى الا قلت فيه شيئا هذا علي بن موسى
انقرضاني عمره لم تقبل فيه شيئا فقال والله ما تركت ذلك الا اعطاه ما له وليس قد رجلي ان يقول في
مثله ثم انشد بعد ساعته هذه الابيات -

قيل لى انت احسن الناس طرا	سنة فزون من المقال البنية
لك من جيد القريض مدح	بشعر الدرسة بدى مجتنبه
نفعك ما تركت مدح ابن موسى	والخصال التي تحبين فيه
قلت لا يستطيع مدح امام	كان جبريل خادما لابي

وفيه يقول ايضا

مطرون نقبات جو بهم	تجري الصلواة عليهم ايتها ذكروا
من لم يكن علويا حين تنسبه	فقاله في قديم الدهر انفسه
الله لا برا خلقت فاقننهم	صفاكم والصلوفاكم ايها البشر
فانتم الملاء الاعلى وعندكم	علم الكتاب وما جاوت به السور

اما كراماته في اخبار الدول للقرماني روى الحاكم باسناده عن ابي حبيب قال رايت النبي صلى الله
عليه وسلم في المنام في مسجد وبين يديه طبق فيه تمر حسان فوقف بين يديه فقبض بيده قبضة
من التمر ونادى ليها فعدتها فوجدتها ثمانمائة عشرة ثمرة فناولتني اعيش عدتها ثم بعد ايام جاء علي بن ابي
من المدينة فقصت اليه فاذا هو في الوضع الذي رايت النبي صلى الله عليه وسلم فيه جالس والطبق
والتمر بين يديه فناولني قبضة عذتها فقبضتها النبي صلى الله عليه وسلم فقلت زوني فقال لوزاكن رسول
صلى الله عليه وسلم شيئا كثر ذاك وصواعق ابن عمارت است يعني حاكم رويته كرهه ان محمد بن
عيسى انما لي حبيب ككفت رسول الله صلى الله عليه وسلم ادخواب وديرم ورفرت كرهه وبلده

ما حجاج در آنجا نزول میکردند نگاه با آنحضرت سلام کردم طبقه دیدم که از نخل مدینه ساخته بودند پیش
آنحضرت نماده خراسان صبحانی دارو و آنحضرت نشست خراسان بن داوود بن اترتاویل کردم که
بعد و این خراسان زنده خواهد بود و بیست روز ازین حکایت گذشت ابو الحسن علی الرضا از مدینه آمد و
همان منزل نزول فرمود و مردم مسارعت نمودند سلام و سه آمدند من بخدمت وی رفتم دیدم که
در همان موقع که رسول الله صلی الله علیه وسلم را بخواب ویده بودم نشستند و از طبق مذکور همان
نوع از خراسان دارو و زود و سه نماده چون سلام کردم نشسته از آن خراسان و چون شمار کردم همان مقدار
بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خواب من داده بود و گفتم زیاده کن امام رضا گفت اگر رسول
الله صلی الله علیه وسلم زیاده کرده بود سه من نیز زیاده میکردم در شواهد النبوة انی قصه را آورده
باین طریق که یکی از اهل بی بیج گفت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خواب دید که بیج آمده
است در مسجد کجک حایان خود و سه آیند فرود آمده است اسے آخر در صد اثنی و آورده حاکم روایت
کرده که با مردم گفت اسے بنده خدا اسے تعالیٰ راضی شود بآنچه اراده خدا اسے تعالیٰ هست
و مستعد پذیرے شود که از آن ناچار است و بعد از سه روز آنم و وفات یافت و فی اخبار الدول
للقرائے مرعلیه جعفر بن عمر العلوی و هو رث الیته ففکک منه بعض من حفرة فقال رضی الله عنه ترو
عن قریب یحزم و حشم فلم یض شهر الا و قد و لے المدینة محسنت حاله یبینه بگذشت بر و سه
جعفر بن عمر علوی و بود و شکسته حال پس خندید بروی بعض از اهل مازان پس گفت رضا رضی الله
عنه زود به بنید او را با خدم و حشم پس بگذشت ما سه مگر که واسے مدینه شد پس احوال و خوب شد
جاسے در شواهد النبوة و قرآنسے در اخبار الدول آورده که چون مامون ویرا و سه عهد خود ساخت
هرگاه که قصد ملاقات مامون کروے خادمان و حایان استقبال و سه کرد و سه و پرده را
که بر و بارگاه مامون او نیخته بود سه بالا داشتند سه تا و سه در آمدی و آخر الامر بیا بر تقابل که
میان اصحاب نفس و هوا و ارباب صدق و صفایا باشد ایشانرا نفرته از رضا رضی الله عنه واقع
شد بایکدیگر اتفاق کردند که من بعد بقاعده مامون استقبال می نمکنند و پرده را بالا اندازند چون بیکبار رضا رضی الله عنه آمد و
ایشان تشنه بودند بی اختیار چستند و استقبال کردند و پرده را بالا داشتند چون بی درون فت بایکدیگر گفتند
اینچه بود که ما کردیم دیگر با اتفاق کردند که کت و یکبارین کنیم چون کت دیگر آمد بر خاستند و سلام کردند

اما در برداشتن پرده توقف نمودند خدا می تعالی بادی برانگیخت که آن پرده را برداشت پیش از آنکه ایشان
 برسد اشتند چون و س در آمدان باد ساکن شد چون قصد بیرون آمدن کرد باز آن باد برخواست
 و آن پرده را بالا داشت انجماعت چون آنرا دیدند گفتند هر که را خدا می تعالی عزیز گرداند هیچکس نتواند
 و بجا و می نمود و خود کرد و ندانی انشاء که یکی از کوفیان گفته است که آن کوفی بفرست ترا سان بیرون آدم
 دختر من حله بمن داد که این را بفروشی و برای من فیروزه بخر چون ببرد رسیدم غلامان رضاشاهی الصدغه
 آمدند که یکی از غلامان و س فوت شده است حله که دارم بیا بفروشی تا کفن وی سازیم گفتند
 هیچ جامه ندارم بخرند و دیگر باز باز آمدند که مولای ما ترا سلام میرساند و میگویی که با تو حله هست که دختر تو
 بتو داده است که بفروشی و فیروزه خرسه از یک بهای آنرا آورده ایم حله را با ایشان دادیم و با خود گفتیم
 که از مسئله چند پیرسم به بنیم که چه جواب میداد چند مسئله بجای نوشتیم و با داد بر در خانه وی فتم از راهم
 مردمان بحال آن نشد که ویرا بنیم چه جاسک آنکه پیرسم تویا بستهاده بودیم ناگاه غلامی بیرون آمد
 نام من برد و نوشت بن داک که اسے ظان این جواب مسائل تستی چون نگاه کردم جوابی مسائل
 من بود و از جمله آنست که دیگر س گفته است که ریان بن ابی الصلت با من گفت که میخواهم از رضاشاهی
 الصدغه دستوری خواهی که بروی و رایج دایم میدارم که مرا جامه پوشانند از جامه های خود و در پی
 چند ترا تنها که نام وی زود اند عطا فرماید را و س گوید که چون پیش رضاشاهی الصدغه در آمدم من پیر
 بودم که فرمود که ریان بن ابی الصلت میخواهد که در آید و امید میدارد که ویرا جامه پوشانم و از راهم
 که با هم من زود اند چیز س پوس و هم ویرا در آید ریان در آمد و ویرا جامه و س و هم عطا فرمود و
 از آنجا آنست که قطاع الطریق با جری را در راه کرمان در برت گرفتند و دمان ویرا برت کردند زبان
 و س ای کار رفت چنانکه با سانه سخن نیتوانست گفت چون بجزاسان رسید شنید که رضاشاهی الصدغه
 عنه در نیشاپور است با خود گفت که و س از اهل بیت نبوت است پیش و س روم شاید که این
 را عطا سچ تواند کرد شب در خواب دید که پیش رضاشاهی الصدغه آمد و طلب تنفک و فرمود که بستان کن و
 و سعتن و لوج و از باب ترکین و دوسه بار در دهن گیر که شفا یابے از خواب و را مد و از آن خواب
 اعتبار س گرفت چون نیشاپور رسید رضاشاهی الصدغه بیرون رفته بود و بعضی را با طمانزول
 کرده آن تاجر بخدمت و س رفت و قصه خود را باز گفت و در خواب نکر رضاشاهی الصدغه منموده

دو آقو همان است که در خواب با تو گفته ام گفت یا ابن رسول الله شیخ اعلم که دیگر بارتش نوم فرمود که نشان
 کوته و سقوف و لب و باب ترک و دو دست بار در دهان که کبر شفا یا بے ان شخص چنان کرد و شفا یافت
 و از آنجا که دیگر گفته است که روز سه بار رضای الله عنه در حایطه بودم و باو سخن میگفتم نگاه
 عصفور سے آمد و خور و پیش و سه بر زمین انداخته و با انگ میگرد و واضطراب مینمود رضای الله عنه
 فرمود که میدانی که ابن عصفور چه میگفت؟ گفت یا ابن رسول الله فرمود که دیدم خانه مار سے و مار است
 میخورد که فرزندان مرا بخورد پس فرمود که بخت و پانچانه در ایوان مار را بکش بنواستم و پانچانه و مارم میم
 که مار سے بگردانخانه میگرد و دیگر بکشم و از آنجا که است که دیگر گفته است که خاتون من حامله بود پیش
 رضای الله عنه و آدم و گفتم و عاکن که خدای تعالی ویرا پسره کرد و از فرمود که خاتون تو بدو فرزند مله
 است چون بگشتم و خاطر من افتاد که یک راجه نام نهم و یک راعلی مراد و داد که یکی راعلی نام کن و یکی
 را ام عمر چون آن فرزندان بر زمین آمدند یکی پس بود و دیگر سے و هر یکی دهم عمر نام کردم روز سه از مادر
 خود پرسیدم که ام عمر چه نام بوده است مادر من گفت که نام مادر من ام عمر بوده است و از آنجا که است
 که دیگر گفته است که در خراسان از رضای الله عنه شنیدم که سے فرمود که چون مراد از مدینه
 طلبیدند همه عیال خود را حج کردم و ایشان را فرمودم که بر من بگریزند تا بشنوم بعد از آن و دوازده هزار
 در هم قیمت کردم و گفتم که دیگر هرگز بسو سے شما و دوت نخواهم کرد و از آنجا که است که عمل بن علی الخرمی
 رجه الله علیه که از شعرا سے فیض ان عصر بود گوید که چون من ان قصیده را گفتم که مدارس ایات حلت
 من تلاوة انرا پیش رضای الله عنه بروم و در خراسان در آنوقت که سے عمدا مولن بود چون از
 بخواندم استخوان کرد و فرمود که این را پیش میبکس دیگر خوان مگر آنکه من گویم و غیر من بامون پید
 مرا طلب داشت و احوال من پرسید پس گفت که مدارس ایات را بخوان من بطل کردم فرمود که رضای
 رضای الله عنه حاضر کردند گفت یا بابا الحسن و عمل را از قصیده مدارس ایات پرسیدم بخواند رضای
 الله عنه فرمود که ای و عمل از آنجا که بخوانم استخوان نمود بجا به هزار دینار و پروایت روفه الاحباب
 بجا به هزار درهم و او رضای الله عنه بهمین قدر عطا داد من گفتم یا سید نخواهم که مرا از بجا هماره
 خود چیزی بختی تا کفن من باشد مرا پیر بن داد که پوشیده بود و منشقه داد و بنایت لطیف و فرمود
 که اینها را نگاه دار که بان از فالت نگاه داشته خواهی شد بعد از ان قصد مراجعت بوقت کردم

در راه بعضی از گردان پیرون آمدند و قافله را غارت کردند چنانکه با من پیرهن کنه ماند و بس و پنج خیر خند
تا سفت نداشتیم که بران پیرهن و نشسته و دران سخن که رضای معنی الصدق فرموده بود که این را نگاه دار
که بان نگاه داشته خواهی شد متفکر می بودم ناگاه دیدم که یکی از گردان بر اسپ من سوار و جامه
بارانی من در برابر من فرزدیک من بایستاده و منتظر آنکه اصحاب و جمع شوند و این بیت را خواندن
گرفت که ما رس آیات خلعت من تلاوة و گریه آغاز کرد و با خود گفتیم عجب است این که و زوی از گردان
طریق محبت البیت رسول صلی الله علیه و سلم می و زود پس طمع کردم که شاید پیرهن رضای معنی الصدق
و منتشفه و سه بدست من آید ویرا گفتم با سید این قصیده را که گفته است گفت ترا با این چکار گفتم
مرا درین سری هست که خواهم گفت گفت صاحب این ازان مشهور است که کس نماند گفتیم کیست
گفت و عیال بن علی شاعرا ل محمد صلی الله علیه و سلم گفتم اے سید و الصدک و عیال تنم و این قصیده
را من گفتم استیناد بسیار کرد اهل قافله را طلب کرد و از ایشان استفسار نمود همه گواهی دادند
که این و عیال است هر چه از قافله گرفته بود همه را باز پس داد و پنج نگاه داشت و ما را بدرقه شد و از محل
خطر در گذر آیند پس من و قافله ببرکت ان پیرهن و نشسته ازان بلا برستم و ناگاه داشته شدیم تقصید
و بعضی روایات از پنجاه بیت زیادت است و در اینجا ذکر قبور اهل بیت کرده است چنین روایت
است که دران قصیده چون باین بیت رسید -

و قبره بعد و نفس ذکیته	انقمنها الرحمن فی العزات
رضای معنی الصدق فرمود که ای و عیال بدین موضع بینی دیگر احقاق کنم که قصیده تو بان تمام شود گفت بلی با این رسول الصدق فرمود که -	
و قبره طوسن الیما من مصیبه	الحب علی الاغشاء بالعزات
و عیال پرسید که این قبر که خواهد بود با این رسول الصدق فرمود که قبر من زود بود که طوس محل آمد و شدن دوستان و عیال اهل بیت شود هر که مرا زیارت کند درین غایت با من باشد و در وجه من در روز قیامت امر زیاده و چند بیت از قصیده و عیال نیست -	
و کثر محل السبع من عزات	فا سکت مع العین بالعزات
و قل عی صبری و زادت منابتی	رسوم و یار اقهرت و عزات

<p>مدارس آیات خلقت من تلامذة لال رسول الله باخيف بالني ديار علي واحسين وجميع ديار عفا باجور كل معاند ديار بعباد الله والفضل صنوة منازل كانت للصلوات وللحق منازل وهي الله معدن علمه منازل وهي الله ينزل جوا قائمين الاولي شملت بهم نعمة النوى هم ال ميراث النبي اذا انتموا مطاعين في الاعمال في كل مش اذا لم تنال الله في صلواتنا ايمة عدل يتبع بقايا اسم قبا رب زد قيلة هدي وبصيرة ديار رسول الله اصحن بلقفا وال رسول الله حلت رقابهم وال رسول الله يسج حريمهم وال زياد في القصور مصونة قيامه علم النبي وال لقد امنت نفسي بكم في حياتنا</p>	<p>ومنزل وهي متفرع من صفات وبالبيت والتعريف والهجرات وحمة والسجاد ذي النقبات ولم تعف بالاياهم والسنوات سبيل رسول الله ذي الدعوات والصوف والتكبير الحسنات سبيل رشاد واضح الطرقات علي احمد الروحيات والعذوات اقايتن في الافطار مختلفات وهم خير سادات وخير حمة لقد شرفوا بالفضل والبركات بذكرهم لم ينبل الصلوات ويوم من شتم زلة العشرات وزوجهم يارب في حسنات ودار زيادا أصبحت عمرا وال زياد في النجاة وال زياد امنوا السرابات وال رسول الله في القلوات عليكم السلام دايما النجاة دانى لاربوا من عندنا</p>
<p>ور رفته الاحباب ابن جندب بيت زياد است خرج الامام الحجة خايج يخير فينا كل حق وباطل</p>	<p>يقوم على اسم الله والبركات تجربى على النماء والنفات</p>

[illegible]

مسموما و گفته است و فی تاریخ ابن خلکان توفی یوم الثلثا و خمس خلون من توی ایچ سنه عشرين و بائین و
 قبیل قیس و عشرين و بائین بنجد و ترو را قمر صحیح است که ولادت او روز جمعه هفدهم یا نوزدهم رمضان
 سنه خمس و تسعين و مائیه و وفات دس روز و شش بنه ششم ذی الحجه سنه عشرين و بائین
 و عمر نیش برین تقدیر است و پنجسال و دوماه و شانزده یا هیجده روز باشد و اتفاق مورخین قبر
 و س در بغداد است در تقاسم جد او امام کاظم رضی در تقابله فرشی بعد از پدر هجده سال سده و ده
 روز زندگی کرد شصت و هفت سال از زمان امامت او میگذشت و ابن خلکان گوید چون وی در گذشت
 و اثق بن مقسم عباسی بروی نماز گذارد و توقیفیکه پدرش رضا رضی در گذشت جو او رضی المدینه سال
 و داشت مگر صاحب روضه الاحباب میگوید که بقول صحیح هفت ساله بود این قول هرگز صحیح شدن
 نمی تواند چرا که وفات امام رضا در ستم رمضان سنه ثلث و بائین و ولادت امام جو او در نوزدهم
 رمضان سنه خمس و تسعين و مائیه پس سال در میان باشد و المدینه علم حق سبحانه تعالی او را در
 سن علم و ادب و عقل کرامت فرموده و در شواهد البیوه آورده که از کمال علم و ادب و فضلی که داشت
 با صغیرن مامون مشغوف وی شد و در حق خود اعلم الفضل را بنزد بوی داد و همراه وی به مدینه روان
 کرد و هر سال هزار هزار درهم بوی میفرستاد و در شواهد و صواعق و روضه الاحباب و اخبار الدول
 لاقرمانی آورده که بعد از وفات پدر خود رضا رضی در سن یازده سالگی در بعض کوچه ها سبب بغداد با همی از
 کودکان ایستاده بود اتفاقاً مامون بقصد شکار بیرون میرفت گذری بر آنجا افتاد همه کودکان از
 سر راه بگریختند و جو او رضی المدینه بر جا سبب ایستاده بود چون مامون نزدیک رسید ویرا دید و پیش
 ویرا در دل با قبول عظیم داده بود و بارگی خود نگاه داشت و پرسید که ای کودک تو چرا با کودکان دیگر
 سر راه نرفتی بر فرجواب داد که ای امیر المومنین راه تنگ نیست که برفتن خود از راه تو کشاده گردان
 و مرا جریمه نینماید که انسان ترس بگریزم و حسن ظن من تیرا نیست که بی جریمه از آنجا بگریزم ز سانی مامون
 را صورت و تکلم و بغایت خوش آمد پرسید که نام تو چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند کیستی فرمود که فرزند
 رضا رضی المدینه بر پدر و سبب ترجمه و ترمیمی کرد و با نجانب که میرفت روان شد و با خود بازی شکار
 و انشت چون از کلمات بیرون رفت بازی بر تروی انداخت ان باز غایب شد و نیست وی
 و در گذشت بعد از ان از او فرود آمد و در مقام روی ماهی خود نیم زنده مامون از ان تعجب بسیار کرد و آنرا

بدست خود گرفته باز گشت چون با نوح رسید که جو ارضی السعدی با کوه کان ایستاده بود و کوه کان بدست
 پیشتر از راه بکیس و شند و جو ارضی السعدی با کوه کان ایستاده بود و کوه کان بدست
 که لبیک یا امیر المومنین گفت اینچه چیز است و بدست من فرمود که ان السعدی خالق بشیتنی بحر
 قدرته سمکاء صغارا لتقید با نوح الملوک و خلفای مجنون بها سلاله اهل النبوة یعنی خدای تبارک و تعالی
 در بحر قدرت خود تا هیان کوچک افزیده که بازهای ملوک و خلفا انرا صید میکرده باشند و اهل بیت نبوة
 را بان امتحان بنموده باشند چون مامون این سخن شنید تعجب نمود و بسیار بر او گریست و گفت
 انت ابن الرضا حقاً و انعام و احسانی که نسبت بوی داشت مضاعفت ساخت در صواب حق و اخبار
 للقرمانی و روضه الاحباب از ارشاد شیخ مفید نقل کرده که امام محمد تقی هنوز در صغر سن بود که در عالم کمال
 بمرتبه ترقی نمود که در آن زمان با وی یکس برابر کسی نمیتوانست کرد و ابرم مامون شایسته آن گل نوشگفته
 گشته خاطر بر آن قرار داد که دختر خود ام الفضل را در جهاله نکاح ان جناب در روز و نزد عباسیان این
 تقصیم بونوح پیوست نائمه حقد و حسد در بواطن ایشان اشتغال یافت و ترسیدند که با او
 مامون ولایت خود را بچو ارض و در ملک از بنی عباس انتقال نماید بنا بر آن نزد مامون رفته مافی الضمیر
 خویش با وی نهادند و گفتند وصلت تو بال ابی طالب موجب زوال مملکت و خلافت راسی خلفاء
 صاحب فطنت است و تو میدانی که میان عباسیان و علویان عداوت و دشمنی و رچهره مرتبه است
 مامون جواب داد که اینچه میان ما و اولاد امیر المومنین علی رضا از کدورت و نزاع واقع شده از جناب
 شما بوده نه از طرف و اگر انصاف در میان آید ازال ترضوی تکفیل امر خلافت از ما سازد و از تراند و تمید
 بساط عداوت که از خلفا سے سابق نسبت بدیشان وقوع یافته موجب قطع صلح و محرم است و پناه بگیرم
 بخدای تعالی ازین کار و ابو جعفر محمد بن علی با وجود خرد ساسه در علم و فطیلت بر جمیع فضلا سے عالم فانی
 است لاجرم در خاطر من آمده و قرار داده ام که دختر خود را با وی و در ملک از دواج کشم عباسیان
 که تو غلط کرده او کو و کے است که هنوز از رفیق و معرفت پیوسته نیاموخته اگر البته او را و اما و خواهی خست
 چندگاه به مبرکت تحصیل نماید انگاه مقبضا سے صواب دید خود علی فرامی مامون گفت من بحال
 این جوان و نا تر از شما برستم که او را اهل بیت است و اگر میخواهید که اینخبر بر شما ظاهر نشود او را
 بحضور شما امتحان نایم عباسیان را این سخن معقول افتاده گفتند بحال ترتیب کن و یا یکی از فقها را

بیاد و یحکم کہ از محمد بن علی مسئلہ از علم شریعت سوال نماید اگر بطریق صواب جواب گوید و دانش او ظاهر شود
با دوس و صلت نماید والا ازین کار اجتناب فرماید و سخن برین قرار یافته انجاعت نزدیک بن اکتتم
کہ قاضی زمان و فقیہ دوران بود و رفتند و او را بر معارضہ جواد رضی اللہ عنہ تحریر فرستادند و قبول کردند کہ
خلاصہ فائدہ علم و کرم را ملزم سازد از متاع و اموال آنچه خواهد بود و ہند و مامون نجیب عظیم است
امام محمد تقی را بر مسند پہلوئے خود بنشانند و ہر یک از علما و فضلا در موضعی مناسب بوقت جلوس
ارزانی داشت بعد از ان با شارت مامون و اجازت امام بیع مسکون یکے بن اکتتم زمان
امام مسئلہ چند پرسید جواب از جمیع مسائل داد و آخر پرسید کہ چیست حکم محمدی کہ تقبیل صید
اقدام نموده باشد فقال لہ ابو جعفر رضی اللہ عنہ قل فی حل او نے حرم عالمی کان المحرم ام جابہا مسئلہ
علماء و خطباء و احرا کان المحرم ام عبد الصغیر کان او کبریا بتبید یا بالقتل ام معیدا من ذوات الطیر
کان الصید او من غیر ما من صغار الصید او من کبیر یا مصر علی ما فعل او نا و ما لیکان قتلہ الصید
او نہارا از شنیدن این کلمات فطنت التیام یکے بن اکتتم کہ شدہ از غایت حیرت ندانست
کہ چه جواب گوید خلیفہ ازین معنی بے خوشحال شدہ گفت احسنت یا احسنت یا اباجعفر اگر توبہ سوال
ازیکے کنی اگر چه یک مسئلہ باشد بسی خوب خواهد بود یکے گفت پرسد اگر دانم جواب گویم و اگر ندانم از
وے استفادہ کنم امام محمد رحمہ گفت ای یکے چه میگوئی در حق مردے کہ نظر کند بشہوتہ و زنی نامحرم
در اول روز یا ازین زن در وقت ارتفاع آفتاب بروی حلال شود یا ز نظر در ظہر و زمان روز بروز
حرام شود پس چون عصر شود حلال شود و چون غروب آفتاب نماید حرام شود بروی بعد از ان وقت
عشا حلال شود و در نصف شب حرام شود و وقت طلوع فجر حلال شود و وقت ارتفاع آفتاب حرام شود پس چہ احلال شد
و حرام شد گفت یکی نمیدانم پس گفت ابو جعفر ازین کہ بے بود شخصی را نظر کرد و بیوسے وی فروے اجنبی و زنی
روز بشہوتہ و بود و حرام بروے پس چون ارتفاع روز شد خرید کرد و از ان مولاے او پس حلال شد
وقت ظہر از او کرد و حرام شد باز وقت عصر نکاح کرد و حلال شد پس وقت مغرب ظہر کرد و پس حرام
شد پس وقت عشا کفارہ داد و حلال شد پس وقت نصف شب طلاق رجعی داد و حرام شد
و وقت فجر رجوع کرد و حلال شد و وقت طلوع آفتاب طلاق باین داد و حرام کرد و در چنانکہ در اول بود یکی
تیر شد عجز او برای مجلس ظاہر گشتہ خلیفہ را تقریر وے بسیار خوش آمد و اعتقادش زیادہ شد و

و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله التوفیق لی فی الایمانی شکر خدا را برین نعمت توفیق من در سزاگاه بسوی تو را می
گویم که گفت تمام آن اکتتم تکون یعنی تمام شد اکنون آنچه انکاران میکردید و جواری اندر من گفت خطب جلیست قدس
یعنی خطبه کن ای امیر المؤمنین فدایت شوم فقال اما من ضمنت لک ان ارد جاکم افضل منی گفت تا من
راضی شدم با که تری و بچ کنم و خردم افضل را با تو و ابو جعفر ضعیف اندر من بر زبان فصاحت بیان گذرانید که الحمد
لله انما انا عبد الله لا اله الا الله صلا لوجه الله و صلی الله علیه و آله محمد سید بر تبه و الاصفی من عشره اما بعد فقد کان افضل
علی المصاهران انما هم بالنکاح عن الاحرام فقال سجان و انما الایمانی شکو الصالحین من عملکم و اما کما ان کیدوا
فقر انهم من فضل الله و اسع علیهم ثم ان محمد بن علی بن موسی خطیب ام الفضل بنت عبد الله المامون و قد بذل لها
من الصداق مهر حبه فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و هجرت ما نه و درهم حیاء و اهل زو جت امیر المؤمنین لها علی هذا
الصداق المذکور پس مامون گفت ای بدستی که من بزرگی بود و اوم ای ابو جعفر و خردم و ام الفضل ابر صدق مذکور
مهل قبلت النکاح انکم گفت قد قبلت لک ضمنت پس مامون خواص عوام را علی قدر آهیم بخوار و صلات کرست
و توارش فرمود و مامون بعد از طعام و انعام قوم بجاو گفت که فدایت شوم اگر صلحت را می بیان کن فقهر را با افضل از
وجه قتل مجرم صید را با آرم از او مستفید شوم از آن پس گفت ابو جعفر علیه السلام نعم ان الحرم او قبل صیدانی که آن کان
الصید من ذوات الطیر و کان من کبار با فضیله فان اصاب فی الحرم فعليه الجزار مضاعفا و اقل فرغانی النکاح
جمل نظم من پس و او اقل فی الحرم فعليه الجزار مضاعفا و کان من الوحش و کان من حمار و حش فعليه بقرة و کان من نعام فعليه بتمرة
و کان من طیور فعليه شاة فان قتل تیس من ذلک استأجر الحرم فعليه الجزار مضاعفا به یا یا ای الکعبة و اذا اصاب الحرم
باجب علیه الدری فیه و کان احرامه بالبحر فیه و کان احرامه بجمرة خمره بکبه و جزا الصید علی العالم و الجبال و ا
و فی العمود الماشی و هو موضوع عنه فی الخطا و الکفارة علی الحرم فی نفسه علی السبک و عبده و الصغیر الکفارة علیه می
علی الکبیر اجرة و الماشی یقطع بند به عنه عقاب الاخرة و المصیر یجب علیه العقاب الاخرة فقال اما من ضمنت
یا ابو جعفر حسن الله لیک سبب ابو جعفر رضادام احیات و مقام محبت رعایت بود و بعد از چند گاه ازین بوی
مامون بنی خطاب مع ام الفضل و حضرت توجیه بجانب نه ازانی داشت و امام انام یا ابلست و خدام متوجه وطن گشت
انتهی مخفی نه از که کیفیت بچ اب سوال امام جواب بایستی و ترفیح او با ام الفضل در کتک مع فضل اندک و نسبت شد که بعضی کتا
فقط سوال بایستی سنجیده و بعضی فقط سوال امام جواب و قوم ساقطه علیه هذا القیاس کیفیت ترفیح او نیز اکثری را به
اختصار و فیه اندک و بعضی کتا بایستی رابط کلام از کتب های مذکور یعنی و فیه الاجاب بر جمیع صواعق محمد

و اخبار الدول قرانی و قلبی و ارشاد شیخ مفید انتخاب نموده و برشته مناسب بر یکدیگر کشیده و در طرف بیان جلوه
 را و از باطن شرح و بسط این قصه که این چنین ظاهر شود و انتهای کلامی تاریخ ابن خلکان و کان بروی سند
 عن ابائه الی علی بن ابی طالب علیه السلام انه قال یعنی رسول الله صلی الله علیه و سلم الی امین فقال لی و هو
 یومئذ یأمر علی ما غاب عن استخار لادم من استشار علی علیه السلام فان الارض تطوی باللیل بالانطوی
 بالنهار علی اعدائهم السرفان الدارک التی لی کبیر و کان یقول عن استخار و اخانی الذ قد استخار و استخانی محبة
 و قال جعفر بن محمد بن عزیز بن بغداد فقال لی محمد بن صفیة ابن هریر بن لکک خلیف علی محمد بن علی الرضا
 انه قال قال لعلی علیه السلام فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان طوبی علیها السلام من فرجنا نعم الله ربنا الی
 ان قال لی لک الحسن بن محمد بن علیها السلام احکامات اجبار کثیره حادی و زواید و سید جمال لدین محدث در وقت الاجاب
 عدد زجر هرقی بن محمد بن آدوه که افضل از بدین پند خود و استخوان کشت بود و برین پند گرفته است زن خود را و
 در جواب گوشت که از برای آن گوشت داده ام که حلالی را بری و ام که در این پند که بخازین مثل بن خندان کی وین نمویی قدم
 الجواد الی بغداد و اذ علی علیه السلام قد اتمم حقه ام الفضل بن علی بن ابراهیم بن علی بن ابراهیم بن علی بن ابراهیم
 حسن کلک الله الله القدریة قال رضی الله عنه العالی علیه السلام و العلی بن ابراهیم بن علی بن ابراهیم بن علی بن ابراهیم بن علی بن ابراهیم
 او در رضی بان همه شکر کند و طعم رضی الله عنه یوم العدل علی الطالیم است ازین یوم بحول الطالیم یعنی گفت
 جواد رضی الله عنه که روز انصاف بر طالع من است و از روز طالع معلوم و قال رضی الله عنه العلما و عزم کشف الجوان
 بنیم یعنی گفت رضی الله عنه که غرض علما بسبب کثرت بهال است و در بیان ایشان قال رضی الله عنه العلما علی
 مصیبه علی الشانه بر اینی خبر ندون و مصیبت مصیبت است برینا و قال رضی الله عنه من ارفع جبرکان او فی عظم
 الحرام یعنی آنکه ایضا ز فاسق فاجر نماید و فی عظم است یعنی خودم ساختن او را از تبه تهرین است
 و قال رضی الله عنه انما ان طیلان ابدی محمل طویل محمل یعنی دو کس پیوسته در بعضی از محمل که احتمال در بعضی
 و در بعضی که در بعضی فاسده باشد که انی روضه الاجاب یعنی روضه العنا و سواد البیضا یعنی انتخاب مکرر اسایه ابقه و
 و عباد که رانیده باعلاق حیدر و صفا پسندیده شریعت موصوفت بر جاد و کثرت تقیم او و او که بر حسب عترت از
 جانب شریعت باشد از غیر شریعت نشد که کلمات خرق ما و است چنانکه اولیا را امر می باشد از و س که سر و شده
 اما اگر امانت رضی الله عنه در شواهد البیوة و روضه الاجاب آورده که چون مامون و قهر خود ام نل
 را با و س که کج کرد و همراه و ساخت تا بعد نیر و چون کج بود که سید آخر روز نزل فرمود و مسجد

در آمد که بصری ان درخت سدر بود که هنوز باز نیاورده بود کوزه اب طلبید و در آنجا آب نوشید و فرمود
بعد از آن بامروم نماز شام گذارد چون نماز شام گذارد بوقت بیرون آمدن بر حلیه پاسبان درخت
رسید انداخت میوه تازه بار آورده بود میوه شیرین بے دانه و مردم آنرا به کینت تبرک میگردانند
میخوردند و شوقی الشواهد لایحه بسند محمول کیکی از سلف گفته است که در عاقل این که آبادم شنیدم
که در شام کسے دعوی پیغمبر کرده است ویرا بنده آئین نمانده اند و آورده و در فخر کافران عالمی پیش
است بانجا رنقم و در بانان را پیغمبر دادم و پیش و سے رنقم ویرا با عقل و فهم تمام ان کی که
که قصه تو چون بوده است گفت من مردی بودم از شام بعبادت مشغول و ران و قد بزرگ ان میگردانید
که سید مبارک امیر المومنین حسین را رضی اللہ عنہ انجا نصب کرده بودند یکشب من لیا علی بن ابی طالب
بودم و دیگر خدا سے تھامے مشغول ناگاہ دیدم که شخصی از پیش روی من پیدا آمد مدافن مذکور گفت در فخر
مرا اندکے راه پر و خود را در سجد کوفه دیدم فرمود که سید انے که این کجا است گفت من بلبل مسلمات که شکر ان است
در نماز ایستاد و من نیز در نماز ایستادم چون از نماز فارغ شد بیرون آمدن من نیز را تقصیر از بیرون آمدن
برفت من نیز بر خیم خود را در مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم یا فقم بروفتہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم
گفت و در نماز ایستاد و من نیز در نماز ایستادم پس بیرون آمدن من نیز با دسے بیرون رفتن من از آنجا
خود را در مکہ یا فقم طواف کرد من نیز طواف کردم پس بیرون آمدن من نیز بیرون آکان نماز تمام شد
و من خود را در موضع یا فقم از شام که بعبادت مشغول سے بودم از خیال در تعجب ماندم و اینچند ستم
که ان که بود چون سال آئندہ ہما وقت رسید بار شخص پیدا شد و مرا ہمراہ برد و ہر چہ در سال
گذشتہ کردہ بود بجاسے اور و چون وقت مفارقت رسید سو گند برو سے دادم کہ بانجا ایکہ
تبرایانچہ مشاہدہ کردم قدرت دادہ است مرا بگوئی کہ تو کیستے فرمود کہ من محمد بن علی بن موسی بن
جعفرم چون بامداد شد الفصد را بانان کہ من تردد سے داشتند با رنقم خبر بواسلے شام رسید
مرا تہم داشتند بانکہ دعوی نبوت میکنند مرا بند بر نہادند و ہمراہ خود بانجا اوروند چنین کہ می بینے
بان واسے رنقم تو شتم دعوی من حال و سے کردم بر پشت رنقم تو شتم کہ آنکس را کہ در یکشب یرا
از شام بکوفہ و از مدینہ بکہ و از مکہ بشام برد بگویند کہ ویرا از حبس با خلاصے و ہان بسیار
بر من اگر ان آدم مغموم و مخزون شدم چون بامداد کردم بجانب حبس روان شد و مرا ویرا از حال آگاہ

کنم لشکر بیان دلگاہ بانان را در اضطراب تمام یافتیم پرسیدم که حال چیست گفتند این شخص که دعوی نبوت کرده بود ویراجس کرده بودند و شش غائب شده است نیدانم که ویرازین فرو برده است یا مرغان آسمانی بر بوده اند و از آنجا نیست که چون مامون قوت شد فرمود که قوت مابعد از سی ماه گذشته است او خواهد بود چون از قوت مامون سی ماه گذشته است ویرا و قاتل رسید و از آنجا نیست که شخصی گفته است که بر جواد رضی الله عنه در آدم و گفتیم فلان صلاح و عار ساینده است و از جامه های شجاعا طلبیده است که کفن و سکه کفنه فرمود که و سکه از آن مستغنی شده است من بیرون آدم و هیچ ندانم که معنی آن سخن چه بود ناگاه خبر رسید که وی پیش ازین بسیرده روز یا چهارده روز مرده است و از آنجا نیست که دیگر گفته است که یا یکی از اصحاب قصد سفر داشتیم بر جواد رضی الله عنه و راهیم که دوای کنیم فرمود که امروز بیرون مروید و تا فردا صبر کنید چون بیرون آمدیم صاحب من گفت که من بیرون میروم که یا من بیرون رفته است من بایستادم و و سکه برفت شب در ناوای که فرو آمده بود سیل آمد و در آن غرق شد و بر دانا حلیه انتخاب در اخبار الدول آورده که کان ابیض اللون و معتدل القامة یعنی سفید رنگ و میان قد و نفس خاتم نعم القادر الله خفی نماید که انتخاب را علمای اهل سنت عالم و متقی و بجمع صفات حمیده موصوف اعتقاد میکنند مگر در کتب اسما و الرجال که وقت تالیف این کتاب پیش نظر است اصلا ذکر انتخاب نکرده ازین سبب معلوم شد که انتخاب روایت حدیث از که دارد و از انتخاب که ام که ام کس روایت کرده اند از آنکه انتخاب از پدر و اعمام خود روایت دارد و از و سکه پسران و سکه دیگران روایت داشته باشند چون انتخاب در غفوان شهاب انتقال فرمود و لایم است از علم کانی و از انتخاب نزد نشده و شهرت او در علم حدیث کثر نموده باشد اگر چه انتخاب اعلم زمانه خود بود و بسبب کم عمری عدم استمار عیبه نباشد و الله اعلم بحقیقه الحال -

علی بن محمد بن جعفر رضی الله عنهما و شواهد النبوة آورده که وی امام هجدهم است و قال ابن خلکان هو احد الائمة الاثنی عشر عند الامامة و فی شواهد کینت و سکه ابو الحسن است لهذا ویرا ابو الحسن ثالث گفتاری و لقب و سکه هاد و سکه و بسکه مشهور است و سکه روضه الاحباب انتخاب در اسم و کینت با علی مرتضی و علی الرضا موافق بود و القاب شریفش نقی و هادی و عسکری

و ناصح و متوکل و قیاح و مرتفع و فیه ایضا اطلاق اعلام الوری کہ اعلم و فقیہ و العین طیب نیز از جہلہ
القاب او است و سہ روضۃ الصفا از کہ نیز لقب او است پس نام و سہ علی کنیت او الحسن
و لقب فنی دہادی و عسکری و ناصح و متوکل و قیاح و مرتفع و فقیہ و العین طیب و سہ کی باشد کہ فنی عسکری بہر دو مشہور است
و در مطالعہ السؤل گفتہ کہ اشہر القاب و متوکل است و چہ تسمیہ و عسکری نسبت کہ در ترجمہ صواعق آورده
کہ او را از مدینہ نبویہ تسمیہ من را سہ بردند بہر متوکل عباسی و انجا ساکن شد و ان شہر عسکر معروف
بود و در شواہد النبوة و روضۃ الاحیاب آورده کہ ماوروسے ام ولد بودہ سمانہ نام و قیل ام الفضل نسبت
المامون ولادت و سہ در مدینہ بود و سیر و ہم رجب سنۃ اربع و عشرۃ و مائتین و در روضۃ الاحیاب
اوسط رجب سنۃ مذکورہ را تصحیح نموده و وفات وی در زمان مستنصر بود و در سمر من را می از او
بگذارد و روز و شب بنہ از او اخراہ جمادی الاخری سنۃ اربع و خمسون مائتین و قیودی ہم در سمر
و یست کہ در سمر من را سہ داشت و فنی تاریخ ابن خلکان تو نے یوم الاثنین یوم یوم جمادی الاخری
و قیل لا یلع یضین منہا و قیل نے را بہر او قیل فی ثالث رجب سنۃ اربع و خمسون و مائتین و من
نے دارہ انجا اول نو سنۃ شریف است یعنی ولادت او نیز ہم رجب سنۃ اربع و عشرۃ و مائتین
و وفات او آخر جمادی الاخری یعنی خمس عشرین من جمادی الاخری سنۃ اربع و خمسون مائتین
برین تقدیر عمر غریزش چہل سال و یازدہ ماہ و دو واردہ روز باشد و العلام علم است اقامت نجف آباد
و بر سمر من را سہ بروایت روضۃ الاحیاب دہ سال و یروایت ابن خلکان یست سال و تہ ماہ
و قبر نجف آباد باقیات موصوفین و در سمر من را سہ است چنانچہ بالا گذشت و سہ الشواہد قیل ان
مشہد علی السادی رتہ یفہم یسین من و انما یصح ان مشہد قائمہ نسبتہ موسیٰ بن جعفر بن محمد رضی اللہ

عسکر بلدہ قم

فنی ہذا و اخبارہ در صواعق آورده کہ علی عسکرے از میان اولاد پرنسود و ارشاد علم و سخاوت پند
و سہ میزان الذہب نے ترجمہ عبد الممد بن محمد بن جعفر بن شاہان روی عنہ ابنہ الحسن العسکری شہی
قلت و علی القدر و سہ عن ابیہ محمد بن علی الرضا و در روضۃ الصفا آورده کہ و سہ از اکابر اہل بیت
است و در روضۃ الاحیاب گفتہ کہ سیر حمیدہ و شیم پسندیدہ و محاسن الطوار و مکارم الآثار
انام عامے مقدار بسیار است و شرف ذات و محامد صفات و علوم و اتمیاد و مہمونا قیہ

آن قزو صفار و کبار زیادہ انضاد انصار انوار باطن نخستہ میانش انبیر محراب عبادت بود و انار محاسن
فضایلش مراتب اسباب سعادت بود و فی مروج الذهب است و حدیث ابو عبد اللہ محمد بن عرقہ النخعی
قال حدثنا محمد بن یزید المزیقی قال قال المتوکل لایب الحسن علی بن محمد بن علی بن موسیٰ بن جعفر بن محمد بن
بن الحسن بن علی بن ابی طالب منی السلام بالقول ولد ایک سے عباس بن عبد المطلب قال
والقول ولد ابی یامیر المؤمنین فی رجل اقترض السوطا منی بنیہ علی خلقه و اقترض طاعة علی بنیہ
فامر له باتباعه و درہم و انار او ابو الحسن طاعة علی بنیہ غیر منی کہ گفت متوکل بعباس سے رہ کہ چہ میگوند
او لا بد بر تو و در حق جعفر بن عباس بن عبد المطلب گفت اسے امیر المؤمنین چہ توانہ گفت او لا بد بر
من در حق شخص کہ خدا کی طاعت بفرماید بر ہمہ کس فرض ساخته و اطاعت او را بر پیغمبر فرض
میں فرمود کہ حد نہ را در ہم بعباس سے رہ و چند و نہ را دہ کرد اما ہم رہ مگر طاعت خدا را بر پیغمبر پس
تعرض کرد انتہی گفت نہ اند کہ ہمین سوال و جواب از ناموں عباسی با امام علی رضا بعینہ واقع شد
چنانچہ در ذکر امام علیہ السلام گذشت و سے مروج الذهب است و تاسیخ ابن خلکان
کان قد سے بایں آن علی بن محمد اسے المتوکل و قبل له ان سے منزله سلاما و کتابا و غیرہا
من شیعہ و او جوہر انہ لایب الامر بنفسہ فوجہ الیہ لایب الامر من الماتراک و غیر ہم من ہم علیہ سے منزله
علی غلامہ من دارہ فوجہ سے بیت و حدہ متعلق علیہ و علیہ بدرعتہ من شعر و لایب طایب البیت
الامر لہ و انحصار علیہ راسخہ لمحققہ من العرفہ متوجہا اسے رہہ غیر ہم بابات من التراج الوعد
و الوعد فاخر علیہ ما و جہ علیہ و حل اسے المتوکل سے جوفہ اللیل مثل بین بدیہ و المتوکل شہرب
و سے بدیہ کاس فلما راہ غلیظہ و اجاسہ اسے جنبہ و کمین سے منزله شیء ما قبل فیہ و لا حالہ تیحل علیہ
سہا فنادی المتوکل الکاس الذی سے بدیہ فقال یا امیر المؤمنین ما خا مری دو سے فاشعہ منہ فیا فاه
و قال انشدہ سے شعرا استی و فقال اسے لفیل الروایہ لا شاعر فقال لا بد ان سے فاشعہ

باتول علی قتل الاجبال تحرسہم و استتر لواءہ عن مع قلمہم ناداہم صاخ من بعد ما قبروا این الوجوہ اسے کانت شہمتہ	غلبہ جال فاشعہم القمل فاود عوا حفر ابابس ما نزلوا ابن الاسف و الیتیمان و اکملہ من دونہا قریب الاستار و اکملہ
--	---

<p>فانفتح القبر عنهم صین ساسم قد طال ما اكلوا و ہرانا شربوا و طال ما عمر و اودرا لتخصم و طال ما كنز و اللہ و ال و احسروا انفتحت منازلهم قفرا معطلت</p>	<p>ملک الوجوه علیہا الذود یقتل فما صهوا بعد طول الاکل فتداکلوا تقار قوا الذود ولا یلین و انتفتلوا تقلو با علی الاعداد و ارتحلوا وساکنو با الی الاجداث قد علوا</p>
--	---

قال فاستفتح من حضر علی علی و طخوا ان بادره بتدر منہ الیہ قال و اللہ لقد کبک المتوکل یکما و
طویلا شتی بکت و نوہ کحیتہ و کبک من حضرة ثم امر برفع الشرب ثم قال لہ با الحسن علیک و بن
قال نعم اربعۃ الاف و نیارہ فامر بدفعها الیہ و ردہ الی منزلہ من ساعۃ مکرما یعنی سعایت نمودند نزد
متوکل خلیفہ کہ در منزل امام علی نفی سلاح و کتاب و غیرہ از شیعیہ و بسیار است و در دہم
انداختند اورا کہ امام رضی طالب خلافت است برائے خود پس فرستاد یسویے او ترکان را
بشرب انکسانیکہ جو نمودند بروے در منزلش بر غفلت او پس یافتہ شد در خانہ تنہا و را کہ در خانہ
بود و بروے لبائے شیمی نہ بود و نہ بود ہیما طر خانہ مگر پوریا و بر سر او کمانے بود از پارچہ کرپس
متوجہ بود یسویے رب خود و ترخم میکرد بایات قمراتے در دعدو و بعد پس گرفتہ شد انچہ یافتہ شد
بروے و او را دند او را بسوی متوکل در نیمہ شب رو بروے او و متوکل انوقت یشر بخرقہ امام
مینمود و در دست پایالہ بود پس چون دید او را تعظیم نمود و بنہاند بہلوے خود و بنمود در منزل او و
انچہ گفتہ شدہ در ان و غامت خیال بود کہ تعطل نماید بر او پس رسانید متوکل اورا پایالہ کہ در دست
داشت پس گفت یا امیر المؤمنین ہرگز نمود ز شد گوشت و خون من مرا معاف و ایس تمام داشت
اورا و گفت برائے من شوے بگوئے تا انیکہ استحسان کنم از او پس گفت کہ من قلیل الروایۃ و شوم
یعنی شرمناک و شام غریبتم گفت کہ البتہ باید گفت چیزیے پس نے البدریہ گفت اشعار مذکورہ
بالا پس بر سیدند کسانیکہ حاضر محفل بودند و بگریست متوکل گریستے سخت تا انکہ ترش درین
از آب چشم او و بگریستہ حاضران مجلس پس او نمود بہ برداشتن شرب پس گفت ای ابو الحسن یا دین
دارے گفت ارے چہ ہزار دنیا پس بفرمود تا دند او را و بارگرا نید او را ہمون وقت یسویے
خانہ او و غلم و مکرمتے و قریب ست باین انچہ جاسے و رشوا ہر و سید جمال الدین در وقتہ الاحباب

آورده که متوکل بیمار شد و چنانچه بیرون آورده که اطباء از علاج ان عاجز آمدند و مشرف بر موت شدند و
 مادر متوکل نذر کرد که اگر متوکل شفا یابد مال بسیار از خاصه خود بهادی رزم فرستد و زسه فتح بن خاقان که
 و قریبان متوکل بود گفت که کس پیش ما و زسه را میباید فرستاد شاید که و زسه چرخه و اندک کاین را
 نفع رساند که پیش و زسه فرستادند و بهادی رزم فرمود که فلان چیز را بیا نیا که نفع خواهد رسانید بآون
 الله تعالی چون آنچرخ بجای متوکل آوردند زسه از حاضران استهتر کردند و بخت بدین فتح بن خاقان
 گفت که تجربه کردن زبان نیکو دارد ان چیز را حاضر کردند بر جرح او نهادند و شفا شد و آنچه دوران بود بیرون
 اند و خبر شفا متوکل باورش برودند و هزار دینار و صد کرد مهر خود بران نهاد و بهادی رضی الله
 عنه فرستاد و متوکل تمام شفا یافت چون ازین واقعه روزی چند برادر کسی شکایت کرد و با
 متوکل گفت که در خانه ماوی مال بسیار و سلاح بیشتر است متوکل سعید صاحب را گفت من باید
 که نیم شب بخانه و زسه و رای و آنچه از اموال و سلاح باقی بگذری و بیا بر زسه سعید صاحب گفته است
 که نزد بانه با خود همراه بروم و نیم شب بیا و زسه بالارقم و بدینچه که او می فرود آمد و زسه را یک بود
 نداشتیم که بجا میباید رفت ناگاه از درون سرا او را و زسه رضی الله عنه برادر کای سعید بجای پیش
 تا شفی بیاد و زنده چندان بر نیاید که شمع او زنده فرو دادیم و پیش می نهد و برانتم جانشین بر و کلامش بین بر سر بجا و
 از حصیر زیر پائی شمع فیلان شمع فرو کرد و فانی پیش بست و زسی بخانه ما و زسه از آنچه گفته بود بدین نیم شب از ان
 صحر که مادر متوکل بوی فرستاده بود و همچنان سر بر بود و بعد از ان باوی رضی الله عنه فرمود که این مصلا پس نیست
 بهین انرا بالا داشتیم در زیر ان شمشیر بود و در غلات همه را گرفتیم و پیش متوکل بروم چون متوکل ان
 صحر را بهر مادر خود دید و کیفیت ان استفسار کرد و گفت که انرا در وقت مرض تو مادر تو ندیدی کرده بود
 متوکل فرمود که صحر دیگر بان هم کنند و کیسه و شمشیر را نیز بوسه باز فرستاد و سعید صاحب گفت است
 انرا را پیش وی بروم و سر منده گفتیم یا سید بر من بسیار دشوار بود که بے اذن بملک تو در آمد
 ولیکن ما مورد بودم فرمود که سید علم الذین ظلموا ای متقلب یقلبون انتی در میان هر دو قصه انچه فرق
 است بر ناظرین مخفی نخواهد بود مولانا عبد الرحمن جاسی ان مادر کرامت و زسه شمار نموده و الله علم
 در روضه الاحباب از ابوالعباس فضل بن احمد اسرائیل کاتب نقل کرده که گفت فضل که در این باب و ان
 که پدرم کاتب مستقر عباس بود و زسه با و زسه بجای مستقر در آمدیم که متوکل بر سر

وزمان به طاعت مستغرق شده پس پدرم بایستاد من نیز در عقب او ایستادم مدت مدید و حال آنکه متوکل پدرم را در مجلس خود بخوابانید و امر میکرد اما دوان روز که غضب بر او استیلا یافته بود نگفت که بنشین و من میدیدم که ساعت بماعت رنگ او متغیر میشد و فتح بن خاقان را میگفت این ان کس است که میگوید در شان او این میگوید و فتح در تسکین کوشیده میگفت که این دروغ است که شما گفته اند عاقبت اشتغال نازده غضب متوکل سمت از ویاد گرفته گفت والله یکیشم این را نمیگویم از نزدیک را و دانسته است که دروغ و عوسه امامت مینماید و در دولت من طعن میکند بعد از آن چهار کس را طلبید و هر یک را شمشیر داد و گفت هرگاه علی بن محمد بن علی بر من درآید او یکیشد و گفت والله که او را خواهم سوخت بعد از قتل و چون ابو الحسن بان مجلس در آمد بهر اسامه مبارکش پیچید و آثار کرب و خنج و بشیره ها پویش مری میگردد و متوکل از بر اسامه امام از سر بر برخاسته با سستیقبال آمده بجهت تقبل دست بر آورده و در میان دو خوشیش بوسه داده تعظیم و تکریم بسیار نموده گفت با سستیقبال این رسول الله از خلق الله است یا ابو الحسن و هادی بنی الله علیه گفت ای عیدک یا امیر المؤمنین بالله متوکل از انتخاب پرسید که درین وقت چه اثری بر آورده جواب داد که قاصد تو مرا طلب کرد و متوکل گفت دروغ گفته همین ساعت باز گردای سیدین از نگاه فتح بن خاقان و غیره الله بن خاقان را پیشاییده داد و رضی الله عنه مامور نمود و بعد از محض امام رضی الله عنه ان چهار شخص را طلبید پرسید که شما چرا اینجا آمده بودم قیام نمودید جواب دادند که شهادت به بیعت ابو الحسن را از ان کار مانع آمد و در حواس او بیشتر از همه تمسیر دیدیم مان نگاه متوکل بنشینم شده فتح بن خاقان را گفت بنده صاحب قل الحمد لله الذی بعین وجهه و آثار حجة استیجینه همین کرامت از امام جعفر صادق رضی الله عنه نسبت بمنصور عباسی واقع شده چنانچه گذشت فقط فرق همین است که همراه انتخاب از دهای بود که منصور از ان ترسیده و در وقت کشندگان از پیست او ترسیدند و مدکس همراه امام دیدند الله اعلم بحقیقه الحال -

در اخبار الدول قرمانی و شواهد النبوة و صواعق محرقه آورده که روزی بیکه از ویهاست که در نواحی سمرقند من رای بود و رفته بود از رای و بر طلب کرد و گفتند که بطلان ده رفته است و در عقب و س برقت چون بوسه رسید از اعزایه پرسید که چه حاجت آمده گفت من از انانم که بولان جدر تو علی

بن اسی طالب تنگ نمودند و اندر او بی غلبه است که از او اسے ان عاجز و غیر از تو بچس را بنید انم
 که انرا از گردن من بردار و فرمود که خط خوشه را ویرا فرود آور چون بدارد و اگر اسے را گفت یا تو تنه
 خواهم گفت میباید که در ان مخالفت من نکنی اسے گفت نکند هادی رضی الله عنه بدست مبارک خود خط
 نوشت مشغول آنکه اعرابی را بسلخ کند که زیادت از دین و سے بود و در دین است فرمود که خط را
 بستان چون من بستر من رای مرا حجت کند پیش من ای و چون در میان جماعتی نشسته باشم طلب
 دین خو کن و با من سخن و رشت گوی البته میباید درین امر که مخالفت نکنی اسے گفت نکند و خط را گرفت
 چون هادی رضی الله عنه بستر من رای باز آمد و جمیع کثیر را صاحب خلیفه و غیر هم پیش دی حاضر آمد ان
 اعراسے حاضر شد و خط را بیرون آورد و چنانکه هادی رضی الله عنه وصیت کرده بود مطالبه نمود و هادی رضی
 باو سے نرم نرم سخن میگفت و اعتذار مینمود و وعده داد اسے ان میکرد و خبر ان به توکل رسید فرمود که سی هزار درهم
 پیش من بگردان چون پیش من بر داور و زند نگاه داشت تا ان اعرابی آمد فرمود که بکین من را و دین خود را ادا کن و آنچه
 زیادت ابد بر خیال خود نفقه کن و مارا مغذ و در اعراسے گفت یا این رسول الله که ایامید میسر شد
 از شلت آنچه داد سے کمتر بود و لیکن الله علم حیث یجزل ساله امی و انتخاب تمام عمر خود بر جاده شریعت
 و حفظ سنت مستقیم بود و امر که موجب اعتراض از جانب شریعت بر او باشد هرگز منقول نشده
 و انتخاب انرا کار علماء و اعظم اولیاء الله وقت خود بود و فریقین سنن و شیعہ او را افضل زمان خود
 مینامید علماء و در عا و تقا و تا و کرنا و سخا و تا و طلقا و تواضعا و بسا بر صفات حمیده و عاات پسندیده چون بیدارند و الله
 اما اگر را شتم بپر ننے از ان بالا گذشت و بنده میگوید سے شود در دفعه الاحباب آورده
 که جمیع از اهل اصفهان که ابو العباس احمد بن النعمان را ایشان است روایت کرده اند که شخصی از متوکلان
 موضع مذکور که عبد الرحمن نام داشت شیعه مذہب بود و از پرسیدن که سبب پیوست که تو با ما هست
 علی المادی اعتقاد دار سے و نسبت بدیگر سے از سادات این عقیده ندار سے جواب داد که من
 از و جیرے شاهد نموده ام که دلالت بر ماتش میکرد و گفتند چه دیده گفت مرد سے فقیر بودم با بصفت
 جرات و طلاقت لسان انصاف و شتم و یکے از مشهوران مردم اصفهان مرا و جمیع را جاست
 و او خواهی بدیرگاه متوکل خلیفه فرستاد و روز سے بر در دار خلافت ایستاده بودم که ناگاه حکم شد که
 علی بن محمد را حاضر سازند پس از بعضی نزدیکیان پرسیدم که کیست این شخص که خلیفه با حضار او

حکم فرموده گفتند مردیست معلومی که رخصه او را امام میندازند و بر زبان آورند که ظاهر آن متوکل اورا نقل
 خواهد رسانید من با خود گفتم که این خواجه طریقی سنی روم تا پیغمبر کاین شخص چگونه مردیست ناگهان جناب
 امامت پناه بر او ایستاد و خلائق و یمن و یسار و طریق الیقاده و روسه می نگریستند
 و چون چشم من بروی افتاد بختش را در دل جا داده و نفس خود و عا کرم کاین شخص عجب بزرگ
 است این دو لغای شد متوکل را از و منافع ساز و دوا دسے رضی الله عنه پس از آنکه نزدیک رسید
 بجانب من نگه کرده و اقبال فرمود و گفت استجاب الله دعاک و طول عمرک و کثیر مالک و ولدک
 و بعد از ظهور این سخن از امام رزیه بر من افتاد چنانچه بعضی از حضار بر تفریح حال من و توقف یافته پرسیدند
 که ترا چه شده است گفتیم چیزی نیست و چون باصفهان باز گشتم دایم به منت ابواب رزق
 بر من گشاد و کثرت مال من بر تیر رسید که آنچه در خانه دارم قیمت هزار هزار و پنجم است بیواسطه
 اسباب و املاک که در خارج است من است و خدا سے تعالی و فرزند و بلند اندانے داشته
 و حال اقتصاد و چند سال از عمر من گذشته است و اما اقول یا ماته هذا الذی علم ماسی قبله و تعجب
 الله تعالی و عاوه و رشواهد النبوة و رفته الاحباب آورده که نبیست پیوسته که در زمان متوکل
 عباسی دسے مدینه عبد الرحمن محمد برسیله سے بسبب عداوت که میان اصحاب سعادت ارباب
 شقاق پیدا شد قاصد اندای امام ابو الحسن علی النقیه شده آغاز سعایت کرده و بعضی
 متوکل بر غیبت و شکایت افسر و اهل هدایت به بعد از فرستاد بنا بر آن متوکل ریجن خزیمه بن اعلین
 را بعد از سال داشت تا امام عالی مقام را بر سرین راسے رساند و ابو الحسن رضی الله عنه محبوب
 یکی بمرین راسے رفته ان جناب را در خان الصفا لیک که موضع ناخوش بود فرود آورد و صاحب بن
 سید که سعادت محبت الیست مستعد بود و در خان الصفا لیک بر امام علی نقی در آمده گفت
 یا این رسول الله صلیت فداک این جماعت در همه امور جفا و غدر و اظنا سے نور تو میخوابند لاجرم
 ترا درین منزل خوش فرود آورده اند امام فرمود که ای سید تو هنوز درین مقامی پس بدست
 مبارک خویش اشاره کرده باغماسے خرم و جو بهیاسے اب روان و تصور فیما خیرات حسان
 و ولدان کا نعم اللو و لو المکنون ظاهر گشت صالح گوید که از مشاهده این حال حیرت بر من غالبه کرد
 امام فرمود ای سید هر جا که هستم این منزل یا است و ما در خان الصفا لیک نیستیم

در صواعق او روزه که زنی نزد متوکل عباسی دعوای کرد که من سیده ام متوکل گفت کسی میخوابد که
تحقیق این شنبه از دس کتم انگاه او را دلالت کرد بر امام علی نقی چون ویرا در مجلس خلیفه حاضر
کردند خلیفه او را بر تخت نشاند مپاوس خود را التماس نمود که از ان زن سوال فرماید امام گفت که
خدا سے تبارک و تعالیٰ حرام ساخته است گوشت اولاد حنین را بر سبیل اگر راست میگوید
که ملاقات سبع کند چون این شنبه بیان زن عرض کرد زنی که حال بکذب خود اعتراف نمود بعد
بچند روز خلیفه گفت که بفرمایین امر باید نمود خلیفه امر کرد تا سبب او روزه در محن قهر و دس را کرد و
کسی بطلب امام علی نقی فرستاد چون امام تشریف او روزه در آن قهر داخل شده در دانه
قهر را بستند قبل از آمدن امام سبب از نوره و فریاد دیگر میزدند گوشش مردم را که ساخته بودند
چون امام اندر نزدیک دس رفتند و خود را در دس میمالیدند و از ان نوره و فریاد ساکت شدند
و امام با سنین خود ایشان را مسح نمود و بالارقمه ساعتی نزد متوکل خلیفه نشست و صحبت داشت
و چون پائین آمد بهمان طریق اول بان سبب علی نموده بیرون رفت و متوکل جایزه نیکو داشت
و دس فرستاد و انگاه بعضی از حضار با متوکل گفتند اینجا تکلیف علم تو نسبت باین سبب بفعل او زیاده
که تو نیز بفعل او دس متوکل بران امر عجز داشت نمود گفت مگر اینجا پدید و القبل اربد و امر کرد که این لاله
را با کس نگویند صاحب صواعق میگوید که بعضی از خلفا حدیث این قصه را با امام علی رضا نسبت میکنند
لیکن مسعودی گفته که صاحب ابن قصه بنیره علی رضا بود که علی عسکر سے باشند و علماء قول او را صدق
دانسته اند چرا که امام علی رضا و امام خلافت مامون فوت شده و زمان متوکل دریافت و علامه
شیخ شهاب الدین قلیوبی این قصه را بحسن عسکر سے منسوب ساخته مگر راجع علی نقی است و علامه
مولف این اوراق میگوید که صدور این کرامت از امام علی رضا باشد یا امام علی نقی یا شیعیه نیست
مگر صدور این کلام که الله تعالیٰ گوشت اولاد حنین را بر سبب حرام ساخته مقام پس تعجب است
ضعف در کاستی که درین قول بوده است بر ماطرین پوشیده نیست بر تقدیر تصدیق انی قول شما
مقید بر وقت باشد بشرط خواهد بود و الا در وقت اگر حدیث قاطع را پیش سبب اندازند بیک
رازنده نگذارند پس تکذیب قول امام لازم آید پس باید تاویل نمایند یا انکار نمایند از ان کلامین قول
امام است یا مقید یا مشروط نمایند یا بجملة خاصه از صواب نیست و اصل علم -

فرموده انبوه آورده که شخصی گفته که در آن روزی در راه بود از دوسه استعدادهای کردم که آن فرزند پسر باشد
 فرمود که چون متولد شود و برآمد نام کن چون متولد شد پسر بود و برآمد نام کردم و آنرا نجله است و بگری گفته است
 که هر فرزند که در راه بود از وی التماس آن کردم که دعا کند تا پسر باشد فرمود که بسیار دختر که از پسر
 بهتر باشد چون متولد شد دختر بود و آنرا نجله است که شخصی از قاضی کو فیش و سه شکایت کرد
 که مرا ایضا سه بسیار پسر ماند فرمود که دو ماه دیگر صبر کن چون از آن دو ماه برآمد قاضی را غزل کرد و فرمود
 از آن نجله است که متوکل را خانه بود و دوسه مرغان بسیار که هر کس که یا نجا در آمد از آن نجله است
 با سه ایشان نه سخن کسی توانسته شنید و نه کسی سخن و سه هر وقت که با وی رضی الله عنه بانجام
 در آمد سه مرغان خاموش گشتند و چون بیرون آمد سه آغاز آواز کرد و دوسه و آنرا نجله است
 که مشبه از هند پیش متوکل آمده بود و شجده با سه غریب می نمود و دوسه متوکل دیر گفت که اگر
 مشبه پیش از سه که علی بن محمد را نجل سازد ترا هزار دینار بدهم مشبه گفت تا نه چند تنک
 سبک بر مانده سپید و مرا به پهلوسه و سه بنشاند چنان کردند و دوسه رضی الله عنه دست دراز کرد تا
 برادران مشبه علی کرد که آن نان از پیش دست و سه پر پرست باز نعل کرد و مجلسیان بخندیدند
 در مجلس مسوره بود و بران صورت شیر که کشیده با دوسه رضی الله عنه اشارت بانصورت کرد و بگر
 این را انصورت شیر شد و بر جست مشبه را فرود برد و باز مسوره آمد هر چند متوکل درخواست کرد
 که مشبه را باز گرداند قبول نکرد و فرمود که و الله بعد از این هرگز ویرانه بنید و ثمنان خدا برابر و ستان
 و سه مسله میگردد و اندیس از مجلس بیرون آمد و آن مشبه را بعد از این هیچکس ندید و آنرا نجله است که
 روز سه در دلیمه پیچیده اولاد خلیفه بود و بجهت کثیر تعظیم و توقیر وی نشستند و در آن مجلس جوانی بود
 که حق تعالی بجهت یگانگی آورد سخن بسیار میگفت و بنیدید که رضی الله عنه رو بوی کرد و گفت یا ایها الضحک یا ایها الضحک یا ایها الضحک
 و آنرا ندانست بعد از آن اهل القیو انجوان از آن بی ادب با ناز ایستاد اما چون طعام خوردند و بیرون
 آمدند روز دیگر بسیار شد و روز سیوم وفات یافت و آنرا نجله است که روز سه دیگر در دلیمه یک از
 اهل سامر بود و شخصی بے ادب در مجلس سخنان پیوده میگفت و حق تعالی بجهت رعایت نمیکرد
 فرمود که این شخص از این طعام نخواهد خورد و از خانه و سه خبر سه خواهد آمد که زندگانی را بروی تنگ گرداند
 چون طعام حاضر آوردند و آن شخص دست بست دست و خواست که از آن طعام تناول کند غلام وی

گر بیان چاک و فریاد کنان از در و در اندک مادر تو از نام افتاده است و بر شرف موت است زود
تر خود را بخارسان باشد که ویرانند و ریاضت بخش طعم نافرودہ بر خاست و برقت
اما حلیہ انجباب در اخبار الدول للقرانی آورده کان اسم و نقش خاتمہ المدرسہ ہو عصمتہ من خلقة
و نے روضۃ الاحباب نقش خاتمہ کے المتکلف با لہ بودہ است -

حسن بن علی بن محمد رضی اللہ تعالیٰ عنہم در شواہد النبوة آورده کہ وے امام یازدہم است دنی تاریخ ابن

خلکان احد الامینہ الاثنی عشر علی اعتقاد الامامیہ ہو والد المتطهر صاحب المدراب و يعرف بالعسکری
وابوہ علیہ عرف ایضا بھذہ النسبۃ والعسکری لقب العین المہلتہ وسکون السین المہلتہ وقع الکتاب

بعد از ہذہ النسبۃ اے سرمن رای و لا یتباہا المقسم و نقل الیہا بعسکرہ قبل لما العسکر و انما نسب

الحسن الذکور الیہا لان المتوکل اعطس ایاہ علیہا الیہا و اقام بہا عشرين سنۃ و تسعۃ اشہر فسب

ہو و ولدہ ہذا الیہا در شواہد آورده کہ کنیت وے ابو محمد است و لقب وے زکے است و خالص و

براج و وی نیز چون پدر خود بعسکرے مشہور است و نے روضۃ الاحباب امام یازدہم دکنیت و نام

یا امام حسن بن علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہما موافق بود و لقبش زکے و عسکرے و خالص و براج نیز گفتہ اند

و فی روضۃ الصفا آورده کہ چون پدر خود بعسکرے مشہور است و ویرا حدیث نیز میگویند پس نام او

حسن است و کنیت او ابو محمد و لقب وے زکی و خالص و سراج و عسکرے و حدیث است

باتفاق مورخین مادر و ام ولد بودہ مسماہ بسوسن و قبل عفان و قبل ہر سنہ در روضۃ الاحباب شواہد

آورده کہ ولادت او سنہ احد سے و ثلثین و مائتین و قبل سنہ اثنین و ثلثین و مائتین و وفات

وے در سنہ ستین و مائتین بودہ و نے تاریخ ابن خلکان نوے یوم الجمعۃ قبل الاربعاء ثمانی

لیال خلون من شہر ربیع الاول و قبل جمادی الاول سنہ ستین و مائتین برمن رای مدقہ منیب

فراہیہ علیہ السلام پس ولادت او بقول ارج سنہ احد سے و ثلثین و مائتین و وفات او روزہ

ہشتم شہر ربیع الاول سنہ ستین و مائتین و عمر او بقول صاحب روضۃ الاحباب سی سال یا

سبت و نہ سال ارج قول اخیر است و راہام دولت معتمد علیہ الد وفات یافت و وقت وفات

پدرش سبت و دو سال بود و وہب کثیر من اصحابنا اے ان علیہ السلام مفسر مسموگا و کہ لک ابوہ

و جدہ و جمیع الامیۃ علیہم السلام و الد علم بقیۃ الحال در صواعق آورده کہ امام علی نقی چہار پست

افضل واعلم دجل الشان حسن طایف بود فی القلوب بے علی النبی خاتم النبیین وانبیائین احسنهم و احکمهم
 العسکر سے وصف بزرگ لانه سکتہ سے مدنیہ نمین را می وبقال اما دنیا عسکر دکان فدر وراثت اباہ علما
 وموفقا دشجا و غمیران الذہب سے سستے ذکر عبدالمدین محمد بن جعفر بن شاذان کد آگس
 العسکر سے علی معنی محمد بن مہران الرازی سے دستہ روضۃ الاحباب صحابہ الفیل و ہمار بر قوم
 محاسن اطوار و مناظر اراں امام عاقلے مقدار پرست و لطائف گفتار فضلا سے بزرگوار از کرامت
 و محاسن اعمال بنید ستودہ صفات غیر است باطن نجیبہ اش صیفا انوار اشاعت علوم ریاست
 بود و ظاہر فخرندہ آثارش منظر انوار کرامت انجا زیارت نمود و انتہی شدت خوف و خشیت حق تعالی
 از زمان صغیر سن او ان طفولیت برو سے غالب بودہ و حق تعالی علم و حکمت از صغیر سن روزی او
 نمودہ و اکابر علما از دوسے شغف و پند پذیر شدہ اند چنانچہ در صواعق اورودہ کہ درس طفولیت روزی
 گریہ میکرد و بعضی دیگر از طفل بازی میکردند و برین آئینہ بھلول رسید و گانش این بود کہ حسن طایف رضی اللہ عنہ کیر
 جبریت چیرک در دست باقی اطفال است میکنند یا و گفت اگر خواہی مثل این بڑی تو فرما تا از ما بچہ خود سار حسن رضی
 اللہ عنہ گفت یا نبی العقل بالعب خلقنا ای کم عقل مارا از جبریت بزرگ کردن غلق نکرد بھلول گفت از چہ
 جبریت مارا فریدہ اند گفت العلم والعبادہ از جبریت علم و عبادت فریدہ اند بھلول گفت از کجا این
 سخن میگویی و دلیل قول تو چیست گفت قال اللہ تعالیٰ انما خلقناکم عیشا و انکم الینا لا
 ترجون ایاہینداست شدہ شمار از طرف غفلت کہ شمارا فریدہ ایم یا از سہ یا از بران سہ عبادت فریدہ
 و مکارفات شمارا مقرر کردہ ایم بھلول گفت مرا سید سے دہ حسن رضی اللہ عنہ بچہ چند موعظتہ امین خواند
 تا و قلیک از یاد افتاد و بہر شش پند چون بہر شش ہما بزرگ آمد بھلول گفت تو در صغیر سنی ہنوز گناہ سے از تو صادر نشدہ
 باعث این بہر شش چیست حسن گفت اسے بھلول دست از من بدار کہ ما و خود را ویدم کہ انش
 سے افروخت بہریم بزرگ و افروختہ نشد مگر بہریم کو چیک و من سے ترسم کہ از بہریم کو چیک جنم شیم
 در قلوب سے و صواعق محرکہ و ردہ ان توکل جس الحسن فحصل للناس فخطا فاستسقوا ثلثۃ ایام
 ولم یستقوا فاما المتوکل فخرج الیہود والنصارى مع الناس فخرخوا و معہم راہب فرخ ذلک الراہب یدہ
 اسے السما و غمظت ثم فی الیوم الثانی کذلک فشک بعض العاصیۃ فی دین الاسلام و از بعضہم
 و حصل للناس ہرج عظیم و شق ذلک علی المتوکل و امر باحضار الحسن المجوس و قال کہ او کہ امیہ چیک

رسول الله علیه وسلم قبل ان یملکوا فقال من هم باخرج غدا ویزول الاشکال ان شاء الله
 وکلکم الناس الخلیفه فی الطلاقه من السجین فاطلقه وخرج مع الناس فی الاستسقا وعلما رفع الراحه بیده
 مع النصارى حصل النعم فی السماء فامر حسن بقیس یا الراحه فقبضت فاذا فیها غلظم ادمی فاحضه من
 بیده ثم قال لا یرفع یک فرقه من ازال النعم وطلعت الشمس فحب الناس من ذلک ثم قال الخلیفه الحسن
 ما هذا یا ابا محمد فقال له غلظم فی من الازنباء طفر به الراحه وانه کشف غلظم فی السه السماء ^{سطاعت}
 بالطر فأتخوها وکلک فوجدوه کما قال فزالست المستبه عن الناس وعاد من کان ارتد الیه الاسلام
 ورجع الحسن الیه واره غزیرا کرا ووصله الخلیفه حتی مات یعنی حبس کرد متوکل حسن را اتفاقا در مصر من
 رای قحط افتاد پس مردم سرور را مستسقا نمودند و باران نبارید پس امر کرد متوکل که خلیفه بود که
 بیرون روند و در نصار سب با مردمان پس بیرون شدند و بودو بایشان را بینه که چون دست بخت
 آسمان برداشته باران فور بخیزد باز در روز دوم همین عمل نمود و باران شکست و در دل بعضی چله
 و عوام افتاد و بعضی از دین فرزند شدند و این امر بخلیفه دشوار آمد و کس بطلب حسن خالص فرستاد
 و باحضار او فرمان داد و گفت بی جا حاضر آمدن او که در باب است جد خود را پیش از آنکه هلاک شوند حسن
 گفت صباح بیرون خواهید رفت و انشاء الله تعالی انما له ابن شک از مردم خواهد شد و خلیفه را
 مردمان گفتند که ویران چیست ربای دهر پس ربای دهر و دستها الصواعق حسن رضی الله عنه گفت که احوال
 ویران چیست بیرون ارد خلیفه تمام ایشان را از حبس آزاد کرد و از جنت استسقا بیرون رفت چون
 را به بهمان طریق مجول دست بجانب آسمان برداشت ابر در آسمان پدید آمد و درین اثنا خلق خالص
 رضی الله عنه گفت تا دست را به را بگیرند و آنچه در دست دارد از او سستده بیارند چون انرا
 بیرون آوردند و دیدند که استخوان او نیست انگاه را به را گفت و عاکن چون دست برداشت
 ابر از آسمان بر طرف شد و اقباب طلوع کرده مردم را ازین حال تعجبی تمام دست داد خلیفه امین
 رضی الله عنه پرسید که کیفیت این قضیه چیست حسن گفت این استخوان پیغمبر است که بدست
 این را به افتاده و مقرر است که هرگاه که استخوان یک از پیغمبران در زیر آسمان بدانند باران می بارد
 چون امتحان این میخیزد که در دنیا شکر گفته بود و سوسه مردم نایل گشت و عزیزین بدین
 اسلام رجوع نمودند حسن خالص رضی الله عنه عزیز و مکرم و محترم بخانه خود رفت و از آن تاریخ فصلا

وعطایاے خلیفہ درہمہ و تھے بوی میر سیدنا زمانیکہ وفات یافت در روضۃ الاحباب از ابو ہاشم
جعفری روایت کردہ کہ گفت ابو ہاشم کہ یکی از موافقین حسن زکریا کے رضی اللہ عنہ رقعہ باغبانی شستہ
التماس نمود کہ دعائی براسے من تعلیم نماید امام بن دعا قلم فرمود۔

یا اسمع السامعین و یا الہ البہرین و یا اعز الناس و یا اسرع الخاسرین و یا ارحم الراحمین و یا احکم الحاکمین
صل علی محمد و آلہ و اوسع رزقی و دے سے عمرے امین بر جنگ و اچھلنے من تنہر بہ بلد تنیک و لا
تستبدل فی غیرہ ابو ہاشم گوید چون این دعا خواندم با خود گفتم اللهم المسفق نے عیدک و منہ زامک
پس امام رضی اللہ عنہ بجانب من توجہ فرمودہ گفت انت خبر البرتیہ نے نقرہ زیراکہ تو بخدا ایمان داری
و رسول اور تصدیق مینمائی و اولیاسے و تماشاسے و متابعت میکنے فابشرتم بشر و شد و ہد
لبسند مجبول و در روضۃ الاحباب از حسن بن ظریف نقل میکنند کہ گفت دو مسئلہ در خاطر من
فلجان میگرد و میخواستہم کہ دو مسئلہ بابو محمد رضی اللہ عنہ نویسم یکے انکہ ہر گاہ ال محمد نمود نماید
بچہ چیز حکم خواہد کرد و چگونہ خواہد بود و طریقہ حکم او در میان مردم کدام است دیگر انکہ بگویم
از علان حقی یعنی تپ رب پس در محل کتابت از ذکر حاسے رب غافل شدم و رقعہ را بدو فرستادم
در جواب نوشت کہ سوال کرد و بدوی از قایم ہا انکہ ہر گاہ اذ ظہور نماید حکم خواہد کرد در میان مردم علم خود
کفضا و اولادہ لایسال البیۃ و بودے کو کہ میخواستہم سوال از تپ رب کنی و فراموش کردی از
نوشتن باید کہ بر رقعہ این ایست را کہ قلنا یا ناکو نے بروا و سلاما علی ابراہیم نویس و ان رقعہ را برگردان
مخصوص ہا و بڑا شفا یابد من بموجب فرمودہ عمل نمودم ان ہما رھمت یافت استے۔

بہترین کرامات و عوارق عادات از وی بسیار ظاہر شدہ و در روضۃ الاحباب و شواہد البیۃ آوردہ
کہ محمد بن علی بن ابراہیم بن موسی بن جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہم گفتہ است کہ معیشت برا
بنامیت تنگ شد پدر من گفتہ بتانا پیش این فرمائیے ابو جریز کے رضی اللہ عنہ رویم زیراکہ ویرا بچہ
و ساحت و صفت میکنند گفتم تو ویرا میشناسی گفت من ویرا نمیشناسم و ہرگز ندیدہ ام پس بقصد و
در راہ ایستادم پدر من در راہ گفت پس حاجت مندیہم بانکہ مارا پانصد درہم بدہ و دو بست درہم را
جامہ سازیم و دو بست درہم را از خیریم و صد درہم را در سا برانرا حاجت نفقہ کنیم و با خود گفتیم
باشد کہ مرا صد درہم بدہ و صد درہم را جامہ سازیم و صد درہم را نفقہ کنیم و صد درہم را در کار گوش

بخرم و بجانب کوستان روم چون بدرخانه و سه رسیدیم سبب آنکه با کسی سخن گویم غلام و سه بیرون
 آمد و گفت علی بن ابراهیم و پسر و سه نمودرون ایند چون در اندیم و سلام گفتیم فرمود که اسے علی تراز
 ماچہ بازداشت کرتا اینوقت پیش ما نیامدے پدرم گفت اسے سید سے تہم سید اشتہم کہ با خیال
 پیش تو ایم چون از پیش و سه بیرون اندیم غلام و سه در عقب ما اندید من صرہ داد و گفت در بخا
 پانصد درہم است دوست دریم از براسے کسوت و دینت و تہم از براسے ارد و صد درہم از
 براسے نفقہ و صرہ دیگر من داد و گفت این سیصد درہم است صد درہم از براسے کسوت و صد درہم
 از براسے نفقہ و صد درہم بہاے دراز گوش اما بیابا کہ بکوستان نزدی ایفلان جاسے روی بانجا
 کہ اشارت کروں ہم و کہ خدا شدم در ہاں زوز و ہزار و دینار من رسید و در شواہد النبوة آوردہ کہ و یکی
 گفتہ است کہ پدر من بیطار بود و چہار پایان زکے رضی اللہ عنہ بیطار سے میکرو مستعین را بخلہ بود کہ
 بچکس از الفضل و ہزار ام نمیتوانست ساخت وزین و گکام فتوانست کرد تا بسوار سے خود چہرہ سد
 یکے از نما و را گفت کہ چہرہ میکوی کہ حسن بن علی رضی اللہ عنہ حاضر کنند تا و سے این بخلہ را سوار
 و رام گردانند یا ابن بخلہ ویرا بکشید مستعین ویرا طلبید چون بسرا و سے در آمدن بخلہ را در صحن سرا سے
 داشتند پیش و سے رفت و دوست بر کفل و سے مالید و ق از و سے روان شد بعد از ان پیش
 مستعین رفت مستعین ویرا تعظیم و توقیر بجاسے آورد و ویرا نزدیک خود نشانہ پس گفت یا ابا جہا این
 استر را گکام کن ابو محمد رضی اللہ عنہ پدرم را گفت کہ اسے فلان ان استر را گکام کن مستعین با و
 گفت کہ خود گکام کن ابو محمد رضی اللہ عنہ طیاران نہا و ویرا خاست و ترا گکام کرد و باز آمد و بجاسے خود
 نشست باز مستعین گفت کہ ویرا زین کن ابو محمد پدرم اشارت کرد کہ ایفلان ان بخلہ را
 زین کن مستعین گفت خود زین کن دیگر بار بر خاست و ان بخلہ را زین کرد و بجاسے خود باز گشت
 مستعین گفت چہ باشد کہ سوار شوی سوار شد در صحن سرا سے ویرا را ہوا ویرا ندبے آنکہ بیج
 شہر کشے کند پس فرود آمد مستعین پرسید کہ چون یافتے این بخلہ را فرمود کہ ازین خوبتر بخلہ ندیدہ
 ام مستعین از ان پیش و سے کشید زکے رضی اللہ عنہ پدرم را گفت کہ ترا بگم و بہر پدرم انرا گرفت
 بے آنکہ بیج سر کشے کند ویرا بخلہ انست کہ دیگر سے گفتہ است کہ پیش زکے رہن از فقر شکایت
 کرد و ہم تا زینا نہ بدست داشت زمین را بان بکا وید و سکندر را موزی پانصد دینار بیرون آورد و

وہمیں داد و آرا بخلاہ انت کہ دیگرے گفتہ است کہ در زندان بودم از تنگی زندان و گرانے قید نیکے
رضی اللہ عنہ شکایتیے نوشتم و خواستم کہ از تنگی ستیے خود نیز چیزے بنویسم اما شرم داشتم و نہ تم
در جواب من نوشت کہ امر و نماز پیشین را در خانہ خود خواہی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان بیرون
اور دزد و نماز در خانہ خود گذاردم ناگاہ دیدم کہ قاصد دے آمد و براسے من صد و تیار اور دو ہمراہ
ان کتابیے و در انجا نوشتہ کہ ہر وقت ترا حاجتیے باشد از اطلب کن و شرم ملار کہ انچہ طلب
کنی بان خواہی رسید انشاء اللہ تعالیٰ و از انجلاہ انت کہ دیگرے گفتہ است کہ پیش وی نشستہ
بودم جو آنے خوب روی در آمد باخو و گفتیم کہ این کیست زکے رضی اللہ عنہ فرمود کہ این پسر ام غام
است صاحب سنگ پارہ کہ ابای من ہمہ خاتم خود بران سنگ پارہ نہادہ اند و مہر برادہ است
پیش من نیز آمدہ است تاسن نیز فرمود بران ہم پس روی بان جوان کرد و گفت سنگ پارہ خود
را بدہ سنگ پارہ را بیرون اور دو بوسے داد خاتم خود را بر موضع نہاد کہ سادہ بود نقش نہاد
مہر بر اور دو گیا کہ حال ام غام ان نقش را و اللہ کہ احسن بن علی بود بعد از ان چون ان جوان بیرون
از بوسے پرسیدم کہ تو ہر گز دیدہ گفت نے واللہ و دیگر گاہ بود کہ از بوسے دیدار وی داشتم
درین ساعت جو آنے آمد کہ ویران دیدہ بودم گفت بر نیز دوراے در آمدم و از انجلاہ انت کہ دیگرے
گفتہ است کہ بوسے کتابتیے کردم و در انجا از منیے شکوۃ پرسیدم و خاتون من حاملہ بود و خواستم
کہ ویرا دعاے خیر کند و فرزند ویرا نام نہد در جواب ان نوشت کہ مشکوۃ قلب محمد ست علیہ السلام
و سلم و انحال خاتون و فرزند ہیج نوشتہ و در اخر کتاب این بود کہ اعظم اللہ اجرک و اخلف علیک
خاتون من فرزندے زاد مرودہ و بعد از ان حاملہ شد و پیرے اور دے اخبار الدول للقرائے

عن المہتمم بن عدس قال لما امر مغترجل بجمع محمد احسن اسے اللہ کہ کتب الیہ ما ہذا الخ الزی بلفظ
فمنما کتب بچہ لث یا تیمم الفج انشاء اللہ تعالیٰ فقتل مغترجل فی الیوم الثالث یعنی روایت است
از تیمم بن عدی گفت ہر گاہ امر کرد کہ بردہ شود ابے محمد حسن بسو کو فہ نوشتہ شد بسو او چلیست
این خبر کہ رسید ما را و غمناک شدیم پس نوشت حسن عسکری رض بعد سہ روز خبر کشادگی ساید
شمار انشاء اللہ تعالیٰ پس کشتہ شد و قہور روز سیوم و قبہ القیاس لہ رجل ان یدعوا لہ یعنی
نقترسہ تعالیٰ البشرات ابن عکک و خلف ما بۃ الف دہم و عن قریب یا تیمم الفوز و الخیر عن

اما حایله و نه ایضا کان من السمرة و البیان من المافش خاتم دی فی ایضا بحسان من المقالید السموات و الارض منی رضی الله تعالی عنه و رحمه و تحفه نماند که انجذاب علم و تفقه اهل زبان خود بود و در جمیع علوم منقول و منقول و فروع و اصول علوم دین یگانہ زمان و یکتای دوران بود و خصوصاً در علم حدیث و تفسیر و فقه بهره و اسف و نصیب کامل داشت تفسیر بوسه منسوب است مگر بسبب کم عمری و مجبوسی او اشاعه علوم کاشیفه از وی شدن توانست همچنین در زهد و عبادت و تقوی نیز نریز طولے داشت و بر جاده شریعت و عمل بکتاب و سنت بغایت مستقیم و راسخ بود و مانند ابای که ارام خود در علم و عبادت و تقوی و تواضع و سخا و سایر صفات حمیده و سمات پسندیده موصوف و معروف بود و صد و ارام یک موجب اعتراف از نجاب شریعت باشد از انجذاب منقول نشده است و جماعت او را از کبار اولیا و علمای صالح

محمد بن الحسن العسكري رضي الله تعالى عنه ما في تاريخ ابن خلكان هو ما في عشرة من الائمة الاثني عشر
على اعتقاد الامامية العروث بالحجة وهو الذي يزعم الشيعة انه المنتظر والقائم والمهدي وهو صاحب
السرداب عندهم واذا دليهم فيه كثيرة وهم ينتظرون ظهوره في اخر الزمان من السرداب ليس من ابي

وكانت ولادته يوم الجمعة منتصفت شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين ولما توفى ابوه وقد سبق ذكره كان
 عمر خمس سنين واسم امه منى وقيل نرجس والشيعة يقولون انه دخل السرداب في دار ابية وانه نظر اليها
 بنحج بعد اليها وذلك في سنة خمس وستين ومائتين وعمره يومئذ تسع سنين وذكر ابن الاثير
 في تاريخ ميا قارقين ان ابيجة المذكور ولد التاسع شهر ربيع الاول سنة ثمان وخمسين ومائتين وقيل سنة
 ثمان شعبان سنة ست وخمسين وهو الصحيح وانه لا دخل السرداب كان عمره اربع سنين وقيل خمس
 سنين وقيل انه دخل السرداب سنة خمس وسبعين ومائتين وعمره سبع عشرة سنة والله اعلم اى
 ذلك كان سلام الله ورحمة عليه وسنة شواهد النبوة وى امام ودارهم است وكفيت وسه الوفاة
 است وافقية الامام عجل الله فرجه والفاييم والمهري والمتنظر وصاحب الزمان وهو عندهم قائم الاثنى عشر
 اماما وانهم يقولون انه دخل السرداب في سنة ثمان وخمسين ومائتين وانه نظر اليها وذلك في سنة
 خمس وستين ومائتين وقيل في سنة ست وستين ومائتين وهو الصحيح فاشق الان على من
 ماوروى ام ولد بوده است صحت نام قبل سون قبل نرجس قبل غير ذلك وولادته وسه و
 من راي بوده است سنة الثالث والعشرين من رمضان سنة ثمان وخمسين ومائتين وقيل
 في ليلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين حكيم عبد المجيد زكي رضى الله عنه كفت
 كه روزي پيش ابو جبر كه رضى الله عنه در امد فرمود كه اے عمه مشيب در خانه ما باش كه خداي
 ما را خلفه خواهد داد من گفتم اسے فرزند از كه خواهد بود كه در نرجس به اثر محل نيم فرمود كه اى عمه
 نرجس شل ام موسے است عايد السلام كه حل وسے خبر وقت ولادت ظاهر نخواهد شد ان شاء
 انجا بودم چون نسب پيغمبر رسيد بر خاستم و تجميد گزاردم و نرجس نيز تجميد گزارد و بعد از ان با خود
 كه وقت خبر نژاد يك رسيد و آنچه ابو جبر گفت ظاهر نشد ابو جبر رضى الله عنه از مقام خود اوار داد كه قميل
 لكن اسے عمه بانخانه كه نرجس انجا بود باز گشتم مراد رسا پيش آمد زنده بروى افتاده ويرا بسینه خود باز
 گرفت و قل هو الله احد وانا از نسا و اقبه الكر سے پروسے خواندم از شك وسے اوزام كه هر يك من خواند
 فرزند وسے نيز خواند و بعد از ان ديدم كه فانه روشن شد نظر كوم فرزندے بر زمين آمد و او و ور
 افتاده ويرا گرفت ابو جبر رضى الله عنه انچه نمود اوزاد كه اى عمه فرزند مرا پيش من از پيش وسے
 بردم ويرا بر كنار خود نشاند و زبان در دهان وسے كرد و فرمود كه سخن گوى ايفرزند من باذن الله تعالى

گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نریدان من علی الذین استغفروا منه الارض و بحالهم انتم و بحالهم انهم
بعد از آن دیدم که مرغان سبز مارا فرود گرفتند ابو محمد رضی الله عنه یک را از آن مرغان بخواند و گفت خنده حق
حق یا ذن المذنبه فان المذنبه امره از ابو محمد رضی الله عنه پرسیدم که این مرغ که بود و این مرغان کیانند فرمود
که آن جبرئیل بود و دیگر ملائک است از بعد از آن فرمود که یا عمر ویرا با درویش بازگردان که تقصیرها و اذیتها
و تعظیم آن و عهد المذنب و لکن اکثر الناس لا یعلمون و برایش ما درویش چون متولد شد ناز نروده
بود و گفته کرده و بر فراغ ایمن وی مکتوب بود که جادو حق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و حق تبارک و تعالی
که نرولی جبرئیل و بر فراغ و مکتوب بود که جادو حق المایه منضبع است و رکعت ان ظاهر و الله اعلم و از
دیگر روایت کرده اند که گفته است چون متولد شد بر دروازه دروازه انگشت سبایه بجا نیامد و سمان
برداشت پس عیسی زود گفت ای محمد سر رب العالمین و از دیگری از آنکه گفته است بر ابو محمد زکریا علیه السلام
در آمدیم و گفتیم یا ابن رسول الله خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود بخانه در آمد پس بیرون آمد و کودک بر دوش
گرفته که گویند ماه شنب چهارده بود در سن سه سالگی پس فرمود که ای فلان اگر تو پیش خدای تعالی گرامی
بودی ای قهرمان خود را بپوش و می نام این نام رسول است صلی الله علیه و سلم و کنیت این کنیت دی
هو الذی یملأ الارض قسطا کما علیت جورا و ظلما و از دیگر روایت کرده اند که او گفته است روزی بر ابو محمد رضی الله عنه
عنه در آمدیم بر دست راست وی خانه دیدم پرده بان فرود گذاشته گفتیم یا سید صاحب این امر بعد
ازین که خواهد بود فرودتان پرده را برداشتم کودک بیرون آمد در کمال طهارت و پاکیزگی و بر خنجره
راست وی خالی و گیسوان گذاشته اند و بر کتار ابو محمد رضی الله عنه نشسته ابو محمد رضی الله عنه فرمود که ای
صاحب شما بعد از آن از زانوی من برخاست ابو محمد رضی الله عنه و را گفت یا نبی اذل الی الوقت العلم
بان خانه در آمد و من بوی نظرم کردیم پس ابو محمد رضی الله عنه گفت بر خیز و ببین که در خانه کیست
بخانه در آمدیم و چپکس را ندیدیم و از آنجا نشست که گفته است که مقدم را با دو کس دیگر طلبید و گفت حسن
بن علی در سبزه را سه فوت شده است و در وید خانه ویرا فرود گیرید و هر که در خانه و
نشیند سر ویرا من آمد بر قیام و میرا و سه در آمدیم مرا و دیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی
که گویند حاکم از عمارت ان خارج شده بود و در آنجا پرده را دیدیم فرود گذاشته پرده را برداشتیم
سر و اسب دیدیم در آنجا دیدیم و یا نبی دیدیم در آنجا سه ان حصیر بر رواب انداخته و در ویرا

ترین صورتی بر بالای حصیر در نماز ایستاده بپای حق تعالی نکر و یکے از ان دو نفر که با سن بودند یکے سبقت
گرفت و خواست که پیش وی رود و بپای غرق شد و اضطراب میکرد تا آن زمانیکه من دست وی
گرفتم و خلاص گردانیدم بعد از ان نفر دیگر خواست که پیش رود و بر این زمان حال پیش آمد و بر این خلاص
کردم من حیران ماندم پس گفتم ای صاحب خانه از خدای تعالی و از تو عذر میخواهم و الله که من ندانستم
که حال چیست و بکجا می ایستادم که در دم بخداست تعالی باز گشتم هر چند گفتم من هیچ التفات نکردم باز
گشتم پیش معتد رفتم و قصه را باز گفتم گفت این سر را پوشیده دارید والا بفرمایم که شمارا گردن زنده
چون بعضی احوال ویران است بدانکه شیخه اما میم مراد و غیبت اثبات میکنند یکے غیبت
قصری یعنی کوتاه تر و ان از زمان ولادت دس تا انقطاع سفارت است و دیگر غیبت طوبی
در از تر و ان از زمان انقطاع سفارت تا زمانیکه خداست تعالی ظهور و یا مقرر ساخته است و غیبت
قصری و یا سفیران اثبات میکنند یکے بعد از دیگر که واسطه بوده اند میان و س و سایر خلایق
که حاجات و سوالات ایشان را بوسه رفع میکرده اند و جواب ان س و آورده اند و ان سفارت بر
شخصه علی بن محمد نام نهم شده است و وفات دس و در سنه ست و عشرين و ثمان مائه است
و از و س از مد که پیش از وفات خود بخشش روز توفیق بیرون آورد که محمد بن الحسن العسكري رضی الله عنهما
نوشته است که شوالش اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد علیهم السلام اجیر الانوارک فیک فائز
میت با بنیک و بن ستر یا هم فاجع اوک و لا توص اسے احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقط
و تمت الغیبة التامة فلا یطوّر الا بعد اذن الله تعالی و ذلک بعد طول الال و قسوة القلب و تسلل
الارض و سیاق من شیعی من مدعی الشهادة الا من ادعی الشهادة قبل خرج السفیانی و بصیحة
فیه کذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چون روز ششم رسید فوت شد و هیچ کس
سفارت نکرد و بعد از ان وقت غیبت طوس درآمد اسے اشاء الله تعالی و انظار الله را و مد غیبت
قصری از و س حکایات بسیار است فقط باید دانست که درباره محمد بن حسن عسکری رضی الله عنهما
و سنی اختلافات بسیار واقع است اما میم پنجاه اعتقاد دارند بالا گذارش یافت در میان اهل سنت
نیز اختلاف است بعضی میگویند که حسن عسکری اولاد داشت و محمد بن حسن بوجود نیامد و بعضی میگویند
که حسن عسکری را پدر محمد نام متولد شده مگر در زمان صفوسن در گذشت و بعضی میگویند که چند روز

غائب بوده در سن گولت در گذشت با جملة اهل سنت اتفاق دارند که محمد بن حسن وفات یافته غایب و زنده نیست و ممد که در اخبار و آثار خبر داده او نیست ممدی آخر الزمان در الوقت متولد خواهد شد و دلیل عقلی این اینست که او را بقدر زنده ماندن خارق عادت است و از محالات عادی است اگر اینچنین میشد البته رسول صلی الله علیه و سلم خبرش میداد بلکه دیگر علامات ممدی که بیان نموده این را که این علامت است ضرر در بیان میکند و دیگر اینکه از شرف داشتن او چه فائده سیوم آنکه گوناگون عار با و لاحق میشود که امام زمان نیکو جهان و بزرگ است که با وجود استیلا شیعه و سنیه در ممالک هرگز او را طینان نمیشود و برادرش نباید علاوه برین جوهر برادر حسن عسکری میراث چگونگی گرفت این میراث گرفتن او دلیل است بر آنکه محمد بن حسن بوجود نیامده یا فوت شده انقل فنی شواهد النبوه نقل عن جابر الاصول فی اثره الساعته و علامتها عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو لم یبق من الدنیا الا الیم و احد لطلو الله الیم حتی یمیت المدفیه رجلا منی او من الی منی یواطی اسمی اسمی و اسم ابی اسم الی بلاء و الارض قسما و خلا کما ملئت ظلما و جورا و فیہ ایضا من ابی اسحاق قال علی رضی الله عنه نظرا لے ابنه حسن رضی الله عنه فقال ان ابی بنی هذا سید کما سماه رسول الله صلی الله علیه و سلم و یخرج من صلبه رجل یموت باسم محمد صلی الله علیه و سلم یشبه فی الخلق و لا یشبه فی الخلق اخرجه بود او دولم ذکر القصة و فی الفتوحات اربعه الخلف بالفتح و لا یشبه فی الخلق بالضم ازین دو حدیث صاف ظاهر شد که ممدی آخر الزمان محمد بن حسن عسکری نیست چه آنکه باید که ممدی از اولاد امام حسن باشد و محمد عسکری از اولاد امام حسین است و دوم آنکه باید که نام پدر ممدی هم نام پدر رسول صلی الله علیه و سلم باشد و این چنین نیست نام پدر رسول صلی الله علیه و سلم و نام پدر محمد عسکری حسن عسکری است و در صواعق آورده که قول علی رضی الله عنه که مولد الممدی بالمدنیة ابن قول هم روز نم میکنند چرا که مولد محمد عسکری در سرین راسه بود باجملة نزوا اهل سنت و عجم ممدی باید که فاطمی و حسنی و مدنی باشد و نام پدرش عبد الله باشد و این همه صفت در محمد عسکری جمع نمیشود و سوا کسی فاطمه بودن و محمد نام بودن دیگر همه صفت منقوض است چه محمد عسکری ابن حسن عسکری است و حسیفه است و در سرین راسه متولد شده پس ممدی موعود نباشد اما احوال او از اهل سنت چیست باید که تحقیقا معلوم شود که آیا در وجود نیامده یا در صفر سن گذشته با پس رست و مدینه رسیده باشد که احوال او محض تخلف است تحقیق و خبرم یقین بر آن نه نیست اما با اعتقاد مولد انجذاب

در سن رشد و بلوغ رسید به بسبب قناعت خودش میداشت منقود شد و روزی چند در آن اتفاقا بسیر
 بیرون بهوت طبعی در بن عالم و گزشت چنانچه بن خلکان گفته که برداشتی وقت دخول سرداب عرش
 به فده سال بود و نه روضه الاحباب اگر چه هستند بدان قابل نیستند که محمد بن حسن عسکری رضی الله تعالی
 عنه صاحب زمان است اما بظلم شان و مومکان آن مقتداست طوایف انسان اعتراض دارند و در
 از جای کبار اولیا پیشاوند دستها براه بنوة و روضه الاحباب قال الشيخ علاء الدوله احمد بن محمد السمائی قدس
 سرودنی ذکر الابدال و اقطابهم وقد وصل الى الرتبة القطيعة محمد بن الحسن عسکری رضی الله تعالی عنه و عن
 ابائهم الکرام ائمة اهل بیت الطهارة و هو افاض فی فضل سعة دائرة الابدال و ترقی مستدرجا طبقه طبقه الى ان
 صار سید الاولاد و کان القطب علی بن الحسین البغدادی فلما جاوز نفسه و فن فی شؤنیز علی علیه السلام
 بن الحسن عسکری رضی الله تعالی عنه و جلس مجلس مجلس و سبقه فی الرتبة القطيعة تسع عشر سنة ثم توفاه
 الله تعالی بروح و ریحان و اقام مقام عثمان بن یعقوب الجعفی انحراسا له و صلیه هو و جمع اصحاب علیه و
 و فتوه سنة ثمان مائة الرسول صلی الله علیه و سلم لے قوله و قبورهم لا حقیقة بالارض غیر مشرقه و لا مغربه لا یورثها
 غیرهم و هم یورثونها کل سنة تنتهی و یزید بها هرست که در صورت منقود شدن در صغر سن این همه صورت
 نهند و علاوه آن اگر طفلی صغیر در ایام سرداب بنشیند و مادرش به بنید کج تحمل ارد که تماشا کند لبس
 بتیاس چنان معاوضه شود و کور سن به فده سالگی منقود شد بعد از آن پس از تکمیل و تزکیه نفس که بدیه
 رفیع قطیعت رسید نوزده سالگی کرده به طبعی فاضل شایسته شیخ علاء الدوله از محققین علما و کبار اولیا و ائمة
 و در حقیقت سنت کمال نشد و داشت احوال او در تفهات الانس و غیره کتب تواریخ مشرق و مرقع
 است سلام الله علی محمد عسکری رضی الله تعالی عنه و چند کرامات او از شیعہ در شواهد و غیره نقل کرده چون
 مولف را اعتماد سے نشد لکن ترک آن نمود و الله اعلم بحقیقه الحال -

باب سیوم

محمد بن علی بن اسیر طالب المروم بن ابی الخنفیه رضی الله عنه و سے از مشایخ اولاد امیر المومنین
 علیه السلام و از میان انوان خود بعد از حسین اعلم و اجمد و آنچه بود و احوال او اخلاصات بسیار
 واقع شد که بسیار از راه موعود اعتقاد میکنند و بعضی میگوند بعد از حسین است و است

و بعضی میگویند بعد از امیر المومنین علی بن ابی طالب امامت حق اوست و امامیه و امامت برین اعتقاد
ندارند و ایضا کیسانیه میگویند که او نموده و چهل نحوی گفته است علی هذا القیاس در حال او مختلف
شده اند اکنون ترک انما قایل نموده آنچه نزد امامت نبوت رسیده نقل کنیم و بالذات و فقی
فیتمت ذیل النوادر محمد بن علی بن ابی طالب المعروف بابن الحنفیه و اسم خوله من کسبه بنی
حنیفه دی خوله بنت جعفر بن قیس بن مسلم بن ثعلبه بن یزید بن ثعلبه بن الدردل بن حنیفه که گفته شد
تد ابوالقاسم یقال ابو عبد الله ولد لستین یقینا من خلافت عمر و قال ابن ابی حاتم ثلث
یقین و هو من کبار التابعین و دخل علی عمر بن الخطاب و سمع عثمان و اباه رضی الله عنهم روی عنه بنوه
الحسن و عبد الله و ابراهیم و عون و جماعت من التابعین روئیا عنه عن ابيه قال قلت یا رسول
الله ان ولدی مولود بعدک اسمیه باسمک و اکینه کیتیک قال نعم قال احمد بن عبد الله العقيلي الامام
الحافظ ثمانية بیسوی مجروح خص کینه بآب القاسم محمد بن ابی بکر و محمد بن علی و محمد بن طلحه بن عبد الله
و قال ابراهیم بن عبد الله بن حنیفہ الحافظ لا تعلم احدا سمن علی عن النبی صلی الله علیه و سلم اکثر
و لا یصح ما سمن محمد بن الحنفیه قال عمر بن علی و ابو نعیم فی روایات عنده مات محمد بن الحنفیه سنة
اربع و عشرين و مائة و قال البخاری قال ابو نعیم مات سنة ثلث و ثمانین و قال یحیی بن بکر سنة
احد و ثمانین و قال المدائنی سنة ثلث و ثمانین و فی طبقات الفقهاء للشیخ ابی اسحاق
عن الیقین من عدد سنة ثلث و اثنین و سبعین و فی تاریخ البخاری عن ابی حمزة الثمالی
قال قضینا نسکنا حین قتل ابن الزبیر ثم بیعنا الی المدینة مع محمد بن الحنفیه ثلثه ايام ثم قوی
و هذا توفیق قول النبی فان ابن الزبیر قتل سنة ثلث و سبعین و قبل سنة اثنین یقال
لمحمد بن ابی الحنفیه و یقال محمد بن علی و یقال محمد بن علی بن الحنفیه فینسب الی ابيه و اجمعیا
سقط هذا لیسقط لان یقول علی و یتب ابن الحنفیه باللائع و یمکن اعراب محمد لانه و سقط
لمحمد لا لعلی و لهذا نظر انتهى و فی تفریب العسقلانی محمد بن علی بن ابی طالب
الماشی ابو القاسم بن الحنفیه المدنی ثقة عالم من الثانیة مات البزیمانی فی خلافة الحافظ صلی الله علیه و سلم بن علی
بن ابی طالب الماشی ابو محمد الامام المعروف بابن الحنفیه امه خوله بنت جعفر الحنفیه نسب الیها و كانت
من بیة الیها م الذین سیماهم ابو بکر و قبل کانت امه لیث حنیفه و لم تکن من انفسهم عن ابی عثمان

وغيره من عترة بنو ابراهيم وعبد الله واخوه وعمر بن دينار وحلق وفي تاريخ ابن خلكان بوالقاسم
 محمد بن علي بن ابي طالب عليه السلام المعروف بابن الحنفية امه خولة بنت جعفر بن قيس بن سلمة
 بن ثعلبة بن يربوع بن ثعلبة بن الدول بن حنيفة بن كميم ويقال بل كانت من بني اليامية و
 هاجرت الى علي عليه السلام وقيل بل كانت سندية سودا وكان انت امته لبني حنيفة ولم تكن منسوبة لاصحابهم
 بخالد بن الوليد على الرقيق ولم يصاحبهم على انفسهم وذكر البغوي في كتاب شرح السنن في باب قال
 ما نفي الزكوة ان طائفة ارتدوا وانكروا الشرائع وعادوا الى ما كانوا عليه من الصحابة والتفقت
 الصحابة على قتالهم وقتلهم وراى ابو بكر يسيء ذرايعهم ولسانهم وساعده على ذلك كثرة الصحابة منهم
 على عليه السلام جارية من بني حنيفة فولدت له محمد بن علي الذي يدعى بالحنفية لم يكن
 عصر الصحابة حتى اجمعوا على ان المرتد لا يسيء واما كنية بابي القاسم فيقال في تاريخ دمشق من سئل
 صلى الله عليه وآله وسلم وانه قال لعلي سيولد لك بعدك غلام وقد غلبت اسمي واليتي لا تحل لاحد
 من امتي بعده ومن سمي محمد وليكن ابنا لقاسم محمد بن ابي بكر الصديق وعمر بن الخطاب بن عبد الله
 ومحمد بن سعد بن ابي وقاسم محمد بن عبد الرحمن بن عوف ومحمد بن جعفر بن ابي طالب
 بن ابي لمبة ومحمد بن الاشعث بن قيس وكان محمد المذكور كثير العلم والورع وقد ذكر الشيخ ابو سحاق
 اشير ازسي في طبقات الفقهاء وكان شديدا لقوة وله في ذلك اخبار عجيبة منها ما حكاه المبرور في
 كتابه الكامل ان ابا ه عليا عليه السلام استمال درعا كانت له فقال لنقص منها كذا وكذا فحلقه
 فنقبض محمد باجره يديه على ذيلها وبالاخرى على فخذها ثم جذبا فقطع من الموضع الذي حده به
 وكان عبد الله بن الزبير اذا حدث بهذا السجدة عقيب واعتراه الفكل و٢٠ والعدة لانه كان يحده
 على قوته وكان ابن الزبير ايضا شديدا لقوة ومن قوته ايضا ما حكاه المبرور في كتابه ان ملك الروم
 امام معاوية وجه اليه ان الملوك قبله كانت ترسل الملوك منا ويخبر بعضهم ان يعزب على بعض
 افان لى في ذلك فاذن له فوجه اليه رجلين احدهما يلبس ثوبا من اقماعه ليعطى لى فوجه اليه
 اما الطويل فتعصبا كفرة وهو قيس بن سعد بن عباد وانا لا اريد بهذا شيئا الى راى فيه فقال
 عمر ههنا رجلان كلاهما اليك فنبض محمد بن الحنفية وعبد الله بن الزبير قال في تاريخ محمد بن ابي طالب علي
 كل حال فلما دخل الرجلان وجا في قيس بن سعد بن عباد فنبض محمد بن قيس فلما استل بين يدي معاوية

خرج سراويله در سه بها الى الطنج فلبسها فلبغت شد و نه فاطرق مغلوبا فقل ان عيسا لامره في ذلك وقيل للم تيزلت هذا التبدل بحضرة المعاوية و هلا وصيت اليه غير انفعال

الهدوت لکما يعلم الناس انها	سراويل قيس والوفود شهود
وان لا يقولوا غاب قيس و هذه	سراويل عادي شمنه شهود
واسنة من القوم اليانين سيد	وما الناس الاسيد وسود
ويدين جميع الخلق اصله ونفسه	وجسم به اعلا الرجال مديد

ثم وجه معاوية الى محمد بن الحنفية فخره فباذعي له فقال تمولوا ان شاء فليجلس وليعطيه يده حمى ائمة او
تصدق في وان شاء فليكن هو القائم وانا القائم فاقا محمد فاختار الرومي اسجلوس فاقامه محمد وعجز الرومي عن
اقامه فمات احزان لكون محمد القا عد فخره فاقامه محمد وعجز الرومي عن اقامته فانصر فامغلوب في كانه
يسير الجبل سيدة ويحكي انه توقف اول يوم في عليها الكوفة قتال المسلمين ولم يكن قبل ذلك شهده مثل فقال
لا على عليه السلام بل عندك شك في حديث مقدته برك فعملها وقيل لغيره كنهه كان ابو بكر فعملها كنهه كان ابو بكر
المصطفى وولن اخوك الحسن والحسين فقال لانها كانا عينية وكنيت يديه فكان يتي عينية سيدة
كلا ليس تكلم من لم يباشرا المعروف من لا يجدر من معاشرته بداحي فعمل ليد له فاجاب ولما دعا ابن
الزبير في نفسه وباعه اهل الحجاز بالخلقة و ما عبد الله بن عباس ومحمد بن الحنفية الى البيعة فاساؤا
وقال لا اباليك حتى يجمع لك البلا و تيق الناس فاسا جوارها وحصرها و اذا جاء وقال لهما لن تباليما
احرقها بالنار الشرح في ذلك طوط و كانت ولادة لستين لقبنا من خلافة عمر وتوفي ربيعة في اود
المحرم سنة احدى وثمانين للهجرة وقيل سنة ثلاث وثمانين وقيل سنة اثنين وقيل سنة اثنين وثلث وسبعين
بالمدينة وصلى عليه ابا بن عثمان بن عفان وكان دالي الفديته يومئذ ودفن بالبقيع وقيل انه خرج
الى الطائف باربا من ابن الزبير فمات هناك وقيل انه مات ببلا دالية والفرقة الكيسانية تفقه امامه
وانه يقيم بجبل رضوى والى هذا اشار كثير غيره بقوله من حله اياته وكان كيسانى الاعتقاد

الا ان الائمة من قرش	ولاة الحق اربعة سوا
وسبط لا يذوق الموت حتى	ليقود انجيل يقد هما اللوا
تغيب فلا يرى فيهم زانا	برضوى عنه عمل ومار

۴	علی و ثلاثه من نبیہ	ہم الاسباط لیس بہم خطا و
۵	فبط سبط ایمان و بر	و سبط غیبتہ کر بلا و

وکان المختار بن ابی بیدہ النقیفی مدعو الناس الی امانۃ محمد بن الحنفیہ ویزعم انہ المہدی وکان الجور
فی کتاب الصحاح کیسان لقب المختار المذکور و قال غیرہ کیسان علی علیہ السلام و الکیسان بنیہ بن عیون انہ یقیم
برضوی نے شعب منہ و لم میت و حل الیہ و معہ اربعون من اصحابہ و لم یوقف لہم علی غیرہم و ہم احباب
یزرقون و یقولون انہ یقیم فی ہذا الجبل من اسد و نحو عندہ عینان فصاحتان تجربان عسلا و ما واد
انہ یرج اسی الدینا فیماد باعد لا و کان محمد بن خضیب باخنا و کان یقیم فی الہیاء الخبار مشہورۃ رضی اللہ
و انما قلت امانۃ الی ولده اسبہ باسم عبد السد و منہ اسے محمد بن علی و الدار السقا و المتصور و ضوی
لینج الرا و بعد ہامنا و مجتہ و بعد الوا و الف قال ابن جریر الطبرسی سقہ تاریخہ البکیرہ و قال فی سقہ
الربع و البعین ہا ینہ رخصہ و جہل ہر سقہ و کل قبیح و قال غیرہ ہنما سیرۃ یوم واحد و ہون المدنیۃ علی سبع
مراحل میا منتہ طریق المدنیۃ و میا سیرۃ طریق البرمن کان مصداق اسے مکہ و ہو علی الساتین من البحر
و المد اعلم و من رضوی تحمل حجارۃ المسن الی سائر الامصار قال ابن خوقل سقہ کتاب المساک و الملک
و ذکر ابو الیقظان نے کتاب النسب الن ابن الحنفیہ لابن اسمہ الشیم و کان موقدا عن مسجد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لا یقدر ان یرفک و الاخیرہ فی اللغۃ الاسیرہ الاخذہ بعینہ المیزہ رقیۃ کاسخ و کان
مسور استی کلام ابن خلکان و نے طبقات الشعراء کان رضی اللہ عنہ یقول من کرمت علیہ
لم یکن للہ نیا عندہ قدر و لما کتب ملک الروم الی عبد الملک بن مروان یتہد و تو عدہ و یحلف
یحملن الیہ ما یتہد فی البر و ما یتہد فی البحر اذ یوی الیہ البحر یتہد عبد الملک الی الحاج
ان یتہد الیہ محمد بن الحنفیہ یتہد و تو عدہ ثم اعلمہ بایر و علیک فکتب الیہ فارسل ابن الحنفیہ
کتاب الیہ الحاج ل یقول ان مد غر و جل ثلثا یتہد تسعین نقطۃ الی خلقہ و انا ارجوان نیتہ المد الی نقطۃ
مینے بہا منک فبعث الحاج بذک الکتاب الی عبد الملک فکتب ثل ذلک الی ملک الروم
فقال ملک الروم ما خرج ہذا منک و لا کنت انت بہ و لا یرج الاسن بیت النبوة رضی اللہ عنہ و تہی
مخار بہ یعنی جل و صفین و نہروان ہمراہ پدر بزرگو ان خود بودہ باعداے او مقاتلہ نمودہ اما و جبل دلول
توقف نمودہ باز قال کردگر مورخین در تصدیق جل اندک اختلاف نمودہ اند قال ابن خلکان و کانت

راہتہ ایہ یوم محل بیدہ دیکھئے کہ توفیق اول الیوم نے حملہ لکھنؤ شمال المسلمین دلم یکن قبل ذلک شہد
فقال لہ علی علیہ السلام بل عندک شک من حیث مقدمہ بلوک حملہ کامروہ تیار کمال لابن
الجزیرہ در حضرت القوم اسے قولہ حتی زحم علی شخص تھا اپنے محمد و کانت الراہتہ معہ وقال لا اعمل مقدمہ
تھے کہ یہ مقدمہ اگلا علی سنان رخ فاخذ علی الراہتہ من بیدہ وقال یا بنی بنی دینی مروج الذہب
للسعودی لہ بعد اسے ولدہ محمد بن الحنفیہ وکان صاحب راہتہ اعلی علی القوم قابلاً و محمد علیہ کان
بازایہ قوم من الراہتہ تینہ نفاذ سہا مہم فاماہ علی فقال ہلا حلت فقال لا اجد مقدمہ اگلا علی اہم
اوستان دانے لمتنظر نفاذ سہا مہم و اعلی فقال اعلی من الاستہ فان الموت علیک جنتہ
فعل محمد سکن بن الراح والنشاب توفیق فاماہ علی فخرہ بقا کم سیفہ وقال ادک عرق من
اکس و اخذ الراہتہ سندہ روضۃ الاحباب جناب امیر المومنین دواسے فخر سیاے خود را بدست
قرۃ العین خوش محمد بن ہنفہ کہ مہوم جو بہار صحت و شجاعت و کل نیجا ز شوکت و مناعت بود داد
و باو سے فرمود مقدمہ سپہ نامدار جو جب فرمودہ پر بزرگوار نو اگر فت و خطہ پیش برد انگاہ و تہائی
راہ اتفاقاً تانے و تامل و تاخیر و تعلل نہ بود و واسیتے انکہ گفت ہذہ والسہ الفتنۃ المظلمۃ العیالی
پس امیر المومنین بانگ برہ سے زد کہ اقدم لام لک انکون فتنۃ ابیک فایدہ۔

ایقہا طعین ابیک محمد لایخیر فی الحرب اذا لہم توفیق

پس محمد بن حنفیہ دوا بردست گرفتہ حملہ بجانب دشمن برد و بطعن نیزہ خود بخوار و مار از روزگار اہل خوار
براورد و چنانکہ دوست و دشمن مرا و تہمین و افرین گفتند و جناب ولایت ماب ہا سہر جناب
ور روسے او نگاہ میکرد و برینا صیہ تمش آثار جلالت و بسالت میدید و مضی بل الشیل
الاس در عیالے نورش مشاہدہ کردہ بشکفت سے اندر آوے گوید سہ محمد بن حنفیہ بطعن
سنان و نیزہ جان ستان جولان نمود و انگاہ تیغ از غلاف برکشید و در میدان محاربت و مبارزت
داوم دے و دلاورے یزداد و بسیار سے از مبارزان اصحاب جل را بغیر جراز سہ انداز و حاکم
خون اشام بہر اسے عدم فرستاد و بعد از ان بمقتضی فریش باز گشت و اما شجاعت انجناب و دین
ہم در روضۃ الاحباب مذکور است کہ کریب نام شخصے کہ از شجاعان مشہور اشام بود و چندان قوت
داشت کہ نقش درم را با لیدن زایل گردانید و بعد از انکہ چند تن از شجاعان عراق را بشہادت

رسا نید و امیر المومنین علی رضی الله عنه متوجه او شده و الا ورا نصیحت و از خط و عذاب حیا
حقیقه تحویل نمود آن شقی گفت که باین شمشیر که بدست دارم مانند تو بسیار کسی را از پای می آورده
و بر امیر المومنین حمله آورد و آنجا ب حمله او را زد و نموده بیک زخم و و الفقا را و با بجهنم فرستاد و آنرا زخم و و الفقا
چنان بر سر او زد که تا قبر پس زمین رسید و از تحسین و آفرین از دوست دشمن برخواست و
هر دو سپاه تشجب شدند از قصه بعد از کشته شدن او امیر المومنین علی رضی الله عنه بجای خود رسا
نموده با محمد حنیفه فرمود که خطه در محله قرار گیرد که طالب خون گریب خواهد آمد آن ولد رشید با تار
والد حمید خویش ثبات قدمی نموده یکی از بناهای عام کرب متوجه محمد بن حنیفه شده چون نزدیک
با و رسید پرسید که سوار کسی که پیغمبر مرا قتل رسانید کجا رفت شاهزاده گفت اینکه من بر نیامد
او ایستاده ام غم و غصه رفته بروی حمله کرد و با هم بر آوختند محمد حنیفه او را از پشت زمین برد
زمین انداخت که بند بند او در هم شکست و بگوشه آمد و با او سخن شد بجهنم رشت کس که بخواهد عام کرب
و در راه جهنم پیوند تفصیل آن در کتاب مذکور است و در روضه الا حباب نقل است که حضرت
مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم روزی با امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت که حق عز و علا ترا
از جاریه بنی حنیفه فرزند می خواهد داد اسم و کنیت خود را با و بخشیدم و چون عمر این حنیفه متولد
امیر المومنین علی بموجب فرموده علی نموده باره سحانه تعالی علم و شجاعت را که اشرف صفات
ست به محمد بن حنیفه از زانی داشت گویند که ابو شام که پیغمبر محمد حنیفه بود علم اصول از او می اخذ کرده
و اصل بن علما که اس و رئیس معتزله است این علم از وی آموخت و بعد از آن از طریق مستقیم منحر
شده معتزلی شد و فی روضه الصفا که در سن و تین هجری که هم مختار در کوفه منشیت
پذیرفته عبد الله بن الزبیر محمد حنیفه را تکلیف کرد که با و بیعت کند و هر چند عبد الله مدعی است که محمد بطا
و عمارت مشغول است و داعیه حکومت و ریاست ندارد اما من خشن آن بود که چون مختار بشنود
که امام و مقتدرای او با عبد الله بیعت کرده ناچار در مقام متابعت و بیعت آید و محمد حنیفه امتناع
نموده این زبیر گفت اگر بیعت نمیکنی دل از جان بگیر و چون محمد حنیفه گفت از عبد الله بیعت
طلبید این زبیر گفت محال است که ترا بیاساعت مهلت دهم محمد حنیفه گفت سبحان الله مصطفی صلی الله
علیه و سلم صفوان مشرک را چهار ماه زمان داد و تو مرا یک ساعت زمان نمیدی و بعد از گفتار

ای برادر براسه مقرون بصواب تو غریبت مکینم و اهل بیت و محبان و رفیقان اهل اسلام یا من موافق
 اند اگر ترا داعیه نیست که در مدینه اقامت نمای و تمیم شو سه پیکس نرسد تو تو ندر ساینده مطوع آنکه علی
 التعاقب و التواکس از حالات نیرید و مردوم او اعلام نمای و مراد عا که نیراید اوری و وصیت نامه
 نوشته محمد بن حنفیه داد و او را و داع کو و ان صریح نامه در کتاب صفای المصیبت ذکر است نهی چون لا و نه محمد بن حنفیه چنانچه
 نوشته اند و بالا گذشت که دو سال باقی بود از خلافت عمر بن روی نمود و وفات امیر المؤمنین عمر در سنه سبست و سه
 بجزرے اتفاق افتاد برین تقدیر ولادت او سنه اثنین و عشرين باشد و در واقعه جل که در سنه
 ست و اثنین بود عمرش پانچده سال و چند ماه و در حرب صفین شازده سال و چند ماه و در حرب
 نهزان هفده سال و چند ماه و وقت وفات پدر بزرگوارش نوزده سال بوده باشد و وقت شهادت
 حسین ۴۰ سال بود وقت وفات خود که سنه احدی و ثمانین من الهجرة بود شصت ساله
 بود و سخنهای نازک که چند قصه در زبان بنگله نیام محمد حنفیه درین دیار شایع است مثلاً قصه بی بی حنفیه و
 و ملکه اکا سونه بهان و ثمرت بهان و قصه جنگ نامه یعنی بعد شهادت حسین ۴۰ با مخالفان محاربه
 نمودن محمد بن حنفیه و غیره در زبان فارسی و بنگالی مشهور است که اسناد اصلی ندارد و هیچ معلوم نیست
 که وجه این شهرت چه باشد و چرا این اقرا بنام او نمودند ظاهر گزاین وضع نموده باشند و الله اعلم
 بحقیقه الحال -

عبد السلام بن محمد بن حنفیه بواسطه المدینه قال النوادی روی عن ابيه و فی الخلاصة روی عن ابيه
 و عنه سالم بن اسب الجحد قال این سده ثقتة قلیل الحدیث قال جماعة مات سنه ثمان و تسعين
 قال المناوی ثقتة و فی التقریب ثقتة قرنه الزهری عن باخیه الحسن بن الرابعه مات سنه تسع و تسعين
 بالمشاهیر و فی روضة الاحباب علم هزل از پدر خود اخذ نمود و از و سه و اصل ابن عطا که را سید
 مقرر بود اخذ نموده از طریق مستقیم نمرت شد و الله اعلم -
 ابراهیم بن محمد بن حنفیه فی تقریب الاستقلا فی ابراهیم بن محمد بن علی بن ابی طالب
 الماسی ابو ابن الحنفیه صدوق من النخاسة و فی تهذیب النوادی روی عن ابيه و فی الخلاصة
 هو صدوق من حده مرسل و ابیه دانش و عنه یاسین الخلی و محمد بن علی عفره -
 محمد بن محمد بن علی القنزی رفته فی الخلاصة عن ابيه و عنه العباس بن عثمان انشأ فی

الحسن بن محمد بن الحنفیه سے تہذیب النوادر سے ابو محمد الحسن بن محمد بن علی بن ابی طالب
رضی اللہ عنہم القرشی الماشی المدنی القباہی سے سلمہ بن الاکوع و جابر بن عبد اللہ الصخیری سے
ابوہ وغیرہ من التابعین روئے عنہ عمر بن دینار و الزہری و اخرون و الفقہاء علی توثیقہ روی
الانباری سے مسلم تو نے سنتہ مابہ او تسع و تسعین و نے تقریب العسکری الحسن بن محمد بن علی
بن ابی طالب الماشی ابو محمد المدنی و ابوہ ابن الحنفیہ ثقہ فقیہ یقال انہ اول من تکلم فی الامار
من النبی تا ثلث سنۃ مابہ او قبلہا سنۃ رحمۃ اللہ تعالیٰ و نے الخلاصۃ ہو الفقیہ یوثق عنہ
و ابن عباس و سلمہ بن الاکوع و عنہ عمر بن دینار و الزہری سے قال مصعب الزہری سے و غیرہ بن
مقسم ہوا اول من تکلم فی الامار و قال ابن جہان کان یقول من خلع ابابکر و عمر فقد خلع السنہ
ابو عبیدہ مات سنۃ خمس و تسعین۔

الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب الماشی معروف بحسن شہ سے از مشاہیر اہلبیت است
در روضۃ الشہداء اور وہ کہ کثرت او ابو محمد است و بغایت جلیل و جلیل بود و زواید ان شد کہ
یکے از دختران عمر خود حسین بن علی رضی اللہ عنہ در عقد خود و در حسین رضی اللہ عنہ ابن اقرع و عمر
نمود و دو دختر خود فاطمہ و سکینہ را برادر من کرد و گفت اسے پسر برادر من ہر کدام ازین ہر دو
و نہر کہ خواہی اختیار کن تا بچند تو درم حسن شہ شہم داشت کہ یکے را اختیار کند سر مبارک
و پیش از آنست و فاطمہ بن حسین رضی اللہ عنہ گفت ابن خنی من از برای تو فاطمہ را اختیار کردم کہ بسیار برادر من فاطمہ
را ہر امشا بہت دارد پس دختر خود فاطمہ را بحسن داد و فدا سے تعالیٰ حسن را از دختر حسین
سے پسر داد و عبد اللہ محض و ابراہیم و حسن مثلث و ایشان فخر نمودند بر سادات دیگر کہ چہ مادر
ما حسین است و چہ پدر سے حسن است استیہ انجاب از کیا بر تابعین است بعلم و درع مشہور
بود و نے تقریب التہذیب الحسن بن الحسن بن علی صدوق من الراعیۃ مات سنۃ سبع و تسعین
و ابیہ و تسون سنۃ انتہ و نے الخلاصۃ للحا قحط سے الدین روی عن ابیہ و عبد اللہ بن
جعفر و عنہ انما الحسن و عبد اللہ و ابراہیم و سلمہ صدقہ علی و کان و می ابیہ تو نے سنۃ سبع و
تسعین قال النخاس سے فی الصحیح اسے نے ابنا یزمنہ لامات الحسن بن الحسن ضربت مارا البتہ علی قبر سنۃ
ثم رخت منمو اصحاب الابرار و چہ و اما فقد و افاجاہ اخر بل میسوا فافعلیوا لہ حدیث واحد فی کلمات الخیر

در تقایق الصبیحة کشف التمریة فی معرفة الایہیسی ارسینے سے اردو کہ انجانب ہمراہ علم و فکر بلا حاشہ شدہ
با اعداد متعادل نموده زنجی شد و گرفتار خانان گشت و اعداد اینها مستند که ادرا با مشهور ملکی ساری
تا خال او اسما و بن خارجہ قزازی بر سر وقت اور سیدہ مانع اید و بشکر گاہ خود برد چو آن و یک
از معارف کو ذہود امین سعد حسن را با تفسیر و تائید و این زیاد و بر دوا این زیاد نیز او را بد و خجسته بعد از آن
سالم بزمیت مگر این رواایت در کتب دیگر که مورخین استند تالیف نموده اند و انیک پیش نظر
است اصلا بنظر سے آید و المدا علم بحقیقہ الحال -

عبد بن الحسن بن الحسن بن علی ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہم الملقب بکنیت او ابو محمد بود
و فی العار و لابن قتیبة کان عبد الله بن الحسن بن الحسن کنی ابی محمد و کان زید و روی ابو نوح علی
خفیه فیقول فی شرح قال نعم قد سمع عن ابن الخطاب و بن یزید و بنی و بین الله فقد استوت و کان
ابن العباس و کان له مکر و به انسا و اخرج ابی یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
ترسہ ہذا قال

المترجمو استیما استے و یمنی	تصوراً انھما سبے نفیسلہ
یوئل ان یوم عمر نوح	و احرارہ بحدث کل لیسہ

فقال له اتمثل بهذا و قد رايت عیثی فقال و المدا و اردت بما سوا و لکننا ابیات حضرت خانانی
امیر المؤمنین ان یصل ما کان فیہ قال قد فعلت ثم رده اے المدینہ فی تقریب العتقانی عبد الله
بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب المدا سبے المدینہ ابو عمر یوسف جلیس القدر من الخاستہ
است فی اوایل شمس و اربعین و انس و سبعون و فی اخلاصہ عن ابیہ و امہ فاطمہ بنت
و عندہ یزید بن الہادی و لیث بن ابی سلیم و مالک و التورس و القدر بن عیین و ابو حاتم است سند
حسن و اربعین و ما بنہ و روفہ الشہداء و ردہ کہ عبد الله محض شیخ نبی ہاشم بود و در زمان خود اور
محض گفتند یعنی نا اہل چہ خلاصہ دو سید بود و مادرش فاطمہ بنت الحسن و پدرش حسن بن الحسن و او
بفایت شہید بود بحضرت رسالت صلوات اللہ علیہ وسلم و از و پرسیدند کہ شما بچہ جہت افضل از ما
گفتند یا کہ ہم کس را از و است کہ انما با شدند و مادر و نیمہ ہم کہ از دیگران ہاشم -

محمد و ابیہ بنی عبد بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہم الملقب

بنفس زکیہ کنیت، ابو القاسم ابو عبد اللہ ست سے میس خان الدہلوی محمد بن عبد اللہ بن حسن
 بن حسن الماسی علیہ السلام سے الذی خرج علی المنصور بالمکہ ثانیۃ سنۃ خمس واربعمین وایۃ قتل فیما
 سنۃ المضاف یرد سے عن ابی الزناد حدث عنہ الدہلوی در دسے وغیرہ وثقہ النسائی وقال البخاری
 لا یتابع علی حدیثہ قلت لا صاحبہ منہا اذا سجد فلیضع یدیه علی رکبۃ الحدیث قال البخاری لا یتابع
 علیہ والا در سے سمع من ابی الزناد ام لا فی الخاتمۃ للحافظ صفہ الدین محمد بن عبد اللہ بن حسن بن
 علی بن ابی طالب علیہ السلام سے ابو عبد اللہ المدنی عن نافع وابی الزناد عنہ الدہلوی وعبید اللہ
 بن نافع الصیلی وثقہ النسائی قال الزبیری ثل سنۃ خمس واربعمین وایۃ ہذا بن خمس واربعمین اعظم
 حدیثہ واحد فی تقریب العسقلانی محمد بن عبد اللہ بن الحسن بن الحسن بن علی الماسی المدنی بقیۃ
 النفس الزکیۃ ثل من السابغۃ قتل سنۃ خمس واربعمین وایۃ ثلث وثمانون وکان خرج علی المنصور
 وغلب علی المدینہ وثلثہ بالحدافۃ قتل وثلثہ بالحدافۃ قتل وثلثہ بالحدافۃ قتل وثلثہ بالحدافۃ قتل
 کان خروج الانوین محمد وبراہیم بنی عبد اللہ بن حسن بن علی بن ابی طالب قتل فیما المنصور
 قتلہا وجاہت کثیرۃ من الالبیت فانما لانا الیہ راجعون واوی المنصور خلقا من العلماء ومن حججہما
 او امر بالخروج قتلا وضربا وغیر ذلک منهم ابو حنیفہ وعبد الحمید بن جعفر وابن عجلان ومن انہی بوزار الخو
 مع محمد علی المنصور مالک بن انس رخ وقیل لہ ان فی اعتنا بیتیۃ المنصور فقال انما بایۃ تم مکرمین
 لیس علی المکرہ بین در ووضۃ الشہداء اور وہ اما محمد صاحب نفس زکیہ کہ اور ابو القاسم مدنی
 واکابر زمان اور امید سے لقب دادند چہ نام او محمد کنیت ابو القاسم ونام پدرش عبد اللہ وور
 حدیث مشہور امدہ کہ ہمد سے از فرزندان من باشد نام او نام من ونام پدر او نام پدر من وور
 دیگر بہست کہ کنیت او کنیت من وخطا سے بنی ہاشم ہمہ بوسے مستطہ بود سے ووندانی نسایہ
 از خود نقل کردہ است کہ او چہار سال در شکم مادر بود و چون متولد شد در میان دو کتف او
 خاسے سیاہ بود و برابر بیضہ او خرج کرد و برینہ و نام مالک رخ فتوی میداد و ہذا کہ با دے
 خرج کینہ وباری و مددگار سے و ہوا اگر او فرو گذارید ابو جعفر و دانقے لشکر لبراد فرستاد و ادب لشکر
 خود باستقبال بیرون اندہ خار بہ واقع شد و او را حجار الزیت قتل رسید و چون در حدیث
 واقع شدہ بود کہ از فرزندان من نفس زکیہ با حجار الزیت کشتہ خواہد شد اور نفس زکیہ قتل شد

اما ابراہیم قتل یا غیر گنہگار بود و قوت از ناحیه نقل کرده اند و دم شتر منده گرفته
 و پرچاسه بدلا شسته دیو دس نیز که شتر برشته دوم آورده است ابراہیم باندے و او را کبار علما بودند
 و در شب دوشنبه غره رمضان سنه شمس و ابیمین و یاتیه مبصره خرج کرد و سبب از کار بر برد
 کرده بود و چون امام شمس و عباد بن منصور و یحیی رسید که امام اعظم ابو حنیفه کوفه رحه العزیز
 و بیعت او بوده و بخرج باوے و معاونت و نصرت وے فتوے میداد و پس خود حاد را یا چهار هزار
 و رم نزد وے فرستاد و نامه نوشت و در انجا یاد کرد که اگر حفظ اتانات و دواایع مردم که نزدیک
 مسنت مراد امن سیکر و والا بقولاق شده تقویت تو میگردم و این نامه بدست و دانقے افتاد
 و بر ابو حنیفه رحه العزیز شد و او را ایذاے کرد که سبب وفات وی گشت و آورده اند که بخبره بنزد امام اعظم
 راج آمد و گفت تو فتوے داوے پس مرا بخرج با ابراہیم و اورنت و کشته شد امام فرمود که کاشکے
 سن بجایے پس تو بودی الفقه و دانقے لشکر پس دے فرستاد و ابراہیم نیز از مبصره بیرون آمد و لشکر
 و دانقے بخاریه نمود و بعد از ان زمانه شکر و دانقے تیرے بر پیشانی ابراہیم اندشید شد و در یت
 یا حمیری و او قریب است قریب با خود و این هر دو برادر هم راے بودند و بیعت از برای محمد بود
 و نے تاریخ الکامل لابن اثیر انجری نے ذکر صفة محمد و الاخبار قبله کان محمد سمر شیدا سمره کان النصور
 سیمه محمدا کان سمینا شجاعا کثیر الصوم و الصلوة شیدا لقوه کان یحلب علی المیز فاعترض فی
 حلقه باقم فذبح فذبح ثم عاد ففتح فذبح ثم عاد ففتح فذبح ثم عاد ففتح فذبح ثم عاد ففتح فذبح
 المسجد فاصعد فیه و سئل جعفر الصادق عن امر محمد فقال قتله القتل فیما محمد و انوه لایبه و امه بالوفاق و انوه
 فرسه فی ما فاما قتل محمد قبض عیسے اموال بنی الحسن کلما و اموال جعفر فلقه جعفر المنصور فقال لدر و علی
 قطیعه من اسبے زیاد فقال ایائے کلم بنزد و الله لا یهتن نفسک قال فلا یجمل علی قد بلغت ثمانیا
 و ستین سنه و فیما مات الی وجهه و علی ابن الی طالب و علی کذا و کذا ان ریکب شبی و ان
 بقیت بعدک ان رب الذے یقوم بعدک فرق لا المنصور و لم یرو علیه قطیعه فرو یا الله و علی ولده
 و قال محمد بعد الله بن عامر الاسلے نفسا ناسحا تبه فان اسطر تا طفر ناوان تجاوز تا الیم فانظر الی دلی
 عند احجار الریت قال فوالله لقد اطلنا سحا تبه فلم نطفر نا و تجاوز تا الے عیسے و اصحابه طفر و او ملوا
 محمد و اریات دمر عند احجار الریت و کان قبله یوم الاثنين لاربع عشره خلعت من رمضان سنه

نفس و اربعین و امینه و کان یلقب بالمهدی و النفس اگر کی قصه خرج نمودن محمد و ابراهیم طوسه دار و دیگر
 اراده اطلاع اندازد باید که در مروج الذهب و تاریخ الکامل لابن اثیر الخیر رے که بشیخ و اسبقا تا متر
 مسطور یافته مطالعه نماید چون القصة خارج از موضع انبکتاب است لهذا ترک نموده شد منصور عباس
 بهم کم از برید نیست بلکه بالاتر است رحمت الله بر نباش اول و در جذب القلوب که تاریخ مدنیة منوره
 است الشیخ عبدالحق دهاو سے اردو که نزد مشہد مالک بن سنان که از شهدا سے احد است
 معروف بنفس زکیه و هو السید الشریف الملقب بالمهدی سے محمد بن عبد الدین الحسن بن الحسن بن
 علی المرتضی سلام الله و حقه و برکاته علیهم اجمعین که در زمان ابی جعفر منصور مقول گشته و این مشہد
 خارج مدنیة منوره است و در شهر قریب جبل سلج و بروی نیاسه عالیست و مسجد کے کبیر و در قبلہ مسجد
 منسلک است از عین نزق که انجانب مشرق و مغرب انرا در جات بسته اند و چشمه را در میان ان
 جارس ساخته آورده اند که چون نفس زکیه یعنی محمد بن عبد الدین الحسن الشیخ بر منصور عباسی خرج
 کرد بسیار سے اردو ہم باو سے مباہلت کرد و منصور عم خود عیسی بن موسی را با چهار ہزار کس بر سر
 فرستاد عیسی بن موسی بر جبل سلج امدہ توقف نمود و محمد بن عبد الله گفتہ فرستاد کہ ترا مان و ایچم
 بیا ما خلیفہ بعیت کن وی گفتہ والد مدون و عزت بہتر است از زندگانی کردن بخوانی پس وی
 و اصحاب وی کہ مقدار رسید و چند تن باقی ماندہ بودند بر غسل کامل بر آورده مطہر شدند
 و بر عیسی و اصحاب او حمایہ آوردند و بار اولاً ہزارم دادند و وراخر بسبب کثرت اعدا تاب نیاوردہ
 مغلوب شدند و سبط ابن جوزی در ریاض الافہام سے اردو کہ عیسی بن موسی سر مبارک او را پیش
 منصور فرستاد بدین را خواہر از نینیب و دختر او فاطمہ بطریق خفیہ دریافت و دفن کرد و لیکن خبر صحیح کہ
 مستفیض و مشہور است و مطرے و اتباع او کہ کردہ اند انست کہ دفن او ہمدین موفع است
 و قتل او نزد اجمار الزیت بود کہ فریب مشہد سنان بن مالک است و حضرت رسالت علی السلام
 علیہ وسلم در آنجا برای استسقا دعا کردہ گویند کہ ذوالفقار علی المرتضی سلام الله علیہ باو سے
 بود عیسی بن موسی از وی کشیدہ بعد از قتل نزد منصور فرستاد و ازو سے بر شیدہ رسید اسمے
 گوید کہ من انرا دیدم شہرہ فقرہ داشت و فقرہ دریافت استخوان پشت را گویند و این ذوالفقار
 بحضرت امیر المؤمنین از سرور انبیا رسیدہ بود چنانچہ در کتب سیر و احادیث مسطور است و در شہر است

که در روز قتل با عید السید بن عامر السیسی که از اصحاب او بود گفته بود که یکم بر سر سائیه خواهد کرد اگر بابا برید
فتح جانب است و اگر از باگدشت و بر سر دشمن رسید برانگیز خون من بر آچار از بیت افتاده است
عید السید بن عامر گوید در السید بنحیمان شش که وی گفته بود بر سر سائیه افتاد و از باگدشت بر سر عید السید کرد
اخرا امر ایشان نظایر افتاد و غیر آنکه شش خون او بر آچار از بیت ریخته شد آورده اند که بخت وی سلام السید
علیه عیسی بن موسی امام ماکب را فرستاده بلیغ کرد که در معاند است و موافقت وی دوم نیز نقل

و کتب الامام الفریسے انتھی رتبه العید السیسی علیہ
حسن بن الحسن بن الحسن بن علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم الملقب بحسن الثالث کینت اد ابه علی است
در روضه الشهد آورده که ابوعلی حسن ثلث از اکابر و زو و نو و نو و ابوبکر بن علی علیہ السلام از اولاد او است
در اولاد علی علی بن حسین بن علی شہید صاحب فتح است احوال او و ذکر او سے اید فی تقریب الصلوات
الحسن بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب مقبول من الاساد مستقامات ستمه حسن بن حسین بن
ابن ثمان ستمه دستین رحمة الله تعالی و فی الخلاصة روی عن ابی دهم و فاطمة بنت الحسن بن علی

و عن فضیل بن مزوق مات ستمه خمس و ابی بن وایتہ -

موسی بن علی بن الحسن بن الحسن بن علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ الملقب بالحسن در روضه الشهد آورده که
کنیش ابو الحسن است و چون یون مبارکش اند که سیاه مائل بود مادرش او را چون لقب داد
در مواعق از سحر و سحر نقل کرد که زبیر سے کہ از اولاد زبیر بود و حاجت او نزد بارون الرشید کرد
و عن میان ایشان بلول انجا مید بعد از آن موسی و بر اقسام داد که بگو بریت من حول السد و قوت و الحیات
است موسی و قوت و قوت فعل کذا و کذا و قال کذا و کذا بعد از آن موسی گفت السد که خبر داد مرا پدر من از
جدم داد و از پدر خود داد و از پدر خود و من قوتی رفم که پیوسته السد علیہ و الو و سلم فرمود که یکم یا و نمیکند
این نمیکند یعنی از حول و قوت خدا سے تعالیٰ بری شود و در حول و قوت خود و آید و در آن قسم کا و بکشد
مگر آنکه خدای تعالیٰ و ر عفو بیت وی تعجب فرماید پیشتر از سه روز و السد که من و ر و غ نیکویم و در و غ
باسن گفته اند درین نقل اسے امیر المومنین کسے را بر من مکل گردان اگر سه روز بگذرد و حادثه پیشتر
زبیر سے نیاید خون من بر تو حلال است انگاه بارون الرشید کسے را بر و سے گاشت و بنو و بر
روز نگذشت بود که زبیر سے بر من جز اسم گرفتار شد و اعضا سے او دم کرد و شش و شش که بران باکره

بیوت خود بستانه روز دیگر میان ال ابی طالب و متابعان انبای عباس حربی صوب اتفاق افتاد و
 عباسیه منزه گشتند و حسین بعد از طفر یازده روز در مدینه اقامت نموده انگاه بکمر قوت و چون
 بحرم کعبه رسید فرمود تا اندر او اندک هر بنده که بخدمت امیر حسین که بنده آزاد باشد این سبب مجوع
 عبید و مالیک در نخل را میت او جمع گشتند و چون این خبر بخت هادی رسید محمد بن سلیمان عباسی
 را با جمعی کثیر از خویشان خود که غریبست حج داشتند بدفع حسین نافر فرموده و بعد از قطع مراحل منازل
 بزمی طوی فرود آمد و موضع را لشکری گاه ساخت و در روز ترویبه میان هر دو فرقی محاربه بر روی نموده از
 طلوع آفتاب تا هنگام زوال کشتش و کوشش برداشت و از شام تا نوازش و جلال غباری قوی طالع
 شد و شیدال اچے طالب فرار برقرار اختیار کردند چون گرو تسکین یافت شخصی از مردم خراسان
 حسین را و در محله کشته دید سر او را در پیش محمد بن سلیمان او را و محمدان سر را نزد هادی فرستاد آن شخص
 که سر حسین را پیش او آورد گفت این طایفی است از طغیان که در حساب بود هادی گفت از او را
 سید حسین طلع نباید داشت و او را بچ نداده و نه روح از نهیب لکس و طهره ایام الهادی و حسین
 بن علی بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب یعنی السرخس و هو المقتول بچ و ذلک علی سسته
 امیال من که یوم الترویبه و کان علی البکیش الذی حارب جماعته من بنی هاشم منهم سلیمان بن ابی جعفر
 و محمد بن سلیمان بن علی و موسی بن علی و العباس بن محمد بن علی بن ابراهیم و فارس بن فضل و حسین
 و اکثر من کان معهما قاصداً لما شتهوا یا لم یواروا حتی اکتم السباع و الطیر و کان مع سلیمان بن عبد الله
 بن الحسن بن الحسن بن علی فاسرته و یوم و ضربت رقیته بکینه کعبه و قتل مع عبد الله بن اسحاق بن ابراهیم
 بن الحسن بن الحسن بن علی و السرخس بن محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی و ضرب عنقه صبراً و اخذ
 به عبد الله بن الحسن بن علی و الحسن بن علی الامان فبسا عند جعفر بن یحیی بن خالد بن برمک و قتل بعد
 ذلک فسخوا الهادی علی موسی بن عیسی قتل الحسن بن علی بن الحسن بن الحسن و ترک المهر به الیه
 و حکم فیما یرس و قبض اموال موسی و انظر الذین اتوا بالراس الاستبشار فی الی الهادی و زجرهم و قال
 ایتهم من راس رجل من الرک و الدار من راس رجل من عمره رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم الا ان
 اتل خبرکم عن ذی الایامکم ستمیاً و فی الحسن بن علی صانعی و یقول بعض شاعر و ذلک
 من ابیایا

[illegible]

و در اسبند و عقب از زینش بر اعلی و بر اوج است و این رحمة الله تعالی
 زید بن علی بن الحسن بن علی المرتضی علیه السلام از شیعیان است که کتبت او ابو الحسن است و ولادت
 او سنه ثمانین من الهجرة و شهادت در سنه ثمانین و عشرين و مائیه بالکوفه و تا به مشهور است
 و امام جلیل القدر است از ائمه اهل بیت از طبقه اربعه و تقریباً است که زید بن علی بن الحسن بن علی
 بن ابی طالب الهادی ابو الحسن المدنی لقبه من الراعیة و هو الذی فی سبب الیه الزیدیه خرجت
 خلافت هشام بن عبدالملک قتل بالکوفه سنه ثمانین و عشرين و کان مولده سنه ثمانین
 و سنه اخلافت زید احمد البیت و اخوه محمد و عبداللہ و علی بن علی و حسین عن ابیه و ابان بن
 عثمان و عترة الزهری و زکریا بن ابی ترابره قال ابن جریر من الثقات راى جماعة من الصحابة قتل
 اوایل سنه ثمانین و عشرين و مائیه قال البیهقی و البیهقی و البیهقی و البیهقی و البیهقی و البیهقی
 سنه احدى و سبعمائة بالکوفه سنه ثمانین و عشرين و لم تزل عترة مستمرة من المدینة و
 فی روفته الشهداء مناقب و فضایل او در حد حساب نگردد او بسند یکصد و بیست و یک و کوچه خروج
 کرد و بسند ثقیفه بفرمان هشام بن عبدالملک بادی عاریه نمود و راست کرد ملک یوسف بود و تیر
 بر میان دو ابرو و سه زود بدان زخم شید شد و او را بر پهنه بردار کرد و بفرمان الهی ان شب
 عنکب بروی تیندند چنانچه عورت او را از چهار دم پوشیده گشت و فی تاریخ الدول للذہبی فی ذکر
 حوادث سنه احدى و عشرين و مائیه و فیها قتل زید بن علی بن الحسن بن علی الهادی بالکوفه فی النصار
 و کان قد خرج و با یوه خلق فجار به نائب العراق یوسف بن عمر فظفر به یوسف و سببه جسد مصلوب بالکوفه
 و فی مروج الذهب للسهوک و فی یام الشام استشهد زید بن علی بن الحسن بن علی کرم الله وجهه
 فی سنه احدى و عشرين و مائیه و قیل فی سنه ثمانین و عشرين و مائیه و قد کان زید بن علی
 شاعر و فاضل و با جعفر بن علی بن الحسن بن علی فاضل علیه بان لا یرکن الی اهل الکوفه و ان کافوا اهل
 مدینة و قال له بها قتل جدرک علی و بها طعن عکک الحسن و بها قتل ابوک الحسن و فیها و فی اعمالها
 شتتنا اهل البیت اخره باکان عنده من العلم فی مدینة ملک بنی مروان و مائیه و فیها من الدوله
 العباسیه فایس الا ما غرم علیه من المطالبه بالحق فقال له انی اخاف علیک یا اخي ان تكون
 قد المصلوب کما سنه الکوفه و هو ابو جعفر و اعلم انما الایققیان و قد کان زید و دخل علی هشام

<p>بالرصاصه فلما قتل بن یزید لم یؤمنوا بکلی مجلس فی مجلس حیث انتهی به مجلسه وقال یا ایها المؤمنین لیس احدکم</p>	
<p>عن تقوی السد ولا یخفرون تقوی السد فقال من نام امسک الامم کما نمت الذی تنازعک فکسک</p>	
<p>نمہ الخلفاء و انت ابن امیة قال یا ایها المؤمنین ان کلب جوابا ان اصبحت اجمعتک یدوان اجبت</p>	
<p>امسکت عنه فقال بل اجب قال ان الاممات لا یقعن بالرجال عن انفايات وقد کانت ام معاوی</p>	
<p>امیة لام اسحاق صل السد علیها وسلم فلم یخفوه فکلب ان یغشه السد نبیا وجعل للوب ابان فخرج من صلبه نیر البشر</p>	
<p>محمد صل السد علیه واله وسلم فقول لک هذا انا بن فاطم و ابن علی وقام وهو یقول -</p>	
<p>سترده الخوف و اریه به</p>	<p>کذاک من یکره حرا کحبا و ید</p>
<p>منخرق الکفین بشک الجوس</p>	<p>نکته اطراف مرو جدا و</p>
<p>تدکان سن الموت لراحتہ</p>	<p>و الموت حستهم فی رقاب العباد</p>
<p>ان یحدث السد دو لستہ</p>	<p>یرک انار العباد کالراد</p>
<p>لفضی علیہ اسے الکوف و خرج عننا و معہ القراء و الاستعداد فخر یوسف بن عمر القفی فلما قامت</p>	
<p>الکرب انهم اصحاب زید و یقے فی جامعہ لیسرة فقام لیسرة فقال لیسرة فقال لیسرة فقال لیسرة فقال لیسرة</p>	
<p>راذل امیة و غالمات</p>	<p>و کلا اراد طعنا و بیلا</p>
<p>فان کان لا بد من واحد</p>	<p>فییر الی الموت سیمیر جیلا</p>
<p>و حال السابین الفریقین فراح زید یتمننا بالجراح و قد اصابهم سحر فی جمیعہ فطلبوا من فرج النصل</p>	
<p>فاسی بجوامع من بعض القرے فاستکثروه امره فاستخرج النصل فانت من ساعده فدفنوه فی</p>	
<p>ساقیة ما و جعلوا علی قبره التراب التیش و ابرس الما و علی فکلب و حفر الحجام مواراة ففوت الموضع</p>	
<p>فلما اصبح یضی الی یوسف فتنصوا فدل علی موضع قبره فاستخرج یوسف و یوسف براس الی ہشام</p>	
<p>فکتب الیہ ہشام ان یصلبه عیا یا فاصلبه یوسف کذاک فی ذلک یقول بعض شعرا و فی امیہ بالخلف</p>	
<p>ال الی طالب و یستقیم من ابیات -</p>	
<p>صلبنا لکم زید اسے خذ فکلتہ</p>	<p>ولم ارعدها علی الخندق یصلب</p>

و بنی تحت خشیته و هو و انتم کتب هشتم اسکی یوسف با تراقه و زوره فی الریاح فی روفقه الصفا
 در سنه احدی و عشرين و مایه زید بن علی رضی الله عنه را به بیعت خویش دعوت کرده و خانیست
 هشتم اظهار کرد و در بعضی از روایات چنین گفته اند که سبب مخالفت زید بن ابی ذر که او و او بن علی
 بن عبد المذنب بن عباس و محمد بن عمر بن علی المرتضی بیدان خالد بن عبد المذنب و غیره از ایشان
 جدا شدند و صلوات الله علیهم و او چون خالد از امارت عراق مزل شد یوسف بن عمر بن عباس
 نشست و هشتم نوشت که خالد از زید بن عمر باقی نمانده و هزار و هشتاد و سه نفر از ایشان
 است و هشتم زید را با او و دو یوشام طلبیده ازین صورت استفسار نمود و زید و یوشام سوگند
 یاد کردند که بغیر از جایزه که از خالد گرفته اند هیچ صورت دیگری واقع نشده و هشتم ایشان را درین سوگند تصدیق
 نموده اما گفت یوراق پیش یوسف باید رفت و بحضور یوسف و خالد درین تفسیه سخن باید گفت و ایشان
 بکرامت بجانب عراق رفتی چیزی بر زید نایست و چون قصص انوار یافت بقا و سیه سینه
 و اسلالت کوفیان بر زید رسید که کوفه معا و دست نماید از راه خلافت در قبضه کفایت او نشد و یوشام
 کوفه شده هر چند یاران نصیحت کردند و میفرمودند و در واسیه آنکه چون یوسف بن عمر خالد بن عبد المذنب
 بن عباس و یوشام زید را گرفته مطالبه نمودند و زید بن خالد دعوی کرد که پیش زید بن علی و او و بن علی
 بن عبد المذنب بن عباس و غیره نماند و در بعضی چند دایم هشتم شیفه دانسته ایشان را طلبیده و از بیعت
 استکشاف نموده انجاعت بنکر شدند هشتم ایشان را گفت پیش یوسف باید رفت تا تحقیق
 پرواز و انطالیق گفتند که یوسف بر ما ظلم خواهد کرد و هشتم یوشام یوشام و او که فلان و فلان را پیش
 تو فرستادم باید که ایشان را بیزید بن خالد و اجماع کنی اگر او را کنند مقرر از من فرست و اگر انکار
 نمایند از یزید حجت و بنیه خواه و بر تقدیر که یزید را قاضی بنیه عاید ایشان را سوگند ده و چون هشتم
 یاد کنند دست از ایشان باز و انجاعت بالضرورت یوراق پیش یوسف رفتند و یوسف یزید
 بن خالد را از زندان بیرون آورده با ایشان مواجه کرد و زید در مجلس گفت که میان من و انطالیق
 هیچ معامله نیست و نباید مدافعه و شکجه و تعذیب این نوع سخنان گفتند و یوسف در خشم رفته گفت
 بر من و امیر هشتم استنای میکنی و فرمود یزید را بر زندان برده چندان عفویت کرد و نه که هلاک شد
 دور باره اشراق عرب نیکو و احسان کرده و ران اخر زید بن علی را بر محمد بن یوشام تفصیل نمود و

زید و داود و محمد بن عمر بن علی المرتضی در کوفه متوقف شده باقی اصحاب بدر بنه رفتند و کوفیان با باغاز
 خفته کردند و زید بن علی با آنکه میدانست که بابا و اجداد او چه نوع معامله در میان آمد بقول اهل عذر و
 مکر فرستید گشتن بمیدان طاعون قیام نموده و کوفیان بجزست ادا نمودند و شد باغاز کردند و گفتند خلا
 بار شد و استحقاق تو میرسد توقف را بجال نباید داد که ما هم در مقام اطاعتیم و زید بدعوت مشول
 شده بقول اکثر مومنین چهل هزار کس باو بیعت کردند و این قبیله یوسف که واسطه کوفه بود
 رسید و پیغام داد که تو را این شهر میباید رفت و زید در توقف تمسک بهانه چند شده یوسف
 در باب رفتن او اخلع نمود و زید بقا و سیه رفته طایفه از معارف کوفه از عقیش رفتند و باو ملحق شده
 گفتند که ما چهل هزار نفریم که در رکاب تو جان باختیم و این مردم شام که دین
 ولایت اند هیچ باکی ندارند

<p>کسی که بهتر تو جان باختن هوس ارد</p>	<p>چونم ز شجوه و اندیشه از عس و ارد</p>
---	---

اکنون ملتس آنکه بدست قوی و امالی فصیح و راحت نمائی تا از ایشان انتقام کشیم و هر چند زید میگفت
 که من میترسم که بعد خویش وفا نکنید و مرا با عدا سپارید ایشان بپای خود را بایمان مغلطه مگو که ساختند و
 داد و کوبن علی بن عبد الله بن عباس باز میگفت که یا این علم کنفتار اهل کوفه مغرور مشو و بر عهد ایشان اعتماد
 مناس که این جماعت از اولاد امروزم اند که بعلی مرتضی یو قایمها کردند و بعد از بیعت روانه دوشش
 حسن و تیغ بر روی حسین کشیدند و کوفیان گفتند که داود بر تو مسلط میدرد و گمان دارد که اهل بیت
 او به خلافت احق و ادله اند و امثال این کلمات بیا گفتند تا زید همراه ایشان بکوفه بازگشت و
 داود بدر بنه رفت و چون زید بشهر و راه رسید بن کھیل باو گفت که تو را بخدا سوگند میدهم که چند کس
 با تو بیعت کرده اند گفت چهل هزار کس گفت با چند تو چند هزار کس بیعت کرده بودی گفت هشتاد هزار
 کس مسلم گفت که چند کس از ایشان عهد بپایان بردند زید گفت که سیصد کس مسلم است و سیصد
 که چه تو فاضلتر بودی یا من فرمود که او افضل بود از من مسلم گفت انقرن بهتر بود یا این قرن گفت
 انقرن مسلم گفت بعد از آنکه مردم انقرن با جد تو وفا نکردند تو از اینها چطو طمع داری اکنون مرا در
 فراسه تا این دیار بیرون روم تا اسب تو را نه بنیم زید او را رخصت داد و او بیام رفت
 و درین اثنا عبد الله بن حسن شش نیز مکنویس نصیحت امیر زید فرستاد و چون اراده از یس بشهادت

او متعلق شده بود هیچ فایده بران مترتب نگشت و زید و کوفه به دعوت مردم مشغول میبود و در چند
 گاه بمیان قبیلہ میرفت تا مال محرم سنائی و عشرین و مایه رو سے نمود و درین سال زید مردم
 خود را گفت که باست خدا و خرج اشتغال نمایند و بعد از خویش و فک کنید و درین اثنا سلیمان بن
 بابلی از کوفه پیش اوسعت بن مکر که در ولایت بزیه رفته بود رفته او را از حال زید و اتفاق ابا بے
 کوفه گامی داد و اوسعت دست بر رخ او مقصور داشت که بگوید چندی از سر بندگان را فرو تا در
 در جتو سے و سے مشغول بودند و در خلال این احوال طایفه از مهارت کوفه که بازید جمعیت کرده بودند
 پیش انجمناب رفته گفتند در حکم السد و رشتان ابو بکر و عمر و عیسی گوئی فرمود که من در باره اند و کس بخیر
 نیکو سے پیغمبر میگویم و بعضی از قوم ما پیش ازین نگفتند که ما نزد اتر و یویم بخلاف از ایشان
 و اند و خلیفه چون مقصد سے این امر شدند بکتاب خدا و سنت رسول او صلوات الله علیه و سلم
 عمل نموده بر هیچکس ظلم نکردند و نگفتند که بنی امیه میگویند که ما بکتاب خدا و سنت رسول عمل
 میکنیم و بر این تقدیر ایشان نیز بر ظلم نکرد و با شدند زیگفت بنی امیه نیست با بکر و عمر ندارند چه
 ای قوم هم بر او هم بر شما هم بنفس خود ظلم میکنند و ما شما را بقران حمید و سنت رسول ذی عرش حمید
 و دعوت ینما میگویم که سنن او را احیا نموده یا رشتا را بر اندازیم اگر اجابت نمایند از اهل سعادت باشند
 والا فلست علیکم بوجیل و انجاعت بیعت زید را شکسته گفتند که امام با جعفر صادق است نه تو
 زید با ایشان خطاب کرد که با قوم گفتو سے بنابرین سخن از رسم انضی بر شهادت بافت و زید
 با اصحاب مقرر فرمود که در شب اول صفر سنه ثانی و عشرین و ما به خرج کنید و این سخن مسووع
 بن عمر گشته حکم بن المصلحت را که شخته شهر بود فرمود که مردم را مسجد اعظم آورده محافل نماید تا زید
 ملحق نشوند و حکم بموجب فرموده علموده دیگران زید را طلب نمودند و زید در شب مذکور از سر
 و عوین اسحاق بن زید بن هارثه الانفاس سے با جمعی بیرون آمده اکتها فروختند و بشمار خویش
 زبان گفت و ند که یا منصور است و بسیار سے از بقیان و در مسجد جوس بودند و چون روز شد قیو
 پانصد کس و بروا سیه و بیست و هشت کس حاضر بودند زید از پیشه ناول گشته گفت سبحان الله
 من ویر و چندین هزار کس شرم مردم با سیه مردم کجا رفتند گفتند یا این رسول الله و سعت ایشان را
 مسجد برده طریق ابرو شده را مسدود کرده است فرمود لا حول ولا قوه الا بالله پیدا است که

از ان جمع کثیر چه مقدار مردم در سجد باشند و یوسف و نظائر کو فہ بر سر تلے ایستاده فوج سپاہ را از عقب یکدیگر
 بیفرستاد تا باریز قتال کنند و مرد و لشکر با ہم او بخینہ زمانے ممتد کارزار کردند و صاحب را بیت یوسف بر
 زید حلا بردہ خواست کہ شمشیر بروے زندان نصرین خرمیہ پیشدستے کردہ بیک ضربت اور از پاسے
 در آورد و زید بدشت صیادان اندہ انجا لشکرے تمام سلاح وید و حلا برایشان بردہ جمے را بقتل رسانید
 و دیگران منہم شند و از دشت صیادان بکناسہ رفتہ گروہے اینوہ در ان موضع یا تحت سربارک
 خود برہنہ کردہ بیک حلا سنگ تفرقہ در میان انجاعت انداخت و یوسف ہمچنان بر سر تلے ایستادہ
 و یکیک سر ہنگام از انجرب زید سیفر ستاد و زید ایشانرا ہزیمت کردہ لغوہ میزد کہ اسے مردم کو فہ بوعدہ
 کیندہ کہ وقت مرد است و بعضے از ان بیوفایان آواز را شنیدہ از جاسے خود حرکت نکردند
 و یوسف وعدہ کرد کہ ہر کہ سری نزد من اور و ہزار دہم بوسے بخشم و شامیان بقتل حریف تر گشتہ
 اصحاب زید را کشتہ واسیر کردہ پیش یوسف میبردند و یاران زید کتر شدہ بنصرین خرمیہ گفت کہ مردم کو فہ
 با من ہمان معاملہ پیش آورد کہ با جدم علی بن ابی طالب پیش بردہ بودند نصر گفت جملات فداک یا
 ابن رسول اللہ بن باری تاجان دارم شمشیر نیز کم کنون جہادید کرد تا بد ز سجد جامع رسمیم و یاران خود را
 بنصرت خویش خوانیم چہ پیشاید کہ از اصحاب بیعت کہ در ان موضع اند بجا و نت مایہ رون آیند و نفیس
 نفیس حکم کردہ بد ز سجد اند و جمے از شامیان را کہ در ان محل ایستادہ بودند اندہ اواز داد کہ ای اہل
 کو فہ از دل بغر و از رویشی ہونگرے و انہی را ہی بطریق صواب گرائید جمے از ان کردہ قصد کردند کہ در
 مسجد راشکستہ بیرون آیند و مرہ از مخالفان بر باضم سجد و دیدہ لیگ و تیر ایشانرا مانع اند و بر در
 مسجد محم بصحبت و شدت انجا میدار و سوار یاران زید نصرین خرمیہ دعوین بنسحاق بن حارثہ
 و زیاد بن عبد الرحمن باشخصت و ہفت تن دیگر گشتہ شدند و سراے ایشانرا از بدن جدا کردہ پیش
 یوسف بردند و سائر اصحاب او خستہ و مجروح گشتہ و زید پای ثبات افشردم ہچنان جنگ میکرد
 انرا امر مخالفان تیر باران کردہ از ان سهام سیمے پیشانیے ہما یونش رسید و ہزار سب
 بیفتادہ و از ان موعکہ برداشتہ بخانہ یکے از شمیمہ بردند جاسے اور و ند کہ تیر از پیشانیے مبارکش
 بیرون کشیدہ معالجہ نماید اما و کیلان قضا کار خود کردہ بودند علاج مفید نیفتاد و در عمر آسے قبری کندہ جہ
 ہما یونش را دفن کردند و یوسف ہر چند جہد کرد کہ از دفن اونشان یاد میرشد تا عاقبت یکے از ایکے

اور ابکشتن تمهید کرد و انعام از خوف جان بموضع دفن او را نشان داد و یوسف چشماش را از گور برداشت
 آورد و سوار از بدن جدا نموده پیش هشام فرستاد و جسدش را در کناسه بر واکر گذاشتی مولف نیکینا
 در بعضی تواریخ دیده درین وقت نام کتاب بخاطر نیاید که زید شهید و سقته با پدر خود مشورت نموده که
 خروج کنیم یا نه انجناب فرمود که تیرسم که گشته شویم انتی در کوه اعق محرقه آورده که خلاصه ان اینست که
 زید بن علی بن حسین رضی الله تعالی عنهم امامی جلیل بود از طبقه سید و مآثرنا بعین از ایه الهیست موسی
 امامت کرد و پنجر کس از اهل کوفه باو بیعت نمودند و خوانوا بان او را هر چند نصیحت نمودند و نه پذیرفتند
 و شیعه بسبب بیعتی او با ابوبکر و عمر خلیفه بالاکذشت گفتند که امام باجوف صادق است نه تو و انا
 ابوبکر و عمر ترا نکند ترا نصرت نه میمیز گفتند او میخواستیم اراقتهم و اراقتهم و اراقتهم و اراقتهم و اراقتهم و اراقتهم
 جمیع دیگر که باو بیعت کرده بودند ایشان نیز از خدمت تقاعد نمودند و باو پیغمبر از دو بیعت و بیعت کس
 یکس نمیداد یوسف بن عمر بالشکره در مقابل او در بعد از ان بطوریکه مذکور شد انجناب شهادت
 یافت و در زمین نهران ویران دفن کرد و اب بران قبر جاری ساختند که علامت قبر نایل شود انگاه
 یوسف از شیعه خبر یافته اترقرا و را بر آورده شش خرد هشام فرستاد و جسدش را در سنه احدی او
 اثنین و عشرین و مایه بر دانه و پنچین مدتی مدید او بخت بود تا زانیکه هشام بن عبدالملک بمردود
 بن زید بن عبدالملک بجای او نشسته چشماش دفن کرد و بعضی گفته که ولید بخل خود نوشت
 که اعداے عجل الی اوراق محرقه ثم انصف فی الیم نسفا قصد کن و بر و بجانب کوفه و سوزان انرا
 و بر آگنده سازد و در دیر پراگنده ساختنی انگاه آن عامل همین عمل کرد و نقل است که در زمانه که زید را
 رضی الله عنه او بخت بود در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با در خواب دیده بودند که بران ساق نخله
 که ویرا او بخت اندک میزده بود و یا مردم میگفت که ان فیعلون بولدی یعنی انچنین میکنند بفرزند من چوئی از
 روایت روایت کرده اند که زید را برهنه ساخته او بخت بودند و در همان روز عتیکوت بر عورت وی پرده بندید
 تا انکه مردم به ان نیفتند و در ترجمه تاریخ طبرستان آمده که موسی بن حبیب چنین گوید که زید را از انجا برداشت
 کرد که ان شب بخواب دیدم پس کشتن زید بن علی سه روز که گریه می کرد از آسمان فرود آمدند بالباسا
 نیکو و بیکر اگر زید ایستادند و دستها بر رو میزدند و میگفتند و یکے زن از ایشان جامه سپر
 پوشیده بود و گفت اے زید ترا بکشتند و ترا بر داکر کردند لاجرم شفاعت جدت صلی الله علیه و سلم

نیا بند و این زن کہ گفت شفاعت جدت نیا بند از یکے پرسیدم کہ ان زن کیست کہ جامہ سبز پوشیدہ
 است گفت فاطمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا بنت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و فیہ ایضا چون خبر کشتن زید بن
 علی بن جعفر بن محمد صادق رضی اللہ عنہما رسید بکر سیت و گفت قال اللہ تعالیٰ جلال صدقوا ما عاہدوا اللہ
 علیہ فممن من تفضی بنجہ و منهم من یقظروا بذرہا و یبتدوا از مردمان گروہی اندک و فاکند بہ انچہ با خدای عزوجل
 پیمان کنند بنہیہ صاحب صواعق قصہ سوختن نعش زید را تضعیف نمودہ و حال انکہ ابن اثیر جزیرہ
 و تاریخ کامل و مسعودی و راجح الذہب آوردہ و العبارت للجزیرہ فلما بلغ ابو لید قبل کی کتب
 اسے یوسف بن عمر خذ جلیل بل العواق فانزلہ من جذعہ یعنی زید را و آخرتہ بالنار ثم السفہ بالیم نسفا
 نام یوسف بہ فاحرق ثم رضعہ و حملہ فی سفینۃ ثم ذراہ فی الفرات انتہی و سنہ الکامل للجزیرہ اثبت
 جعفر بن محمد الصادق قبل خروج زید فاخبروہ بمیعۃ زید فقال یا یقوہ نوو اللہ انقلنا و سیدنا پوشیدہ
 نماند کہ قصہ زید شہید رضی اللہ عنہ انچہ در کامل ابن اثیر نوشتہ گویا ترجمہ ان در روضۃ الصفا آوردہ
 چنانچہ بالا گذشت بخوف تطویل لا طایل ترک عبارت الکامل نمودہ شد و سنہ کشف الغم فی معرفۃ
 الایمہ عیسیٰ بن یحییٰ کان زید بن علی بن الحسین عین اخوتہ بعد ابے جعفر علیہ السلام و انقلنا و کان عابد او
 فقیہا شجاعتا فظہر بالسیف یا مر بالمعروف و نہی عن المنکر و یطلب شجارات الحسین و عن ابے
 الحارث و یادی بن المنذر قال قدمت المدینہ فجلست کما سالت عن زید بن علی قبل کے ذاک حلیف القرآن
 و روی بہ شام قال سالت خالد بن صفوان عن زید بن علی و کان یحدثنا عنہ فقلت این لقیۃ فقال
 بالرفافہ فقلت امی رجل کان فقال کان ما علمت پیکی من خشیتہ السدر حتی تخلط و موعہ بخاطره و اعتقد
 کثیر من الشیعۃ فیہ الامامہ و کان سبب اعتقادہم ذلک فیہ خروجہ بالسیف یدعو اسے الرضا من
 ال محمد فظنہ زید بذلک نفسہ و لم یکن یزید یا بہ بمعرفۃ باستحقاق انہ الامام من قبلہ و وصیتہ عند
 وفاتہ اسے ابے عبد اللہ و فیہ ایضا و لا قتل زید بلغ ذلک اسے ابے عبد اللہ الصادق کل مبلغ و
 حزن لہ حزنا عظیما حتی بان علیہ و فرق من مالہ فی عیال من اصیب من اصحاب الف و دینار و روی
 ذلک ابو خالد الواسطی قال سلم لے ابو عبد اللہ علیہ السلام الف و دینار و امر نے ان قسمانی عیال من اصیب
 مع زید فاصاب عیال عبد اللہ بن الزبیر حتی تفصل الزمان منہا ربعة و نایر و کان مقبلہ یوم الاثنين
 للایاتین قلنا من صفر سنۃ عشرین و مائتہ و کان سنۃ یوم قتل اثین و اربعین سنۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین بن ابی المظن بن علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہم موب بود عالم و عاقل و
 باو ریح و تقوی و شجاعت و شہادت و صفات حمیدہ موصوف و سمات پسندیدہ معروف بحدیکہ جاتی
 ویرا احاطت نمود و بخلافت قبول نمود و بالاخر بدرجہ رفیع شہادت کہ میراث ابائی کرام او بودہ رسید
 مادرش ربیعہ بنت اسبہ ہاشم عبدالمعز بن محمد بن الحنفیہ شہادت او سنہ خمس و عشرين او سنہ ست
 و عشرين و مائتہ الاول راجع نے مروج الذهب المسعودی طبری ایام الولید بن زید یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین
 بن علی بن ابی طالب علیہ السلام بالجوزجان من بلاد خراسان منکر الظلم و اعلم الناس من الجوز فیسر الیہ
 مصر بن سیار و سلم بن احرار المازنی قتل یحییٰ فی المعرکہ بقریۃ يقال لها ابرع و دفن ہناک و قبرہ مشہور
 مزار اسے ہرہ الغایتہ و یحییٰ و قایع کثیرہ و قتل فی المعرکہ بسم اصحابہ صدغہ فولی الحماہ عتہ یوسد و اجتر
 اسے قتل اسے الولید و صلب جسدہ بالجوزجان فلم یزل یصلو باسے ان تجت ابو مسلم صاحب الدعوة
 الدولۃ العباسیہ قتل ابو مسلم سلم بن احرار و انزل جنتہ یحییٰ فصلى علیہا و دفنت ہناک و انظر اہل
 خراسان النیاحۃ علی یحییٰ بن زید سبعۃ ایام فی سائر اعمالہا فی حال منہم علی انفسہم من سلطان بنی امیہ لم
 یولد فی تلک السنۃ بخراسان مولود الاسمی یحییٰ و بنید و لما دخل اہل خراسان البخیر و اخرج علیہ
 و کان تہویر فی اخر سنہ خمس و عشرين و قیل اول سنہ ست و عشرين و مائتہ و قد اتینا علیہ
 اخبارہ و ما کان من حروہ فی کتابہ الا وسط و فی غیرہ ما سلف من کتبنا فاسنہ ذاک عن اعادۃ کان
 یحییٰ یوم قتل کثیر من القتل بشعر احنثا۔

سین یوم الکریمتہ او فی لہا	سین النفوس و ہول النفوس
----------------------------	-------------------------

و فی الکمال لابن اثیر الجوزی نے وقائع سنہ خمس و عشرين و مائتہ و سبعۃ ہذہ السنۃ قتل
 یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بخراسان و سبب قتله انہ سار بعد قتل ابیہ لی خراسا
 کا سبق ذکرہ فاسے بلخ فاقام بہا عند الحریش بن ثمر بن داود حتی ہلک ہشام و ولی الولید بن زید بن علی
 یوسف بن عمر اسے نصر بمسیر یحییٰ بن زید و بمنزل عند الحریش و قال لہ فخذہ اشد الاخذ فاقض نصر الحریش
 فطال بہ کئی فقال لا علم سے بہ فامر بجلد ستمائتہ سوط فقال الحریش و اسد روانہ تحت قدمی ما تمہما عنہ فلما
 راس ذاک تریش بن الحریش قال لا تقتل اسے انا اولک علی یحییٰ قد علیہ فاخذہ نصر و کتب لی الولید
 یحییٰ فکتب ب الولید یا مرہ ان یومئذ یحییٰ سجد و سبیل اصحابہ فاطلقہ نصر و امرہ ان یلحق بالولید و امرہ

بالفی در ہم فسارے مضر فاقام بہا کاتب نصرانی عبد اللہ بن قیس بن عباد مراد ان سیر و عنہما
فسار حتی انتہی اسے ہتی و خاف ان یقاتلہ یوسف بن عمر فعدا لے یشاپور و بہا عنہم لدرارۃ و کان
مع یحییٰ سبعون رجلاً فراسے یحییٰ تیار فافضہ ہوا صحابہ و دواہم و قالوا علیہا اتما نہم فکلب عمر بن زرارۃ اسے
نصر بنہ فکلب نصر ہمارہ بجارتہ فقاتلہ مروہوفی عشرۃ الاف و یحییٰ فی سبعین رجلاً فہم یحییٰ و قتل عمر و اصحابہ
و داب کثیرۃ و سار حتی مرہرہ فلم یومن لمن بہا و سار عنہما و سیر نصر بن سیار سالم بن اعوز نے طلب کیے
فلحقہ بالجوزجان فقاتلہ قتالاً شدیداً فری یحییٰ ہم فاصاب جہتہ ماہ من عشرۃ یقاتلہ عیسے فقتل اصحاب
یحییٰ عن اخرہم و اخذوا راس یحییٰ و سلبواہ فہیضہ و صلب بالجوزجان فلم یزل یصلوا باحتی ظہر ابو سلمہ الخمر سار
و استولے علی خراسان فانزلہ و صلے علیہ و دفنہ و امر بالیناحتہ علیہ سفہ خراسان و اخذ ابو سلمہ
و یوان بنی امیہ و عرف منہ اسامی من حضرت قتل یحییٰ فمن کان جناباً قتلہ و من کان متیناً خلفہ نے اہل بدو کو نہت
اہم یحییٰ ربطہ نہت الی ہاشم عبد اللہ بن محمد بن الحنفیہ و در ترجمہ تاریخ طبری اوردہ کہ یحییٰ بن زید از کو فیکت
باگر وہے از شعیب و بمداہن رفت و انروز کاردار سے بود از دست یوسف بن عمر کہ نامش بنجر سے
بود و نامہ یوسف بن عمر بنجر می آمد کہ یحییٰ را طلب کن و نزدیک کن فرست کہ او بمداہن است و بنجر می
اورا طلب کرد بیاقتش دودہ ہزار درم دوش و اورا گفت از بخا برو و بجاسے دیگر شوہر جا کہ خواہی
یوسف بن عمر فرمودہ است کہ ترا طلب کنیم پس یحییٰ از مداہن بر رفت و از بخا بقتلش شد و نزدیک
مروے فرود آمد کہ نامش زیاد بن النقیس سے بود پس از بخا بر رفت و بنقرس شد و از بخا بمرشد
و نصر بن سیار از بخا بود و در سرے ابو نصر فرود آمد و روز سے چند بخا بود نامہ یوسف بن عمر رسید کہ یحییٰ
بخراسان آمد اورا طلب کن نصر بن سیار اورا می جست و خبر یحییٰ رسید یا ران خویش را گفت بنجرید
و بہر گیند پیش از گرفتن ہمہ پراگندند و نصر بن سیار را گفتند کہ یحییٰ مرا سے ابو حفص است نصر مروے کہ بخا آمد
از یا ران خویش کہ نامش عہیمہ بن عبد الاسد بود و اورا بفرمودہ بخا نہ ابو حفص و یحییٰ را طلب کن عہیمہ
بر نہت با سوار سے چند باید و گرداگرد مرا سے ابو حفص را بگرفتند و بسیار کس اندر ان ساری
بودند بفرمودہ تا یکیک را بیرون سے اوروند و روے ایشان را سے نگرستند تا یحییٰ بن زید رضی اللہ
عنہما را دیدند و بشاقتند لباس پشمینہ پوشیدہ و کلاہے بر سر نہادہ و بالاسنے بردوش گرفتہ عہیمہ
ماند یا نہ بران پالان زد و گفت اسے خداوند پالان انین شہر بیرون شو پیش از انکہ بگیر نہت کیے

هم گاه شد و بیرون رفت و روی بگرگان نهاد چون خواست که بشهر اندر شود و دوسه از گرگان گفت
 نه تو یحیی ابن زید سے گفت ار سے یحیی بن زید گفت کہ مرا چگونہ دانستے گفت اکنون نامہ در رسید بہدشت
 و نعت تو یحیی باز گشت و پہنچ شد و نزدیک مرد سے ارشامیان کہ نامش یوسف بن مسلمہ بود و ایمان بخدا و پیغمبر
 مرد سے بود کہ نامش عقیل بن مفضل اللہیے بود خبر یافت کہ یحیی بشہر است و مردمان را گرداورد و بہر کشت خانہ
 ہارچنین گزشتند و مردم را تہا زیانہ میزدند و طلب سخت میکردند و بر نالی بیامد و پدر خود را دید کہ تہا زیانہ
 ہی زدند عقیل گفت اسے امیر پدر مرا کش کہ ترا نہ ہوسے کہم اندر سرا سے کہ یوسف بن مسلمہ است
 عقیل کس فرستاد و یحیی را بیاوردند و بند کردند و او را بزدان کردند و نامہ فرستاد یوسف بن عمرو
 او را گاہ کہ یوسف نام بہشام فرستاد و ہشام بخان میرک بود چون روز سے چند برین برادر ہشام
 چون خلافت بولید رسید بہنہرین سیار نوشت کہ دست از یحیی بن زید بردار و او را بوز و خلعت
 و ہمس نفہرین سیار یحیی بن زید رضی اللہ عنہما را خلعت نیکو داد و وہ ہزار درم خلعت داد و گفت امیر
 فرمودہ کہ بوقی رو سے و در اینجا بنشینے تا انگاہ کہ فرمان کہد یحیی گفت سپاہدارم و ازہر و رفت تا نیشابور
 رسید بر یک فرسنگ شہر فرو آمد و انگاہ سے بہنہرین زرارہ رسید یاران را گفت یحیی از زندان گرختہ و
 معلوم نیست کہ کارش بچہ رسید یا یکتا بجزب اور دیم بادہ ہزار مرد و سے بوی نہاد یحیی رضی اللہ
 چون ان بدید بر جست در زہ در پو شید و یاران را گفت مردانہ باشید و خود در پیش با تیا و گفت
 بجزب آمدہ آید و اللہ من نہ بجزب شما آمدہ ام و مرا را دہسید تا بروم و ہج تخن با و تلفتد و تہر سے
 پنداشتند یاران یحیی گفتند تو حال خود را با ایشان بگوی تا ترا معذور دانند یحیی سوگند با ایشان
 داد و گفت از خدا سے غر و جل تہر سید و باز گردید کہ بدستور نفہرین بسیار بیرون آمدہ ایم بفرمان ولید
 بن زید دست از من بازداشت و اگر با و رنارید نامہ نویسید بہنہر سیار و ازہر رسید و من اینجا
 باشم تا جواب شما باز آید ایشان این حدیث را نشینند و بر یارانش حلقہ بردند و حرب و در چو
 ساعتی حرب کردند و ابو الفضل برادرش حلقہ برد بہنہرین زرارہ و او را بیک ضربت بکشد و ہر
 بر شکر افتاد و بشہر اندر بردند و سچے روی ہایران خویش کرد و گفت ما غم داریم کہ بوقی شویم
 اگر میریم اگر زیم و سخت ہایران باز گشت و این خبر بہر سیار رسید سخت تافتہ شد و گفت این
 گناہ دیدار است و من دانستم کہ یحیی چہ کند و من خواستم کہ او را از زندان بیرون کنم پس نفہرین

سیاراهنگ می کرد و بر مقدمه مسلم بن الاحوز المازنی را با سه هزار مرد روان کرد و خود از پس بر رفت با هشت
هزار مرد و یکی را یافتند بگورگان و بنقصه مرد و با گرد آمده بودند و هر دو با یکدیگر قرار رسیدند و حرب با ندر
پیوست و یحیی بن زید رضی الله عنهما میگفت انا بن علی وفاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
ورضی الله عنهما و حرب میگردد تا نماز پیشین در رسید و گفت ما نماز میکنیم و شما نیز نماز کنید اگر اهل نمازید مسلم
بن الاحوز گفت راست میگویند بیاید تا نماز کنیم پس یکی بن زید یا برادران کجایک نشدند و وضو نشستن
و نماز بگذاردند پس بیرون آمدند و صف پر کشیدند و یحیی حمله برد و یاران و خلق بسیار کشتند و تیر اندازان
رو به بد و نهادند و او را بسیار جراحت رسید و کشته شدند و نجاتی نماند یکی رومی بایشان
کرد و گفت ای یاران شما را بکل کردم از جمیع هر که خواهد با من بایستد و هر که خواهد بازگردد و وزیر نیار
مردمان شود که من اینجا را تنگار سے نیابم ایشان گفتند یا بن رسول الله ما از تو جود انشویم تا انگاه که یک
از ما زنده ماند یکی گفت جزاک الله خیر پس حمله کردند و یارانش همه کشته شدند و او تنها ماند و وزیر اندازان
از هر سو می آمدند تا از اسب اندر افتاد و مسلم بن الاحوز بیاورد و بر سر یکی بایستاد و اوان سگمان
سیر می رضی الله عنه بر بدید و بنهر سیار فرستاد و نذر نبرد یک ولید فرستاد و قن یکی و ابو الفضل
برادرش را بگورگان بردار کردند و همچنان می بود تا ابو مسلم صاحب زمان بیرون آمد و ایشان را از
دار فرود آورد و کفن کرد و بجای سپرد و ولید نامه نوشت که ایشان را از دار فرود گیر و بنقط اندر گیر و انش
بزن انما الله و انا الیه راجعون و بروفته الشهداء او رده که از یکی عقب نمانده احوال اولاد سبطین مصطفی
تا اینجا موقوف داشته با احوال دیگر فرزندان امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه و از هم بعد از غمت از ان
عنان قلم باین محبوب منعطف خواهد شد انشاء الله تعالی چرا که دیگر علوبان نسبت نبی خاتم کثر اند پس
مناسب چنان نمود که احوال ایشان اول بیان نموده شود و الله اعلم بالصواب
فضل این امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهما باید دانست که فضل نامی دیگر دارد که
معلوم نشد چرا که کتب نواریخ آنجا بنوقت پیش نظر است در تفصیل اسامی اولاد امیر المومنین نام فضل
بافته نمیشود و اگر در قصه قتل امام حسین علیه السلام در ضمن نام با سب برادران مقتولش بافته میشود
پس معلوم شد که او نامی دیگر دارد و اینجا تصریح بدان نکرده اند همانا نام او عبدالله است چرا که در شفا آمده
منه ابو عبدالله بن علی مرتضی در کربلا شهید شد و در قصه که بلا نام او بافته نمیشود بلکه فضل بن علی

مذکور است پس معلوم میشود کہ شاید عید المد لقب بفضل باشد برین تقدیر مادرش لیلی بنت اسعد و الداریمہ باشد و المد اعلم باجماع اول کسی کہ در کربلا از پسران امیر المومنین علی مرتضی شہید شد و ابو و کذا سنی روضۃ الاحباب و روضۃ المشہد -

محمد اصغر ابن امیر المومنین علی مرتضی کنیت او ابو بکر است مادرش لیلی بنت اسعد و الداریمہ است بعلم و تقادوت و شجاعت موصوف و معروف بود ہمراہ برادر بزرگوار خود حسین علیہ السلام کہ بلا فتنہ و شہید شد و کربلا چون انہ برادر خود و اجازت حرب و خواست انجاب اولاد و اولاد را منع اعداویہ گفت لے برادر مدتی است کہ میخواستم تحفہ لایق خدمت تو پیش آرم مگر نیدانستم کہ چہ تحفہ لایق تو باشد امروز سے بنیم کہ ایچ تحفہ لایق تر از جان نیست بخوانم کہ نثار خدمت سازم پس با جازنت انجبا ببحار باعدا شد و عمارت عظیم نموده و بسیار سے از مخالفان را از پای در آور و بہت ویکرم خوردہ بود و عاقبت بنی نیر و قد امہ موصیہ یازہمین بدر غنیمت یا تبرعم تبر عبد المد بن عقبہ غنوی از پنهان رخت بر بہت کذا سنی روضۃ الاحباب -

عمر بن امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنہم مادرش ام حبیبہ بنت ربیعہ بودہ و مرکب بود عالم و باو ع واقف و اختلافات است در آنکہ در کربلا شہید شد یا نہ صاحب روضۃ الاحباب میگوند کہ صحیح است کہ در کربلا شہید شد ہمراہ برادر خود و سہ اخلاصہ الحافظ صفی الدین عمر بن علی بن ابی طالب الکبیر عن ابیہ و عنہ بنوہ محمد و عبد المد و علی و ثقیف الجملہ قتل بالعراق مع مصعب سنیہ سبع و ستین یا ہجرت عید المد بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہم نے التقریب مقبول من الحسن مات فی خلافتہ النصور فی اخلاصہ بقیہ و افن عن ابیہ و خالہ ابیہ جعفر الباق و عنہ المبارک و ابو سائہ حماد و ثقیف بن حنان قال ابن سعد تو فی فی خلافتہ النصور رہہ المد تعالی و فی میزان الذہب عید المد بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب ابو علیہ العلوی المدنی عن ابیہ و عنہ ابو السامہ و ابن ابی ندیکہ قال ابن المدینی ہو وسط و قال غیرہ صالح الحدیث قال سعد بلقیہ و افن -

عید المد بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہم نے التقریب مقبول من الخارستہ و فی خلاصہ روی عن ابیہ و خالہ محمد بن علی بن الحسین و عنہ ابن خالہ حسین بن علی و ابن المبارک رت المد تعالی -

محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی القریب صدوق ابن السواد سے
روایت عن جده مرسلات بعد التلاثن سے الخلاصہ روئے عن ابیہ و عن ابن جریج و التوری وثقہ
ابن حبان -

عثمان ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما مادرش ام البنین بنت خزام بن خالد بن
دارم بود و صفات حمیدہ معروف و موصوف بود و ہمراہ برادر بزرگوار خود بکربلا حاضر شدہ شریعت
خوشگوار شہادت نوش فرمود و در وقت نماز بر خیزے گفت کہ ترجمہ اش نیست :

امیر عثمان بیک تیغ و نادر کین	خوردہ افضل شام پیش برادر کین
من نہ برادر دیم خادم و چا کر دیم	نشرہ دیرہ شما خار جیان تیر دین
شامے بی دین چای کشتہ حسین	نیست دیش را مگر وید کہ انصافین
صبح سعادت مید وقت بدی نیست	است شوم دمیدم از قیج جوین

بعد از حرب بیکران بنظم گران بزرگوار بطبیعت حیات ان چراغ دوستان بباد اہل شیطانی شد و ان گنج زوہر
معانی بزرخاک فرات حقیقت گشت کذا نے روضۃ الاحباب

عون ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما مادرش ام البنین بنت عیس بن خثیمہ بود و او جوان
بود خوب صورت و زیبا سیرت صافے نیت و پاکیزہ طبیعت حاضر شدہ برادر بزرگوار خود بکربلا و بعد از شہادت
غایز آمد و در شامے مقابلہ رخسار شدہ پیش حسین علیہ السلام امد انتخاب او را فرمود کہ مجروح شدہ
بچرخ روزنہمای خود را بہ بند گفت اسے برادر بروج جدت کہ مرا از محاریرہ فجاز باز مدار کہ از تشنگی بہلاکت
نزدیکم و سے بنیم کہ ساتی کوثر جاسے پر از شراب بہشت در دست دارد و من اشارہ میکند و من نزدیک
میں خواہم کہ خود را از تشنگی برہانم و بعد در رفیق طریق شہادت کہ قافلہ سالار کاروان سعادت است
بگوشہ خود را باب زلال فردوس رسانم با جازت امام حسین روئے بہو کہ نہاد بعد از محاریرہ
عظیم طبعین نیزہ خالد بن طلحہ ازین عالم در گذشت کذا نے روضۃ الاحباب -

جعفر ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما مادرش ام البنین بنت خزام بن خالد
بن دارم بودہ حاضر شدہ در کربلا و در روضۃ الاحباب آورده کہ بعد از شہادت عون ابن علی از نظم برادران
سراسیمہ و پریشان گشتہ با جازت امام حسین ۴۰ روی بہو کہ قتال آوردہ و داد مردانگی و جرأت پلاد

بعد از چهار بت بسیار و راندن زبانی همان شربت که برادران غریزش نوشیده بودند جز عجب شید و یک چشم زدن در مقعد صدق پریشان رسید۔

عبدالمعین بن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما وی برادر حقیقی جعفر بن علی مرتضیٰ بود
حاضر فرمود و کربلا کذا فی کشف الغم بعد از شهادت برادرش جعفر پیش شاهزاده دوجان آمد و بقدر
احسن من قال۔

اے غمت تھم شاد ما نہیں	وصل تو اصل کامرانی ہا
میر و مگوہ ہا کے غم پر دل	مے برم از دست گر اینہا

گفت اسے برادر طاقم از فراق برادران طاق شدہ و غم از میدان ہجران با پائل فراق کشتہ افغان
ارزالی فرما شاہزادہ اورا دستور سے داد عبدالمعین وی بمقام گاہ نہاد و صد و ہفتاد تن را از
الشکر غنائت و در محکمہ فوات افغانہ بود آخر الامر بچم ہا نے ابن شریب حوض سے از مرکب و راقدا و
توجہ بدرجات جنت نمودند کہانی روضۃ الاحباب۔

عباس بن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما دسے برادر حقیقی جعفر و عبدالمعین
نشان بودہ و بلبل و تقاوت آراستہ و بصفت طلافت لسان پیراستہ و در شجاعت بعد از ابن
علیہ السلام داشت حقیقی پدر بزرگوار خود بودہ و از مشاہیر فرزندان حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ علیہ
بودہ حضرت امام حسین ۳ با او کمال محبت و خلوص داشت و در معرکہ اعماد قوسے بر او میکرد چنانچہ علم
انحضرت و کربلا بدست او بودہ و آخر کسے است از برادران حسین علیہ السلام پیش او جان فدا نمود قصہ طایفہ
او در کربلا طوسے دارد در روضۃ الاحباب بالتفصیل مذکور است بالچکہ چون براسے گرفتن اب بکنار
فرات رسیدہ طاغیان شام بہانہ پیش آمدند محاریرہ غلیظ نمود و ہشتاد تن را از ان اشتیاق بکشت
و بچہ را متفرق ساخت و ہر چند ایشانرا بصلحت کرد و سودمند فیما و چہ کثیر بکار پیش آمدند
برایشان غالب آمدہ مشک پر آب نمودہ سے آمد کہ باز اغلاطین برو سے هجوم آوردند و این
اشنا نوفل بن ارنق بخود را بوسے رسانیدہ دست راست ویرا بقیگند و انجناب مشک بہت
چپ گرفت و ہر ایشان حملہ کرد و این رجز بگفت

والد تو مطلعتم سیکنے ؟	رضیت صابر اعن دینے
------------------------	--------------------

<p>اگر کاست دشمن من است راست ز نظم تیغ نندیشم از مرگ پیچ اگر اب یا بجم و گر نہ کنون</p>	<p>زین زعمیم چیزے نکاست کہ بے اب بگشتن من خطا است منہ اندر سراب کردن رواست</p>
---	--

پس دست چپ او نیز بیکندند مشک را بزدان گرفت و دشمنان را بر کاب از پہلو دور میکرد و درین اثنا تیرے بر شک رسیدہ مورخ شد و اب بقیما و عباس نیز بقیما و گفت با آقا اور کہ خاک اسے برادر در باب برادر خود را و او را و بگوش حضرت امام مظلوم رسید و نشست کہ عباس شهید شد اسے از دل ان مظلوم برادر و گفت الان انکسر ظہر سے قلت چلتے یعنی اکنون پشت من شکست و چارہ من اندک شد انا لہ وانا الیہ راجعون پس بہین ہشت پسران امیر المؤمنین علیؑ مثنیٰ کہ عبارت از فضل و ابو بکر و عمر و عثمان و عون و جعفر و عبد اللہ و عباس باشند کہ در کربلا برادر بزرگوار خود امام حسین علیہ السلام شہریت نوشکوار شہادت نوشیدند

فصلی و نیالہم
فصل در ذکر علویا نیکہ و کتب اسماء الرجال مذکور اند و این فصل عام ست مرتبے فاطمہ و غیر بنے فاطمہ را بر بنے ازان مذکور شدند و بعضے مذکور میشوند۔

اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی ابن الحسین بن علی المرتضیٰ الشافعی الجعفری کنیت او ابو موسے است و مولد او مدینہ نے تقریب استقلال نے صدوق بن الناسخہ و نے اخلاصہ اسحاق روی عن عبد اللہ بن جعفر الخمری و عنہ ابراہیم بن المنذر قال این معین ما راہ الا صدوقا و نے کشف الغمہ نے معرفتہ الایمہ کان اسحاق بن جعفر من اہل الفضل والصلاح والورع والاجتماع و روی عنہ الناس الحدیث والا نار و کان ابن کاسب اذا حدث عنہ یقول حدیثی عن النقیۃ الرضا اسحاق بن جعفر و کان اسحاق رضی اللہ عنہ یقول بامامہ اخیہ موسے ۴ و روی عن ابیہ النص بالامامۃ علی اخیہ موسے ۴ و روفتہ الشہداء و ردہ کہ او براد اعیانے امام موسے کاظم بود و در صورت و ہیات با حضرت رسالت ۴ مشابہت تامہ داشتہ و نشر حدیث میکرد و چون سفیان بن عیینہ از و نقل حدیث کردے بدینوجہ ادا فرمودے کہ حدیثی عن النقیۃ الرضا اسحاق بن جعفر۔

اسماعیل ابن جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما کنیت او ابو محمد نقیض علی کذا فی روفتہ الشہداء

و فی الحاشیه اسماعیل بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الساسی الامام مات و هو
 صغیر و نیست در روایتی که کتب و نه کشف الغم کان اسماعیل ابرار خوت و کان ابو علیه السلام شدید
 المحبته له و البریه و الا شفاق علیه و کان قوم من الشیعیه یلقون انه القایم بعد ابیه و تخلیفه لمن بعده و کان
 ابرار خوت سقا و لم یل ابیه الیه و اکر الله له مات فی حیاة ابیه عم بالعرفین و حمل علی کتاب الرجال الی ابیه
 بالمدینه حتی و من بالقیح و روی ان اباعه الله علیه السلام بنی علی بن جعفر غاشد ید و خزن علیه خزان علیها
 و تقدم سسریرة بغیر خرا و دلار و او و امر بوضع سریره علی الارض قبل و فنه مرار اکثره و کان یکشف
 عن وجهه و یظهر ابیه یرید بذلك تحقیق امر وفاته عند الظالمین خلافته له من بعده و از الملة و مشبهه عنهم من
 حیاة و لامات اسماعیل رح انصرف عن القول با مامته بعد ابیه من کان یطین ذلك فیتقده من اصحاب
 ابیه علیه السلام و اقام علی حیوة شریفة و متکلم من خاتمة ابیه و لا من الرواة عنه و کانوا من الابعاد و الا ان
 فامات الصاوق علیه السلام و نقل فریق منهم الی القول با مامته موسی علیه السلام بعد ابیه و اقترن الباقی
 فریقین فریق منهم جوا عن حیاة اسماعیل و قالوا با مامته انما محمد بن اسماعیل یظن ان الامامة كانت فی
 ابیه و ان الابن الحق بمقام الامامة من الخ و فریق یقول علی حیاة اسماعیل و هم الیوم شرا ذلایع و الیوم
 منهم احد یوما الیه و هذان الفرقتان یسمیان الاسماعیلیة و الموعودت منهم الان من یقول یقولون ان الامامة
 فی اسماعیل و من بعده فی ولده و ولد ولده اسے آخر الزمان در وفته الشیخ و او ده که عقیب
 اسماعیل از و پیوسته و سک مجرب و سک هست و عقیب محمد از اسماعیل ثانی و جعفر شاعر است و بنو البغض
 از اولاد جعفر شاعر از و عقاب جعفر و مغرب بوده اند و اید مهر که مستو که شدند و حکومت کردند از نسل
 جعفر بن محمد بن اسماعیل اند و بنو البز از و حله از اولاد مستوچ اند و حسن و نوچ از نسل اسماعیل ثانی است
 و بنو التهام نیز در سوان نسل و نید اما علی بن اسماعیل اولاد او در دمشق و عراق و عرب بسیار اند و تنبیه
 آنچه صاحب خلاصه گفته که اسماعیل صغیر مرد راست است و اید چرا که صغیر مرد است نسل او بدین کثرت
 چگونه جاری بود که و آنچه گفته از و سه روایتی در کتب موجود نیست شاید در او از کتب کتب است
 باشد که پیش نظر او بوده و الا اسماعیل از و سه روایت و از و معلوم نیست که در کتب است
 روایت از و سی انده یا نه چرا که ظاهر است که بر تاسع کتب است کثرت که عبور نموده و الله اعلم
 بحقیقة الحال -

حسن بن زید بن الحسن بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ فی تقریب القسطلانی ہو ابو محمد المدینہ
صدوق یحکم دکان فاضلا ولی اقرہ المدینہ للمند ورن السابقتہ مات سنۃ ثمان و ستین و ہوا بن حسن
و ثمانین و سنۃ الخلاصہ روى عن ابیہ و عکرمۃ و عنہ ابن ابی ذؤب و زید بن الحباب و ثقہ ابن حبان
مات بالبحر علی خمسۃ میال من المدینۃ سنۃ ثمان و ستین و ماتہ لہ عندہ فرد حدیث قال الذہبی ہو
والد السیدۃ نفیسہ -

حسین بن زید بن علی بن الحسن بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم کنیت
او ابو عبد اللہ و لقب از ذوالدبغ فی تقریب القسطلانی ہو صدوق رہا اخطا من الثمانۃ مات ولہ ثمانون سنۃ
مات فی حدود التسعین و سنۃ الخلاصۃ الحسن بن زید بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب العلوی
ابو عبد اللہ الکوفی عن ابیہ و عکرمۃ محمد و عمر و عبد اللہ و عنہ ابناہ اسماعیل و یحیی و قال ابن عدسۃ ارجوانہ
لاباس بہ مات فی حدود و التسعین و ماتہ و سنۃ ہجران الذہبی حسن بن زید بن علی بن الحسن بن علی العلوی
ابو عبد اللہ الکوفی عن ابیہ و اعمامہ ابی جعفر الباق و عمر و عبد اللہ و ام علی و عدۃ من ال علی و عنہ ابنا ہ
اسماعیل و یحیی و عباد الرواسی و ابو مصعب الزہری و ابی یحیی بن النضر و علی بن المدینہ و قال فیہ
تعدت و قال ابو جعفر نعوت و تکر و قال ابن عدسۃ و جدت فی حدیثہ بعض السنۃ ارجوانہ
لاباس بہ یحکم قال انبأ ابو یعلیٰ ابنا عبد اللہ بن محمد بن سالم بن حسین بن زید بن علی بن جعفر بن محمد
عن ابیہ عن جدہ عن الحسن بن علی عن ابیہ عن الیٰسۃ علی المدغلیہ و سلم قال انفا طہ ان المدغلیہ یحکم
و یرسۃ لہ فاک و ثنا القاسمی ثنا عباد الرواسی ثنا حسین بن زید عن اسماعیل بن عبد اللہ بن جعفر
عن ابیہ عن علی بن مرفوعا اذا نامت فانت علی سبع قرب من جبر غرس ابی یحیی بن المنذر الخزازی ثنا حسین
بن زید حدیثہ شہاب بن عبد ربیع عن عمر بن علی بن حسین حدیثہ عنی کذا قال الصواب انہ الوخف عن
ابیہ عن جدہ عن علی عن الیٰسۃ علی المدغلیہ و سلم قال ابن ابی عمیر المدغلیہ انہ نبی من قبلہ بلغ ذلک الغیبی من
فی امتہ رواہ الحاکم فی مستدرکہ و ماتہ علی اخطا فی قولہ -

حسین بن علی بن الحسن المدنی الاصفہانی امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم کنیت
صدوق من السابقتہ مات سنۃ ستین تقریباً و سنۃ الخلاصہ روى عن ابیہ و وہب بن لیسان و
عنہ ابو محمد و عبد اللہ و ابیہم و ثقہ النسائی لہ فی الکتابین فرد حدیث و سنۃ کشت النعمۃ کان الحسن

بن علی بن الحسین و رعافاً فاضلاً و روی حدیثاً کثیراً عن ابيه علی بن الحسین و عمته فاطمة بنت الحسین و اخيه
 ابي جعفر و روی احمد بن عیسی قال حدیثاً انی قال کنت اری الحسین بن علی بن الحسین یروی عنک کثرت قول
 لا یضع یدیه حتی یتجاءل فی الخلق جمیعاً و روی حرب الطحان قال حدیثی سید صاحب حسن بن صالح قال لم
 ار احداً احدث من الحسن بن صالح لله تعالی حتی قدمت المدینة فزارت الحسین بن علی بن الحسین علیها
 السلام فلم ار احداً اشد خوفاً منه کانا داخل النار فخرج منها نشدة خوفاً و روی الحسن بن علی بن الحسین قال
 کان ابراهیم بن سنان الخرمی و ابی علی المدنی و کان یحبنا یوم الجمعة فیراینا من المنبر ثم یقع فی المیزان
 علیه السلام و یشیرة قال یخفرت یوماً و قد ار مثلاً و ذلک المکان فاصت بالیزن فاعفیت فزارت
 و قد الفرج و خرج منه رجل علیه ثیاب بیاض فقال لے یا ابا عبد الله لا یخربک ما یقول هذا قلت بلی و الله
 قال فتح عینک فانظر الصنع الله فاذا هو قد ذکر علیاً علیه السلام فرمی من فوق المنبر فمات لعنة الله
 جاسم و رشوا و ابراهیم بن قیس العینی قصه ابراهیم بن قیس و یرا و ذکر امات امیر المومنین علی علیه السلام
 آوده -

زید بن الحسن المدنی بن ابراهیم المومنین علی المرقی من فی القریب تقیة جلیل من الاربعة مائت سنة عشرین و
 فی الخلاصة لقبه الکبر کان ثمرة فاجوا و لقا ابن حبان و رویه عن ابن عبد الغفرین صدقات رسول الله صلی الله علیه و سلم
 عن جابر و ابی الحسن عن ابنه الحسن و عبد الله بن عمر بن نضال و فی کشف الثغمة زید بن الحسن کان یلی صدقات رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و اس فی کان جلیل القدر کریم الطبع طلق النفس کثیراً و له شعراء و قصده الناس من الخلق لطلبه و
 ذکره صاحب الیوم و نه لکافی سیما بن عبد الملک کتب لی عالمه بالمدینة ما بعد اخوات کتابی هذا فاعزل زیداً عن صدقات
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و افضا الی فلان کل من تودعته علی ما استعانک علیه السلام فلما اتخلف عمر بن عبد الغفرین
 رحمه الله تعالی کتب علی عالمه ما بعد فان زید بن الحسن سرعین بنی باشم و ذو سنهم فاذا اخوات کتابی هذا فارود الیه صدقات رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و اعنه علی ما استعانک علیه السلام شعراء و قصاید و اشعار کفیه ان بعضی انان کشف الثغمة کما رست -
 سلم بن قیس العلوی رحمه الله تعالی فی القریب ضعیف من الاربعة و فی الخلاصة و روی
 عن انس و عنه جریر بن حازم و همام بن یحیی صنع بن معین و قال شعبه ذاک الذی یری السلال قبل النکاح
 یسألین له عندهم حدیثان و ینظران الذی یسأل و لقا ابن معین و قال البخاری سمی و روی عن انس فی کلم
 فی شعبه و قال شعبه فیراه عبد الله بن اویس لیس عن سلم ذاک الذی یری السلال قبل الناس

[illegible]

قال انا ابو الطیب الطبرسی انا ابو احمد الغطریفی حدیثنا عبد الرحمن بن المغیرة بن النضر بن علی بن انا علی بن
 جعفر بن محمد بن حنفی انی سمی عن ابی جعفر عن ابی محمد عن ابیہ علی بن جبرہ علی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی
 اللہ علیہ وسلم اخذ بید الحسن والحسین فقال من احببہما احببہما واما ابوہما کان محی فی وجہی یوم القیامۃ
 قال الترمذی لا تعرف الا من یلا وجہہ فی کشف الغمہ کان علی بن جعفر رضی اللہ عنہ فی رواۃ
 الحدیث سدید الطرق شہید الودع کثیر الفضل ولزم اخاہ موسی بن جعفر علیہ السلام ویکون عنہ شیا
 کثیر اور وفیۃ الشہداء اور وہ لقب او عرفیہ وکنیت او ابو الحسن ست عالم بزرگ بودہ و در کودکے
 از پدر باز ماندہ و از برادر خود موسی کاظم عالم موختہ و نسبت بچرخش است و ان قریب است بچہار
 میل از مدینہ و اولاد او بسیار اند و ایشانرا عیسیون خوانند رحمہ اللہ تعالیٰ۔
 عمر بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی الخلاصہ و کذا
 الاصغر عن ابیہ و عنہ اشاہ علی و محمد وثقہ ابن جہان و فی کشف الغمہ کان عمر بن علی بن الحسین قاضی
 جلیلا و ولی صدقات النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و صدقات امیر المومنین علی و کان ورعا سخیا و روی
 الحسین بن زید قال رايت عی عمر بن علی بن الحسین بیشتر علی من اتباع صدقات علی و ان علی
 فی الحالیۃ کذا و کذا تلمذہ و لا یمنع من دخلہ ان یاکل منہ و عن عبید اللہ بن جبر القطان قال سمعت عمر
 بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب یقول المظفر فی حینا کا لفرط فی نقضنا ناحق بقرا تینا
 من بنینا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و حق جعلہ اللہ لنا من ترکہ ترک غلیما از نو نانا النزل الذی نزلنا اللہ
 و لا تقو لو انینا ما لیس فینا ان یعذبنا اللہ فیدنو بنا و ان یرحما فیرحمہ و فضل رحمہ اللہ۔
 علی بن عمر بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی تقریب
 ابن جریر مہجول من الثمانیۃ و ستۃ الخلاصہ و موسی عن ابیہ و عنہ ابن ابیہ فدیہ و ثقہ ابن جہان و
 فی وفیۃ الشہداء عقب عمر الاثر ف از پسر او علی اصغر محدث است و او از عمر زادہ خود جعفر صادق
 روایت کنند۔
 عمر بن محمد بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم و فی الخلاصہ و روی عن
 ابیہ و عنہ العباس بن عثمان الشافعی۔
 محمد بن علی بن حمزہ بن الحسن العلوی البغدادی رح فی تقریب صدوق من الثانیۃ

طائفه وثقه الوزير علمه والتمسای

روى عن زوجه عذيقه بنت عبد الله بن الحسن النخاع من عند تاجد بن كاطنه ثوب

حتی نکسوه و کان یخرج فی کل یوم کمیشا لا یغایفنه و یخرج علی المامون فی سنة تسع و تسعین و مائتہ
 بکاتہ و یبقی الزبیدیہ الجار و یتخرج فی کل یوم علی الجار و یخرج فخر جمہ و اخذہ فافقذہ اسے المامون فلما وصل
 الیہ اکرعہ المامون و ادسے مجلس منہ و وصلہ و احسن جایزہ و کان قیما معہ بخراسان یکرب الیہ فی موکبہ بنج
 عمہ و کان المامون یحل منہ بالایمکلہ السلطان من رعیتہ و وی ان المامون انکر کوہ الیہ فی جماعتہ
 من الطالبین الذین خرجوا علی المامون فی سنة المائتین فاستخرج التوہج الیہم لایترکوا مع محمد
 بن جعفر و اکرعوا مع عبید اللہ بن الحسین فابوا ان یکبوا و لزمو انما لکم فخرج التوہج ان اکرعوا مع
 من اجتمع فکانوا کربون مع محمد بن جعفر و اکرعہ اسے المامون و ینہر فون بالہر اف و ذکر عن موسیٰ
 بن سلمہ انہ قال اتے اسے محمد بن جعفر فقیل لہ ان فلان ذی الریاستین قد ضربوا غلامک علی حطب
 اشترکہ فخرج تنہرا بر دین و معہ ہر ادة و ہو یرتجز و یقول ع الموت خبرک من عیش و ذل و
 بقاء الناس حتی ضرب غلام ذی الریاستین و اخذ الحطب منہم فخرج الخیر اسے المامون فبعث اسے
 ذی الریاستین فقال لہ انیت محمد بن جعفر و اعتذر الیہ و حکم فی غلامک قال فخرج ذوالریاستین
 اسے محمد بن جعفر قال ہوی بن سلمہ نکنت عند محمد بن جعفر حباب حسین اتے فقیل لہ ہذا ذوالریاستین
 فقال لا یجلس الاعلی الارض و تناول بساطا کان علی الارض فرمی بہ ہودین معہ ناصیۃ و لم یتقی
 فی البیت الا دساة جلس علیہا محمد بن جعفر فلما دخل علیہ ذوالریاستین و سع لہ محمد علی الوہس و دس
 ان یجلس علیہ و جلس علی الارض فاعتذر علیہ و حکم فی غلامہ و توسل محمد بن جعفر بخراسان مع المامون
 و کرب المامون لیسئدہ فلیقیم و قد خرجوا بہ فلما نظر اسے السریر ترجل و شتی حتی دخل بین المودین و لم
 یرینہما حتی وضع فقدم فیصلہ علیہ ثم حملہ حتی بلغ بہ اسے القبر ثم دخل قبرہ فلم یرل فیہ حتی بنی علیہ ثم
 نزع فقام علی القبر حتی و فتن فقال عبید اللہ بن الحسین و دعایا امیر المومنین انک قد بعثت
 فلورکیت فقال لہ المامون ان ہذہ رحمہ قد قتلعت من ایتی سنة و روسے عن اسماعیل بن
 محمد بن جعفر انہ قال قلت لانی و ہوا سے چینیہ و المامون قایم علی القبر لو کلتناہ فی دین الشیخ فلما
 کثر اقرب منہ فی وقتہ ہذا فاجتدانا المامون فقال کم ترک ابو جعفر من الدین فقالت خمسة و عشرين
 الف و نیار فقال قد قضی المدعۃ دنیا سے من اوصی قلنا اسے بن لہ فقال لیچی بالمدينة فقال
 لیس ہوا بالمدينة ہو بہر و قد علمنا بکونہ فیہا و لکن کہنا ان یمایہ بخرو من المدينة لیکن سیوہ ذلک معاہم

بکرا ہوتا خرد ہم غنارہ المدنفالے -

محمد بن الحسین بن الشیبہ العلوی عن عبد العزیز بن اسحاق البقال وعنه علی بن الحسن در سوره
نود ابن نام یا یاقم مگر نمیدانم کہ از کجا نقل کرده ام اصلاً یا دنیا مد و در کتب اسما و الرجال کہ این وقت
پیش نظر است ذکر او بالاستقلال یافتہ نشد معلوم میشود کہ در میزان و سہیہ در ضمن ذکر دیگری بود
باشد و السلام علیہم بحقیقۃ الحال -

محمد بن علی بن الحسین الحسینی السمدانی الزیدی رح فی میزان الذہبی رجل نقی اسماعیل
الصغار و خشمہ بن سلیمان قال الا در یسے کان یجازت فی الروایۃ سنۃ اثرا یا مہ مات سنۃ
تس و تسعین و ثلثمائتہ -

قاسم بن جعفر بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی عنہ میزان الذہبی روئے
عن ابائہ السنۃ اکثر ما سألہ قال الخلیفہ روى عنه الجہانے و غیرہ -

باب چهارم

و ذکر اکابر علویانیکہ و زمرہ فقہا و علما و صوفیہ مد و اند

احمد بن محمد بن اسماعیل بن ابراہیم طباطبائی الشریف الرسی المصطفیٰ در سنۃ کینت
او ابو القاسم است و لقب او طباطبائی و مسکن او مہر است و لقب این جماعت بطباطبائی
باشد کہ جدا و ابراہیم طباطبائی پیشوا سے قوم خود بودہ و سبب تلمیذ او بطباطبائی بودہ کہ در محل
طفولیت او پدرش خواستہ کہ براسے او جامہ بدوزد و او را مخیر ساختہ میان جبہ و قبا و مہنوز بانس
بر کلام فصیح چارے بودہ فرمودہ کہ طباطبائی و بعضی گفتہ کہ او را اہل سواد بدین لقب خوانند و معنی
طباطبائی بلغت بظنی سید سادات باشد اما وجہ نسبت او بر سے نسبت کہ جدش قاسم بحبل الرسی
ترویل فرمودہ او را رسی گفتند و محمد بن است در روفۃ الشہداء حنفیہ نامذ کہ در کینت او دو نام جدا و
اختلاف است بقول ابن خلکان کینت او ابو القاسم نام جدش اسماعیل بن ابراہیم طباطبائی
است

و بقول حسین کاشف که صاحب رونق شده است کینست ابو عبد الله و نام جدش قاسم بن ابراهیم است
بدانست راقم حروف قول کاشف و حج است چرا که او تحقیق نسب اینهاست و اخته و تاریخ ابن خلکان
نیز غالباً از نظر او گذر شده و میگویند که هر دو کینست یعنی ابو القاسم و ابو عبد الله و انانیت باشد و
همچنین جدش اسماعیل و قاسم هر دو نام داشته باشند و الله اعلم بالجله در میان سادات حسنی
خاندانده است مشهور معروف و در تاریخ ابن خلکان کان من اکابر و سادات شیعیان فی الزمان
والغزل و غیر ذلک ذکره ابو منصور الثعالبی فی کتاب الیتمه و ذکره مقایطع و من جمله ما آورده که

طایفه سینه لثریا کاسد	و آنی علی ریب الزمان اوجده
ابو جعفر جمیعاً شملها دی ستند	و آنقدر من اجنبه و هو واحد

و ذکر الامیر محمد العزیز بایستی فی تاریخ معروف قال توفی سنه خمس و اربعین و ثمان مائه رحمه الله تعالی
و زاد غیره لیلة الثلاثاء خمس یومین من شعبان و دفن فی مقبره قم قلعه المصلی الجدید بمهر و درج و ستون
و طلبا طبایع الطائفتین و الباشعین الموحیدین و هو لقب جده ابراهیم و انما قبل له طبایع لانه کان
یلقب فیهم الثقات طایع و طلب یو ثانیاً به فقال له غلامی ارجع فقال لا طبایع لیس فی قبا فی علی
لقبا و اشتبه به و الرستغی الراو السین المشدود قال ابن السمانه نه النسبه اسے بطین من السواد
العلوی و الله اعلم

عبد السدین احمد طبایع رحمه الله کینست ابو محمد است مجاز سے الاصل است و مصری الدوا و انوفا
است و فی تاریخ ابن خلکان کان طاهر اگر مایفا ضل صاحب رباع و ضیاع و نعمه طاهره و عبید و حاکم

کثیر النعم کان بدینره رجل کثیر اللوز من اول النماره اخره بسم خلوا است یقصد بالاهل معمر من الاستاذ
کافور الاخشیدی اسے من دون و یطلق للرجل المذکور دینارین فی کل شهر و کان یسئل اسے الکافور
فی کل یوم جایمن خلوا و رغیفان فی مندریل مخوم خمسه بعض الاعیان و قال کافور خلوا حسن فالمدار
فانه لا یجین ان یقال ملک به فارس الیه کافور یجینی الشریف فی الخلوا علی العاده و فیضه من الرغیف
و کسب الشریف الیه و علم انهم قد حسدوه علی ذلک و قصدوا الباطل فلما احتج به قال ایدک الله انما
مانعنا الرغیف فلما ولاوا تو انما و انما ہی صبیحه حسنه تعجز بیدها و تجز فرسده علی سبیل التبرک فاذا
کرهتہ قطعناه فقال کافور لا والله لا قطع و لایکون توستی سواه فعاد اسے ما کان علیہ من ارسال الخلوا

والرغیف وكان الشريف المذكور من المعاملات في معاملته حسن الافضال على من صحبه طافا لهم بركب
اليهم واسي ساير صدقايه وقيضي حقوقهم ويصل المجلس عندهم واستخفي جماعته وكان حسن المنزله وكان
ولادته سنة ست وثمانين ومانين وتوالت في الرابع من رجب سنة ثمان واربعين وثلثمائة
بمصر وصل عليه في صلوات العيد وحضر جنازته من الخلق مالا يحصى عدوهم الا الله تعالى ودفن بقبره
مصر المعروف وقبره معروف وشهور باجاءه الدعاوى ان جلجج وفاته زيارة النبي صلى الله عليه
وسلم فضايق صدره لذلك ففراخه في نومه صلى الله عليه واله وسلم فقال له اذا فاتك الزياره فزقر قبر
عبد المدين احمد بن طباطبا وكان صاحب الروايات من اهل مصر وحكي بعض من له عليه احسان انه دفن
على قبره وانشده -

فلفت الهموم على اناس	وقد كانوا يشك في كفات
----------------------	-----------------------

فراخه في نومه وقال قد سمعت ما قلت وجيل بني وبين الجواب والمكافات ولكن سرلي مسجد
وصل كعتين واني سيجب لك رحمه الله تعالى -

عيسى بن محمد المكارمي قدس سره كينيت اذ ابو محمد است ولقب وسه نفياء الدين شريف
است ان اولاد وزير بن سبط الرسول حسن المجتبه ست رضی اللہ تعالی عنہا از قضا سے زمان واعیان
دوران بودہ فی تاریخ ابن خلکان کان احد الامراء والدولۃ الصلاۃ کبیر القدر وافر الحمد معولاً علیہ
فی الاراء والمشورۃ وكان فی مبداء امره شغل بالفقه بالدرستہ الزجاۃ بمذنبه علیہ فافضل بالایہ
اسد الدین شیر کوہ علم السلطان صلاح الدین وصار امامہ یصلی علیہ بالقرآن نفس والواجب الا بالاسد الدین
اسی الدیار المصریہ وتوالت الوزارة بها کان فی صحنہ واما توالت اسد الدین الفقه الفقیہ عیسی الذکور والکوا
بها والدین قرا قوش فلما توالت صلاح الدین رای لذلک واعتمد علیہ ولم یکن یخ عن رایہ وكان کثیر الاولاد
علیہ یجا طبعه کالایقہ علیہ غیرہ من الکلام وكان واسطۃ فی الناس لفتح لجاۃ فلما کثیر اولادہ لم یزل علی
مکانہ وتوالت حرمۃ الے ان توالت یوم الثلاثاء عند طلوع الشمس التاسع من ذی القعدہ سنة خمس
وثمانین وخمس مائۃ بالینچم فبذلک الخروجه ثم نقل الے القدس ودفن بظاهر بارحمہ اللہ تعالی وكان یلبس
زری الابنادر ویتیم بجامع الفقهاء بجمع بن اللباسین -

محمد بن عبد الممدین توالت المنوی بالمدی النعمی قدس سره کینیت ابو ابو عبد اللہ است

از اول احسن ششمی رضی اللہ تعالیٰ عنہ ولادت او یوم عاشور سنہ خمس و ثمانین و اربع مائتہ و اول ظهور
و عودہ او سببہ ابی عشرہ و خمس مائتہ و وفات او سنہ اربع و عشرين و خمس مائتہ و دفن او جبل است
مشہور و فرزند ابی عمر او سنہ و نہ سال بود مردی بود عالم محدث فقیہ و شجاع از اصحاب امام ابو حامد
خوانساری و طرطوسی و غیرہا اخذ علم نموده و امر بالمعروف و نہی عن المنکر شعار آووده و ترک اسباب
دنیا و التزام ورع و عبادت لازمہ عادت شریف او بودہ و شدید انکار زنی و کبکیہ فحش لغت شریعت
مینمود و ذکر او در تاریخ ابن خلکان دراز است ما اختصار نمودیم حمد اللہ تعالیٰ۔

ہشتمہ المدین علی بن محمد بن حمزہ الحنفی المعروف بابن اشجری البغدادی قدس سرہ کنیت او
ابو اسعد او سنہ ولادت او شہر رمضان سنہ خمسین و اربع مائتہ قونی یوم الخمیس السادس والعشرون
من شہر رمضان سنہ ثمانین و اربعین و خمس مائتہ و دفن من الغدس و دارہ بالکچ من بغداد
و الشجر سے بیج اشین الموی و الجیم بعد ہا را ہندہ النسبہ اسم شجرہ وہی قریۃ من اعمال المدینۃ
علی ساکنہ افضل الصلوٰۃ والسلام و شجرہ الیضا اسم محل و قد سمیت بالعرب من بعد ہا و قد انتسب
الیہ خلق کثیر من العلماء و غیر ہم و لا ادری اسم من یتسبب الشریف المذکور منہا بل نسبتہ اسم
قریۃ اسم اسم احد اجدادہ کان اسم شجرہ و المد اعلم بالجملہ مردی بود با علم و تقویٰ ارادہ نام است
در نحو و لغت و اشعار عرب صاحب تصانیف کثیرہ مثلاً کتاب الاسماء و کتاب الاقتصاد و شرح الملح
و شرح التہذیب و غیر ہم و روایت حدیث از مشایخ متاخرین مثل ابی الحسن مبارک و علی بن محمد و غیر
ہا سید اردو حافظ ابو سعید و کتاب الذیل و ذکر او نموده و در تاریخ ابن خلکان ذکر او دراز است اینقدر
از اینجا گرفتہ شد حمد اللہ تعالیٰ۔

سید محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کنیت او ابو محمد است علوی بود حسنہ
الحسینہ از جانب پدر حسنہ و از جانب مادر حسینی است نیرہ ابو عبد اللہ الصوفی است از جانب
مادر و مادر و سے فاطمہ ام المومنین ابی عبد اللہ الصوفی است اما نسب شریف او از جانب
پدر بنوچہ است کہ عبد القادر بن ابی صالح نوی بن بکی و دست بن ابی عبد اللہ بن محی بن محمد بن
بن موسیٰ بن النعمان الملقب بالشاعر بن عبد اللہ بن صالح بن موسیٰ بن الحسن بن عبد اللہ بن الحسن
بن الحسن المثنی بن امیر المؤمنین حسن المجتبی بن امیر المؤمنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم انتہی

ولادت او سنہ اصدی و سبعین واریعہ و ووادور بغداد سنہ ثمان و ثمانین واریعہ و آغاز
مجلس و عطا سنہ اصدی و عشرین و ثمانیہ و وفات او سنہ اصدی و ستین و ثمانیہ کذا فی النسخ
و تاریخ ولادت و وفات و مدت عمر و صاحب مرادہ الخیال چہ خوش گفتہ است۔

سننیش کامل و عاشق تولد	و فانش گشت مشوق سہلے
------------------------	----------------------

مناقب و محامد و جناب فاج از حد و حصر است و ہر کہ و میر بر فضیلت و بزرگواری سے او معترف و معتقد
اگر در زمرہ اولیامی بنیم او را مراس و رئیس سے باجم و اگر در فرقہ علمائے مکرہم ہم انجناب را مقصد او انکس باجم
سبحان المدحجہ عجب ذات بابرکات است کہ علمائے شریعت حلقہ بکوش اویند و شیخ طریقت
قدم مبارکش بردوش دارند و اسلاطین نادار بردوش پویان و غیاث فقر انبیا و وکرمش شاگویان
مشرقیان از وصحت سے یابند قبلایان بلا از غایت و براہ نجات می پویند اگرچہ سہل است طبع او و اگر انس
او و اگر طایک است از ہدایت چہ چنانچہ سفلیان از دیر نور علویان نیز از نو پا مزرہم روحانیان را انام
است ہم با قدسیان ہم کلام اکثر ہر قسم حاجتمندان از کو کامیاب میگردم از عنایت و
فیض او کو یابیاب از احوال و مناقب او علمائے کبار و مورخان عالی تبار کتب ہای خود را بپای
وزنیت بخشیدہ اند خصوصاً تصانیف امام عبد اللہ یا شعی بدان فرین دشمن است و کتب ہای مناقب
او نیز بسیار است چنانچہ روض الرابحین نے حکایات الصالحین و نہایت الفخر نے مناقب الشیخ بلکہ
و بیچہ الامراء و غیرہ لاجرم عادیان قبیل تحصیل حاصل دانستہ عنان قلم از ان متعلقہ گردانیدہ و تمنا
و تبرکات مختصر اند کہ از بسیار و مانند شستہ نمود از خوار قدر سے از احوال شریعت او و بیچ این کتاب نمونہ
شد تا این کتاب نیز از نام نامی او مرقز باشد و از برکت ان غالی نباشد و بالحد التوفیق۔

فہ النسخات للامام عبد الرحمن المجاہد سے و سے در سنہ ثمان و ثمانین واریعہ و بیچ او رسید و بعد کلام
تحصیل علوم مشغول شد اول بقرات قران و بعد از ان بفقہ و حدیث و علوم ادبیہ پیش بزرگانیکہ در ان
زمان متعین بود و بزرگ روزگار سے براقران خود و فایق شد و از اہل زمان خود متمیز گشت و در سنہ
اصدی و عشرین و ثمانیہ مجلس و عطا نمود و بکرامات ظاہر و احوال و مقامات عالی پودہ است و
نے اخبار الاشیاء لاشیخ عبد الحق الدہلوی سے در سنہ ثمان و ثمانین کہ سال عمر آنحضرت ہر وہ بود و بعد از
قدوم سعادت لزوم از رانے داشت و قصد اثبات و ایم و اعلام امت و علای سمنت و اعیان

دین نموده اول قرآن عظیم را بار و ایت درایت و در علمین نبوت ایتقان تجوید فرمود و از اعلام متمدنین و اعظم
 مستندین و علمای متقنین استماع حدیث فرمود و تحصیل علوم و تکمیل آن فرمود و در جمیع علوم اصول و فروع
 و نیز با و خلافاً از جمیع اعلام بغداد بلکه کافه علماء بلاد و گذشت حتی فاق الکل فی کل و صادر مرجع الحق فی جمیع
 بعد از آن حق عز و علا و بار خالق ظاهر گردانید و قبول عظیم و عظمت تمام در قلوب خواص و عوام نهاد و بر تسمیه
 قطیفه کبریه و ولایت غلطی مخصوص گردانید و جمیع طوایف از فقهاء و علماء و طلبه و فقرا از اقطار ارض عالم
 توجه بجانب عرش مآب او داد و در نیایم حکمت از غیبه قلب او بر سائل مسالین جاری ساخت اما علم
 نقل است که روزی قاری ای از قرآن در مجلس او برخواند و آنحضرت وجهی در تفسیر آن بیان فرمود و وی چه
 دیگر و دیگر نایافته و نایافته علم حاضران مجلس همراه او بود بعد از آن در میان وجوه دیگر شروع نمود و با تمام بعین
 وجه افاده فرموده و هر وجه را سندی با اتصال رسانید و هر وجه را دلیل و هر دلیل را تفسیل داد و که موجب تعجب
 حاضران گردید و نفیست که جناب آنحضرت مرجع علمای عراق بلکه خط رجال طالبان افاق بودند و جمیع اقطار عالم
 فتاوی پیش آنحضرت آمدی و سبب سبق و مطالعه و تفکر جواب با صواب ثبت فرمود و سبب تحکیم را از خدای
 عالم و کما غلما مجال خلافت و کلا در آن تصور شود که گویا استغناء از انجا نبه بلاد و کما که صورت او این بود چه
 بیگویند سادات علماء و مردمی که سوگند خورد و بی طلاق یران که حق تعالی را عبادت کند که در وقت
 اشتغال او بان عبادت هیچ یک از افراد انسانی در هیچ مکانی او را در آن عبادت شریک نباشد که در عبادت
 او نماید که از عهده خشت این حلقه بیرون آید و بعد از آنکه علماء عراقین و چو اب این سوال تجوید و تجوید
 اند دریافت آن معروف گشته بودند پیش آنحضرت آوردند و به یزید و نظر در آن فرمود و کلی الماطاف و لیطوف
 اسبوحه و حمده و کلیمه یعنی خدای ساخته شود برای آن شخص جاس طواف خانه کعبه تا طواف کند تنها و
 از هر دره پیشه که خورده است باید زیرا که طواف عبادت است و چاکس از ادب میان در آن زمان با دهر نیست
 و سنی طبقات انما بلا طواف این رجب قدم بغداد و شایسته بها الحدیث من ابی غالب الباقانی
 و جعفر الشمار و ابن بیان و ابی طالب و ابن الرسی و فقه علی القاضی ابی سعید الخزومی و ابی الخطاب
 الکلوفانی و قیل انه قرأ فیضا علی ابن عقیل و القاضی ابی الحسین و برع فی المذهب و الخلاف و الاصول
 و غیر ذلک و قوالا در ادب علی ابی زکریا و ابی الفناکم الرسته التبریزی و صاحب الشیخ حماد الدباس
 الزاهد و در سبب سستی شیخ الخزومی و اقامه بهای آن است و لافن بها قال ابن الجوزی

اغیار و تشویش بقایا و بقائے تفرقه و اتحاد قول و فعل و معانقہ اخلاص و تسلیم و تحکیم کتاب
و سنت و زجر خطرہ و خطہ و وار و وصال و ثبوت مع المدنی کل الاحوال و تحسیر و توحید و توحید
تفسیر یا حقدور و موثق عبودیت کہ مستند است از خطہ کمال ربوبیت و حفظ احکام شریعت
با مشاہدہ اسرار حقیقت نقل است از شیخ ضیاء الدین ابو نصر موسیٰ کہ گفت شنیدم از والد
نور و شیخ مہدی الدین عبد القادر رضی اللہ عنہ کہ در بعضی سیاحت بدشتہ اقدام
کہ در انجا آب نبود چہ روز انجا بودم و آب نیا فتم تشنگی غلبہ کرد حق سبحانہ و تعالیٰ
ابر سے گاشت کہ بر من سایہ کرد و فطرات چند ازو سے بچکید کہ بدان تسکین یا فتم پس نور سے
سالمع شد کہ تمام افق را در گرفت و صورتی عجیب از انبیان ظاہر شد و ندا در داد کہ یا
عبد القادر منم پروردگار تو صلال کردم بر تو ہر چہ حرام ساقتم بغیر تو بگیر انچہ طلبہ و کن ہر چہ
خوار سے گفتم اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم و ورشوا سے ملعون این چہ سخن است ناگاہ
ان روشنائی تباریکہ بدل شد و ان صورت دو و گشت و گفت یا عبد القادر
نجات یافتی تو از من بواسطہ علم تو با حکام پروردگار و فقہ تو باحوال منازل خود و من
بیش این واقعہ مفقود تن را از اہل ان طریق از راہ بروم کہ یکے از انہا بجائے خود مایستاد
این چہ علم و ہدایت است کہ حق تعالیٰ ترا عطا فرمودہ گفتم لہ الفضل و اللہ و منہ الہدایۃ سے
الہدایۃ و النہایۃ اما و عطا آنحضرت فرمود کہ در اول حال رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
و حضرت مرتضیٰ را علیہ رضوان اللہ و خواب دیدم کہ امیر منم و فرزند مرا تکلم و انداختند
در دہن من نصاب دہن و بکشا و بر من ابواب سخن و منم و در ابتدا سے کار در نقطہ و نام
نامور و منی میشدم و غلبہ میکرد بر من کلام جد سے کہ بے اختیار میشدم و قدرت سکوت نہاشتم
و حاضر میشدم در مجلس من و دو سہ افراد ناس کہ از من سخن سے شنیدند عاقبت اجتماع و از وہام
مردم بجائے رسید کہ در مجلس جائے نشست نماند و وصلای شہر میر فخر و سخن میگفتم انجا بگاہ
نیز بر مردم تنگ شد کہ سے بہ بیرون شہر بروند و فلانی بے شمار از پیادہ : سواری آمدند
و ماورائے مجلس را گرد گرفته سے ایستادند تا آنکہ عدد نزدیک بہ ہشتاد ہزار میر سجد نقلاست
کہ در مجلس و خط آنحضرت چار صد نفر و دات دقلم گرفتہ سے نشستند و انچہ از وی سے شنیدند

اعلیٰ میگردند و کلام آنحضرت نور سے از سرعت و جہر یو کہ سامع را رعب و ہیبت در دل می افروزد و
 جلوه خوارتی کلام او ان بود کہ در شنیدن ان قریب بہ و بعید یکسان بودند و بحسب قرب و بعد
 مکان مجلس تفاوتی ظاہر نمیشد و در وقت تکلم او بچکس را خبر سکوت و انصات گنجایش
 نداشت و نزو امر کردن بچیزے خبر مبادرت با متنازل صورت نے بہت دقتیکہ آنحضرت
 بکرسے برے اہل انواع علوم تکلم میکرد و حاضران ہمہ از مشاہدہ ہیبت و عظمت ساکت
 و صامت مے بودند تفلسست کہ مجلس آنحضرت ہرگز از جماعت یہود و نصاری و امثال ایشان کہ
 بردست او بیعت اسلام اور دندے و از طواغیت عصاة از قطاع طریق و ارباب بدعت
 و فساد و مذہب و اعتقاد کہ تا نبی میشدند ظالی نبودے از یہود و نصاری کے بیشتر از پامقصد و از
 طواغیت دیگر بیش از صد ہزار بردست او تائب میشدند و از سوسر سیرت باز آمدند و از
 اقسام دیگر خلافتی خود چہے توان گفت و خضر علیہ السلام اکثر اوقات از حاضران مجلس شریف
 اوسے بود و از مشایخ عصر ہر کہ ملاقات میکرد و ہیبت مے نمود بجلال امت مجلس شریف
 او و میفرمود من اراد الفلاح فعلیہ بکلامتہ ہذا المجلس انتہی کلام اخبار الانبیاء و در شوقہ اللغات
 شریح الشکات للشیخ عبدالحق الدہلوی در ذکر مناقب امام احمد جنبل اور وہ کہ از اقوالے
 راجع و اسناد کے براہین علوم مقام و رفعت مکان و قوت مذہب و اجتہاد ابن امام اجل و اکرم
 ان است کہ شیخ الشیوخ قدوة الاولیاء قطب الاقطاب فرد اجاب خواتم شیخ فی الدین
 عبد القادر راضی اللہ عنہ وارضاء حامل مذہب و نایج احوال او است و در ہیبتہ الاسرار
 تو شہ است و مناقب و کے کان لفتے علی مذہب المشافعی و احمد بن حنبل و از بغا
 ظاہر مے شود کہ آنحضرت را اجتہاد کے بود کہ مواظقت داشت بیکے ازین و و مذہب و
 مشہور و مقرر الہمت کہ ایشان جنبل مذہب اند و ذکر ایشان و رخا بلہ واقع و ثابت است انتہی
 سلسلہ نسبت ارادتہ و بیس خرقہ او و بیو جاست فی القہات الشیخ ابو محمد عبد القادر بن ابی صالح علیہ السلام
 الجبلانی بیس الخرقۃ من ید الشیخ ابی سعید المبارک بن علی الخرمی و ہو لبیسا من ید الشیخ ابی الحسن علی بن
 محمد بن یوسف القرظی الکامری و ہو لبیسا من ید الشیخ ابی الفیض الطرسوسی و ہو من ید الشیخ
 ابی الفضل عبد الواحد بن عبد الغنی التیمی و ہو من ید الشیخ ابی بکر الشبلہ قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم

بان جلالت قدر و علو منزلت و عظمی و رفعت محل که داشت یا ضعف آنجا است که روی و با فقر اوضاع
 نمودی و توقیر کم و ترجم بر غیر و ابتدا اسلام فرمودی و بر مجاست اضمیاء و طلبه صبر کردی و از
 مساوی و زلات ایشان در گذشته و هر که پیش آنحضرت سوگند خوردی هر چند دروغ گفته قبول
 کردی و علم و کشف خود را بپوشیدی و با همان و هم نشین چندان خوش خلق و کشاده رو بودی که هیچکس
 بنویدی و هر که عصاة و جباریه اغیارا قیام نکردی و هرگز بر در امیر و وزیر رفتی و هیچیک را از مشایخ عصر
 در حسن خلق و وسعت صدر و کرم نفس و عطوفت قلب و حفظ و ورود صیانت عمدتاً همّت مشاکرت
 نداشته نقیضت که یکبار به آنحضرت بعد از شہرت حج برآمده بود چون تجمّله که موضعی است قریب بغداد
 رسید فرمود که در اینجا خانه بنیید که فقیر تر و بکس تر و کم نام تر از وی نباشد تا آنجا فرود ایم هر چند اکابر و رؤسای
 انوضع منازل و بیوت عالیہ میا ساختند و التماس شرف نزول نمودند قبول نیفتاد و بعد از آن شخص خانه یافتند
 که پیری و عجز و وروی بود آنحضرت بعد از طلب اذن از آن پیر شیب آنجا نزول فرمود و بایا و نذر
 از نفوذ و اجناس و حیوانات بسیار آمد فرمود من از حق خود که درین اسباب دارم بر آدم و برای این پیر
 و آدم حاضران نیز بخواهم از حق خود بردارم و تمام آن اموال و اسباب را تسلیم کنم پیر کردند
 حق تعالی آن پیر را بیکت قدوم او غمائی و گنجه ازانی داشت که هیچکس در آن موضع نبود نقیضت
 که روزی آنحضرت فقیر را دید که بخاطر شکسته و رگوشه نشسته است پرسید که چه حال داری
 و در چه نیال نشسته عذر کرد که بجانب شرط رفته بودم و چیزی نداشتم که بملاح و هم تا بیکشسته نشستم و از آب
 بگذرم هنوز کلام آن فقیر تمام نشده بود که شخصی صرجه خدمت آورد و دو کاسه و نیار بود صرجه را بفقیر داد که
 این را بپیر و بملاح ده بقیه از مشایخ عصر او در اوصاف آنحضرت نوشته اند کان الشیخ محمد الدین عبدالقادر
 رضی اللہ عنہ ظاہر الوضوء و ایم البشر کثیر البهاشید و الجیاد و زب الخشاب سهل القیاد کریم الاخلاق
 طیب الاعراق عطوف الفؤاد و فاضل الفکر و کرم المجلس و مبسط الازارہ مملوگ و اراکیت ابن انسان و اناظر لفظا
 مند و بقیه دیگر نوشته کان سید الشیخ محمد الدین عبدالقادر رضی اللہ عنہ سیر الی مع شہید الحقیقۃ
 کثیر البهاشید و الجیاد کریم الاخلاق طیب الاعراق اجد الناس عن الفحش اقرب الناس الی
 الحق شہید الباس اذا تمکنت حارم اللہ اما لایبغض لنفسه و لایغیر غیره لایرد سیالاً و لایخترق
 کان التوفیق زاہدہ و التائب حاضدہ و العلم من ذبہ و القرب مودبہ و الخطاب مشیرہ و الخیر سیفہ و اللسان

زید و البسط السیمة والصدق رایتہ والفتح بفضاعته والحلم بناعته والذکر و زیدہ والفکر سرہ والکاشفۃ غذا و
 والمشاہدۃ شفا واداب الشریعۃ ظاہرہ وادب صافی الحقیقۃ سرہ رضی اللہ عنہ
 اما کرامات خوارق عادات از جناب از زمان ولادت تا این زمان نہ چند ان سرزد شدہ کہ محاسب
 و نجم خیال استقصای ان توان نمود نہ النعمت نقلا عن تاریخ الامام الباقی
 واما کراماتہ یعنی الشیخ عبد القادر بخارجہ عن المحقق قد اخیر نے من اور کتب من اعلام الامیۃ ان کراماتہ تواتر
 او قربت من التواتر و معادہم بالاتفاق انہ لم یطرطروا کراماتہ بغيره من شیخ الافاق
 و الشیخ عبد الرحمن طفسو فی نقل نمودہ کہ الشیخ عبد القادر سلطان الوقت و صاحب التمرت فیہ و از
 شیخ ابو عمر یقینے نقل نمودہ کہ تضرع علیہ اسلام وراگفت با ابا عبد القادر سید العارفین و قبایلہ الواقفین
 فی ہذا الوقت فعلیک بملازمتہ خدمتہ و تعظیم حرمتہ و از شیخ ابو سعید قباوسے اوردہ کہ گفت الشیخ عبد القادر
 میرے الامکد والابرص یجی الموتی باذن اللہ تعالیٰ و در اخبار الاخبار از شیخ علی بن یحیی اوردہ کہ گفت
 زید ہم ہیچ یکے از اہل زمان خود را اکثر الکرامات از شیخ عبد القادر ہر وقت ہر کہ از ما خواہد کہ از وی کرامتے
 مشاہدہ کنند بیکند و خوارق ظاہر میگردد و گاہی از وی و گاہی و گاہی ہر وی و نقلاست
 از شیخ ابو مسعود احمد بن ابی بکر خزیمی و شیخ ابو عمرو عثمان صریحے کہ گفتند کرامات شیخ عبد القادر مثل عقد
 مفصود و ندجوا ہر کہ در پے یکدیگر در ریشہ کشیدہ شدہ اند ہر کہ از ما خواہد کہ بشمار و کرامات او را ہر روز
 ہر اینہ بشمار و چیرہ اسے بسیار از وی و شیخ بزرگ شباب الدین عمر و سرور دسے فرمودہ اسے کہ
 الشیخ عبد القادر سلطان الطرق التمرت نے الوجود علی تحقیق و کانت لہ الید المہبطۃ من الملائک
 و الفعل الخارق الدائم و از تحفرت از ہر جنس کرامات نقل کردہ اند از تہفرت و زلیوا ہر خلق دیوانہ
 ایشان و اجرا سے حکم بر اس وجان و اطلاع ضایر و اظہار سرایر و اعطاسے مواہب غیبیہ و انداد علویای
 الاربیہ و تہریت و تقلیب حوادث و دواہی و تہریت اکوان بچو و اثبات الہی و اتصاف بصفات الہیات
 و احیاء و تحقق بخت اقفا و انشا و ایراسے اکہ و ابرص و تصحیح مرضی و تشفیہ اعلا و طی زمان و مکان و
 نقاد امر و زمین و اسما و میرباب و طیر و ہوا و تہریت ارادات مردم و تقلیب طبایع اشیا و
 احضار اشیا از غیب و اخبار از ماضی و آتی بلا شک و ریب و سایر انواع کرامات و خوارق
 عادات بر سبیل اتصال و دوام بین الخاص و العام بر سبیل قصد و ارادہ مطلق بلکہ بر طریق اظہار

و دعوی بر حق و در هر یک ازین امور حکایات و روایات آمده است که قلم از تحریر و زبان از تقریر برانصر
است و کتب مشایخ مخصوصاً تصانیف امام عبدالعزیز فی بیان فرین و شجون است و آنچه از مشایخ
و اقطاب وقت و بلکه از بعضی مشایخ متقدمین که بزبان وی رضی الله عنه بطریق کشف و اعلام الهی
از وجود شریفش خبر داده اند و در تعظیم و تکریم و رفع مکان و اعتراف شان آنحضرت و انقیاد و اطاعت
احکام و اوامر و خصوصاً در قول او قدس بنده علی رقبه کل ولی الله و صدق او درین قول و بودن
او با مورسین عند الله صادر شده است بیشتر از آنست که تصور توان نمود و جمله اذان و ترتیبات الانما که تنبیه
بجته الاسرار است آورده ایم رجاء القبول و وسیله لا یموت لایکون لایکون ما بعد از آن مشایخ با کمال انجذاب بگوید
قدس بنده علی رقبه کل ولی الله و همه اولیایه وقت و وضع رقاب نمایند و تسلیم کنند بسیار است در
انجذاب الانفس در وصف الیه و در حکایات الصالحین للامام الیه فیما فی تفصیل مسطور است
حاجت با عاود ندارد و اگر متاخرین اختلاف نموده اند که لفظ کل ولی الله عام است مراد لیبایه وقت را
و غیران را پس چه مراد باشد بعضی غلات گویند که مراد اولیایه متقدمین و متاخرین میباشد و بعضی
میگویند که اولیایه وقت مراد است این قول سالم است و تاویل ضرورت نیست و اشکالی
لازم نمی آید و در صورت شق اول لازم می آید که صحابه و ائمه اہلبیت و مهدی آخر الزمان و عیسی
علیه السلام و خضر علیہ السلام در تحت قدم وے در آیند و این بے ادبیه است و الله اعلم بحقیقه
الحال بالجمله انجذاب افضل البشر و وقت خود بوده و درین جمع شک و اختلاف نیست و با اعتقاد مولف
بعد از صحابه و تابعین و تنقیح تابعین و ائمه اہلبیت و مهدی آخر الزمان و عیسی و خضر علیہما السلام انجذاب
افضل البشر است اسے یوم القیامہ و شانہ فی الاولیاء و کسان النبی صلی الله علیه و سلم فی الانبیاء
و آں عبد البر که از مشایخ علمائے حدیث است میگوید کہ مردمان آخر الزمان ممکن است کہ از صحابه بنیز
افضل باشند بدین دعوی حدیثیہ ایراد نموده گویند قبول او مقبول نیست و اگر انیقول او بر صواب
باشد بیشک حضرت غوث از سیارے عام صحابی در مرتبه قریب و ولایت افضل شدن می توانند
اگرچه صحابه بے بفضیلت صحابه نیست مخصوص باشد و الله اعلم بحقیقه الحال چون کرامات انجذاب بر زمان
جاری است ابے یونس ہذا مردمان از ان خفیض یاب میشوند پس کرامات سابقہ کہ ایم سلف و کتب
بایں خود ایراد نموده اند از ان باز اعاده نمودن بے فائده دانستہ ترک انکر دم آنچه خود از کرامت و شہادہ

نموده ام بجهت کم و کاست ایضا میکنم و بالبد التوفیق موقت این کتاب را معامله رومی نمودم و شرح آن
 طول است مختصرا اینکه با اتهام بخیا ما خود شده در عتاب سلطان و در ابرام از عدالت نسبت بمن حکم
 قید مدت ده سال با محنت شاقه بهر دریای شور و ده هزار روپیه جرمانه صادر شد و نسبت
 بنایب من همون حکم الا انکه جرمانه و سکه پانصد روپیه صادر شد و زندگه و بال شد و بخود در ماندیم و
 از ترسانه بود که استغاثه این بعد از آنکه عالییه پاسه کورث کم می شنیدند با بطله توکل بر خدا نموده استغاثه
 بدانجا بردم و زانجا به چهل هزار روپیه در آن احوال من گردیدند روی راهائی و نه پاسه گریز توکل بحقیقت
 غوث رضی الله عنه بردم تا آنکه شب به خواب دیدم که مکانی وسیع است و دوران شش نهاده و بر آن
 تحت فرش مکلف زربفت انداخته و یک زردوزی نهاده بالای تخت شش خوش رو و خوش خوبرو
 و یک زده من بر تخت نزد پای آن نشسته حیرانم که این شخص با جلالت کیست ناگاه معلوم شد که
 حضرت محبوب سبحانی و قطب ربانی و غوث صمدانی سید عبدالقادر جیلانی اند پس انجناب از کمال
 خوش خلقی و خنده روی من نگاها کرد و پرسید احوال و کلام روز است گفتم روز شنبه گفت فضیلت
 این روز چه باشد گفتم این یوم است پس فضیلت او بر سایر ایام چون فضیلت این است
 بر سایر ایام باز پرسید که فضیلت روز جمعه چه باشد گفتم روز جمعه یوم است پس فضیلت او بر سایر ایام
 مانند فضیلت خدای تعالی بر مخلوقات باز پرسید فضیلت روز دوشنبه چه باشد گفتم دوشنبه
 یوم النبی است پس فضیلت او بر سایر ایام چون فضیلت رسول صلی الله علیه و سلم بر سایر اناس
 ازین جواب بسیار شادمان شد و تبسمی نموده گفت تو مگر غنیه یا پیوسته مطلقه می گفتم ارے
 بعد از آن فرمود که چون دوشنبه یوم النبی است پس از روز بهتر است و این سخن را سه بار تکرار فرمود
 چون از خواب بیدارم فرشته و سرور من روی آورد مگر به تعجبان پی بردم که چه معنی باشد بعد از
 تفکر بسیار اندک امیدوار شدم که شاید خدای تعالی بر روز دوشنبه بر من فضل کند
 و غرض در میان زندان همین بیچ و تاب بودم که معامله نزد حکام راهی کورث پیش شد
 بعد از رو و کد بسیار برای مستر کینپ بران قرار گرفت که برای تجویز ثانی مقدمه و سپس رو و کد را
 مستر گلور بران قرار گرفت که حکم عدالت ماتحت بحال و برقرار باشد چون دو حکم با هم مختلف شدند
 معامله با جلالت کامل تفویض نموده شد چون خبر من رسید نهایت ماول شدم و از آن خواب که

که اندک میدواید و بم بالکل یوس شدیم چه حکام اجلاس کامل اگر بیکایین دورای موافقت نماییم کارم
تمام است اگر بالفرض رای تجویز ثانی هم شود روی بهای ندارم در کمال بیدارگی بسر بردم چون شب وارد
بخواب رفتم بعد نصف شب بخواب بستم و چون در اجلاس کامل حکم عدالت ماتحت بحال گردیده و در آن
فرستادن بعور و ریاضه شور از مجلس بردوان برآورده و مجلس علی پور برده اند و از آنجا بقبر بابان بخبریه فرستادند
و همانا تیر طیار دست بعد دو سه روز روانه خبر برده پیشوم و آن مجلس بغایت مستحکم است و دیوارها سه او
اینقدر بلند است که اگر مردم در آن اندک کند دستار از سر بفتند و دیوار از سنگ خاره است و دروازه بغایت
مستحکم و آهنگ است و مقدم در بیشتر نیست که از آنجا بدر آید من حیران و متفکر ایستاده بخود میگفتم که از
بندگان خدا کسی باشد که از بین زندان نازد بر برو خدا یا اگر چه بکسیست اینقدرت نداده که مرا از دست
این ظالمان بے ایمان نجات دهد مگر تو قادری که مرا نجات بخشه از تو این عجیب و غریب نباشد
درین فکر بودم که دو کس سپاهی از بیرون متوجه دروازه زندان شدند و از کمال غضب و دست و حلقه
زندان توده زور کردند تا آن دروازه اینچون برکنده شد از در و را فکندند و یکواست بسوی من آمدند و
دست من از دو جانب گرفتند و مرا کشان کشان بیرون میبردند من چیرم که یا ایشان کیستند آخر پیریم
که شما چه سائید و مرا کجا میبرید گفتند ما سپاهیان سید عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه هستیم برادران
تو با ستغاثه بجزرت غوث رفته بودی و حکم رهای نسبت تو صادر شده و ما را متعین فرمودند که از دست
انگیزیان تو رهای و هم نیک گفتند و مرا بدر بردند و گفتند بره هر جا که خواهی اکنون بچس را بر تو دوستی نباشد
و گفتیم اکنون شوهر و پسر و دیگران از آنکری که پاسبان کراچی میبید مرا میگیرند ایشان مرا زجر نموده گفتند چه ایستاد
برو هر جا که خواهی که کسی را بجز نظر کردن در تو قدرتی نباشد این بگفتند و رفتند و من ساعته در آنجا متفکر
ایستادم که شاید کسی مرا باز بگیرد بعد از آن دیدم که سپاهیان و حکام منی توانند که پیش من آیند استهسته است
خوایان خرامان بدر رفتم و بجان خود رسیده فقرار داد و در دوش نمودم و از خواب بر خیزم روز سیوم ان بود که
از اجلاس کامل حکم شد که حکم عدالت اسفل نسف و مستر و گردید و فقیران نامت خود را می یافت و آن روز
دو شنبه بود الحمد لله علی ذلک و تاریخ صد و این حکم تاریخ ۱۳ اسرار ۱۲۴۵ هجری قمری ۱۲۴۵ هجری قمری ۱۲۴۵ هجری قمری
عالیه بانی کورث کلمه صادر شده و هم آنکه وقتی دیون بودم و از قضا سسه و اینان تنگ بودم و
توسل بانجواب نموده بودم که شش بخواب دیدم که حضرت غوث پاک تشریف آورده اند و گویا غایت نازند

که ازین دیار سفر کنند من پیش انجناب رتقم گردیدم و گفتم که پشت پناه من جناب شما بودید چون ازینجا
بروید و دیگر حال من چه باشد دست مبارک بر سر من فرود آورد و گفت که دل شاد و اگر اسال هم عرض
تو ادا خواهد شد و برادران تو نیز بسبب تو نجات خواهند یافت و دیگر هم براسه امری خایف مباش
که هیچ کم و چه تو نرسد بیدار شدم عظیم نورم که بشارت ادای دین یافتم مگر ازینجمله که دیگر هم براسه
خایف مباش که کم و چه تو نرسد اندیشیدم که شاید براسه دیگر من متوجه است مگر مال کار خیر است
بهر حال بفضل الهی ان دین مهران سال بسبب تمام ادا شد و دین انشا عید الامام شمس سکن
پیشاور تاگاه بیکرم جانگاه چپ چپیس های کورث کلکته مسرنا من صاحب راقبل نمود و بان سبب
باشتابه آنکه شاید او مرسته دارم و این بسبب ازین من بوقوع آمده حاکم بردوان شکاف نام مرا بویچه
ما خود کرد و انوقت دانستم که این خواب من چه بود مگر الحمد للهدیه تکلف بلا حرج های یافتم و دانستم از ان
تمت پاک برآمد و تنه دیگر را شکلی پیش آمد که برای دفع ان هیچ چاره نمیدانستم از هر طرف مایوس بودم
و وسیله بجهت غوث بر دم شیشه خواب دیدم که انجناب بر تختی وسیع نشسته و زرد و سفید ظرف است
در یک از ان شربت ایوان و در دیگر شربت علم و در دیگر شربت خیر است که یادم نیست مگر
انجناب چو پسته از ظرفیکه شربت ایوان سست میشود یکبار تو شیره ظرف بر تخت نهاد من دست
فرز کردم و انرا گرفتم و قدری از ان نوشیدم بعد از ان انجناب گفتم که این بود فضل شما که نوشیدم انجناب
بسیار شادمان شدند و خندیدند بعد از ان ان خواب بیدار شدم و تعبیر نمودم که حق تعالی مرا من برادر بعد
از ان بیکرکت دیدار بجا یون او انکار مشکل سهیل ترین صورتی اسان گردید و مدعا بر حسب خواهش گشت
علاوه برین بار بایر اسه امورات شکل انجناب مابدرگاه باری وسیله نموده ام و حضرت قاضی الحاجات
حاجتم را رساخته باز رویم رسایند لعل الحمد و المنه ایک هم میدوار فضل و کرم فعال و اجمال بیستم
و حضرت غوث را وسیله ساخته ام و منتظر فوج نشسته ام دیده بایر از پرده عجب چه ظهور اید و در و فلان
اورده که صد کس از علما و ادکیا ساق با هم متفق شده و هر یک سواش شکل از هر قسم ماده ساخته
براسه مناظره با حضرت شیخ ذرا اند چون پیش و سسید بلایح نتوانستند گفت انجناب هر یک را
جد گانه فرمود که سوال تو اینست و جواب ان این و هر یک تعجب و تخر و معترف برگشتند و تفصیل ان قصه
در کتاب مذکور است رحمۃ اللہ علیہ مشایخ و علما و شعرا و مناقب انجناب قصاید و غزلیات و رباعیات و

وقطعات انشاء و وہ اندر بعضی زمان و در بیان سے ارم۔

خواجہ بہاء الدین نقشبند بخاری کے گفتہ

موضع حسب سبحانی مقدس قطب با قد و سرور دھانی لیش یا قوت رہا بجئے پیر کھانی بصورت یوسف ثانی عطا بخش مجبانی خطا بخش مریدانے مریدش شیخ ملتانی بملک عقل خاقانی بود بر در گشت دانی بہاء الدین بدربانی	علی سیرت حسن ثانی محی الدین جیلانی حدیث فیض تھانی محی الدین جیلانی بہمت شاہ مردانی محی الدین جیلانی شفابخش مرید تھانی محی الدین جیلانی چہ خاقان عرش الوانی محی الدین جیلانی بقدرت تھانی محی الدین جیلانی
--	---

قدسی

بدست یقین ای ل برستہ جیلانی آئینہ دست گیری غوث الاعظم قطب رہا نشان شان بچونی بیان سرگنوں نے کہ میگوتراد حسن بچونی یوسف ثانی نیاز از درختا پاک اواز قدسی ان بان	کہ دست او بود اندر حقیقت بہت بڑا جیب سید عالم زہی محبوب سبحانی بصورت مثل پیغمبریت تھانی کہ او محبوب بقیول بہت محبوب سبحانی بود یعقوبش گراشد انجا ماہ کھانی
--	--

ولہ فیضا

سرور کون و مکان منظور انوار خدا سید والا نسب محبوب رب العالمین ہادی دوران نشان بادگار بہ بیت عالم علم شریعت واقف سرخنے یوسف مہر صداقت عیسیٰ بن بنی پادشاہ دین و دنیا مع فضل و کرم عالم دنیا منور شد از نور قدرت	منظر انوار از دیدان نور چشم مصطفیٰ قرۃ العین علی عالی ہمہ مشکل کشا والے جیلان ریح خانہ خیر النساء ساکب راہ حقیقت پیشوا فی قضا موسیٰ طور صداقت ہم مقام انبیا نبیج جو دو سخاوت برج شاہ و گدا مرحبا یا غوث الاعظم مرحبا صدر حیا
---	--

سید شرف الدین عیسیٰ بن قطب الاقطاب سید محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہما

ورخیزنیہ الاصفیاء اور وہ کہ جمیع علوہم را در خط بہت بابرکت حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ کسب فرمودہ
درس حدیث و فقہ و وعظ میفرمود و کتاب جوامع الاسرار و علم صوفیہ کہ مشتمل بر حقایق و معارف است
تصنیف حضرت وی است و حضرت غوث صدیقی کتاب فتوح الغیب بجزیت وی تصنیف فرمودہ
است و وفات آنجناب سنہ ۷۸۳ و سبعین و خمسایہ ہجرتہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید احمد رفاعی قدس سرہ کنیت و سے ابو العباس سیسے است از اولاد امام موسی
کاظم رضی اللہ عنہ مردے بود فقیہ صالح شافعی المذہب از کبار یحویہ سلسلہ خانوادہ قاضیہ پوسے
منسوب است وفات وی یوم الخمیس الثانی والعشرون جنادی الاولی سنہ ۷۸۴ و سبعین و
خمسایہ بام عبیدہ و موفی عمر السبعین فی تاریخ ابن خلکان ابو العباس احمد بن ابی الحسن علی بن ابی العباس
احمد المعروف بابن الرفاعی کان جبلا صالحا فقیہا شافعی المذہب اصلہ من العرب و سکن فی البیلاج
من العراق بقریۃ یقال لہا ام عبیدہ و انقسم الی خلق عظیم من الفقراء و احبوا الاعتقاد فیہ و تبعوہ الطائفۃ
المعروفۃ بالرفاعیۃ و الباطنیۃ من الفقراء و نسبوہ الیہ و لا تبعہ احوال عجیبہ من کل البیات و سے
اہلۃ و النزل فی البیات حرم تنفر من الباطنیۃ و یقال انہم فی بلادہم یکون الاسود و مثل ہذا و
وامم مواسم یجتمع عندهم من الفقراء عالم الیعد و لا یحیی و یقومون بکفایتہ الکل و لم یکن لہ عقب و انما عقب
لاخیرہ و اولادہ یوارثون المشیخۃ و الولایۃ علیہ ملک الناحیۃ اسے الان و امورہم مشہورہ مستفیضۃ
والاعقاب الی الاطلاق فیہا و کان للشیخ احمد مع ما کان علیہ من الاشتغال بعبادۃ شرفۃ علی ماقبل۔

اذ جن لی فیما قلبی بذكرکم	انوح کسانج الحمام المطوق
وفوقی سحاب یطر الیہم والاسیۃ	وتحتی بجار اللہ سے سند فقی
سلاوہم و کیف بات اسیر ہا	نفک الاساکر و وہ وہو موثق
فلا یو تقول ففی القتل راحتہ	ولا ہو ممنون علیہ فی حق

و لم یزل علی ملک الحال الی ان توفی و الرفاعی کسیر الراہ و فتح القاد و بعد الالفین مہلت ہذہ النسبۃ
الی رجل من العرب یقال لہ رفاعہ کہذا النسبۃ من خط بعض اہل بیتہ فامم عبیدہ لفتح العین المہلتہ و کسیر الراہ
الموحدة و سکون الیاء و المشاہ من تحتہا ثم ہا مہلتہ و ہی عدۃ قری مجتمعتہ فی وسط الماء بین واسط
و البصرہ و لہا شہرۃ بالعراق و لہ علم و فی النسخات للجای سید احمد بن ابی الحسن الرفاعی قدس سرہ

ذوالمقامات العلیه والاحوال السخیه خرق السدره علی یدیه العواید وقلب له الاعیان واطهر العیال بحب
ولکن اصحابه یقیم الحجد والردیة فی کل یوم یصلون الیه ان ویلعب بالحمیات ویزا ما عرفه شیخ ولاحقاً واما یخوذ
بالسدر من الشیطان وشی ازاد ویزر گوهر امام موسی کاظم است رضی الله تعالی عنه و نسبت خرقه
و سه پر خ و اسطوخودوس میرسد ساکن ام عیسیه یوده از بطیاح ابو الحسن علی که خواهر زاده وی است
گفتا است که یکروز بر در خلوت و سه نشسته بودم و پیش وی اواز کسی شنیدم چون نظر کردم پیش
و سه کسی نشسته دیدم که هرگز نشنیده بودم سلسله دراز یا هم سخن گفتند پس ان شخص از روزی
که در دیوار خلوت شیخ بود بیرون آمد و چون برق خاطر در هوا بگذشت پس پیش شیخ در آمد و پرسید
که این مرد که بوده گفت تو دیر ایدید می گفتم ارے گفت او کس است که الله تعالی بر محیط او بوی مخافت
میکنند و یک از رجال اربعه است سه روز است که وی مجور شده است اما نمیدانم گفتم با سید سبب
مجبوری وی چیست گفت و سه در یکی از خبر ایر بحر محیط میقم است اینجا شبان روز تسکین بالان
بارید بخاطر و سه گذشت که کاش این باران در غمرانات بود و بعد از ان تسفوار کرد و بسبب این
اعتراض مجور شده است پس من گفتم با سید و یا بمجوری وی اعلام کرد و سه گفت نه شرم داشتیم
گفتم اگر فرمائی من و یا اعلام کنم گفتم میکنی گفتم ارے گفت سر در گریبان خود در کش و کشیدم و از
گو شرم سید که یا علی سبب بر سر برادر دم خود را در یکی از خبر ایر بحر محیط دیدم در کار خود حیران شدم
بر خاستم و اندک بر فتم ان مرد را دیدم بر و سه سلام کردم و ان قصه را با وی بگفتم سوگند بر من داد که هر
ترا بگویم چنان کن گفتم چنان کنم گفت خرقه را در گردن من کن و ما بر روی در زمین میکش و منادی
میکن که این منزه است که بر خدای تعالی اعتراض کند خرقه را در گردن وی کردم و خواستم
که دیر اباشم با نفی او از داد که ارے علی ویرا بگذار که ملایکه اسما بر روی نزار و سه در آمدند و گریان شدند
و خداوند تعالی از وی خوشنود شد چون ان اواز شنیدم بخود شدم چون بخود باز آمدم خود را پیش
خال خود دیدم و الله که ندانستم که چون رفتم چون آدم و چون وقت که از سید احمد تونیذی طلبید
و کاغذ بیاورد و سه که بنویسد اگر سیاهی بود و سه کاغذ را گرفته و بے سیاهی نوشت و وقت که بر اے
شخص بے سیاهی نوشت و در وقت که مدد غائب شد و بعد از ان ان کاغذ را باز آورد و بر سبیل استیذان
و گفت ای شیخ بر اے من دعا بنویس چون در ان کاغذ نگریست گفت ای فرزندان کاغذ

نوشته است و بوسے داوروزی و دوقن از اصحاب وی بصره رفتند و با ہم نشستند و حکایت میکردند
یکے از ان دیگرے را پرسید که ترا درین مدت از ملازمت سید احمد چه حاصل شده گفت تو بهتر نیا یکم
میخواهی بکن گفت اسے سید بخوانم که نام از اوے ما از دوزخ همین ساعت از آسمان فرو آید
ان دیگرے گفت که مفسدای تعالی بسیار است و فضل وی بیست درین حال که ایشان درین
مقال بودند نگاه ورستے سفید از آسمان فرو افتاد و از برابر گرفتند و ان میچ نوشته نندیدنش سید
آمدند (یعنی سید احمد) و از حال خود میچ ناگفته ورق را بوی دادند چون سید (یعنی سید احمد) دران وقت
نکرست خدا تعالی را سجده کرد و چون سر از سجده برداشت گفت الحمد لله الذی ارانی عقی اصحابی من النار
فنی الدنیا قبل الاخره گفتند ای سید این ورق سفید است گفت بد قدرت بسیار ہی سنے نویسد این
تور نوشته شده است گفته اند ویرا بالمال اشتغال بعبادات اشعار لطیف بوده است فتمنا اشعار
المدکور و بعضے گفته اند که این ابیات را از قوال شنیده است و بران رفته از دنیا در گذشت و درین زمان
مذکور است که بعضیت سید عبدالقادر جیلانی را رسیده و در خزینة الاصفیاء آورده که در آخرین دست
حضرت غوث الاعظم حاضر شده فایده های غلیظ برداشت و از غائب محبت والده اش را حضرت
غوث الثقلین همیشه خود خواندے ویرا همیشه زاده خود گفته و بار بار باره وی فرمود که شعر

کذا بن الرفا عی کان سنے	لیسک لے طریقے و اشتغالی
-------------------------	-------------------------

ابو عبد الله الصوفی قدس سره علاوه بودے حسینے جدی حضرت سید عبدالقادر جیلانی
ست رضی الله تعالی عنه در لغات آورده که وی از بزرگان مشایخ گیلان و روسای زهاد ایشان
بود و در احوال عالی و کرامات ظاهریه بود و جماعتی از بزرگان مشایخ بجز را در یافته بود و مستجاب الدعوة
بود و متے که در غضب شد حق سبحانه تعالی از براسے وی زود انتقام کیسند و هر چه خواسته خدا تعالی
چنان کردے و هر چیزیکه پیش از وقوع ان خبر کردے چنانکه خبر کرده بودے واقع شد و جماعتی از
اصحاب وی بقصد تجارت بسر قدر رفته بودند نزدیک بسر قند جاعتے سواران بغارت ایشان بیرون
آمدند جماعت تاجران شیخ ابو عبد الله را و از او ندیدند که در میان ایشان ایستاده است و بگوید
سبحان قدوس ربنا الله و در شویای سواران از میان ما هر سواران متفرق شدند و هیچ کس
نموانست که اسب خود را نگاه دارد بعضے بکوه ها افتادند و بعضے بر او دینا و دوقن از ایشان یکدیگر

جمع توانستند شد از ثمر ایشان برستند بعد از آن شیخ را در میان خود طلبیدند و نیاقتند چون بگیلان
 بازگشتند و قصه را باز گفتند اصحاب شیخ گفتند شیخ هرگز از میان ما غایب نشد جز الله تعالی -
 ابراهیم بن سعد العلوی الحسینی قدس سره کینت وی ابو اسحاق است جامع بود در میان نبوت
 و طریقت و علم و روح در نفحات مذکور است که وی شریف است حسینی از قدیان شیخ است از اهل
 بغداد و از انجاشام رفت و انجاشام وطن شد و صاحب کرامات ظاهر بود نظیر ابراهیم او هم شیخ الاسلام
 که بنزد و دوست و اند شیخ شناسم از بن طایفه و علوی بوده اند یکی ابراهیم بن سعد دیگر حمزه علوی
 صاحب کرامات تنبیه این قول متقصدان میشود که در میان علویان بغیر این دو کس کسے و سے
 صاحب کرامت نباشد و حال آنکه چنین نیست این قول او اگر بنظر ابراهیم چنان مستفاد میشود که
 از میان مشایخ که بالیشان معرفت میدادم دو کس علوی بوده اند درین پنج اشکال نیست که میتواند
 که مشایخ علوی بغیر این دو کس یادداشتنا بودند و اگر این مراد باشد که از بنطایفه فقط همین دو کس تا
 زمان او و سے بوده اند این قول خطای فاحش است فخر بر انتی و هم در نفحات آورده که ابراهیم سعد
 او ستاد ابو الحارث اولاسی است ابو الحارث اولاسی در ابتدا سے در ابتدا سے ارادت بخانه خود خاکینه خورده
 بود بے باران پیش ابراهیم سعد رفت و وی در راه بود پاسے براب نهاد و ابو الحارث را گفت دست
 بیار و دست بوی و او پای وی در آب فروخت ابراهیم گفت پاسے تو در خاکینه او بخیزه است باین
 سخن و ابراهیم مطالبه و عتاب کرد بران کار پس گفت تو نه جوینده این کار سے برو و از خلق عزت گیر
 از غنت دل جوی و گرد و گرد و گرد و هم ابو الحارث گوید که ابتدا سے دیدن من ابراهیم سعد را آن بود
 که در غیر ایام موسم از اولاس بغیر میت که برون ادم در راه بسد تن باز خوردم گفت که من هم با شما هم
 دو تن از ایشان جدا شدیم من نامدم و یکس تن دان ابراهیم سعد علوی بود و شریف بود و حسینی گفت
 تو کجا میری و گفتیم بشام گفت من بکوه لکام میروم بعد از آن جدا شدیم اما همیشه کتابت وی بمن امد
 و هم گفته که روز سے با ابراهیم سعد علوی از کوه لکام می ادم لشکر کنی در از گوش زسنے را گرفته بود و آن
 زن کجا استغاثه کرد و ابراهیم بان لشکر سے سخن گفت قبول نکرد و عاگردان لشکر سے وزن هر و بنفیان
 بعد از آن زن برخاست و لشکری بر دهن گفت دیگر یا تو مصاحبت نکنم که تو مستجاب الدعوتی
 میترسم که از من بے ادبی ظاهر شود و بر من دعا کنی گفت ایمن نیستی گفت من نے پس وصیت کرد

گفت تا بتوانی بکمر چپه از دنیا قناعت کن و تم وی گفته که روزی دیو لاس نشسته بود و من
 بهمت بیرون رفتم در حرکت آمد بیرون ادم دیدم که شخصی در میان درختان نماز میکرد و فریاد
 او و گرفتار چون نیک نظر کردم بر ابراهیم سعد بود نماز را کوتاه کرد و سلام داد و بکنار بحر آمد و لب بچنایند
 ماهیان بسیار صفت کشیده روی بوی نهاد و نخباط من گذشت که صیادان کجا اند همه متفرق شدند
 پس گفتم اسے ابو الحارث تو مرد این کار بزرگوار بود که دین ریگها از خلق پنهان باشی و تعلیم از
 دنیا با سزاست تا ازل تو بر سر و غائب شد دیگر ندیدم و از انقی قصه ملاقات ابو الحارث شد با ابراهیم
 در راه غمام و بعد از آن جدا شدند و من بعد از کوه لکام با هم فرو و آمدن تعلیق شے باید شاید که چون
 بر کوه لکام رفت ابو الحارث بسوسے شام رفت بعد از آن ابو الحارث بکوه لکام آمده بصحبت وی
 رسید و دست تعلیم یافت من بعد چون از اینجا فرو و آمدیدین حالات و سے از و تبر سید و جدا
 شد و رن لکزدی و قنعه خاکینه و غیره راست نمی آید و المد اعلم بحقیقه الحال -

حمزة بن عبد المد العلوی الحنفی قدس سره کینت او ابو القاسم است فی النفاث سافر
 فی البادية علی التوکل سنین یقال لم یضیع جبته علی الارض سنین فی الحضر و کان لا یکل معنی
 اسفاره رکوة و لای نقر فی الذکر حمزة علوی شاکر ابو یختر تینا تے است وی شکم گرسنه و ربا دی بروی
 گفته شکم سیر از معالوم است وی گفته صوفی را و ربا دی ان نگاه باید داشت که در حضر که صوفی در سفر
 در حضر است رحمہ اللہ تعالی -

امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی الملقب بعلی الثانی قدس اللہ تعالی سره
 فی النفاث جامع بوده است میان علوم ظاہری و باطنی ویرا و علوم اہل باطن مصنفات مشہور
 است چون کتاب اسرار النقط و شرح اسماء اللہ و شرح فصوص الحکم و شرح قصیدہ نزهة الفریس و ذخیرہ الملوک
 و غیر ان و سے مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبد المد المزرقانی بود اما کسب طریقت پیش صاحب
 الدین الاقطاب تقی الدین علی دوستی کرد چون شیخ تقی الدین علی از دنیا رفت باز رجوع پیش
 شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان چیست وی توجہ کرد و گفت فرمان انست که در اقصای بلاد عالم
 بگردے سه نوبت سابع مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهار صد و سے را و ریافت و چهار صد را
 در یک مجلس دریافت و در سادس وی آنچه حسنه ست و ثمانین و سہ ہاتم نزدیک بولایت گزید

فوت شد و از آنجا بختلانش نقل کردند و در جمیع السید تعالیٰ سزاوار علام الاخیار الکفوی لسان العصر سید الفوت
 المسلسل عن الیسا کل الناس وینہ المتوسل الی السحات اللامو نیه الشیخ العارون الرابی العالم لشمس
 امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی قدس السید تعالیٰ سره کان جامعاً بین العلوم الظاهرية
 والباطنیة وله مضنات کثیرة فی علم التصوف مثل کتاب اسرار النقط وشریح اسماء السید الحسنی وشرح
 قصص الحکم وشرح قصیدہ تمزیه فارسیہ و غیره ومن خلفاء الشیخ العارون الرابی خواجا اسحاق الحکمانی
 والشیخ السید الامیر عبد السدین برزش آبادی جد السید الامیر المحترم اقیب المملکتہ الشانیة کان قصباً فی
 دولة السلطان سلیم خان استاذ السید بر وجه نسخة اربع وثمانین و تسعمائة وکان السید علی الهمدانی
 جمع الادراود اختارها من اوراد المشایخ الذین کانوا فی عصره وشریف بجمعهم وباس ایاوهم الشریفیة
 و اقتبس من الوارث القدسیة و انتخبها من جوامع کلماتهم الانسیة و سماها الادراود الفتحیة و فی الیوم
 اوراد الاخوان الکبریة والشیخ الجلیل السید علی الهمدانی اخذ المظفر فقهی عن فقی الدین علی و سید الشیخ
 محمود المزدغانی و هما عن علاء الدوله السمنانی و هو عن نور الدین عبد الرحمن الاسفندیجانی و هو عن الشیخ جان
 احمد جوزقانی عن رضی الدین علی اللام عن الشیخ الکبیر ابی الحجاب نجم الدین الکبیر عن الشیخ اسماعیل الفیض
 عن الشیخ ابی العجیب شهاب الدین عبد القادر السمرقندی عن ابی القشوح عن الشیخ احمد انور الی
 عن ابی بکر النسیج عن ابی القاسم الکرکاسی عن ابی عثمان المغربي عن ابی علی الکاتب عن ابی علی
 الکردباری عن السید الطالیفی ابی القاسم جنید البغدادی عن سری السقطی عن معروف الکرخی
 عن داود الطالی عن حبیب الحجی عن حسن البهری عن علی بن ابی طالب رضی السید عنهم انتهى میگوید
 فقیر مولف این کتاب که معروف کرخی را در نسبت حاصل است یکی که بیان شد تعجب است از
 کفوی که نسبت قوی را ترک نموده و ان ایکنه معروف الکرخی عن الامام علی بن موسی الرضا عن ابیہ الامام
 موسی کاظم عن ابیہ الامام جعفر الصادق عن ابیہ الامام محمد الباقر عن ابیہ الامام زین العابدین عن
 ابیہ الامام حسین سبط الرسول صلی السید علیه وسلم عن ابی امیر المومنین علی المرتضی عن ابی النبی صلی السید علیه
 وسلم الامام جعفر الصادق ایضا انتساب اسے جدہ الی الامام القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق
 عن سلمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق عن ابی النبی صلی السید علیه وسلم انتهى ثم قال الکفوی سمعت
 شیخنا و سیدنا المولے العارون الرابی الشیخ محمد بن یوسف الکرخی السمرقندی یکلم عن شیخنا

عبد الملیک الجانی عن شیخ الخدوی الاعظم حاجی محمد الجوشانی عن شیخ شمس شاه بیداری عن شیخ محمد
الملقب بالرشید عن شیخ السید الامیر عبد الباقی عن شیخ المیرزا شمس ابادی عن شیخ المرشد الکامل وشیخ الملک السیاح
الحملا عن شیخ قدوة العارفين ولیل السالکین شیخ العارف الربانی معدن الملک السیاحی السید
علی الهدانی لایع اورا وفتحه وفتحها من جوامع کلماتهم القدسیة علی حسب ما کانهم الانسیة رای
فے نما سے ان الملایکة یقرؤنها فی شعبه جارکاه ولیلوفون حول العرش و فی ایدیه طیق من نور عا
من الماسک والجواهر ثم یقول شیخ محمد السمرقندی ولما مشایخنا کانوا یقرؤن فی شعبه جارکاه
ومن قضاینہ فخر الملوک وهو کتاب لطیف وانشاء ثم یقول شیخ علی لوزم قواعده السیاطیة القدسیة
والمعنوی وینے علی ذکر اسکا م حکم منہ والولایة و تحصیل السعادة الدنیوی والاخری ومرتب علی عشر
ایجاب الی اخره ذکر سیرت سید محمد الی کر خلیفه وی بود و علی خود خواہد آمد۔

سید برہان الدین محقق الترمذی قدس اللہ تعالیٰ سرہ وی جامع بود در میان شریعت و طریقت
و علم و عمل و دانشمندی بزرگ بود فی النفاست دی سیدہ ست حسینے از ترمذ است از مریدان و تربیت
یا فکمان مولانا سہاء الدین ولد و سبب اشرف وی و خواطر و خراسان و ترمذ سید سر و ان مشہور
بود ہا نزد مولانا سہاء الدین و لد فوت شد وی در ترمذ با جمعی نشستہ بود گفت در یفا کہ حضرت استاد
و شیخ ازین عالم رحلت فرمود بعد از چند روز بخت تربیت مولانا جلال الدین بقویہ تو ویر شد
و خدمت مولانا مدت نہ سال در خدمت و ملازمت وی نیازمندی و ترقیہ یافت گفتہ اند کہ چون
خدمت شیخ شہاب الدین سہروردی بروم آمدہ بدین سید برہان الدین اند سید برہا گستر
نشستہ بود از جای بنشیند شیخ از د آفرینم کرد و بنشست و سخن واقع نشد مریدان پر سید مذکور کہ جب
سکوت چہ بود شیخ فرمود کہ پیش اہل حال زبان حال باید نہ زبان قال پرسید مذکور ویرا چگونہ یافتہ
گفت کہ در یافتمست مولج پراور رہا نے حقایق محمدی بغایت اسکار و بغایت غایت بہمان و
خدمت شیخ صلاح الدین رحمہ اللہ از جملہ مریدان سید بودہ و سید مفرمودہ کہ عالم را شیخ صلاح الدین بنشیند
و عالم را بولانا و ترمذ سید در واقع فیض است سلام اللہ و تحیاتہ علیہ و علی جمیع عباد اللہ الصالحین۔

سید محمد عبد اللہ مرشد ابادی قدس سرہ علوی بود حسینے شافعی الذہب اشرفی القصدات
در اعلام الاختیار و مناقب اہل اوردہ ملخص ان اینست شیخ العارف الربانی والمرشد الکامل

اصحابی جمع القنون المجابرة منبع عیون المشاهدة نقیاح كنوز الحقایق مصباح رموز الدقایق شرف العرفه
 السيد عبد الله بن زین العابدی كان فخر زمانه ومقدم اوانه نسبا وجبا وكان نقيب السادات الاشراف
 بمكانة خراسان وكان نقيب الملكة السیة المحرم الكونیه قبل نسبه الیه و هو جد بیسك ان الشيخ
 اعمارف بالله عبد اللطیف الجاجی الخدوصی لما قدم هذه الدیار طلبه السلطان الفارسی سیامان
 فدخل علیه فقال ان السلطان المذكور اخذ من السلفین وكان مریدا له فانه في انشاء العبد
 عن سبب سببه الشيخ السیة مسططینیه فقال بننا اسبب هذه البلدة ابو بکیر لاریة
 خذو منا السيد محمد فانه نخل الشيخ الاعظم السيد عبد الله بن زین العابدی وهو رجل عظیم القدر شریف
 النسب اخذ السلفین وادبها الطریقه عن خواجة اسحاق الخنلائی عن الامیر السید علی الهدائی عن الشيخ
 محمود المزدقانی عن عبد الرحمن الکسری عن جمال الدین احمد الجوزقانی عن صفی الدین علی لالائی عن عبد الله بن
 البغدادی عن نجم الدین الکبری عن اسماعیل القیسری عن شهاب الدین السهروردی عن احمد الغزالی عن
 ابی بکر النساج عن ابی القاسم الجرجانی عن ابی عثمان الفریبی عن ابی علی الکاتب عن ابی علی الرودبار
 عن حمید البغدادی عن مرقی السیقطی عن معروف الکرمی ابی اثر الشیبة کافر خفی نماند که در ذکر سید علی الهدائی
 این نسبت باینطور نوشته شد که اسماعیل قیسری از ابو النجیب سهروردی و وی از ابو الفتح و وی از احمد
 غزالی و در اینجا بجای ابو النجیب شهاب الدین نوشته و نام ابو الفتح ترک نموده گوییم نسبت که در ذکر
 علی هدائی گذشت و السيد اعظم و شیخ رشید خرقه از سید عبد الله بن زین العابدی و بعد از ان گفت شیخ عبد اللطیف
 که بدان ای سلطان که سید عبد الله صحیح النسب و کثیر الحسب بود و له مقامات و کرامات و مایه
 مع و کتب و نقیب الاشراف و دیار خراسان و بود کسی در اینجا نقیب قهرم که یاده کند عظیم و نفیس و
 نزد سلطان و ارکان السلطنة تا اینکه بلند شد امر او و کار او بالا گرفت تا اینکه نزار نمود و در بار ایشان
 در اعیان و شیخ الاسلام مفتی الانام موسی المظلم استاذ العالم ابو السعد و العمادی و بود که اول ملازمت
 میکرد و در روزها و در روزهای او و بود هم که در بعضی از روزها و شب با حاضر شدیم و مجلس
 عالی او پس شنیدیم بارها که در آن میگردید و بان خود را بروی و بشیر طعن میکرد و او را و میگفت ای اعیان
 چه میگوید شیخ الاسلام و شیخ الانام و زکوة و حج بیت الله الحرام و بود شیخ الاسلام صاحب شرف
 عظیمه طلب کرد اجازت برای حج از سلطان پس فرستاد او و نوئی السید احمدی و تا بنی تسعیمیه

رحمة الله تعالى -

خواجہ ابو احمد ابدالی حشمتی قدس سرہ علوی بود جسے از علمای اقبای طایفہ صوفیہ ذوال مقامات العالمیہ
 والحالات استیضہ صاحب سماع و جہد و حال بود و در خزینہ الاصفیاء نسب او بدینگونه ذکر نموده کہ ابو احمد بن
 سلطان فرسنا بن ابراہیم بن یحیی بن حسن بن محمد المعالی الشہو عبد المعالی بن ناصر الدین بن عبد المعالی
 بن الحسن بن الحسن بن ابراہیم بن علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہم مخفی نمائند کہ عبد المعالی محض پسری ناصر الدین نام
 نداشت غالبکہ در اینجا نام چند پس و دیگر فرو گذاشت شدہ باشد و صاحب خزینہ در بیان سلسلہ نسب
 غلطی نموده مگر انیکہ و علوی و جسے است درین شکے نیست چہ کہ دیگر متقدمین بدین قایل اند فی النہایت
 وی سر سلطان فرسنا است کہ از شرفای جسے است دامیر نولایت بودہ و پرا خواہری بودہ نجابت
 صالحہ شیخ ابو اسحاق شامی بخاندوی آمدی و طعام وی خوردی روزی ویرا گفت کہ برادر ترا نزدی می آید
 بود کہ بر نشانی عظیم باشد می باید کہ بحفاظت حرم برادر خود کنی تا در ایام حل چنینے کہ در آن حرسے
 و شہد باشد بخوردان ضعیفہ صالحہ بموجب فرمودہ شیخ ابو اسحاق بدست خود در میان لیتے و بیازار
 فرستادی و بفرختی و با تہجاج حرم برادر خود می داشتے تا در زمان خلافت مقصم بالمذلفیہ متولد شد
 و همان صالحہ او را در خانہ خودش از وجہ حلال پرورش میداد و گاہ گاہ کہ شیخ ابو اسحاق بخاندوی آمد
 و برآو ان جیسے کہ خواجہ ابو احمد را بدیدی گفتے کہ انمین کو دک بوی ان می آید کہ از وی خاندانی بزرگ
 ظاہر گردد و احوال عجیبہ و نادر غریبہ مشاہدہ افتد و قے کہ خواجہ ابو احمد بسبب سالی رسیدہ
 بود ہمراہ پدر خود سلطان فرسنا قرقصہ شکار بجانب کوه رخت و در اثنای شکار از پدر و اتباع جدا
 افتاد و میان کوی رسید دید کہ چهل تن از رجال السد برسنگ ایستادہ اند و شیخ ابو اسحاق شامی میان
 ایشان است حال بروی بکشت از اسپ فرود آمد و در پای شیخ افتاد اسپ و سلاح ہر چہ داشت
 بگذاشت و پشمینہ در پوشیدہ با ایشان روان شد ہر چند پدر و اتباع وی او را طلب کردند نیا
 بعد از چند روز خبر آمد کہ وی با شیخ ابو اسحاق در فلان موضع از ان کوه با بودہ است پدرش جمعی را بفرستاد
 تا و را ورنہ ہر چند نید وادند و بند نہادند و پرا از انچہ در ان بود باز نتوانستند او را گویند پدرش را نخواست بود
 روزے فرصت یافت با نچا و را در درازا محکم بست و خمد را بشکستن گرفت پدرش را نگاہ کرد دید باہم
 برآمد و ان مقامیت غضب سنگ بزرگ بر داشت کہ از روندنہ بالای باہم بروی زندان روزنہ فرستاد

سنگ را بگرفت باز سنگ در هوا معلق بایستاد و در هیچ نوعی نشتی نرسید چون پیرش انحال مشاوه گردید
 دست وی توید کرد و از وی امثال این کرامات و عوارق عادات نه پندار ظاهر شده است که
 تفصیل ادای آن توان کرد و ولادت او در سست سستین و دواتین و وفات وی در سست نهم و
 خمین و ثلثانیته و عمرش نیش تو و پنج سال بوده و در خرمیه روز ولادت را سستهم رمضان سنه مذکور روز
 وفات غره جمادی الثانی سنه مذکور گفته در خرمیه آورده که خلاصه اش اینست وی چون هفت سالگی سید
 اکثر در مجلس سماع خواجده ابوالحاق شامی حاضر شدی و تعلیم علم ظاهری میرزا وی یافته و بعد شازده ساگی
 از تحصیل علوم ظاهری فراغت یافت و مرید خواجده شد از حلق خلوت گزیده و عیاره پیش گرفته
 چنانچه بعد هفت روز طعام خوردی و وضو کردی و زیاده از سه لقمه خوردی و بعد از چهل روز بقیه
 حاجت انسانی در بیت الخلاء رفتی پس هشت سال ریاضت نشانی شد و تا سست سال پشت بر بستر
 خواب نه نهاد و تا آخر خلافت یافت چون کرامت او مشهور شد علمای عهد بر او حسد بردند و در باب نشانی
 سماع زبان طعن بر خواجده بکشادند و محضره درین باب نوشته پیش امیر نهر که حاکم عادل و خال حقیقه خواجده
 بود بر دند و درخواست بحث نمودند چنانچه مجلس عالی ترتیب یافت پس از اکابر و علمای عهد در آنجا
 جمع آمدند و خواجده را هم طلب کردند و اراده نمودند که چون خواجده بیاید ویرا تعظیم نکنند بعد از آن چون وی بیاید
 بی اختیار تعظیم و استقبال بجا آوردند و بر بالاس صفت نشانند و بجهت سماع آغاز نمودند و خواجده
 محمد خاندانه نام داشت امی محض بود با و مخاطب شده فرمود که جواب بده او خود در آن وقت
 چنان یافت که محدث نرو فقه ترازی و در آن زمان تکلیس نبود و جواب شانی داد که علما خاموش
 شدند و خجل و سرنگون گشتند خواجده بر هر که نظر انداخته صاحب کرامت شده و اگر مرضی بودی
 شفا یافته و همین سماع چنان نوری روشن از جبین مبارکش طالع شد که بعد از آن تا باسمان رسید
 (فالبکه این احوال حضرت شیخ را در وقت مخصوص و غلبه حالت بود نه آنکه مدام بود و الله اعلم بحقیقه الحال)
 خواجده سید محمد بن ابی احمد شیخ قدس الله تعالی سره ولادت او بقول صاحب تریخیلیست
 عاشر الحرم سنه احدى و ثلثین و ثلثانیته و وفات وی بقول مولانا جامی سنه احدى عشر و اربع
 روز و فاته بقول صاحب سیر الی المطالب چهار و بیستم ریح الاول و بقول صاحب سیر غره و حبیب
 بالجمعه عشر نیش هشتاد سال کم و بیش و مولود و نفعش پشت است فی النعمات دی بعد از وفات

چشت راعی منیم رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید یوسف بن محمد بن سمعان ششتم قدس الله تعالی سره دی بقول صاحب خزینہ حسین
الحسینی است و سلسلہ نسب او بدینوجہ بیان نموده که یوسف بن محمد بن سمعان بن سید ابراهیم
بن محمد بن حسین بن عبد الله الملقب بعلی اکبر بن الامام حسن العسكري بن علی النقی بن محمد تقی بن علی الرضا
بن موسی الکاظم بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم جمیعین
صاحب خزینہ در بیان این نسب خطای فاحش نموده چرا که عبد الله را پدر حسن العسكري شمرده و حال آنکه
حسن العسكري بغیر از محمد که او را محمدی گویند اولاد دیگر نداشته و باتفاق مورخین ثابت است که الخال
فلس حسن العسكري باقی نمانده مگر محمد که بزعم شیعه مفقود و نزد باسننت وفات یافته و از وی نسل نمانده
پس نزد باسننت نسل او منقطع است و نزد شیعه مفقود است شاید سلسلہ نسب او بدینگونه باشد
که عبد الله را سید ابراهیم موسی کاظم است الی آخر النسب بالجملة معلومی بود و عالم و مستور و در کابر صوفیه و

است و صاحب سماع و دید و مطلق بود و وفات دی ثالث رجب سنه تسع و خمین و اربعه مائیه فی الزمان
 وی خواهر زاده خواجه محمد بن ابی احمد است و مرید و تربیت یافته وی خواجه محمد تاشقست و پنجبال متاخر
 نشده بود همیشه داشت که خدمت وی کرد و غور و دل و پوشیدن از دست رسته وی بود
 و سن وی پچاس رسیده بود و بسبب خدمت برادر داشت تقال بطاعت خدا و تعالی یل تنوع
 نداشت شیخ خواجه محمد پیر بزرگوار خود را ابو احمد و در خواب وید که گفت در ولایت شاقلاان مروی است
 محمد بن سحران نام تحصیل علوم کرده و روزگار فطیاح گذرانیده خواهر خود را با وی عقد کن خواجه ویرا
 طلب داشت و همیشه را با وی عقد کرد و وی هم در چشت متوطن شد خواجه یوسف از ایشان
 متولد شد خواجه محمد بعد از شصت و پنج سالگی متاخر شده بود اما ویرا پنج پسر سه بزرگی رسیده بود خواجه
 یوسف را بزرگ فرزند می داشت و تربیت میکرد تحصیل علوم و سلوک راه خدا و تعالی ولایت
 ینمود بعد از وفات وی قایم مقام وی شد خواجه یوسف را بعد از پنجاد سالگی میل انزو و انقطاع
 شد خواجه است که نزدیک بزار خواجه حاجی مکی که بسیار بزرگ بوده و شیخ ابواسحاق شامی زیارت
 ایشان را بسیار میکرد و چله خانه در زمین بکند با شارت با لقت غیبی ان موضع را که حالا چله خانه وی است
 اختیار کرد چون میل و کنند او در دوزمین بغایت محکم بود چنانکه پنجاس انرا توانست کند خواجه بکند بر داشت
 و برست مبارک خود از چاشتگاه تا نماز پیشین انرا با تمام رسانید و مدت دوازده سال در آنجا بسر
 برد چندان سکر و وهشت و دله و هجرت بروی نمالبد شده بود که گاه بودی که چون خادم اب و وضو بر دست
 وی ریخته و ثمانه و وضو از خود نایب گشته و یک ساعت کا پیش و ران غیبت با ندو و باز حاضر
 شده و وضو را با تمام رسانیدی در آنوقت که شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبید الله الانصاری
 الهروی قدس سره الله تعالی بزار چشت رسیده بود و یادی ملاقات کرده است و بعد از عاودت
 بهرات در مجالس و محافل استخسان وی میکرد و دعوت خواجه یوسف بهشتاد و چهار سال رسیده و در
 وفات خود پسر مهین خود خواجه قطب الدین بود و در تحصیل علوم و صحبت کرد و قایم مقام خود گردانید
 رحمه الله تعالی

مردود وین یوسف پیشه قدس الله تعالی سره در قرینه آورده که در عمر هفت سالگی تران خفایا
 و در شانزده سالگی کمال تحصیل علم رسیده و کتاب منهاج العارفين و خلاصه الشریعت تصنیف

کرد حق تعالی او را قبولی عظیم داده بود چنانچه از بیت المقدس تا نواحی حبشه و بلخ و بخارا و غیره سیر نمود و در هر
 خلیفه داشت و مردم را نش را احمدی و نهایتی نمود و فراروی محل اجابت دعا است و اولاد او نیز
 بوده اند چنانچه خطه حبشه از اولاد وی موراست ولادت وی ستمه تلشین واریجاتیه و وفات وی
 غیر رجب ستمه سبع و عشرين و خمسایته و قیامه پدرش وفات کرد عمر او وقت نسبت و نه سال بود
 در نقیض گفته که عمر او وقت نسبت و شش سال بود و هذا هو الراجح برین تقدیر ولادت او ستمه
 تلشین واریجاتیه باشد و مدت عمرش بقول ربع نود و چهار سال است و السلام فی النجات
 وی در سن هفت سالگی قرآن را با و انجیل حفظ کرده بود و تحصیل علوم اشتغال میداشت چون
 والدین بزرگوار وی خواهر یوسف از دنیا رفت و ویرایکای خود بنشانند وی بخصال حمیده موصوف بود و
 با فعال پسندیده معروف و معروف انولایت همه در مقام عقاد و محبت و انقیاد ابرادیت وی بودند و
 توفیق شرف محبت و دولت تربیت شیخ الاسلام احمد النامی الحامی قدس الله تعالی سره نیز یافتند
 در انوقت که حضرت شیخ الاسلام احمد از ولایت جام هرات تشریف آورده بود خواص و عوام مشاهده
 کرامات و خوارق عادات که از ایشان ظاهر میشدند و همه مرید و متقدوی شدند و این قصه در
 اطراف و کناف انولایت انتشار یافت و از نواحی هرات توجه فراتر به حبشه شد خبر آمد که خواج
 مود و چشمه مریدان بسیار جمع کرده است آید تا شیخ الاسلام را از ولایت بیرون کنند اصحاب
 شیخ الاسلام انرا پوشیده میداشتند وی خود از همه بهتر میدانست چون روزی با باد سفره آوردند
 گفت که ساعتی بگریه کنید که جماعت رسولان در راه اند چون ساعتی برآمد خادم در آمد که انجماعت رسیدند
 ایشانرا در آوردند و سلام گفتند و جواب شنیدند و طعام خوردند و سفره برداشتند شیخ الاسلام گفت
 که شما میگویید یا بگوئید که شما بچه کارانده اید ایشان گفتند حضرت شیخ بفرمایند فرموده که خواج زاهد مودود
 شمارا فرستاده است که اگر بگوئید که تو بولایت بایچه کارانده ای سلامت بازگرد و اگر چنانکه باز بایگردان
 ترا بازگردانیم رسولان تصدیق کردند پس فرمود اگر مراد از ولایت این دیهاست این ملک مردمانست
 نه از ان دوست نه از ان من و اگر مراد از ولایت این مرگمانند ایشان خود را علیا سبخرند
 پس شیخ الشیوخ سبخر باشد و اگر مراد از ولایت است که من میدانم و اولیا سبخر است
 عزوجل میدانند و با ایشان غایم که کار ولایت چیست و چو تست چون این سخن گفت ابری

غیرم برآمد و شبانه روزی ببارید و هیچ منقطع نشد روز دیگر ببارید و شیخ الاسلام گفت که ستوران ساخته
کنند تا بروی صحاب گفتند که امکان ندارد که ورین دوسه روز بعد از آنکه دیگر ببارد هیچ ملاهی انساب تواند
گذاشت شیخ فرمود که سهل باشد که امر در ملاهی کنیم پس روان شدند چون به بحر ابرون اندر شیخ الاسلام
نگاه کرد و دیگر جمیع انبوه سلاجهای بسته همراه ایشانند پرسید که ایشان کیانند گفتند مردان و مجاهدان شما
اند شنیده اند که جماعتی بعد از شهادت شما آید فرمود که اینها را بازگردانید که تیغ و تبر کارسجاست
و سلاح این گروه سلاح دیگر است شیخ الاسلام بایست چند روزی براه نهادن چون بکنار آب رسیدند
آب بسیار بود شیخ الاسلام فرمود که امر و قرار نیست که ما ملاسه کنیم سینه از معارف آغاز کردند
چندان فوق بدانند رسید که هر دو راه و حیران شدند پس فرمود که چشمها را برهم نهد و بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم تا سه بار تکرار کرد و هر کس که چشم زد و باز کرد و پاسه اخرا از کرد و هر کسی که ویر کشاد
خود را بران طرف آب یافت پس پای افزای ایشان خشک بود چون رسولان آنرا مشاهده کردند
تجلیل پیش خواجه مودود رفتند و این حال را باز گفتند کسی باور نداشت خواجه مودود یاد و هزار
مرد سلاح بسته متوجه شدند و در راه شیخ رسیدند چون نظر شیخ بروی افتاد از اسب پیاده
شد و بوسه برپاسه شیخ داد شیخ دست بر پشت وی میزد و میگفت کار ولایت چون می بینی
ندانستی که ولایت مردان چشم و سلاح نباشد بر و سوار شو که کوه و کوه و نهد آنکه که چه میکنی چون
بره و اندر شیخ الاسلام باصحاب خود در محله فرود آمدند و خواجه مودود با مردان در محله دیگر روز
دیگر مردان خواب مودود گفتند که ما آمده بودیم تا شیخ احمد را از ولایت بیرون کنیم امروز
با ما و یک دیده چشمست در تیغی بهر ازین اندیشه باید که خواجه مودود گفت و اصواب چنان
منه نماید که ببارد و بر خیم و چذمت وی روییم و اجازت خواهیم و باز گردیم که کار وی نه بقوت بازو
باست مردان گفتند که ما هم مشورت کرده ایم صواب نیست که با سوسه بر کار کنیم که چون وقت
قیامه خلوت شو و پیش وی کسی نباشد در تنه چند در خدمت تو برویم و ساعی بنیاد کنیم و
حالتی براریم و دران میان چیزهای بروی زمین خواجه مودود گفت که این صواب نیست که صاحب
ولایت و کرامت است اما فائده نداشت چون وقت قیامه شد اصحاب شیخ متفرق شدند
خادم خواسته که جامه خواب با ستر تا شیخ قیامه کند فرمود که یک ساعت توقف کن که کاری در پیش
است

نگاهداری و بیگونی خادم چون در کیشا و خواجہ مودود را دید کہ با بقی انبوه در آمدند و سلام گفتند و آغاز
 سماعی نمودند و نو و زدن گرفتند شیخ الاسلام سر بر آورد و گفت ہی ہی سلا کجائی و این سلا امری
 بود سر من از قفسه مجانین و صاحب کرامات او پیوسته در خدمت شیخ الاسلام بودی ہم در خط
 حاضر شد و بانگ بر ایشان زد و ایشان کفش و دستار می گذاشتند و دیگر نچیندین خواجہ مودود را ندیدند
 غل بر پای خواست و با ستغفار سر بر بند کرد و گفت بر شمار و شن است کہ این نو بیت بن باین ندا
 ندا شد شیخ الاسلام گفت لا ست میگوئی اما چرا با ایشان در آمدن موافقت کردی خواجہ مودود گفت
 بکر دم عفو فرماید شیخ الاسلام گفت عفو کردم برو این قوم را باز گردان و دو خدا شکار نگاه داشت
 روز تو وقت کن چنان کرد پس شیخ الاسلام آمد و گفت چنانکہ گفتہ بودی کردم دیگر چه میفرماید تا
 چنان کہ گفت شیخ الاسلام فرمود کہ اول صلا بر طاق زور و عالم منور کہ زہد بے علم سخره شیطان باشد گفت
 قبول کردم دیگر چه میفرماید فرمود کہ چون از تحصیل فارغ شوی اخیاسے خاندان خود کن کہ اباد اجداد تو
 بزرگ بوده اند و صاحب کرامت خواجہ مودود گفت چون مرا بجای خاندان میفرماید ہم شمار و دیگر
 و ہمین مرا جلا رس فرماید شیخ الاسلام گفت کہ پیشتر ای پیشرا مدد دست وی گرفت و بر کنار چارپوش
 خود بنشانند و سہ بار گفت کہ بشرط علم پس سہ روز در خدمت شیخ الاسلام بود و فواید بسیار گرفت
 و نواز شہایان دت و بازگشت و بعد از ان باندک فرصت بمجتہد علوم کبیل قارن بجانب بلخ و بخارا رفت
 برو مدت چهار سال بقدر وسع و امکان در ان باب اجتماع نمود و در ان دیار ہر جائز وی آیات نور
 ذکر اہل بیت علیہ السلام فی ان بطول فی انجا ظاہر شد بعد از ان بحیثیت مراجعت کرد و تیرہ بیت مریدان
 و مستفیدان مشغول شد و از اطراف طالبان روی ارادت بحجت و خدمت وی آوردند انہی صفا
 خزینہ قصب ملاقات خواجہ مودود با احمد جامی از ملفوظات مودودی بنوع دیگر نقل نموده کہ بسیار سخنان عجایب
 اینست چون نزد ائمہ حروف قول صاحب نفحات مرجع است لاجرم ترک ان نموده انچہ مرجع دانست
 نقل نمود و الحمد للہ بحقیقۃ الحال

احمد بن مودود بن یوسف الحشیشی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی در علوم ظاہری باطنی عالم در
 ارشاد و ہدایت مقتدای وقت بود و بحجت شیخ شہاب الدین سرور دسے رسیدہ حضرت شیخ
 ویرا تعلیم فرمود و قریب دسے و چشت است و فی النہای دسے بسیار بزرگ بودہ و بعد از پدر بمقام

دی نشسته و مقبول همه طوایف بوده و بر کافه انام شفقت عام و مروت تمام داشته است گویند
که شبیه حضرت رسالت اصلی الصلوة علیه و آله و سلم در واقع و دیده که فرمود ای احمد اگر تو مشتاق باشی ما
مشتاق توایم چون با ما شد سه یار موافق اختیار کرد و مجبور و از چنانکه کسی ویرانشا سبب زاری
حرمین الشریفین زادها الصلوة تشریف آفرید که با ستودن شد چون اقامت ارکان و شریک جی که در مجرم مجرم
مدینه و در فتنه شریفه مصطفوی صلی الصلوة علیه و آله و سلم علیه زوار با تخت التاج یا توجه نمود و مدت شش ماه مجاورت
کرد و گویند که مداومت و مواظبت وی بجای آورد و حریم خلوات را اگر ان دعواستند که دیر بر نماند
از وفات شریفه او را از چنانچه همه حاضران شنیدند که ویران نمایند که از جمله مشتاقان ما است و بعد از مرگ
از مدینه بنجد او رسید و در فغانه شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الصلوة تعالی سره فرو و آید و ویرا
تعلیم و احترام بسیار کرد و خلیفه بنجد او بنام خواجی که دیده بود ویرا طلب کرد و وظایف اکر ام و احترام بجای
او و خلیفه را تعیاج جایگزین و مواظبت و پذیرگفت و همه در محل قبول اقتاد و نتوانست و در مدینه بمقام خلیفه
خلیفه محترمی بر داشت چون بیرون آمد بر فقر قسمت کرد و بجز اسان توجه نمود و ولادت وی در سنه
سبع و شصتیه بوده و وفات وی در سنه سبع و سبعین و شصتیه رحمه الصلوة تعالی -

سید محمد بن علی المهدی قدس سره ذکر والد بزرگوارش غریب گذشت داشت مال را با داشت
حال جمع نموده داشت حقیقه پر بزرگوار خود گذشته جامع بود در میان شریعت و طریقت نسب عالی و حسب
و افراشت موصوف بود و کمال زهد و علم و ورع وفات وی در سنه تسع و ثمانیه بعد از پدر نسبت
و چهار سال زندگی کرد در خزینه الاصفیا و در ده که وی خلیفه اعظم پدر خود است و بعد نسبت و دو سالگی بعد
وفات پدر عالیقدر و کشمیر آمد و تا دوازده سال بهدایت خلیف و ترویج اسلام معروف ماند و سلطان
قلب الدین و سلطان سکندر بیت شکن حلقه اطاعت وی بگوش هوش خود انداختند و سببه صالحم
سبب تاج خاتون بنت سید حسن بهادر را ب عقد نکاح وی در دوازده سال غنیفه تا پنج سال تجت انحضرت
مانده بر حمت حق میو است و دختر ملک سبیه وزیر سلطان که بعد تشریف بری انحضرت خاتمت اسلام
پوشیده ب خطاب ملک سیف الدین مخاطب شده بود ب عقد نکاح وی در اند و حضرت سید رساله
در علم تصوف برای سلطان نوشت و کتاب شرح منطق در مدت یک شب بنام سلطان سکندر نقشبند
فرمود و بدین غایت رواج احکام شرح و کشمیر مروج شد که سماع و فرا میر یک قلم از ان خط موقوف

و دهل سوای دروازه سلطانی هیچ جانی نواختند و سلطان سکندر پاسبان را بجناب خانقاهاست
بر سر شنبه یون بنا کرد که آغاز انعامات در سال مقصد و نو و هشت و اتمام در مقصد و نو و نه بود و
حضرت سید یکدانه جوهر محل بدخشته که همراه داشت تیر کا سلطان سکندر عطا فرمود و در سال شصت
سید محمد از کشمیر روانه بیت الله گردید و وقت رخصت سلطان را برای ترویج اسلام تاکید فرمود و چنانچه
سلطان حسب آنچه بجناب بدخشته مقرر شد که هزار باغخانه را مسما کرد و فغان بنام
را داخل اسلام نمود و چون ترویج غلظی است که سلطان سکندر بت شکن سه هزار رسته های زنار
از گردن افکند برادرده سید باربد و خدمت و چون سید محمد مهدی بعد از حج کعبه از خطبه کشید شد بقیام کولاب
جای که حضرت امیر کبیر رحمت حق پیوسته بود و رسید خدمت اقامت ازین دار برداشت و بر سبست و
در چو از فرار پدر بزرگوار و فتن گردید و رحمه الله تعالی

سید ابوالحسن المظفری الشافعی قدس سره و نفحات الانس آورده که نام وی علی بن عبد الله است
شرفیه است حبشه ساکن اسکندریه بوده است و چون کشمیر انجا بجهت وی پیوسته اند از کبار اولیا
الله و عظامه مشایخ است تونی سینه اربع و شصت و سلسله عالمیه شافعیه بوی نسوین
است ذکر وی و نفحات طول است رحمه الله تعالی

سید شمس الدین علامه تبرجانی قدس سره کنیت او ابوالحسن است و علوی بود و صحیح النسب و ریاض
علوم عقلی و نقلی یکانه روزگار و فرزانه اعصار بکتهای زمان و بی نظیر دوران و حیدر عصر و فرید و هم بود
و جامع بود در علم و روح و صاحب تصانیف عالمیه کثیره بود در فن میر و نحو میر و شرح فارسی بر کافیه و صفوی
و کبریه و میر الیساغوی و میر برقیله و شرح فیض شرح میراجیه و شرح فیض و شرح مواظف و حاشیه کشاف
و حاشیه اسرار التنزیل و غیره از تصانیف او است و ولادت وی سنه اربعین و سبعمائه
وفات وی سنه ثمان و شصت و ثمانیته اخذ علم از مولانا قطب الدین رازی که صاحب قطبی است
نموده و بصحبت ایسی علمای کبار و مشایخ نامدار از کسوفیه رسید و اخذ از قطب از خواججه علامه الدین
عطاره فوّه و وی از خواججه بنام الدین نقشبند بخاری الی انرا النسبه و بصحبت مولانا نظام الدین خاوش
و شیخ زین الدین علی کلال از صوفیه رسید و بیست و یک فرموده است نه نفحات در ذکر خواججه
علامه الدین عطار رحمت کتاب میگوید که این فقیر از مکتبه غریبان شنیده است که قدوة العلماء

واسوۃ الکبر و المقدیقین صاحب التصانیف الفایز و المحققات الرائقة السید الشریف الجرجانی مدظلہ العالی
 کہ توفیق انحرط و رساک اصحاب حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس سرہ یافتہ بودہ است و نیاز و
 اخلاص تمام بخا و مان و ملازمان ایشان داشتہ بارہا میگفتہ آسن بصبحت شیخ زین الدین علی
 کلال کہ ز شایخ شیراز است نرسیدم از رخصت ز رستم و تاب بصبحت حضرت خواجہ علاء الدین نہ
 پیوستم خدایا انشا تھم و نئے الرضات بعلی بن الحسین الواعظ الکاشف حضرت خواجہ علاء الدین
 قدس سرہ خدمت سید شریف را بصبحت مولانا نظام الدین خاموش امر فرمودہ بودند و خدمت سید
 شریف بفرمودہ حضرت ایشان ملازمت مولانا نظام الدین خاموش علیہ الرحمۃ مینمودند و سید فرمودہ
 کہ خدمت مولانا نظام الدین خاموش فرمودہ اند کہ چون خدمت سید شریف جرجانی بصبحت حضرت
 خواجہ علاء الدین پیوستند حضرت خواجہ ایشانرا قبول فرمودند ایشان از حضرت خواجہ التماس نمودند
 کہ مرا صحبت بکنے فرمائید از اصحاب خود کہ بواسطہ وی بہیت این مجلس حاصل کنم و مناسبت باہل
 این نسبت پیدا سازم حضرت خواجہ ایشانرا بصبحت ما حوالہ کردند و خدمت سید بعد از فراغت درس
 سے آمدند و پیش ما سے نشستند و سکوت میکردند روزی نشستہ بودند مراقبہ کردہ ناگاہ بی خود
 و بی طاقتہ از ایشان ظاہر شد چنانچہ غمازہ از سر ایشان افتاد بارضا سقیم و غمازہ بر سر ایشان نیامد
 چون بحال خود آمدند سبب ان بخودی پرسیدیم گفتند عرازا بود کہ کی ساعت لوح در کہ من از نقوش
 علیہ پاک شود و زانے دل من از اندیشہ معامات خود خلاص یابد درین ساعت بکرت این صحبت
 ان منے دست و او از غایت ذوق و لذت ان مرا بخودی روی فرمودہ و از من بی ادبی صادر شد
 و نئے اعلام الاخبار الکافوی سید الدہر و سید العصر استاذ البشر و العقل الحاوی عشر فردۃ المحققین و
 اسوۃ المدققین اخطا طون الالہی تقان الحکمتہ بو علی المنطق فارابی الفطنتہ صاحب النفس القدسیۃ
 الربانی المولوی الفاضل الکامل ابو الحسن السید الشریف الجرجانی شریک ولید الشریف قدس سرہ بلدۃ
 جرجان من لایئہ استر اباد سنۃ الیمین سبجائتہ و مات ببلدہ شیراز و دفن بہا یوم الاربعاء السوس من ربیع
 سنۃ عشر و ثمان مائتہ و ہوا بن ست و سبعین سنۃ ذکر وی بشیخ و بسط تمام و اعلام الاخبار
 رحمہ اللہ تعالیٰ -
 معین الدین حسن الحسینی الشجرہ قدس سرہ درائین اکبری آورده خواجہ معین الدین

رنجایندگان مسلمانان را بجا بخت است او را در خواجه شفاعت بر او گفته فرستاد و تیمور گفته شیخ را قبول کرد
و گفت ای نمود در اینجا است و نشسته سخنان غیب میگوید چون این سخن خواجه رسید فرمود که بنشین و
راهنده گرفتیم و دادیم همدان ایام شکر سلطان معزالدین شام از غریب رسید و تیمور مقابل لشکر
اسلام بایستاد و دست معزالدین سام اسیر گشت و از آن تاریخ باز درین دیار اسلام شد و پنج
کفر و فساد متسلسل گشت و فساد وی سادس رجب سنه ثانی و ثانیین و ستائمه و قبل آن
ذی الحجه و یوم النحر هو الاول و راجع که موضع اقامت او بود مدفون گشت انتی بالجله دیار هندوستان این
مقدم او پرست و معد و است در میان کبابر علماء و اولیا و موصوف بود کمال مرع و تقوی و بی
از علماء بهجت او رسید راه ساوکی پیش گرفتند و از مقر بان درگاه الهی شدند و کرامات و خوارق عادت
بسیار از وی سرزد شده و اگر انما را برز و تقوی و هدایت خلق معروف ساخته و تاریخ فرشته
آورده که چون عمر و بنو دسا لگی رسید سید و به الدین محمد که دختره بان داشت خواجیه و دید که امام خضر
صادق رضی الله عنه بوی میگوید که ای فرزند اشارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بدینگونه است
که دختر خود بمعین الدین حشمتی برهنه که او را و اهلان درگاه الهی است و حجابان خاندان رسالت پناهی
است چون آن خواجیه بیدار شد خواجیه معین الدین بگفت خواجیه گفت عمرم باختر رسیده مگر چون
اشاره حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم فرمان امام تمام بخدا عت چاره ندارم پس ببقیاس
شهریت انداخته ببقیاس کل خود را و در و بعد از ابل هفت سال دیگر بزیست از فرزندان شدند
انتی سلاطین هند کمال اعتقاد بوی میداشتند و ذکر وی در تاریخ فرشته و دیگر کتب طول و طویل
ست ما ختم را کار کردیم رحم الله تعالی اما نسب او صاحب خزیمه الاصفیاء بنو بهر بیان کرده که
معین الدین بن غیاث الدین بن کمال الدین بن احمد حسین بن طاهر بن عبد الغزیز بن ابراهیم بن ابی
علی الرضا علیه السلام آخر النسب که امر را اگر بقول صاحب روضه الشهدا نسل امام علی رضا از امام محمد
جاری است ازینجا مستنبط میشود که از دیگر فرزندان او عقب نمانده پس از نسل ابراهیم بن ابی
شمر دن چه معنی دارد شاید با خلمات روایت از ابراهیم بن نسل بوده باشد و الله اعلم بحقیقته
مگر آنکه او بنی فاطمه است و بنی شکی نیست چرا که با اتفاق مورخین او را حشمتی بنویسند و نیز میگویند که
پسر خاله سید عبد الله و جیلاست رضی الله عنه بوده ازین سبب صاحب ایکن اگر او را حشمتی بنویسند

بالجملہ تولد او سنہ سبع و ثمانین و چھ سو تیرہ و درود او در جمیع ستمہ احدی و ستین چھ سو تیرہ و انوقت
 کما بیش بشت و چار سال و وفات او در شب ششم چہشتہ ثلث و ثمانین و ستائیم او تو در وفات
 سال بود و سید عبد القادر الجیلانی و شیخ عثمان مارونی و نجم الدین گبرٹی و طلائین کرمانی و یوسف
 ہمدانی و ابو سعید تبریزی و ناصر الدین استرابادی از مشایخ او بنید و با عبد الواحد لاسرک ملاقات و صحبت
 داشتہ و محمود اصفہانی و شیخ الشیخ شهاب الدین سرور و سہ و خواجہ قطب الدین بختیار کاکی
 و مولانا ضیاء الدین حکیم و یادگار محمد حاکم سیر دار از خلفائے و نیز و سید جلال الدین میرزئی گنج روان گنج
 بجن قدس سرہ نیز صحبت دی رسیدہ از دی فیض باب گشتہ در خلفائے دی معدود گشتہ چنانکہ
 در ذکر شیخ جلال الدین بیاید انتہی۔

خواجہ قطب الدین بختیار کاکی الاثنی قدس سرہ او ش تصبیہ است از ولایت ماوراء النہر او
 علوی ست و حسین صاحب خزینہ نسب او بدینوجہ بیان نمودہ کہ قطب الدین بن کمال الدین بن
 موسیٰ بن احمد بن کمال الدین بن محمد بن احمد بن اسحاق بن حسن بن معروف بن احمد بن رضی الدین
 بن حسام الدین بن رشید الدین بن امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ در بیان این نسب از
 صاحب خزینہ غلطی واقع شدہ چرا کہ امام جعفر صادق پیسرے رشید الدین نام نہ داشت اساسے
 اولاد کریم او در وقت الاحباب و کشف النفس موفقتہ الایمہ و غیرہ مسطور است و بر علمائے نسب مخفی
 نیست ہمانکہ باین رشید الدین و امام جعفر صادق چند واسطہ دیگر بودہ باشد انتہی اخذ از طریقہ
 عن سید معین الدین حسن السجری عن عثمان الہارونی عن ابی ابراہیم بن کمال الدین بن احمد بن رضی الدین

کہ وی از او ش فرغاد است از پدر خود نامزدہ و نظر از خضر برگرفت و جوای ہمنون کالیہ و داشت کہ
 خواجہ معین الدین باوش گزارہ کردہ در شہر وہ سالگی از وار دہت یافت خلافت برگرفت و سفر
 گزیدہ در بغداد و خزان از بسیارے اولیا فیض اندوخت بآرزوی دیدار پیر ہند اندیکچندی بسرخ
 بہاؤ الدین زکریا پیوست و در زمان فرمان روائی شمس الدین التمش پہلی اند خواجہ بدین آذربایجان
 رسید پس از چندے اورا گذاشتہ باز گردید او فراوان فیض بعالمیان رسانید بآذربایجان
 شنبہ چار و ہجہم ربیع الاول سال شصت و سہ و سہ رخت بہتے بر لبست خواجگاہ در دہلی
 است ز بار نگاہ کہ دمہ و در تاریخ فرستہ آوردہ و قتیکہ پدرش وفات یافت او یک سال شش ماہ

[illegible]

چون کسی بزرگوارت او اندرے زمانے بایستہ ناجو باز اندرے آنگاہ بایندہ مشغول شکر اگر ازال
 خود با حال ایندہ چیزے بگفتندے گفتمے مرا خود درواید و باز بجی مشغول شکر اگر کیے از اولاد
 او بروے او از ان خیر شکر مگر بعد زمانی نفیست که وی در اول عهد بمغیر خواب قدری بختی و در
 آخر عمر ان هم بیداری بدل شد و شیخ مرثیہ بخش در سلسلہ الذہب ذکر او چنین کرده است بخیرا لاد
 کان من الاولیاء السالکین المتراضین المجاہدین بالجمود والفرقة وقلعة الطعام وقلعة المنام وقلعة الکلام
 والذکر بالدهام فی الاربعینات ودر نمے احوال الباطن شان کبریا المکاشفین ذکر تاریخ فرشتہ
 آورده کہ او حفظ قرآن نموده و در آخر عمر متاہل شدہ و او از فرزندان بودند و بغایت فاضل بود و در ہرگز از فرج
 و غیرہ نمیکرد آنچه سے یافتہ ما روز مرت میگرد و صاحب کشف و خارق عادت بود و در کار اصلاح
 و تقوی گذرانیدہ و بجمیت معین الدین چشتی رسیدہ و اخذ طریقت از وی نمود و بعد از ان بصحبت
 شیخ الشیخ شہاب الدین سہروردی و شیخ اوجہ الدین کرمانی و سید جلال الدین تبریزی کے گنج روان
 گنج بخش و بہاء الدین زکریا ملتانی و قطب الدین علی بختانی رسیدہ و ماخضر علیہ السلام و حال انصیب
 ملائم شدہ و سلطان دہلی شمس الدین الشمس و شیخ الاسلام دہلی جلال الدین بسطامی و قاضی حیدر
 ناگوری و شیخ بدر الدین غزنوی و شیخ فرید الدین شکر گنج و خواجہ محمود مومینہ و زوق الدین منور و غیرہم
 از مریدان و معتقدان او بند و شیخ فرید الدین خلیفہ و مہبت و وجہ تسمیہ او بکاکی است کہ کاک نان تانک
 گویند بزود خود گفته بود کہ دیگر قرض کنی بوقت ضرورت از فلان طاق بسم اللہ بکوی و کاک بکیر بخپان
 شد کہ فرمودہ بود و روزی تو اسے این بیت بخواند کشکان خیر تسلیم را ہر زمان از غیب جانی دیگر است
 سہروردی برین بیت تو اجد داشت بہان و جد بر دکر دے در تاریخ فرشتہ و غیرہ طویل است
 رحمہ اللہ قواسے -

سید جلال الدین تبریزی کے گنج روان گنج بخش قدس سرہ کہ او را شیخ جلال الدین تبر
 میگردید و انجناپ علوی بود یا نہ و در کتب تواریخ کہ ایک پیش نظر است تصریح دیدہ شدہ چون انجناپ
 املاک افرادان در نیم ملک بنگالہ وقف نموده و فقیر اباعن جد متوے ان اوقات کہ مسے پر گنہ بایں
 ہزارے یعنی بیست و دو ہزارے متعلقہ ضلع مالہ و دنیا چور است میباشد و در سلامی
 شاہے کہ بجا غلامے من مرحمت شدہ سید نوشہ و در دفاتر نیز سید متویند و سیادت

او مشهور و معروف است لاجرم بدانست مولف انجناب علوی است انجناب جامع بود و در میان شریعت
 و طریقت و در میان علم ظاهری و باطنی و در هر دو درک و تجربه و سخاوت بے نظیر و در شجاعت
 و شجاعت دین اسلام و ترویج شریعت عظیم الشان بود و اوقات شریفه خود را بر جاده شریعت مستقیم
 داشته پیوسته بعبادت و هدایت خالق معبود داشته و با وصف دولت و لباس فقر
 زندگی کردی چون نیا مطلقه بزرگوار دی حضرت شاه ولایت کرم السوره بود و لاجرم کمال او با انجناب همورت نسبت
 زلال دنیا را چنان زد پشت پا تا نیاید در نکاح اولیا
 انجین کبری آورده که دی میر شیخ ابوسعید تبریزی است پل سنو گردن دو مشت شیخ شهاب الدین سهروردی افشار و اشکر
 پرستاری خلافت رسید و خواجہ قطب الدین شیخ بہار الدین زکریا فردان دوستی داشت شیخ نجم الدین
 صفری که شیخ الاسلام دہلی بود یکمین او برخاست و از ناتوان مینی ناپار سازنے را بران داشت
 که شیخ را دامن الوتومت گرداند و از دم گیرانی شیخ بہار الدین زکریا با دوستی گفتار پیدا کنی
 گرفت از انجا بہ بنگالہ شتافت خواجہ گاہ او بند دیو محل است انقی خفے نما ند کہ دیو محل علاقہ گجرات است
 و در تاریخ فرستہ آورده کہ چون شیخ جلال الدین تبریزی بار دوم از خراسان بفریاد
 آمد خواجہ قطب الدین بختیار کا کے را دیدہ محبت بسیار بہم رسانیدہ خبر خواجہ معین الدین چشتی
 را بادا کہ از خراسان بسندوستان تشریف بردہ اکنون در بلدہ دہلی است پس بمعیت خواجہ
 قطب الدین نامتان آمد و بمعیت بہار الدین زکریا رسیدند بعد از ان قطب الدین بمعیت
 دہلی و شیخ جلال الدین بسبت غزین رفت انتہی و تاریخ ریاض السلاطین کہ تاریخ بنگالہ است
 آورده کہ وقیقہ سلطان علی مبارک الملقب بسطان علاء الدین از قریب حضور ملک
 فیروز دور شد سمت بنگالہ روان گردید و را شناسے راہ بعالم رویا با حضرت مخدوم شاہ جلال
 تبریزی قدس سرہ در خورد و چرخ و منتہا مخدوم حضرت مخدوم را خوش ساخت تا حضرت مخدوم
 فرمودند کہ ما را صوبہ بنگالہ و حکیم ابراہیم مبارک کافی راست خواہی کرد علی مبارک انگشت اول
 بدیدہ نہادہ پرسید کہ در کدام جا حکم تیار ساختن مکان میشود فرمودند کہ در بلدہ پنڈوہ جاسیکہ
 سرخشت بالاس ہم بیابے و یک گل صدر برگ نازہ و تر زیر ان خشت آبچینہ ہما بخایید ساخت
 چون علاء الدین تفصیل کہ در ان کتاب مندرج است بر تخت بنگالہ نشست بعیش و عشرت

شغول شد فرمان حضرت مخدوم را فراموش کرد تا شب باز حضرت مخدوم را بخواب دید که میفرماید
ای علاء الدین سلطنت بنگال یافته و حکم مارا فراموش ساختی علاء الدین روز دیگر تفحص نشان
نخست با نمود چون مطابق فرموده حضرت مخدوم براسه العین مشاهده کرد تا اینجا میکانی که ایوم
اناران موجود است راست کرد انتی در اخبار الاخیار آورده که دوسه از کتب مشایخ است مناقب
او از اینچ در کتب مشایخ چهره شسته اند معلوم توان کرد در قوایر القواد نقل از سلطان المشایخ
میکنند که شیخ جلال الدین تبریز سے مرید شیخ ابو سعید تبریز سے بود بعد از وفات پیر در خدمت شیخ
شهاب الدین سهرورد سے افتاد خدمت بای که کرده بیچ بندہ و مرید بر میسر نشو و گویند که شیخ شهاب
ہر سال بسفر حج رفتے پر شدہ بود و وہ فیصلہ توشہ کہ براسے او میداشتند چندان پر فراج او
موافق نبوده است شیخ جلال تبریز سے توسے کردہ بود کہ دیگران سے و دیگی بر سر کردہ می برد و تیش
دران کرد و چنانچہ سہرا و نسوز و تا چون شیخ طعام طلبید سے طعام گرم پیش برد سے و دی با خواجہ
قطب الدین و شیخ بہاء الدین مودت داشتند و ذکر او در کتب مشایخ چشت بسیار است و
بعد از ان زمان خواجہ بدلی تشریف آورده بود شیخ نجم الدین مہر سے شیخ الاسلام دہلی کہ قبر او بر قبر مولانا
برہان الدین بلخی است ما و نقاری پیدا کرد و او را با عرسے شیخ شہم ساخت و چنان انگشت
کہ او را جانب بنگال روان کرد و چون در بنگال رسید کہ فرما آب نشسته بود بر غاسق و تجدید
وضو کرد و عافران را گفت بیا نڈنا بر جہازہ شیخ الاسلام دہلی نماز کینم کہ او این ساعت نقل
کرد و چنان بود کہ بر زبان اورفته بود و بعد از ان کہ نماز کرد و سوسے عافران کرد و گفت اگر
شیخ الاسلام دہلی مارا از شہر بیرون کرد و شیخ ما و را از جہان بیرون کرد میگردد مولف کہ از اینجا
معلوم مے شود کہ انتخاب شافعی المذہب بود و در نماز بر جہازہ غائب نگذاشت و سوسے و ہم در خواجہ
القواد نقل از سلطان المشایخ میکنند کہ فرمود شیخ جلال الدین تبریز سے قریس سہرہ چون دہلی
آمد و بعد از چند گاہ روان شد میگفت کہ چون سن درین شہر اہم زہرمت بودم این ساعت
نقرہ اہم تاپیشتر خواہد شد و ہم در اینجا نقل میکنند کہ اندر اینجا شیخ جلال الدین تبریز سے و در
رسید روز سے در میلہ خانہ نشسته بود و در سے جزات فرو شے کوزہ جزات بر سر کردہ پیش
ان در بگرفت و این جزات فروش از جہانہ قطع طریق بود کہ در موا شے جہا و ن میباشند چون

نظر او بر روی مبارک شیخ جلال الدین افتاد ہم در اول لقیہ درودنا و بکشت چون شیخ در وقت بید
گفت دروین محمد صلی اللہ علیہ وسلم انجین مردان ہم بیباک شدند بر فورایان او و شیخ او را علی نام
کرد چون او مسلمان شد در خانہ رفت و یک کلب جلیل خدمتہ او و شیخ قبول کرد و فرمود کہ
ابن سیم را ہم تو نگاہ دارانجا کہ خواہم گفت بمحضت رسانے نے انجا ازین سیم ہر کس می بخشد یکے
را صد درم می فروزد و یکے را پنجاہ درم و یکے را کم و یکے را بیش و ہر کرا اندک فروزد و یکے را پنج جلیل فرود
افل تصدق شیخ پنج جلیل بود سے تا چند گاہ بر آمدند سیم خرج شد یک درم ماند علی میگوید کہ
در دل من گذشت کہ بزمن یک درم پیش نماندہ است و اقل بخشش شیخ بخیر ہم است اگر کسی را
چیزے خواہد فروزد من چه خواہم کرد و ہم درین اندیشہ بودم کہ سایہ بیاد و سوال کرد شیخ مرا گفت
یک درم او را بدہ ہم دروے نقل میکنند کہ شیخ شہاب الدین سہروردی سے وقتے از سفر ج باز آمدہ
بود اہل بغداد بخیر مت او آمدند ہر یکے خدمتہ او را از نقد و جنس بسیار درین میان نہ اسے
بیاد گرہے از چادر کمند خود یکشا و یک درم پیش او و شیخ شہاب الدین ان یک درم بند و بالا
ان تحفہ و ہدایا نہاد ان گاہ از حاضران ہر کہ بود فروزد کہ شمار ہر چہے باید از تحفہ و خدمتہ ہر گیرید
ہر یکے برینا ستند نقد سے و مرہ و کالائی بر میگرفتند شیخ جلال الدین تبریز سے طیب السہ
ثرا حاضر بود اور اشارت کرد کہ تو ہم چیزے بگیر شیخ جلال الدین برخواست ان یک درم
کہ ان زال او روہ بود برگرفت شیخ شہاب الدین چون ابن بدیگفت انیمہ تو برو سے چنین چیزے
کہ شیخ جلال الدین تبریز سے و شیخ بہاء الدین کرار یا با ہم سیاحت بسیار کردہ اند تا وقتیکہ بہار
شیخ فرید الدین عطار در انجا بود رسیدند شیخ بہاء الدین را روش چنان بود کہ چون بمنزل رسید
بعبادت مشغول شد و شیخ جلال الدین بسیر شہر سے بر آمد شیخ فرید عطار را دید کہ ششہ است
مخو انوار کلمات او شد چون خواہنگاہ باز آمد شیخ بہاء الدین گفت کہ امروز شاہباز سے را دیدم
کہ از خود ہم شیخ بہاء الدین فروزد کہ جمال بالکمال پیر باد کہ سے گفت کہ با وجود او از ہر چیزے یاد نہاد
از ان تاریخ باز در میان شیخ جلال الدین و شیخ بہاء الدین مفارقت افتاد و در خواہد انقوا و نقل
میکند کہ شیخ جلال الدین تبریز سے مکتوبے بجایب شیخ بہاء الدین نگاریا رحمۃ اللہ علیہ فرستادہ
است و انجا نوشتہ من احب انما ذا النساء ولم یفلح ابدان و نوشتہ است کہ ہر کہ دل برین

صنعت بندوگونی صابر عبدالدین و جوامع الکلی که از ملفوظات سید محمد گیسو و راز است مینویسد که شیخ
 فرید الدین قدس سره (عزادین شیخ فرید الدین گنج است) در کودکی بیشتر مشغول و مشغول
 بود که تا آنکه در دم او را قاضی بچہ دیوانہ میگفتند باره شیخ جلال الدین در آن منزل رسید پس
 در بخار و بیشه هست گفتند که کودکی است دیوانہ شکله که در مسجد جامع افناده پیاشد شیخ
 جلال الدین بدین او را روانه رسد بدست او داد او صایم بود آخر بخلق قسمت کرد یکدانه افناده
 ماند وقت افطار هم بدان دانه روزه بکشد و از روز فزید ترستی بالاتر یافت با خود گفت که اگر آن
 تمام نام از بخار و دم چه فزید یا میوه چون شیخ الاسلام قطب الدین پیوست اینجا کایت کرد و شیخ فرمود
 یا بابا فرید چه بود در آن یکدانه بود براسه تو داشت بود در سیر الاولیا میوید که در آنجا
 آنکه میان شیخ فرید الدین و شیخ جلال الدین کلمه فرست شیخ فرید الدین بنایت جوامه پاره داشت
 هر بار باد میزد شیخ بامن پیران محل از ار پاره می پوشید شیخ جلال الدین در یافت فرمود که
 در بیشه در بخار تعلیم مشغول بود هفت سال از او ترن نداشت فوطه داشت خاطر حاج دار
 حاج شود سلطان الشیخ کیم فرمود که شیخ جلال الدین ازین درویش مراد نفس خود داشت قبر
 شیخ جلال الدین تیریزه در نیکال است یزار و تیریزه به قدس العالی سره است و در
 تیریزه الاصفیا آورده که در آن غلطایه مشایخ و چشت است بهجبت خواجہ معین الدین حسن
 سجنر و پنجاه کاسه رسیده فیض محبت اندوخت یکدانه از خلفا سے طریقہ عالیہ چشت
 تا او رسد در کشتن و اگر است به نظیر و در ترک و تیریزه پیران شمال بود و هفت سال بخت دست
 شیخ شهاب الدین سمر در دسه بود که کمالات رسید و از شیخ اوحه الدین کرمانه منقولست
 که وقتی در سفر کعبه السجده شیخ جلال الدین تیریزه بود چون در صحرا سے سبب الامم رسیدم
 راهی از بس معصب بود و از پیاده رفتن عاجز آمدیم درین میان بخاران گله شتران برای فزین
 او روند و هر شتر را بست اشرفی قیمت کردند از امل قافلہ و دانیله مالدار بودند و شتر خرید کردند و باقی
 دل بر ملک نهاد و پیاده روانه شدند شیخ جلال الدین چون ابن جنین بدید دریافت حال
 شتران کرد معلوم شد که پانصد شتر دیگر نزد قهاران باقی است پس از مبلغ و یک خاسه کرد آن
 طعام میپختند طلب کرد یک اشرفی در آن و یک بنیاد و دمان و یک بچا و بر پوشید و هر باره

اسم بالطیفت میخواند دست درو یک میگرد و نسبت اشرفی بیرون سے اور درمچنان قیمت با فصد ترا
کرده بابل قافلہ عطا فرودا همه اهل قافلہ را شتر سوار شدند و خود پیاده روان گردیدند و شکست که چون
شیخ جلال الدین تبریز سے پہلی تشریف اور سلطان شمس الدین التمش باستقبال او برآمد و در
ایام شیخ الاسلام دہلی شیخ نجم الدین صفر سے بود و دینرمچہ سلطان بود و سلطان چون شیخ
را بدید از اسب فرود آمدہ پا پیادہ پیش و دید چون داخل شهر شد سلطان نجم الدین صغری فرودہ کہ
حضرت شیخ را بمقامے فرودید کہ نزدیک تر از مقام من باشد از انیمنی نجم الدین رارک حسد
بجندید و پہلوی قہر شاہی خانہ بود کہ ضیائی و رانجا ساکن بودند و دام مقفل بودے و بہ بیت العجب
داشت پس نجم الدین بخدمت سلطان عرض کرد کہ اگر اجازت باشد شیخ جلال الدین را بہ بیت
فروداریم چرا کہ اگر دے است از اسے خواہد یافت و اگر مدعی دروغ است سبز اسے خود خواہد
رسید ہنوز سلطان بجواب پیرداختہ بود کہ شیخ جلال الدین بنور باطن ازین حال واقف شد و فرود
کہ کلید بنیت الجن زد و بیارید چون کلید حاضر شد جو الخادے نمود و گفت کہ در بیت الجن برود و او زدہ
کہ اسے سکنا سے ہذا البیت ہما لا شیخ جلال الدین تبریز سے در نجاسے آید شمارا نو پیش گیرید و خود
و رانجا تشریف بردہ نزول جلال کرد چون قدر و منزلت شیخ روز بروز پیش سلطان در ترستے بود
نجم الدین همچنان در انش حسد و بغض میسوخت و در حد دان بود کہ الزامے بہ نسبت شیخ جلال الدین
بستہ اور ازینجاہ در تہ بر اندازد تا کہ روزے شیخ جلال الدین و بیت الجن بعد نماز باد اور
مبارک پوشیدہ اگر چارپاے و رانہ بود و غلامے ترکے خوب روپاسے مبارک میسایید و در وقت
شیخ نجم الدین از پیر از بالاسے قہر سلطانے بدید و دست سلطان بنجد کشیدہ گفت کہ سلطان جنین
کس اعتقاد دارو کہ درینوقت کہ شرعاً ممنوع است خواب میکند و غلامے ماہ روپایش میسایید پس قتل
کے میخواند کہ خاسے از شہوت باشد شیخ ازین حال بنور کمال خود آگاہ شد چادر از روی مبارک
بر انداخت و باواز بلند گفت کہ نجم الدین اگر بیشتر میدیدے این غلام را در بغل من باندے نجم الدین
از وقوع ان خیال بسیار منفعل شد لیکن از انرا دہی شیخ باز نیامد و ارادہ ان کرد کہ تہنہ عظیم بر پا کند
تا شیخ از دہلی بہ بدترین احوال برود و خاطر سلطان یکے ان طرف شیخ پریشان گرد و پس استہتے
برایکخت کرد و شہر دہلی مطربہ نے بود جمیلہ و فاحشہ کہ امر او ماوک را بدان میلے تمام بود و گوہر بہا

نام داشت نجم الدین اور از خود طلبید و گفت که اگر تو بنیان و نسق شیخ جلال الدین مرقم شوی پیش
 بادشاه اقرار کنی که شیخ جلال الدین با من زنکار کرده است پانصد دینار بر سرخ چو خواهم داد و بخاران
 نصف پیشگی ادا نموده نصف بماند بر دوکان احمد ناسی بقال امانت بداشت که بعد انجام کار از دیگر
 چون کار این سبتان بخوبی آسج کام یافت نجم الدین ان فاش شد باز دو سلطان برود اقرار زنانه نسبت
 شیخ زبانه آن زن سبع سلطان را سینه سلطان گفت این زن اقرار زنانه زبان خود میکند لایق
 تغیر است و هنوز اثبات چرم زنانه نسبت شیخ نبوت ز سیده دکنو خود مدعی شده حالا حاکم
 دیگر می باید که درین باب حکم کند و تجویز شد که براس تحقیقات حیان او محضر عالی از مشایخ عظام
 جمع گردد و بعد بنفس حال به نسبت هر کس که چرم عاید کرد لایق تغیر است چون منی شیخ سبها الدین
 زکریا ملتانی و شیخ جلال الدین رنجش به وقوع آمده بود (پنجاه بالا گذشت) نجم الدین صفری شیخ سبها الدین
 زکریا را از طرف خود درین مقدمه حاکم ساخت و امید داشت که از شیخ سبها الدین بسبب بخش خاطر
 خود حکم تخلفات شیخ جلال الدین درین باب نافذ خواهد یافت چون شیخ سبها الدین از ملتانی داخل
 دهلی شد بعد ادا نماز ظهر جمعی مشایخ عظام در مسجد جامع اندک شیخ نجم الدین انظر به رها حاضر آورد
 خادمان طلب شیخ جلال الدین فرستاد چون شیخ تشریف آورد بدروازه مسجد پا پوش از پاکشید
 بهنگامه شلیخ با استقبال وی شتافتند و شیخ سبها الدین زکریا گفت شیخ جلال الدین بدستدار که
 خود بدروشته در بغل خود گرفت از وقوع این حال همه حضار مجلس حیران ماندند شیخ سبها الدین فرمود
 که مرد واجب است که خاک کفش شیخ جلال الدین را سر بر شوم خود کنم که شیخ جلال الدین تا بهفت
 سال در سفر و حضر با شیخ الشیوخ شهاب الدین سمرقند و پیر روشن ضمیر من محبت داشت پس
 ان مطرب را در برد و خود طلب کرد و گفت که جالبی ذوق الباطل الباطل کان لهو قاحالا تمام حال
 راست راست بگو و نه جان برخواه شد مطرب با و زبانه گفت که حق سبحان تعالی حاضر و ناظر
 است که این محض بگفته شیخ نجم الدین و طبع پانصد دینار که نصفی از ان گرفته ام و نصف بماند نزد
 احمد بقال امانت است به نسبت شیخ جلال الدین دروغ و افترا و تمسک ناحق بستم ام حیا پنچ
 احمد بقال را هم در ان محضر حاضر آوردند و هم قبول نمود که دو صد و پنجاه و نیا نجم الدین که براس و ادان
 مطرب نزد من امانت داشته بود و زدم موجود است در انوقت از غایت انفعال شیخ نجم الدین

بخود گشت و سلطان عاقبت او را از عهد شیخ الاسلامی معزول نموده بجاییش شیخ بهاء الدین زکریا
 متورگشت نقلست که فیما بین قاضی کمال الدین جعفری و شیخ جلال الدین نخست بود روزی شیخ
 در خانه قاضی کمال الدین تشریف برد قاضی و نماز بود از خادمان حال قاضی پرسید گفتند در نماز است
 فرمود که قاضی شما نماز خواندن میداند این گفت و به منزل خود مراجعت نمود روز دیگر قاضی به خدمت
 شیخ آمد و از سخن و روزگارش شیخ در باب نماز قاضی گفته بود سگایید نماز شما فرمود که بان نماز قضا
 است که تا کعبه با چشم ظاهر بیند کبر او را میگویند و این نماز در جهاد اول ایشان است چون بخت
 عظیم میرسد بر عرش عظیم نماز کنند اگر شمارا هم این حال سیر است نماز کردنی سیدان نیز و الا قاضی گفته
 چون این سخن بشنید در دل خود چه بود و چه گفت پس بهر آن شب قاضی بخواب دید که شیخ جلال الدین
 بر عرش معلی نماز میکند علی الصبح بخدمت حاضر آمده عذر خواست و سبب نماز الدین را فرمود
 به جهت شیخ مشرف ساخت نقلست که چون شیخ جلال الدین از دیوان غریمت عمت بنگار
 کرد علی نو مسلم که بسین غایت شیخ قاضی اسلام پوشیده داخل در و ایشان شده بود و پس
 انحضرت میدید و گریه میکرد شیخ فرمود که ای علی برگشت بپای خود و بنیامان ندان منظر و ارام
 فرمود که برو من این مقام با خود آوردم و مرا قطب این شهر گردانیدم چون به وقت پیش روی تو حاضر خواهم ماند
 من توجایی بخواب پس بخوابی او بوعاد که علی قطب وقت شد و به وقت که خواب صورت شیخ را پیش خود حاضر یافت
 و شیخ چون در بنگار تمام غلوق اندر بار بروج بوی آوردند و شیخ و را بنجا خانه است تعمیر ساختند و
 ایتم شد و به بدایع و زمین زرخیز نموده لنگر عام براسه خادم خاص و عام و وقت که هزار بار مسافر و
 مقیم از خوان نعمت آنکرمحمدان بخورند و در انجا بت خانه قدیم بود شیخ بگراست خود آن بیت را از شکست
 و در انجا مسجد بنیاد نهاد و بیت پرستانها خدا پرست گردانید چنانچه قرار بر انوار و سبب بجایست همان
 بت خانه واقعست و قات و کشته شافعیان بعضی ستا میزدند و آنجا خیال آوردند جلال الدین محمد از سادات اجماع
 نیز زیارت و از افضل شعرا ای نجاست پدرش و زمان قیامت سلطان محمد بن ظفر مقدم سادات و لایست خود را
 بنظر خود بنظر بکشت و اند جلال الدین را دید که باروی چون با دو دو گسوی سپاه خطا می نوشت انسلم پرسید که این جوان کیست
 گفت پس سید عقد تبریز است و جلال الدین نام دارد و دین من بسی فضایل کسب کرده و انواع شورا بنیامت میگو
 میداند اصناف خطا خوب بنویسد محمد بن ظفر گفت بتی بر برید گوی نویشتن خود خط را ملاحظه کنم جلال الدین

بنگال بود و از پند و نه کرد و فاسلمه دارد و باله در اطراف و کثافت پند و نه اسلام سبب حضرت سید جلال الدین
 تبریزی شیخ یافته و انجذاب را در بعضی مقامات با پند و نه اتفاق جهاد نیز افتاد چنانچه در یوتلاو
 ملو و را و غیره چون از توجه انجذاب اسلام در اندیشه شیوع یافت برگشته بایس هزار می برست و انداختن
 را دقت نموده شوقی برانگاشته باز در کسوت فقر راه سفر پیش گرفت و اتفاق مراجعت نیت و انجذاب
 مناهل نشده و شبه و چنانست که از انجذاب عقیب نمانده و اندک علم تحقیق الحال آنرا کرامات و خوارق عادات
 از انجذاب الی یوتلاو بسیار جاست بخلاف آن شیخ که در اطراف بیابان پند و نه بکثرت بود حال هم سبب گریسب
 ایادانی اندک کم شده است بگویی در احاطه انجذاب کسی را نگشته دیگر آنکه اگر حاجتمندان باستانه چاه خانه
 میر و مد عرض حاجت میانه بند حق سبحان تعالی دعای اکثر را اجابت میفرماید مولف این اوراق وقتی بنایق
 مجوس شده چنانچه بر سر نه از احوال حبس و زور کرامات سید عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه گذار ش
 نموده ام و در آن وقت سید بار انجذاب بخواب دیدم اول روز یکم حکم تمام من صادر خواهد شد چون شب انجذاب
 دیدم که بنظر غصبت من می بیند روز دیگر حکم قید مدت ده سال و ده هزار و پیمانه صادر شد و دوم روز بعد نماز
 ظهر خفته بودم که بخواب میختم که انجذاب بگویی سیاه خسته اند من رفته پای او را گرفته و انجذاب پای خود را بر شکم کشید و بگوید
 گرفته بکشید و بار سیوم مضبوط گرفته و گفته هر چه بکنید من شمارا نگذارم پای شما و دست من این بار هر چند بکشید
 که باز دستم بکشند چنان گرفته بودم که نتوانستند از انجذاب نیز راضی شدند و فراتر رفتند و پای انجذاب بر دست
 بود که از خواب درادم و امیدوار غایت از وی شدم بار سیوم خواب دیدم که انجذاب بر پشت من آلا بیکه متصل مکان
 فقیر است زیر دختی ایستاده اند نهایت خوب رو خوش خلق و ذی دوست و حکم سخن میگوید و در اندیشه خود
 طلب کرد و چون نزدیک شدم زیر لب چیزی گفتند که نفهمیدم گفتم چه ارشاد میشود و بعد از آن دست مبارک
 بر او دیدم بار و کشتی که بارانگشت من بود و دیگر چیزی نگویم و چون ببار شدم با خود گفتم این خواب پس مبارک
 است مگر تعبیرش چه باشد آیا چه معنی دارد و بعد دو سه سال راهی بایم با در میان دو سه ماه و دو سه
 هفته یا دو سه روز راهی بایم یا دو سه کس راهی بایم از یمن شده که سه کس راهی یافتیم که کس کسین
 جماعت بودیم از راهی کلاکت را شدیم الحمر لعلی ذلک همچنین چند بار در امور است و دیگر نیز اتفاق افتاد
 که شریح هر یک از آن طوبی دارد و دیگر نیست که هر روز در استانها سه انجذاب چراغ افروخته میشود
 ان چراغ بعد یاسی از شب بسبب روشن خاموش میگردد و مگر و قید که استیسه ها و نه بختانه متولی رویدیم

الآن تراغ تمام شب تار و زهره قدر که خدا خواهد فروخته میماند خدا هم آستانه میداند که بلای با حاد و نه نجان متولی
باین برین جای داد و وقف آمده است و حال آنکه خانه متولی از آستانه منوره صد کرده فاصله دارد و ساعت
ده نعلی بهیاست مگر فروختن تراغ دو خاصیت دارد اگر در وقت و حالت خوب خدا نکند که فروخته
شود اگر برافروزد بدست و حادثه پیشود و اگر در حالت صوبیت میزد و دانغم بمبدل بخوشی میگردد و خلاصه از
بتدیل حالت متولی خبر رسید بر چنانچه روزیکه محروس شد هم تا نصف روز فروخته ماند و روزیکه بای یافتیم
تا پاس ده روز فروخته ماند این امر جاریست و بار با بوقوع آمده که ما را درین امر شک و ریبی نماند و تنوریکه
بجهت شیخ خوشیخ شهاب الدین بر سر خود کرده رفته بودند از آن وقت زنده اند و ده است میگویند که سابق
عادت چنان بود که در شب جمعه کلچر بجهت آتش در آن تنور بخیزند تا آنکه در حالت جنابت یکی از خدام
انجا رسید از آن روز موقوف شد و الله اعلم

امیر حسین رحمه الله تعالی نام وی حسین بن عالم بن ابی الحسین است علوی ابو دهر اصل از کنیز بودست
که وی است از نوای غوری و اعراس از مرآت الاسرار نقل نموده که نام وی صدر الدین بن احمد بن نجم الدین
النور است ثم الهروی المعروف بسید سینه است وفات او ششم شوال سنه هشتصد و هجده یا شانزده
بوده و بیرون قبه عید السعیدین خیر طیار بنجر اسان مدفون است و سید اشرف جهانگیر میگید که من امیر
اهل بلکان شنیده ام که خواجیه بهاء الدین زکریا دختر خود را بمکاح او داده بود و صاحب سیر العارفین
گفت که سید صدر الدین اول بلکان همراه پدر خود بر رسم تجارت آمد و با شیخ بهاء الدین زکریا صحبت
داشت و چون که در دماغ او بوی عاظم ظاهر بود لهذا از بهاء الدین اخذ طریقت نمود و من بعد چون پدرش
وفات یافت احوال خود را بر پدر تقسیم نمود و بر قدم تجریا آمده باز بلکان معاودت فرمود و مرید شیخ شد
و تا سیال ملازمت او اختیار کرده بمرتبه کمال رسید و کتاب کثر الزموزر تصنیف نموده پیش کش
شیخ نوو شیخ بکاح حفظ آن بران تحسین افروود و دوسه عارف علی الاطلاق و وارث مقامات جمیع اهل تصوف
بود و دوم بر در شنبه برای یار تاج می شوند انقی و فی القیاس علی عظم بوده است عاظم طاهری و باطنی و از کتاب
وی کنز الرموز چنان تمیاز میشود که وی مرید شیخ بهاء الدین زکریا است بے واسطه و مشهور میان مردم
بزرگترین است اما در بعض کتب نوشته چنین یافتیم که وی مرید شیخ رکن الدین ابوالفتح و وی مرید
شیخ صدر الدین و وی مرید زکریا و شیخ بهاء الدین زکریا مولدانی قدس الله تعالی ارواحهم و در اصطفا

نموده اند و اکثر آنها بحسب صورت افسان است از روی حقیقت کشف حقایق و بیان معارف را
بهانه است تاریخ اتمام سکندرنامه که آخرین کتاب های وی است شصت و شصت و شصت و شصت
بوده است و عمر وی در آنوقت از شصت گذشته در راه انجیل او رفته که بیان فضایل و کمالات
او که تا دور قیامت نرساند و با سبب درین اوراق گنجای نثار گویند که شیخ در آخر عمر منوی گردیده
بود و با مردم اخلاط کم نمیداد و خیا نچه در آن باب میگویی

کل رعنا درون غنچه حسن	نخون گشته اعتکاف نشین
-----------------------	-----------------------

از آنکه تزلزل از سلطان را از روی صحبت شیخ پیدا شد خواست که بحکم و طلب نماید ارکان دولت
گفتند وی منور است بسلاطین و حکام صحبت ندارد تا یک بطریق امتحان قصد دیدن شیخ کرد
شیخ بنور ولایت برآورده وی مطلع گردیده از عالم غیب شمه برویده از آن جلوه گر ساخت تا یک
دید که نفعی بکل بجا نرسانده اند و شیخ مثل پادشاهان بروی نشسته و هزاران چاکر را که با سبب
مرصع و حاجبان و ندیان برپا سبب ایستاده چون نظر تا یک بران عظمت و شوکت افتاد و خواست
خواست که از روی تواضع قدم در پای او بوس درین حال شیخ از عالم غیب ایستاد و تا یک دید
پیری ضعیف برپا بر سر برور غاری نشسته و ضعف و قله و روانی و مصلحت و عصای پیش نموده
تا یک دست شیخ را بوسه داد و افتاد تمام بهم رسانید شیخ منتظر بود و حال کرد و از آن باز پرسید بدین
شیخ بی زحمت و صحبت میداشت گویند که چون شیخ قصد خسرو و شیرین با تماس تزلزل از سلطان نظم
کرد و بعد از آن چهارده قریب دروغ نذر خادمان شیخ نمود و آتی مگر آنچه در آخر کتاب شیرین خسرو نوشته معلوم
میشود که فقط قریب چهارده و نیا که جاسه ابادان چندان نور با و ازانی داشت چنانچه میگویی ده حمد و ثناء
خاص من کرده و لایق توبه باشد طول و عرضش نیم فرسنگ و این نیز معلوم میشود که شیخ هم ملاقات
تزلزل از سلطان رفته بود و چنانچه میگویی

چنان ختم که سویی که حجاب	چنان باز آمد که حمزه معراج
--------------------------	----------------------------

اتنی در جای احوال علم و فضل خود میگویی

که دیدست بر رخ رنگین گل	ز من عایه آوازه تر بلبل
پذیرفته از هر نفس و رسته	جدا گاندر هر نفس یکفنه

دور جاسے دیگر اسے عبادت خود میگوید۔

بروز جو آنے و نوز او گے کنون کسی بغم شادمانی کنم چلچلون چیل کشش و خلوت هزار	زوم لایق پیری و افتاد گے پیرانه سرچون جوانی کنم پہرزم آدن دور باشد ز کار
---	--

دور جاسے دیگر بخا طبع حضرت رب العزت میگوید۔

چو دل شب انکس خواب اورم چو دینم شب بر ارم خواب اگر روز و شب نیست و گریه داد	یہ تسبیح است شتاب اورم ترا خوانم و رزم از دیرہ اب تو بریادی از ہر چہ دارم بیاد
---	--

و صاحب معارج النبوة الامام الموقر و المتکلمین کفہ دوی رحمہ اللہ تعالیٰ خود گفته۔

چو بہشت تہا کہ در دست راست	بسی حجت ایک ختم و لکشاے
----------------------------	-------------------------

ازین بہشت معلوم ہوتا ہے کہ کتابے باتیات وحدانیت او تعالیٰ تصنیف نموده و تصدیق قول صاحب معارج میشود۔

ابن زبیر علی بن ابی اسلمی قدس سرہ معزوہ است و در میان صوفیہ کرام و بصیحت شیخ صدر الدین علی بنی و شیخ بہا الدین نقشبند بخار سے رسیدہ و خواجہ عبید اللہ احرار بصیحت دی رسیدہ اند و تحصیل علم و تربیت نزد پو ند و مولانا ظہیر الدین خلوتے نیز با و محبت میداشت ذکر او و نفحات طویل است آٹھ سو و پانچین و ثمانتہ و قیر و سہ در خزیر و جام است رحمہ اللہ تعالیٰ ہے۔
سید امیر کمال بن محمد قدس سرہ در خزینۃ الاصفیاء درود کہ دی در علم شریعت و اہل بیت و تحقیق و معرفت از اولیائے علیہ السلام سے سیفت پرور و تاریخ وفات دی از رشحات نقلمند وہ کہ در خزینۃ وقت نماز با دعا و ہشتہ جمادی الاول سنۃ ثینین و سبعائتہ استے مکر و رشحات ذکر امیر کمال و در زندان و کے اصلا کہ امی تاریخ وفات دی مکر و نیست شاید در مقام دیگر زمین ذکر دیگر سے مکر و باشد و اللہ اعلم و کے النفحات دی خلیفہ خواجہ محمد بابای مکر است (یعنی بابا سے ساسم) و خدمت خواجہ بہا الدین رانست بصیحت و تعلم ادب سلوک و لطیف و اتمین ذکر از ایشان است و کے الرشحات ایشان اکمل و فصل بہر خلفاء و صحابہ و انجمن

بوده اند و شرف سیادت داشته اند و مولود و ذریه ایشان سوختارست و آن قریب است از قری
 بخار و دو فرسنگی شهر و ایشان بدانش گری اشتغال میداشتند و اندو زبان بخارا و ایشان گر کلال گویند
 و در مقامات ایشان مذکور است که والدۀ سرافرازان فرموده اند که تا میر کلال در یو بست ششم هرگاه که در وقت شبافتا دست
 مراد و شکم عظیم گشتی چون منی مکرر شد و دستم که سبب وجود این طفل است در آن وقت افتاد و در دم و پوس
 امید و ارشد هم و منی اعلام الانبیا الشیخ العارف الربانی و المرشد الکامل الصمدانی السید امیر کلال
 قدس سره کان بن اغرة اصحاب خواجه مجتبی با ساسه و اکمل خلفایه و کان بن شرفا شرف سیادت
 اخذ السلفین عن خواجه محمد بن علی الرائقی عن محمود بن الفخرف عن عارف الله ابو یوسف عن عبد الحاق
 البغدادی عن یوسف الهمدانی عن ابی علی الفارمدی عن ابی القاسم الحیرانی عن ابی الحسن النعمانی
 عن ابی بزرید البسطامی عن الامام جعفر بن الصادق علیه السلام عن ابی انور النسبی و اخذ عن ابی الدرداء و ابی الطریق
 و النسبة سلطان بالطریق النقیب بن خواجه بهاء الدین نقشبند بخاری میگوید و شریف مولف که گفته اند که
 ولادت ابو الحسن خرقانے بعد از وفات یازید بسطامی بمدرسه و مخین و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 بعد از وفات امام جعفر صادق بمدرسه واقع شد بظاهر ملاقات اتفاق بینهم و در همان وقت صدقین
 که تربیت ایشان بحسب روحانیت بوده و ایشان او ایسی بوده اند و الله اعلم بحقیقته الخالی
 امیر پریان الدین بن سید امیر کلال قدس سره در رشحات اود و در آن وقت در آن زمان
 حضرت امیر سید کلال بوده اند و بارها امیر فرموده اند که این فرزند پریان بن است و امیر پریان از جمله اصحاب
 خواجه بهاء الدین اند و حضرت امیر تربیت ایشان را خواجه حضرت خواجه کرده بوده اند و امیر پریان صاحب
 سکرة و جذب قوس بوده است و طریق وی از نروا و انقطاع از خلق سیه بوده و هرگز با کسی انس و آرام
 نیک گرفته و هیچکس را بر اطوار و احوال وی اطلاع نموده و در قوت باطن بر تیر بوده که احوال باطنی بعضی
 از اصحاب حضرت خواجه غارت میکرد و در احوال آن سیه ساخته

او حیرت زین امیر سید کلال قدس سره فرزند دوم امیر کلال است و امیر و سیه با بنسب امام و اندو
 سید حیرت نام کرده اند و هرگز و بر انبام نمیشد خوانده اند همیشه پدر میگفته اند و از او سیه که امارت
 و خوارق عادت بسیار ظاهر میشده است که بعضی از آن مقامات امیر کلال که بنسب امیر حیرت تالیف کرده اند مذکور است
 و حیرت امیر حیرت صیادی میبود و از آن مردود معاش حاصل میکرد و خدمت امیر حیرت بعد از وفات حضرت امیر کلال تاقیام

ایشان بوده و سالها خلق را بطریق رشد و ارشاد فرموده و وفات وی در غزه شوال سنه ثمان ثمانین و ثمانایه و مولانا حسام الدین شاشی بخاری که از کبار علمای بخارا بوده و مولانا کمال الدین سیدافزار خود و امیر بزرگ و بابا شیخ مبارک بخاری از خلفائے او نیز رحمهم الله تعالی -

امیر شاه بن سید امیر کلال بن سید حمزه قدس سره در شجاعت او رده که دس فرزند سیوم امیر کلال بوده است و طریق وی در کسب معاش آن بوده که از صحرانماک سمنه آورده و میفرودخته و از آن معاش میگذاشتند و از دنیا بقدر کفایت تصرف میکرد و میفرموده که هر کس رفتن را جواب گفتن در عقب است و همیشه بخدمت بزرگان خدا مشغول بوده و بقدر امکان در کفایت نبات مردم سعی و اهتمام داشته و از تعهد خاطر با و نگاه داشت و لما دقیقه فرو میگذاشته و امیر کلال تربیت ویرا حواله بشیخ یا و کار کرده بوده اند که سیکه از خلفائے امیر است -

امیر عمر بن سید امیر کلال بن سید حمزه قدس سره در شجاعت او رده که وی فرزند چهارم خدمت امیر است صاحب کرامات و خوارق عادات بود اکثر اوقات مشغول احتساب قیام مینموده و امر حزن و غمی نداشت و بغایت غیور بوده و میفرمود که اکابر گفته اند چون گدا را وقت سر بریدن اید برتر من این طایفه گذارند چون نزد بان وقت سوختن رسد بر دیوار این طایفه نهند و هر کرا خواهند که بر اندازند یا نه طایفه در اندازند خدمت امیر کلال تربیت ویرا حواله بشیخ جمال الدین و پنهان کرده بودند که از خلفائے خدمت امیر است و وفات امیر در شهر سنه ثمان ثمانین و ثمانایه بوده است -

سید احمد سیوی معروف بسید اتا قدس سره در شجاعت او رده که وی خلیفه دویم زنگی اتا است و ایل عال در یک از مدرس بخارا تحصیل علم مشغول بود که ناگاه ویرا و علمیه سلوک این راه و ارادت طریق از خاطر سر بریده علی الصبح خانه باران باراج داده از در سه روی بصران داده جانب ترکستان رویت و خجسته زنگی اتا افتاده و چون زنگی اتا گفته که شما در طلب پیوسته گردان هیتید بخارا من در همه جهان امروز کس نیست که شمار اتر بیت کند و در محفل سید اتا بخارا گذرانید که من سید و عالم یا شتم که تابع این سیاه گاه چران بشوم بعد از آن بصرت زنگی اتا و حافظه اطاعت او را مدد صحبت وی پیوسته چون در آخر خود با و یا صفت شاقیه هیچ کشود می نذیر نزد زوج او عزت یافته و درخواست شفاعت نمود غیر اتا قبول نمود بطریق و عده چون سپارش نمود که سید احمد در سه فقیه و سید و عالم است بر و رحم کنید زنگی اتا شتم نموده

که سیادت و علم وی سدرای سده روز اول که او بدین اول بخود نشان داد و بعد بپل گفت که من سید
دعالم باشم که تابع این سیاه گاو چران باشم اما بخوا طر تو از سر جرم او در گذشتیم بعد از آن بشمول
عواطف رنگی تا گشته آنچه مقصود وی بود بروی شکفت گشته و ابواب مواهب مفتوح شده و باندک
فرستید بر جوارشاد و کمال رسید و بپسنداقدهان را بدرجه کمال رسانید و با حضرت غریب این معاهد بود
و با وی مفاد فسادات واقع شده و صاحب کرامت بود تفصیل احوال وی در شجرات مذکور است و الله اعلم
و آواز زبان ترک بزرگ را گویند

سید نور الدین بن سید مبارک غزنوی قدس سره در اخبار الاخبار آورده که پوی خلیفه شیخ
شهاب الدین سهروردی است مقصد او شیخ الاسلام دلی بود و در زمان سلطان شمس الدین و
میر دلی میگفتند وفات وی سنه ۷۸۰ هجری و ششصد و سی و هشت در زمان طفلی منظور نظر شیخ
محمد اعلی شیراز است که از او بیایم و وقت بوده گشته و نعمت و فواید یافته صاحب کشف و کرامت بود
لذا فی کتاب المذکور رحمه الله تعالی

سید جلال الدین بخاری قدس سره در خزینه آورده که وی از سادات صحیح النسب بخارا
بود و هندوستان تعلق که از سادات بخارا است سلسله ابای کرام و بوی پیوند و تاریخ
ولادت او بقول صحیح سنه ۷۸۰ هجری و ششصد و سی و هشت و وفات وی سنه ۸۵۰ هجری و شصت و پنج و از
منابر جلالی نقل میکنند که چون وی بمدرسه منوره رفت سادات مدینه انکار سیادت او نموده از وی
سید صحیح طلبیدند آخر قرار بر آن یافت که از روضه سید کانیات استفسار نمایند چون سید جلال الدین
رو بروی قبر شریف رسید گفت السلام علیک یا ابا عبد الله از قبر شریف او از آنکه علیک السلام بگوید
و قره عینی و سراج کل امتی انت منی و عن اهل بیتی باستماع این صدا ای مدینه معترف سیادت
او گشته تبیین و توقیر او پر و اخذ از آنجا بکوه منوره با وایست و مناسک حج قیام نمود و بعد از آن بهر
ربع مسکون پرداخت پس خلافت را هدایت نمود و انتی در تاریخ فرشته آورده که سید صحیح النسب است
نسبت او بامام علی النادی چنین میرسد که سید جلال الدین بخاری بن سید علی بن جعفر بن محمد بن
بن محمود بن عبد الممد بن علی الصفر بن جعفر بن امام علی النادی گویند از بخارا بجلتان آمده بخانه شیخ
فرید الدین گنج شکر فرود آمده از بهاء الدین زکریا خرقه خلافت یافته بسکونت بلده اچاموشد و فرودی

در اینجا ست انتی بد و اخبار الاخیار آورده که اورا سید جلال شیخ نیز گویند میرد شیخ الاسلام بنوا الدین است
وی سید جلال که ملقب بخندوم جهانیان است از بخارا بیکر تشریف آورد و در آن شهر نبیت اقامت
کرد و سید بر الدین بیکر که از اکابر واعیان انجا بود و صلت کرد و گویند که در جواب از جانب حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بشتر شده تزیین صغیر سید بر الدین و سید بر الدین نیز باین دولت
بشارت یافت جگر گوشه خود را بوی عقد تزیین است و از انجا بجهت حسد و نزاع انخوان بجانب
اچر تشریف آوردند و سید جلال الدین را اولاد صوری و مغوی بهم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی
او مفتوح شد و قیام و راه است رحم الله تعالی تخی نماز که صاحب خزینة جلاله عیسی او را که جعفر
بن امام علی نقی است این امام محمد نقی گفته غلط نموده چرا که امام محمد نقی را پسر سید جعفر نام نموده آنچه
در تاریخ فرشته بود صحیح دانسته تلقین نموده شد و آنچه او گفته که در هندوستان هر کس که از سادات
بخارا است از نسل وی است خداوند که این حشر او را از کجا معلوم شد با لجه سید جلال الدین بخاری
صاحب علم و تقوی و کشف و کرامت بود و امانی دیار هندوستان کمال اعتقاد بوسی و ارند و امریکه
موجب اعتراف از جانب شریعت باشد و در آن از وی منقول نشده و الله اعلم بحقیقه الحال -

سید جلال الدین حسین بن سید احمد کبیر بن سید جلال الدین بخاری قدس سره الملک بخندوم
جهان بان در آئین اکبر نام برده سید محمد و نوشته و در تاریخ فرشته سید احمد کبیر گفته است که
نام داشته باشد و الله اعلم و آئین اکبر آورده که وی میرد پر خود دست و این شیخ رکن الدین
ابوالفتح سرور وی خلافت یافت و گویند جهان نور و پیش گرفت امام یافعی و بسیار که را یافت
و در وی شیخ نصیر الدین چراغ و پلے را دید و در خانوادہ چشت خلیفه او کشتند در اخبار الاخیار آورده
که و سه جامع است میان علم و ولایت و سیادت او میرد شیخ الاسلام رکن الدین ابوالفتح است
و خلیفه شیخ نصیر الدین محمود یا امام عبد الله یا شمس رفته الله علیه در که مظهر محبت داشته و در زمانه جلای
که از ملفوظات او است از و سه بسیار نقل میکند و تاریخ محمدی بنویسد که وی اول خرد از علم خود
شیخ صدر الدین بخار که پوشیده و کلاه ارادت و ترقی تبرک از شیخ الاسلام سید الشیخین شیخ
عنایت الدین عبد الله المظفر که در حرم شریف بنویس علیہ السلام و انجمنه پوشیده و مدت دو سال
در محبت او ملازم بود و کتاب عوارف و دیگر کتب سلوک که پیش او تلقین نمود و اخذ طریقت کرد و دو ملقبین

ذکر یافت و محمد و هم جہانیان را قدس سرہ با حضرت عباس علیہ السلام کمال محبت است و نژاد جلالی میگوید
 کہ شیخ محمد بن عبد اللہ بن عبد القادر جیلانی بفرمایند طوبی لمن رآنی و لمن رآی منی و من رآی منی من رآنی
 و وی قطب است و صادق است و زین قول مراد میداری بسیار است کہ بوجہ این کلام حق تعالی
 مرا رحمت کند بعد از ان سلسلہ را کہ بیک واسطہ شیخ شہاب الدین سرور دوسے میرسد غیر از سلسلہ
 شیخ بہاد الدین ذکر یاد کر سکن و میگویند من فلان را دیدہ ام و دوسے شیخ شہاب الدین سرور دیرا
 و شیخ شہاب الدین شیخ محمد بن عبد اللہ بن عبد القادر جیلانی را انتہی الی ہما من اخبار الاخبار فخر قدس آید
 فرشتہ آورده کہ سید احمد کہ کہ بجا و نشین پدر خود بود و از دو فرزند سعادت مند بود و در اندیکے
 محمد و هم جہانیان سید جلال الدین بخاری سے دو ہم صدر الدین را جو قتال ست سید احمد کہ کہ سید جلال الدین
 حسین بخاری برادر ہفت سالگی نزد شیخ جمال نجد سے کہ از مردان شیخ بہاد الدین ذکر یاد بردہ است
 ہوس او شرف ساخت پس شیخ جمال نجدی طلق فرمایند ساخت و بال نجاس قسمت نمود سید
 جلال الدین حسین بخاری فرمایند باخستہ خورد شیخ جمال نجد سے متعلق گشتہ پس سید کہ فرمایند ابراہیم
 خوردی گفت فرمایند از دست شہاب سرخستان توان انداخت شیخ گفت توان پیر سے کہ خاندان
 خود تا قیامت منور دار سے سید جلال الدین حسین بخاری عالمی مہر بود و در علوم عقلی و نقلی شغف
 بسیار کشیدہ بود و مقید بان بود کہ ہر یکے کس بجاسے دیگر جوع نماید و میگفت کہ جمع فضلا و شیخ
 را باید دید و از ہر یکے نفی فیضی باید بود و از ہر خورش شیخ احمد خرقہ خلافت یافت دیگر از شیخ
 رکن الدین ابوالفتح و نقل است کہ سالہا او را خدمت کردہ بجا نیب کہ در مدینہ و مصر و شام و بیت المقدس
 در دم دعا قیمن و تراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد و از اجماع شش حج اکبر نمود و در
 مدینہ رسول اللہ سلطان العلماء استاذ المحدثین عقیقت الدین بن سعد الدین علی الشافعی المینی
 را ملاقات کردہ مدت دو سال در آن مکان مشغولینہ بلازمست انجاس بودہ شہ عوارف و غیرہ پیش
 او گذرایند عقیقت الدین خرقہ از شیخ رشید الدین محمد ابو القاسم ہونے پوشیدہ و وی از شیخ
 الشیوخ شہاب الدین عمر سرور سے یافتہ و همچنین در شناسے سفر بہ محبت شیخ حمید الدین بن
 محمود الحسینی مرقند سے رسیدہ از و نیز خرقہ فیض ربو و سید حمید الدین از شیخ محمد بن ابراہیم نساجی
 دوسے از شیخ نظام الدین ابو العطار بخاری و گویند سید جلال الدین حسین بخاری سے در شناسے

سیر وسلوک سیصد و چند اہل کمال را دریافتہ از ہر فیض کلی نصیب گشت و مخدوم جہانیاں سید
جلال الدین حسین بخارے کسی را بر ہمدی نیگرفت و میگفت کہ ایک کار بچاک از انبیا کردہ اند پس
ہر گاہ کہ بقصد ارادت بخد مت او آدمی سید گفتی من از انہا نیستیم کہ تنہا را مدح و تعریف
نکنیم بقصد اسے حدیث نبوی بہ برادر سے میگیم و در اخبار را اختیار اوردہ کہ او در عہد سلطان محمد غوری
بمنصب شیخ الاسلامی و سند خانقاہی رسیدہ و در سیستان با مضامین مختلف گشت
و بعد از چند گاہ ترک ہمد کردہ سفر کعبہ مبارک اختیار کردہ و در عہد سلطان فیروز گزات از عمر و سہاچ
در حضرت زہلی آمد و سلطان فیروز مرسم اعتقاد و اخلاص انچہ باید بجاسے اوردانی ذکر اود اخبار غیا
و تاریخ فرستہ و خرنیتہ الاصفیا طول و طول است ما اختصار را کار فرمودیم باجماع انجانب عالم و متفق
و صاحب کشف و کرامت بودہ بسیار سے از کرامات اود تاریخ فرستہ مذکور است و انجانب را
مخدوم جہانیاں جہان کشت میگوند در بنگالہ نیز باجماع میگوند کہ استانہ مخدوم جہانیاں است
در انجانب خشت چند دیگر علامت عمارت چہرے یافتہ نمیشود چنانچہ در بیوہ ہمار کہ مسکن مولف
انکتاب است جانب غربی مکان فقیر محلہ بخاران است در انجانب نیز میگوند استانہ مخدوم است
و در چوگر کہ قریب است بقاصد سہیل از بوہار نیز استانہ صحت معروف است استانہ مخدوم حساب
ولادت او شب برات سنہ سبع و سہ ہجری و وفات او در عید قربان سنہ شمس و ثمانین و سہ ہجری
و مدت عمر او ہفتاد و ہشت سال و قبرا و راجہ ولایت ملتان است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید ناصر الدین بن سید مخدوم جہانیاں جلال الدین بخاری قدس سرہ جامع بود میان شریعت
و طریقت و خوارق و کرامت در ولایت رتبہ عالی داشت چون اولاد کثیر داشت لاجرم سید ناصر الدین
مشہر شدہ کہ بوند اولاد و سے از کور و انانہ کیصد بود و از انبیا انانہ کردہ و از بافتہ نسبت و یک
پسر و دو دختر بود و خلق کثیر بکافہ ارادت اود را اندر و اخلاص نسبت از پدر خود نمودہ و خلیفہ وی بودہ و وفات
اود در سنہ ہشتصد و ہجری و ہفت ست رحمہ اللہ تعالیٰ خرنیتہ از معارج الولایت۔

سید عثمان ابن محمود البخاری الاچھے قدس سرہ از اولاد مخدوم جہانیاں است نسب او با نیر علی
بر و میر سید عثمان بن محمود بن بہا الدین بن حامد بن محمد بن رکن الدین ابو الفتح بن احمد بن ناصر الدین
محمد بن جلال الدین بخارے مخدوم جہانیاں قدس سرہ و سے از اچ بلا ہوارہ خلق کثیر معتقد او شدند

و قبولی غنیمت یافت و علمای سیه عمر نیز اقامت او نمودند و پیش و پس ازین که در مقتدر و مرید او گشتند او و ابایی
او طرفه سرور و پدید آمدند و وفات وی بتاریخ پنجم ربیع الاول سال نهصد و دوازده و در زمان حکومت
سلطان سکه ریوی و قزوینی اندرون قلعه لاهور در خانه ست رحمة الله تعالی خزینه -

سید محمد رالدین بن سید احمد کسیر بن سید جلال الدین بخاری قدس سره الملقب بوقتال بخاری
برادر حقیقی مخدوم جهانیان است و درین اکبریه آورده که وی مرید و خلیفه پدر خود است و از برادر
خود مخدوم جهانیان و شیخ رکن الدین ابوالفتح نیز خلافت یافت سلطان فیروز را فرزند ان بزرگ داشته
و در استجار الانجیر آورده که بعد از پدر او مخدوم جهانیان بر جاده خلافت نشست مخدوم جهانیان با
برزبان مبارک میراند که حق سبحان تعالی را را با خلق مشغول داشت و شیخ را جو را بخود پیوسته و در عالم مشغول
بودی و با خلق انبساط و اخلاط نگردی و بیشتر میفرمودم سلسله را دوست مخدوم ابواسطه او است و بعضی بویا
ولد او شیخ ناصر الدین محمود نیز میسرند بزرگ بود صاحب تصرف انتمی در تاریخ فرشته آورده که او معظوم می
و باطنی شهرت تمام داشته و صفات جلالت او غالب بود هر چه بر زبان او روی چنان شکر انتمی آنچه
در تاریخ فرشته آورده از آن معلوم میشود که چون ببطر غضب بسوی کسی نگریسته فی الحال عیدی بهانگر
تقیه قیالی بر او از آن سبب افتاد که راست و خوارق عادات بسیار از وی نقل نموده تاریخ وفات
او در لیکن اکبریه سنه ست و ثمانیاد گفته و در خزینه شانزدهم جمادی الآخر سنه سبع و عشرين غنائی
شب ست شنبه گفته الاول هذا الراجح و قبرا در راجه است -

سید برهان الدین بن محمد بن سید جلال مخدوم جهانیان قدس سره بقول صاحب خزینه نام برده
ناصر الدین محمود ششانی نام و در طلب علم و کسب او ابو محمد و لقب برهان الدین سید برهان کبری
آورده که در مقتصد و نوید و وفات وی مقتصد و پنجاه و هفت و قزوینی در پنجاه و هشت است مرید و
خلیفه پدر بزرگوار خود و از شیخ احمد کتونی نیز خلافت دارد و در زمان سلطان محمد که بدو واسطه پور سلطان مظفر
است بفرموده پدر بزرگوارت او بزرگی صورت و مخفی یافت او را باز ده پسر بود -

سید کسیر الدین اسماعیل سرور دی قدس سره وی بنبره و خلیفه حضرت مخدوم جهانیان است و بعد
وفات انجناب بخیر است سید محمد الدین برادر مخدوم جهانیان و آخر شده که خود بکلیل رسانیده و در ولایت
مقام عالی و بکراست و خورق اشتها گرفته و اوایل عادت او آن بود که نیم شب بیدار شود و مخدوم

جهانیان میرفت و نماز تجمی و تحم کلام الله میکرد و مکرر در وقت شهادت قفل فرار با گشت شهادت خود مفتوح میداد
بیکر و تا آنکه شبی بمی بخند و باین ماجرا دیده بخندیت سید صدر الدین ظاهر ساخت و کبیر الدین با شرافت ظاهر
خود این ماجرا و ریافته انروز برای درس فخرش حضرت سید و از نزد خود طلبید و انروز و اکرام او نمود و شیخ سید و الدین
خلیفه وی است وفات او در سنه هشتصد و سبست و پنج روزه الله تعالی خزینه -

سید محمد الشکور و سید عبدالغفور استی سید کبیر الدین اسماعیل قدس الله سره هم هر دو جامع
جمال ظاهر و باطنی بودند در علوم شریعت و طریقت عالم و عامل و کامل و کمالی بودند و ارادت بخندیت
والدین و گوار خود داشتند و تربیت صوری و فحوی از پدر گرفته در روز وفات پدرش هر دو از نزد خود طلب
نزد خاص خود عطا فرمود و گفت هر گاه شما مشکلی پیش آید به نزد من آمده ظاهر کرده باشید که جواب صواب
خواهید یافت چنانچه بعد وفات او همچنان بپل می و در نزد جواب یافته رهما الله تعالی خزینه -

سید محمد ابن قطب عالم قدس سره لقب او شاه عالم است ولادت او بلیله التاسع و العشرین
روی القعد ستمه سبع عشر و ثمانیه و وفاته عشرين بن هادی الثانی سنه ثمانین و ثمانیه و قمر و
رسول ابدا و احرا با و در کین اکبری آورده که از پدر خود ارادت یافت و خلافت برگرفت اوالا پایت ولایت
برادر و شکر خمارق عا و تها و بر گزارند -

سید محمد بن سید یوسف الحسینی الهادی قدس سره لقب سید گیسو و از در کین اکبری آورده
که وی میر و خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دلی است که در سنه ۱۰۰۰ هجری انداخت بفرموده پیر دلی بکن ابرو که
و میر پذیرفتند و وی در کین استی و ولادت او صاحب خزینه از معراج الولایت نقل نموده که سنه عشرين
و سبعمائیه وفات وی سنه خمس و عشرين و ثمانیه و عمر وی یکصد و پنجاه و قمر و سه بشهر کبیر گره استی
در اخبار الانبیا آورده که وی جامع است میان سیادت و علم ولایت شانی رفیع و رتبی رفیع و کلامی
عالی دارد و او را در میان مشایخ خشت شهر بخاص و در بیان اسرار حقیقت طریقه مخصوص است و در
او اهل حال هم به بی تشریف داشت و بعد از رحلت شیخ بدیار کسن رفت و قمر و سه عظیم یافت اهل این
دیار همه متعاقب و سلطع او گشتند و هم در آن دیار از دنیا انتقال فرمود و او با سید گیسو و مرزا گویند و به شهرت او
باین لقب برانچه شنیده شده است آنست که روزی او با چند سکه و دیگر از مریدان پالکی شیخ نصیر الدین
محو برداشته بودند و در وقت برداشتن گیسو سید بسبب درازی که داشت در پای پالکی بند شد

و ادب سبب حمایت او بود و استخراق عشق و محبت به برادران گیسو مقید نشد و هم بر آن دینی که واقع شد
مسافرت بعد قطع کرد بعد از آنکه شیخ را برین معنی اطلاع افتاد خوشحال شد و بر صدق عقیدت حسن
صفت او افرینید و هم در حال این بیت فرمود که -

هر که مرید سید گیسو دراز شد	والله خلاف نیست که او مشتق از شد
-----------------------------	----------------------------------

خدمت میرزا مقلوطا است مستحق مع الکلی که بعضی از مریدان او که او نیز مخد نام دارد جمع نموده در نجاشی
می ارد که خواجهمحمدتقا از یاران مولانا برهان الدین غریب بود و او دانشسته رساله فیشری مقابل می کرد
و من در آن ایام تحت کدوک بودم خواجهمحمدتقا را جابرق رسید و نشست سخن آغاز سیده بود که قول عالم تمام
ست تا سبب مرگ پخته بجائی نرسی مرگ سید مرگ سرخ و مرگ سیاه مرگ سفید گر سنگ مرگ سرخ تحمل مرگ سیاه
فقر خواجهمحمدتقا را جابرق اتحان پرسید که بچه سبب مرگ سید و سرخ و سیاه شد گفتم چون نسبت بعضی افراد
پس مرگ سید باشد و تحمل خون خوردن است زیرا که غضب عبارت از غلیان و هم است از بهر مقام
و علم فرو خوردن غضب پس مرگ سرخ باشد و این نیز میاید علی السلام الفقر و الوجود فی الدارین البتة
نقد بیان خلق شمر منده و تحمل و سنگ سید باشد و بفرست مرگ سیاه باشد فرمود سفر اگر نشد باطن بنار و
مبارک باشد و الا سر بر صوفیان خرفان دل و جمع هم نیست اگر یک ساعت لطیف دل با خدای خویش حاضر
شودان بهشت است بلکه نیز بهشت خدا آن ساعت باید کرد و هنوز ایگان بدست آمده باشد -

بفرغ دل زمانی نظر بخور و س	بر آنکه پیش شاهی همه عمرای و دوی
----------------------------	----------------------------------

فرمود چون در مسائل کلامیه سخن در فضل صحابه افتد من هیچ میانه شروع کنم زیرا که تمام ابا بر خلفان
اصحاب پیغمبر اگر چه کرده ام بعد از تاکید سوگند عقیده من بدل راست است که فضل صحابه ابو بکر ثم
عمر ثم عثمان ثم علی اما بحث لفظی هر چند گفته میشود و با خلق بیگانه انقدر هم نگرده ام فرمود علما اختلاف
کرده اند که سلمان را موت بهتر یا حیات بعینه حیات گفتند بعینه مات اما راسه من انیت که
که در اقام حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حیات بهتر بود و بعد از وی مات فرمود شخصی علی را از اصحاب علی
پرسید گفت که اصحاب کمال عثمان قتل عثمان قتل او عمار قتل عمار قتل مومن علی اینها مشاشه قتل او و سلمان قتل
عنده علم الاولین و الاخرین قتل او اندیشه قال صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علم المناقین قتل او و انت یا علی
قال و ابای تریدون قتل او نعم قال اذا سالت عیالیت و اذا سکت اتدبیت هر چند خواهم بایم و اگر سخن خوش

شوم و ایمن سخن گوید تا خواهر که چهره اش خواهم در قوه القلوب بینوایی و در مقام محبوس المروءین در مخالفت قیسمان با صوفیان بود و در خلاص صوفیان از این طایفه خبر بدین طریق نیست که خود را سبک در ایشان گردانند و میان ایشان همچو ایشان باشند بر سید که چه معنی است که گفته اند اعلم حجاب الله لکرم فرمود کل ما سوسه الله تعالی حجاب اما حجاب با سوسه دیگر قبیح و کثیف اند و علم حجابی لطیف است چنانکه از آن نیک و شوار باشد و در این علم خود معرفت و حدیث و فقه و تفسیر نیست و مراد علم بالله است و آن علم از برای صفات بار خدای بریل و برهان بلکه مشاهده و عیان فرمود که این دو چیز خاصه بر علم است سوال الله صلی الله علیه و آله و سلم که صورت قطره در دو عالم لاله الله محمد رسول الله گویند و ناچار که او را از جهان غریبه تر بود و ایشان را بکشند و بر کال پر کاله سازند و زمان و فرزندان ایشان را سپهر سازند و رسوا کنند و منصب سازند و ایمانی باقی باشد زهی ایمان ز سه دین و یکی از صفات سید محمد گسیود و در کتاب اسماء است صاحب اخبار الاخبار از آن کتاب قدری نقل نموده معلوم میشود که او تصانیف دیگر نیز دارد و الله اعلم -

سید محمد جوینوردی قدس سره در این کبری آورده اند افرادان روحانیه فیض برگرفته و بهر چه در دست عالم هست از شوریدگی دعوی مهدیه که در بسیار مردم برادر و برادر بسیار خلق از او برگذارند و خشم و عداوت او از جوینوردی گریخت است و شد و سلطان محمود گلان به پناش بر فرستاد و از رنگ خشمی مانده بند بار است و بنویشت ایران نمود و در قوه در گذشت و همانجا اسود -

سید علی قوام قدس سره در این کبری آورده که زاد و بوم او سوانه میرزا خلیفه شیخ بهاء الدین جوینوردی شطاری است و برخی گویند از شیخ فاضل شطاری فیض برگرفت و چند سیه برانند که او را با هم خوانده اند و درست است و در سال نهصد و پنجاه و پنج از کشاکش از شیخ جان دار است و او بگاه جوینوردی -

حاجی سید عبد الوهاب بخاری قدس سره در این کبری آورده که وی مرید و شاگرد سید صدر الدین بخاری است از ظاهر و باطن آگاه و در این و اخبار را اخبار آورده که وی از اولاد سید جلال الدین بخاری بزرگ است که بعد سید جلال الدین مخدوم همانان است او را دو پسر بود سید احمد بزرگ و دیگر سید محمود مخدوم همانان پسر سید محمود است و حاجی عبد الوهاب بخاری از اولاد سید احمد بزرگ بود و مشهور به علم و عمل حال و محبت و در اوایل حال که هنوز در بلقان وطن داشت و روزی در ملازمت پیر و مستاد و مشهور سید صدر الدین بخاری نشسته بود و از وی شنید که گفت و گو نمشت در عالم بالفعل موجود است که فوق

جمع نموده است ولیکن مردم قدران و وفات را نمی شناسند و بدان سپه نخی بر دوازده تحصیل آنها غافل
 می کند آنکه وجود مبارک محمد صلی الله علیه و سلم بصفت حیات در مدینه موجود است و مردم این سعادت را
 و نمی یابند و دیگران مجید کلام پروردگار است و وی بیجا تعالی بواجب است بدان تکلم و خلق از آن عالم
 وی بخیر شنیدن این کلام پیش بر جفاست و قصص زیارت مدینه درخواست و براه نشک بر زیارت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم بشافقت و این سعادت را دریافته باز بوطن اصلی عود نمود و بعد از آن بتقریب
 بعضی موانع روزگار احوال نموده در عهد دولت سلطان سکندر لودوی بدلی اند سلطان سکندر
 بوی عقاید غلط پیدا شد و از اثر طایف خیل و تعلیم بود بحدایت نمود و با شاه عبدالعزیز نسبت محبت و نیاز و طلب
 و استیذان چندین بود که آنچه میگوید که فانی الشیخ پیدایشان چنین خواهر بود نسبت صحبت و پاوی بطریق
 مناسب حکایت مولانا و هم است با شمس تبریز قدس الله سرار هم و بار دیگر از بدلی قصد زیارت حجت بن
 کرد و در آنجا این سعادت عظمی رسید به شماره از اجناب حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم اشارت
 یافته باز بدین حد و عود فرمود و خواست شیخ در سبب ایشان و شنیدن و تسکین که عدد عبارتست از شیخ حاجی دوق
 است و مقبره ایشان در جوار مقبره شاه عبدالعزیز است و حاجی عبدالوهاب تفسیر بیت که اکثر قرآن بکلام
 اند ارجاع بخت پیغمبر و ذکر او کرده صلی الله علیه و سلم و بسیار از وقایع عشق و اسرار محبت و راجح و کرم
 است غالباً وقوع آن در غلبه حال و اشتیاق وقت بوده است و بدین محبت و عشق موانع جانبی ظاهر
 لغو و عبارت نامرعی مانده است رحمه الله تعالی

سید جمال الدین سهروردی قدس سره برادر سید عبدالوهاب بخاری مذکور است و بی شیخ
 عظام و سادات و ذوی الاکرام بخارا است مرید و خلیفه برادر خود عبدالوهاب است جامع است در ولایت
 و سیادت و در عبادت و ریاضت مقامات بلند و مدایح ارجح داشت و شیخ حمزه کشمیری از ذوی الخد طریقت
 نمود وی در آخر عمر سلطنت شمس و در آنجا مانده عالمی را مستقیض گردانید و بعد از آن بدلی مانده در شال
 و چهل و شصت و فات یافت رحمه الله تعالی خیریه

سید ابوالحسن محمد بن حسین الدین بن سید عبدالقادر الحسینی القادر سید الابره قدس سره در این
 آورده که از ادب ابرج مرید شیخ نبی الدین قادی شطاری از هر دانش فراوان بهره داشت و در گزیده
 کاری کم همتا (چنین بی مثل) جهان نور دیده در زمان سلطان سکندر لودوی بدلی ایشیخ عبدالعزیز دهلوی

و میان اهل ادب و مولانا عبدالقادر صاحبون گردید که کار اگهان نامور بزرگی او گرایند و در نهصد و پنجاه و سیبا
هشت جان سپنجی باز سپرد و نگاه دلی در اخبار و اخبار او رده که وی بزرگ بود و متبک بود و دانشمند کامل و بزرگ
علوم عقلیه و نقلیه و رسمی و تحقیقی بود و نموده کتب بسیار از هر علم مطالعه کرده و تصحیح فرموده و مشکلات از آنچنان
حل کرده که هر که او را می بیند مناسبتی باشد نظر در کتاب او کافی است و تصحیح است و نیست الحقی در دلی زبان
آنچنانکس برایش او نبود و چندان کتب و اکثر خطا و اکتفا چنانچه او بر آمده که از حد حصر و ضبط خارج است انصاف نیست
که هر که معاصر او بود و از وی استفاد نمود و قابل نشد علمیه ادبی انصاف است او هم بعلمت چهل و بی انصاف
و ناحق شناسایی را در کار همیشه در راه او بود و بطالع و تصحیح کتب مشغول بود و در پس کم گفته و مردم
را از افاده محروم داشته و کتاب خود را یکس که از وی نگارند کسی را تخصیص یافته خداوند که دیر از دنیا چنانچه منظور
بود شیخ عبدالعزیز حسن و صوفیان دیگر پیش او از علوم قوم نمزد کردندی و از شیخ و علمای مردم بزرگ بجز دست
نشانند و از دنیا چنانچه از فنون علوم حراز نموده بود از برکات صحبت در و لیشان و ربط بسطاسل نشانی و
خانو او با سبب ایشان او را در اشغال داد کار و دعاست و طرق تربیت و ارشاد نیز جمع کرده بود و نسبت
او بسلسله علمیه قادریه بر همه غالب است و میر شیخ بهاء الدین قادری شطاری است و رساله که شیخ
بهاو الدین در طریق شطاریه تصنیف کرده گویند که برای وی کرده است و گویند که وی بیا سلسله شیخ نظام الدین
در عالم خرقه یافته است و در مجلس سماع حاضر نشدند و مردم او در دلی و در آخر سلطنت سلطان سکندر بود
در عهد و دست خورشید و تسبیح و وفات و در عهد دولت اسلام شاه سمنه شمس و تسبیح و تسبیح و تسبیح
او در عهد سلطان المشایخ و خاتمهای که بایان روشهای مشهور است علیه الرحمة و الغفران -

سید محمد بن سید محمد کرمانی قدس سره در خرمیه آورده که وی از علمای اصحاب و اهل اجباب
حضرت شیخ شکر است و در اخبار و اخبار او رده که او از کرمان تجارت در راه او را از آنچنان بازگشته در
اجودین شده و سعادت ملاقات شیخ فرید الدین حاصل کردی و بکرات رفتی و در آن علم او بود و نام او سید
کرمانی و درین امد و شد و او را بخند مست شیخ فرید الدین بختی پیدایشد و سیاحت احوال کرمان و بکرات و او در آن
پیش علم خود و از آنجا بقصد ارادت شیخ نویت اجودین نمود و علم او را گفت که شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا هم
خویشا است سید محمد کرمانی گفت صحبت از ایشان نشود و یا چون امد و مدید شد و ریاضتها کشید و بعد از شیخ
فرید الدین بصحبت شیخ نظام الدین امد و داخل باران علی رشد و در شب جمعه است و احدى از مشایخ است

در این کتاب نو و در پایان چهره تر و در فون شکر رحمة الله علیه -

سید محمد بن سید مبارک بن سید محمد الکرمانی الحنفی طریقه قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی جامع کتاب سیر الاولیا است و انکتابه است جامع احوال مشایخ پیشوایان و در زمان صدر شریف بیعت شیخ نظام الدین مشرف شده و بعضی محاسن را دیده و بعد از آن در خدمت خلفا سه او بود و از شیخ نصیر الدین محمود تربیت یافته با او خواست بجال شیخ مشرف شده و تجدید بعیت کرده و پیران اعمام و اجداد و از نزدیکان شیخ بوده اند و اکثر آنچه در آن کتاب نقل کرده بواسطه اباء که امم خود کرده رحمة الله علیه نمی و وفات او بقول صاحب خزینة سنته بهین و سبب مایه -

سید محمد بن جعفر المکی الحنفی قدس سره و سه جامع است بیان شریعت و طریقت و صاحب علم و تقوی و جود و حال بود در اخبار الاخبار آورده که و سه از اعانم خلفای شیخ نصیر الدین محمود است و توحید و تفرید نظام عالی دارد و از افراد اولیا است و آنچه از احوال نظام و وطن خود نوشته است عقل حیران است اگر اینها همه به شایسته و ایل و صرف نظام و دوست پس از سلطان وقت خود است قدس سره او را تصنیف است مسی به بحر المعانی در دی بسیاری از حقایق توحید و علو مقام قوم و اسرار معرفت بیان کرده و سخن راستان میگوید و در کتاب دیگر کلی حقایق المعانی و دیگر حقایق الحاسنه نیز وعده میکند خداوندانها نیز تصنیف یافته اند یاسنه و او را تصانیف دیگر نیز هست رساله در و در بیان روح و رساله است مسی به پنج نکات و بحر الانساب که در اینجا بیان نموده اهل بدیت رسالت کرده است و نسبت ابا و اجداد خود را ثبت نموده وی کثیر الدعوی است و از آنچه از احوال خود بیان کرده است محقق میشود که دعوی او حق است عمر و از یافته بود در زمان سلطان محمد تغلق تازان سلطان بهاول در حیات بود سن شریفش از صد تجاوز بود بای که اطم از شرفای که اند بعد از آن در دی آمده و در سر مشد اقامت کرده الحال مقام و (یعنی قراو) در همان سراسر و در بحر المعانی میگوید که مدت شصت سال در علم ظاهر بودم و در کسب کمال است میگویند هم فکر او در کتاب اخبار الاخبار بطول است و وفات وی بقول صاحب خزینة سنته مهدی و سعید ثنائیه و هم در اخبار الاخبار آورده و سه ذکر ابدال و اوقات و خطاب و افراد و سایر بحال السرد بیان اعداد و اسامی و مراتب اعماد او و اقسام ایشان را نیز تفصیل داده و تشخیص نموده است که فوق ان متصور نیست و گفته که همه ملاقات

کرده ام و از هر یکی نعمت یافته ام و مقامات همه مشاهده کرده ام و گفته سیصد و پنجاه و هفت سال دیگر از او نشان نماند
 و در کوه بر شش پله سلطنت کرده است ایشان در کوه ساکن و خوردن شکر و خنک است بلج بیابان جمیع الد تعالی -
 سید تاج الدین شیر سوار قدس سره در اخبار بالا خبر را و در کوه تبار و در مار تونل است و دوی مرید
 شیخ قطب الدین نورانی است در کوهستان نار تونل ریاضات با کوشید کار خود بجا بده بجای سائید که دم
 و دود خوش و طوبی و انس گرفتن چنین میگویند که چون گویند است که زیارت پیرو بخواب با نسی و شیرین
 از میشد میگرفت و سوار میشد و ماری بردست میکرد و متوجه مقام پر میشد و بعد از ماری به دست چون
 نزد یک مقام پر میرسد شیر و مار را با میکرد و پیاده و شیری در آمد و وفات دوی بقول حکما فرموده شایسته سید
 سید شین ابدال بن سید تاج الدین شیر سوار قدس سره در اخبار بالا خبر را و در کوه تبار و در کوه تبار
 و نیا باده و اند دنیا بر قدر ضرورت اقتصاد کرده و ایام الاوقات بجا مشغول بود و در خانه ایشان سنگی افتاد
 بود که هنوز آن سنگ بر سر دین و بلین خانه ایشان موجود است بالای سنگ کانسو چون نهاده بود و هر روز
 بقدر نیاز تاج در آن کانسو دم اندیده و در دند چوبی می انداختند که قوت بلوی اوی بود و زیاده از آن نمی ماند و اگر
 حکم گران بودی نتایج بیشتر که اندی و اگر از آن بود که کمتر رحمة اللہ علیہ -

سید یوسف بن سید جمال الحسینی الشهداء الملتانی قدس سره ابایه کرام
 او از مشهده بلبان آمده متوطن شد و در زمان سلطان فیروز نادر الدربان از بلقان
 در لباس سپاهیان بولایت دلی قدم نهاد و چون بزرگی و دانشمند او را مشاهده نمود
 در سکه سلطان در کوه بر بالا سکه حوض خاص علای بنامش موده و مقبره خود نیز در اینجا
 ساخته است در رس ساخت سالها در آن مقام بهر سند درس و اخلاص نشست و نقلست
 که او سکه هر شب جمعه حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب میدید و بر لب الالباب نه
 علم الاعراب که معنی صفت منسوب تقاضی ناصر الدین بیضاوی و در دیار ما شهرت دارد و شری
 دارد و طول و بسط که مشهور به یوسف است قابل تحقیق و ایجاز و اختصار و بر منار نیز شری
 دارد و منی تبو جیه الکلام او شاگرد مولانا جلال الدین رومی است که از تلامذه مولانا
 قطب الدین رازی شایخ شیشه و مطالع است قبر سید یوسف هم بر سر حوض خاص است و
 وفات او در حدود سنه تسعمین و تسهائیه بوده کذا فی اخبار الاخبار -

سید اشرف بن سلطان ابراهیم سنائے قدس سره که اور اسید اشرف بن
 میگویند صاحب کتاب مکتوب اشرف جهانگیر است و ملفوظات جهانگیر سے یکے از مریدان
 او تالیف نموده صاحب علم و روح و تقویٰ بوده و یکے از مشایخ میر مشایخ ہندوستان است
 و اخبار الانبیا آورده کہ وی از کاملان است و صاحب کرامات و تصرفات در سیاحت با اہل بیت علیہ السلام
 ہمدانی قدس سره رفیق بوده عاقبت بجانب ہندوستان آمدہ و حلقہ ارادت شیخ علاء الدین
 دہلوی و اورا پیش از ارادت مقامات عالیہ از کشف و کرامت حاصل بود و در حقایق توحید
 معارف عالی دار و ادراکات مستشکل بہ تحقیقات غمخیزہ یا قاضی شہاب الدین
 دولت آبادی کہ صاحب تفسیر بحر موج است معاصر بود غالباً قاضی ازو سے تحقیق
 ایمان فرمود کہ در خصوص اشارتے بدان واقع شدہ است کردہ بود و اورین بابہ مکتوب
 نوشت قبر او در یکے از قریات جوہور است کہ اورا کچھ کچھ گویہ بسی مقام نفیض
 در میان حوض واقع شدہ نام سید دران دیار و دفع جن بغایت موثر است و اورا ملفوظات
 است کہ یکے از مریدان او جمع کردہ رحمہ اللہ تعالیٰ و زینبہ انجہ آورده خلاصہ اش نیست کہ وی
 پدرش بادشاہ سمنان بودند و او ترک سلطنت نموده فقر اختیار نمود و در عمر سفت سالگی قرآن مجید
 را با بیفت قسرات حفظ نموده و در چارہ سالگی از تحصیل علوم عقلی و نقلی فراغت نموده و
 بصحبت سب سے از اکابر مشایخ رسیدہ مثلاً سید علی ہمدانی و شیخ زکریا الدین علاء الدین سمنانی
 و سید جلال الدین بخاری ملقب بخیر و مہمانان جوان گشت و شیخ بدیع الدین
 و خواجہ بہاء الدین نقشبند بخاری و غیر ہم مستفید گشت و از خلفای شیخ علاء الدین بکمالی است
 شیخ کہ سید خان غیر مستفید شدہ و بسیار کرامت و خوارق عادت ازو سے بطور آمودہ و وفات کے
 بتاریخ نیست و مقبرہ محرم سمنان و خمانا تہ بودہ و قبر او در روح آباد و عمر و یکصد و بیست سال
 است و اورا تصانیف بسیار است چون بشارت المریدین و المکف اشرفی و مکتوبات و کتاب
 خلفائے راشدین و غیر ہم رحمہ اللہ تعالیٰ
 سید سید المدد قدس سره و اخبار الانبیا آورده کہ وی فریاد سید محمد گسیو دراز است و خلیفہ او است
 مشرب عشق و محبت بروی غالب بود نفل است کہ وی خود در دوزخ سے سید طاہر قیسہ خود را از

برای مسجها آورده نماده بود که سید علی الدین و چنانچه عادت اطفال باشد طایفه را برداشت
بر سر خود نهاد و سید فرمود ترا این خلعت مبارک باشد الحمد لله انانت باهل خود رسید بعد از آن هر کرا
بریدی قول کردی انابت بسید علی الدین فرمودی و تربیت تلقین و ذکر خود نمودی گویند که سید علی
بازنی ابتلائی محبتی واقع شده بود و فی محبت او در لباس کتوم و عفات مستور بود آخر آن زن را در
جباله عقد خود در آورد و وقت مسج حسب تعارفی که درین دیار است عروس را جلوه میدادند و
آنکه نظر سید علی بر جمال او افتاد یکی ذوقی و حالتی او را دست داد آهی برکشید و جان بحق تسلیم کرد
عروس در محفه نشست و او را در کنار گرفت تا وقت وصول بمنزل او نیز تمام شده بود هر دو را

پهلوی یکدیگر در قبر کردند رحمه الله علیهما

سید شمس الدین طاهر قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی مریشیخ نور قطب
عالم است سید بزرگ بود در ولایت رشت پور قوطن داشت و کبیر اسن بود و او بعد و پنجاه سال
رسیده بود و بجناب خواجه حسین الدین چشتی اعتقاد و محبت داشت بدین دراز می عمر و چگاه در
کوچای اجمیر اسبندی و اب دهن نینداخت چه جا بول و غایط در شهر بی طهارت نه در آمدی و در
در وازه شهر سکونت کردی و اگر در شهر در آمدی طهارت کامل کردی و چون وضو گران شدی نزد
بد رفتی تا مباد انقض وضو شود رحمه الله علیه و وفات وی بقول صاحب خزینه سنه احدى
و ثمانین و ثمانین

راجه حاد شش مانیکوری قدس سره در اخبار الاخبار
آورده که وی بزرگ بود و صاحب نسبت دوست و حال صحیح و صفای باطن نقل است که در زمان
سلطان شمس الدین التمش دو برادر از سادات گردین بر پلی قدم آورده بودند یکی سید شمس الدین
و او در زمین میوات سکونت کرد و بقیه از اولاد او در اینجا مانده اند و دیگر سید شهاب الدین که از اجداد
اوست یعنی جد راجی حاد شش چنانچه در خزینه تصریح بد آنست بزرگان ایشان مغرور و کرم بودند
و در زبان مردم آندیا بر ایشان اسم راجی غالب آمده و او نیز در اوایل حال در لباس بسیار
بود و از بصیرت شیخ حسام الدین رسیده و ریاضت شاکه کشیده صفای باطن و مضور وقت نصیب
او گردید وی از علم ظاهر بقدر ما محتاج کفایت کرده بود و لیکن دانشمندان اسیر حلقه ارادت او

بودند که بیکدیگر می‌خواستند که از معارف و کشفیات صغیر و کبری ظاهر کنند حکایت از سرگذشت احوال خود
بیان میکرد و در ضمن آن مقصود طالب قبول انجاسیده قیام و در مانگوبه رست و وفات بقول صاحبان
سنة احدى و تسماية رحمه الله تعالى

راجی سید نور بن راجی حامد شمس قدس سره در اخبار الانبیا آورده که او نیز مثل
بزرگ و صاحب کرامت بود و لباس سپاهگری را غشا و ده حال مشغولی باطن ساخته و قیام و
در مانگوبه رست و رحمه الله تعالى

سید محمد راجی بن سید شاه اسپر بن علی بن مسعود بن احمد بن صفی الدین بن عبد الوهاب
بن الامام الشریفة دایرة المعارف و الجلال فی قدس سره او را محمد غوث نیز گویند در اخبار الانبیا
آورده که وی صاحب عظمت و کرامت و ابروت و جلال است و در سلطنتی ظاهر و غیبتی باهر داشت
جامع علوم معقول و منقول و شمول نعم ظاهر و باطن و حاکم فضائل حسنی و قبی از ولایت روم
بخراسان و شیراز آورده و از انجاسیده شرف قدس سره از زانی داشته پهلده او توطن فرمود و یکبار
سیر اکثر سوره عالم بر قدمش می‌رفت بی تعلقی نموده بار دوم باخیل و ششم بسیار توابع و لواحق و یاران
درین دیار شرف قامت و توطن از زانی فرمود و باو شانه وقت در حلقه ارادت او در آمده عاصت مشیر
بندگی و اخلاص را نسبت بهلا زمان او مرغی داشت و در یار یاران در آن اوان تخطیر حال افاضل
و علما و اکابر بود و خدمتش مقفی غرت ذاتی و علوفظرتی از همه قصب استی در بر بوده بر سید امتیاز و
انفرا و جاد داشت و او را عالم شعر نیز می‌گویند و او اکثر مناقب حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه نظم فرموده
است و دیوان غزل نیز ترتیب داده قادر می‌تواند می‌کند و ترجیحات و ارد و زبان ذوقی و مقفه خود
در اچم است و تاریخ وفات او صاحب خزینه از شجرة الانوار نقل نموده که سنه ثلث و عشرين تسماية
و هم صاحب خزینه می‌گوید که مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره اشعار بجا نباشد و میفرستاده رحمه الله تعالى
احوال فرزند آن عالی تبار اند که میگرد

سید عبد الله بن سید محمد الجبلانی الراجی قدس سره در اخبار الانبیا در ضمن فرمود
بزرگوار وی آورده که وی در فضیلت و لطافت و طبع و سلامت قریب در زمان خود فیض داشت گویند
که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی با شمع خبر فضائل او بجانب اشعار میفرستادند تاریخ وفات او

بقول صاحب خزینة الثمان و تسع مائتة

سید مبارک بن سید محمد الجبلانی الایچی قدس سره در اعتبار الاخبار آورده که وی
سید عالمی تمام بود از ایشان خلقی مانده که نام ایشان میسران گویند بنام سید حسن و سید
لاهور بکونت دارند انتمی در خزینة نام انتخاب سید این سید مبارک گفته بعد از آن میگفتند که سید
صاحب زهد و تقوی و عبادت و ریاضت و ترک و تجرد و جامع سیادت و نجابت و عشق و محبت و
زوق و شوق بود و در قله خلافت و اجازت از پدر عالمی خود و اشتیاق جوان جذب استغراق و
انتخاب غالب آمد در حالت سکر از چه برآمد و در کجی کل مجر دایه شمسیت بود که احمدی را از بنی آدم
نزد خود انداختی و از صفت خلق نهایت محرز بودی تنها و مجرد و خالق مشغول ماندی و چند سال
در انحال گذرانیدی و در انحال اگر نظر او کسی افتادی بدوش و چندوب میگشت و یکس را تاب
نظر او نبود و شیخ معروفی پیشی که از او و لا شیخ فریدالدین شکر گنج است بعد از زیارتات و مجاهدات
در انحال بنده است سید رسیده و یک نظر کمیا اثر سید که بروی افتاد و درجه کمال رسیده و از قله
خصت نمود و بشارت داد که از تو خانوادہ جدید پیدا خواهد شد چنانچه خانوادہ نوشاهی از سید گزیده
و قبر او در اجست و دفات او در سمنه است و تسع مائتة

سید عید القادر بن سید محمد الجبلانی الایچی قدس سره ملقب بعباد القادری و اعتبار
الاخبار آورده که وی صاحب کرامات ظاہر و احوال باہر و مقامات عالیہ و مناقب جليلة و شرف
بود و کمالات ظاہر و باطن بر مانی ساطع داشت و نور سیلاح و حالی با کمال و کمالاتی فوق العادہ
و انحال بسیار از عتاد و کفایت بنیادہ جمال معاینه کمالش بسعادت توہ نصوص میر سید و شرف
امکان مشرف میشد و وی در ولایت دارت حقیقی حضرت غوث الثقلین است و در کمالات تابع حضرت
ولند او را بعد القادر و مخدوم ثانی گویند هر چند که آنحضرت ثانی ندارد و کلام درجه عالی تر از آن باشد
که کسی ملقب باین لقب باشد و عنفوان شباب بنامیت منعم و ترقی نمودی و با سبب پیش طرب بسیار
الغفات فرمودی و چون بر سجادہ مشیخت و مقام تربیت نشست یکی از ان مجتنب و مخترک و بد و بد و بد
و طالبان از استماع شفی و قه و بر و زجر و منع میفرمود و زری والد امجد او را و ابرای امری از راه تربیت
عقاب فرموده و بعد از ان شب حضرت غوث الثقلین را رضی اللہ عنہ خواب دید که میفرمایند که عباد القادر

فرزند نسبت تربیت او من میگویم تر از فرزندان دیگر نسبت تو ایشان را تربیت کن ترا با عبد القادر که تربیت است
از این واقعه حالت چیده به نسبت تو بود و مکرر میفرمودند دست از جمیع سوا لذت عیش باز داشتند و نسبت
بر انقطاع کلی برگذاشتند و فراموشی و آلات لغتی بشکستند و جانوران شکاری دور گرد و مخلوق شدند و بسکوت
طریق حق اشتغال فرمود و چون بندگی مخدوم (یعنی والد احمد شمسید محمد) نسبت اقامت از این شهر
فانی بجا آمد باقی بر دهنه منصب سجادگی و مقام خلافت از میان برادران پسندیده که برین او بحضرت او
متعین بود و لیکن بسبب آنکه ترک ملازمت با و شاه نموده بود و برادران هنوز در ملک ملازمان و سکه
انتظام داشتند ازین برگزیده را سکه بر چهره اخلاص با و شاه نسبت بخدش نشسته بود و ایشان
جمیع فرامین و اسامیند سوا بسبب و وظایف را پیش او فرستادند و فرمودند که ما را با شما حاجتی نمائید است
بهر که میخواهید بسیار به سالها بهرین حال میگذرانید و بهر چه از دست اغیار از شما اندر روزگار میسرید
صبر میفرمود و نقل است که یکبار با و شاه عهد ایشان را پیش خود طلب داشت و نوشته فرستاد که اگر ایشان
مجلس ما را بجهت نور فایض النور مشرف سازند عین سعادت و محض کرم خواهد بود و با و ایشان که اگر
باشند که دعوی مشیخت و بزرگی نمایند هر چه از تقصیرات و تاخیرات در خدمت رفته باشد عفو فرمود و چون
این حد و دشواری آنحضرت در جواب این قطعه نوشت

پیش باب ازین باب روی گشتن نیست	هر آنچه بسرد مایه سرد و مبارک باد
کسی که خلعت سلطان عشق پوشید است	سکاهای بهشتی کجاست شود دل شاد

و این واقعه به اشکالت است که سلطان سنج با ضعیف سبب حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه
نوشته بود که اگر عیان توجه باین صوب منقطع گردد و دلاست سیستان که ملک نیم در دست تعیین
نگر خاقان حضرت ایشان کرده آید و آنحضرت در جواب نوشت

چون پیش سنج به رخ خشم سپاه باد	جز فتنه اگر بود هوس ملک سنج خرم
ز آنکه که با خشم خوار ملک نیم شیب	صد ملک نیم روز بیک شویش خرم

نقل است که ایشان را در ابتدا سه حال با و را در اعمال و عبادت ظاهر اشتغال بسیار بود
تا بعد که تمام روز فرصت بکشمند و در آخر خندان استغراق محبت و مشغولی باطن غلبه کرد که بعد
او را سه فرایض و سنن و راتب بزم اوقاف کار دیگر نبود و بعد از ادای خیرات اشراق در بحر مراحه مستغرق

پسر دوم سید عبدالقادر ثانی هست در اخبار الانبیا آورده که در حین حیات مخدوم از عالم رفتند
والله انشان از صاحبات و مقامات بود و از ایشان خلیفه ماند سیدی بسید محمد و در خزینه آورده
که در راه ناگوار از دست قتل الطریق شهید شد.

سید محمد بن بن العابدین بن سید عبدالقادر ثانی قدس سره که او را محمد غوث
نیز گویند و بالبر لقب است اخذ طریقت و علم از جد خود نمود و در اخبار الانبیا آورده که وی بنظر
عنایت دشمنان شفق و در محبت بندگی مخدوم بودند در خزینه آورده که وی از سادات عظام
و شیخ فودی الاکرام بوده و در عبادت و ریاضت و کرامت معروف و بصفت اولیا مومنین
بود و تعلیم علوم ظاهری و باطنی از جد بزرگوار خود و عبدالقادر ثانی یافت بسبب بخش خانگی باین
عم خود سید حامد از ارحمه برادره بمقام شکره که قصه مشهور در پنجاب است سکونت و زریه و بعد از
خلق مشغول گشت در میان تباریخ پیغم شوال سده شصت و حسین و تسعین در عهد سلطنت اسلام شاه
بن شیر شاه وفات یافت و مزار و مسمی در شکره است

شاه الکبیر بخش و برادران ایشان که در لاهور ساکنند فرزندان ایشانند و شاه الکبیر
بسبب باخلاق حمیده و صفات برگزیده موصوف بود و در سده اربع و تسعین و تسعین در ولایت
بگامه بر ریاض رضوان فرامید رحمه الله ثانی که فی اخبار الانبیا و این تاریخ وفات شیخ الکبیر
است که نوشته شد

سید محمد بن عبدالرزاق بن عبدالقادر ثانی قدس سره شهر
بکام بخش که او را مخدوم شیخ حامد نیز گویند اخذ طریقت و علم از جد بزرگوار خود نمود و از وی
شیخ شیر علی و شیخ سید دلوکرانی و غیره و بسبب خلایق را بهدایت نمود و در اخبار الانبیا آورده که
در سده صاحب سجاد و برحق و خلیفه مطلق حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه بود و بزرگ
در ایشان و در فتح المکان مظهر کبریا و جلال و صاحب تصرف و کرامت و عظمت و ابست
جلالت و بجهت بیس عالمی داشت و تقاضای بس بلند از تسامع دنیا دی از هر قسم که تصور کنند قسط
و آخر او را حاصل بود لیکن هرگز مالک نصیب است که شرط و وجوب زکوة با نداشتند و در
هر یک از خود و سید شیخ عبدالقادر ثانی است قبول تعلیم داشت و در زمان خود کوس بزرگ و شریف

و خلافت ابن سلسله علیه میر و دیگر که باو می مخالفت زد کاری از پیش نبرد و غیر از پیشانی حاصل وقت خویش ندید و وفات او ناسخ عشر فی القعه سنه ثمان و سبعین و تسهائیه و قبر او در اوچه در خزینه آورده که خلق کثیر بجلقه ارادت او در آمده بودند و سلاطین زمان نیز معتقد وی گشتند و تمام علم بیا و خدا و کار خدا صرف نمود و بهدایت خلق مصروف ماند رحمه الله تعالی

سید موسی بن سید حامد الجیلانی **الاجی قدس سره** لقب او جمال الدین کنیت او ابو الحسن است در اخبار الاخبار آورده که سید حامد در حالت حیات خود امر خلافت و سجاد و زینب را بولد شریف خود سپردا معنی به سید و سندی و شیخی نشکانه مصباح الاحدیه مرآة جمال الحقیقه المحمدیه

الازهر الاظهر و السیر الاقدس **الامام صاحب الجود و الفاضل الباطن** و **الظاهر المتعالی بجلیه المصطفی خلق با خلاق المصطفی** **الشیخ الوصی الرضی البی جمال الدین ابو الحسن** **شیخ موسی سلمه الله تعالی** را بقی و جمیع نوازم و تواجیل ابن امیر شریف را از اشتغال باطن و اوضاع ظاهر بوی تفویض فرمود از جهت محبت و رضای حضرت مخدوم را که بوی بود و قابلیت و استحقاقی که در وجودش نقیض معاینه فرمود و از بهت صبر ازل یا دلالت آن که از حضرت علیه قاربه درین باب یافت و بعد از تفویض و تلقین در اندک مدت رحلت فرمود و وی سلمه الله تعالی در خلق و خلق وارث حضرت بنویست جعل الله

علیه و سلم و در زمان خود صاحب سجاد و در استین سلسله علیه قاربه است او را بدرگاه حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در ای نسبت طبعی نسبتی دیگر هست که اهل خصوص را با شدار با نیت رویت آنحضرت و حضرت عالم بناه علی الله علیه و سلم مشرف شده و بحضرت مخدوم شیخ عبد القادر ثانی بطریق کشف قبور ملاقات نموده و بشرف بیعت او مشرف گشته است و در شجاعت بی ادب و علم و حلم و ارث حضرت مخدوم رضیه است و در حسن صورت و سیرت نقاد و دایم شنی عشر صورت و او را که همیشه کانت فی عینی موسی ملاحقه من راه احب را مصداق است و سیرتی که است انگ

جعلی خلق عظیم را مصدوق نور الله العالم بنور جماله مادام یقال اللهم صلی علی محمد و آله جمیعین **سید اسماعیل بن عبد الممدین محمد الجیلانی الاجی قدس سره** در خزینه آورده که وی عالم عامل شیخ کامل و صاحب علم و علم و زهد و ریاضت و از اعظم مشایخ و کبرای اولیا عمده بود و ارادت بخدمت پدر بزرگوار خود داشت چون آواز که که است و خوارق عادات او در

اتصای عالم افتاد که پادشاه مشتاق ملاقات او شده و او را در لاهور طلب داشتند یکبار بیکه زمین زری
در علاقه فیروز پور نگر را نید و حضرت سید در لاهور مقام کلمی خلافت است نمودند و قبول تمام یافتند و خلق
انجا بجلقه ادا رست و او را در لاهور و اگر چه امر او پادشاه بوی میسر داشتند و بخت میسر داشتند و دل را از غیر خواستند
میداشتند و وفات او در سنه ثمان و سی و هجده سال وفات پدربزرگوارش بود و پوده و
قبر او بمقام کلمی محل لاهور است و اولاد او نیز بزرگ بودند ذکر ایشان نیز می آید رحمه الله تعالی -

سید بهاء الدین شاه مشهور بهیا ولی شیعہ قدس سره از اولاد اجداد سید اسماعیل است و از کائنات زمین
بزرگان او چنانست قبر او زیر پشته گورستان میاں سہ روید و موضع مرکب کوٹ عید الشاه واقع است
کزانی انخریزه و نسب او بدینگونه بیان میکنند که سید بهاء الدین بن محی الدین بن شمس الدین بن حاجی بهاء الدین
بن اسماعیل رحمہم اللہ تعالی -

سید میران بن سید مبارک بن سید محمد الجیلانی الاچہ قدس سره در خرنیہ آورده که دی مردی بزرگ
صاحب علم و حلم و شرافت و نجابت و عطا و سخاوت بود که است و خوارق و ولایت مورد داشته داشت
تقریباً وفات و اولادت و اجازت از پدربزرگوار خود پوشیده از مقام او چه در لاهور و چه در قبوسه عید الشاه
و سر رشته تعلیم و تحقیق جاری کرده خلق خدا را بکمالات ظاہری و باطنی رسانید و در سنه ست و پنجاه
و تسعمایه وفات یافته و رفیق گورستان میاں سہ مدفون شد رحمه الله تعالی -

سید صوفی علی بن بدر الدین بن اسماعیل الجیلانی الاچہ قدس سره در خرنیہ آورده که دی صاحب
ہمت و قوت و نجابت توکل بود قدیمی راسخ و غنی متکلم داشت معروف بکمالات ظاہری و باطنی
و موصوف بود بجا بعت شریعت طریقت و توحید وی صد ہا طالبان خدا بخواریدند و در لاهور و مقام
شہریت گرم داشت وفات وی سنه شصت و الف رحمه الله تعالی -

سید عبد القادر بن سید محمد بن زین العابدین بن عبد القادر ثانی بن محمد الجیلانی الاچہ قدس سره
الماتب عبد القادر ثالث او را سید چون نیز میگوند در خرنیہ آورده که دی و سادات عظام و اولیا
زوی الکرام کیانی بے نظیر و لائانی است یعنی بزرگ و متقی و زاهد و عابد و عالم بود چون کرامت و شرف
و شجاعت و سخاوت زیادند داشت سید عبد القادر ثالث مشہور گشت تربیت و تکمیل ظاہری
و باطنی از والد محمد خویش سید محمد خوش بالا پیر صاحب متکلمه (که ذکر او بالا گذشت) یافته و بعد

وفات پدربزرگوار بقیع منهد وستان تشریف برد و نواید جمعیت از اکثر مشایخ عظام و اولیای کرام یافت
من بعد در لاهور آمد و میرون شهر لاهور بتمام گذر گذران توطن فرمود و محلّه آباد با اسم رسول پور آباد کرد
همانجا در سنه ۸۵۱ هجری وفات یافت و قبر او در لاهور بقایمک هالابرو ضلع حضرت شاه چراغ ابن
عبدالواہب شیرازی مشهورست بوده است و او را دو پسر عبد الوہاب و محمد نام و دو دختر فاطمه ثانی
مشهور بکلمان سید بے نزدیکیه میران محمد شاه بیج دریا بخاری و سبب سبب دولت نزدیکیه نظام الدین
بن سید میران بن سید مبارک بوده -

سید محمد الرزاق بن عبد الوہاب بن عبد القادر شالشت قدس سره مشهور است ایشان چراغ لاهور
در خزینہ آورده که وی از کیرای اولیاد اعظم مشایخ قادریه است و جامع بود در بیان علوم ظاهری و باطنی
و شجاعت و سخاوت و خرقه ارادت و خلافت از پدربزرگوار خود داشت چون متولد شد جدا جدا و در حیات
بود فرمود که در خانه با چراغی بپاشند است که خانه ما از نور گرد و پس از آن روز بطلب جلال شاه بخاری
گشت و آنحضرت بسیار کرمه و بزیارت حرمین مشرف شده و از مشایخ انجا فرمود برگزیده شایان
باو شاه که متقدّم او بود هر چند خواست که دختر خود را باو پسرا و از و اج کند قبول ننهاد و وفات او ثانی
بن ذی القعدة سنه ۸۵۱ هجری و آنحضرت و قبر او متصل قبر جد پدر او بود و شاه جهان بر او عمارت عالی ساخته
رحمه الله تعالی -

سید مصطفی بن عبد الرزاق قدس سره در خزینہ آورده که وی در میان برادران خود که هفت کس
بودند بسیار بزرگ و صاحب کرامت و خوارق بود و وفات او ثالث عشر شعبان سنه ۸۵۱ هجری و ثانیین و آنحضرت
بوده رحمه الله تعالی -

سید داود بن فتح الدین مبارک الکرانی قدس سره صاحب خزینة از کتاب شجره الانوار نقل نموده که
او از اولاد امام موسی کاظم است رضی الله تعالی عنه و در اخبار الانبیا آورده که وی میرد و خلیفه سیدنا
الحیثانی است صاحب حال صحیح و کشف میر بود و در عین سلوک ریاضات شاقه و مجاہدات فوق الحد
کشیده ابتدا سے حالت ادراک که در انجا سے تحصیل علوم قاید توفیق الہی بجانب دیگر بود و بطریق ریاضت
و مجاہدہ دلالت کرد چندان کار بر نفس تنگ گرفت و بر خلاف مراد او رفت که از حد تقریر و تحریر قلیل
باشد تا خاطر خطیرش از هیچ و سادس و تعلقات اسوده شد و تفرقه و تشویش از باطنش رخت برست

انگاه از برای اقامت سنت انابت و بیعت که طریق مساک و طریقیت است متوجه تیار شدن و تقویت
و شارت پیغمبر بخیر است سید همدان توبه آورد و بیعت نموده بخلافت مشرقت شد و ذات او سسته
اثنین و ثمانین و تسعین که عبارت مشاق منان تنفص حصول است و قبر او در شیرکوه و لایتنه نجف است
است که محل سکونت او بود و مرزا و مطاف عامه خلق انداز گشته رحمه الله تعالی و کرامت او را اخبار الامام
طویل بود مختصر نمودم -

سید محمد با شهم بن سید صفوی علی اچی قدس سره در خزینه آورده که وی یکصد و بیست سال عمر
داشت و دوازده سال در سیر ملک عرب و یمن و شام و عراق گذرانید و صحبت بسیار سے از مشایخ عظام
مستفید و مستفیض گشت و بلاهوراند و قیوس و غیره یافت و خلق کثیر بکفایت او را دست او را اندر و وفات
او بر وجه سابع محرم الحرام وقت الفجر سسته سیع و ثمانین و الف و غیر او در لاهور است رحمه الله تعالی -

سید جعفر بن محمد با شهم بن صفوی علی قدس سره در خزینه آورده که وی جامع ست میان سیادت
و کرامت در وقت خود یگان زمانه بود و خزینه از پدر خود میداشت و ولادت او بر روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الثانی
سنة اصدی و اربعین و الف و وفات او بر روز شنبه نهم جب سسته سیع و ایتده و الف بوده رحمه الله تعالی

سید اسماعیل بن سید ابدال قدس سره در خزینه نسبت بنیگانه بیان نموده که سید اسماعیل بن سید
ابدال بن نصر بن محمد بن موسی بن عبد الجبار بن ابی صالح نصر بن عبد الزراق بن خوث الثقلین سید
محمد بن عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه و سید اسماعیل اهل کمال و عالم صاحب قال شیخ صاحب
حال بود انتی در اخبار الامام آورده که سلسله ایشان منتهی بشیخ و حضرت شیخ عبد الزراق بن خوث الثقلین

شیخ محمد بن عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه درین و یار سلسله سجادگی آنحضرت راضی الله عنه
ایشان بر پاداشند شیخ محمد حسن و شیخ امان و دیگر در ایشان غایت بندگی و نیاز نسبت بملازمان سید
اسماعیل رعایت میکرد و وفات او سسته تسعین و تسعین و الف و در فیه و است رحمه الله تعالی -

شیخ محمد بن سید ابی الحیوة قدس سره نسبت او صاحب خزینه از شجره الانوار بنیگانه نقل نموده
که قبض بن ابی الحیات بن تلح الدین محمود بن بهاد الدین محمد بن جلال الدین احمد بن داود بن جمال الدین
علی بن ابی صالح نصر بن محمد بن عبد الزراق بن خوث الاعظم بن عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه و اخبار الامام
آورده که ایشان نیز سلسله نسبت خود را بحضرت سید عبد الزراق میرسانند از ولایت بنگاله در لباس

فقرو تجرید درین دیار قدم آورده در قصبه سالور و خضر اباورشت اقامت نهاد و دست به تمام بوضع فقر و فقر پر
 میگذرانید سید نصر المردی بود عالم و عامل و صاحب حال و متبحر و مستقیم حکمگوشه خود را و عقد
 نکاح او در او رو و بعد از وقوع این تعلقی او را توطن و سکونت همانجا اختیار وقت اعتقاد قبوسه تمام و
 شهرت تمام نصیب او شد و خلق کثیر از نواحی اندر در حلقه ارادت و عقیده شاد او را اندر و جمعی در ایشان
 اهل غیر خبیثش انتساب نمودند و از آنجا شیخ عبد الرزاق المشهور شیخ بهلول مرید و خلیفه او است حاجت
 میان علم شریعت و طریقت از اول فطرت بر نشانه عبادت و تقوی و صلاح برآمده و بر عصبه و فاسه
 نشو و نما یافته و بعد تحصیل علوم دینی تهذیب اخلاق و تبدیل صفات موقوف شده الحق درین زمان
 و زمره درویشان و سالکان آئین مردم در سلوک انیض و رسوخ قدم و اتباع سنت حضرت سید سلیمان
 صلی الله علیه و سلم نادر و عزیز الوجود و وفات شاه قیص در ولایت بنگاله واقع شد و بمقام
 سلطان عبدالشاه را در آنجا فرستاده بود و از آنجا ثالث ذی القعدة سنه ثلثین و تسعمین و تسعمایه هم
 بساوه آورده مدفون ساختند رحمة الله علیه -

سید شاه محمد فیروز ابادی در آنجا بالاخبر آورده که او از مدعیان این نسب عالی است و او را
 درین دیار قصد غریب و حکایتی عجیب است که شنو است و محل کیفیت احوال او نسبت که او مردی
 بود و در زمان سلطان ابراهیم بن سکندر بودی از جانب دیار دکن بدلی آمده و دعوی نسب حضرت غوث
 الثقلین رضی الله عنه نمود و بهر اخطای این نسبت عالی با جمیع غریب و اشیاء و اطوار او از عظمت صورت
 و استنفا و بهمت و قوت و استغفال طریقه دعوت و او را با ظهار رعایت نهایت طهارت و لطافت
 و اظهار دعوی بلند و نسبت مغوی بجناب حضرت در خلق اندر بار به اعتقاد عقیده او شد و سلطان
 ابراهیم نیز با و برای آنکه رجوع نمود و فایده بران مترتب نشد و بعد از سلطنت ظهیر الدین محمد بابر بادشاه هم
 در اینجا در عمارت با سکه قلعه فیروز اباد ساکن بود و در عهد سلطنت هایون بادشاه نیز قدس و عزت داشت
 و نهایت علوم و جت و شوکت مشیخت او در زمان اسلام شاه بن شیر شاه بود و او غایت معتقد و گشت
 بعضی امرای وقت نیز تبعیت بادشاه بجله اعتقاد او در آمدند و بعضی در ایشان نیز توجه ارادت و
 خلافت می آوردند با همکار و بار شیخت و بزرگی او در غایت رواج و رونق بود و درین اثنا و دیدگی
 سید شمس الدین محمد دیگر که سید ابوطالب عراقی که هر دو به وفات حیدره موصوفت بودند و نیز ایشان

برآمدید محمد ایشا از آنجا نود و ده سال برود کمال خلوص و محبت پیش آمد و پیغام نکاح و خستہ ان خود
 بادیشان نمود و ایشان انکار نمودند و زمین اثناسیبه این هر دو سید را بخاند او کشند خود را در میان خلایق
 سیل اندازد و عقوبت در دگر باز رسد تا زه شیدن و مرد و جامه پاک خاک بر سر نود و ده نود
 نمودند و نهم باقیل

بازای فلک بهر خدا این چه ماجراست باز اینچه کوفه اینچه فرات است اینچه وقت این زهر باز با حسن محبت که د ا و باز اینچه درد و اینچه عالم اینچه محنت است باز اینچه غصه و اینچه دل و جان نشست باز این با بلبیت نبوت که ظلم کرد این ریش کند را دگر از سر که تازه کرد اسب و اسب بر نبوت دنیا و کار او	باز این چه ظلم و اینچه حسین اینچه کریم است عاشورا نیست در نه قضیه معنیهاست این شیخ باز بر سر شیره خدا که است باز اینچه جبر اینچه فراق اینچه ابتلا است باز اینچه فتنه در سر کون و مکان چاست باز این بخاندان پیوستم که خواست دین داغ خشک را و از بر که پوست کست ز نهارد دل بند برین کار و بار او
--	---

و این هر دو را در حرم روضه قدم رسول دفن نمودند و الا ان قبر اند و بزرگ مزار و مضافات خلایق است
 کان ذلک فی سنه خمس و تسعين و تسعين بعد وقوع این واقعه اکثر مردم بلکه همه نسبت این قتل بشاه
 کردند و جمیع خلایق از او سب برگشتند و معتقدان منکر شدند و دوستان دشمن و نزدیکان دور و نهان
 نفوذ تمام نفیض احوال حاضر اند و منکر افتاد که این از من نشده است و برضاست من بلکه بوقوت
 من حد در نیافته و زودان در خانه و راه اند و اینکار کردند خیر با سلام شاه رسید او اشارت بعلما کرد که مسئله
 شرعی دینیاب چه باشد بران گل نمایند جمیع علما سے لاہور و دہلی و جوین و بنگال سلطان وقت اجتماع
 نمودند و محضر ساختند و خود منکر مطلق افتاد و بود چون در مجلس حاضر سے آوردند میگفت که بکشید هر چه کشید
 من مثلاً و بگناه و از تصویر این معصیت مترا و مترا نخلومی و بے غرضی و بجز ترس با بلبیت امر سے
 قریب است و بطریق وراثت بما رسیده است هر چه بر سر من آید بدان صاپیرم علما سے وقت دینوا
 قتل و تلافی او افتاد و هر چند تردید کردند بنبوت شرعی که شبیه را دران مدخل نباشد ز رسیدنا
 مدت مدید بر سر این قضیه خود را بود و ارا مقید و سجون نگاه میداشتند و از امانت و خواری هر چه

لعیب او بود چنانکه فرنگ داشتند نقیضت که شیخ امان پاشا سپتی را درین محضر هر چند تکلیف کردند
 و طلبیدند حاضر نشد و میفرمود قدم امان در دوزخ چراترود که در سو که کمالیست پیغمبر را آورده توار و گرفتار
 و پیش ایشان ایستاده کنند و من در انجلس میفرمودم نشسته باشم و میفرمود کشته شدن حضرات امان حیف
 است و توار کردن ایشان نیز حیف دیگر از ان نیز خون در جگر هم و ازین نیز در خوف و خطییم و میفرمود
 جنیان بخین کار بسیار میکنند ما ذالک که از ایشان بخین معصیت سر برزند با جگر بجز از چند گاه در زندان
 بروم و بعد از مردن پاسه او را بسته در بازار کشاکش کرده در یک گوشه انداختند آخر در زیر قاعه دلی
 نزدیک تر کبوشک بر دوزخ یافت انا لهد وانا الیه ما جعون نقیضت که جلوه همانان پیش او بودند
 و طعنه تناول میکردند یک از ایشان بیل جزوات اطهار کرد و سه طرف جزوات بسته بیرون آورد پیش
 همانان نهاد در زمین آواز نه که یکسان اند که یک غلام بچه سیاهی سر دین برهنه و یک جزوات مرا
 کشیده در حرم سر اسه تصرف شد او در دوزخ سه بان زن دایند و باز گردانید میگفتند که اینها بسبب پیغمبر
 جن بوده است که او داشت و او را مردان و خلفا بسیار بودند بعد ازین واقعه که ترس بر خجست و اعتماد
 او را نسخ مانده باشد شیخ محمد عاشق که در سنبل پور بود و در دوزخ لغایت نیک دور و پیشه صاحب
 فوق و حالت و هست و مجاهده بود و شیخ حسن سرمست که در شهر کافو بود و در دوزخ الهی تهاست -
 مولانا سید سماء الدین اللاحی الدلوی قدس سره نیز در دوزخ هم جهانیان سید جلال الدین البخاری
 است مرید شیخ کبیر است و گویند که تلید مولانا سماء الدین که از علامه میر سید شریف جرجانیست است بود
 از بامان بسبب بعضی وقایع که در ان دیار واقع شده بر آمدند تا دکن پور و بیانه و غیر ان گذرانیده
 بعد از ان بدلی اید و توطن کردن کبیر داشت و از خرج جاس بفرش رفته بود حق بجان تعالی بویاسلم
 علاج بهار است را بوسه ر کرده و سه بر احوال شیخ فخر الدین عاتقی حاشیه نوشته که محل معانی
 ان واسف و کافی است در سال دیگر دارم میفتح الاسرار اکثر ان بعینه منقول از رسائل شیخ
 غزنیست است و دوسه جامع بود میان علوم ربی و حقیقه و تقوی و دوزخ از دنیا یاد است بر قدر
 باحتیاج اختیار نکرده وفات او هفتم جمادی الاول سنه احمده و تسهاتیه و مقبره او بالا حوض
 شمس است در انجا ضوف صفوف از اولاد او خفته اند رحمه الله تعالی کنانی اخبار الاخبار -
 سید عبدالعزیز مولانا سماء الدین الدلوی البیابانی قدس سره در اخبار الاخبار دارد که

و سه روز با دو وقت بوده نهایت تجرید داشت در ابتدا سه حال نزوح کرده بود چون آنرا مانع از نزوح وقت
و فراغ عبادت دید با اختیار از سه مفارقت کرد و بادشاه عهد قوس را اسیر کرده بود در آن میان حجاز
از سادات نیز اسیر شده بودند و سه رفت و بیادشاه گفت که سادات را بگذارد و بادشاه گفته قبول
نکرد و سه گفت حرام باد سکونت در شهر سه که تو بادشاه انشهر با شش بعد از آن بمنده رفت و بادشاه
انبار او دید و چیزهای بادشاه پیشکش کرد و قبول نکرد و گفت مرا با نیما کار سه نیست بیا کم فلان ده فرمان
ده که در فلان بیابان مرا جاد و تشویش نهد و ظلم نکند بهم در بعضی قریات سند و مقام کرد الان قراونم
در اینجا است و تاریخ وفات او قبول صاحب خزینة سنه ست و شش و تسهائیه بوده -

سید میرالدین حسن انجاری قدس سره در خزینة آورده که سه از سادات عظام بخارا است
و فیض دوازده خاندان حضرت محمد و هم جهانیان یافت و بکالاست رسید و در اخبار الاخیار آورده که سه
سیاحت بسیار کرده بود بعد از آن در آنچه سکونت کرد گویند که سه حدود ششاد سال عمر داشت و او
اعلم گویند که از سه خوارق عادات بود و بی ادب و غلظت و شمشیر خوارق او انجارج کفار بود از کفر و اسلام
و پیچ کافران جدا و عرض کردن او اسلام را بر سه طاقت نماند سه و در قبول اسلام سه اختیار شد
جامعه جامع کفار پیش او می آمدند و مسلمان میشدند گویند که این نسبت در بعضی اولاد او نیز موجود بود و وفات
او در ششصد و نود و شش و قبرا در آنچه است رحمه الله تعالی -

سید میر عبدالحی معروف بسید شاه محمد میرک قدس سره در خزینة آورده که وی سید بزرگ عالی
نسب و از اولاد میر سید شریف جیرانی است در علوم شریعت و طریقت کامل و اکمل و عالم و عامل بود
و در اخبار الاخیار آورده که سه در بزرگیات فتون و نوادر امور سبب نفیر است و سید عالی نسب از اولاد
میر سید شریف جیرانی است و در تاریخ وفات وی گفته است انقلاط -

نام در العصر شیخ عبدالحی	که بوصفش مرزبان نبود
وقت نزاعش بسیر رسیدم من	گفتم ای چو تو در زمان نبود
سال تاریخ خویش خود فرما	که جز او در در زمان نبود
گفت تاریخ من بود نامم	بنده وقتی که در میان نبود

یعنی چون عهد و عهد از شیخ عبدالحی اسقاط کنند و حاصل آن نه عهد و پناه و نه باشد یعنی وفات او

تسع و تسعين و تسماينة -

سيد سلطان بهرامی قدس سره صاحب اخبار الاخبار از والد خود نقل ميکنند که وی میگفت که سيد سلطان در ویشی اهل دل و فاضل و صاحب است مريد شيخ علاء الدين ابو ذری بود اما متقین و ارشاد از مشرب شطاریه داشت از لباس الکنا بستر عورت داشت و در اکثر اوقات سر برهنه بود و گاه به باجماعت فقرای بود و گاه به تنه و بعالم هم مقید بود و ذکر چهار یک و اتمی و در خزینه تاریخ وفات وی سنته تسع و اربعین و تسماينة گفته رتبه العتقاع -

سيد علاء الدين قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی سيد عالي نسب است و متبرک بود و در ذوق و حالات و خلوات و در فن و سینه هند و قوسه تمام داشت شعر هم میفرمودند این غزل از او است وقت ادست -

ندانم انگل خندان چه رنگ و بود دارد	که مرغ هر چینه گفتگو که او دارد
بحسب وجوه نیاید که مراد و سله	کسے مراد بیاید که جست و جو دارد
نشا طبا و پرستان بشته بر سيد	هنوز ساقی ما با ده در سب و دارد
حدیث عشق تو تنها من بهنگویم	که هر که هست ازین گونه گفتگو دارد
شاع دل بکف و لبر بده تو علا	که این شاع گر نما چه را انگو دارد

سيد معين الدين علی قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی صاحب تفسیر مفتی است و از اهلها مجاز مدینه رسول صلی الله علیه و سلم بوده و هنوز از اولاد وی در مکة معظمه ساکن اند و این تفسیری تفسیر است موجز و متق و مفید در سایل دیگر در مقام حدیثیه شریک بر تحقیقات غریبه نیز دارد و شیخ صفی الدین عبد الرحمن که نسبت به سلسله ایشان از سادات صفویه گویند نیز از اجداد او است از مشایخ حدیث قدوة المحققین مولانا جلال الدین دوانی است و ایشان از سادات سلامیه نیز گویند غالباً یکی از اجداد ایشان از روضه مقدسه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از جواب سلام شنیده بود اتمی ذکر او در ذکر سيد رفیع الدین که از اولاد او است مذکور است و ذکر رفیع الدین مذکور شود -

سيد رفیع الدین صفوی قدس سره در اخبار الاخبار آورده که خلاصه اش اینست که وی علم بود میان فضایل حسبه و نسبیه و اباسه کرام ایشان همه علما و صلحا و تقیها بوده اند و سيد معين الدین

نمک و سید صفی الدین عبد الرحمن از اجداد او است در مقولات شاکر مولانا جلال الدین و دهلی است
 و در حدیث شاکر شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی الحافظ المفسر است که از
 محققین ارباب حدیث و قدوه متاخرین ایشانست و بالمشافه حدیث را از وی شنید و در دست یافتند
 نمود و او دانشمند و محدث بود و نهایت چهره و خاوست و خاق و لطف داشت و در زمان سلطان سکندر
 بهر بی امو سلطان سکندر را در حق او اعتقاد و عظیم پیدا شد و حسب اشاره سلطان با گره سکونت
 نموده مگر سلسله او منقطع شد و کسی نمانده و فاش است او سینه برنج و تسهین و تسهاتیه و قبر او هم در اینجا
 است که خانه او بود رحمه الله تعالی

سید عبد الوهاب بن سید عبد الحمید سالوری قدس سره در اخبار الاخبار آورده که در
 مردی بزرگ و متبرک و من بود و بتدریس علم مشغول داشت بعد از آن بسببیکه در کتاب مذکور
 است حالتی در باطن او پیدا شد که بی اختیار از همه برادر و بطاعت و عبادت مشغول شد و از بحث
 و مطالعه دست باز داشت و در همه اینها شمس و تسهین و تسهاتیه و قبر او هم در سالوره است
 سید عبد الاول بن علامه الشیخ ابی الدیو قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی حدیثی بود و او
 سید محمد کیو در از است که در کتب انداخته و به جامع جمیع علوم عقلی و نقلی در سینه و حقیقه و در اکثر علوم
 تصنیفات دارد و در صحیح البخاری شریسته نوشته مسی فیض الباری و رساله فی الفقه و سراجی را نظم
 کرده و بر آن شریسته تعلیق نموده در ساله دیگر در فارس و تحقیق نفس و معرفت ان و آنچه متعلق است
 بدان بغایت محققانه نوشته است و مختصری در سیر نیز نوشته منتخب از کتاب سفر السعادت و
 بر اکثر کتب حاشی و شروح و تعلیقات دارد بغایت من و معر بود و در آخر عمر نسبت انکسار
 و غربت و تشرب بر حال او غالب آمد و از علوم بریده و بهر حال او هست و دست داده بود و از هر قسم
 کتب بسیار داشت ابای سید از زید پور بوده اند که قصیده ایست از مضافات جوینر بعد از ان بولایت
 و کن رفته و تولد او همدرا پنجا شد و همدرا پنجا تحصیل علوم نمود و مکرم و مجل شد و در آخر حال بگریز آمد و از
 انجا بحرمین شریفین رفت باز با هماد با و نمود و در آخر عمر با سید عباس خانان محمد پیر خان شهید
 که در شفقت بر خلق خدا و محبت در و ایشان تربیت علما و فضلا بان علو شان و رفعت مکان کردی
 داشت بنظر عالم بود و توجه ولایت و بهر شریسته از آنکه ملاقات واقع شود مدت دو سال

کامیش و شمر دلی در صدر حیات بود و در سنه ثمان و ستین و ستمائیه بر حمت حق پیوست قباد
 و رون قلعہ دلی است نزدیک کاشک در میان گورنوبان افتاده است رحمہ اللہ تعالیٰ
 سید محمد بن احمد السمرقندی العباسی السمرقندی قدس سرہ وی از اولاد عباس بن امیر المومنین
 علی مرتضی است و کنیت ابو شجاع است نسب او پانجاہ صاحب اعلام الاخیار آورده کہ محمد بن احمد
 بن خرمین الحسین بن علی بن عبد اللہ بن حسین بن العباس بن امیر المومنین علی المرتضی السید الامام
 شیخ الاسلام ابو شجاع احوال او کفوسہ در کتابہ نکو بطول آورده مختصر نیست کہ وی یکی از ائمہ فقہا
 حنفیہ است و در ترقید با علی بن الحسن السمرقندی امام القاضی الحسن الماترید سے معاہرہ بودہ و بود معتبر
 زمان شان کہ این ہر سہ در قوی جمع میشدند و اتفاق ایشان بحدہ قاطع بود و در وقت و نمیدیدند بسو
 کسیک مخالفت ایشان نمیدور یا است محاب حنفیہ بر ایشان تہی شدہ بود و در وقت و سبب از فقہا
 بر قواسم حضرت سید اعتماد نموده اند و جامع و مبسوط ہر دو کتاب از تصنیفات او است و سیر
 و سبب ابو الفاضل محمد کہ ذکرش سے آید و امام المیر الدین عرفینا نے صاحب قوادسہ تطبیح اصولی
 و فروع شاگرد او بہد رحمہ اللہ تعالیٰ

محمد بن محمد بن احمد السمرقندی العباسی قدس سرہ کنیت ابو الفاضل است احوال
 پدر بزرگوارش مختصر یہ گذشت و نیز مانند پدر بزرگوار خود حنفی و فقیہ بود و حسب وصیت پدر از گرفتن
 بیع بالونہ اختیار نمود و در اعلام الاخیار آورده کہ وی اخذ علم از پدر خود نمود و روایت ارتقا فی
 جمال ریغہ مونس نمود و سے از ابو زید و سے و سے از ابو جعفر است و سبب از ابی
 محمد بن الفضل دارد و از سے پس شریک سید اشرف و دیگران اخذ علم نمودند و بعد از حج سمرقند باز
 گشت و بہد رسد سمرقندہ را رس شد و نشر علم نمود و بعد از ان بسبب جواز و بغا در وقت و باز سمرقند
 آمدہ و نشر علم نمود تا آنکہ در سنہ احد سے و سبب از ابی ہاشم و در ماہ شوال وفات یافت و ہوا بن
 اربع و خمسین سنہ رحمہ اللہ تعالیٰ

سید اشرف بن محمد بن محمد بن احمد السمرقندی العباسی قدس سرہ نے اعلام الاخیار
 سے یکے از ائمہ مشہورین است و فروع و اصول و یکے از متہوین ست در معقول و منقول و بود
 پدر او سید ابو الفاضل و جدا و سید ابو شجاع از کیا رفقہای حنفیہ کہ ذکرشان بالا گذشت غازی

بالعام وانشاء فی حجر الفضل وعلی اکناف الایمن کفل برابره وریاه وعلیه الادب صباه ثم تفقه علیہ وحبته
 واشتغل ثم بلغ رتبة الفضل ویرج سے العلوم وکل حفظ منوطا بحجده سید الامام اس کے شجاع ویرستے
 صار استاذ المجامع وتمدت الطایفة وسمی سید العصر وقریر الدہر ورجع تفقوا علیہ الامام العالم الفقیہ قاضی
 بلا والروم عبد الجبار بن اسماعیل وقلبت وعلی الدین السمرقندی کان فاضلا متبحرا صالحا عالما بالمدنیہ وکلمات
 شریکة کسب العلم الفیہ کبر الشان و ذکر فی الفضول العادیه فی الفصل الثانی والعشرون فی الخلق فتواہ
 سید ناصر الدین بن یوسف الحنفی السمرقندی قدس سرہ و سے شہید دست و کینت الجوانح
 و معروف است بابیہ القلین و در اعلام الاخبار آورده کہ و سے امام کبیر و عظیم القدر جلیل الجلیل العمل است
 و نامہ او مشہور و ثنائیہ او مذکور است و در بلون اوراق و ظهور اتفاق و کیا سے وقت خود است و در علم
 و ادب و مجتہدان خود است و در طریق خلافت مذہب و صاحب تصنیفات کثیرہ است و کتاب النافع
 و فخر المبارک و در فقہ و کتاب الملتقط در فتاوی و مشہور و جامع و خلاص المقتی و کتاب الاحقاق و مصباح
 السجیل و مجملہ و غیرہ کہ از تصانیف او است و ذکر او در کتاب مذکور و بلویل است رحمہ اللہ تعالیٰ۔
 سید عماد الدین احمد بن یوسف الحنفی الحلی قدس سرہ کہ کینت ابو العباس است و شیخ خفیه
 است سے اعلام الاخبار نقی علی احمد بن محمد بن محمود افرغوسہ و کان شیخ الحنفیہ سے عصرہ و شرح من
 حلیہ الی مصر حین وصل ترمین بلا والروم سنۃ اربعین دستاویہ اسے حلیہ دیات فی ہزہ السنۃ
 و کان مولدہ سنۃ بیست و ستین و خمس مائہ۔
 سید اسم الدین بن علی بن حجاج الحنفی الشافعی قدس سرہ و در اعلام الاخبار آورده کہ خلاصہ
 تہذیبہ اش انیسٹ کہ بود و سے فقیہ جد سے بخوسہ اخذ نمود از نجری وانی و غیرہ و در فقہ شاگرد امام
 حافظ الدین بخارہ سے و امام فخر الدین بایرغی است و از وی اخذ فقہ نمود از امام قوام الدین محمد کاکی
 و شیخ اکل الدین و امام سید جمال الدین خوارزمی کرمانے دہما پیر سر ہدایہ و شیخ تمید کچھ سے و کافی
 شرح اصول فقہ بروز سے و شیخ مفصل از مصنفات او است و در حلیہ شد در بغداد و درس
 داد بیشہد اسے حنفیہ بعد از ان شوہر و شوق شد حاجا فی فلما فی سنۃ عشر و سببایتہ و باقانی
 انصاف ناصر الدین محمد در حلیہ ملاقات نمود الی آخرہ مایلول ذکر انہ فی بالحدیث سے بود عالم و متفق
 علیہ المثل و در زمان خود کمالا یخفہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید علی عجمی قدس سره کفوسه در القاب وی چنین نوشته که العالم الفاضل والفخر الکمال
واقف الحقایق کاشف الدقایق الموصی سید علی العجمی و در اعلام الاخبار و کردی طویل است که خلاصه
ترجمه ان اینست که در شهر قم در علمای عصر خود تلمذ نمود و بر افران خود فایز شد و ما هر شد و علوم
و گفته میشود که فرات نمود بر سید شریعت علامه و اخذ علم نمود از دس و از شیخ اکمل الدین و گفته میشود
که فرات نمود بر عادت و زبانی مولانا عبد الرحمن الجاسی قبل ازین حاضر شد در درس موسی جتیدی که
و شنید از دس شیخ مفتاح و شرح مطول قبل ازین مولانا عبد الرحمن جاسی بهجمله علامته موسی باشاک
مشهور است بقاضی زاده روی رسیده و چون شنید سید علی عجمی رغبت سلطین عثمانی را و علم و عمل
ایشان و انتظام ایشان و در دیار عجمیه انقلاب نمود و رفت بسوسه که روح پس از ایشان تلمذ نمود
پس اکر اکر مراد و او را دس ایچاک اسماعیل بیگ بود غایبه اکر اکر بعد از ان رفت در شهر اورخ پس داد او را
سلطان مراد خان مدرسه جدید خود سلطان یلدرم یازده خان بشهر برد و از زندگی گرفتار زبان سلطان
مجمع شد نزدیک او با علمای زمان خود و بحث کرد با ایشان و ظاهر شد فضیلت او و دیان
انها و خواسته حاشیه شریع و خواسته شریع مطالع سید شریعت و خواسته شریع و خواسته شریع
سید شریعت از تصانیف او است و خط نیرنگ مینوشت و وفات او سنه ستین و ثمانمائه
رحمه الله تعالی -

سید یحیی بن السید بهاء الدین الشروانی قدس سره کفوسه در اعلام الاخبار در القاب او
چنین نوشته که شیخ العارف بالهدی المتوجه بالکلیه الی المدققة الطالفة المخلوثة اسوة الشیوخ
الکسوتیة فی القرة الحسینیة بحر المعرفة الیقینیة بعد از ان ایچ میگوید خلاصه ترجمه ان اینست که پدرش از
اهل شروان بود متولد شد در شریع که شهریت از ولایت شروان و نشو و نما یافت در انجا و بود خوب
روسه و خوش خوسه صاحب غنچ و دلال و بازی میگرد و بچگان پس وید شبیه در خواب چیزه که
متغیر شد بان احوال او پس درید بر دس نسیم توفیق و لجا گرفت بصحبت شیخ صدرالدین خلوتی که
از اعیان شریع بود و لازم گرفت خدمت او و او پدرش مکرده داشت انرا دمنه کرد پس از صحبت
او پس تمنع نشد از ان بعد از ان پدرش نیز معقه شد و بود سید یحیی که تربیت بیافت از شیخ
مذکور تا آنکه رسید بمرجه کمال در تبه ارشاد و کرامات و ظاهر شد از وی حالات و در شرح نیز زاده

که از اصحاب شیخ مذکور بوده بجز بالکلیح در اور و پس از وفات شیخ صدرالدین نقازی مابین خسرو و ماد
واقع شد چرا که خورش از مدت قدیم بصحبت شیخ صدرالدین بود و معذاریت مرده بسوی سیدزاده
بود پس خدمت سید از شاخ لشکر باکو که از ولایت شروان بوده نهضت نمود و توفیق اختیار
نمود و آنجا نیز او را قبوس تمام دست داد و مقدار ده هزار کس معتقد او شدند و منتشر شد خلفا
او با طرآن داد میگفت اکثر خلفا حجت تعلیم او با طریقت جایز است مگر مشایخ که بعد از او
تایید نام او باید شد زاده از یک جائز نیست مولانا شیخ علاءالدین خلوتی و شیخ عرابی نبی
و شیخ حبیب قرمانی و شیخ محمد جمال حلیه از کبار خلفا هستند و وفات او سینه خان
او پنج و ستمین پنج خانیه در باکو بوده رحمه الله تعالی -

سید سمش الدین محمد بن علی الحسینی البخاری الشهبازی بایر سلطان قدس سره در اعلام الاخیار القیاس
و احوال اوجین کوشته که قطب العارفین و دعوت السالکین القایم بحقوق الله علی الاستقصاء
و المراقبه بذكر الله فی السر و الظاهر و العالم النافع و العمل الرافع سلطان رجال الزمان عنوان
میباشد و عرفان و ترجیح احوال او نیست که بود و عارث بالسر و عالم کتب و سنت و زاهد متوجع
و بود و در اجزیه توست و حالت سستی و قدم لا نسخ و تصوف و اقوال طریقت و دیو و جامع میان
و علم شریعت و حقیقت متولد شد بشهر بخارا و پدرش تربیت او یتیم و و ظاهر شد که راست او در
حالت طفولیت و بر فاست زاهد متوجع متقی طاهر الذیل و ایام الذکر مصیب الفکار و اقبای الله تعالی
سنة حرکات و سکونات و مقبول السیرت و محققا حقیقت و ملاقات نمود با کبرایه مشایخ و صحبت داشت
با ایشان و فایده گرفت از ایشان و رسید بسبب ان بمقامیک رسید از وصول و فروع و قال و
حال و احوال فائز و کرامات ظاهره بود و بعد از ان رحلت نمود بسوی کرم و سکونت نمود بر بزرگ
که شهر لیت و ولایت روم و قرات نمود بر مولانا شمس الدین فزاره و دیدم بخط او کتابه
مفتاح الغیب را که از مصنفات صدرالدین قونیو لیت که قرات نمود بر مولانا فزاره و نوشت
بر و سبب اجازت بخط شریف و سبب بعد از ان ایا سبب بر و سبب باشد که کرامات او عظیم و شریف
و بود که استمداد یتیم و نذر قیمت او در مشکلات خود و استغاثه یتیم و نذر افتات او در تنگی خود پس بود
سجد و تمت خود و سر الدما بین خلق او و مشتهر شد نزد ایشان بایر سلطان و از جمله عیان او

سلطان مراد خان پس داد سلطان مدرسہ مرزئیون و بودوی رحمۃ اللہ عالم عامل و فاضل و کامل محدث مفسر فقیہ مناظر نیکو خوی ذی اخلاق دائم الذکر مصیب الفکر خوی المصطفیٰ خلافتی جدید و حاشیہ تیاج و حاشیہ شرح عقاید نسفی و حاشیہ شرح لب سید عبد اللہ از قضا ئیف اوست و وفات حضرت سید در اوایل دولت سلطان محمد شہر قسطنطنیہ واقع شدہ ہما بجا مدفون گشتہ قبر او از و متبرک است و محل اجابت دعا است رحمۃ اللہ تعالیٰ۔

سید افضل الدین الحسینی قدس سرہ در اعلام الاخبار اور دو کہ وی مردی بود عالم عامل صالح و عابد و زاهد با درج و خالق و صابر پیرش سید حمید الدین از وی اولاد اخذ علم نمود و احوال پیرش مذکور میشود و مدرس بود در مدرسہ بر و ساد و زندان سلطان مراد خان رحمۃ اللہ تعالیٰ۔

مولانا سید حمید الدین ابن افضل الدین الحسینی قدس سرہ ذکر والد مجد و بالا گذشتہ در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشته کہ المولے الدین الفاضل و العالم العامل الکمال مجمع الاخلاق السنیہ و مخز الادب الزکیہ شرف العترۃ الحسینیہ شریف النسب لطیف المحب صاحب الید الطویۃ فی العلم و الادب اتمت الید ریاستہ التقویٰ و المذہب شیخ الاسلام و المسلمین المولے حمید الدین و احوال او انچہ نوشته خلاصہ ترجمہ ان انست کہ بود رحمۃ اللہ عالم عامل فاضل و کامل خوش خوی و پاکیزہ و صابر بر اذیت خلق و جامع علوم دینی اصولا و فروعاً و ماہر فنون عقلی و افر افضل سلیم افضل دائم الذکر مصیب الفکر چون حاضر میشد و مجلس بودی مشارالیه و چون واقع شد مشککہ بودی صبح وی آمد فتاویٰ سے از اقطار عالم سووی وی کہی آمد پے در پے و بود از نیکان زمان خود در علم و تقویٰ کم نہ دیدہ چشم بامثل او در درج و تقویٰ اخذ علم نمود از پدر خود سید افضل الدین اولاد میاں علوم را بعد از ان تلمذ نمود نزد علما سے عمر خود و بجد و جهد مشغول شد و حاصل نمود فنون را و سید بخیر مت او موسے بیکان و اخذ علم نمود از وی پس شد مدرس بمدرسہ سلطان مراد خان غازی و در شہر بر و ساد و غل نموده شد از ان در اوایل دولت سلطان محمد خان و رفت نزد سلطان پس شناخت او را و گفت نوی بسیر سید افضل الدین گفت بلی گفت بدہم اور مدرسہ پدر خود سلطان مراد خان بشہر بر و ساد مقرر شد برای وی پنجاہ درہم ہر روز و طعام از مطبخ کہ کفایت کند اورا بعد از چند سے بقضائی قسطنطنیہ امور شدالی ان توفی سنہ ثمان و تسعمائتہ رحمۃ اللہ تعالیٰ۔

سید احمد الحسینی النجاری قدس سره در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشته که الفوت الکبیر و
 وارشیر البشر بحج الشریعۃ شمس الحقیقه و برهان الطریقۃ الشیخ اعانت بالمد والتوجه بالکلیۃ الی الدخول
 او آنچه نوشته مختصر ترجمه ان اینست که نشو نمایاقت بشهر نجارا در سید بجز منت قطب العارفین خواج
 عبید المد تمیزند و اقامت نمودند و زاید از شش سال و پویش که تعظیم او میمود و غایت تعظیم و تعین
 نمود و او برای امامت نماز و میگذازد نماز فجر را بوضو و عشاء چون وفات یافت خواج عبید المد بجای
 او نشست تربیت طالبان و ارشاد میداد و میمود و مردمان اصحاب مناصب و جمیع ویرا لازم
 گرفتند و بود طریق و عمل بالغزنی و ترک بدعت و اتباع سنت و مداومت بر ذکر خفی و عزالت اطفال
 و قنات طعام و کلام و اجاسه لیس و صوم ایام و آداب مجلس او این بود که می نشست با همیت و قنات
 و مردمان گرد گرد حلقه رده می نشستند با ادب تمام کان علی رسوم الطیر و بود مشرف بر خواطر
 و نمیکند نشست در مجلس او کلام و بنا اصلا مات رحمه الله سنه شین و عشرين و تسمانیه و مدفون شد
 نزدیک مسجد خود و قبر او در نجار و متبرک است رحمه الله تعالی -

مولانا سید ابراهیم عجمی الرومی قدس سره در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشته که المولی الفضل
 و العاقل الکامل الجامع بین علمی الشریعۃ و الحقیقه سلطان الطریقۃ و برهان اهل الشریعۃ ذو الحسب و
 والنسب الطاهره و احوال او آنچه نوشته شمس مجل ان اینست که پدر او از سادات عجم بوده بعد از ان تمثال
 نمود بکس و لایست و دم و توطن نمود در تریکه از نواسه اما سید که گفته میشود و انرا فریاد که گفت صاحب لیت
 که بود پدر او از سادات عجم از اولیا المد و صاحب کرامات سنه نقل نموده میشود و انوی خوارق عادات
 کثیره و ما از اطناب اندیشیده کن عرض ان نشدم و عجله ان اینکه نابینا شده بود و وی رحمه الله و انرا عزم پیش
 سید ابراهیم عجم نمود برهنه نموده بود و گفت ای ابراهیم سر برهنه ساز که ترا ضرر میکند بواسطه بار دس گفت
 پیش که چگونه دیدی مرا و حال آنکه باین حال هستی گفت از خداست تعالی در خواستم که روی ترا نمایا
 مرا پس المد تعالی بصارت من بمن باز و او اکنون باز گرفت و بند شد چشم من چنانکه بود و سید ابراهیم
 در حجره خود با عفت و صلاح تربیت می یافت بعد از ان ارتحال نمود و از نجار برای طلب علم بسوی شهر سوا
 تلمذ نمود نزد شیخ سنان الدین که بعد مصنف اعلام الاخبار است بعد از ان اشتغال تحصیل علوم نمود تا آنکه
 رسید بخدمت مولانا حسن السیاسی و منتهی نمود و او را برای تدریس پس قبول نکرد تدریس و غایت

نمود بخیرست موی خواهرزاده و رفت بسوی وی بجاالت مدیس او بمدرسه ازین قیاس شد مدراس و رانجا بعد
 قضای قسطنطنیه و بود و بعد مدت او مدت کثیره پس او را استدعا نمود وزیر محمد پاشا قرمانی برای تعلیم
 سپرد خود و پس تعلیم نمود مدت بعد از آن معلم شد برای سلطان قوا و دین سلطان بایزید خان در حیات
 سلطان محمد بعد از آن بمدرسه مرزایون درس شد بعد از آن بمدرسه قره حصار بعد از آن بمدرسه مصطفی
 پاشا و در شهر قسطنطنیه درس شد بعد از آن بمدرسه سلطان بایزید خان بعد از آن بمدرسه مدرس شد و درین
 شهر برای او هر روز شهادت در هم و امر افتاد و رانجا بوی مفوض شد بعد از آن ترک مدرس و افتاد
 و معین نمود سلطان بایزید و در آخر سلطنت خود روزی صد و هجدهم بطریق تعاضد و چون نوبت سلطنت
 سلیم خان رسید برای او سرزای درجه ای قرار بود البوب انصاری رضی الله عنه خرید نمود و اکنون آن مکان
 وقف است بر موسسه مذکور پس ساکن شد و آنجا تا آنکه وفات یافت بیست و نه سالگی و در آنجا در آن سال
 رسیده بود و آنجا سبب نایل نگرد و از مردم منع قطع بود و سبب علم و عبادت و بود و از هر متوسع و کس
 او را بر پهلوی خوابیده نذر نمود و میگرد و شسته و چاکس را بر اس که کار خود را میگرد و متواضع و متواضع بود و ترجم
 بر صغیر و تجمل کبریه بود و صلوات الله علیه در مسجد با جماعت میگزارد و رحمه الله تعالی -

مولانا سید محمدی الدین محمد بن عبد القادر العلوی الفاضل العلیه قدس سره و علامه الانبیاء و القاد
 و چنین نوشته که الموصوفه الفاضل المحقق و الحجة الکمال المدق حلال الشککات الدینیة و مدفع الشبهات
 الیقینیة جامع الفروع و الاصول حاوئ العقول و المنقول صدر الافاضل بحر الفضائل شریف الاصل
 لطیف الشیائل زبدة الال الرسول صفوة الاول و الاول اتقان الال سین السید محمدی الدین محمد در کتاب مذکور ذکر
 او پس طول و طویل است مختصر ترجمه ان نیست که بودی رحمه الله عالم فاضل نظار فارس در بحث
 چون حاضر میشد در محفله بود و سبب مشارالیه و رجوع نموده در مشکلات بود و بودی که مشکلات موی
 را در باره یکی سخن و وسعت داشت و تقریر و فصاحت و در جدل و خصومت و بود صاحب عقل و وسیع
 و در دهنم در محفل و تخریص داشت بر فخر ختم بود و استاد علی الاطلاق و المتفق علیه و المتکلف الیه بلا شکی
 و اخذ علم نمود و از جماعت علمای زمان خود مانند مولانا صالح الدین علی و مولانا محمدی الدین علی و علامه
 شمس الدین احمد و علامه نور الدین قزاقی و صابری و سید نرودا و دیگر کمال و در مدرسه برو سادری
 شد و در تهر و سبب و شرف و مقام و مقرر شد بعد از آن بمدرسه قاضی شد و در آنجا است و در آنجا قبول

سیرت و بطریق سلف سلوک نموده و زنا بوزر و سلاطین مغرور و محترم بود تا آنکه وفات یافت و در سنه ثلث و سیستین و تسهائیه و مدفون شد نزدیک دارالقرا و حلب و انوشع مشهور است و الله اعلم۔
سید محمد بن سید محمد الدین بن سید عبدالقادر الجلیلی العاوی القاسمی قدس سره ذکر پیر بزرگوارش بالکذ نشئت در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشته که صدر الواسع و الاشراف سالک مسالک السالكين و طریق الاصلاح جامع العاوم والمیز فی القول و المقول و المصروف و الاشراف و اقصی الاحساب الفاضل الحبيب و الكامل النسیب السید محمد جلیلی النقیب فی الممالک الثمینه انتی بالجملة و در سه بود جامع در میان سیادت نسب و در حبیب و علم و ورع و اخذ علم نمود از پیر بزرگوار و رحمه الله تعالی۔
سید ابوالفضل بن سید عبدالقادر الجلیلی قدس سره در خزینه آورده که وی فرزند حضرت غوث الاعظم است و علوم ظاهری و باطنی از والد ماجد خود کسب نموده و در بغداد در سنه تسهائیه و وفات یافت و قبر او در اینجا است رحمه الله تعالی۔

سید محمد بن سید عبدالقادر الجلیلی قدس سره کنیت او ابو ذکر یا بیست در خزینه آورده که وی فرزند حضرت غوث الاعظم است و کتب علم نقد و حدیث از والد بزرگوار خود نموده و فاضل و کامل عالم و مقتدا اسرار گشت ولادت او ششم ربیع الاول سنه تسهین و تسهائیه و وفات او در شب براءت که پانزدهم شعبان یا شمس سنه تسهائیه و قبر او در بغداد و قریه قبر برادرش سید عبدالوهاب بوده است رحمه الله تعالی۔

سید سید الدین بن سید عبدالقادر الجلیلی قدس سره لقب وی عبدالوهاب است وی بزرگترین فرزند حضرت غوث الاعظم است و بسیار کرامت و الهام و از وی مرویات در خزینه آورده که وی بر سجاده حضرت غوث نشسته بعد از خلق مشغول شد و در مدینه معلی و غنای میفرمود و از وی منقول است که میفرمود که وقتی در بلا و محم ساز بودم و بعد حصول علوم پیغمبر ایدم و از والد ماجد خود اذن خواستم که در حضور ایشان و غنای گویم خدمت دادند بالا منبر بر ایدم و انوار علوم و معانی بیان کردم بحکیم را در دل اثر نکرد و اب از دیده بر نیامد اهل مجلس انحضرت والد درخواست کردند که غنای فرمایند من فرود ایدم و حضرت ایشان بر منبر بر ایدم فرمود که صبر بکساعت است که از بنده در ولادت نزول بلا بوقوع آید از اسماع انیکل از اهل مجلس فریاد و فغان برخاست چون مجلس موقوف شد

سید ضیاء الدین بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ کینست ادا ابو نصر و لقب اوموسی ست
وی اخر فرزند حضرت غوث الاعظم است و نر نیہ اور وہ کوی تحصیل علوم نجدی ست والد خود نمودہ عالم
عامل و عارف و کامل و فقیہ و محدث شدہ از بغداد و دمشق رفیعہ و وطن شدہ با نجا و فاس یا فست
ولادت او سلخ نوج الاول سنۃ تسع و ثلثین و خمسائیز و وفات او بیشب غرہ جمادی الثانی سنۃ
ثمان عشر و ستمائیز رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید ابوالحسن بن سید عبدالقادر الجیلانی قدس سره کینت ادا ابواسحاق است وی نیز فرزند حضرت
عوث الاعظم است و در خزینه آورده که وی قدوه اولیا و اکمل القیابود کسب علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگ
خود نمود و خلق کثیر از بعضی محبت او بکمال حال و قال رسید تفکر و سکوت بر مزاج وی غالب بود و هر دو
وینج به مرتبه کمال داشت از فرط حیا و شرم بر دروگان تاسی سال سر بالا نکرد و ولادت او سنه سیع و عشرين
هجری بمکه نزد وفاته او ششم شوال سنه ثلث و عشرين دستماتیه و قبل از وفات خود الداجدا دست رحمة اللہ تعالی
سید عبدالرزاق بن سید عبدالقادر الجیلانی قدس سره کینت ادا ابوبکر است وی نیز فرزند و بلند
حضرت عوث الاعظم است و سلسله رزاق شاهی بوی منسوب است وی از افاضه اولیا است از اولاد
ابو بکر اکابر دین هستند که مقام تعجب است که احوال شریف او و کتب تواریخ که انیک پیش نظر مولف است
ویده نشد مگر شهرت او از دیگر فرزندان حضرت عوث زیاده است و وی از مشاهیر فرزندان حضرت
عوث است در اخبار الانبیا آورده که روزی که حضرت عوث الاعظم رضی اللہ عنہ
و عنایه فرمود وراثت کلام فرمود که کلام من بر مردان غیب است که حاضر میشوند از پس پرده که قاف
قدحاس البیان و مرد است و دلای ایشان در اتش از شدت شوق و لهب اشتیاق که

پیر پور و کار خود و از نذر آدمی گوید کہ درین مجلس کہ این سخن میفرمود ولد او سید عبد الرزاق در پای اخیر و زید بن قثم
او نشسته بود سر بالا کرد و ساعتی حیران بود پس بیوش افتاد و جامه و دستار او سوختن گرفت و آنحضرت
از کرسی فرود آمد و اطمینان آن ناکرد و فرمود کہ تویشاری عبد الرزاق از ایشانست و بعد از قیام مجلس کیفیت
آنحال را از شیخ عبد الرزاق پرسید و فرمود چون نظر بالا کردم دیدم کہ در او مردان غیب ایستاده و چاکت در پیش
و تمام افق بایشان پرست و در لباس ایشان آتش در گرفته است بعضی از ایشان صحیح و بعضی در
تو اجد و بعضی بجای خود و بعضی بر زمین می افتند در اعراض از سجده الاساس از نقل میکنند کہ ولادت
او در ذی القعدة سنه ثمان و عشرين و خمسائیه و وفات او سادس شوال یا خاس رمضان سنه
ثلث و ستائیه و عمل شایع قادریه بر خاس رمضان است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

نیز بن عبد الرزاق بن نفوس الاعظم القادر الجیلانی قدس اللہ سرہ از اعیان شیخ
قادریه است در اعراض از سجده الاساس نقل نموده کہ ولادت او رابع و العشرین من ربيع الاخر سنه اربع و
ستین و خمسائیه و وفات او سادس عشر شوال سنه ثلث و ثلثین و ستائیه بوده و قبر او در باب
حرب است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عبد الحاق بن سید عبد الواسع بن عبد الملک بہاگیری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دے
میرداد نام سید محمد حضور سے است صاحب توارق و کرامت بود و سکنہ تالابہ شفق در لاہور کنیدہ و سید
سر موسوم نموده تا حال سہ ہجری را کہ در آنجا غسل میدہند اکثر شفا یابند و بوقت رقتن قدری غلہ
جرت بریان کردہ ہمراہ میدہند و بعد غسل فقیر تقسیم مینمایند و وفات او سنہ سیج و تہ ہائیز رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ فیروز جیلانی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی جامع ست در علم و حلم و سیادت
و نجابت و ریاضت و از سادات عظام کیلان بود و در لاہور سکونت داشت اول جد بزرگوار دی بھیرین
سیر از بغداد و در لاہور شریعت آورد و از بنیاد و ہلی و غیرہ رفتہ زیارت مقابر اولیای عظام و مشایخ کرام
پر داشت بوقت معاودت باز بلاہور آمد و بہین جا سکونت و زید چون بر حمت حق پیوست شاہ فیروز
بر سندارشاد و تدریس جلوس فرمود و تمام روز تعلیم علم طالب علان و تدریس پرداختہ و اہل علم فقہ
و حدیث و تفسیر و رس وادی و از آغاز شام تا نصف شب توجہ و تلقین ارباب معنی مشغول
ماندہ و بروز جمعہ نماز جمعہ تا عصر بوعظ و نصیاح مشغول بود و خلق کثیر بوسیله جمیل او کمال

ظاہر و باطن رسیدند و سلسلہ طریقیہ او بدینوجہ مست کہ سید فیروز عن جہدہ شاہ عالم عن نور الدین عن
 الشیخ احمد عن الشیخ حامد عن الشیخ عبد الرزاق عن عبد العزیز الحلیانی عن احمد عن سید میر عن سید مسعود
 عن السید علی عن السید حنفی عن ابیہ سید عبد الوہاب عن ابیہ غوث الثقلین سید عبد القادر الجیلانی
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم و وفات و سب سے در سنتہ ثلث و ثلثین و تسلیات و قبری و در لاہور است مگر
 و نیز سے گران رحمہ اللہ تھا ہے۔

سید شمس الدین غوری قدس سرہ در تہذیب آورده کہ وی مشہورست پیش عالمین غوری
 موسوی و از اولاد امام موسی کاظم است رضی اللہ عنہ در عالم ظاہر و باطن عارف ثانی و اسناد
 گرامی است دید نمود حضور قدس سرہ پیراوست کہ مذکور شد در رحمہ اللہ تھا ہے۔

سید محمود بن سید شمس الدین غوری قدس سرہ ذکر والد اخرا و بالاکذشت در تہذیب
 آورده کہ سلسلہ اخذ طریقیہ او نیست کہ سید محمود اخذ طریقیہ عن ابیہ سید شمس الدین عن سید یحییٰ
 عن عبد القادر بن السید علی عن السید مسعود عن السید احمد عن السید اصغر عن ابی الفتح عن السید
 عبد الوہاب عن ابیہ امام الشریعہ و الطریقہ سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم و سب سے
 میران و وفات پیر بزرگوار خود از ولایت غور بطریق سیر و در ملک ہند شد بلا ہور آمدہ و در محل حاجے
 سوا سے پیر دینی شہر کہ حالاً از دست سکمان چالی رہو پورانی آورده سکونت و زید و چون وزہ
 مشیخت و گرامت وی در اقصا سے عالم افتاد خلفہ کثیر دست بدامن ارادت وی زود و سبب
 لقب او یحییٰ عن انس کہ طالب بروز اول محبت بدیدار سید کائنات مشرف میشد لہذا اورا
 حضور سے میگفتند (این دیدار بخواہ بود بیداری) و او قبوسے تمام یافت و جنبش در دلہا سے
 خلق جاسے پذیرا شد و وفات و سب سے بقول صحیح سنتہ اثین و اربعین و تسلیات و قبرا و در لاہور در
 مقبرہ سید جان محمد حضور است رحمہ اللہ تھا ہے۔

سید جان محمد بن سید نور بن سید محمود غور سے حضور سے قدس سرہ در تہذیب آورده کہ و سب سے
 از عنقا سے مشایخ طریقیہ عالمہ قادریہ است نسب او امام موسی کاظم رضی اللہ عنہ میر سید چنانچہ
 بالاکذشت و سب سے تربیت ظاہر سے و باطنی از پیر بزرگوار خود بافتہ و چہرہ سیکہ مرید او گشتے روز
 اول در خواہ بزیارت رسول صلی اللہ علیہ وسلم مشرف گشتہ و وفات او در سنہ ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ سنہ الف بودہ

سید سرور الدین بن جانی حضور می قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی متقی و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بود و مرید پر خود است و وفات او روز جمعاہدی و عشرین من شوال سنہ ۸۰۰ و الف بود و قبر او در لاهور است رحمہ اللہ تعالیٰ

سید عبد الوہاب بن سرور الدین حضور می قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی در زہد و تقویٰ شائے بلند و مقامے ارجمند داشت و در لاهور بہدایت خلق اشتغال میجو و خلقی کثیر از وی بہدایت یافتہ وفات او روز جمعاہدی و عشرین من شوال سنہ ۸۰۰ و الف بود و الف بود و رحمہ اللہ تعالیٰ سید عبد القادر بن سید جلال الدین الجیلانی اللہ پور سے قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی فقیر سے روشنی و صاحب معرفت ظاہر سے و باطنی بود ارادت بخدمت پدر بزرگوار خود داشت و در بغداد و متوطن بود بعد از ان بطریق سیاحت بہندوستان آمد و خلاصہ اینکه در لاهور قیام پذیر گردید و بہدایت خلق مشغول گشت و خوارق و کرامات بسیار از وی بوقع می آمد و او را سید پسر بود سید حاجی و سلطان اکبر و غیاث الدین مشہور بہ دولت شاہ بخارا ان غیاث الدین لا ولد شد و وفات سید عبد القادر نامن عشرین الاول سنہ ۸۰۰ و الف و تسمایہ و قبر وی متصل محلہ قدسیہ بہر عزیز رنگ واقع است رحمہ اللہ تعالیٰ

سید عبد الرزاق بن سید عبد الخالق بہاگیر سے قدس سرہ در خزینہ آورده کہ از اعلا سادات و کبار سے مشایخ طریقہ قادریہ است صاحب مقامات بلند و مدایح ارجمند بود و ارادت و خلعت از پدر بزرگوار خود داشت و تا دم حیات بیظم علوم و تدیس فقہ و حدیث مشغول ماند و وفات او سنہ ۸۰۰ و الف و تسمایہ و قبر وی در لاهور قریب روضہ سید جانی حضور می است رحمہ اللہ تعالیٰ سید عبد الوہاب بن سید عبد الرزاق بہاگیر سے قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی جامع بود میان علوم ظاہر و باطنی و کمالات صوری و معنوی در سلسلہ عالیہ قادریہ بیعت بہ پدر بزرگوار خود داشت و بعد پیر تمام عمر بہدایت خلق مصروف ماند و وفات او در سنہ ۸۰۰ و الف و تسمایہ رحمہ اللہ تعالیٰ

سید عبد القادر بن سید عبد الوہاب بہاگیر می قدس سرہ از سادات عظام و اولیاء سے ذوی الاکرام است جامع علوم ظاہر و باطن و واقف اسرار شریعت و طریقت بود و وفات او

بقول شیخ سنی خمس و اربعین و الف بوده رحمه الله تعالی که زانی الحزینیه -

سید عبد الله بن سید عبد الوهاب بهائیکری قدس سره در خزینه آورده که وی بخت بزرگ منفی و عالم دستجاب الدعوة بود و هم مبارک او برای شفا سے مرضی اکسیر اعظم بود و در لاهور علم شیخت افراخت و طالبان حق را بچشم رسانید و فات او قاسم رمضان سنه تسعین و الف بوده رحمه الله تعالی -

سید رحیم الله بن سید عبد الله بهائیکری قدس سره در خزینه آورده که وی حمید پدر خود است و در سلسله قادریه شیخ صاحب هدایت دار شاد بود چون مرثیه نزد وی آمدی از دعای دی شفا یافت و چون لادری تمنا سے اولاد نزد وی آمدی بدعا سے وی صاحب اولاد گشته دستجاب الدعوة بود و فات وی سابع عشر محرم سنه اربعین و الف بوده رحمه الله تعالی و قد در لاهور است -

سید نعمت الله معروف بسید مبارک لاهوری قدس سره در خزینه آورده که وی از علمای مشایخ قادریه بود و نعمت فقر از سید عبد القادر ثانی او پیچ حاصل کرد (و ذکر عبد القادر ثانی بالا گذشت) و خرقه خلافت یافت و خلق کثیر را بارادت خود مشرف ساخت و بیاسے تجیر و تغیر سیر بیج مسکون نموده باز در پنجاب شریف آورد و در لاهور تشریف از زانی داشت علم شیخت افراخت دعای دی و حق طالبان دنیا و عقبه دستجاب بود هر کلمه که بر زبان حق ترجمان وی جاری گشته همان طور بوفج آمد سے خلفا سے و سے در قائم و در از رفتند و طالبان حق - ابی رہا گشتند و فات و سنے باقوال صحیح و رسنه اشین و ستین و تسهاتیر بوده و رانزون حصار لاهور مد فون شد که اکنون ان قبر داخل مکان خوشحال سنگ گشته و الله اعلم -

سید بهاء الدین گیلانی آخر مشهور به بهاول شیر قدس سره در خزینه آورده که وی از سادات عظام و مشایخ ذوی الاکرام قادریه است و نسب او بحضرت غوث الاعظم فی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بانیند و بی سید که بهاء الدین بن محمود بن علاء الدین المشهور بزرین العابدین بن شیخ بن صدر الدین بن ظمیر الدین بن خمس الدین بن مومن بن مشتاق بن علی بن صالح بن عبد الزاق بن سید عبد القادر الجیلانی قدس الله سره هم و و سے شیخ بود جامع کالات ظاهری باطنی و زهد و عبادت و عمر دراز یافته که زیاده از دوصد و پنجاه و کم از دوصد و هشتاد و پنج سال بود و مولاد بغداد است همراه پدر در اوان صغر بهند و ستان آمد و در پادون توطن گرفت ارادت و خرقه

خلافت از پدر داشت وفات در سی با قول معتبره که از خزینة الاسرار و شیخه المانوار نقل نموده تا من عشته
شوال سنه ثلث و سبعین و تسعمایه و قبری بمقام حجره زیارتگاه خلق است رحمه الله تعالی ذکر
او در خزینة الاصفیاء طویل است ما اختصار نمودیم -

سید محمد نور بن سید سید الدین مذکور قدس سره فرزند کلان و صاحب سجاد و پدر بزرگوار است
در علوم ظاهر و باطنی از دیگر فرزندان پدر گوسه سبقت ربوده مادرش دختر حضرت شاه کمال
نجاری است که در قصه چوبی سکونت داشت و به پیر جهانیاں مشهور است وفات سید محمد نور
سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه است که کافی خزینة الاصفیاء -

سید محمد مقیم بن ابوالحسن بن محمد نور بن سید الدین گیلانی قدس سره لقب او حکم الدین است
در خزینة آورده که وی از اعظم خلفای میر حیات جمال المدنی بود و صاحب بود و در بیان علوم
ظاهر و باطنی و کمالات صوری و معنوی و سیادت و نجابت و تقوی و نجاهت و علم خود و شیخ زاده
و مقتدای یگانه بود بعد از تحصیل علوم حسب اشاره روح جده و سید سید الدین بن محمد است سید جمال المدنی که از
اولاد حضرت غوث الثقلین است در سید و ازین توجیه او که تفصیل ان در خزینة است بدرجه کمال رسید
و صاحب کرامت و خوارق شریکه در سنه خمس و خمسين الف وفات یافت و عمر او چهل و دو سال
و قبر او در حجره است رحمه الله تعالی -

سید محمد الوهاب بن ولی المدنی التتبی القادری الشاذلی المدنی قدس سره و سی
اهل علم و تقوی و زهد و عبادت بود شیخ عبدالحق محدث دہلوی قدس سره به صحبت وی رسید که کمال
اعتقاد بذات او میداشت و میردا و بوده و سید عبد الوهاب سفر بسیار کرده و به صحبت بسیاری از علما
و صلحا و مشایخ کبار رسیده و چهل و چهار حج گذاشته و مدت مدید در کربلا ساکن بود و اهل ترمین و شیخ
بمن و مصر و مشام و معتقد و لایب و علوشان او بوده و طایفه او در باب کتب حقائق و توحید مثل فصوص
و اشمال ان توفیق و تسلیم است انهار و درین نمیکفت و بدان اشتغال نمیکرد و انکار هم نمیکرد و نمیکفت
چنانچه عادت فقها است بطعن و تشنیع پیش نمی آمد و میفرمود که اول باید که اعتقاد خود را ظاهر و باطناً
باعتقاد اهل سنت و جماعت راست سازد و راسخ گردد و بعد از آن سوخ این عقیده از هر چه ایشان
گفته اند و نوشته اند مخدوم نماید کتب ایشان را که در حقائق و اسرار نوشته اند نیز مطالعه بکنند و آنچه

مشکل شود از ان بگذرند و در گمانند و طمان را بخود راه ندهند انکه اعتقاد را ازین کتب است
کنند و از هر کس هر چه بشنوند تا بن شوند و پیغمبر بود باید که هر چه بشنوند اگر چه سخن باطل باشد و در کمال
و تعصب پیش نیامند اول خود بشنوند که چه بگوید و پیغمبر سخن نیک در روید که قابل ان چه مقصود دارد بعد
از ان اگر توانست از موافق حق سازند و گرنه رو کنند اگر این را توانند از سران بگذرند و خلل در عقیده
خود نیندازند و کرا حال او در اخبار الاخبار و خزینة الاصفیا طویل است ما مختصر از اخبار الاخبار نقل نمودیم و
تاریخ وفات او بقول صاحب تریب شد احدی و الفقه بود و ربه الله تعالی -

سید شاه کامل لاهوری قدس سره در خزینة الاصفیا آورده که وی از سادات عظام نجاران
است و اسم با سنی و سنی کامل و شیخ کمال بود اول در طریقه عالیہ قادریہ بیت کرد و تکمیل سید
بعد از ان بخدمت شیخ الداد مداری حاضر شد و از وی خرقه خلافت و فقر یافت و ویرا خلق
سید و بوان کامل میگفتند و بعد از جلال الدین اکبر پادشاه از نجاران دار لاهور شد و در میان
نیستان متصل موضع بابو ساپور طرح اقامت انداخت و خلعتی کثیر و حلقه ارادت وی در آمد چون تو
شد هاتجاش و فن کردند و عبد الرحیم نام شخصی از ملازم شاه است که بر فراسوی گنبد بلند
تیمر گاه حضرت سید و خواب او را منع فرمود که مرا همین قبر گلی بسند است وفات وی منضم صفر
سنه خمس و الف رحمه الله تعالی -

سید بدر الدین معروف بشاه برگیلان قدس سره در خزینة الاصفیا از شجرة الانوار و
و تشریف الشرفا نقل نموده که وی از اولیای کمالین نجاب است جامع سیادت و شرافت و
کرامت و خوارق است در سلسله عالیہ قادریہ پیر طریقت بود ولایت و نسبت موروثی داشت
نسبت و سنی بجهت غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی قدس سره میرسد باین طریق که بدر الدین
بن شرف الدین بن یحیی بن علاء الدین بن شمس الدین محمد بن شهاب الدین احمد بن علی ثانی بن قاسم
بن یحیی بن احمد بن ابی صالح بن ابی نصر بن عبدالرزاق بن غوث الثقلین سید عبدالقادر الجیلانی
قدس سره اسرار هم و اخلاص است همه اکبر پادشاه و لاهور تشریف آورد و بسیار سے از ساکنان نجاب
دلاهور بجله اراوت وی در سلسله خوارق و کرامات بشمار از وی بطور امد و تاریخ وفات او از شجرة
بعضی مریدان ان خانان یافته شد که در دوازدهم ربیع الاول سنه ثمان و عشر و الف بوده در

زمان جهانگیر بادشاه وفات یافته و قبرا در موضع مسایان علاقہ قنیا از زیارت گاہ خلق است -
 سید خیر الدین بن رحمت الدین بن فتح الدین کرمانی قدس سرہ نسبت دی ابو المعالی
 است از سادات صحیح النسب کرمان ست خلیفہ و برادر زادہ شیخ داؤد دست کتاب تحفہ القادر
 و رناقب سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ و کتاب حلیہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم از تصنیف
 اوست و در شرح مذاتے داشته دیوان شعرا و بوده است صاحب کرامات بلند و مقامات
 ارجمند و زبرد مرج و تقوی و ریاضت بود و مرید و خلیفہ خود بوده ولادت او با قول صحیح بر فروردین
 دهم ماه ذی الحجه سنہ ستمین و تسعمائیه و وفات او شانزدهم ربیع الاول سنہ اربع و عشرين و
 الف و در عهد جهانگیری واقع شد و چندی در لاهور است و را شکوه و سفینۃ الاولیاء از ملا شاه
 نقل نموده کہ روزی بہر ای افونہ خود ملا نعمت الدین کہ عالم دعال بود زیارت شیخ ابو المعالی رفتیم
 شیخہ سی و پیش شیخ ہدیہ اور و شیخ آنرا قبول کرد و ما بخاطر گذشت کہ اگر شیخ اخراعت ملاحظہ دارد باید کہ
 این تسبیح بمن و بد چون از وی منہن شدم و بر خاستم مرا پیش خود خواند و تسبیح بمن داؤد نعمت اگر
 توانی ہر روز صد بار در و برین تسبیح بخوانی تا مرا و ترا و انکہ این تسبیح او را و انکہ این تسبیح حاصل کرد
 کذا سنہ خرقۃ الاصفیاء المد اعظم -

سید عبد الدین عمر ہشتی اچیلانی قدس سرہ از اعظم سادات کیلان ست نسب دی
 سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ با خطرق میر سید عبد الدین عمر بن حسن بن عثمان بن مبارک
 حسن بن عبد الباسط بن شہاب الدین احمد بن مبارک بن حسن بن علاء الدین علی بن خمس الدین
 بن یحیی شہیدین احمد بن نصر بن عبد الرزاق بن غوث الاعظم سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالی
 عنہم اباسہ وی خرقہ ارادت از دست پدر ان خود او مشہودند و قدم بر قدم جد بزرگوار خود داشتند
 و وی بحر پائزہ سالکی بطلب حق از بند او برآمدہ بہند و ستان آمد و اکثر مشایخ این دیار را دریافت
 در علوم نظام و باطن کمال رسید و موضع بہت کہ از توابع دہلی ست طرح اقامت انداخت و
 ہمیشہ در بحر مراتب مستغرق سے بود و خلقی کثیر بخلق ارادت وی درآمد و کرامت و خوارق بسیار از
 وی بطور ارجحان صاحب سفینۃ الاولیاء سیکوید کہ چون در وی یارہ زنی ارادہ آمدن موضع بہت
 میکرد و را پیرون وہ حردہ بانانیا میافسند و احدیر قدرت نبود کہ براہاسے ان موضع دست تظاول و

ظلم در گذشت و فوات اوست سی و نهمین و الف بوده و عمر او یکصد سال و قبرا در موضع بہت بزرگوار
در بابکے جون است رحمہ اللہ تعالیٰ کذا فی خزینۃ الاصفیاء۔
سید غلام غوث البخاری الاوچي قدس سرہ در تہذیبہ اور وہ کہ وی از اولاد سید ابوالحسن
بودہ و از اجلہ اولیائے عہد جاگیر و شاہ جہان بودہ قبوے عظیم یافتہ خلائق از دور و نزدیک بہت
اوی آمدند و در یک شتند و مستجاب الدعوتہ بود و وفات دسے در سنہ شمس و اربعین و الف
بودہ و قبر و سہ قریب لاہور موضع علی پورست کرامت ہنوز از موضع قبراہ جاریست است
رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ بلادل بن عثمان بن عیسیٰ القادری الاہوری قدس سرہ در تہذیبہ اور وہ کہ
وی از کبراے شیخ متاخرین و عظامے اولیای دین بود و بغایت شفیق و تشیع و صایم و قائم و
عابد و از اہد و متان الوقت بود و تفرقہ اراستہ و خلافت از سید شمس الدین قادری لاہوری یافتہ کہ
خلیفہ شیخ ابوالحاق لاہوری بود و از محبوب الواصلین کہ گناسبے است فقط در مناقب سید بلادل
نقل میکند کہ بزرگان شاہ بلادل ہمراہ ہمایون بادشاہ از ہرات بہندرا بند و در موضع پنجپورہ کہ دیہی
بفاصلہ دہ کردہ از لاہور است از بادشاہ جاگیر یافتہ ہما نجا متوطن شدند و شاہ بلادل نیز در آنجا
بود وی ولی مادر او بود چون پیر ہفت ساگی رسید روزی طفل ہم عمر ہمایون وی وفات یافت آنحضرت
بر بالین وی آمد و فرمود ای یار خشن بے وقت چہ شے دارد و بر نیز ناہم بازی کنیم طفل نتوانست
فی الحال چشم باز کرد و بر فاست و ہمراہ او روان شد با شماع این حال جد بزرگوار وی سید عیسیٰ
ویرا برای تحصیل علم در لاہور فرستاد و از حسن تربیت شیخ فتح محمد کہ اعلم علمائے لاہور بود و از بزرگان
کمالات علوم ظاہر سے موصوف شد بعد از ان بطوریکہ در ان کتاب مذکورست بصحبت شیخ
شمس الدین رسید و در یک گشت و یکسپہ طریقت مشغول شد و بعد از ان حسب حکم او بچہ شاہ
ابوالحاق چند سال خلوت نشین شد و بادای صلوٰۃ و صوم و دوام و تلاوت قران مشغول ماند
الیک کراۃ اللہ سرزدند کہ تفصیل بعضی ازان بہ تہذیبہ از شجرۃ الانوار نقل نمودہ و تا پنج و وفات او از بزرگان
و سفینۃ الاولیاء نقل نمودہ کہ کان ذلک وقت العشاء لیلۃ الاثنين ثمان و عشرين من شعبان سنہ
ست و اربعین و الف غرہ سبعین سنہ و قبرا و بیرون در و از دہلی ست و چون در سنہ کچھ از چو

سید عبدالقادر القادری البخاری الاکبر بادی قدس سرہ و تخرنیتہ آورده کہ وی از غلبہ
مشایخ خاندان قادریہ عظیمہ است و اکبر اباد سکونت داشت شیخی بود صاحب کمال و علم و عمل و زہد و تقوی
و ریاضت و عبادت اوقات خود تقسیم نمود کہ در تمام روز در تدریس و نصف شب در تلقین و توجہ
مردان و نصف در عبادت (اوراد و تلاوت و امثال ان) گذرانیدے و سوامی قبولہ نصف النهار
خواب کردے و از روز بباغ قضا و فوات در روز طعام خوردی تا پنج فوات ادا و مجزا الواصلین بقائم و
کہ برستہ خمین و الف و ق و شد و قروی و اکبر اباد است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید نور محمد بن محمد امیر انجیلانی قدس سره در تخریص اورده که وی ولی مادر زاد است و سسر
دقرا و نادو جامع کمالات ظاهری و باطنی و در سخاوت و شجاعت نفیرے داشت بعد وفاتش پسر
بر سجاده مشغول حضرت جبرئیل است و رہنمای خلق گشت از کتاب برلج الاولیا نقل نموده کہ خود
میگفت کہ در ایام طفلی بخشتین باره قران منی قران بروی مکشوف بوده و دفات او تبایخ نور و غیر
وی الح سنہ ست و عشرین و مائتہ و الف و عمر او ہفتاد و دو سال بودہ و کذا اللہ اعلم ۔

سید عبدالحکیم بن یازید حیلانی قدس سرہ و خزینۃ اودھ کہ دی جامع سنت در میان
شریعت و طریقت و نسب شریف دی باین طریق بحضرت غوث الاعظم میرسد کہ عبدالحکیم بن یازید
بن نظام الدین بن محمد بن مبارک بن نجم الدین بن نور الدین بن بہاء الدین بن یعقوب بن علی بن
قاسم بن منصور بن شرف الدین بن عبد الرحمن بن سید الملک بن صالح بن نصر بن عبد الرزاق
بن سید عبد القادر الحیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ دی بعد از تحصیل علوم ظاہری و باطنی خلافت

از عبد القادر سی یافت و چون شاه فیروز من شاه عالم عن نور الدین عن احمد عن حامد الجیلانی عن شاه
امیر عن احمد عن السید صوفی عن عبد الوهاب عن ابی نعوش الاعظم سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ
سید عبد الحکیم بن ثابت نقل و پرده پوشے شعار خود میداشت و تفسیریکه از مردان دی اوراد جوت
نمود اتفاقاً در شیر پنج بجایه قند نمک سهواً افتاد چون پیش او آورد و آنرا بخورد و بیج بروی نیارد
چون پس خورد و ترک کرد قند دانستند که نمکین است صاحب خانه معذرت پیش آمد سید گفت که من
شیرین خورد و امه نمکین و من خبر هم نمیدارم ولادت او در سنه ثلثین و الف و الف در عمده جهانگیر بادشاه و
وفات او سنه ثمان و مائنه و الف و عمر او هفتاد سال بوده و قبر او در لاهور است رحمہ اللہ تعالیٰ۔
سید محمد فاضل المتوکل بن محمد باشم الجیلانی قدس سرہ در خزینہ آورده که وی در توکل و ریاضت
و عبادت یگانہ زمانہ و متقدای خلق بود و ترک و تجرید شهره آفاق بادی و اهل ان کاری نداشت
و تازنگے از خانه بیرون نیامد و از اہد و عابد و متوکل و دایم الصوم و دایم القيام و عالم و عامل بود
و بادشاه عالمگیر معتقد او بود و نقد و جنس و جاگیر او قبول میقد و وفات او دوم ذی الحج سنه ثلثین
و عشر و مائنه و الف و قبر او در لاهور است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد بن محمد باشم الجیلانی قدس سرہ در خزینہ آورده که وی شیخ باوقار و عالم روزگار و مجتہد
وقت خود بوده و در سلوک نسبت قادر بر سالہ دار و کہ اگر طالب بران عمل کند مطلوب رسد و مقتاید
الہیست نیز کتاب تصنیف کرده کہ یکجاس را بران اخراضی نیست ولادت او در سنه احدی
و ثلثین و الف و وفات او بروز یکشنبہ سادس عشر شعبان سنه خمس عشر و مائنه و الف بوده
و قبر او در لاهور است۔

سید عبد القادر بن محمد بن محمد باشم الجیلانی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ خلاصہ اش اینست
کہ وی جامع بود در میان شریعت و طاعت و عالم و عامل بود و درت العزیز بود و ریاضت بسر برد و بشکا
میله تمام داشت و نہایت قوی و زور و اور بود و یکے کہ پنج شیر را گرفته بود شیر حرکت کردن نتوانست
چون او را در افکند ہر دو بند دست شیر از ہم جدا شد اکثر شب ہائینما سے گزاریندی بسوا اہل درانتہا
بعبادت مشغول ماندہ خرقہ خلافت و رطریقہ قادریہ از پدر خود داشت و بصحبت سید عبد الصمد کے
و سید عبد الرحمن و سید محمد بن علاء الدین حسینی رسیدہ مستفید گشت و از سید محمد سند کتاب جوہر

و سراج السالکین و علم جفر و غیرہ کثرت کسب علم طلب از شاہ عبدالرسول زنجانی لاہوری نمود و سند حدیث و تفسیر و فقہ از خال خود سید اسماعیل بن قاسم بن صوفی علی بیلا گزشت کتاب کشف اللہ عنہ و کشف اللہ عنہ کبیر و رسالہ اسرار البکائے در علم حقایق از تہ ماہیت اداست و سید محمد یار و حافظ بلاتی و محمد خان از اصحاب او بودند ولادت او بر وزجمہ دوم شہری ایچہ بوقت یکپاس روز سال یکہزار و شصت و سہ و وفات او شب شنبہ سال یکہزار و یکصد و پنجاہ و چہار است او را چہار پسر بودند سید یوسف شیدہ و محمد غوث و اصغر علی مولف کتاب شجرۃ الانوار و ابو صالح رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید حسن بن عبداللہ الجیلانی پیشادری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی ثمر ثمرت و کرامت ولایت موروثی داشت و وی بزرگی بود صاحب قسرت و زہد و ورع و تقوی بود و سیاحت یافت بسیار نموده بصحبت بسیار سے از اولیاء اللہ رسیدہ فیض باب گشتہ و زو جہ وی نیز از اولاد سید علی ہرک است کہ در طاعت و بندگی را بکمال محضر خود بوده و نسب او بحضرت غوث الاعظم باین طریق میرسد کہ سید حسن بن عبداللہ بن محمود بن عبدالقادر بن عبداللہ بن برالدین بن شہاب الدین بن علاء الدین بن احمد بن شمس الدین بن محمد بن صالح بن ابی نصر بن عبدالرزاق بن سید عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ عنہ وفات او سنہ خمس عشر و ما تہ و الف بوده و قبر او در پیشیا در است۔

سید محمد غوث بن سید حسن بن عبداللہ الجیلانی پیشادری قدس سرہ وی جامع بود و بیان علوم ظاہر سے و باطنی کاشف رموز و لطیف و حقیقت بود و در طریقہ قادریہ فلکست از پدر خود میداشت سیر ہندوستان نموده و بصحبت بسیاری از مشائخ رسیدہ مستفیض گشتہ و اجازت تلقین و چشتیہ و نقشہ ہندیہ ہم میداشت خوارق و کرامت بے اختیار از وی سر میزد و وفات او بقول صحیح سنہ اثنین و خمین و ما تہ و الف بوده و قبر او در لاہور است کدانی الخرنیہ۔

سید محمد صالح قادری نوشاہی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی از سادات عظام و شہداء کرام و کبار اصحاب حضرت حاجی محمد نوشاہ است و عنایت حضرت حاجی در حق او زیادہ از حد بودہ و چنانچہ اکثر میفرمود کہ مرت و کس بطلب خدا نیست صادق نزد ما اندازانمیان یکے محمد صالح است و ایشان سہرہ وافر و فیض کامل از ما یافتہ وفات او بقول صاحب تذکرہ نوشاہی در ستہ شان عشر و ما تہ و الف بوده و قبر او در چک سادہ کہ از کجرات خور و پنجاب بقاصدہ دو کردہ واقع است۔

سید احمد بن عبد الرزاق الجیلانی الشہر نشین اندلس سرہ درختیہ آورده که وی از عظامی شلیخ
 قادریہ است از قریب ہند آمد و در پنجاب قریب وزیر آباد کہ دیہی است نہام کوٹلہ آباد کرد و در آنجا سکونت
 ورزید نسب او بحضرت غوث الاعظم باین طریق میرسد کہ سید احمد بن عبد الرزاق بن یحیی بن شہاب الدین
 بن علاء الدین بن احمد بن شمس الدین بن محی الدین بن علاء الدین بن شمس الدین احمد بن صلاح بن
 نصر بن عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجیلانی یعنی اندلسی عتہ وفات او در سنہ ۶۸۵ است و نامشین و
 مایہ والفت بودہ و اولاد وی خان پور فیما بین کشمیر و لک بودہ اند و سید یاسین کہ دسے مشہور است
 از برادران وی است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید بدر الدین بن علی بن محمد ماسک الجیلانی الاہوری قدس سرہ درختیہ آورده کہ وی
 دسے وقت و عالم مشہور و متوکل بود و در سیگفت و گاہ گاہ بوغنا ہم پروا نشسته شیخ بود و بار عیب
 و بیعت کہ رو برو دسے و سے احدی را تاب کلام نبود و گذران فائدہ را نہ داشت و سخن سبے باکانہ
 میگفت بہادر شاہ بن عالمگیر بادشاہ یک لک روپیہ نقد و چند قطع زمین بوجہ جالبگیر باو داد و قبول
 نفرمود و تا رنج وفات او از شجرۃ الانوار نقل نمودہ کہ در سنہ ۷۸۵ لیش و مایہ والفت بودہ و قبر او در لاہور
 و مادرش از اولاد سادات بخارا بود۔

سید عبد السمیع بن اسماعیل بن قاسم بن صوفی بن بدر الدین بن اسماعیل بن عبد السمیع
 ربانی قدس سرہ درختیہ آورده کہ دسے از مشاہیر مشایخ لاہور است نسب و روز تہدیس علوم و
 تحقیق اہل حق معروف میماند و اسبزرگ باخان ناظم لاہور یا امرائے خود از متقدمان و مریدان اولو
 وفات وی در سنہ ۸۰۰ احدی واربعین و مایہ والفت بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ حسین بن نور محمد بن شاہ امیر قدس سرہ درختیہ آورده کہ خلاصہ اش نیست کہ
 وی سجادہ نشین مجرہ بود و سے از عظامی شلیخ قادریہ است و کرامت و خوارق و تہذیب اخلاق
 بیکادہ آفاق بود از شش برادران خود در نظام و باطن گو سے بیعت برودہ دستے آپیش را بسبب
 زنجیرہ چشم از حد قہیران افتاد و فرمود کہ زود انچشم را در حد قہر و نہادہ پیدای بخان کرد و بعد از ساعتی
 چون کشادہ دست شدہ بود دستے در سفر بود و دران رخت او را زوی نمودند خادم چون بخت
 حذرست سید این امر نظام فرمود کہ باکے نیست انا کہ برودہ واپس نواہند و او بعد ساعتی دران

دیوانه شدند اسباب واپس آوردند و مانند سگان عوچو میگردیدند چون قدر سه اب از اقامه گرفته و بر روی ایشان زود به پوشش آمدند و تا یک گشتند و وفات او بتاریخ نسبت و یکم جمادی الثانی سنه یک هزار و دو و دو و قرا و در حجره است رحمه الله تعالی -

سید محمد عبدالرزاق بن محمد با ششم الجیلانی قدس سره در خزنیه آورده که وی برادر سید حسین صاحب حجره است که تمام تعجب است که حسین صاحب حجره پس سید نور محمد است و عبدالرزاق را پس محمد با ششم میگوید پس چنانکه این هر دو برادر باشند چنانکه در بیان این نسب چنانکه در اکثر جایا عادت او است غلط نموده بالجمله در تخرید و تعریف فریدالدین هر دو زهد و تقوی و حیدر العهره بنیاد اهل ان رغبت نداشتند وفات او در سال یک هزار و هشتاد و چهار است و عمر او هفتاد و چهار سال بود و او چهار پسر بود و سید الدین ملقب بشیر خدا و سعد الدین ثابت قدم و سید الدین شمس که در سنه یک هزار و یکصد و شصت و شصت شهادت یافت و طالب الدین رحمهم الله تعالی -

سید محمد عظیم قادری قدس سره در خزنیه آورده که وی از اولاد شاه سید مقیم حکم الدین حسینی حجره است و منظر کرد است و خوارق و جات کمالات ظاهری و باطنی بوده طالبان حق را بجن میسرانند و به مقام کوث یکم سکونت داشت نقل است که چون حادثه تاراج افغانان کابل بر لاهور رسیدند چنانکه ان نواحی بجزمت وی آمده معروف و داشتند که سگنا سے لاهور از خوف افغانان بامال و متعلقان خود را بفرار نهاده اند و در باب ما چکم میشود و فرمود هر که در کوث یکم بیاورد رمان است مرموم فوج فوج در کوث یکم در اند افغانان متوجه انجا نشدند مردمان از مال و ناموس در رمان ماندند و توانی جز الله نمی سنه احمده و ثنائین و ایتیه و الف -

سید صدر الدین بن محمد عبدالرزاق قدس سره در خزنیه آورده که وی سنی و شجاع بود و یکبار سپاهگر سے میل تمام داشت و بغیر او یکبار کفار کمر بسته مانده و در کشف و کرامت اشتها داشت و تمام عمر در هایت و ارشاد طالبان خدا گذرانید و هر که بجزمت و س کے حاضر شد که محروم زنتی و لا ورت او در سال یک هزار و یکصد و شصت و هشتاد و وفات او در سال یک هزار و یکصد و نود و دو و عمر او شصت و دو سال بوده -

سید سعد الدین بن عبدالرزاق صاحب حجره قدس سره ذکر الدین و عنقریب گذشته است

در خزینه آورده که وی صاحب صدق و صفات معدن جود و سخا و محزون خلق و حیا بود تمام عمر در جهاد و ظاهری و باطنی و اگر در صغر گذرانید و حتی الامکان در فروغ دین همین که ششید و خلق کثیر را بهدایت رسانید و در بیکهزار و یکصد و نود و پنج از دنیا بردفت -

سید عاقل بن قاضی بن محمد باشم الجیلانی قدس سره مشهور بسید غمزد کربابی او با لگدشت در خزینه آورده که وی عالم و عامل و عارف کامل بود در زهد و تقوی و عبادت و ریاضت سبب نظیر وقت خود بوده و ولادت او در سال یک هزار و یکصد و ده و وفات او در سال یک هزار و دصد و بیست و دو و یکصد و سی و دو سید بدرالدین بن علی بن اسحاق بخاری قدس سره از اعظم خلفای شیخ فریدالدین گنج است و از مشایخ کاملین عمده خود بود در خزینه از سیر الاقطاب و معارج الولا بیت تقی نموده که بشیوه پیوسته که وی مردی بود مقبول و منظور و در علمای دهر ثانی نداشت اول در بخارا قیام پذیر بود آخر برای بحجت علی و حل مشکلات چند از بخارا بر بی آمد چون در اینجا نیز در باب مسائل تسلی خاطرش نشد ناچار باز پس از راه ملتان روانه بخارا گشت و چون بمقام ابوجهر رسید همراهیانش از راهی بخدمت حضرت گنج شکر کردند و او منکر و رویشان بود قبول نکرد و از راهی بصره همراهیانش بخدمت شیخ آمد چون حضرت شیخ بنور باطن از حالتش آگاه شد اول جواب مسایل او داد و که خاطر نشین او شد بعد از آن فرمود چون لایق کار یافت بجزب باطنی بخود کشید و فرمود که شما چرا برای دیدن ما نمی آمدید اگر چه صحبت علماء اکبر اعظم است اما با مسکینان و درویشان نیز محبت کردن از شریای مردمی است بدرالدین چون این سخن بشنید سر بر قدم او زد و بارادت باطنی مرید شد و غم رفتن بخارا اموقوف ساخت و خدمت خانقا آنحضرت اختیار کرد که هر روز بصره رفتی و پشتاره بنیم بر پشت خود برداشته بیاوردی تا آنکه کارش تکمیل رسید و خرقه خلافت یافت و اجرت فرزندی مغرر گشت و وفات او ستمه تسعین و ستائیمه و کتاب اسرار الاولیا تصنیف او است انتی بالجملة دی عالم و متقی بود و از اقران نظام الدین اولیا است رحمه الله تعالی -

دانیال بن بدرالدین العلوی العباسی قدس سره لقب بولانا عود بود در خزینه آورده که وی از اولاد عباس بن امیر المومنین علی مرتضی است رضا و چون ابایی وی عمر دوازده یا فتنه چنانچه پدرش سید بدرالدین صد و چهل و دو سال عمر یافت لهذا پنج واسطه بخدمت امیر المومنین علی مرتضی میرسد

بانی طریقی کہ وانیال بن بدرالدین بن فضل بن حسن بن عبدالعزیز بن عباس بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ دوی از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی است اولاً بصحبت قاضی ابوالکلام رسیدہ تحصیل علوم پر دانت چون قاضی ویرا شایستہ یافت بفرزندی قبول نمودہ باو تفرخود ازواج نمود و بعد از ان بچند باب جاذب حقیقی بصحبت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی رسید و بکمالات ظاہری و باطنی ممتاز شدہ و شیخ تفرقہ خلافت دادہ اور از خصصت وطن داد بمقام میانہ کہ مکان قاضی بودیدہ مع اہل و عیال خود متوجہ وطن شد قریب بوطن خود رسیدہ بود کہ رہ زنان بروی غارت اور و تودہ اور استہیدہ سہا فتنہ خواستند کہ اہل و عیال اور انیر بکشند کہ ناگاہ او از می مہبت از جسم بلے سر او ظاہر گشت سنہ الحمال راہ زنان نابینا گشتند و راہ گزیر ہم ندیدند بدست حکام مانخو گشتند و قبضہ اصر رسیدند و نقش اور اخادمان او بمقام سترگہ مولدا و بود آلودہ بدفون ساختند و این حادثہ در سنہ ثمان و اربعین و سہ ماہینہ بودہ سہ بس تجرکہ کہ ویم درین میر پربادہ بالائی ہی ہر کرد افتادہ در افتادہ سید کمال الدین الحسنی العلما قدس سرہ در خرنیہ آوردہ کہ دی از اولاد امیر المومنین حسن مجتبیٰ است و از کبر اسے اولیا و اعظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی است و خواہر زادہ حقیقہ دی است چون در علم حدیث و تفسیر و فقہ و اصول طاق و یگانہ افاق بود لہذا بمطالعہ علماء غالب گشت و تاریخ وفات دی از شجرہ چشتیہ و شجرہ الانوار طہنودہ کہ در سنہ ہفتصد و پنجاہ و شش بودہ و قبر وی در دہلی است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید نصیر الدین محمود بن یحیی بن عبداللطیف الحسنی الادوی الحشتی قدس سرہ معروف بچراغ دہلی و مخاطب بخطاب گنج شرف در تاریخ فرستہ آوردہ کہ امام عبدالعزیز بانہی گفتہ کہ مشایخ دہلی ہمہ بجا رحمت حق پیوستند اکنون شیخ نصیر الدین محمود ادوی کہ چراغ دہلی است مانہ نیاران بختاب بچراغ دہلی ملقب شد و سید جلال الدین بخاری ملقب بمخدوم بہانیاں بصحبت دی رسیدہ فیض یافت گشت و عمر شیخ نصیر الدین ہشتاد و دو سال بود و سید محمد کیسودرا کہ از مریدان دیست حسب وصیت او اور نفیس و تکفین و تدفین نمود و بروی نماز گزار دوی جامع علوم ظاہری و باطنی بودہ باخلاق حسنہ القضاہ داشت و از کثرت فضل و دانش او اور گنج معانی میگفتند و از بغایت سخن و صابر بود و بجاودہ نشین نظام الدین اولیا بود و صاحب کشف و کرامت بود و در خرنیہ آوردہ کہ دی

از سادات سنی است و مادرش نیز علویہ و عابدہ بود و بصحبت مولانا عبدالکریم شردانی و مولانا قحطالین
گیلانے رسیدہ بہرہ وافر از علوم ظاہری گرفت و بعد از ان بصحبت سلطان التشیخ شیخ نظام الدین
اولیاء رسیدہ مدتی ملازم بودہ لقب چرخ دہلی و گنج شرف یافت از علم طفولیت آثار ترک و تجربہ نجاش
اخلاص و بجاہ نفس از ناہیہ حال او عیان بود و نماز باجماعت گاہی از وی فوت نشدہ و دائم صایم
بودے و اکثر اوقات بزرگ سنبہا لو کہ گیا ہے مشہور در ہندست افطار نمودے و بچہ چیل ساکی
بصحبت شیخ نظام الدین اولیاء رسیدہ و سید محمد کیو و راز و سید محمد بن جعفر المکی (کہ ذکر ہر دو بالا گذشت)
و سید علاء الدین برادرزادہ مخدوم جہانیاں و مولانا معین الدین و سید علاء الدین کشوری قاضی
محمد سادری و سید جلال الدین بخاری لقب مخدوم جہانیاں و شیخ انے مزاج و شیخ حسام الدین و
سید کمال الدین علامہ و غیر ہم از اصحاب و خلفائے وی اندو در اخبار الاخبار آوردہ کہ وی اشہر
و اعظم خلفائے شیخ نظام الدین اولیاء است و صاحب سر و وارث احوال او و ولایت دہلی بعد از
شیخ نظام الدین بوی انتقال یافت و بنایت اتباع شیخ داشت و طریقہ او فقر و صبر و رضا و
تسلیم بود و وفات او ثامن عشر رمضان سنۃ سبع و خمین و سبعمائتہ بود و ذکر احوال او در تہ
و اخبار الاخبار فی تاریخ نوشتہ طویل است از ان جا انتخاب نمودیم۔
سید سلیم الدین بن کمال الدین علامہ چشتی قدس سرہ ذکر پر بزرگوار وی غفریب بالکد
و زنجیر تہ آوردہ کہ وے اعظم خلیفہ پدر خود است بنایت بزرگ و صاحب کشف و کرامت بود و در اجابہ
کہ است و خوارق خود کو شہید وفات او اول جمادی الاولی سنۃ اثنین و ستین و سبعمائتہ بودہ
و قبر او در پیران مین احمد آباد است۔

و اخبار الاجار و رايح و رشته طویل است از ان جا اعجاب نمودیم
 سید سراج الدین بن کمال الدین علامه چشتی قدس سره و ذکر پدر بزرگوار وی غفر سیب بالا کد
 و نیز نثیه آورد که وی اعظم خلیفه پدر خود است بغایت بزرگ و صاحب کشف و کرامت بود و در
 کرامت و معجزات خود کوشید و وفات او اول جمادی الاولی سنه اثنین و ستمین و سبعمایه بوده
 و قبور او در پیران شین احمد آباد است -

سید فرید بن عبد الوہاب چشتی قدس سرہ درخزیتہ اور وہ کہ وی از اکابر سادات ہندست
چون سید فرید در عمر جوانی بخدمت پیر خود رسید ریاضات و مجاہدات مشغول شد و فیض تامہ حاصل
نمود صاحب خوارق عادات عجیبہ و کشف و کرامت فرمودہ شد تا یخ وفات وی از شجرہ چشتیہ
نقل نمود کہ در سنہ خمس و عشر و الف بود رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد کالپوی قدس سره در ختیه آورده که وی اول بخدمت میر ابو الاعلی نقیض بنویشت
آورده که گسب طریق نقیض بنده نمود بعد از آن چون بهندوستان و مدائن راج بر فوج خواجہ معین الدین

چشمه فیض باب گشت و در سماع نطق تمام داشته و پیوسته به تدریس مشغول بودی از صحبت انبیا
محضر بودی و بتواضع فقره خلاصه و سلاطین را تعلیم نکردی در ساله روایح در تفسیر سوره فاتحه تالیف
او است و وفات وی در سال یک هزار و سی و یک است رحمه الله تعالی

سید علی خواص ترمذی قدس سره در تفریق آورده که وی از کلیل اولیای عصر و شیخ عظام است
عریضه و خلیفه شیخ نظام الدین تمانیست است بعد نیکو شیخ او را ببلک پوسف زری رخصت نمود
او در آن ملک رفته بسیار سے از افتادگان را هدایت نمود و قبولی تمام یافت و مولانا در عریضه و پسر
شیخ بعد از آنکه ترمذی را دید و آن کتاب خزان الاسلام تقریر و سه بسیار نوشته و گفته که حضرت
سید در زمان خود ثانی طوٹ الاعظم بوده اند یعنی برج قطبیت و غوثیت رسیده اند و سماع با افاضه و تفسیر
و چون خواص دریای معانی بود لاجرم از نزد شیخ خود باین خطاب مخاطب گشت و وفات او در سنه
یک هزار و چهل و نه بوده رحمه الله تعالی

سید احمد کیمیا و از ابن سید محمد ترمذی کاپلوی قدس سره در تفریق آورده که وی مرید پر خود است
جامع علوم ظاهر و باطن و سر و جذب و حقایق و معارف و صاحب سماع و وجد بود و اشعار هندی فارسی
گفته و با سکران و مدحیان نذا کرده مناظر کرده و مسائل توحید و یقینات شیخ ترمذی الدین عربی
را اعلامیه تقریر کرده و بعد ادای نماز فرایض را با کلمه توحید با زبان بلند گفته و چون نقش بند یا با او بسیار
توحید مناظره کردند که از ایشان متصرف بود و او را با خواجگان حشمت خصوصیت خاص بود و بابت
ایشان نمود و سید محمد کیمیا و از ابن سید محمد ترمذی قدس سره داشته و بتبایعت وی لقب خود گیسو در آن نهاده
و جوایع الکیم شرح اسمائے حسن و مشاهدات در حقایق و معارف هر دو تصنیف ادا است و وفات وی
در سال یک هزار و پنجاه و هشت بوده رحمه الله تعالی

خواجہ سید حسن قدس سره از اعظم اصحاب خواجہ عبید اللہ احرار است و مادرش بعد وفات پدرش
او را بپوشش سالگی بخدمت خواجہ عبید اللہ آورده براسه تربیت تقویین نمود شیخ او را قبول نموده و تربیت
نمود تا آنکه کامل و مکمل شد وفات وی در سنه نهصد و نه بوده است رحمه الله تعالی کنانی الخرمیه
خواجہ عطاء الدین عطار محمد بن محمد انجاری قدس سره در تفریق الاصفیاء ذکر خواجہ خاد و در سبک
که خواجہ علاء الدین عطار از سادات عظام خوارزم است و نسب وی از یک جانب بسید آنا و از دیگر

جانب شیخ فخر الدین عطار پیر سید (ذکر سید تا بالا گذشت) مگر در مقام فکر علاء الدین عطار اصلا بیان
نسب او ننموده که معلومی بود باینه و حال آنکه در اکثر مقام طریق او نیست که بیان نسب سادات یناید
در نقاشات و شجرات اصلا اشارت و بیاد است او زلفه و السطلم بالجله و شیخ نقشبند به شیخی معروف و مشهور
و اصل علم و تقوی بوده و حال آنکه در ذریه است خلاصه اش اینست که وی از کبار اصحاب خواجیه و از بزرگان
نقشبندیه بخارسمه است و حضرت خواجیه در ایام حیات خود و از تربیت بسیار سینه از طالبان با ایشان میگردید
از و در خرد و راهی تربیت نمود و خلیفه خود ساخته بود و علاء الدین اول تحصیل علوم ظاهری و باطنی گویا شنیده و بعد
از آن به جهت خواجیه بزرگ رسیده و او جامع کمال ظاهر و باطن است و در نقاشات گفته که چون خواجیه
نقشبندیه و از تربیت بسیار از طالبان با ایشان میگردد اند که میفرمودند علاء الدین خیلی با برین سبک کرده
است لاجرم انوار ولایت و آثار ان علی الوجه الاظم الکمال را ایشان فکرم و پیوسته است و برین صحبت
وی بسبب از طالبان از مرتبه نقص و کمال رسیده و سید شریفی چنان که عالمی مشهور است صحبت
و سینه رسیده فیض با سبک گشته (چنانکه در ذکر سید شریفی گذشت) و خواجیه پارسا کلمات ویران نمود
سینه از آن مذکور میگردد که میفرمود ساقی عنایت از سینه رای باید دید و از امید داری بان عنایت
سبب علت و طلب ان عنایت غافل نی باید بود و از استغنا خود را نگاه می باید داشت و اندک
حق را سبب چنان بزرگ می باید شمرد و ترسان ذکر از آن باید بود و میفرمود از فراموشی مشایخ کبار زیارت
کننده بهمان مقدار فیض می تواند گرفت که صفات ان بزرگ را مشاهده است و بهمان صفات توجه
نموده و در ان مقصود در اینه اگر چه قریب صوری را در زیارت مشاهده مقصد بود صوری مانع نیست در
حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم که صلا و علی چنین گفتیم بیان و برهان این سخن است و مشاهده صور مثالی
اصل نبود که اعتبار او از جنبه شناختن صفات ایشان و از آن توجه و در ان زیارت و با این همه
خواجیه بزرگ قدس الله سره میفرمودند مجاور حق سبحانه تعالی بودن احو و اوسه است از مجاورت خلق
حق نزد جل و این بیت بزرگان مبارک ایشان بسیار گزیده که

تو مانی که در مردان پیر هستی بگرد کار مردان گرد هستی

مقصود از زیارت مشاهده اکابران دینی باید که توجه حق بود و سبب چنان روح ان بر زبده حق را وسیله کمال
توجه بحق گردد و این چنانکه در حال تواضع با خلق باید که هر چند تواضع ظاهر را با خلق بود و تحقیق با حق سبحانه

باشند زیرا که تواضع با خلق نگاه پسندیده اند که خاص مر خدا یا باشد و عز و جل باشد که ایشان را ظاهر
 آثار قدرت و حکمت بنید و الا ان حضرت بودند تواضع و وفات علاء الدین عطار بعد از نماز شستن شب
 چهارشنبه بستم چوب سینه استین و ثمانه نموده و در خزانه آورده که و قفسه علمای بخارا در باب
 رویت حق سبحانه تعالی با هم اختلاف نموده بخواجه علاء الدین رجوع نمودند که چه میگویی اینجاست از سنگران
 مملکت سه روزه گرفته بنکران رویت فرمود که شما سه روز متواتر بعد از وضو و استسقاء و غسل و طهارت
 طریقت نزد ما بنشینید این سلسله عمل خواهد شد ایشان بدان عمل نمودند و رسیدیم به پنجانیات حالت بر
 ایشان طاری گشت که خود بخود فریاد برآوردند که رویت حق است بعد از آن دست راست ایشان
 انحراف کرده صحبت او اختیار نمودند و بعد از این عالی رسیدند رتبه الهی و احوال و در آخر خواب بهاء الدین
 نقشبند چهار پیر بود حسن عطار و شهاب الدین و خواجه بهارک و علاء الدین نام داشتند
 سید محمود بن سید شریف خوارزمی البخاری اکثری قدس سره و دست به خواجه خاد و حضرت
 ایشان در خزانه آورده که وی از اولاد خواجه علاء الدین عطار است (ذکر او بالا گذشت) نسب با بنی
 عطار میرسد که محمود بن شریف بن ضیاء بن محمد بن تاج الدین حسین بن علاء الدین عطار قدس سره و
 خورشید بر حسب عادت خود در بیان این نسب هم غلط نموده که در ذکر علاء الدین عطار نام پسران وی
 مذکور شد در آن ذکر تاج الدین نبود پس درین مقام اقرب به جواب آن نماید که گویند تاج الدین بن
 علاء الدین بن علاء الدین عطار و اگر گویند که حضرت عطار پسر از و خورشید است و نقشبند زوجه دیگر داشت که
 از بطن او تاج الدین متولد شده درین هم قیامت است چرا که کتب تواریخ آنچه پیش از نظر است و بطن
 ذکر و ترویج دیگر بخواجه بهاء الدین مذکور نیست و الله اعلم بالحق و بی جای کمال ظاهری و باطنی و ظاهر
 جمال و درستی و مشوسه بوده و در طریقه نقشبندی رتبه عالی داشت و در خواجه اسحاق نقشبندی بود
 علاء الدین نسبت و سینه نیز داشت باین طریق که محمود بن روح خواجه بهاء الدین نقشبند بن عبد الجبار
 النجف و انس بن یوسف الهمدانی عن ابی علی الغفاری عن ابی القاسم اگر گانی عن ابی
 عثمان الخرب عن ابی علی الکاتب عن ابی علی الرودباری عن حمید بن البنادی عن ابی القاسم
 عن معروف الکرنی عن داود الطامی عن حبیب بن عقیل عن حسن بن ابی حمزه عن ابی المونسین عن ابی
 کرم السدوهری صاحب کشف و کرامت و خوارزمی عادت او و تفصیل بعضی از آن در کتاب

وجود است و وی در زمان همایون بادشاه در کشمیر در وقت یکی از کثیره حلقه اعتقاد او در آمد و قبوسه تمام
یافت و از آب مختار خان مرید او بوده پراپانده و رفت قبل از موشه خود اطلاع داده بود که در قلات تاریخ
هوا هم مرد و چون روز شنبه توهم رسید بعد از آنکه فرستاد این بیهوش مولانا عبدالرحمن حاجی را -

گزارش و توضیحات

1000

نگار شود و قبل از عشاء سبزه شاد و جان غریز بجان افزین تسلیم نمود و کان و لک ثانی عشر
من شمعان سینه آئین و عیسین و اله و بعد از آن و چون غسل و بخت شادند
عقد برنجست شد و قریب بود که بکتاب روی هر روز دست فرمایند و در عقده و خاک گرفتند
عورت نشود و چون غسل و برادر تفریه دارند و بیکدیگر مبارک و میخیزند و بخت شادند و سبزه شادان
شاه جهان باو شاه میران سید جمال الدین که صد و الصد و بود و بخت شادان و بخت شادان و
اکبر و جهانگیر و شاه جهان باو شادان و بخت شادان و بخت شادان و بخت شادان و بخت شادان
رحمه الله تعالی

[illegible]

رفته برایت نمودند و وفات او بقول تاریخ اعلی در محرم سنه یک هزار و هشتاد و پنج است و قبر وی در شهر
مزار است رحمه الله تعالی خزینة -

سید ادهم پوری انجمنی قدس سره از خلفای شیخ احمد سمرقندی است و از مشایخ شیخ
مجددیه است در خزینة آورده که اول از حاجی خضر تعلیم طریقه گرفت بعد از آن بخدمت خواجہ احمد سید دین
کمال پیوسته در اوایل حال از علوم ظاہر سے بہرہ نہ داشت روز سے در واقعہ دید کہ ہاتھ غیبی باد
میگوید کہ ای ادهم تیراں چراغ خود سے روشن کرو کہ الٰہی تو قادر سے حال تعلیم فرمای فی الحال درست
نورانی پیدا کر و پس سید نے چٹے کینہ دی اس نور و قرآن حفظ نمود و علوم ظاہر سے تعلیم گرفت و مولانا ابوالحسن
مشتاق کتاب الحضریت میگوید کہ ادهم پوری باوصاف اربعہ صفت و برفع برکت موصوف و
کمال استقامت شہادت و طریقت معروف بود ہزاران طالبان حق توبہ وی کمال رسیدند
در خانقاہ و سے ہزار طلبہ بودند تمام با ایشان سید او را و از جانب پدر حسینہ بود و جہ مادی او اگر
بظاہر با فقان شہرت داشت مگر ادهم سید صبیح النسب پو و از اولاد امام موسی کاظم علیہ السلام خود ادهم
پوری در کتاب خود تفصیل این نسب نموده و بسیار کسان متقاعد شدند و قبول تمام یافت
چنانچہ شاہچراغ بادشاہ از کثرت اجتماع مریدان او منوہم شدہ بشہرت وزیر خود سعد الدخان
اقامت او را و در لاہور بھی فرمود و گفت شاہ وطن خود را بداد با شہزادہ این حکم فی الحال متوجہ وطن
نمود گشت و انجا بسفر جایز رفت و بعد اوی حج بزیارت مدینہ منورہ رفت و انجا بمرحمت حق پیوست
و قبر او در جنت البقیع است نزد قبر امیر المومنین عثمان ابن عفان رضی اللہ عنہ و صاحب کشف ذکر است
و عوارق عادت بود یعنی از اشد از خزینہ ذکر کرد است و در کتاب ذکر او مذکور است انقدر از انجا
مخلص نمودم و کتاب الحضریت و تذکرہ اہمہ و مناقب الاولیاء و مناقب الحضریت و تذکرہ الاولیاء
سبحانہ الا تعالیٰ و فیہ الاسلام از مناقب او پراست و وفات او سید ہم شوال سنہ یک ہزار و چہ
و صد و پودہ رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید عثمان عجیبوی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی از عالم خلفا سے شیخ احمد استقامت
بزرگہ و جامع بود و در میان سادات و شرف و ہند و برع و علم و علم و دہانت و در طریقت و صحت
قوی و کمالی با شیخ داشت و بسیار دی از سے ہر اہمیت شد و بہر کمال رسید و صاحب کرامت

و عوارق عادت بود و وفات او بتاریخ پنج بهم صفر سنه یک هزار و شصت و در مجرب انوار صلیب نجاه و
هشت نیز گفته رحمه الله تعالی است -

سید علی محمد قدس سره دی از عالم فاضل سید ادهم نوری است و از کبرای اولیا و سید
حسین و نهایت تنقی و کمال و عالم و عامل بود و در اتباع سنت الانانی بلایند الحکم سید الکوسه
میگوید که در تنه حضرت سید و را بر دین پیوسته بود و از او کیسه خود انداخته تا چند سال از و پیوسته
من بماند برکت ان گاه که سید من اثر و پیوسته خاسته بودی هر قدر که پنج میگردم از غیب پیدا میشد تا
او در سال یک هزار و هشتاد و یک بوده رحمه الله تعالی خزانة -

سید نور محمد باونی قدس سره و سید عالم بود و اهل معرفت و نحو و منطق و معانی و حدیث
و تفسیر و جامع بود و در شریعت و طریقت و تقی و احوال از شیخ سیف الدین داشت و اتباع سنت
جری داشت که در وقت اولیای سید با سنت و بیعت افکارها و ازین سبب تا سید در وقت منقضی ظاهر
ماند و از دنیا و اهل ان بغایت خجسته و خجسته بودی و زبان خشک گفتا نمود و سید صاحب معرفت
خویش و سید ابوالقاسم بود و در وقت سید از شیخ آقا و از او را خود که دختر بکره داشتیم از چند روز منقود
گشت شیخ بعد مرگ فرمود که در وقت فلان وقت تو را برادر داشت و الله تعالی چون از خرمی و در وقت
رسید گفت در فلان صحرای قریه چنان بودم که از در بزرگی رسید و دست مرا گرفت و اینجای رسید
در سه فاحش میباید که از مریدان شیخ را برادر خود در آورده چون وقت کار رسید و در وقت شیخ میان
در و زن جانگشت زن بگریخت و ان مرقد ایستاد و وفات او بقول شیخ منظر جان جانان
بتاریخ عادی عشر ذی القعدة سنه خمس و ثمانین و مائتة و الف بوده رحمه الله تعالی خزانة -

سید شاه ابوالقاسم قدس سره جامع بود و در علوم نظامیه و باطنی و موصوفت یا و صفات صوری
و اخلاص از شیخ عبد الوهاب مجاهد سیفی یا سید گشت و از کمالان وقت گردید و زیارت
درین الشریفین فایز گشت و در سنه یک هزار و یکصد و سی و شمس بر حجت حق پیوست و قیاد
در کشیده است رحمه الله تعالی خزانة -

شمس الدین معروف به پیر راجات جانان این مریدان قدس سره ملای بود و از اولاد حمزه حنیفه
ابن امیر المؤمنین علی مرتضی رضوانه الله تعالی علیه و از اولاد اجداد است و از اولاد شاهی بودند و قرامت بنانان

سلاطین محمودیه پیدا شدند چنانچه امیر عبدالرحمان که بدوی بود و شیر و خمر سے اکبر بادشاہ بود و بدوی
و خراسان و زیر است و بدوی از اولیای سے وقت بود شیخ جاد است بکوش دی امیر سید پدش
مرزا جان ترک دولت و منصب شاهی نموده در خاندان عالیہ قادریہ مرید شاہ عبدالرحمن قادری شد
و بزہد و تقویٰ کے عمل گزارا و چون مرزا جان جانان متولد شد بر تربیت او مشغول گشت تا آنکہ از جمیع فنون
و علوم ظاہر سے بہرہ کامل حاصل نمود چون بچہ شانزدہ سالگی رسید پدش بر رحمت حق پیوست
و مرزا جان جانان اول بسلسلہ نقشبندیہ مجددیہ و ہر اندوادی صحبت سید نور محمد و ابوہریرہ حاجی
محمد افضل و حافظ سعد الدین محمد عابد پیوست و کمال ولایت رسید و او صاحب کشف و کرامت
و خوارق عادت و سیلاب الدعویہ بود چنانکہ روزی از راہ بریا بان بہر وقت ناگاہ باران سے سید
نازل شد و ہوا سرد گردید حضرت شیخ دست برداشت و گفت الہی بخوام کہ باران بر باران من
نیارود من بار نقاشی شک بمنزل خود رسم تہن تعالیٰ دعا سے و عای دی استجاب نمود و بچہ ازین سبب کہ خواستہ
بود باران بہ شدت می بارید و یک قطرہ بر او و بر باران او نہ افتاد و ولادت او در جمعہ و وقت شفق حاصل شد
و رمضان سنہ احد عشر و ابیہ و الف و وفات لیلیہ سابع محرم سنہ خمس و تسعین و الف بود و تاریخ ولادہ او تولد
صاحب شیخ و تاریخ و وفات او عاشق حمید و مات سید ازبشتہ اندر پرستہ و ہا سیکہ کہ آتی ہم آرد و ہم بر او روی بدرجہ رفیع شہاد
برسان بچان شد کہ شبے سخن منہل ہوا ہے و کس دیگر نوز شیخ امد و شیخ تواضع پیش ان بکثرت
پیش آمدن شفق گفت مرزا جان جانان توی گفت ارے اور از ہم گولہ چنچہ زد اچہ سہ روز بچان زخم
شربت شہادت نوش فرمود و رحمہ اللہ تعالیٰ فرماتہ۔

سید عثمان بن کبیر الدین حسن سیوہانی رئیس سرحد و بن بانی شاہ باز قاندروس سے از
سادات عظام حسینی ست و نسب او ہامیل قرنی باقم سین امیر سید کہ سید عثمان بن کبیر الدین حسن
بن شمس الدین بن صلاح الدین بن سید شاہ بن خالد بن محبوب بن مشتاق بن نور الدین بن اسماعیل
بن امام جعفر صادق بن محمد بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ سلسلہ
طریقیت او این ست کہ سید عثمان مرید سید ابابکر است و دست مرید شیخ عاتل شہید از مسکین
شہید از مرتضیٰ سجائے انا نام جوہر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ میگوید مولف کہ سلسلہ طریقت اینچہ
بیان نموده شدہ نہایت شعیف و بغایت عجیب است چہ در نسب او باقم جعفر بن موسیٰ سید

از وی تا امام جعفر صادق با زود طبقه است و بسلسله طریقت از وی تا امام جعفر صادق شش طبقه است
 بنا بر بیان احمدی و طریقین چیزی غلطی واقع شده و البتہ اعلم بحقیقه الحال انتی و وی صاحب کتاب
 ظاہری و باطنی و تصرفات صوری و معنوی بوده و خوارق و کرامات از وی بے اختیار بطوری معلوم
 خلیفہ شیخ الاسلام سید الدین زکریا ملتانیہ بود چون جذب و مستی بقاییت داشت پابند احکام شریعت
 نبود وفات وی در سال ہفتصد و ہشت و چہار است و قبر وی در سند است کہ اشہر فرماست: تبار
 است و قبورے تمام داشت از فرار وی نیز اکثر اوقات خوارق ظاہر میشد و انتی تخریق و ذکر و تالیف از
 وضع این کتاب است لیکن چون شہرت وی در زمرہ اولیا و دیار ہند و ستان بر وجہ انہم است لاجرم
 در کتاب ذکر نمودم و البتہ اعلم بحقیقه الحال

سید میرزا بن سید نظام الدین السمرودی البغدادی البہری قدس سرہ وی از کمالین
 روزگار و بزرگان صاحب اسرار است پیرا و سید نظام الدین در حادثہ ہلاکوفان از بغداد بربار
 ہند و ستان افتاد و بقیعہ بہر ایچ شولن گشت و پسرش میرزا محمد خلیل علما و ظاہری بحدیست
 سید علاء الدین جاور سے کہ از خلفای شیخ الشیوخ شہاب الدین سمرودی است و با سلسلہ الشیوخ
 نظام الدین بدلی ہمدرد و تافہر شد و کلمات و مقامات بلند رسید و نیز از سید شرفی جہانگیر
 سمناسنی پیشتہ فیض کامل حاصل کرد وفات او در سال ہشتصد و ہفتاد و ست و قبر وی در ربیع
 خراسان است و وی غرضایت و زبانتہ چنانچہ از زمان سید نصیر الدین محمود چارغ و بلی تازمان اشرف
 جہانگیر در شایستہ و خزنہ انتی میگوید مولف کہ تعجب است از صاحب خرنشہ کہ میگوید میرزا محمد و زبانتہ
 از زمان سید نصیر الدین تازمان اشرف جہانگیر زندہ بود و حال انکہ از تاریخ وفات سید نصیر الدین تا
 تاریخ وفات سید اشرف چہار و یکسال در میان است چہ وفات نصیر الدین در سند ہفتصد و پنجاہ
 و ہشت و وفات سید اشرف در سند ہشتصد و ہشت میباشد پس مرا و از زمان چہ داشتہ اگر
 او را چہ سید نصیر الدین گوید انہم کی بر عمل میگوید والا اگر در زمان وفات سید نصیر الدین میرزا
 طفل نصیر با شہ زبانتہ الموت موصوفت نگردہ چہ از تاریخ وفات نصیر الدین تاریخ وفات میرزا چہ
 و یکسال در بیان است کما لا یخفی -

سید علیم الدین پلانی قدس سرہ از بزرگان روزگار است و اصل وی از نزد سند

و اولیاس افینا کسب سلوک میگردانید و از کبار اصحاب و خلفای عظیم جهانیان جلال الدین بخاری است
و بصحبت عظیم اسخه را جاکیر کے شیخے مشہور است رسیدہ و او نوکر سلطان ابراہیم بود و پتہ پلاون جاگ
یافتہ با شاکرہ مخدوم اسخے جمشید سکونت نمود لیکن بسبب غلبہ ہنود جمعیت دست نمیداد لاجرم
از مخدوم جمشید استمداد نمود و در قلعہ پلاون آمد قلعہ را استحکم ساخت و دعا کرد کہ سادات پلاون تا
قیام قیامت در اینجا باشند و سال وفات سید اشرف و عظیم الدین یک است کہ در سنہ ۸۷۵
و ہشت ہر دو وفات یافتند و باہم نہایت محبت دار تبار و خط و کتابت میدادند و در سنہ ۸۷۵
سید محمد بن عثمان بخاری الاوچی قدس سرہ معروف بچولشاہ ذکر سید عثمان ابن محمود در
محل خود گذشتہ وی از اولاد سید جلال الدین مخدوم جهانیان است وی بعد وفات پدر خود از مقام
اچ رو نہ پنجاب شد و بمقام جبک سرور کہ از مضامین کلاںور است رسیدہ بخدام فرمود کہ اسپان
و مواشے را اب و ہند ایشان حسب فرمود اب را گرفتہ بر چاہ مسے سازنگس کہ زمیندارانہ بود و فتنہ
نرمیدار اجازت نہاد باستماع ابن خضر حضرت سید بر اشفت و نیزہ دستے خود بر زمین زونی الحال
چشمہ اب نمود اگر گشت و چاہ سازنگ خشک گشت و بموینہ ابن کرامت پیش حضرت سید آمد و ہمام
اورد و بردست او بیعت ارادت نمود وفات انجناب احدى عشر ربیع الثانی سنہ احدى عشر
والف بود و رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید بہاء الدین ابن محمد ابن عثمان ابن محمود بخاری الاوچی قدس سرہ ذکر پدر بزرگوارش
عقرب بالا گذشت و نسب او بخدوم جهانیان میرسد بطوریکہ در ذکر سید عثمان ابن محمود گذشت
وی در زمان طفولیت منظر کرامت و خوارق عادت بود و دلسے مادر زاد است در ادان حضرت
خاطر و با سپ بسیار بود ہر کسی کہ اسپ گاہ پیش او رسے دعا کردے تا حاجت او روا گشتے این خبر
فاش گردید و جو جو مردمان پیش او سے آمدند و بمقاصد خود فایز میگشتند پدرش ازین سبب
نجید و گفت اسے ابن پیر کہ باعث کشف اسرار اسے است از دنیا بردار و عاسے پدر در حق
او مقبول افتاد و بعد از سالی بر حمت حق پیوست و او سے عشر ربیع الاول سنہ ۸۷۵ والف
رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید میران محمد المشہور بموج دریا ابن صفی الدین البخاری الاوچی قدس سرہ وی از سادات

عظام و مشاہیر مشایخ سہروردی است نسب او بنجدوم جہانیاں بنہ واسطہ باین طریق میرسد کہ میران
محمد بن صفی الدین بن نظام الدین بن علم الدین ثانی بن جلال الدین بن علم الدین اول بن ناصر الدین
بن جلال الدین مخدوم جہانیاں وی در زمان خویشچ العہد و مقتدا سی زمانہ بود و ولایت قدر بلند و
ارجند داشت و او حسب الطلب جلال الدین اکبر بادشاہ بمقام چہور گدہ آمد و در باب فتح قلعہ چہور گدہ
امداد و عاف نمود چون قلعہ فتح شد قبوے عظیم یافت و بادشاہ مقتدوی گشت و جاگیر کثیر بمعاذہ پنجاب
بمعاذہ پر گنہ بپایا عطا کرد کہ تا حال فراہمین عطاے جاگیر فرہن ہوا پیر شاہتے نزد اولادش موجود است
چون بعضے دیہات او در لاہور بود پنجاب خود در لاہور سکونت نمود و سہ جانگراخانہ یکے بلاہور و
موضع خان قناسیوم بمقام سپہان و الہ جاری نمود و بمساکین و مستحقین نان از مبلغ او میرسد ہر روزی
سختے در محفل او زبان پنجابے گفت کہ سید شہنشاہ و ویک چوپین نباشد و نیز از سابق
مشہور است کہ سید در آتش شہسوز این چنین سید صبح النسب و اصل کجا است باستماع این سخن
حضرت سید در جلال آمد و ویک از چوب طلب فرمود و ہر دو پارا ویکہ ان ساخت و آتش افروخت
و برنج نیمتہ پیش او نهاد و گفت کہ بہین کہ سید شہنشاہ و ویک ہم چوپین میشود و آتش ہم سید
را شہسوز داد و اسم پیر بود صفی الدین و بہاء الدین و شہاب الدین نام داشتند و کشتاب الدین
سے آید ولادت سید میران محمد در سال شہید چہل و دو فات سنہ یکزار و سیزودہ و عمر دسے
ہفتاد و دسہ سال رحمہ اللہ تعالیٰ فرمائیہ۔

سید سلطان جلال الدین حمید بن صفی الدین بخارے الاوچی قدس سرہ ہرادر حقیقہ
میران محمد است جامع علوم ظاہرے و باطنی و کالات سکور و معنوی عابد و زاہد و تارک الدنیا بود و باو دنیا
و اہل دنیا کارے نہ داشت و در تجرید و تفرید و گمانہ روزگار بود ہر چند کہ ہر اورش بخود خواندے چون دسے
بدینا ہم اشتغال داشت لہذا بوی کم رغبت فرمودے و شب و روز در ویرانہ بعبادت حق میربرد
وفات وی در سال یکزار و شانزودہ و قبری در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ فرمائیہ۔

سید عماد الملک بن سید محمد بن محمدان البخارے الاوچی قدس سرہ از مشایخ عظام و سادات
ذوی الاکرام ست و بخارق و کرامت مشہور شخصے پارہ سنگ پارس کہ خاصیت ان سنگ بن
است کہ اورا چون بآہن دسے رسانند زخا لہس میگردد (از راہ امتحان باو دادا گفت از انیز صلائی

من بنده و بنما و برفت چون بعد از مدتی باز آمد و طلب سنگ نمود و گفت از جایی که نهاده بر دار چون مصلا را برداشت دید که صد یا سنگ پارس زیر مصلا می او موجود است گفت سنگ من کدام است حضرت سید سنگ او را بدست او داد و آن شخص بجای این کرامت از انکار توبه ننمود و مرید گشت و وفات وی با قوال مستتر سنده یکتر فرسی و نه قزوی در راه و رست رحمانه تعالی خرمینم -

سید شهاب الدین نهران میران محمد روح دریا بخاری الا دچی الالهوی قدس سره سیادت و ولایت و کرامت موروثی داشت یگانه وقت خود بود و قطب زمان خود است تمام عمر در ذوق و شوق و هدایت خالق گذرانید و خوارق بسیار از وی بظهور آید لطف است که شیر شاه حاکم پنجاب خود را هیچ انست و دیگر کسی از سادات هندوستان را بخیاال سنده اورد و از راه فرط غرور و تعان سادات شیر س را در نفس کرد و تبری از چوب و زنجیر از این میا ساخت و تنوری از این راست کرد و سادات پنجاب را نزد خود طلبیده تکلیف میداد و میگفت که اگر شما سید پنجاب و اخیس این پیش شیر برید و در نور گرم در آید و به تبر جوین زنجیر اینی را بشکافید و هر کس از سادات که این کار نمیکردند مجوس می ساخت چنانچه بسیار کس از حضرات سادات نرووی بخوس گشتند چون این بجز حضرت شهاب الدین رسید خود با یک غلام رفیع نام متوجه مقام شیر شاه گردید و نزد نفس شیر رسید و نفس را با کشا و گوش و سه گرفته بیرون کشید و گفت حیث است که چون تو شیر س را در نفس باشی هر جا خاطر خواهد برود شیر راه بیابان پیش گرفت و بعد از آن زنجیر اینی را از تبر چوبی بشکافت شیر شاه باستماع این خبر حاضر شد و گفت از وقوع این دو کرامت معلوم شد که شما از سادات کرامت یک نشان و دیگر که عبارت از داخل شدن نور است باقیست فرمود و ضایقه غیب پس همان وقت نور گرم شد و حضرت

سید رومال خود بخیر رفیع عطا فرمود و اشاره کرد که در نور برود بگو یا یا کو سبه بر داد سلما علی ابراهیم محمد رفیع حسب فرموده بعمل آورد و از نور گرم سلما مست بیرون آمد و شاه بجای این کرامت معتقد و مرید گشت و از همه مال املاک خود بر خاست و سادات مجوس را را داده اموال خود با ایشان بخشید و بهجت حضرت سید موسی تا آنکه وفات یافت و وجه خطاب نهرانست که سینه لفظ نهر شیر است و در یک نفس شیر بشکست از شیر شاه این خطاب یافت و بعضی میگویند بسبب آنکه بخت خوب صورت و با جمال و بارعب بود و یکس روی او در علم ظاهری و باطنی طاقت گفتگو نداشت پیش

دیر الخطاب نہر الخطاب ساخت ولادت او با قوال صحیح در سمنہ نہر سمنہ مت پوچ و وفات او در سال یکہزار و چہل و یک و بعضی ہفت گشتہ اند و قبر و سہ در ہوسگہ ال غر فلق است و تعمیر بنیہ بر کنندہ او نمودن منوع است و کسیکہ عمارت بنیہ نمود بیلا مبتلا گشت رحمہ اللہ تعالیٰ خزنہ

سید محمد الزراق مکی قدس سرہ از مردان و اصحاب سید میران محمد است و او بزرگی تارک الزنا و زہر و شقہ جامع کمالات ظاہری و باطنی بود و از سادات عظام سہوار است اول از غزنی در پشاور و بعد از ان بدلی رسیدہ و در مہر سپاہیان باو شاہ منسلک گشت بعد از ان بنیہ جاذب حقیقت بنیہ سید میران محمد رسیدہ تارک دنیا گشت و دیر اندوینا و اہل ان بغایت نفرت پوچ اند تمام شب بھجت پیروز گذرانیدہ و تمام روز در حجرہ عبادت حق مشغول ماندہ و وفات وی در سال یکہزار و چہل و ہشت و قبر وی در لاہور است کہ بگنبد نیلگون اشتہار دارد و رحمہ اللہ تعالیٰ

سید شاہ جمال قادری سہروردی لاہوری قدس سرہ شیعہ بود جامع کمالات ظاہری و باطنی سلسلہ ابانطریق شیخ شہاب الدین سہروردی سہروردی کہ شاہ جمال اخذ طریقت از گراہیگ و وی از شاہ معروف از خیر الدین انصاریہ الدین از شیخ جمال از صدر الدین از پدرش بہاء الدین زکریا الملتانی

از شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی رحمہ اللہ تعالیٰ و وی از سادات حسینی است اولاد و سہ در سیالکوٹ ساکنند و او صاحب کشف و کرامت و ستیاب الدعویہ بود چنانچہ و دہل نام شفعہ ہند و از قوم کترے با سید اولاد از دوا دایہ تاشیخ دعا بکنند کہ حق تعالیٰ اورا اولاد عطا نماید و سہ چنہ خیر و اورا و شیخ انرا قبول نمود و از نمایان دو خربوزہ ہوسے داد و نیاز عمر مشغول گشت او پیدا شد کہ شاید

شیخ ابن دو خربوزہ ہوسے کندین پوست بن داد و نماز بعد نماز تناول فرماید اند مشغول کندین پوست گردید و یک خربوزہ را تراشید شیخ از نماز فارغ شدہ گفت ہی چکروی ابن دو خربوزہ ہوسے ان بنوداوم تا بازن خود بخورید و حق تعالیٰ دو پیر شہا عطا فرماید اکنون یکے را کہ تراشیدہ خوب کردہ دو پیر توانان متولد شوند یکے مسلمان کہ مرید من خواہد گشت و دیگر ہندو کہ سپہ تو باشد

ہیجان شد کہ شیخ فرمودہ بود کہ بعد از نہ ماہ دو پیر توام متولد شدہ اند یکے از نمایان مخون بود و دہل سپہ خون مجھرت سید رسانید سید اورا بغز نہ سے قبول نمود و فخر الدین نام نهاد و بدولت ظاہری و باطنی رسانید ہنوز ہم اولاد فخر الدین بودہ اند کہ خود را منسوب بانجیاب سیانہ و فخر الدین

سالار و میان غازی و بای میان و بالا پیر و اخیلا و سلطان شید و سید الشهدا است بسیار
مسعود غازی نیز است تمار و در تفاوت و شجاعت ممتاز وقت خود بود پدرش میر ساهو و اولی
کا هر بود و بسے او بسے فتوحات نمایان واقع گشته کفار هند شکسته و خسته گشتند و وقتیکه سلطان
سیون سات رسید و بغیر کفار شغول شد سید مسعود با فوج کا هر بجز دست او رسید و بسے
بلخ نمود و سلطان قیاب گشته تبان را زیت خانه برادر تاشکند بیت پرستان هندو
بوزیرا و حسن میریکه التماس نمودند اگر سلطان این بت ها و نشکسته ها و ایس و در بوزن بیت
جواهرات پیش کش میدهم حسن را ضعیف شد و سلطان معروض نمود که از شکستن این
بت ها چه فایده بت پرستی دفع نخواهد شد بلکه اگر استعده عاسے هندو بدرجه قبول رسد
نفته عظیم و بیت المال مسلمانان رو میدهد سید مسعود که حاضر مجلس بود گفت اسے وزیر
میخواهے که از رابت تراش و سلطان را بت فروش گویند اکنون سلطان نمود و بت شکن
است بعد ازین بت فروششن مشهور خواهد شد ازین سبب وزیر خلی گشت با و شاه
نیز از ان اراده باز آمد لیکن وزیر عداوت سید را در دل خود جاے داد و با تظار فرصت
مے بود سلطان این امر را معلوم نموده اقامت او و نزد خود مصالحت نزدیکه او را بکا هر نزد
مادر و پدرش نصرت نمود و بکا هر رسیده شکرے فراهم آورده بر دپے تاخت نمود
بفضل الے دپے مع توابع که در دست کفار هندو بود بدست او فتح گشت شمس ماه در
انجا بسر برده از ان مقام ان نواحے فراغت نموده بسمت میر پشته رفت و ان ناحیه نیز مفتوح گشت
و ابای انجا اطاعت اهل اسلام نمودند و بعد از ان متوجه قنچ گشته با کفار را انجا محاربه نمود و ان
ناحیه نیز مفتوح گشت و خود بمقام ستر که قیام نموده میر حسن عرب را بطرف جنوب قصبه مندیه واکاسی
باشکر گران فرستاد و سید حسن در انجا شید شد بعد از ان سید اعوالدین را بطرف گویا مو
نواحے ان متعین فرمود و نیز بعد غار به عظیم در انجا شید شد و چون خبر بلوا سے کفار در بهراج
مسموع حضرت سید گشت متوجه انجا شد بعد رسیدن او در بهراج فتنه انجا فروشت پس سید
مسعود در بهراج پدرش میر ساهو در ستر که قیام نمودند بعد از دو ماه پدرش بعالم بقا فرستاد چون خبر فاش گشت کفار
باز نگه داشتند فتنه نمودند و جنگ های عظیم مے مابین مشکر اهل اسلام کفار بوقوع آمد و هر روز جنگ برین منوال بود تا آنکه

تاریخ چهاردهم رجب سنه چهارصد و بیست و چهار زیری در گلومی انجباب رسید و بزرگسبب از
اسب بقتاد جهان بحق تسلیم نمود و قبر و سکه در بهر ارج است مشهور و معروف هزار و مطلق خلق است
و بیه خوارق و کرامت از مرقد و جاری است در ساسه بوقت عرس خلق کثیر زیارت او میروند
و حاجات خود از خدا بخواهند و انجباب بکمالات ظاهره و باطنی رسیده و معاصر خواجه محمد حشمتی و ابو
یوسف حشمتی بود و بعضی گویند که بانو احمد بن معین الدین حشمتی معاصر بود رحمه الله تعالی ذکر او در خزینه
طویل است اینقدر مختصر از انجا است -

سید احمد بن زین العابدین ملتانی قدس سره وی از کبر ائمه شیخ و قدما می دلیلی
خطه ملتان است و نسب او با نبط بنی بایر المومنین علی مرتضی می رسد که احمد بن زین العابدین بن
عمر بن عبد اللطیف بن بهاء الدین بن صلاح الدین بن زین العابدین بن عیسی بن صالح بن عبد الغنی
بن جلیل بن خیر الدین بن ضیاء الدین بن داود بن عبد الجلیل رومی بن اسماعیل بن امام جعفر الصادق
اے آخر النسبه از طفلی آثار بزرگ در نامه او هویدا بود و از پدر خود داود است و فیض گشته بعد از ان
بصحبت قطب الاقطاب سید عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه رسیده بدرجه کمال رسیده و بعد
از ان زمانه بصحبت شیخ اشرف شهاب الدین عمر سرور دی بسیر برد و بعد از ان بصحبت مودود حشمتی
چهارم خرقه خلافت یافت و در علم ظاهر تسلیم نمود و اسحاق لاهوری است چو ستم طالب قوت
حلال بود و شبانه کردی گو سپندان چو ایندک و بکار کشکار بی پرداختی و موی سوده و
که دیه ست متصل وزیر باد و رفته بکناره و ریاضت اقامت بنهاد و بعبادت حق مشغول گشت
و خلایق بسیار از دهره دارین یافتند از انجا که حاجتمندان از او سحر و جادو و جادوگری
و سحر و گشت واد و صاحب کشف و کرامت و خوارق عادت بود و عمر بخش نام شخصی بیمار شد چون
متعلقین او از محنت او مایوس شدند بامید دعا بخدمت سید اندبیه آنکه سخنی بگوید انجباب
قدس خاک برداشت بر نشانی داد و گفت این را بخور ایندانشا و الله تعالی شفا خواهد یافت
و چنان کردند و شفا یافت روزی بایک از روسای سوده و هر گفت که در ده شماره از خلایق
مادبان این خورشید که کم چون این من بکمال سبب بنده نظر کرد و گفت من اسب ندارم و اسب درجا
پنهان ساخت چون این خبر رسید رسید گفت اگر او اسب ندا و اسب خود بخود خواهد آمد چنان شد که اسب

خود بخود بر او حاضر گشت و انجناب بر او سوار شد نمود انجلیکه مالک اسب را بعد از آن بنویسند از
خود را ستم ساخته روزی شخصی چون انام که رئیس بود بخدمت سید التماس نمود که پسر مرده مقتول و انجناب
گشتمه دعا کنید که بیاید فرمود که امر در خواهد آمد تا هر روز بنیاد بخنجرین کراست او بسیار است و انجناب
و خیر سید عبدالرزاق و دختر کنو خان حاکم تانرا بنده گرفته بود و حاسدان ازین سبب قصد جان
او کردند و او را مع بر او رش و زوجه و پسرش سید سراج الدین بے سبب بدرجه رفیعہ شهادت
رسانیدند شهادت او در ستمه سبع و سبعین و دشمنان به بوده و قبر و زیارتگاه خلق است دعای
خلق در انجا مستجاب میشود و رحمه الله تعالی علیه خرمینہ۔

سید احمد بن علی الترمذی اللہ پوری قدس سرہ ملقب بتوختہ و سہ از مشایخ عظام
و سادات لاہور بود نسب وی باین طریق بامیر المومنین علی مرتضیٰ میر سید کہ احمد بن علی بن حسین
ثانی بن حسین محمد مدنی بن نامہ بن موسیٰ بن علی بن علی اصغر بن علی بن الحسین بن ابی طالب
علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و سہ از تہذیب ہندوستان آمد و در لاہور بجلہ چل بسے بے سکونت
در زبد و سبب تلمیذ وی توختہ آنست کہ شیخ شیخ دی ویرا از اندرون حجرہ اواز و او و زو
خود طلب نمود چون بر در حجرہ حاضر شد دروازہ حجرہ از اندرون بستہ بود وی از غائب ادب
اطلاع حاصل نہ خود نذا و تا صبح بر در حجرہ ایستادہ ماند شیخ وقت صبح چون حال بدامنوال دید
بغایت خروشت و گشت و توختہ ملقب ساخت و سہ توختہ بزبان ترکی ایستادہ است و ذات
و سہ در سنہ ششصد و دو قبر و سہ بجلہ چل بسے بے اندرون طویلہ غلام شہ الدین تہذیب
است رحمہ اللہ تعالیٰ عنہ

[illegible]

سندش صد و چهارست و جمعه امدت حاصله خرمینه
 سید حسین خلیف سوار شمری قدس سره از سادات شریف است نسبت ارادت سلطه
 اباسه خود داشت و برای شرف در لباس اهل دنیا بود و صحبت اغنیای سرچو و کالالت
 منسوب هم کسب کردی به نسبت شهادت همراه سلطان معزالدین سام در هندوستان آمد
 و سلطان بعد فتح هندوستان او را بر فاقه قطب الدین لکبک در دهله گذاشت
 قطب الدین او را بکوکست اجیر کرد که در راه راسته تهور ابو دما مور ساخت چون وی را اجیر رسید
 با خواجه بزرگ سید معین الدین شسته قدس سره صحبت و زید و از یاران محرم انتخاب گشت
 و چون بسی او خلقه کثیر نمودند و از یاران بزرگ خلعت اسلام مشرف شدند و لاجرم هندو را
 عداوت و کینه پیدا شد تا بعد وفات قطب الدین بوقت فرصت وقت غیب او را جمع
 اصحاب و بقتل آوردند و وقت جمع خواجه معین الدین مع اصحاب خود را و نماز گزار و و با جمیع
 بر بلند کوه مدخون ساخت و این واقعه بقول صاحب ریواغ الاولایت در سال شصت و دو
 و ده بوده و جمعه امدت حاصله خرمینه -

سید عزیز الدین علی اللهاوری قدس سره از سادات عظام و اعظم علماء کبرای و کیا
 اهل شریعت و طریقت است بقول صاحب تحفه الامم این اصل وی از بغداد است و سلسله
 طریقت وی بسید الطایفه جفید بغدادی میرسد اول از بغداد و در کمال عظمت و از ده سال در
 اینجا قیام نمود و بجا درست بیت امدت مکتبه اند و بخطاب پیوسته فاطم گشت نظام اهل علم و را
 باین لقب خوانند و بعد از آن عازم هندوستان شد و در سنده اربع و سببین و شصت و سه که
 سلطان شهاب الدین غوری بجا حیره لاهور قیام میداشت و از لاهور گشت و مشهور ملک بن
 ظهیر الدوله که حاکم اولایت بود از حیره به تنکس آمده است و او عازم و سه نو و پنجاب فرمود که از
 سال دیگر تر امانست بعد از آن حکومت این بایق بقیضه ملک غوری را و او اندر بچنان شد که حضرت
 سید فرموده بود که انسال سلطان شهاب الدین بے نیل مقصود باز گشت و بعد شش سال
 فتح نمود و حضرت سید در لاهور و شش سال بتدریس علوم و تاهین طالبان مشغول ماند
 و خلق کثیر را بحدی رسانید که تو نه جمعه امدت ششمی عشره دستا تیر و سه در لاهور است خرمینه -

سید اسحاق گازی زونی لاہوری المشہور میران بادشاہ قدس سرہ سینے است صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بود و شیخ الشیوخ وقت خود است نسبت ارادت از شیخ اوجہ الدین کرمانی و اشقت از گازی در آن چون بلا ہور آمد مدتی مدید بہدایت خلق مصروف ماند علما و سادات لاہور در خلق اطاعت او را اندک بہبات ظاہری و باطنی بوی ہرجوع میداشتند در تحقہ انوار صلیین آوردہ کہ او چو طویل یافتہ ہر کسی کہ نزد و سے آمد سے ہدایت شدہ شخصے نزد وی آمد شیخ بوی التفات نفرمود و شخص مغایرت آغاز کرد و ششام داد حضور مجلس گفتند کہ باید کہ در حق او دعائی بکنے کہ بفرمای خود رسد حضرت شیخ دعا نمود و شخص بہوش ہفتاد و چون بہوش آمد بایست شد و شیخ اقتقاد و رد فرمود در حق وی دعا سے نیکو کرد و تم تاقی دعا سے اور چشم عطا کرد کہ مرا بشاخصت تاریخ وفات و سنت و ثمانین و سبعمائتہ بودہ و بعضیہ البسم الرحمن الرحیم را تاریخ وفات و سے گفتہ اند قطعہ

سید اسحاق و سے کریم	گشت چوزین دہر بخت مقیم
سال و سالش عجیب مدزدل	بسم اللہ الرحمن الرحیم

سید محمد امین ابن حسن البیہقی الرشی الادیب الکثیر سے قدس سرہ مشہور است بہ بابا امیر خلیفہ پدر خود است و از بابا ہلال کثیر سے بفرقیں گرفت چون از تحصیل علوم ظاہری و غنیقوان شباب فراغت یافت سلطان زین العابدین و سے کثیر خواست کہ دختر خود بوسے دہوی با شمع این خبر جو در کوہ میرد از سے متوار سے گشت و بعد اوت مشغول شد تا بکمال ظاہر سے و باطنی سید و تھے سلطان زین العابدین جتنے غلیم نمودہ بود و حضرت سید نیر و را بنجا مدعو بود چون در آن جشن بعضی امور غیر مشروع لعل آمدہ حضرت سید را غضب مستو سے شد و خود را در اسب انداخت ہر چند خواصان حکم سلطانے بلالاش او پر داشتند نیافتند سلطان را عیش منقص شد و بشیر نہاد چون برابر باغیکہ بر کنار جوی است رسید دید کہ حضرت سید بر لب آب بد و غن خرقہ مشغول است کہ دمہ بجایند این حالت از صدق سر خود بر پاس او نہادند و بالبحاج تمام اورا بکشتے اور دزد و چون از کشتے فرود متفصل محل بکوشا قیام نمود و سلطان خانقاہی عا سے در انجا بنا فرمود و دو تہم شہاد او در تواریخ آشپے آوردہ کہ چون سادات بہیق را در امور سلطنت کثیر اختیار کلی حاصل گشت

جبی از امرار احمد واسن گیر شد و مستعد قتل ایشان گشتند تا بوقت فرصت در خانه باو شاه سید حسین
وزیر را با چهارده کس متعلقینش تقبیل آوردند و بر آنوقت سبب جمع از نفسه ان بعدو مع محمد امین در انداختن باب
را شنیدند و در آنجناب در آنوقت این اشعار شے البدیہ بر زبان آورد

منم ان رند جہانگرد مسیحا نفسے	کہ من این ہر دو جہان را بشمارم نہیں
اگر از عشق تو ام سر بردو گو برود	لیکن این سر نہ مان تو نگویم کیستے

من فارغ مصلحت اہل روزگار	میدان یقین کر گشتن من بہشت کیانہ
اکنون بیا و شو بخوان برادر من	تا روی ظالمان سنگر شود سیاہ

و فرمود کہ بر اسے غسل من بخند از غیب ظاہر شود و مراب ان غسل دہند و بجا کسپا پند پس علی الصباح
دیدند کہ تختہ صندلین بر روی دریا مقابل خانقاہ براب موجود است و بر داشتند و بر ان غسل دادند
و در خانقاہ دفن کردند و کان ذلک فی سلج ذی القعدہ سنہ تسع و ثمانین و ثمان مائتہ و شہید
کشتیہ تاریخ وفات او است رحمہ اللہ تعالیٰ فرمیدہ۔

سید محمد غوث نیشاپوری گو الیاری قدس سرہ از اعظم مشایخ و کبرائے اولیائے
شاخین ہندوستان است اخذ طریقت از حاجے حمید از شاہ قاضی از شیخ عبد اللہ شطار
نمود و تربیت باطنی از روح پر فوج غوث الاعظم سید عبد القادر جیلانی نے رضی اللہ تعالیٰ عنہ یافت
و جدا از سادات نیشاپور بود و وی سیاحت بسیار کردہ و از بسیار سنے از مشایخ فیض یاب
گشتہ و وضع سیاحت او این بود کہ کوزہ اب مقدار سیو برکت و مصلے در بغل و عمامہ در دست
بگر ویدے و جسم او بغایت ضعیف بود و چون بخدمت شیخ خود حاجی حمید رفت روز اول شیخ او را
اکرام کرد و در کنار گرفت و نصیر الدین ہمایون بادشاہ مقتدا و بود و او را تعزیت بسیار است
چون جو بہر خمسہ و او را و غوثیہ و بحر الحیات و مہراج نامہ لیکن بر مہراج نامہ علما موقوف شدند و مہر
ساختہ قصدا یاد اسے او نمودند چون از وی سوال نمودند کہ گفت این وردقت یہو شے نوشتہ
شدہ پس از قصدا یاد اسے او باز آمدند وفات او در سال نہصد و ہفتاد و چہار است
رحمہ اللہ تعالیٰ فرمیدہ۔

سید وجیه الدین بھارتی قدس سرہ علوے بود از کبار مشایخ متاخرین است جامع علم
ظاہرے و باطنیے بکثر کتب در سے خواستہ و سرچ نوشتمہ مرید سید محمد غوث گویاری ست
کہ ذکر او بالا گذشت چون علمائے بھارت بسبب مزاج نامہ پر سید محمد غوث معترض شدہ فتوای
قتل او داند و مواہب خود بران ثبت نمودہ از شیر شاہ اجازت قتل او خواستند پادشاہ مثال
شدہ این امر را موقوف بر سید وجیه الدین گذاشت و چون این فتوای را سے دستخط فرمود
وجیه الدین رسید سید وجیه الدین فی الفور بدین سید محمد غوث رفت و بادل دیدار مقصد او
گشت کاغذ فتوی را پارہ نمود و اعلمائے عصر گفت کہ این بحالت بیہوشی نوشتمہ شدہ این اعتبار
نیست و فاتوی در سال نہصد و ہشتست رحمہ اللہ تعالیٰ فرماید۔

سید غیاث الدین دولت شاہ گیلانے لاہوری قدس سرہ دی مردی بزرگ و متقی بود
در طریقت خلیفہ پدر خود است و از دیگر مشایخ سلاسل سرہ کامل و حصہ وافر نصیب او گشتہ و
احب اولاد پدر خود بود و مادرش دختر سید کفایت خان بہاگیر سے کہ از امرائے دولت بہارینی
ست بودہ و نسب او باین طریق بحضرت غوث الاعظم میرسد کہ غیاث الدین بن عبد القادر
بن جمال الدین بن جلال الدین بن یوسف بن سلطان رشید بن اہم بن محمود بن اسماعیل بن
داؤد بن فتح بن نصر بن عبد الرزاق بن انوث الاعظم سید عبد القادر گیلانے رضی اللہ تعالیٰ عنہم
و پسرش سید کرام الدین خلیفہ او بودہ بعد وفات پدر بر سر شد شیخت و ارشاد شمس و وفات
در سال نہصد و نووسم بود و قبر او بیرون لاہور متصل بقبرہ پدر او بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ فرماید۔

سید محمد غوث بن فتح محمد بن ابو بکر بن عبد القادر ثانی گیلانے لاہوری قدس سرہ
از سادات کرام و مشایخ عظام لاہور است بعد فوت پدر بر سر شد ارشاد شمس و خلق کثیر بکلیفہ
ارادت و اعتقاد او درآمدند و وفات او در سال یکہزار و چار بودہ و از متصل قبر پدر خود ست و نواب
محمد زمان خان کہ از اہل امرای اکبر سے بود گنبد عالی بر قبر او بنا نمودہ رحمہ اللہ تعالیٰ فرماید۔

سید محمد بن احمد بکھلی کشمیری قدس سرہ از اعظم خلقائے شیخ یعقوب صغیر کشمیری
است بعد وفات شیخ بر سر شد شیخت و ارشاد شمس و ترک و تجرید و فرید یگانہ زمان
و در توکل بیکتا سے وقت خود بودہ بحدیکہ تمام سال گراما یک قیہیں بسر بردی باشند

والی یکم از کشمیر با تجارت و توطن در زید و فاطم وی رابع محرم سنه احدى اوجس عشر و الف بود

رحمه الله تعالی خرنیه -
سید یوسف محی با تخی کشمیری قدس سره اول از تجاران کشمیر بود بعد از ان جاذب عشق
حقیقه و در آنجا کشف تارکله ناکر شده بخدمت شیخ یعقوب معونی رسید و حسب اجازت او
بجهرین انشرفین رفت و از بسیار ستمی که استفاده نمود و بعد از ان بکشمیر سعادوت نموده و در قریه
باره موله توطن گشت و ما بخدا در سنه احدى عشر و الف بر حمت حق پیوست و تاریخ وفات و
اجود مشایخ بود گفته اند رحمه الله تعالی خرنیه -

میر صالح آقا کشف قدس سره صاحب انوار علییه و درایح عالییه و جامع علوم دینی و دنیای و
صاحب خوارق و کرامت مشهوره بود و خلیفه شاه نعمت الله بسلسله عالییه قادریه بود و در ویرگی سلسله
هم اجازت تلقین داشت و در حالت ذوق اشعار نیکو گفته وفات وی در سال یکم از رشت حضرت
است رحمه الله تعالی خرنیه - و در بیان کشفی که دیوانی است لطیف از تصنیف اوست -

سید ابوتراب المعروف بشاه گدا نشینی الموسوی القادری الشطاری الشیرازی
الطاهر قدس سره اصل وی از شیراز است حینیه بوده از اولاد امام موسی کاظم رضی الله تعالی
عنه و از خلفای سید و جمیع الدین گجراتی است و نسب او باین طریق با امام جعفر صادق رضی الله عنه
میرسد که ابوتراب بن نجم الدین بن شمس الدین بن اسعد الدین بن زین الدین بن یونس بن
عبد الوهاب بن عبد المادی بن ابوالبرکات بن النور علی بن عبد اللطیف بن محمد شریعت بن ابوالنظر
بن عبد الباقی بن ابوالحسن بن عبد الغفر شیرازی بن عبد الممد بن محمد امین بن قدرت الله بن موسی
بن مسعود بن صادق بن احمد بن باقر بن حسن بن زید بن جعفر بن محمد بن هارون بن امام موسی
کاظم بن امام جعفر صادق بن محمد بن علی بن حسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله عنه
و نسب سلسله او بطریقه شطاریه باین طریق میرسد که ابوتراب از جمیع الدین گجراتی از محمد غوث گوالیار
از شاه حمید از شاه قازان از شیخ عبد الله شطاری قدس الله سره و در سلسله قادریه باین
طریق است که ابوتراب از جمیع الدین گجراتی از محمد غوث گوالیار س از شیخ طاهر جابجی از شیخ
ابوالفتح هداایت الله از شاه قازان از عبد الوهاب از عبد الرزاق از شیخ محمود از عبد الغفار از محمد از

عبد الرحیم از ابو بکر تاج الدین از پدر بزرگوار خود حضرت غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم وقاضی محمد لاہوری و شیخ فاضل دہلوی و شاہ جمال رہتاسکے وعل گدا و احمد گدا و شبنام گدا کہ ہر سہ دسلا ہوا سو دہ اندازہ خلفائے دی اندر وفات دی تیار پنج چار دہم سوال سنہ یکہزار و ہشتاد و یک است و قبری در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ نے خزانہ -

سید محمد علی بن محمد تارک القادری الکاشمیری قدس سرہ اور اس سہ برادر دیگر بودند از ہمنور بود لیکن اعلیٰ و بزرگی خداداد از ہمدہ بود اول سلسلہ قادریہ الیہم خود بیعت نمود بعد از ان از مشیخ وقت در سلسلہ سہروردیہ وغیرہ فیض یاب شدہ بخطاب پیر سلاسل مخاطب گشت و از شیخ محمد معصوم ابن شیخ احمد سہروردی خلافت طریقہ نقشبندیہ و مجددیہ یافت اہاسے کشمیر جہاں ہندو کہ پیشکار علی مردان خان ناظم کشمیر بود و سوختہ بودند ازین سبب ناظم کشمیر علیہ بخدمت شاہ جہان بادشاہ فرستادہ بادشاہ جمیع علماء و مشیخ کشمیر را طلب نمودہ خدمت سید ہمہ را ایمان ما خود شدہ بالآخر دعا کے وسے ہمہ کس از ان بلیہ نجات یافتند وفات دی در سال یکہزار و ہشتاد و دو بودہ قبر وسے در کشمیر است رحمہ اللہ تعالیٰ نے خزانہ -

سید حمید بن سعید بن فتح محمد بن حاجی ابو بکر بن عبدالقادر الجیلانی اللہ ہوا ی قدس سرہ از سادات عظام و مشیخ کرام است جامع علوم ظاہر و شرافت است تمام علوم و ہدایت و ارشاد سہروردی وفات دی چہارم محرم سنہ یکہزار و نو بودہ و بمقبرہ آپاسے خود مدفون گشتہ جسہ اللہ تعالیٰ نے خزانہ -

میر ہاشم مشور باباوی قدس سرہ از عظامہ خلفائے سید محمود و نو کشمیری است تحصیل علوم ظاہری از علماء جیدہ کشمیری نمودہ و حضرت علامہ ویرا مثنوی ساختہ و بغزندی بنواخت و بعد خود قائم مقام خود نمود وفات فی سال یکہزار و نو و ہفت است رحمہ اللہ تعالیٰ نے خزانہ -

سید محمد بن عبداللہ الجیلانی الکاشمیری قدس سرہ نسب وسے بہ حضرت غوث الاعظم بانیہ طریق میر سہ کہ محمد بن عبداللہ بن محمود بن عبدالقادر بن عبد الباسط بن حسین بن حسن بن احمد بن خورشید الدین قاسم بن شرف الدین علی بن حسن ثنائے بن علی بن شمس الدین محمد بن یحییٰ بن شہاب الدین احمد بن حماد الدین بن ابو صالح نصر بن عبدالرزاق بن غوث الاعظم سید عبدالقادر

ابن ابي اسحاق رضی اللہ تعالیٰ عنہم دسے اول تجربہ میگزراہند و سیل و منا کحت و اختلاط بانسوان نداشت آخر
 پانچا سے غیبی نکاح کرو و سال بکند و نو و از تار بکشید و قریب صد کس از عیال و خدمت با وی بودند
 و وی مقتدا سے اہل توکل بود و بظاہر هیچ دخلی نداشت آنچه از فتوحات میر سید بہمتتین سید و سہرا
 فردا چہرے نگاہ نمیداشت باین و بطرف زندگی میکرد و فیض سلسلہ قادریہ موروثی او بود و سہرا سے
 ان از شیخ سہروردیہ کرد و بہر مقام کشید فیض یافت و فات دسے در سال بکند و یکصد و ہفتہست
 رحمہ اللہ تعالیٰ خیرینہ۔

سید طاہر بن الحسن بن عبد الرحمن الابرار الزیدی قدس سرہ ہو الولی الشیر السید
 الشریف العلانیہ ذوالولایت والامامۃ الحافظ الفاضل سید الدین المکرم از مہ الشرف العالیہ
 الدیار الیمانیہ و فقیہا باجماع البریہ ولادت او در سنہ نہصد و چہار و وفات او در چہار و شصت و ہفتہ
 ربیع الاول سنہ نہصد و نو و ہشت (برین تقدیر غلط و چہار سال بود) و قبور و شہر زبیدیہ بابا
 سامن نزدیک مشہد شیخ ضیاء ست والبیح و این زیاد و طہنادی و غیر ہم از شیلخ او نذر رحمہ اللہ
 تعالیٰ اعراض از نور السافر۔

سید عبد الرحیم بن عبد الرزاق بن غوث الاعظم عبد القادر الجیلانی قدس سرہ کینت
 او ابو القاسم است حیات و فقیہ بود و سماع حدیث و تلمذ باقی علم دین از ابوالفتح بن عبد الباقی بن احمد
 و غیرہ نمودہ و وفات دسے سابع ربیع الاول سنہ ست و ستانہ بود و قبر وی بہ باب حرب بغداد
 است رحمہ اللہ تعالیٰ اعراض از مہ الاسرار

سید عبد الدین علی بن عبد اللہ عیدروس قدس سرہ ہو السید الکامل العالم الحال
 مخیر السادات العیدروسیہ و لفظ پرکار سادات علویہ کوئے لیلۃ الخمیس فامس عشر ربیع الاول سنہ
 خمس و ثلثین و نایبۃ الف و قبر دسے و سورت است و تاریخ وفات او مولانا علی شاطر سے
 و سید عارف عبد اللہ بن جعفر ہر از لفظ تنعم فی الجنات بر او رده اند و قصیدہ طویلہ سید مدبر در
 ربیع اوگفتہ و تلمذ و مرید دسے سید علوی بن شیخ با عید و در قصیدہ طویلہ از لفظ مخیر الاکابر استخراج
 نمودہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعراض

سید عمر بن عبد الرحیم الحسین البصری المکی الشافعی قدس سرہ ہو السید الکامل العالم الحال

والا صل الا بیل فائمة الحقین شیخ الاسلام المسلمین شمس المعارف والعلوم ترجمان المنطوق والمفهوم التوفیق
 علی امامته وجمع علی ورعه وجماله وفاته وی وقت اذان ظهر در که منظره در پنجشنبه بسبت و پنجم ربيع الثانی
 سنه یک هزار و ستم هجرت است شمس الدین ربی و احمد بن القاسم عباد و سه و غیر بها مشایخ
 اویند و شیخ عبد الله بن سید باقشیر و شیخ علی بن جمال و غیر باقیمند اویند و رحمه الله تعالی اعراض از عقده الجواهر
 سید اسعد البلیغی المدنی قدس سره او و شیخ العارف احمد الشاذلی و تحقیق و توفیق به سر و بهمان
 بودند و هر دو از سید صیغه السراقة تمت نمودند و او از سید روح الله و سید اسعد را کتابی است
 بر مضمون محمد بن اسحاق القوی که بر مضمون منجم فیم دی دلائل میکند وفاته در شنبه دوم
 ربيع الثانی سنه یک هزار و چهل و در مدینه منوره بوقوع ابره رحمه الله تعالی اعراض از عقده الجواهر
 سید محمد بن باعلوی بن محمد بن ابی کبر بن باعلوی بن احمد بن ابی کبر بن عبد الرحمن السقاف
 الکی قدس سره هو امام المرشدین و استقامت و الاستقامت شیخ الاسلام و المسلمین العارف بالله
 الداعی الی رب العالمین غوث النصار و غیرت الله در زمان خود همچون جنید در علم طریقت و مانند خلی
 در شریعت و مثل ابن عربی در علم حقیقت بود و ولادت او به بندر ششجور سنه یک هزار و دوی و دو و وفات
 او بکده منظره بعد نماز جمعه چهارم ربيع الثانی سنه یک هزار و هفتاد و یک بود (برین تقدیر عمر او شصت و نه
 سال بود) اخذ علم نمود از سید ناصر الدین احمد و فقیه علی و چند دیگر از سادات تربیه و از سید عبد الله بن
 علی صاحب و هلاکه نیکوترین صورت او را تربیت نمود و پستتر حادث نمود بحرین شریفین و در اینجا
 رس کامل یافت و ضلایق بسیار بوی رجوع او کردند و وی و دام مستعد بود و بر غیر و بجز از طاعت
 یک ساعت هم شغول بغیر نبود و در فن او بر در شنبه در نایب قهرام المؤمنین خدیجه الکبری بوده و
 اشهر ائمه رحمه الله تعالی اعراض از عقده الجواهر
 سید احمد بن ابی کبر بن سالم بن احمد بن شیخان العلوی که قدس سره وی سید جلیل و
 عارف بالله و از اولیای سنی است و اخذ علم از پدر خود و از علمای عصر خود و حرمین نموده و وفات
 او در جمعه هفتم ربيع الثانی سنه یک هزار و هفتاد و یک بود و قهر او در محله بمقبره سینه علوی
 است رحمه الله تعالی اعراض از عقده الجواهر
 سید عبد الرحمن بن احمد بن عبد الرحمن البیض باعلوی قدس سره هو سید الامام الصلوة

تو فی سادس جمادی الاول سنه احدى و الف به بدر شجره بقره و کرم و منین و تیرک به رحمہ اللہ تعالیٰ
اعراس

سید صبیحہ السید بن روح المداحی بن المدنی قدس سرہ ہوا سید الجلیل طب

مدار السجین فی العلم و اعلی النول و قلب اہل الاشرار و الامام الاصول جلی عرفات العرفان
و جلی ستھم و حال العطف و ابحان خلق از اہل سلوک از وی استفادہ گشتند مولانا سید مرز و سید
اسعد بلخی و شیخ احمد الشناوی بہرہ و افر از فیض ادب برداشتند کتاب باب الوحیدہ و رسالہ ارادۃ
الدقائق فی شرح مرآۃ الحقائق از مصنفات او است و وفات او السابغ و اعمش بن من جمادی الاول
سنه خمس عشر و الف و درینہ منورہ بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از نور البقاہ

سید احمد بن حسین بن عبد اللہ العیدروس الترمذی قدس سرہ ہوا شیخ الکبیر عارف
بالمد و الوسلۃ الشریعۃ و العلم و دی از سادات مشایخ طریقت است و وفات یافت و در نیم جمادی الاول
سنه ثمان و ستین و ستائینہ و در ترمیم رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از نور البقاہ

سید عبد اللہ بن محمد بن عبد الرحمن الاسفغ الفقیہ با علوی الیکہ قدس سرہ ہوا سید
الوسلۃ العارف بالمد و العلم و العارف الشریف دوسے از اولیائے عارفین و مجتہدین صاحب
کرامت متافیش خباہ از حد حصر است و موتش در عالم منتشر و عبد اللہ العیدروس و در حق دوسے
تقدیر اما عبد اللہ بن محمد قد نو بہ تفریب سے السماء و نو بہ تفریب سے الارض توفی ثامن عشر من
جمادی الاولی سنه اربع و سبعین و ستائینہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از نور البقاہ

سید عبد اللہ بن با علوی بن الفقیہ المقدم محمد بن علی با علوی الترمذی قدس سرہ
ہوا سید الجلیل العالم العارف الوسلۃ الکمال ولادت او سنہ اربعین و ثمان و ثلثین
و ستائینہ و وفاتش یوم الاربعاء رابع عشر جمادی الاول سنہ احدى و ثلثین و ستائینہ و مگر و
نور پنج سال با قریب بان بودہ قبر وی در ترمیم رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از کتاب النور

سید محمد بن عبد الغفر بن عوث الانعم سید عبد القادر الجیلانی قدس اللہ امرہ از نیم توفی
بغداد و سابع جمادی الثانی سنہ اثنین و ثلثین و ستائینہ رحمہ اللہ تعالیٰ الاعراس از نیم توفی الانعم
سید شیخ بن عبد الرحمن السقاوت با علوی قدس سرہ اد سید و عارف بالمد است

سید عبد السلام بن عبد الوہاب بن غوث الاعظم عبد القادر الجیلانی قدس سرہ ولادت
اولیائے ثامن ذی الحجۃ سنہ ثمان وربعین و تسمائیہ و وفات وی ثالث رجب سنہ اصدی عشر
و ستائستہ و ہمان روز در بغداد بقرہ حلیہ مدفون شد کذا فی اللغات نقل عن بیچہ الاسرار و کذا
رحمہ اللہ عالم متقیہ و متورع بود اخذ علم و طریقت از پدر عالم قدر خود نمود و از وی اولاد وی و غیر ہم نمودند
و با بود برجادہ شریعت مستقیم بود رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید علوی بن محمد الخزاز با علوی والد عبد اللہ الحداد قدس سرہ توفی لیلیۃ الاثنين
غرة رجب سنہ اثین و سبعین و الف رحمہ اللہ تعالیٰ اعاس از غایتہ القصد و المردنی مناقب
عبد اللہ الحداد

سید عبد اللہ بن شیخ بن عبد اللہ العیدروس الترمی قدس سرہ ہوا سید الجلیل العارف
بالہدایہ از کبار اولیاء اللہ بود ولادت او در سنہ ہشتصد و ہشتاد و ہفت و وفات شب چہارشنبہ
چہارم شعبان سنہ ہشتصد و چہل و چار تبریک بودہ و بہا بخدا مدفون شد رحمہ اللہ تعالیٰ اعاس از نور السان
سید احمد بن شیخ العیدروس الترمی قدس سرہ وی عارف کامل و صاحب احوال باہر و
گرامت ظاہر بود و از اجلہ سادات ست ولادت او در بلدہ تبریک روز شنبہ نہماہ جادی الاخر سنہ
ہشتصد و چہل و نہ و وفات او در جمیع ہفتہم شعبان سنہ یکزار و سبت و چہار در بند بروج واقع شدہ
و دفن او در ہانجا در محن خانہ گشتہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعاس از نور السافر

سید عبد اللہ بن محمد با علوی المدنی القتی الحضرمی قدس سرہ وی عالم عال و ولی و عارف
بودہ ولادت او در بلدہ ققم کہ شہر سبت از شہر ہای حضرت مروت در سنہ یکزار و پانزدہ و وفات وی
روز چہارشنبہ اول شعبان سنہ یکزار و ہشتاد و پنج در مدینہ بودہ و وی در بلدہ مسم بحمد بلوغ
رسیدہ قرآن و اندکے از فقہ درس گرفت و بعدہ بکتب قوم (ظاہر امر از قوم صوفیہ است)
مشغول شد و در طاعات کوشش بلوغ نمود و از گروہی از علمائے شہر تبریک کہ گوش و ہر شل ایشان
نقینیدہ و چشم فلک ہمتاے ایشان ندیدہ اخذ نمود و اکثر ملازمت صاحبین و مصاحبیت عارفین
کردی بعدہ قصد بیت اللہ الحرام و زیارت پنا میر علیہ الصلوٰۃ والسلام کرد و بجا و رت مدینہ را
نمود و باطل عشرہ را و اہل بخت خود قرار داد و در وسط چہ از مردمان نذر وی شد و سیدہ ای خواص از جمیع

خلایق ترک ملاقات گفت روز سه شنبه در وقت خیر الانام علیه الصلوٰۃ و السلام قندیلی که بالای آفتاب نشسته
او نیزان بود در میان محاطه قفر و افتاد چون در مدینه در آن زمان ازو سکه فاضل تری نبود لاجرم
باستصواب و اتفاق اهل مدینه و فرمان سلطان او مخصوص شده قندیل را برابر در جزایر تعالی

اعراس از عقد الجواهر
سید حسین بن احمد حقیقی سید محمد بن محمود الکمرانی قدس سره وی جامع کمالات ظاهر بی یمنی
برده و در لطایف و ظرایف بے نظیر بود و در خدمت سلطان المشایخ (نظام الدین) تربیت یافت
و از دوست ترین مریدان او بود و سلطان المشایخ چون قریب بمرگ رسید سید حسین را خلیفه خود کرد و بمرگ
او اجازت نوشت و علماء و سلاطین بعد ملاقات سلطان المشایخ بسوی او رفته جمال پوشش او را مشاهده
مینمودند و از رفیضات و امدادات وی استراوی که در وفات وی نسبت دیگر شهبان سنه هفتم قصد
و پنجاه و دو بوده رحمه الله تعالی اعراس از مرآت الاسرار

سید محمد بن علی بن علوی بن الفقیه المقدم محمد بن علی باعلوی الشیرازی الدوبلیه قدس سره
سره دی عارف و طلب است وفات هجری روز دوشنبه و هم شهبان سنه هفتم قصد شد
و پنج بوده اعراس از کتاب الغرر

سید محمد بن علی بن محمد المدین حیدروس قدس سره وی سید ذات کرام دو اسطر عقد
کمال بدیع نظام ست و عالم و عارف و زاهد بوده وفات و سنه شنبه شنبه سنه یکم رکب
و پنجاه و دو در شهر سمرقند اتفاق افتاده رحمه الله تعالی اعراس

سید احمد بن علی بن المصطفی محمد بن علی مجذوب باعلوی الترمیزی قدس سره وی سید جلیل
و شریف بود و در صانع و عابد و زاهد است و وی شدت در عرق و نقیض داشت و او را در هر
و قتل از دنیا حکایات است که شاید را و لایمی که با مثل ان یافته خواهد شد و ایشان را سوا
سبقت زمانه دیگر هیچ فقیه است بر وی نبود و از جمله کرامات او است که چون بچ میرفت و در مان و دیدند
که از او پند و ناسخ شورجی نوشتند چون بقیه این طریقت او نوشیدند شیرین یافتند و قریب موت او
چند بختی چنان باور رسید که از خود رفت و عقل او شل گشت مگر حسب عادت نماز گذاردی و بعد از آن
انعامت علیه عشق به حق تعالی ایضا تو انتم وجه الله اکثر چنان بودی که بغیر سبقت قبل نماز گذاردی

وچهار روز باین حالت بود روز ششم بزمی در میان سینه نصیب و هفتاد و سه در بیدار تر یکم احوال
نمود و روز بعد تفرغی ۱۶ اس از نور العاف

سید شیخ بن عبدالمدرین شیخ بن عبدالحامد العیدروس الترمی الاحمد بادی قدس سره دی
عالم و عارف و صاحب کرامت است و کتاب عقد البیوی فی مناقب بنی باغلو از جمله تصانیف اوست و
حمید بن عبدالحامد السندی و مناقب او کتابی تالیف نموده و علامه اهر بن علی الیسکری الکی و کتاب
نزهة الارواح و التوفیق گردی نموده و ولادت او در بلده ترمیم در سنه نهصد و نوزده و وفات وی پنجم رمضان
سنه نهصد و نود و در احمد بادی بوده و در محفل خانة خود در فتنه کشته و بالای قبر او قیام است رحمه الله تعالی
و اسرار نورانی و اسرار السید عبدالحامد که پیشین بوده

سید عبد الرحمن بن احمد شهاب الدین بن عبد الرحمن بن علی العلوی الترمی قدس سره
 وی عالم و فقیه و عارف و جلیل القدر است از جم غفیر اخذ فقه و تصوف نمود و ملازمت والده خود و بنود و ملازم
 گرفت مردمان برای اخذ علم از جمیع اطراف از بسوی دی آوردند و فتوی ای مشکل پیش دی می آوردند
 و او با حسن و جود و صل ان می کرد و سوا این محاسن وی بسیار است و وفات وی روز دوشنبه چهارم
 رمضان سنه یک هزار و چهارده بود و در مقبره ترمیم مدفون گشته رحمه الله تعالی اعراض از فقه الجواهر
 سید عبد الله العیدروس بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقا باعلوی الترمی قدس سره وی
 سید شریف و دلس است عمرش پنجاه و پنج سال بود و ولادت او در عشره اول ذی الحجه سنه اصدی
 عشره و ثمانیصد و وفات او قبل از وصال روز یکشنبه دوازدهم رمضان سنه خمس و ستین و ثمانیصد است
 و قبرا و ترمیم باز نگاه خلق است رحمه الله تعالی اعراض از کتاب الغر

عبدالمعین بن محمد بن احمد الشاطری باعلوی قدس سرہ و سے از کبر خلفا و مریدان خال خود
سید علی بن عبدالمعین بدوس است و در جمیع علوم ظاہری و باطنی از وی انتفاع عظیم گرفت و ذات
دسکہ اختر در شنبہ پنجم رمضان سنہ یکہزار یکصد و سی و شش و شب چہار شنبہ قریب قبہ
خال خود مدفون شد رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس

سید علی بن عبد السلام بن احمد العیمری در سن السورته قدس سره وی عالم و مفسر است و برا
علامه میگویند و او صاحب بنده سورته است تاریخ ولادت او از انفسه شمس مشرقه یعنی سنه کبیر از چهل پنج

و عمرش از لفظ امام یعنی هشتاد و شش سال و وفات او از لفظ بحر الفضائل یا که کتاب مولانا که سنه
یکهزار و یکصد و سی و یک باشد می برآید و وفات او شب دوشنبه هجدهم شوال سنه مذکور بوده
رحمه الله تعالی اعواس

سید ابوبکر بن عبد الله العیدروس الترمی العدنی قدس سره وی سید کبیر و علم شیراز
از کابر اولیاست بلکه قدیب زمان خود بوده از شرق تا غرب جلد عارفین شاید نشسته اند و ولادت او در سنه
هشتصد و پنجاه و یک در بلده ترمیم و وفات او شب سه شنبه چهارم شوال سنه نهصد و چهارده
در مدین بوده و قبرش در اینجا مشهور است و زمان از دور و از زیارت او ای نیندر الله تعالی اعواس

از نور اسافر

سید نور الدین علی بن عبد الله بن احمد بن ابوالحسن علی السمری قدس سره کنیت دی
ابوالحسن است از کابر علمای محدثین است شیخ غید الحق محدث دهاوی در بیست از مقامات از وی تذکره
نموده خصوصاً در جذب القلوب اسے دیار المحبوب قدم بر قدم او رفته و در لفظ سمو و اختلاف است
سمو و یا سمو دون قبل نیم است در اعواس همین دو قسم گفته شیخ عبد الحق در جذب القلوب سمو و
دو سمو دون را بعد هم همین دو قسم گفته و الله اعلم در اعواس از نور السافر نقل نموده که وی نزول
و عالم ان بود و کتاب فی فضل الشریف و کتاب فی اخبار دار المصطفی و کتاب الخلاصه فی اخبار دار
المصطفی و غیر آن از مصنفات او است ولادت او در هفتر سنه هشتصد و چهل و چهار و وفات او
روز پنجشنبه بیستم ذی القعدة سنه احدى عشر و تسهائیه بوده برین تقدیر عمر غریزش شصت و پنج
سالی بوده ماه باشد اعواس میگردد بر این کتاب تقدیر فی مسائل التعلیل و تصنیف است و در آن کتاب تقدیر غریزی باطل است و سنه مذکور
سید عبد الله بن شیخ بن عبد الله بن عبد الله الترمی قدس سره

کنیت او ابو محمد است هو السید الجلیل بحر الموارث والا سدره و مطلع شمس الافوار و صاحب
الاشارات الدقیقه و العبارات الرشیقه شیخ الطریقین امام الفریقین ولادت او بیست
نهصد و چهل و پنج در ترمیم و وفات او هم در ترمیم در روز پنجشنبه چهارم ذی القعدة سنه یکهزار و نود
در مسجد نماز عصر بوده و نماز جنازه او بعد نماز جمعه خوانده شد و در مقبره ترمیم قریب مسجد او که نوزام دارد
مدخول شد رحمه الله تعالی اعواس از تقدیر الجواهر والد

سید احمد الهاوی بن عبد الرحمن بن شهاب الدین باعلوی التری قدس سره

الجلیل امام النقول والمقول امام فی الفروع والاصول ولسه المذاهب ووزاع الملسم فی الشیخ
بالطاعنه السد غریب و الخفوع لدریه والا قطلاع ولادوت او در ترمیم بود بحرین فی تفسیرین رفقه در مکه مکرمه
شد و تادرا بنجا مقیم بود و بلازمست سید عمر بن عبد الرحیم البصر و شیخ احمد علان قیام نمود و وفات و صباح
روز شنبه هشتم ذی القعدة سنه یک هزار و چهل و هفت بود قیام نمود و در معلاة بحوط سادات بنه
علوی مدفون شد رحمه الله تعالی اعاس از عقد الجواهر

سید سالم بن احمد بن شیخان باعمرو باعلوی المکی قدس سره و سید جلیل و عارف
بالمدیهت وفات و سچاشتگاه روز یکشنبه نهم ذی القعدة سنه یک هزار و چهل و شش بوده و
در معلاة نزدیک قبر پدر و جد خود مدفون شد (و سچ اخذ طریقت از شیخ احمد بن علی الشادی که از کربلا
مشایخ بود نموده چنانچه در ذکر شیخ احمد مذکور است) افاض الله علیه الرحمة اعاس از عقد الجواهر
سید نعمت الله المندی المکی قدس سره و سید جلیل و عارف بالمدیهت و سچ
در سنه یک هزار و چهارده از هند بکر رسید به بجا درت بمیت الحرام قیام نمود و سچ در مسجد و
سکوت بسر برد بالاخر در شعب عام استقامت نمود و مناقحت فرمود و انجا او را چند پسر متولد شد
دعوام الناس و طایفه اثاث معتقد و سچ گشتند و چون از کسب چیزه میخواست و آنکس می رانید
میگفت برای تو پت میفرستم پس آن شخص یا پت لاحق میشد وفات و سچ شنبه سیزدهم ذی القعدة
سنه یک هزار و چهل و هفت در مکه بوده و بجا خود در شعب عام مدفون شد رحمه الله تعالی اعاس از عقد الجواهر

سید زین الدین بن عبد الله بن عبد الرحمن بن احمد باحسن باعلوی التری قدس سره
جدوی مشهور است بحل اللیل و سید جلیل و عارف بالمدیهت و سچ در فریه از اعمال نیک
متولد شد و با جاعته از اولیای صالحین نجله ایشان جد باری خود سید عقیل بن محمد باحسن محبت
داشت و سید محمد العید او س صاحب سورت از جمله مشایخ اواست بعد حج کرد و در مدینه منوره
اقامت نمود و همدران اوقات در بقیع مدفون شد و وی سچک از مال دنیا پیش خود داشته بلکه در بقیع
بوسه ریخته باغور خج نمودی و بخشش بای افرادان کردی و نعمت بحیاب از عالم غیب پوی میر سید وفا
دی ششم ذی القعدة سنه یک هزار و پنجاه و هشت بوده رحمه الله تعالی اعاس از عقد الجواهر

سید محمد بن علی بن عبد العزیز محمد بلیقہ باعلوی ایچمدروسے المکے قدس سرہ دی سید
 جلیل و عارف باہد است بکہ متولد شد و ہم در اینجا بچہ شد رسید و پرورش و پر تربیت نیکو نمود و آنچه
 از و خاین و خزانین پس خود داشت بوسے و ملازم و دوسے با کابر و محبت داشت و بزرگان نیز بکثرت
 و بی آمدند و از دست برکت او استمدادی خواستند و وی سرگروہ صاحب دلائل بود و وفات وی بکہ
 بعد نماز صبحہ صادی عشر ذی القعدہ سنہ یکہزار و شصت و ششش بود و رحمہ اللہ تعالی اعراض عنہ الجواب
 سید عید الرحمن بن احمد بن محمد بن عبد الرحمن بن احمد بن علی الادریسی المزیل الملقب
 بالجب قدس سرہ دی سید عارف و صاحب کرامات است و سے و سنہ یکہزار و چهل و بقصد
 حج و رکنہ ادو مجاورت اینجا اختیار نمود و بعد بقصد ملاقات اولیا و زیارت قبور اصفیاء عین رفت اینجا
 با سید عبد الرحمن بن عقیل باعلوی صاحب غنا و بسیمہ از اولیا و اسد ملاقات کردہ بکہ مراجعت نمود
 و سکونت اینجا اختیار فرمود و ملاذیل اندیاد و طحاسے مسافرت ہر قضاہ گردید و براسے ہر خاص عام
 لہام لذیذ میبایست و اکثر از ملکات ہند و مغرب و شام نذر ہا برای وی سے و ادوی آنرا بیخ
 فقر نمید و ہر دمانہ کمال و مقام خود بسوی خود میخواند و خود در ہر اوان تالستان و زمستان بفریک
 پارچہ قبا و پاجامہ و کفش و دیگر بیخ نمی پوشید اما لباسا سے فاخرہ و نقایا بسیار بزرگان عطا نمید و
 ویراکرامات بسیار است و ولادت او در فریب سنہ یکہزار و بیست و سیم و تاریخ روز و او در کہ در سنہ
 یکہزار و چهل و سیم کہ عمر او وقت بہت سال بود و وفات او در فریب سنہ یکہزار و بیست و سیم ذی القعدہ
 سنہ یکہزار و ہشتاد و پنج کہ عمر او شصت و دو سال بود و رکنہ اتفاق افتاد و قبر او در زاویہ سید
 سالم شیخان کہ از اولاد او خریدہ برای دفن خود در اینجا مصیت نمودہ بودہ است رحمہ اللہ تعالی

اعراض عنہ الجواب

سید محمد بن غوث الاعظم سید عید القادر الجیلانی قدس سرہ دی عالم و متقی است از فادہ
 انجاء خود و شیخ اسبے القاسم سید بن احمد البنا عالم فقه و موقت وفات او بہت و پیچیدہ القعدہ سنہ
 ششصد و نوبہاد بود و ہما زور بمقرہ حلبہ مدفون شد و رحمہ اللہ تعالی اعراض عنہ الجواب
 سید عید الدین باعلوی بن القاسم محمد بن علی باعلوسے قدس سرہ دی سید جلیل و
 عارف باہد و صاحب احوال و کرامات است وفات او در فریب و ہم ذی القعدہ سنہ ششصد

و شمس نبوده راجع الله تعالى اعراض از کتاب الغرر و کتاب الشرح

سید شجاع الدین علم الحنفی بن عبد الرحمن السقاہی عالمی القری قدس سرہ دی سید
جلیل و عارف بائید است و ذات اود بیچہ نماز نظر روز دوشنبہ دوم ذی القعدہ سنہ ہشتصد و
ہشتاد و دوم و قبرش بچنان بشاد و تبریک محمد مشہور است و کراماتش عظیم است و حمد الہ تعالیٰ
اعراس از مشیخ و عزیز

سید عبدالمعین القطب الفقیہ المقدم محمد بن علی باعلوی قدس سرہ وی سید جلیل و عارف
بالمعانی و فاضل و شہید و شہرہ و ہم ذی القعدہ سنہ ہشتصد و شصت و دو پورہ برآمد
تقریباً ۱۶۱۰ اس کتاب الغر

سید عبد السمیع بن علوی بن محمد الحادو باعلوی الترمی قدس سره دی سید طویل دام
عزت است و مناقب او بسیار است ولادت او شب دوشنبه پنجم صفر سنه یک هزار و چهل و
چهار که از لفظ ولد تبریم امام کریم مستفاد میشود و عمر او هشتاد و هشت سال و نه ماه است که از لفظ
دس جلے سے برآید و وفات او بعد از تبریم بعد گذشتن ثلث اول شب شنبه پنجم ذی القعدة سنه
یک هزار و یکصد و سی و دو که از لفظ شمس الکرامات مستنبط میشود و رحمه الله تعالی اعلم ان کتاب
نهایة القصد و المآد فی مناقب عبد السمیع الحادو

نسید محمد بن عبد اللہ العیدروس القرمی قدس سرہ دے سید علیل و شریف و علامہ و عارف بالہدایت و ولادت او در بلدہ ترمیم بنہندہ و ہفتاد و ہوی و در سنہ ہشتاد و ہشتاد و نہ در بندہ سورت ادر و قہ او در مسجد کبیرہ تشریف شیخ عیدروس بنہندہ و سورت بنا سناوہ بود شہریت و وعاسہ مردمان در ان ہفتاب میشود و وفات او شب ششمینہ ہفتدہم ذی الحجہ سنہ یکہزار و سی در بندہ سورت بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ اغفر اس از عقول الجوابہ

سید ابوبکر بن سلط بن عید السید بن عبد الرحمن بن عبد السید بن السقا باعلوی الزری
قدس سره و سید کبیر ذی الشجراست و بر ولایت و اجتماع و اتفاق گشته مردمان از
اتفاق بزیارت او می آیند و می از شیخ افراد بود و عالمی از بركات او تنفع گردیده وفات او شب یکشنبه
بست و پنجم ذی الحجه سنه هجری دویست و دو در قریه عنیات که بغاصه نیم مایل از علیست بوده حرم السید

اعواس از نور اسافر

سید محمد بن علی الباعاوی الحقیق المقدم الیه فی فقه و هو قطب الوجود البکر الشامی کل مؤلف
بحر المعارف والحدود و یزید عصره و اداته ذوالاحوال الفاضله و الکرامات الباهره و الکمال الباهره و فقا
الشکبیه یصلح فی البحر شمس و نهج و سبوره قبرا و مقبره تریم زیارتگاه عظیم است و حواشی مردمان را تزیین
میراست رحمه الله تعالی - اعواس از کتاب الغر

سید محمد بن حسن المعلم بن علی بن محمد بن علی المقدم الشیخ الشیبه و صاحب وقت قدس سره و سید
سید علی و عارف بالله است و فاته او شیهه و شیهه هم فی البحر شیهه شیهه و سید و جلیل و فخر بوده
بقدره تریم مدنون شد رحمه الله تعالی اعواس از کتاب الغر و در کتاب الغر ذکر او در است -

سید عطاء الدین فضل الدین بن عمید الرحمن الشیخ الی النبی پوری المعروف بحال الدین الشیخ
قدس سره وی از مشاییر محدثین است سلفا و خلفا و آبا و ایناسه او نیز محدث بوده اند و رفته الاحباب
فی سیر الی و الال و الاحباب سید خیم و اربعین فی مناقب الی المومنین و شرح صحیح مسلم و غیره او معتقدات
اوست تمامی اوقات غریزه را تدریس طایفه و تسمیت کتب معتبره و دو عطا فی حیات و عزالت نشانی و طوالت
صرف نموده و رفته الاحباب کتابت جامع که فصل آن کتابی مبسوط و سیر طوفی و در تفسیر و اولاد و اکرام
ایشان از نظر اتم حروف نگذشته و خود در آخر جلد اول النجایه سید کائنات صلی الله علیه و سلم گفته گوید

چه گویم یا رسول الله ازین پیش	که من عاجز شدم زین گفته خویش
توسید آنکه از اهل سیرس	چنین چمنه نکرد الا سن و سیرس

غیاث الدین محمد در حبیب السیر آورده که امیر جمال الدین عطاء الدین علیه السلام و اقیام سده سینه اش ملازمه
اکابر و اشراف است و عینه علیه اش مجمع اعظم اولاد انجاد خیر الانام اوج خمیره منیر منوریش مطرح شده انوار
اسرار کتب الی و صیغه غایب عالی تاثرش مبطلو ام حقائق انجا حضرت رسالت پناهی گنجینه سینه اش
بجو اهر زو ام علوم مشهور و عقود در کلمات و در مخزن باطن خیمه میانش مخزن سیر شامل جوی از شارح
جمال خیمه تالش طالع و شمشه آثار فضا و تقصیری از طالع خیمه نفس علم و کمالش لایع رای عالم را پیش
نشات اسرار عالم تشریل و طبع مشککاتش طلال معضلاته مراقف تاویل -

از تالش مشککاتش	خمیره منیر منوریش
اسرار عالم تشریل	مظهر انوارش

<p>علوم شرع حاصل از کمالش بر اہل علم ہر شکل زہد و فن</p>	<p>جمال دین قرین ز اہتمامش از توضیح بیان گشتہ روشن</p>
<p>و آنحضرت مانند نجم پوز گوارش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بنی نظیر اتفاق گشتہ و در سایر اقسام علوم دینیہ و انواع فنون یقینیہ از محدثان باہتمام در گذشتہ چند سال و در مدرسہ شریفیہ سلطانیه در گنبد سے کہ عالم مقبرہ حضرت خاقان منصور است و در خانقاہ اخلاصیہ مدرس و افادہ اتہمال داشتند و در ہر ہفتہ یک نوبت و مسجد جامع و در سلطنت ہر تہا ہدایت از لی رقم ارشاد نصیحت بر الواح خواطر اعظم اشرف و اکابرے نگاشتند اما الحال بنا بر حب علمت و گوشہ نشینی با مثال این امور التفات نمی نمایند و تمامی اوقات خجستہ ساعات را ستفرق طاعات و عبادات ساختہ با دوا رشو بات اخروی مشغولی سے فرامید سلاطین انام و حکام اسلام با قدم ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر زمین واجب می دانند و در ترفیہ حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقیہ اشتفاق میندول میدارند و با پنچہ می توانند از موفقات نصاحت صفات حضرت نقابت نقیبت روضۃ الاحیاء فی سیرۃ النبی والال و الاصحاب و راقطہ اتفاق استہار تمام دارد و بی شبہ عقل ادراک نظیر آن کتابا فادت مآب اور ہینہ خیال محال می شمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد کہ بیک شاہ مشہور شدہ اند ایضا تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث بکاثر زمانہ اند و بموجب تعیین حضرت واقف انار بقدر زمانہ و مقبرہ نمونہ مذکورہ خانقاہ مقام پوز گوار خویش بپوہ بلوازم درس و افادہ قیام می نمایند و زمرہ اطلبہ ملازمت آن درس نمودہ از تاج طبع نقادان حضرت مستفید و بہرہ مند میگردد و ملا علی قاری در مرقاۃ شرح مشکوٰۃ گفتہ لما کان کتاب مشکوٰۃ المصابیح الذی افہ مولانا ابوالخیر علامۃ البحر الفہامۃ منظر المتعلق موضع الدقائق شیخ الشیخ الشیخ ولی الدین محمد بن عبد اللہ الطیب السبزی الی قولہ لکن لکون ہولاء الاکابر غیر خطا یا حیث الشرح و لم یکن فی اہل ہریم اصل صحیح یقر علیہ العبد الضعیف و الشرح ما اعتقوا الا بضبط بعض الکلمات و کانت اہلیۃ عند ہم من الواضحات ما طعن قلبی و لا انشر صدری الا بان جمیع الشیخ الصحیح و المقروۃ المسوۃ لمصرۃ التی تصلح للاعتقاد و تصح عند الاختلاف لا استناد فیہا نسخۃ ہے اصل السید اشیر الدین و اسید جمال الدین و بجلہ السید میک شاہ المحدثین المشہورین ازین عبارت ظاہر است کہ سید جمال الدین محدث از محدثین مشہورین است و افضل و ارجح و اوثق است نزد ملا علی قاری از جمعی از ائمہ مذکورین مثل علامہ</p>	<p>و آنحضرت مانند نجم پوز گوارش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بنی نظیر اتفاق گشتہ و در سایر اقسام علوم دینیہ و انواع فنون یقینیہ از محدثان باہتمام در گذشتہ چند سال و در مدرسہ شریفیہ سلطانیه در گنبد سے کہ عالم مقبرہ حضرت خاقان منصور است و در خانقاہ اخلاصیہ مدرس و افادہ اتہمال داشتند و در ہر ہفتہ یک نوبت و مسجد جامع و در سلطنت ہر تہا ہدایت از لی رقم ارشاد نصیحت بر الواح خواطر اعظم اشرف و اکابرے نگاشتند اما الحال بنا بر حب علمت و گوشہ نشینی با مثال این امور التفات نمی نمایند و تمامی اوقات خجستہ ساعات را ستفرق طاعات و عبادات ساختہ با دوا رشو بات اخروی مشغولی سے فرامید سلاطین انام و حکام اسلام با قدم ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر زمین واجب می دانند و در ترفیہ حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقیہ اشتفاق میندول میدارند و با پنچہ می توانند از موفقات نصاحت صفات حضرت نقابت نقیبت روضۃ الاحیاء فی سیرۃ النبی والال و الاصحاب و راقطہ اتفاق استہار تمام دارد و بی شبہ عقل ادراک نظیر آن کتابا فادت مآب اور ہینہ خیال محال می شمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد کہ بیک شاہ مشہور شدہ اند ایضا تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث بکاثر زمانہ اند و بموجب تعیین حضرت واقف انار بقدر زمانہ و مقبرہ نمونہ مذکورہ خانقاہ مقام پوز گوار خویش بپوہ بلوازم درس و افادہ قیام می نمایند و زمرہ اطلبہ ملازمت آن درس نمودہ از تاج طبع نقادان حضرت مستفید و بہرہ مند میگردد و ملا علی قاری در مرقاۃ شرح مشکوٰۃ گفتہ لما کان کتاب مشکوٰۃ المصابیح الذی افہ مولانا ابوالخیر علامۃ البحر الفہامۃ منظر المتعلق موضع الدقائق شیخ الشیخ الشیخ ولی الدین محمد بن عبد اللہ الطیب السبزی الی قولہ لکن لکون ہولاء الاکابر غیر خطا یا حیث الشرح و لم یکن فی اہل ہریم اصل صحیح یقر علیہ العبد الضعیف و الشرح ما اعتقوا الا بضبط بعض الکلمات و کانت اہلیۃ عند ہم من الواضحات ما طعن قلبی و لا انشر صدری الا بان جمیع الشیخ الصحیح و المقروۃ المسوۃ لمصرۃ التی تصلح للاعتقاد و تصح عند الاختلاف لا استناد فیہا نسخۃ ہے اصل السید اشیر الدین و اسید جمال الدین و بجلہ السید میک شاہ المحدثین المشہورین ازین عبارت ظاہر است کہ سید جمال الدین محدث از محدثین مشہورین است و افضل و ارجح و اوثق است نزد ملا علی قاری از جمعی از ائمہ مذکورین مثل علامہ</p>

[illegible]

قد رقیل بودایی بی بی نهایت عابد و صالح بود و کثیر الصوم بود و چنانچه از غزوه جتایه لفظ شده متوالی روزی در
بعد عید الفطر سه شوال نیز صایم بودی و در ماه محرم از غزوه تا عاشوره ده روزه داشتی و در هر ماه ایام من سر و زرد و پیشتر
چشمبند و جمعه و در صایم بودی و این امر از زبان شیخ تلامذم مرگله و از وی فوت نشد الا آنکه در بعضی بودی یا ایام
معه و متذکر زمان اذان از خود را معاف داشتی و هر شب یا خورشید بر نهاسی و اگر حاجت غفل بودی در گناه و غفل
غفل نمودی و تا زمانیکه شوهر دار بودی وقت خواب تا آب غسل میساکندی برشته شوی خود زنی تا اگر حاجت افتد
غسل نماید بعد از اذان نماز تجدید کند و بعد نماز تلاوت قرآن مشغول شدی تا صبح و میدی و بعد نماز فجر بکار و بار
خانه داری مشغول شدی این عادت تا و نیز مانند صوم او نیز ایام معذوری از وی فوت نشد او را پیوسته از روی این
که مقامی پسری ذی القبال و صالح بودی عطا کند که بسبب آن رفیع عسرت و گردد در حاجات میکرد که خدا یا ایزد مرم خودین از دست
سجده ذی القبال عطا کن که رفیع عسرت کن نماید و بوقت طلای در طعام و در این وقت غفلت نموده و از این عادت
که در حاجت مستغنی از دلالت

که نمیکند از دعا و اتساع	که در حاجت مستغنی از دلالت
گرگران و گشتا بنده بود	عاقبت جوینده یا بنسده بود
سایه حق بر سر بنده بود	ز آنکه جد جوینده یا بنده بود

تا آنکه سید شاه غلام علی دستگیر ساکن شاه بازار که از مشایخ شیخ انزلیان و از کمالین آنوقت بود
آنقا قادر و دوار گشت لب یارسان دست از دست پدر من او در آنکه در دنیا ایشان زنی شوی
هر دو معنی سید خود صادق و مایه بی سبب نیز عبادت ارادت او را در دین مایه بی سبب از شیخ است
و عابرای فرزند خود نمود شیخ گفت افراده املت و بعد فرمود آنچه مقتضای وقت باشد بعد نماز
صبح تقدیر رسانیده خواهد شد ایشان هر دو منتظر ماندند و از لاولدی خود که پیوسته ملول می بودند و ملا
شان اشوب زیاده گردید و دیگر شیخ بایشان بشارت داد که اسے مادر تو همیشه یک پسر
از خدای تعالی بخواستی حق آتای دمای تو این است نمود و یک پسر دیگر از فضل خود تو از زانی دارد و پسر
پس هم غریق حق تعالی تو از زانی دارد و خاطر جمع دارد منتظر لطفت این روی باش اگر چه هر و ذی القبال باشد
مگر یک از آن بدیم مثل چشم باش او کتر دیده باشد و وجود این گفته شیخ بطرفیکه میخواست پدریت
بعد از آن بانکه روزگار سے این هر دو برادر سید صدر الدین و سراج الدین یک بعد دیگر وجود دارند بعد
از آن سید خود صادق از این زمان تا بی و گذشت مایه بی بی را از این طاعل صوفی پاسب نبود و اوصاف عسرت غم جو کی نیز

علامه ان شد و کار خود و حرمان مانند انقض بسبب تکلیف بموقوفات می نمود تا آنکه پسران او سه و چهار سال از دنیا
 بخاطر او گذشت که با سبب بخدمت شیخ خود بر دم و طهالان را نیز سعادت قدس میوسی او حاصل گشت تا آنکه این بخت
 و خبر چاره نمیا نموده و مرغ و مرغ و غیره آنچه نقد و او بود برای مرشد خود بر سبب بر سر راه گرفته باکی سوار
 مع طفلان نزد شیخ رسید شیخ بدین طفلان او نهانیت خوش حال گشته گفتند که بعد از این که تمام است
 شد بعد از آن دست و راز که طفل خود و سراج الدین را خواست که با خوش گیر و سراج الدین تبر سید و به نوبت
 بعد از آن شیخ دست مبارک بطرف پسر بزرگ صدر الدین دراز کرد و بپای نال بان خوش شیخ رفت و از بازی
 خود حضرت شیخ را چنان مخطوفا کرد که سبب اختیار از زبان شیخ برآمد که این پسر شیر خصلت است ای مادر من
 پسر جان پسر موعود و مطلوب است این شایسته شل اوی و اقبال و جاه و کثرت دیده باشند بعد از آن قلی که با
 تویز می نوشت بدست صدر الدین داد و گفت این قلم در بنگاله و هندوستان بگرد و سه بار بر زبان
 شیخ نین الفاظ ذکر را بابت انقض نامی سبب به از نزد مرشد خود شادمان و خندان بیرون آمده بخانه
 خود رسیده به پدرش طفلان خود مشغول شد و منتظر لطف الهی میبود بعد از آن طفلان را بکتابچه گهر
 فرستاد و چون به قریه رسید متصل به پسر از بهار بفصل دو سیل واقع است در آن قریه ملا صاحبان
 رئیس الوقت بودند و اکنون نیز هستند پس این هر دو در یک کتب که طفلان ملا صاحبان نیز تعلیم میگرفتند
 بجه تمام تحصیل علم مشغول شدند و روزی در اثنا که باز به با یکی از طفلان ملا صاحبان و صدر الدین
 چند چیز رسم کودکان باشد گفتگو در دو ضرب واقع شد طفل ملا صاحب نزد پدر خود شکایت انجینی
 نمود و ملا صاحب که بطلب صدر الدین فرستاد تا نادیب نماید و آن زمان سید شاه ملا احمد
 قدس سره صاحب تفسیر را دید که از خلفای شیخ منظر جان جانان است و از شایسته شیخ مجرور
 است از اتفاقات وقت انچند که وار و چو گهر بود و بهدایت خلق مشغول بود و مردم اند یا ربکی
 متقدم او بود و مجلس ملا صاحب بیامد بعد از آن صدر الدین نیز حسب الطلب در مجلس رسید
 حضرت سید تعلیمش به فناست و او را بالانشان مردمان از شایسته ان حال تخرید بعد از آن
 حسب الایا شیخ صدر الدین را رخصت انفراد داد و بعد رفتن او از شیخ پرسیدند که این چنین طفل
 محقر را تعلیم نمودن چه منتهی داشت گفت خدا را عزت بخشنده است و عاصی سید شاه غلام علی بنو
 دنا و در حق او استجاب شده و غریق بای این عوی خواهد نمود و اگر شمار فریاد که ای انرا شایسته

پیش می بردید بر وقت اوقات دست با و دشوار بودی ز نهاد که او را تو بین مکنید و ممانا کن بر رعایت
 خاطر او کوشیدیم سید زاده قییم است شمارا ثواب آخرت نیز حاصل خواهد شد بعد از چندی سید موجود
 بطرف فیکه خواست از چوگر به سفر نمود باز یکبار با اطفال ملاصاحبان و او همین طور معالیه در انشای بازی
 پیش اند باز ملاصاحبان بصیحت شیخ را فراموش نموده خواستند که او را باز از ندرین اراده اطفال مع
 نوکران خود بقصد اندازد و در مکانیک سکونت داشت رفتند چون خواستند که در مکان و داخل شوند
 نوکران غلام غوث قدس سره ساکن نراین پور که قدیست متصل چوگر به از خلفا سید سید مراد اند قدس
 سره بود پیش آمد گفتند بی شما چو خیال دارید تمام بصیحت حضرت شیخ فراموش کرده دید ز نهاد پیران
 این کار کردید زاده غوث او فریب رسیده است این گفته ایشان را باز کرد و ایند بعد از آن چون غلام
 به باز زده سالگی رسید روزی نزد مادر خود آمده طعام طلب کرد اتفاقاً از روز و زمان تاورش نبود مادرش
 بر اشتفت و گفت از غذای تعاسی پیوسته نخور استم که پیری حاجتال بن غلط کند که مرا بفرقه طلای
 طعام دهد اگر بخیزد بر عکس آن را باید که طعام شما بیا که صدر الدین را ازین سخن نهایت غیبت و زن
 حیثت گرفت گفت ای مادر راست گفته اکنون اینچ میسر آید و زده بعد ازین انشاء الله طعام من ترا
 میسار کردن نخواهد شد پس مادرش اینچ میسر شد از وقت او را پیش او را و طعام خورد و پاره مستوله
 خود بر هم بسته با و گفت که من از تو زخصت شدیم اگر غذای تعاسی مرا باز از نزد تو خواهم اند و الا این
 دیدار باز پسین است مادرش گریان شد و گفت کجا میروی و چو خیال داری گفت اول تحصیل علم نمایم بعد
 از آن تلاش روزگار خواهم نمود اگر کامیاب شوم بعد پیوسته تو باز ایکم دالاسی ایکم مادرش گفت که خیال
 نوکر سید و ارسیده گفتند ابا سید پیوسته پای صبر در این تعاسی پیوسته داشته اند
 و با و صفت قناعت معیشت چو کس نیز نیست و ال یا نوکر سید تن و زنده اند گفت ای مادر سوال که هرگز
 نیکنم و در بابیه چاکری اگر خدمت سلطنت باشد قبول کنم و الا نزد دیگر سید ابجداری نخواهم کرد خاطر
 جمع و این گفته مادر او را و او نمود و سید زاده در اهله و بی رفیق طریق مرشد را با و که از وقت و از الامارت
 ولایت نیکال بود پیش گرفت و پرت بر سان به زار تکلیف در انجا رسید اتفاقاً با یکی از روسای
 اشهر و راه ملاقات کرد و دید انما این از روسیه رسید که تو کیستی و انکای و چو خیال انجا رسید گفت
 من سید زاده غوثم و زاده و زاده و اراده تحصیل علم میدارم مگر هیچ سپیل ان ندارم و این شهر چاکری

آشنا شستم نمیدانم که بکار دوم در کار خود تیرانم ان رئیس بشیندن این تختان بروی صربان گشت و او را
 همراه خود گرفته بوناق خود برد و با طفل خود سپرد و گفت که این سیدزاده طالب العلم را نیکو داری بشینان
 در خانه او سکونت نموده بمدرسه نظامت تحصیل علم مشغول شدن اتفاقاً مدرس نیز بمکمل خطه جودت و
 و کادت وی نهایت مهربان شد برین منوال تحصیل علم مشغول بود اتفاقاً راه او از زیر مکانیک فرشته
 زاده یعنی نوابزاده انجا سکونت داشته واقع بود و در مشرد زاده میسر محمد جعفر علی خان
 هر روز او را میسرید و روز بروز سال محبت او در سینه خود نیشاندانانکه روزی که او را
 طلب کرد و میسرید تو گیت و از کجائی و چشمتل میدار که گفت سیدزاده تو هم و از علاقه برد و انهم
 تحصیل علم مشغول فرمودن نیز تحصیل علم مشغولم اگر تو نیز بایستی طعام با من نورس و از پوشش خود تو
 هم در فاخته یکدیگر تحصیل علم نمایم او ساکت ماند بر سید که چرا هیچ جواب نیکوئی گفت این
 امر که حضرت شافرمود در حق من نعمت غلطی و موهبت کبر است لیکن از دو امر میترسم اول آنکه
 در صحبت و اسلک ملک با ششم شاید از من بپای ادب سرزد شود و الوقت بوقت بقتضای سلطان که گرفتار شوم
 که طاعت قتل ان ندارم دوم آنکه انوقت من وقت تحصیل علم است نه وقت مصاحبت شاید حد
 شهاب را به مصاحبت مرا اختیار کند و از تحصیل باز ناختم نوابزاده فرمود که هرگز تر از تحصیل باز ندارم
 و بپای ادب با کسی تو نیز عفو سازم و انماض نمایم سیدزاده چون این شنید بکمال اطمینان بخدمت
 مشرد زاده رسید و اوقات بمیسر میسر و بعد از چند روزه که باست نظامت
 مشرد اباد بر میسر محمد جعفر علی خان قرار یافت سید موصوف را بعد از نشسته گری سر فرستاد
 او لا بشما بهره صدر و پی میفرمود سیدزاده کار مفوض خود بکس خوبی تمام انجام میداد و روز بروز
 تجاوه و مرتبه او تیرتے اور و تا آنکه بعد میسر نشسته مقرر گشت و بعد از ان مدتی تمام تحصیل نظامت
 گردید و نشسته بکلی نیز بروی بسیار مهربان شد و بملاحظه داشت و دیانت او او را پسر خواندی و بعد
 دیوانه خود با موصوف ساخت چون سید موصوف را از همه جانب مرفه المانی بهم رسید و مال دولت
 و اقتدار روز افزون حاصل شد خواست که بملاقات مادر بپا و از احوال بر او نیز خبر
 بگیرد و درین فکر از نواب ناظم بنگالہ رخصت چند روزه گرفت
 و چون ارشد بکلی صاحب که بادر گشته مشهور بود استدعا رخصت نمود بکلی صاحب پرسید که بچه فرست

بعد از بلوغ او همه املاک و اعیان یافت نقد و روان بدست او افتاد خیل جواد برادران خود و حوادث
 در گذشتہ بدرجہ اسراف رسید و با ملک و دگر گار سے انہم نقد بر باد رفت و نو بہت خرچہ ادا می کرد
 احوال صرفت نقل میکنند و بعد از علی الراوی سے کہ یک ملک روپیہ بیس روز صرف نمود و اویل عمر اگرچہ
 بلا ابا سے گذشتہ مگر در آخر عمر از آن ان نمودہ از جمیع معاشی تا پیم شدہ نزد شاہ نور محمد پنج بندگی
 کامل و مشہور از زمان بود و او را پنج بند از آن گویند کہ ہر روز پنج دیار ساختہ بچارانہ سیفر رفت یک از
 اسباب پنج بند و یک از فقر اسید و یک از بجاوم خود میداد و یک از بخوراک خود صرف می نمود
 بر زمین و تیرہ زندگے کرد و متاہل نشدہ و اوقات عزیز خود بصلح و تقوی گذرانیدہ بیعت نمود و ادا
 سائے چند کہ زیست صوم و صلوات و تلاوت قرآن و نماز پنج روزی قوت نشدہ و اوقات غیر خود
 را با وصف بودن املاک کثیر و نقل کتاب مصروف داشت و لباس خشن پوشیدہ و با دست خود کار میکرد
 میساکن چکا علاقہ فطیع ہو گئی کہ از اولاد سید شاہ حسین الدین کرمانی است و سچا وہ نشین اینجا بود
 مسافہ بریدہ بے بے وصلت نمودہ یک پسر سید کریم الدین احمد را کہ پدر را قلم حروف است داشت
 گذشتہ در روز دوسنہ ثلث و اربعین و ماہین و الحث انتقال نمود و عمر او اوقات قریب چهل
 و سہ سال بود و در روز و جہ او پانچمین امکان قدم رسول است جانب مشرق سے زنیہ شاہ سے
 در یک محلہ سید کریم الدین وقت وفات پدر خود بموئیدہ سالکی رسیدہ مگر بیکہ ذی ہوش و عامل
 و منظم بود در ہمان خود و سائے از انتظام خود ہمہ دیون پدر او نمود و در املاک ترقی با نمودہ و بولایت
 حالات اوقات حضرت مخدوم شیدہ جلال الدین تبریز سے قدس سدرہ مانند جہد پدر خود برداشتہ
 حسن انتظام تمام نمود و مدرسہ و مسافخانہ بطور شایستہ جاری داشت مدرسہ سابق کہ بزرگ علوم
 در آن سکونت میداشتند شکستہ شدہ باز از تجدید تعمیر ساختہ اکنون ہمان مدرسہ او قائم است
 و گناہ مدرسہ سابق برین مدرسہ نصیب بالجلہ دین و اہل عقل و فراست ہر کسے ادر اسے مستود
 و غفلای روزگار اورا بر خود ترجیح نہ نمود و بشورت او محتاج بیرون نمود و ایمان و رؤسائے اطراف
 را با او کمال محبت و اتحاد واقع شدہ و نہایت خوش خلق و صاف معاملہ و مقید بصوم و صلاوۃ
 بودہ و با غیر النساء بے نسبت مولوی محمد ساجد صدیقی کہ بعد از شیعہ مامور بود کہ خود اگر دیدہ کہ
 بسر کہ را قلم حروف دہر و برادرش سید سراج الدین و سید صفی الدین و یکدیگر سہ صوم بے بے را

دارت گذاشته بتایخ بست و هشتم سافون سنه یک هزار دوصد و شصت چهارم بنگا سنه مطابق سنه
یک هزار دوصد و هفتاد و چهارم بحسب از نیمه آن فانی در گذشت شعرا و علما تاریخ وفات و ایراد بطور تفصیل
اند بخلاف آن دو تاریخ مذکور دیگر و مولوی سید رسول بخش حسین مرحوم مغفور ساکن پنده و متعلقه ضلع هوگی
که مدرس اول مدرسه جلالیه در آنوقت بودند و این فقیر می آن تأیید و است این قلمه گفته

کریم دین که خوش خلق بود سپهری آمد	در دن باغ جهان رفت گفته بسیم الله
چون خواستم که شمار یک سال واقعه اش	بگفت بافت غیم و سوغ داد پناه
و مولوی سید علی صاحب سلمه الله تعالی که پیشتر قاضی عدالت بودند و آن بودند که بای مولوی رسول بخش مرحوم مدرس اول در مدرسه جلالیه از قصیده و تاریخ وفات و گفته بودند که بیت خزان است	
گشت تاریخش از میان حساب	و غل آنجته به الما و س

و قبر او در زیر قدم رسول متصل مسجد بوبار جات به خسته زین شمس که در دفن جمیع اقارب و ابا و اوست
بوده است هم الما تعالی اما آقام حروف ماه اسن سنه یک هزار دوصد و هفتاد و چهارم از سنین بنگا
مطابق سنه یک هزار دوصد و پنجاه و نوبتی متولد شده چون پس تیز رسید برای تحصیل علم داخل مدرسه
جلالیه شده از مولوی سید رسول بخش مرحوم استفاده نمود چون بمرکز نوزده سالگی رسید آنوقت خواست
یعنی شریع مولانا عبد الرحمن جاسی بر کافیه بخواند که پدرم رخت اقامت بسرای جادوانی بر و یکس از
بزرگان چنان شغلی بود که کار و بار خانه و ارباب بر سر گیر و در برای تحصیل علم فارغ گذار و لاجرم اوقات
خود بخش نموده بعضی از آن تحصیل علم صرفه نمود و دیگر اوقات مشغول خانه و ارباب بر سر گیر و در ازین طرف راه
و رسم زینداری نیز هیچ نمیدانست و از فرست بشو و رخت عمال بر کار و اسرار انجام میداد و در دستمال دران امر
کمی کار و اسرار و تحصیل علم بایه ضرورت فارغ شد و مگر بپوشیدن اوقات خود مشغول کتاب بنویشت
و اتم هر گاه خود را ازین مشغول و خورند استقامت شوق من بطلان کتب تواریخ نویسی زیاده شد و درین ان
از که بطرف کتب حدیث نیز مشغول نمودم بعد از آن حسب گردش روزگار ناچار بمصایب گوناگون مبتلا شدم
گاهی بامراض سخت مبتلا شدم و گاهی بمرگ از وین خوب و در غرض کتب و متواتر فرزندان و برادران و
و برادر خور و راه عام میزد و وقتی بسبب کج خلقی حکام خوب نیز شدم مگر الله تعالی از آن بایغنا تم و او را زیاده چیل
بزار و پیر و در آن صرف شد و حکم ماتحت من و مستر و گردیدیم تا گو بیان حوادث خود کنم ذکرش ناکردن حق است

ذکر الوضوء و حشونه بآنکه حق سبحانہ تعالیٰ بفضل عظیم خود بسویم نظری نموده از اعراس محبت دعا قیامت بخشیده و
و بعضی از وجه های سابق و طفلان کم عمر و وجه دیگر و فرزند و برادر زاده نعم البدل روزیم گردانیده و مومن محبت
در غایت توقیر هم بر سر سینه که هرگز قابل ان تیرم تو فرست نشا و نزل من تشا و نشان او است اکنون در کج
بر دو ان محفل نیست که شکر کیا ان تیرم در روز و سیم اسکو کبی مدنی مدبر بودیم چون انرا از جانب گوشت نشا و نزل
شده و روستا است بود و لوکل بود و غیره و درین سول کشتی هم و این هر سه عمده از جانب گوشت نشا و نزل
و از برای مجتهدین نیز ستم و حکام ضلع و امرای باریکین و بزرگواران و محبت توقیر میکنند و جناب علی القاب انفسه
بساد و نیکای سابق و حال برین نظر و محبت مبدول داشته و میداند و در لیوی جناب گوشت نزل بسیار نزل و نشا
که تاسی سلطنت اند خاضع میشویم و در دعوت امکان عالیشان نیز مدعو میشویم و از قانون صلاح مع چاکس نوک با صلاح
از راه محبت گوشت نزل شده و انیمه که تقیم من این قضا نیست چاشاکلا اینقدر است که ذکر نعمت شکرگذاری حق است
و نیکان بان نامور اند و قول تعالی اما بعد یک خدمت لایز هم میل فرمان هم و بیان شکر نعمت های حق برین بنده عاصی پیش
است که بیان ان توان نمود لاجرم از ان تقدیر بنده برین یک معصوم میگویم شکر نعمت های تو چند آنکه نعمت با سست تو
اگر چه ان همه رتبه نزد مقربین بیان نمودن مشکلک پیش نباشد مگر در حق این چنین دلیل و خوارین هر چه هر چه
فوزی عظیم منی حسین از حضرت حق است ملا و ان از بر تقدیر و سائب که را بی یافتیم آنرا اگر بیان کنم قدری از یاد
شاید اکنون باید که از رطبت باری آنکه این عرضای کرده را روزی چند که درین بقعه ناپایدار برادر بخونی و دولت
قبلا نگردانده و دیون و بایکان از دنیا نبرد و در شکر نیک بگذارد و در پیرم عبد الوارث را که این کتاب حبت شکر
گذاری و ولادت او تالیف شده و عمر و اقبال و ایمان و سعادت از راسته دارد و در ان جهان
بصفت غفاری و ستار سب برین داد جاده کنایه باری ذبی غلیم و غلیم که اعظم منه بیت

شکر منده از انیم که تار و زلف کفایت	در نور غنو تو نکر دیم گستا سب
چرا فضیلت نه پرواز و بکارم	ز تجو رس که معذرت بدادم

الحمد لله الذي جعل في هذا الكتاب من فضله و عظمته ما لا يحصى و لا ينفد و لا ينقطع و لا يمتد و لا ينقطع
و في هذه الوقت نصف النهار بمقام بوارضع بر دو ان که مسکن این مور ضعیف است ختم الحمد لله
بما هو خير شدة و ع در تالیف این نسخہ تنایخ سے ام شعیان سنده بکیر و دو صد و دو نموده شده
پس در مدت یک سال و شش ماه با تمام رسید الحمد لله علی ذلک اما سلسله تلمذ آتم حروف

اینست که این فقیر از مولوی سید زلال بخش ساکن بوس محلک منجملات پند و خصلت مولوی که مدرس اول مدرسه جلایه
بویار بود که پیشتر با عن جدستولی آن در بهت مله نمود و وی از مولوی محمد و جید بر سر اول مدرسه عالی کلمه و دوی
مولوی سید محمد سعید بنی ساکن جوگه بر سر اول مدرسه عالی کلمه و وی از بویار خود مولانا سید محمد حسین مفتی
سفت اطلاع بر دو ان دوی از بویار معلوم ملک اعلی مولانا عبدالعلی الکنوی الانصاری مدرس اول مدرسه جلایه
بویار و زبان جلایه را رقم حروف بود و وی از بویار خود مولانا نظام الدین صاحب شیخ سلم الثبوت و غیره و
از بویار خود مولانا قطب الدین قدس الله سره هم و اقامت علیها فیضهم و یکا تم و آخر دعوانا ان الحمد لله
رب العالمین و بصلوة والسلام علی خیر خلقه سید محمد و آله و اصحابه ائمه و شیخه اجمعین الی یوم الدین
سند شاهی بایت و رست امیه بویار

شاه عالم بایده شاه غازی
و تنظیم الوفاة جلال الدین محمد



درین وقت هیئت اقتران فرمان والا نشان و اصیل لاذعان صادر شد که موضع بویار و رست علیگیر گریه
متعلقه چکله بویار و ان سرکار ساکن مضافات صوبه جنت المیلاد و بنگاله که مبلغ دو صد و هشتاد و پیه حال است
منجمله محال خالصه شریفه برای مسمارت علما و فضلا و مدرسه و ملائمه و خدمت لایحه شریفه در وجه اقامت افتخار سیاه
میر صدر الدین باقر فرزندان بمعانی تصدیق و یادداشت و توفیر و آنچه از حسن تر و در جمیع آن بنفیر اید از اجتهاد
نشان برین شکر و زینل حسب الفهم بقر یا شد باید که فرزندان نامدار کار نگار و الاتبار و وزرای ذوی الاقدار
وامرای عالی مقدار و حکام کرام و عمال کفایت فرجام و متصدیان مهمات دیوانی و تکفلان جهامات
سلطانی و جایگزاران درویشان عالی تقبال بدو و موبد و استقرار این حکم مقدس و معلی کوشید موضع
نمک و راد رست نسلا بعد نسل و بیضا بعدین خالد و محمد و بقر و او با فرزندان باز گذارند و از مودت و غیره
مصلحت و محروس دانسته بعلت پیشکش صوبه واری و فوجیداری و مال و جهات و سایر اجزای قتل
محصله و دار و خانه و شکار و پیکار و دینی مقدس و صد دوی قاتونگونی خرام و متوجع نشوند و او کل تکالیف
دیوانی و مطالبات خاقانی معاف و موقوف اعظم شمارند و این باب تاکید اکید و قدغن بلین دانسته هر سال
میر و نظایر و از برین گرامت بلین و الا تخلف و تحران نور و بلیغ یا و غیره هر سال اول سال است یکم دیوانی و از برین

صه شرح معنی موجب سیاه و قمرین بدتر سیده حکم صادر شد که موضع بومبار در دست علمبرگانه نشینی
متعلق چکله بردوان سرکار ساکنان مضائق صوبه جنت الیلا و بنگاله محال خالصه شریفه برای مصارف علما
و فضلا و مدرسه و تلامذه و خدمه بقوه شریفه در وجه انعام التعماد بسیار است پناه میر صدر الدین با فرزند ان سلا
بعد نسل و بیضا بعد بطن معانی توفیر و تصدیق و یاد داشت از نشان برین شکل و بیل مرمت فرمودیم
واقعه ۱۱ جمادی الاول سنه مبارک -

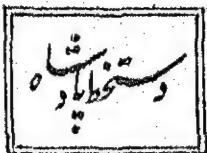
فصل خط انور

مقدم بیان سند کرده برهند

شرح عرضی گذرانیده سیادت پناه میر صدر الدین آنکه دعا گوشتی روز به عای از دیاد عمر دولت بگزار
آسی استعانت پیمانید و جماعه کثیر همراه دارد و بفضل خیر و انعام امیدوار است که وضع بومبار در دست علمبرگانه نشینی
متعلقه چکله بردوان سرکار ساکنان مضائق صوبه جنت الیلا و بنگاله محال خالصه شریفه برای مصارف علما و فضلا و مدرسه و
تلامذه و خدمه صادر و در وجه انعام التعماد دعا گوئی با فرزند ان معانی تصدیق و یاد داشت و توفیر
مرمت شود و بنام تصدیان و قمرین و خط مزین شوند که فرمان و الا نشان و غیره اسناد تیار کرده برهند
شرح و تخط نامیب وزیر المملک جمیل المملک مدار المصاحم آنکه مطابق و تخط بجهل نیارند -
بریکه شرافت و نجابت مرتبت امارت و ایالت مندرجات فزائده نوای شود که تحت طرانه به باط است و
اعتقاد و علاقت و فرمانروائی اعما و سلطنت و کشور کشائی نظیر پیری معارک جهان بانی عیش آرای محافل
کامرانی جوهر حقیقت و وفا و ذوق شمع یک رنگی و صفای همدم و نگشائی مجلس خاص محرم خلوت شری صاف
اخلاص کار و نای سیف و قلم تزیین امور عالم زبده قدویان خورشید مینر مکان عمده امرای عظیم نشان
وزیر صائب تدبیر ممالک پادشاه امیر و شهنشاه عالم قدر لازم الاختصاص و الاغازه و احیاء الاحترام و الامتياز
کن السلطنته بادشاه سلیمان اقتدار و وزیر المملک جمیل المملک مدار المصاحم اقتدار الدوله آصف جاده بان المملک
بود منصور خان مصنف رنگ شمع الدوله محی خان آصف الدوله بهادر و بر جگ یار و وادار سپه سالار شرمهند

بایرغ شیت
مهر آصف الدوله و بهادر
شاه عالم بادشاه
شاه عالم بادشاه
شاه عالم بادشاه
شاه عالم بادشاه
شاه عالم بادشاه

سند شاهی بابت تولیت پرگنه بانیس نزاری



مستصدیان همت حال و استقبال و چو در این قانون گویان در عایا و وزارت عیان و سار سکنه و عموم متوطنه محالات
 اوقات پرگنه بانیس نزاری اعلام آنکه حسب حکم جهان مطلق آفتاب شعل گردون ارتقاع تولیت روضه مبارک
 قطب لاقطب حضرت محمد و منید جلال تبریزی قدس الله روحه مع محالات اوقات که از قدیم و تحت تصرف
 روضه مبارک مذکور است بساوت و نبابت پناه شرافت و رفعت و متنگاه است و قبل بایگاه سید صدر الدین
 مقوض و محنت شتار الیه تسلیم بعد تسلیم و بطناً بعد بطن تولیت روضه مبارک پتوده مقرر بوده و تمامی آلات
 اوقات مع بیشمار و دریا با متعلقه پرگنه مذکور و لوازم و لواحق آن قابض و متصرف و چو بایستد که در اسس
 ذوی الامتداده و امرای عالی مقدار و حکام کرام و محال کفایت فرجام و مستصدیان همت زیوانی و متنگلان
 معاملات سلطانی و کردیان حال و استقبال برادر و موبد و استقرار این حکم مقدس و محلی کوشیده گشته و
 را خالده و محمد تبریز تولیت او یا فرزندان باز گردانند و از صوم تغییر و تبدیل حصول نمودن و انسیه بایشان
 صومباری و قومباری و مال و چهارت و سار افرجات مثل قلعه و حصانه و دار و خانه و شکار و دیگر و ده نمی شد
 و صد و بی قانون گوی نزار هم و محض نشوند و از کل کالیف و پانی مطالبات خاقانی یکبارگی معاف و مرفوع العلم
 شمارند و دست بردار باشند و هر سال سند محمد و طلبند و دیگر را اشتراک سهم شتار الیه نمایند و موسی الیه را لایق و
 متولی متعلق روضه مبارک دانند و از بمن صلاح و صواب دید موسی الیه که هر آینه مقرران خبر و حسانت باشد برین
 نروند و بیس متولی مذکور آنکه حاصلات اوقات مذکور را بخرج اعاس روشنی و ترمیم و تعمیر روضه منوره و
 تدریس طلبیه حسب خیار خود را آورده بر عای دولت ابدت متاعل و موقوف باشند و موسی الیه نیز نیست که
 کسی را کلامی اشیا متعلقه پرگنه مذکور را بتماری یا مقرری الیم می برده و زیانها یکد کید و قهرن بلین دانند و حسب المظنون
 آید و از حکم قضی تم و الا تخلف و انحراف نورزند فی التاریخ پنجم شهر محرم الحرام سنه جلوس والا علی شده
 من ذیر

پنجمین باسم صدر الدین منصب تولیت روضه حضرت محمد و شاه جلال تبریزی قدس روحه مع محالات

اوقات واقعه برگشته بامیس هزاری سرکاری حینت آباد مضاف صوبه حینت الیلا و بنگاله -
 تباریح هفتم شهر صفر المظفر سنه جلوس والا نقل دفتر حصول کل رسید و نقل نموده
 تباریح هفتم شهر صفر المظفر سنه جلوس والا و نقل سیاه حضور است داخل فدرست نموده شد
 تباریح هفتم شهر صفر المظفر سنه جلوس والا نقل دفتر دیوان السلطنه العالمیه رسید موافق فدرست است
 سند نظامت مرشد آباد بابت مکان کلکته

شاه عالم پادشاه غازی
 فدوی محمد حسن الملک مبارک الله
 سید مبارک علی خان بنیاد
 غیر درج

مقرری زمین با دست سرکاری متون الملک مبارک الله و سید مبارک علی خان پادشاه غازی حینت الیلا و بنگاله
 موادی چهار سو و زمین با دست واقع مقام کلکته کجیچ ما پانه چهار و پیم سالانه چهل و شش روپیه شش و زمین مقومه
 با حدات مکانات و عمارات پشه مقرری داده شد باید که نسبتا بعد نسل با دای مالگذاری خیل و منصرف باشند
 در هیچ ایام کجیچ مقومه زیاد طلبی و غیره لازم خالصه مقومه لعل نخواهد آمد و نیز خزانگی نخواهد شد - تحریر فی اتالیق هفتم شهر

مقدار زمین چهار سو و

مقدار زمین چهار سو و

مقدار زمین چهار سو و

مقدار زمین چهار سو و

مقدار زمین چهار سو و

نواب طاسم بنگاله

تقدیر این محلات حال استقبال چود بنگاله و قانز گویان و رعایا فدر عان سار سکنه و عموم متوطنه محالات
 وقافت برگشته بامیس هزاری سرکاری متعلقه شده و مضاف صوبه حینت الیلا و بنگاله برانند که خدمت تولیت روضه
 نوزده قطب الاقطاب حضرت شاه جلال تبریز قدس سره و محالات اوقات آن از تقسیم میراجد بسیار است و نیاز
 تید صدر الدین حسب الصمن مفوض و مقرر گشته باید که موئی الیه را متولی روضه متوجه مذکور و محالات اوقات آن
 با صد و تم تقسیم و تبدیل نسبتا بعد نسل و بعد از این متعلق و اوسته لوازم و لواحق امور متعلقه آنجا را متولی الیه

مستحق شناسند و بسبب متولی مذکور اینکه عامه رعایا و کاتبه برای محالات اوقات مذکور در آخرین و خدیده روضه
منشوره مسطور را احسن سلوک خود را منی داشته بتقدیم امور تولیت کما حقیر پردازد و ماحصلات محالات اوقات
مذکور را مطابق معمول خرج عرس و روضی و تدریس طلبیه و ترمیم روضه منشوره در آورده بدعای دولت مملکت
باشد همین باب تا یکصد داند بتاریخ دوم شهر جمادی الثانی سالکته قلمی شد
مقرر انجمن خدمت تولیت روضه منشوره قطب لاقطاب حضرت شاه جلال تبریز قدس سره مع محالات
اوقات ان از تعبیر میرزا محمد بیاد و نجابت پناه شیخ صدرالدین مقرر گشته

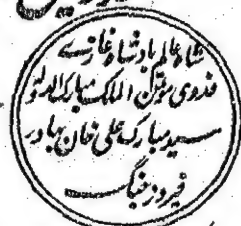
کتابه جلوس و الا بتاریخ ۲۴ شهر جمادی الثانی
کتابه جلوس و الا بتاریخ دوم شهر جمادی الثانی و قبل
نقل بدیوانی رسید

مستحق گشتن انگریزی بابت تولیت پرگنه ایس هزاری



مستحقان مهمات حال و مستقبل و چو در میان دقان و گویان در رعایا و فرار عیان و سایر سکنه و عموم متوطنه
محالات اوقات پرگنه ایس هزاری متعلقه بنده مضاعف صورت بخت البلاء و بنگاله بداند که تولیت بخت
مبارک قطب لاقطاب محمد و شاه جلال الدین تبریز قدس سره مع محالات اوقات که از قدیم و دقت تصرف
روضه مبارک مذکور است آنرا من ابتدای سالکته بنگاله از روی سزا ناظم بیاد و نجابت پناه شیخ صدرالدین
مفوض و محرم گشته درینو لا مندر مطابق آن ببردیوانی مدار المهادم کمپنی انگریز حسب الصمن بمومی العیضایت
شد مشار الیه نسلا بعد نسل و لیلنا بعد لیلین تولیت روضه مبارک مقرر بوده در تمامی محالات اوقات بمولی
قایلین و منتصرف باشند باید که آنها مومی الیه را الیق و متولی مستقل روضه منشوره بلاصدا و تم تقییر و تبدیلی
لوازم و لواحق امور متعلقه آستانه مبارک و محالات اوقات مذکور را با متعلق شناسند و هر سال سند مجدی و ترمیم
و دیگر راهش هم که مشار الیه ندانند و از من صلاح و صواب دید مومی الیه که هرگز نه مقرون بخیر و حسان باشد بدین
نزد و بسبب متولی مذکور اینکه ماحصلات اوقات مذکور را بخرج اعواس و روضی و ترمیم و تعمیر روضه مبارک و
تدریس طلبیه در آورده بدعای دولت ابد مدت شاعن و متوطن باشند و این باب تا یکصد داند

تاریخ چهارم ماه تمبره ۱۳۳۵ انگریزی مطابق کیم ماه سن ۱۳۳۵ بنگاله موافق بیست و نهم شهر جادی سن ۱۳۳۵ هجری قمری تمام شد
ضمن نویسنده مقرر ضمن تویت روضه مبارک قطب الاقطاب مع پرگنه بانس هنرری محالات اوقات متعلقه
نیز ده مضاف صورت خت ایلا و بنگاله سن ابتدای ۱۳۳۵ بنگاله سیادت و نجابت پناه سید صدر الدین شمس الدین
بطا بعدین مقرر و محبت گشته تاریخ چهارم ماه تمبره ۱۳۳۵ هجری مطابق کیم ماه سن ۱۳۳۵ بنگاله موافق بیست و نهم شهر جادی سن ۱۳۳۵
شد زمین انعامی سبب تملک اشرف کلکته



سند انعام یک قطعه زمین اقاده بهر حسن ملک مبارک الدوله سید مبارک علی خان بهادر فیروز جنگل قریب تاریخ پانزیم
شهر جیب السنه شرح آنکه داروغه و مشرف و علامه و فعلا مقام کلکته علاقه سکار بداند که یک قطعه زمین اقاده قابل
سکونت که در خرید سکار بوده چون محب با اخلاص عزیز القدر سید صدر الدین برای سکونت خود خواست نموده
نظر محبت ششی موصوفت زمین مرقومه را بطریق انعام اتفا معاف و محبت نموده شد باید که آنها از شالایه
و محض نشوند تا نماز حج مع فرزندان قاضی حضرت انجا بوده بهر عای دولت بهر شغل و مختلف می بوده باشد
مقدار زمین یازده بسوه و حدود از به

در غرض حد ثانی حد ثانی حد ثانی حد ثانی حد ثانی حد ثانی حد ثانی حد ثانی حد ثانی حد ثانی
کوچه نافذه کوچه نافذه زمین حدود رام پناه زمین حدود رام پناه زمین حدود رام پناه
چشمی بابت ساریفیک آف آرمی سنی سند است
نمبر ۱۸۰ از جانب اندر سکرتری لفتنانت گورنر بهادر بنگاله بکشته برودان پولیکل ژاپانت یعنی بهر سلطنت
کلکته تاریخ پنجم فروری سن ۱۳۳۵

صاحب من باور شده ام با که خط انصاحب نمبر ۴۴ مورخه ۲۱ فروری که بشمول خط مجبوس برودان که بر
دادن سند عزت سید صدر الدین احمد عرف نواب جان نوشته شده جواب آن خط لفتنانت گورنری فرامید که
بخط صاحب مجبوس برودان خوش اطواری درجه اعلا سید صدر الدین ثبوت یافته معنی الیه خوشنود و
شده اند مگر معنی الیه از راه محبت ظاهر میکنند که سید موصوفت را دبا گویند خیر زندگی را وقت داد و این

منقضي شده است که برای آن مجبوسیت سپارش نموده بودند چرا که آن مغرین که این سند باطل هستند
تاریخ گذشته اول جنوری فهرست شان مرتب تمام شده است.

نهایت ممنون چاکر شما

اس جی کرو فورڈ اندر سکرٹری گورنمنٹ بنگالہ

نسیبہ از محکمہ کشتی بردوان تاریخ ۱۶- فیوری ۱۸۹۹ نقل خطی مورخہ پنجم فیوری نمبر ۸۹ نیز مجبوسیت
برودوان فرستاده شود حسب محکمہ کالی پدو کھر جی پرنسپل سسٹنٹ کشتی بردوان
نسیبہ نقل خط ہذا بسید صدر الدین احمد دودہ شود تاریخ ۲۶- ستمبر ۱۸۹۹ عیسوی

چھٹی برات از پانس سال

۱۰- جنوری ۱۸۹۹ عیسوی پری کران این استمار اول کلاز مطابق ۹ (اٹ) کہ از انبر کشتی گورنر
اجلاس کونسل ۱۵- مای ۱۸۹۹ ام بقانون سکریٹریان سسٹنٹ ۱۸۹۹ ششتر فرمودہ بنیاب لفتننٹ گورنر
برادر این مکرم نافذ میکنند کہ سید صدر الدین احمد ساکن پوہارتھانہ تنگی علیا قلعہ ضلع بردوان راجہ ہمارے
ملا دیانتش باتشنامی آن دفعات کہ برای توپ اسباب تارپیو و جنگی ہوائی بان آلات ساختی اسلحہ و تار و کابل
ستارست از تمامہ دام و لواہی کارروائی و عملدہ بری کردہ شود کہ بقانون مذکورہ بالا دفعات ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶
جی ویراڈ کار چیف سکرٹری گورنمنٹ بنگالہ

برای آگاہی کشتی بردوان متعلق خط شان بنیاب لٹری جی. مورخہ ۲۰ جنوری ۱۸۹۹ و سید صدر الدین احمد
و ماتحت ڈویژن شان مجبوسیت ہر ضلع و سب ڈویژن برای نمودن خط و کتابت ارسال نموده شد
بحکم بنیاب لٹنٹ گورنر بنگالہ متمقام کلکتہ ۱۰- جنوری ۱۸۹۹

آرڈر پوہ کار لائیکل قائم مقام اندر سکرٹری گورنمنٹ بنگالہ نسیبہ جی + جی +

از دفتر کشتی بردوان ڈویژن ۱۶- فیوری ۱۸۹۹ عیسوی مجبوسیت بردوان کہ متعلق آن مرسلہ نسیبہ
جی مورخہ ۵- دسمبر گذشته ختم شدہ است بر اوقیت سید صدر الدین احمد جو بران سٹیشن آن ضلع نقل فرستادہ شد
انودا پرشاد مگھوس پرنسپل سسٹنٹ کشتی

سرکار نمبر ۲ جی بردوان مجبوسیت ۲۱- فیوری ۱۸۹۹ برای اطلاع سید صدر الدین احمد نقل فرستادہ شد
مجبوسیت تعلیم ان. ای + پار چیٹر

از جانب کلکتر برودان بسوی پرایوت سکرتری گورنر جنرل بهادرسند و ستا
مستقام برودان ۲۰ نومبر ۱۸۷۰ء

ای عزیز برنده خط بنده سید صدرالدین احمد برای یافتن اجازت جهت حاقری بسوی گورنر جنرل بهادرسند
نزدیم ستمی شد من درین ضلع بعد از کارگزاری از جانب گورنر جنرل از اندان پنج سال مقدر بستم من گفتن من
که آن شخص معزز مقام غر از رقابین شده اند و فی الواقع ایشان در میان همه مسلمانان اینجا از همه کس
مقدم اند و برای رفاه عام عانت می نمایند من اعتماد میکنم که ایشان با مثال ثواب عبد اللطیف دوست
اند برای آن هر قدر که من میدانم گفتن میتوانم که خواهش سید صدرالدین احمد برای حاقری بسوی منطوق فرموده شود

مستقیم فیلیو آر لارمنی کلکتر برودان

سندالمیه بنام شیخ عبدالباقی که چیدادوری سید صدرالدین بود و نه

بسم الله الرحمن الرحیم

و تسخطا بادشاه محمد شجاع
بهادر

صاحبقران ثانی
شاه جهان باوشا
منارک

درین وقت نشان و الا نشان سعادت جتوان شرف نقاد قیامت که چون بمرض انور رسید که موجب
سند رفت پناه احمد بیگ مدادی یک صد گیکه زمین مزروع و اقاده از موضع چک بهگوتی پور و غیره من
اعمال برگشته نمیشی سرکار سالکام در وجه مدو معاش شیخ عبدالباقی و غیره مقر است پنایران امر والا قدر
جلیل نشان شرف صد دریافت که مدادی مذکور را محل مسطور حسب المنمن بدستور سابق بشرط قیض و تصرف می
وقایم در وجه مدو معاش آنها محنت فرمودیم که حاصلات آنرا صرف معیشت خود یا نموده بدعای دوام دولت
بدینند اشتغال نموده باشند باید که حکام و عمال و جاگیرداران و کوریان مال و تقبال در استمرار و تفتاکر که شیده
را منی ضرر ببرد را تصرف آنها و اگر آشته اهلا و قلعاً قیس و تبدیل بقوا اهداکن راه نمیدهند و عیلت مال و جهات
سائر از اجات و محترقه و بیکار و تشکار و تکرار زراعت و باغات و مقدمی و نو جداری و تشقداری و زمینداری
تقا نوگونی و چودهرانی و سلامی و تشیکشی و کل تکالیف دیوانی و عوارضات سلطانی معاف دارند و
هر سال سند مجدو طلب ندارند

فی تاریخ ۲۴ شوال ۱۲۹۳ هـ

خلاصه شرح منن اینک بموجب یادداشت واقعه تاریخ پنجشنبه بیستم شهر رمضان ساله جلوس مبارک و هیات
موازی یک صد بیستم زمین مزروع واقعه موضع بمکونی پوزن اعمال برگشته رشتی سرکار نظام در وجه
برو معاش شیخ عبدالباقی و غیره حرمت فرمودیم باید که بدعای دوام دولت قاهره شتغال نموده باشند

تاریخ

روایح از بار کلام محمد و شکر بیا ز فریست که گلستان جهان را بگلای گوناگون فرستایانته و بوستان جهان را
بنمایای تو بطلون مرتب ساخته و کواخ انوار من مساوه و سلام بر ستی نامی که آرایش گلشن بیالت از دست و زین
چمن بدایسته با دست محمد و آله العظام و اوصایا لکر امالی یوم القیام آما بعد دین ایام نصارت انعام صدقیه
اولیا در وقعه سیرت صفا یعنی کتایب یاس و سوم به روایح المصطفی من از کار المصطفی که شستایه ترجمه و
احوال برکات شتال حضرت اهل بیت الهام و عترت کبار جناب سید ابرار و اخبار خیارست و از تخلصندی
تخلیله کار معانی و فصاحت و آشناری روش بند چمن بخارسانی و بلاغت عند لبش نقیبت کمال طهار
و هزار داستان چمن در ستی اصحاب یار عالم علیل کمال نعل فرید و حید و دهر و الاما تب جناب مولوی سید

صدر الدین احمد و صاحب مستقی فی مدرسه جلایه یو بارش عظم و متوطن قصبه یو با تخلص بروان
ادامه اندر السحان بالفیضان و صانه عن الطوارق الزان من جاوید بار گلشن بخار شده حسب
ایمانی مصنف مبدع الهی برباری انتظام کل کلا از اخلاق حمیده و غیره شوق شفاق پسندیدنی بنای
برادر م معظم حاجی شیخ محمد عقیق حب لکضوی مالک مطبع احمدی و آشناری انتظام
احمد الانام عابر محمد عیسی عفا عنه ربه الاحد نبیر طبع میرزا محمد مصطفی فانی
حسینا مقصد عید نظرانی و صلاح کبابی و پروت از حضرت مصنف دستور
نقل کمال رحمتان مطبع احمدی واقع کانپور و به مبارک
عجم اکرم کنیز و عید نفیست عیسی صاحبها
الو المصلوه و التیة تکلفه و شادان
و مطبع ویراس
شده

مستور

فهرست کتاب و نسخ مصطفیٰ بن هارون النضلی

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۸۸	امام محمد تقی	۸۲	مناقبه	۲	ویاچه
۱۹۳	من کلمات القاسیه	۸۴	زهد و عبادت و نماز	۴	مقدمه کتاب
۱۹۵	کراماته	۹۴	من اخباره	۱۰	باب اول احوال ائمه
۱۹۷	امام علی نقی	۱۰۳	کراماته و خوارق عاده	۱۱	فصل فی آیات المعجزه فی شأنه
۱۹۷	فی مناقبه	۱۰۴	امام محمد باقر	۱۴	فصل فی الاحادیث الواردة فی فضله
۲۰۱	کراماته	۱۰۹	فی مناقبه	۲۲	فصل فی علمه
۲۰۵	امام حسن عسکری	۱۱۵	کراماته	۲۴	فصل فی خلافته
۲۱۱	امام محمد مهدی	۱۲۱	طوبه	۲۸	فصل فی شهادته
حرف الالف		۱۲۱	امام جعفر صادق	۲۹	فصل فی کون ائمه الصدیق اکبر
۳۴۳	آدم بنوری	۱۲۲	امانابه	۳۰	فصل فی کراماته
۳۴۴	ابراهیم بن محمد حنیفه	۱۲۵	من اخباره و کلمات و وصیه	۳۵	کلامه الزهر ارسیده شام المائین
۳۴۸	ابراهیم بن محمد ابنه عبداللہ	۱۳۰	خوارق عاده	۳۷	امام حسن
۳۴۹	ابراهیم بن محمد	۱۳۶	امام موسی کاظم	۴۰	فصل در کرامات امام حسن
۳۵۵	ابراهیم بن محمد	۱۳۷	مناقبه	۴۱	سید الشهداء امام حسین
۳۵۶	ابراهیم بن محمد	۱۳۹	سقاوت و علمه	۵۰	فصل فی علامات شهادته
۳۵۷	ابراهیم بن عبدالقادر جیلانی	۱۵۹	کراماته و خوارق عاده	۵۳	من کراماته
۳۵۹	احمد باطبا	۱۶۳	امام علی رضا	۵۴	من اخباره و اخلاقه
۳۶۴	احمد ناعی	۱۶۷	امانابه	۶۸	ذکر زهد و عبادت
۳۹۰	احمد بن مودوشی	۱۷۰	ولی عمده	۶۹	فصل بایده دانست
۳۹۹	احمد بخاری	۱۷۸	اخباره	۷۷	امام زین العابدین

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۵۴	چان محمد غوری	۳۶۳	امیر شاه	۳۸۴	احمد زندی
۳۶۴	مرزا جان جانان	۳۶۴	ابو البقار	۳۹۳	احمد بن حسین
۳۶۹	جعفر بن امیر المومنین علی	۳۹۸	ابوبکر ترمی	۳۹۶	احمد ترمی
۳۷۶	جعفر بن محمد باشم اوچی	۴۰۲	ابوبکر بن سالم	۳۹۶	احمد بن عبدالرزاق
۳۸۴	جلال الدین بخاری	۳۸۹	ابو تراب شیرازی	۳۹۵	احمد بن عیسی
۳۹۸	جلال الدین تبریزی	۳۹۲	ابو الحسن شاذلی	۳۹۴	احمد شیخان
۳۹۸	جلال الدین اوچی	۳۹۸	ابو عبد الله بن موسی	۳۹۶	احمد قری
۳۹۲	جلال الدین سرور	۳۵۱	ابو الفضل بن عبد القادر جیلانی	۳۹۹	احمد گیسو دراز
۴۰۲	جلال الدین محدث	حرف الباء		۳۸۳	احمد قانی
۴۰۰	جلال لاہوری	۳۶۶	برادر الدین بخاری	۳۹۹	احمد اودی
۳۱۵	محمد بن محمد انانی	۳۵۸	برادر الدین گیلانی	۳۱۳	احمد سیوی
حرف الحاء		۳۶۴	برادر الدین لاہوری	۳۹۲	احمد بن ابی بکر
۳۳۶	حامد بن عبدالرزاق	۳۶۰	جلال لاہوری	۲۵۱	اسحاق بن امام جعفر صادق
۳۳۷	حامد بن مالک پوری	۳۳۴	بہار الدین	۳۸۶	اسحاق کازرونی
۳۳۴	حسام الدین سغانی	۳۵۶	بہار الدین بن بھاوش	۲۹۲	اسعد بنی
۴۳۷	حسن بن محمد عقیقہ	۳۷۷	بہار الدین اوچی	۴۵۱	اسماعیل بن جعفر صادق
۴۲۷	حسن شنی	۲۸۲	برهان الدین محقق	۳۳۶	اسماعیل بن ابدال
۴۳۴	حسن شلت	۳۱۲	برهان الدین بن اسکندر	۳۳۳	اسماعیل اوچی
۴۵۳	حسن بن زید	۳۱۸	برهان الدین بخاری	۳۳۳	اشرف بن محمد قندی
۳۶۴	حسن شپاوری	حرف التاء		۳۲۶	اشرف جاگیر
۳۶۹	حسن	۳۲۵	تاج الدین شیر سوار	۳۲۸	افضل الدین حسینی
۴۶۴	حسین بن محمد عسکری	حرف الجیم		۳۳۲	ازدختش

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۹۲	شیخ بن باعلو	۳۳۶	زید شمس بن امام زین العابدین	۲۵۳	حسین بن زید
۳۲۵	شیخ بن قانع الدین شیر سوار	۳۳۱	زین العابدین	۲۵۳	حسین بن امام زین العابدین
حرف الصاد		۳۹۹	زین الدین ترمی	۳۶۲	حسین بن نور
۳۸۹	صالح رشقی	۳۸۱	زنده علی اوی	۳۸۵	حسین مشهدی
۳۹۳	صبغة الله	حرف السین		۳۹۶	حسین کرانی
۳۱۸	سید الدین قنار بخاری	۳۹۹	سالم کئی	۳۰۸	امیر حسینی
۳۱۵	سید الدین بن عبد الرزاق	۳۸۶	سلج الدین بن کمال الدین	۲۸۰	حسین بن عبد الله
۳۳۲	سوفی علی اوی	۳۵۵	سروالدین دهنوری	۳۱۲	حمزه بن امیر کلال
۳۰۴	سید الدین بن کمال الدین	۳۶۵	سعد الدین صاحب جره	۳۲۸	حمید الدین بن فضل الدین
حرف الضاد		۳۳۱	سلطان شیرازی	۲۹۰	حمید دهنوری
۳۵۲	فیاض الدین بن عبد القادر	۳۳۹	سما الدین دهنوری	حرف الحاء	
حرف الطاء		۳۵۱	سید الدین بن عبد القادر	۳۵۹	خیر الدین کرانی
۳۹۱	طاهر زیدی	حرف الشین		حرف الدال	
حرف العین		۴۰۱	شجاع الدین ترمی	۳۶۶	دانیال علوی جابی
۲۵۰	عباس بن ابی المونسین	۲۶۵	شرف الدین بن عبد القادر	۳۳۵	داود کرانی
۲۵۰	عبد الله بن ابی المونسین	۲۹۲	شرف برجانی	حرف الراء	
۲۲۹	عثمان بن ابی المونسین	۳۲۴	شمس الدین طاهر	۳۵۶	رحیم الله بهاری
۲۳۸	عمر بن ابی المونسین	۳۲۶	شمس الدین بخاری	۳۲۱	رفیع الدین صفوی
۲۳۹	عون بن ابی المونسین	۳۵۲	شمس الدین غوری	حرف الزاء	
۳۶۶	عادل بن فاضل	۳۴۹	شهاب الدین اوی	۲۳۵	زید بن الحسن العلوی
۳۳۲	عبد الاول دهنوری	۳۹۳	شیخ بن عبد الرحمن باعلو	۲۳۵	زید بن الحسن بن علوی
۳۹۱	محمد اکیم جلالی	۳۹۲	شیخ بن عبد الله	۲۵۲	زید بن امام حسن
۳۲۰	عبد المکی				

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۰۲	عطاء الله	۳۸۲	عبدالله بن زبیر بن عباد	۳۵۳	عبدالله بن ابي بکر
۳۴۲	عبد الوهاب بن ابي ادریس	۳۴۹	عبدالله بن سواد بن ادریس	۳۹۱	عبد الرحیم جیلانی
۳۵۵	عبد الوهاب بن خوری	۳۵۴	عبدالله بن ابراهیم	۳۹۲	عبد الرحمن بن احمد
۳۵۵	عبد الوهاب بن ابراهیم	۳۵۹	عبدالله بن جیلانی	۳۹۴	عبد الرحمن بن قریب
۳۵۴	عبد الوهاب بن قتی شاذلی	۳۶۳	عبدالله بن ابی	۴۰۰	عبد الرحمن بن محبوب
۳۶۸	عبدالله بن محمد	۳۹۱	عبدالله بن علی	۳۵۲	عبد الرزاق بن عبد القادر
۳۶۱	علاء الدین	۳۹۳	عبدالله بن محمد بن علی	۳۵۵	عبد الرزاق بن ابراهیم
۳۶۹	علاء الدین عطار	۳۹۳	عبدالله بن باعلوی تری	۳۶۱	عبد الرزاق بن ادریس
۳۵۵	علی بن امام جعفر صادق	۳۹۵	عبدالله بن عیدر	۳۶۵	عبد الرزاق بن ادریس آخر
۳۵۶	علی بن محمد	۳۹۵	عبدالله بن حفص	۳۸۰	عبد الرزاق بن سنان
۳۸۰	علی بن هادی	۳۹۶	عبدالله بن قریب	۳۹۲	عبد القادر جیلانی قدس سره
۳۶۱	علی قوام	۳۹۶	عبدالله بن عیدر بن قریب	۳۶۹	عبد القادر ثانی
۳۶۵	علی بن عیسی	۳۹۶	عبدالله بن قنبر بن ابراهیم	۳۶۳	عبد القادر بن ادریس
۳۶۹	علی بن خواص ترمذی	۳۶۸	عبدالله بن ادریس	۳۵۵	عبد القادر بن ابراهیم
۳۹۴	علی بن سوری	۳۹۶	عبدالله بن قریب آخر	۳۵۵	عبد القادر بن ابراهیم
۳۱۶	عثمان بن محمود بخاری	۴۰۱	عبدالله بن قریب آخر	۳۶۱	عبد القادر بن ابراهیم
۳۶۵	عثمان بن سعید عانی	۴۰۱	عبدالله بن باعلوی	۳۶۳	عبد القادر بن عمر
۳۶۳	علیم الله	۳۹۵	عبدالله بن قنبر بن ابراهیم	۳۶۴	عبدالله بن محمد بن عیدر
۳۶۴	علیم الدین بلخی	۳۱۹	عبدالله بن قنبر بن ابراهیم	۳۶۸	عبدالله بن محمد بن قنبر
۳۸۵	عزیز الدین بن سنان	۳۶۸	عبدالله بن ادریس	۳۶۸	عبدالله بن محمد
۳۶۴	علاء الدین طبری	۳۶۱	عبدالله بن ابراهیم بن خاری	۳۵۵	عبدالله بن امام زین العابدین
۳۵۶	عمر بن امام زین العابدین بن خاری	۳۶۱	عبدالله بن ابراهیم بن خاری	۳۶۰	عبدالله بن احمد بن ابراهیم

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۵۱	محمد بن محی الدین طبری	حروف الحمیم		۲۵۶	عمر بن ابی اسیر ابو شمس علی بن علی
۳۵۲	محمد زور بن بهاول شیر	۳۲۹	مبارک بن محمد اویچی	۳۱۳	عمر بن ابی کرال
۳۵۳	محمد تقی بن ابی المعالی	۲۱۶	محمد بن حنیفه	۳۶۲	عمر بن محمد باشم
۳۶۱	محمد امیریلانی	۲۲۸	محمد صفور بن ابی اسیر علی بن علی	۳۹۱	عمر بن عبد الرحیم بصری
۳۵۹	محمد بن العسین	۲۲۹	محمد بن عمر بن ابی اسیر علی بن علی	حروف العین	
۳۶۲	محمد فاضل بیلاقی	۲۵۹	محمد بن امام بن العابدین	۳۶۰	علاء بن خورشید اویچی
۳۶۳	محمد صالح نوشابی	۲۵۷	محمد بن امام جعفر صادق	۳۸۸	غیاث الدین جیلانی
۳۶۳	محمد غوث پشاورى	۲۵۶	محمد بن علی بن حمزه	۴۰۰	غیر الدین باعوی
۳۶۵	محمد عبد الرزاق جیلانی	۲۵۷	محمد بن عسمر	حرف الهاء	
۳۶۵	محمد عظیم قادری	۲۶۱	محمد بن عبد الله بن لومیس	۲۴۸	فضل بن ابی اسیر علی بن علی
۳۶۸	محمد کاپودی	۲۸۵	محمد بن ابی احمد شیبی	۲۵۳	فیروز جیلانی
۳۶۷	محمد بن عثمان اویچی	۳۱۹	محمد بن قطب عالم	حرف الفاف	
۳۸۶	محمد امین بیتی	۳۱۹	محمد گیسو دراز	۲۵۹	قاسم بن امام جعفر صادق
۳۸۷	محمد غوث پشاورى	۳۲۱	محمد جوینوری	۳۱۱	قاسم تبریزی
۳۸۸	محمد غوث جیلانی	۳۲۲	محمد بن محمود کرانی	۲۹۶	قطب الدین ختیا کاکی
۳۸۸	محمد بن احمد شمیری	۳۲۲	محمد بن مبارک بانی پتی	۳۲۶	قیس بن ابی الیاس
۳۹۰	محمد بن علی کشمیری	۳۲۲	محمد بن جعفری	حرف الکاف	
۳۹۰	محمد بن عبد الله کشمیری	۳۲۸	محمد بن شاه امیر اویچی	۳۵۰	کمالی لاهوری
۳۹۲	محمد بن علوی کی	۳۲۶	محمد باشم اویچی	۳۴۰	کبیر الدین بختیاری
۳۹۳	محمد سید عبد الله قادری جیلانی	۳۳۸	محمد قیرد آبادی	۳۱۸	کبیر الدین بختیاری
۳۹۶	محمد باعلوی	۳۳۷	محمد بن احمد قندی	۳۱۱	امیر کرال
۴۰۰	محمد کی	۳۴۳	محمد بن محمد قندی	۳۶۰	کمالی الدین علامه

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۵۴	نعت الشهدا وری	۳۶۰	فرل بن عبدالواحد چشتی	۳۳۲	محمد اوچی
۳۵۹	نعت الشهدا وری	۳۶۱	مسعود غازی پیراچی	۳۰۰	محمد بن عبدالقادر جیلانی
۳۶۳	نعتان محمدی	۳۶۴	میرزا بهرامی	۲۰۲	محمد بن علی باعلوی
حرف الواو		۳۶۶	میران محمد اوچی	۲۰۲	محمد بن حسن العلم
۳۸۰	وجیه الدین گمرانی	۳۳۳	میر میران اوچی	۲۱۹	محمد بن علی بهرانی
حرف الهاء		حرف النون		۳۵۳	محمد بن شمس الدین غوری
۳۹۰	باشم منور آبادی	۳۱۶	ناصر الدین بن محمد دوم جیلانی	۳۶۱	محمد دوازدهمی
۳۶۲	سبیه الشهدا وری	۳۲۲	ناصر الدین بن محمد دومی	۳۸۱	محمد اوچی
حرف الیاء		۳۵۳	نصیر الدین عبدالقادر جیلانی	۳۸۶	مردود چشتی
۳۲۲	یحیی بن زید شید	۳۶۶	نصیر الدین چراغ دلی	۳۳۲	موسوی الجون
۳۵۱	یحیی بن عبدالقادر جیلانی	۳۱۲	نور الدین غزنوی	۳۳۳	موسی بن حامد اوچی
۳۳۵	یحیی مشروانی	۳۶۱	نور محمد بن محمد امیر جیلانی	۳۳۵	مصطفی بن عبدالرزاق اوچی
۳۶۴	یدالله	۳۶۲	نور محمد بدوانی	۳۹۶	مصطفی بن عبدالرؤف
۲۸۶	یوسف بن محمد چشتی	۳۹۰	نور الدین سنودی	۳۵۰	محمد الدین جلیلی
۳۲۵	یوسف شندی	۳۲۸	راجی سید نور	۲۹۳	معین الدین حسن سنوری چشتی
۳۸۹	یوسف کشمیری	۳۰۹	نظامی گنجوی	۲۲۱	معین الدین کتی
				۳۶۲	معین الدین خوارزمی

جدول غلط نامہ و اصلاح مصطفیٰ بن ابی ہریرہ رضی

صحیح	غلط	۱	۲	صحیح	غلط	۱	۲	صحیح	غلط	۱	۲
متذکر	متذکر	۸	۲۰	یتیم	یتیم	۱۳	۱۲	الشریعت	الشریعت	۱	۲
سنگند	سنگند	۹	۷	ایضا	ایضا	۸	۱۲	ہون شہ	ہون شہ	۲۳	۳
زیادہ	را	۱۱	۲۱	علیہ	عنہ	۱۳	۱۱	العمر	العمر	۱۸	۵
در	درور	۵	۲۲	پس	پس	۱	۱۳	موت قاسم	موت قاسم	۴	۶
انہ سیخجی	انہ سیخجی	۲۲	۱۱	قال	قابل	۹	۱۱	التقاء	التقاء	۱۰	۱۱
لابوز	لابوز	۱۳	۱۱	برز	برز	۳	۱۵	اربیعی	اربیعی	۱۲	۱۱
مخند	مخند	۱۱	۱۱	المندق	المندق	۵	۱۱	پایہ	پایہ	۱۸	۱۱
مختش	مختش	۵	۲۳	الایہ	الایہ	۱۰	۱۱	پسینہ	پسینہ	۱۶	۸
۱۱	۱۱	۶	۱۱	باللہ	باللہ	۱	۱۶	نیت	نیت	۲۳	۱۱
الحسن	الحسن	۱۶	۱۱	ایہ	ایہ	۶	۱۱	مقتدایان	مقتدایان	۲	۹
دمن ابن	دمن ابن	۵	۲۳	المجستہ	المجستہ	۱۳	۱۶	مزدوز	مزدوز	۵	۱۱
عباش	عباش	۶	۱۱	ینقنبہ	ینقنبہ	۱۳	۱۱	خون	خون	۲۰	۱۱
والہند	والہند	۶	۱۱	یتقیان	یتقیان	۱۰	۱۱	عسکری	عسکری	۶	۱۰
لنا	لنا	۶	۱۱	المجستہ	المجستہ	۲۱	۱۱	رایض النفر	رایض النفر	۲۳	۱۱
ابی	ابی	۱۰	۱۱	باجدکن	باجدکن	۱۳	۱۹	کیار	کیار	۶	۱۱
ناتقا	ناتقا	۱۱	۱۱	اؤنخت	اؤنخت	۱۱	۱۱	نکس	نکس	۶	۱۱
سیرین	سیرین	۱۲	۱۱	خلیفہ	خلیفہ	۶	۱۱	بنات	بنات	۵	۱۲
جسرا	جسرا	۱۲	۱۱	اصحابہ	اصحابہ	۱۸	۱۱	الموسم	الموسم	۶	۱۱
مغیرہ	مغیرہ	۱۶	۱۱	دارای	دارای	۶	۲۰	ربہم ولا خوف	ربہم ولا خوف	۶	۱۱

نوع	موضوع	تعداد	نوع	موضوع	تعداد	نوع	موضوع	تعداد
۱۴	۲۲	۱۴	۲۲	۱۴	۲۲	۱۴	۲۲	۱۴
۲۵	۱	۲۵	۱	۲۵	۱	۲۵	۱	۲۵
۲۶	۱	۲۶	۱	۲۶	۱	۲۶	۱	۲۶
۲۷	۱	۲۷	۱	۲۷	۱	۲۷	۱	۲۷
۲۸	۱	۲۸	۱	۲۸	۱	۲۸	۱	۲۸
۲۹	۱	۲۹	۱	۲۹	۱	۲۹	۱	۲۹
۳۰	۱	۳۰	۱	۳۰	۱	۳۰	۱	۳۰
۳۱	۱	۳۱	۱	۳۱	۱	۳۱	۱	۳۱
۳۲	۱	۳۲	۱	۳۲	۱	۳۲	۱	۳۲
۳۳	۱	۳۳	۱	۳۳	۱	۳۳	۱	۳۳
۳۴	۱	۳۴	۱	۳۴	۱	۳۴	۱	۳۴
۳۵	۱	۳۵	۱	۳۵	۱	۳۵	۱	۳۵
۳۶	۱	۳۶	۱	۳۶	۱	۳۶	۱	۳۶
۳۷	۱	۳۷	۱	۳۷	۱	۳۷	۱	۳۷
۳۸	۱	۳۸	۱	۳۸	۱	۳۸	۱	۳۸
۳۹	۱	۳۹	۱	۳۹	۱	۳۹	۱	۳۹
۴۰	۱	۴۰	۱	۴۰	۱	۴۰	۱	۴۰
۴۱	۱	۴۱	۱	۴۱	۱	۴۱	۱	۴۱
۴۲	۱	۴۲	۱	۴۲	۱	۴۲	۱	۴۲
۴۳	۱	۴۳	۱	۴۳	۱	۴۳	۱	۴۳
۴۴	۱	۴۴	۱	۴۴	۱	۴۴	۱	۴۴
۴۵	۱	۴۵	۱	۴۵	۱	۴۵	۱	۴۵
۴۶	۱	۴۶	۱	۴۶	۱	۴۶	۱	۴۶
۴۷	۱	۴۷	۱	۴۷	۱	۴۷	۱	۴۷
۴۸	۱	۴۸	۱	۴۸	۱	۴۸	۱	۴۸
۴۹	۱	۴۹	۱	۴۹	۱	۴۹	۱	۴۹
۵۰	۱	۵۰	۱	۵۰	۱	۵۰	۱	۵۰
۵۱	۱	۵۱	۱	۵۱	۱	۵۱	۱	۵۱
۵۲	۱	۵۲	۱	۵۲	۱	۵۲	۱	۵۲
۵۳	۱	۵۳	۱	۵۳	۱	۵۳	۱	۵۳
۵۴	۱	۵۴	۱	۵۴	۱	۵۴	۱	۵۴
۵۵	۱	۵۵	۱	۵۵	۱	۵۵	۱	۵۵
۵۶	۱	۵۶	۱	۵۶	۱	۵۶	۱	۵۶
۵۷	۱	۵۷	۱	۵۷	۱	۵۷	۱	۵۷
۵۸	۱	۵۸	۱	۵۸	۱	۵۸	۱	۵۸
۵۹	۱	۵۹	۱	۵۹	۱	۵۹	۱	۵۹
۶۰	۱	۶۰	۱	۶۰	۱	۶۰	۱	۶۰
۶۱	۱	۶۱	۱	۶۱	۱	۶۱	۱	۶۱
۶۲	۱	۶۲	۱	۶۲	۱	۶۲	۱	۶۲
۶۳	۱	۶۳	۱	۶۳	۱	۶۳	۱	۶۳
۶۴	۱	۶۴	۱	۶۴	۱	۶۴	۱	۶۴
۶۵	۱	۶۵	۱	۶۵	۱	۶۵	۱	۶۵
۶۶	۱	۶۶	۱	۶۶	۱	۶۶	۱	۶۶
۶۷	۱	۶۷	۱	۶۷	۱	۶۷	۱	۶۷
۶۸	۱	۶۸	۱	۶۸	۱	۶۸	۱	۶۸
۶۹	۱	۶۹	۱	۶۹	۱	۶۹	۱	۶۹
۷۰	۱	۷۰	۱	۷۰	۱	۷۰	۱	۷۰
۷۱	۱	۷۱	۱	۷۱	۱	۷۱	۱	۷۱
۷۲	۱	۷۲	۱	۷۲	۱	۷۲	۱	۷۲
۷۳	۱	۷۳	۱	۷۳	۱	۷۳	۱	۷۳
۷۴	۱	۷۴	۱	۷۴	۱	۷۴	۱	۷۴
۷۵	۱	۷۵	۱	۷۵	۱	۷۵	۱	۷۵
۷۶	۱	۷۶	۱	۷۶	۱	۷۶	۱	۷۶
۷۷	۱	۷۷	۱	۷۷	۱	۷۷	۱	۷۷
۷۸	۱	۷۸	۱	۷۸	۱	۷۸	۱	۷۸
۷۹	۱	۷۹	۱	۷۹	۱	۷۹	۱	۷۹
۸۰	۱	۸۰	۱	۸۰	۱	۸۰	۱	۸۰
۸۱	۱	۸۱	۱	۸۱	۱	۸۱	۱	۸۱
۸۲	۱	۸۲	۱	۸۲	۱	۸۲	۱	۸۲
۸۳	۱	۸۳	۱	۸۳	۱	۸۳	۱	۸۳
۸۴	۱	۸۴	۱	۸۴	۱	۸۴	۱	۸۴
۸۵	۱	۸۵	۱	۸۵	۱	۸۵	۱	۸۵
۸۶	۱	۸۶	۱	۸۶	۱	۸۶	۱	۸۶
۸۷	۱	۸۷	۱	۸۷	۱	۸۷	۱	۸۷
۸۸	۱	۸۸	۱	۸۸	۱	۸۸	۱	۸۸
۸۹	۱	۸۹	۱	۸۹	۱	۸۹	۱	۸۹
۹۰	۱	۹۰	۱	۹۰	۱	۹۰	۱	۹۰
۹۱	۱	۹۱	۱	۹۱	۱	۹۱	۱	۹۱
۹۲	۱	۹۲	۱	۹۲	۱	۹۲	۱	۹۲
۹۳	۱	۹۳	۱	۹۳	۱	۹۳	۱	۹۳
۹۴	۱	۹۴	۱	۹۴	۱	۹۴	۱	۹۴
۹۵	۱	۹۵	۱	۹۵	۱	۹۵	۱	۹۵
۹۶	۱	۹۶	۱	۹۶	۱	۹۶	۱	۹۶
۹۷	۱	۹۷	۱	۹۷	۱	۹۷	۱	۹۷
۹۸	۱	۹۸	۱	۹۸	۱	۹۸	۱	۹۸
۹۹	۱	۹۹	۱	۹۹	۱	۹۹	۱	۹۹
۱۰۰	۱	۱۰۰	۱	۱۰۰	۱	۱۰۰	۱	۱۰۰

صحيح	غلط	پا	صحيح	غلط	پا	صحيح	غلط	پا
الدين	اندين	۲۲ ۱۳۳	را حله	را حله	۱۴ ۱۰۹	شاهنامه	شاهنامه	۴ ۹۹
درد	درد	۱۴ ۱۳۳	الدول	الاول	۱ ۱۰۴	منق	منق	۲۱ "
دو دو گوش	دو دو گوش	۲۰ "	الحکم	الحکم	۹ "	بکشته	بکشته	۱۹ ۴۳
برای شتر	برای شتر	" "	الزبیر	الزبیر	۱۵ ۱۰۹	خلافت	خلافت	۲۲ ۴۶
بسیار	بسیار	۶ ۱۳۹	المدائنی	المدائنی	۱۹ "	مشاله	مشاله	۱۹ ۴۹
فقد	فقد	۱۳ "	الاسام	الاسام	۲۱ ۱۱۱	لامه	لامه	۲۳ "
زینم	زینم	۵ ۱۳۸	زوی المنن	زوی المنن	۱۶ ۱۲۱	من مولا	من مولا	" "
جاش	جاش	۲۰ ۱۳۶	الصديق	الصديق	۲۱ "	نور جلال	نور جلال	" "
کشم	کشم	۲۳ "	"	"	۲۲ "	نور مولا	نور مولا	" "
غافل المغفرة	غافل المغفرة	۹ ۱۳۸	الله	الله	۸ ۱۲۲	مقتسم	مقتسم	۲۲ ۴۲
المغفرة	المغفرة	" "	غنیهم	غنیهم	۵ ۱۲۳	اهل	اهل	۲۳ "
ابن	ابن	۲۰ ۱۵۰	تسبون	تسبون	۱۰ ۱۲۵	اکروم	اکروم	۱۲ ۴۶
ولا ازواج	ولا ازواج	۲ ۱۵۶	الجنة	الجنة	۱۹ "	لا لیک	لا لیک	۲۰ ۴۹
پیر	پیر	۱۵ ۱۵۸	برای افامی	برای افامی	۲۲ ۱۲۹	ازدی	ازدی	۵ ۹۳
غزیر	غزیر	۲۳ "	صیت	صیت	۱۲ ۱۳۰	چون	چون	۱۶ "
غزیر	غزیر	۱ ۱۵۹	میشند	میشند	۶ ۱۳۲	فرد	فرد	۹ ۹۴
چایک	چایک	۲۱ "	فقال	فقال	۱۴ ۱۳۳	ادینه	ادینه	۱ ۹۹
اکه	اکه	۲۳ ۱۶۰	من ان	من ان	" "	شانی	شانی	۴ "
مشابست	مشابست	۴ ۱۶۱	فک	فک	" "	بانیاد	بانیاد	۲۰ ۱۰۱
بستد	بستد	۲ ۱۶۳	دکین	دکین	" "	نقات	نقات	۸ ۱۰۳
بولایه	بولایه	۱۴ "	نقات	نقات	" "	نمید	نمید	۱۱ ۱۰۴

غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح
۱۱	۱۶۵	یقین	یقین	۱۱	۱۶۵	یقین	یقین
۱۹	۱۶۶	غما	غما	۱۹	۱۶۶	غما	غما
۲۱	۱۶۷	سالتن	سالتن	۲۱	۱۶۷	سالتن	سالتن
۱۱	۱۶۸	بانیک	بانیک	۱۱	۱۶۸	بانیک	بانیک
۲۳	۱۶۹	میکرد	میکرد	۲۳	۱۶۹	میکرد	میکرد
۱۹	۱۷۰	نشت	نشت	۱۹	۱۷۰	نشت	نشت
۳	۱۷۱	زواجی	زواجی	۳	۱۷۱	زواجی	زواجی
۱۱	۱۷۲	زنان	زنان	۱۱	۱۷۲	زنان	زنان
۲۲	۱۷۳	زبرد	زبرد	۲۲	۱۷۳	زبرد	زبرد
۲۰	۱۷۴	غیر	غیر	۲۰	۱۷۴	غیر	غیر
۳	۱۷۵	برش	برش	۳	۱۷۵	برش	برش
۴	۱۷۶	ما فیصل	ما فیصل	۴	۱۷۶	ما فیصل	ما فیصل
۱۸	۱۷۷	ولا کلم	ولا کلم	۱۸	۱۷۷	ولا کلم	ولا کلم
۱۴	۱۷۸	مرا	مرا	۱۴	۱۷۸	مرا	مرا
۱۴	۱۷۹	سلوک	سلوک	۱۴	۱۷۹	سلوک	سلوک
۱۶	۱۸۰	پرسید	پرسید	۱۶	۱۸۰	پرسید	پرسید
۲۱	۱۸۱	رفتم	رفتم	۲۱	۱۸۱	رفتم	رفتم
۵	۱۸۲	معتد	معتد	۵	۱۸۲	معتد	معتد
۲۰	۱۸۳	بابا	بابا	۲۰	۱۸۳	بابا	بابا
۲۰	۱۸۴	اکون	اکون	۲۰	۱۸۴	اکون	اکون
۱۳	۱۸۵	و صفت	و صفت	۱۳	۱۸۵	و صفت	و صفت
۲۰	۱۸۶	پانچ	پانچ	۲۰	۱۸۶	پانچ	پانچ
۱۴	۱۸۷	مورین	مورین	۱۴	۱۸۷	مورین	مورین
۱۱	۱۸۸	قصبه	قصبه	۱۱	۱۸۸	قصبه	قصبه
۱۵	۱۸۹	نظر	نظر	۱۵	۱۸۹	نظر	نظر
۱۱	۱۹۰	طعام	طعام	۱۱	۱۹۰	طعام	طعام
۴	۱۹۱	فلک	فلک	۴	۱۹۱	فلک	فلک
۱۱	۱۹۲	امرت	امرت	۱۱	۱۹۲	امرت	امرت
۱	۱۹۳	بار	بار	۱	۱۹۳	بار	بار
۳	۱۹۴	آن	آن	۳	۱۹۴	آن	آن
۱۳	۱۹۵	بست	بست	۱۳	۱۹۵	بست	بست
۱۲	۱۹۶	خیر	خیر	۱۲	۱۹۶	خیر	خیر
۱۴	۱۹۷	الله	الله	۱۴	۱۹۷	الله	الله
۱۰	۱۹۸	برند	برند	۱۰	۱۹۸	برند	برند
۱۶	۱۹۹	بندی	بندی	۱۶	۱۹۹	بندی	بندی
۹	۲۰۰	مال	مال	۹	۲۰۰	مال	مال
۳	۲۰۱	عداوت	عداوت	۳	۲۰۱	عداوت	عداوت
۱۲	۲۰۲	نسب	نسب	۱۲	۲۰۲	نسب	نسب
۵	۲۰۳	علیم	علیم	۵	۲۰۳	علیم	علیم
۱۰	۲۰۴	در	در	۱۰	۲۰۴	در	در
۱۲	۲۰۵	خود	خود	۱۲	۲۰۵	خود	خود
۲۱	۲۰۶	پس	پس	۲۱	۲۰۶	پس	پس
۲۰	۲۰۷	پانچ	پانچ	۲۰	۲۰۷	پانچ	پانچ
۲۳	۲۰۸	فمنوا	فمنوا	۲۳	۲۰۸	فمنوا	فمنوا
۴	۲۰۹	علی	علی	۴	۲۰۹	علی	علی
۲	۲۱۰	پای	پای	۲	۲۱۰	پای	پای
۱	۲۱۱	براس	براس	۱	۲۱۱	براس	براس

نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	ن
-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	-----	-----	------	---

صیغ	غلط	بہا	صیغ	غلط	بہا	صیغ	غلط	بہا
نزد	نزد	۱ ۳۴۴	فرغت	فرغت	۴ ۲۸۵	نفاذ	نفاذ	۲۱ ۲۶۰
نماز	نماز	۴ ۳۰۵	مشاقہ	مشاقہ	۲۰ ۲۸۵	نقاب	نقابت	۹ ۲۸۱
نکاسیت	نکاسیت	۵ ۳۰۵	نشاۃ	نشاۃ	۲۱ ۲۸۵	ایم	ایم	۲۲ ۲۸۵
نیر	نیر	۶ ۳۰۵	مردماند	مردماند	۲۱ ۲۸۸	بیجا	بیجا	۲ ۲۸۲
نعلت	نعلت	۱۱ ۳۰۵	ہاست	ہاست	۱۹ ۲۸۹	ایشادوم	ایشادوم	۱۸ ۲۸۳
درہشتاد	درہشتاد	۱۸ ۳۰۹	زبارت	زبارت	۳ ۲۹۱	ودہش	ودہش	۱۹ ۲۸۴
مناہل	مناہل	۵ ۳۰۵	پرفت	پرفت	۸ ۲۹۲	بودید	بودید	۱ ۲۸۴
جاریست	جاریست	۴ ۳۰۵	پرست	پرست	۱۰ ۲۹۲	آنجناب	آنجناب	۱۵ ۲۸۵
پاسے	پاسے	۲۳ ۳۰۵	القدین	القدین	۱ ۲۹۳	را	را	۱۶ ۲۸۵
کثر الزموز	کثر الزموز	۱۸ ۳۰۸	زبودکان	زبودکان	۳ ۲۹۴	وزین	وزین	۱۴ ۲۸۶
کرد	کرد	۱۸ ۳۱۰	کودے	کودے	۱۳ ۲۹۴	غائب	غایت	۱۲ ۲۸۸
ہست	ہست	۸ ۳۱۱	میگوید	میگوید	۲ ۲۹۵	ویرا	ویرا	۱۵ ۲۸۹
باباے	باباے	۲۲ ۳۱۱	نیہورا	نیہورا	۱۱ ۲۹۵	الامام	الامام	۲۱ ۲۹۱
فرزند	فرزند	۲۰ ۳۱۲	ڈکڑاچ	ڈکڑاچ	۴ ۲۹۸	مخص	مخص	۲۲ ۲۹۲
منفصر	منفصر	۱۹ ۳۱۸	فرشتہ	فرشتہ	۱۱ ۲۹۸	القیاسے	القیاسے	۲ ۲۹۳
حاصنہ	حاصنہ	۲۲ ۳۱۸	حال الغیب	حال الغیب	۱۱ ۲۹۸	اسنیہ	اسنیہ	۳ ۲۹۳
بلخ	بلخ	۲ ۳۲۵	امش	امش	۱۲ ۳۰۱	خرینہ	خرینہ	۶ ۲۹۳
قبول	قبول	۳ ۳۲۶	تحفت	تحفت	۱۲ ۳۰۱	دیراشانی	دیراشانی	۱۰ ۲۹۳
رنت پور	رنت پور	۱۰ ۳۲۶	شیخ	شیخ	۲۲ ۳۰۱	تا دیر آوردند	تا دیر آوردند	۲۱ ۲۹۳
دوست	دوست	۱۴ ۳۲۶	نیر	نیر	۳ ۳۰۳	ترسید	ترسید	۱ ۲۸۵
درجہ اللہ	درجہ اللہ	۶ ۳۲۸	بیت الحن	بیت الحن	۱۱ ۳۰۳	نیز	نیز	۶ ۲۸۵

صفت	فصل	صفت	فصل	صفت	فصل	صفت	فصل
اجداد	۱۴ ۳۸۱	عزل	۱۹ ۳۳۸	معموره	۱۲ ۳۲۸	معموره	۱۲ ۳۲۸
برآورد	۵ ۳۸۲	پسر	۲۰ "	دیار	۱۳ "	دریاد	۱۳ "
اولاد	۱۱ ۳۸۳	مدرس	۱ ۳۵۰	و با وجود	۱۱ ۳۳۵	و با وجود	۱۱ ۳۳۵
نجات	۹ ۳۸۹	نیز	۳ ۳۵۲	تبرک	۱۳ ۳۳۱	تبرک	۱۳ ۳۳۱
محمد غوث	۱۳ ۳۸۴	بهاگیری	۱۳ "	ایمده اثنا عشر	۱۸ ۳۳۲	والیه	۱۸ ۳۳۲
گرایا دسرا	۲۳ ۳۸۸	الغافین	۴ ۳۵۴	اشعی عشر			
همان	۴ ۳۸۹	تاسع	۲۴ ۳۵۹	اشارت	۲ ۳۳۶	نجات	۲ ۳۳۶
چا		ابوالکمال	۸ ۳۵۹	سالور	۱۱ ۳۳۷	سالور	۱۱ ۳۳۷
مانوز	۱۰ ۳۹۰	خود	۱۸ ۳۵۹	نزد	۲ ۳۳۹	نزد	۲ ۳۳۹
زبانگاه	۲ ۳۹۳	جایگیر	۱۳ ۳۶۰	در پیش	۳ "	در پیش	۳ "
شیخ	۲ "	شش الدین	۱۲ ۳۶۳	بیبی که	۹ ۳۴۲	بیبی که	۹ ۳۴۲
ستاره	۳ ۳۹۵	بیران	۲۱ ۳۶۴	رساله	۱۲ ۳۴۴	رساله	۱۲ ۳۴۴
الفر	۱۴ ۳۹۶	میب	۴ ۳۹۶	شهری	۱۵ "	شهری	۱۵ "
والد	۲۳ ۳۹۸	آورد	۲۳ "	نیز	۸ ۳۴۵	نیز	۸ ۳۴۵
لله	۳ ۳۹۹	همان	۴ ۳۴۱	مشایخ	۲۱ "	مشایخ	۲۱ "
بهاورت	۱۲ "	باقالیم	۲۳ ۳۶۲	رتبه	۲۳ "	رتبه	۲۳ "
العید	۲۰ "	قادی	۴ ۳۶۳	پیر	"	پیر	"
منوره	"	بزیارت	۱۵ "	سستی	۱۳ ۳۴۱	سستی	۱۳ ۳۴۱
چهل و سه	۴ ۳۰۰	بلا	۲ ۳۶۴	همیت	۲۲	همیت	۲۲
بقصد		پیران	۱۱ ۳۶۵	بایزید	۱ ۳۴	بایزید	۱ ۳۴
ایسیم	۱۹ ۳۰۳	توانان	۲۰ ۳۶۰	عجیب	۲	عجیب	۲

نیم	خط	صحیح	نیم	خط	صحیح	نیم	خط	صحیح			
۲۱۰	۳۳	سه	یک	۲۱۳	۱۳	امکان	امکان	۲۱۴	۱۳	نیارند	بیمارند
۲۱۱	"	"	خبر	۲۱۴	۲	فقیر	فقیراً	۲۱۵	"	مست	مست
۲۱۲	۱۳	کلمه	کلمه	۲۱۵	۳	پا	پا	۲۱۶	۳	مرد	مرد
۲۱۳	۵	پنج	پنج	۲۱۶	۱۴	بهرانی	بهرانی	۲۱۷	"	شد	شد

استهوار

حق تصنیف این کتاب بنایاب محفوظ است کسی بدون اجازه از آن نام قصه
 طبعش نفرماید و از نقصان و جرم عدول حکمی سرکار احترام نماید و هر قدر نسخ مذکور به مطلق
 بود از گسترش مقام قصه به ما رضاع بردوان طلب کند و هر کتابیکه برخاسته او مهر مؤلف
 ثبت نباشد مال مسروق تصور نماید و قطعاً از خریدارش احترام و اجتناب کند

الکتاب
 عاقلترین سید صدرالدین احمد البوماری البردوانی



اشتهار

بفضل و عنایت بیغایت پروردگار این وضعه حاصل شد
 حدیقه تجرید و بیانی که کتاب نفیس نصاب روحانی است
 من اجزای المصنفی متضمن تراجم و احوال بکاتب آن
 آل طهارت بپسول محار و اخبار صدق است اولیای کبار
 و فیهم الله عز و العز و العز الیف عاجز نیامد بارگاه حدیقه
 احمد العلوی الموصوفی الحنفی القادر و الموفق فی تصحیح و تفسیر
 عاجز و مطبع احمدی واقع کانچو طبع در کتب و حق تعریف
 محفوظ است کسی بدون اجازت من یا دارا نام قصد نقض
 تاوان مشتعلان حد و کلمی سرکار احترام نمایند قدس سره
 مطلوب بود از کترین متمم مقام قصد به طبع بر روان طلبان
 و هر کتابیکه بر خاتم او قلمه نجاش ثبت نباشد مال مسروبه
 بدانند و قطعاً از خریداریش احتراز و در پیش فرمایند قطع
 المستشیر

عاجز کترین سید صدر الدین احمد البواری
 البیروانی

